سراج المصلي

تصنيف

علامه مخدوم ابوالحسن ڏاهري نقشبندي رحمة الله عليه

ترجمو ۽ تحقيق

پروفيسر ڊاڪٽر حافظ غلام محمد ڏاهري

سِرَاجُ المُصَلِّي

تصنيف

علامه مخدوم ابوالحسن ڏاهري نقشبندي رحمة الله عليه

ترجمو ۽ تحقيق

پروفيسر ڊاڪٽر حافظ غلام محمد ڏاهري

پرنسپال

گورنمينٽ گرلز ڪاليج مورو سنڌ

حق ۽ واسطا قائم

كتاب جو نالو: سراج المصلي

تصنيف: علامه مخدوم ابوالحسن ڏاهري

ترجمو ۽ تحقيق: پروفيسر ڊاڪٽر حافظ غلام محمد ڏاهري

مطبع: بتول پرنٽنگ پريس حيدرآباد 022-2781973

سن طباعت: 2007ع

تعداد: هڪ هزار

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِيۡمِ

حامدا ومصليا

پيش لفظ

ڪروڙين ڪرم الله جل جلالهٗ جا انسان ذات تي جنهن انسان کي اشرف المخلوقات جي شرف سان نوازيو. خاص ڪري اسان مسلمانن کي حضرت محمد مصطفيٰ ﷺ جي اُمت ۾ شامل ڪري عظيم احسان فرمايو. جيئن ته هيءُ ڪتاب علامه مخدوم ابوالحسن ڏاهري وفات 1181هجري جو تصنيف ٿيل آهي ۽ هن ڪتاب ۾ اسلام جي هڪ اهم رڪن نماز بابت وضاحت ٿيل آهي. نماز بابت قرآن شريف ۾ ست سؤ دفعا تاڪيد ڪيو ويو آهي. اُهوئي سبب آهي جو قيامت جي ڏينهن سڀ ڪان پهريان نماز جي پڇا ٿيندي. جيئن حديث شريف ۾ آهي:

”اِنَ اَوَل مايُحَاسَبُ بِهِ العَبدُ يَومَ القِيَامَةِ مِن عَمَلِه صَلَواتُه“

يعني قيامت جي ڏينهن سڀ کان پهريائين نماز جو حساب ٿيندو.

جيئن شاعر فرمائي ٿو ته:

روزمحشر که جان گدازبود، اولين پرسش نماز بود

اهڙيءَ طرح هن ڪتاب سراج المصلي جو مصنف رقمطراز آهي.

ازين از نماز است اول حساب - به روز جزا بعد ايمان شتاب

جيئن ته هن ڪتاب تي ريسرچ ڪرڻ لاءِ منهنجي استاد (مرحوم) علامه غلام مصطفيٰ قاسمي (وفات 9 ڊسمبر 2003ع) جن منهنجي رهنمائي ڪرڻ فرمائي. جنهنجي شروعات 1985ع کان ٿي. آخرڪار پاڻ مهرباني ڪري سنڌ يونيورسٽي ڄامشورو ۾ پهريائين ايم -فل ۾، ان کان پوءِ ڊي -فل يعني ڊاڪٽر آف فلاسافي (Ph.D) ۾ داخلا وٺرائي ڏنائون ۽ ڪافي سالن جي محنت کان پوءِ سال 1995ع ۾ (Ph.D) جي ڊگري ملي، جيڪا الله تعاليٰ جي وڏي مهرباني آهي ۽ اَڄُ انهيءَ ڪتاب کي اسلامي احڪامن جو سرچشمو سمجهي شايع ڪيو پيو وڃي. والله اعلم بالصواب

پروفيسر ڊاڪٽر حافظ غلام محمد ڏاهري

پرنسپال

گورنمينٽ گرلز ڪاليج مورو، سنڌ

28 سيپٽمبر2007ع بمطابق 15 ماه رمضان 1428هجري

مقدمه در احوال ناظم و مصنف

مخدوم ابوالحسن داهري

مخدوم ابوالحسن بن بادل بن عبدالرشيد داهري از جملہ مشائخ عظام و اولياي كرام سنده در قرن دوازدهم هجري قمري بوده. و قرن دوازدهم از نظر علوم ادب و تصوف و تاريخ و فقہ از ادوار درخشان تاريخ سنده است. و مخدوم ابوالحسن داهري در قريہ "خارجاني باستاني" از نواحي نواب شاهہ اُستان سنده كشورِ پاكستان درحدود ۱۱۱٦هـ -ق/ ۱۷۰۴ع به دُنيا آمد كه اُو را "اَبُوالحسن" نام نهادند. چنانچہ مخدوم موصوف درتصنيف خود مى سرايد.

اشعار

اِسم دارم بُوالحسن برجسم بد جسم بد دارم ندارم اسم بد
نام پاكان بر تنم دارم عَلَم كار نا پاكان هميشه مي كُنم
ظاهر صافي بدارم دل چو قير هيچ تاثيرم نشد از پند پير
رفت از من صحبت صاحبدلان دور گشتم از ديارِ كاملان
شد به ويرانه مرا اكنون وطن كي رسم در صحبت شان يک زمن
مَسكنم از "سِنده" دشت پر كرير از اراک آنجا كباث است و برير
ازخدا خواهم كنون توفيق رشد تا كنم از جان و دل تحقيق رشد (۱)

ودرجائ ديگر به اين طور مي فرمايد

"و اين فقير محرر اين تحرير كہ ابوالحسن نام دارد" (۲)

پس ازين عبارت و اشعار بالا هُويدا مي شود كہ درينجا "ابوالحسن" كُنيت نيست بلكہ نام و اسم اصلي مخدوم موصوف "ابوالحسن" است.

خانواده: ازباشندگانِ باستاني سنده كہ ايشان را به زبان سندي "سمات" مي گويند، شاخي است كہ به نام "اُنر" موسوم است. و داهري كہ بہ سُوي جَد اعليٰ

(۱) ينابيع الحيوٰة الابدية فارسي (خطي) صہ ۲ (۲) ينا بيع الحيوٰة الأبدية صہ ۹۴

"داهر" منسوب است، نيز يک قبيله از همان "أنر" است، چنانچہ مشهور مؤرخ علامہ يوسف بن ميرک متوفيٰ (۱۰۴۴ ھ-ق) مي نويسد:

قوم اونر (أنرّ): واين از روي ظاهر پنج فرقه مي باشند: (الف) فرقه راهو، (ب) فرقه داهري (ج) فرقه ساند، (د) فرقه سانريه (ساريا) (ھ) فرقه كِيريه.[۱] مخدوم ابوالحسن داهري در تصانيف خود، گاهي خود را قَرشي داهري مي نويسد چنانچہ خود مي نويسد.

امابعد: مي گويد بنده ضعيف نحيف ابوالحسن سندي قَرشي داهري نقشبندي عفي الله تعالىٰ عنه وعن والديه واستاذيه"[۲]

و در "ينابيع الحيوٰه الابدية" مي نويسد:

"اما بعد مي گويد بنده فقير حقير پر تقصير كمتر از قطمير متشبث به اذيال ولات رشاد و مستمد به امداد هدات طريق سداد حاجي ابوالحسن سندي نقشبندي قَرشي داهري عفي الله تعالىٰ عنه و عن والديه و استاذيه و مرشديه الخ"[۳]

علامه داهري گاهي خود را قَرشي نمي نويسد بلكہ بر "داهري" اكتفا مي كند چنانچہ در سراج المصلي" مي گويد

اشعار

بگويد كنون داهري بوالحسن - كہ درملک سند است او را وطن
چوشد سال هجري تا سال حال - هزار و صد و شصت با چار سال
به منظوم چند از مسائل نماز - نوشتم درين نامه با امتياز[۴]

تحصيل علم: مخدوم ابوالحسن داهري علم رسمي در شهر هالاني از نواحي نوشهرو فيروز سنده از علامہ ابوبكر آموخت چنانچہ در "ينابيع الحيوٰة الابدية" مي نويسد.

"و اين فقير محرر اين تحرير كہ ابوالحسن نام دارد ميگويد كہ دران هنگام كه تحصيل علم رسمي مي كرد نزد استاد خود شيخ ابوبكر هالاني قدس سره روزي كرخ استاد مذكور اعني رحل مصحف او بہ دست اين فقير شكسته شد و كرخ نادر الوجود

(۱) تاريخ مظهر شاهجهاني صہ ۸۳ مطبع سندهي ادبي بورد، (۲) (نبراس تصاريف فارسيه صہ ۲۹،
(۳) ينا بيع الحيوٰة الابدية خطي صہ ۲، (۴) سراج المصلي مثنوي منظوم ،ص۲۱

بود پس قطعهاء آن با هم ضم کرده در حجره نهاد و از خدا خواست باري خدا یا تو قادري میتواني کہ این شکسته را درست کني آن وقت شام بوده چون بامداد شد و استاد رحل طلبید تا تلاوت قرآن کند این حقیر در دل تفکر کرد کہ پیش استاد چہ معذرت باید کرد؟

هیچ حیلہ ندید، پس خواست کہ رحل پیش استاد خود حاضر کند و بَهانَہ کند کہ نمي دانم کہ کسي شکسته است این را و چون در حجره رفت دید کہ رحل همچنان کہ بود صحیح وسالم شده است. پس بیرون آورده پیش استاد نهاد و این سِر را پیش کسي اظهار نساخت و استاد را هم خبر نکرد.» (۱)

و در جاءِدیگرمي نویسد: «حکایتي یاد دارم از استاد خود از شیخ ابوبکر هالاني قدس سره فرموده اندکہ از» مُلاً زکریا زیات اعني کنکر ساکن شهر هالاني شنیدم کہ مُلاً مذکور گفت کہ روزي در مسجد شیخ کبیر زبیري کہ در شهر مذکور است اندر مصحف تلاوت قرآن میکردم یکایک خود را مانند برق لامع بلا اختیار در هوا پریدن دیدم. و درهمان دم در بیاباني در میان جماعتي مردم افتادم گفتند: امام شو پس امام شدم در نماز ظهر و ایشان جماعت کردند پس گفتند کہ ما رجال الغیب هستیم و مردم ما را ابدال گویند وُامروز یکي از ما وفات یافتہ است و تو اگر در میان ما خواهي ماند، تُرا خوب است. گفتم: اطفال دارم، گفتند: اطفال تُرا رزاقُ رزق خواهد رسانید. گفتم: من در میان شما نخواهم ماند، پس چون اینچنین گفتم هُماندم خود را دران مسجد دیدم و مُلاً مذکور را این فقیر نیز دیده بود بسیار مرد صالح بود.» (۲)

پس ازین دو عبارات مترشح میشود کہ مخدوم ابوالحسن داهري آغاز علم رسمي در شهر هالاني کرده، سپس بہ کشور هندوستان رفت، و در هندوستان بہ کوتیانه سورت، احمد آباد و گجرات قیام نموده از مولانا نورالدین احمد آبادي و میرزا محمد خلیل بدخشاني تحصیل علم کرد. چنانچہ در ینابیع الحیوٰة الابدیة مي نویسد:

«و من کہ ابوالحسن مؤلف این رساله ام قسم بہ خدا یاد میکنم کہ دیدم کسي را کہ آمده بود در ملک سورت دربلده کو تیانه، و وطن او ملک سند بود. و

(۱) ینابیع الحیوٰة الابدیة باب اول فصل ۱۳ صہ ۹۴، (۲) ینابیع الحیوٰة الابدیة باب اول فصل ۱۷ صہ ۱۲۴.

عازم زیارت حرمین شریفین بود. چند روز در بلده کوتیانه اقامت نموده، شبي این حقیر را فرمود که اگر طاقت بر ستر اسرار وکتم راز داري سري به پیشت فاش کنم، نعم گفتم، گفت: چند سال است که مرا شوق ملاقات مرشدي کامل میبود، و یک بار شوق ملاقاتش غالب شد، پس بیقرار گشتم و الفت از مردم قطع کردم و ملاقات به مردم و خواب و خور نزد من زهر گشته، و صلوات برسرور کائنات بسیار میخواندم، گوئي همه اُنست دل و الفت جان من به درود شده پس آنحضرت صلي الله علیه وسلم را در واقعه دیدم و دران واقعه مرا تلقین ذکر کرده چنانچه در طریقه نقشبندیه ذکر مي کنند، بعده هر مقامي را چون استوار مي کنم، و مي خواهم که ازان گذر کنم پس درود بسیار مي خوانم پس آنحضرت صَلي اللهُ علیه و آله وسلم مرا در واقعه مي آید و تلقین ذکر بر مقامي دیگر میکنند، و هم برین قیاس چند مقامات را طي کردم، هنوز اوج این سعادت در ترقي و تزاید است، پس من سر آن شخص را پنهان داشتم وعهد او را ایفاء نمودم و نام آن شخص و قبیله او و قریه او مي دانم و شنیدم که او بعد از زیارت حرمین شریفین مراجعت کرده بود و در ملک یمن رسید و آنجا وفات یافت." (۱)

و در جاءِ دیگر در ینابیع الحیوٰة الابدیة مي نویسد:

"و از عالم متورع شنیدم که ساکن شهر گجرات بود میگفت که در بعضي قصص انبیاء مذکور است که مهتر سلیمان علیه السَّلام جامه صوف شتر متصل بدن داشتي و بالائي آن جامه سلطانیه که مرصع و مکلل بودند به انواع یواقیت و گوناگون جواهر پوشیدي و گاهي خلوت نشینان خاصگان خود را جامه صوف نمایان ساختي و شرح حال خود فرمودي که این لباس ظاهري برائي حقوق سلطنت و ادخال عظمت و هیبت در دلها رعیت است و برائي اظهار نعمت است و این لباس که از نظر مردم پنهان است لباس من و لباس برادران من از مرسلان و انبیاءَ است. (۲)

و اسامي اساتذه هندوستان را در تصانیف خود به این طور ذکر مي کند:

(۱) "و استاذي میرزا محمد خلیل بدخشاني در "مرجع اهل الحیاة" گفته: که امام محي الدین نووي در شرح صحیح للمسلم فرموده الخ." (۳)

(۱) ینابیع الحیوٰة الابدیة باب اول فصل دوم صـ ۲۴. (۲) ینابیع الحیوٰة الابدیة باب فصل ۸. صـ ۱۱۵.
(۳) ینابیع الحیوٰة الابدیة باب اول فصل دوم صـ ۳۲.

(۲) وا ستاذي ميرزا محمد خليل بدخشاني در احكام عاشوره بدان نص كرده جواب اين اشكال فرموده اند" (۱)

(۳) و مثل اين وا قعہ، اين فقير را از استاذان بہ سماع رسيده است چنانچہ ميرزا محمد خليل بدخشاني ادام الله فيوضه فرموده اند." (۲)

(۴) و استاذي ميرزا محمد خليل در "معارف العلوم" نوشتہ كہ مؤلف را بايد كہ از كتب معتبره نقل كند و بغير تحقيق از هر كتاب نقل نكند. (۳)

(۵) و استاذي ميرزا محمد ن الخليل مُدظله در "معارف العلوم" گفتہ: اگر استاد خود را مولانا گويد باک نيست و اميرالمؤمنين علي ن المرتضيٰ كرم اللهُ وجههَ پسر خود امام حسن را فرمود "قُمْ بَينَ يَدَي مولاک اي استاذک" (۴)

و نام استاد مولانا نورالدين احمد آبادي را به اين طور مي آرد:

(۱ و مولانا شيخ نورالدين محمد مُدَظلهَ در رساله "عين الحيٰوة" از قيصري نقل كرده الخ" (۵)

(۲) و مولانا مُدَظله در عين الحيٰوة فرمودهً (۶)

(۳) و في "عين الحياة" لمولانا الشيخ نورالدين محمد مُدظله الخ." (۷)

(۴) واين فقير از پير خود قدس سره و از استاد خود مولانا نورالدين محمد مُدظله و از ديگر مشائخ و محدثين اين هرسہ مسئلہ تحقيق كرده همه جواب دادند:" (۸)

(۵) باين حديث مولانا شيخ نورالدين محمد حجت گرفتہ بودند بر جاماس ارمني درسورت بندر كہ عالم بود از قوم ارمنيان و آن قوم گروهي است از گروهائي نصا ريٰ" (۹)

(۶) ازقدوة الفضلاء سيد هاشم قطبي گجراتي شنيدم كہ در مجلس مولانا شيخ نورالدين محمد قدس سره مي فرمودند كہ در بعضي كتب اوراد مشائخ مذكور است كہ ورد دائمي هر روز تضاعف در اجر مي دارد. (۱۰)

(۱) ينابيع الحيوٰة الابدية باب اول فصل دوم صـ۳۳، (۲) ينابيع الحيوٰة الابدية باب اول فصل ۱۹ صـ ۱۲۶،
(۳) ينابيع الحيوٰة الابدية باب اول فصل ۴ صـ۱۶۶، (۴) ينابيع الحيوٰة الابدية باب اول فصل ۲۳ صـ ۲۰۸،
(۵) ينابيع الحيوٰة الابدية باب اول فصل دوم صـ ۲۳، (۶) ينابيع الحيوٰة الابدية باب اول فصل دوم صـ ۴۰،
(۷) ينابيع الحيوٰة الابدية (ب اول ف ۵ صـ ۵۰، (۸) ينابيع الحيوٰة الابدية باب اول فصل ۲۴ صـ ۲۱۴،
(۹) ينابيع الحيوٰة الابدية باب ۹ فصل ۶ صـ ۸۸۲، (۱۰) ينابيع الحيوٰة الابدية باب ۶ فصل ۱۴ صـ۱۵۳،

و ذکر شهرهائي هندوستان در سراج المصلي به این طور مي کند:

اشعار

دگـر از کـرامت ولي آب صـاف — بدیدم بچشـم بلا اختـلاف
کـه بر پشت کـوهان گـور ولي — مـدام ست آن آب شـیـرین جلي
ولي نیم شـبـر است مـقـدار آن — ز وجهش ز عـمـقش همین قـدر دان
بگیـرند آن آب را مـرد مـان — همـیـشـه پیاپي بنوشند شـان
نه هرگـز کم و بیش گـردد همـان — همـیـشـه برین قـدر خود جاودان
به پهلوئي آن گـور چاه است عـیـان — عـمـیق ست آن چاه دان این بیـان
به نزدیک "سورت" همین گور بین — به شهري که نامش "بهروچ" ست متین
بـه پـهلوئي بازار ناگـوریان — همین گـور آنجا ست اي صـوفـیان
"بهروچ"است برحد گجرات خوب — بود حـد گجرات جانب جنوب. (۱)

و مخدوم ابوالحسن داهري ذکر شهر کهنبهات به این طور مي کند:

اشعار

شنیـدم زعلمـاء گـجراتیـان — کـه از اهل هیـئت بود این بیـان
کـه بر خط مکـه مـقـابل به آن — بود شـهـر کـهنبـهـات اي نوجوان
بود شـهـر کـهنبـهـات مشـهـور تر — به نزدیک سـورت شنو این خبـر
ز کـهنبـهـات تا شـهـر ملتان نگر — به مـقـدار این هم ز جانب دگـر
همـه را است قـبلـه یکي در شـمـار — برائي سـهـولت شنو این شـمـار
تفـاوت یمـینـاً، یسـاراً گـر است — همـان است دشوار مشکل تر است
همـه ملک آنچه کـه گـفـتـه شـده — دو جانب ز کهنبهات باشد همه (۲)

(۱) سراج المصلي منظوم تصنیف ناظم علام مخدوم ابوالحسن داهري باب آب مطلق و مقید و شرح هریکي صه ۱۸۳.
(۲) سراج المصلي باب قبله صه ۲۳۱.

و درجائیٔ دیگر ذکر کشور هندوستان به این طور مي آرد:

صحابي مؤذن که نامش بلال — ز ملک حبش بود او خوش خصال
برو شین منطوق دشوار بود — بجایش همو مهمله مي نمود
معاتب نگشته درین کار خود — چنین گفت جامي به اشعار خود
بدان من شنیدم ز علماء دین — همه آنچه در فقه در باب این
بیانش بکردند مطلق عیان — ولي هست در حق آن مرد مان
که ایشان بدارند تازي زبان — و یا علم دارند شان بي گمان
که با عِلم دارند ایشان وقوف — توانند ایشان اداء حروف
نه در حق جُهال دهقانیان — که خامي زبان است ایشان عیان
که صحرا نشینان بباشند شان — بِه کهسار دارند اکثر مکان
خصوصاً بِه اطراف هندوستان — که جُهال هستند آن مرد مان
نه قابل تعلم ز ایشان کسي — اگرچه تعلم کند او بسي
یقیناً نداند کسي این بیان — مگر مرد سیاح بیند عیان (۱)

مخدوم ابوالحسن داهري از علماء سنده براه راست و بواسطه نامه هائي و از تصانیف آنها استفاده کرده بود چنانچه مي سراید:

(۱) به این طور مخدوم هاشم فقیه - نوشته میان کتب اي نبیه (۲)

(۲) به تحقیق مخدوم هاشم فقیه - بگفته که این قول باشد نبیه (۳)

(۳) ولي گفت مخدوم هاشم مرا - که در شرح منیه بکرده خطا (۴)

(۴) ز تصنیف مخدوم هاشم فقیه - شفا نام دیدم کتابي نبیه (۵)

(۱) سراج المصلي ذکر زلة القاري، ص ۵۰۷ (۲) سراج المصلي باب سنتهاء نمان ص ۴۵۳
(۳) سراج المصلي ذکر احتلام ص ۹۵
(۴) سراج المصلي ذکر احتلام ص ۹۷،
(۵) سراج المصلي ذکر زلة القارى ص ۵۰۱،

اشعار

(۵) دگــر وضع ایدي بود زیر ناف نهد هر دو بر صدر زن بي خلاف
و لیکن شنیدم ز بعضي ثقات کہ نامش ببوده محمد حیات
مـیـان مدینه بگفت این کـلام چو ارسال منسوخ گشتـه تمام
شــده وضع سنت مع الاتفــاق مگر نزد مالک شنو بي نفاق (۱)

(۶) شنیـدم زفـاضل مـدینه همـام کہ او را محمد حیات است نام
کہ الصـاق کـعـبین مکروه دان کہ بدعت قـبیحـه بود بي گـمان
بود کـــار بدعت بلا فـــائده نه الصـاف کـعــبین ثابت شـده
حــدیثي ندیدم کــہ ثابت کند نہ قول از صحابه بیامد سند (۲)

بیعت و خلافت:

علامہ مخدوم ابوالحسن داهري در کتاب خود ینابیع الحیٰوة الابدیة" سپس از خطبہ بہ این طور مي نویسد:

"حاجي ابوالحسن سندهي نقشبندي قَرشي داهري عـفي الله تعـاليٰ عنه وعن والدیه واستاذیه و مرشدیه الخ"

پس ازین عبارت آشکار مي شود کہ او را دو مرشد بودند، حقیقي وظاهري مرشد او در سلسلہ سنیہ نقشبندیہ شیخ عبدالرسول صدیقي احمد آبادي (متوفيٰ ۱۱۴۸ هـ -ق) بود چنانچہ علامہ داهري مي فرماید:

"بد انکہ مرشد من وحید عصره وفرید دهره بودند و تاریخ رحلت ایشان از دارالفناء بہ دارالبقاء بہ پنجم ماه ربیع الثاني از سال چهل و هشتم بعد از یک هزار و یک صد هجریه و این مجموع از لفظ "منبع ذکر الله" بہ حساب جُمل بر مي آید. و منبع ذکـر الله بہ حـســاب جُمل یک هزار و یک صـد و چهل و هشت مي شــود و در حقیقت هم منبع ذکر الله بوند."

(۱) سراج المصلي ذکر سنتهاء فعلیہ در نماز صہ ۵۵م (۲) سراج المصلي ذکر سنتهاء فعلیه در نماز صہ ۵۷م

ولی روحانی و باطنی مرشد و پیر اومولوي رومي بود: چنانچہ دربارہء مولوي رومي بہ این طور مي نويسد.

(۱) " در مثنوي معنوي مرشد مولوي بہ این مقام آگهي مي دهد" (۱)

(۲) "پس پیر رومي مولوي در مثنوي معنوي ازین معنیٰ آگاه مي سازد" (۲)

پس ازین عبارات مترشح مي شود کہ حقیقي پیر و مرشد علامہ ابوالحسن داهري شیخ عبدالرسول صدیقي بود و روحاني و باطني پیر و مرشد او مولوي رومي بود.

شجره سلسلہء خلافت

علامہ مخدوم ابوالحسن داهري مي نويسد:

پس این شجره مرشد من در سلسلہ خلافت این فقیر را نوشته عیانت فرموده بہ این عبارت:

الحمدلله علیٰ کُلِ حال والصلوٰة والسلام علیٰ رسوله محمد صاحب الکمال و علیٰ آله واصحابه اربابِ النوال، اما بعد فیقول العبد الراجي الي الله تعالیٰ (۱) الفقیر عبدالرسول الصدیقي الاحمد آبادي قد البستُ الحرقة الفقیریة الاخ في الدین ابا الحسن السندي جعله الله من الصالحین الصادقین المخلصین وآنا لَبِستُها من ید (۲) الشاه فتح الله قدس سره و هو لبسهامن ید (۳) محمد العصوم قدس سره و هو لبسهامن ید (۴) مجدد الالف ثاني الشیخ احمد السرهندي وهو لبسها من ید (۵) الشیخ محمد الباقي وهو لبسها من ید (٦) الشیخ الامکنکي وهو لبسها من ید (۷) الشیخ درویش ولي وهو لبسهامن ید (۸) الشیخ الزاهد و هو لبسها من ید (۹) الشیخ عُبیدالله الاحرار و هو لبسها من ید (۱۰) الشیخ الجرخي و هو لبسهامن ید (۱۱) الشیخ الرحماني والقطب الرباني بهاؤالحق والشرع والدین محمد نقشبند البخاري و هو لبسها من ید (۱۲) الشیخ الامیر الکلال و هو لبسها من ید (۱۳) الشیخ محمد السماسي و هو لبسها من ید (۱۴) الشیخ علي رامیتني و هو لبسها من ید (۱۵) الشیخ محمود انجیر فغنوي و هولبسهامن ید (۱٦) الشیخ العارف ریوگري و هولبسهامن ید (۱۷) الشیخ عبدالخالق غجدواني و هولبسهامن ید (۱۸) الشیخ ابي یوسف الهمداني و هولبسهامن ید (۱۹) الشیخ ابي علي الفارمدي و هولبسهامن ید (۲۰) الشیخ ابي الحسن الحرقاني و هولبسهامن ید (۲۱) الشیخ سلطان العارفین و هولبسهامن ید (۲۲) الامام جعفرالصادق و هولبسهامن ید (۲۳) الشیخ القاسم و هولبسهامن ید (۲۴) الشیخ سلمان الفارسي و هولبسهامن ید (۲۵) الشیخ خلیفة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکرالصدیق و هولبسهامن ید (۲٦) خاتم النبین و سید المرسلین و شفیع المذنبین صلي الله تعالیٰ علیه وعلیٰ آله وصحبه وسلم. (ینابیع الحیوٰة الابدیة ج ۲ باب دوم ف ۸ ص ۲۸۹)

---

(۱) ینابیع الحیوٰة الابدیة باب اول فصل ۱۴ ص ۱۰۱ (۲) ینابیع الحیوٰة الابدیة باب اول فصل ٦ ص ۱۸

تصنيفات

علامہ ابوالحسن داهري مندرجہ ذیل کتب تصنیف کرده است

١ ینابیع الحیوة الابدیة فارسي سن تصنیف ١١٥٦ ھ قمري
٢ سراج المصلي فارسي مثنوي منظوم سن تصنیف ١١٦۴ ھ قمري
٣ کچکول نامه فارسي مثنوي منظوم سن تصنیف ١١٧٦ ھ قمري
۴ رفع الفریة والمریة عربي . سن تصنیف ١١٧٦ ھ قمري
۵ نبراس تصاریف فارسیه (قواعد فارسي)
٦ نبراس میزان فارسي
٧ البدعة المرعیة للوزن الشرعیة منظوم فارسي
٨ تبیان ابنیه فارسیه
٩ رسالهء نور: درثبوت نور محمد صلي الله علیہ وسلم
١٠ التعلیقات لابي الحسن الداهري علي المرقاة شرح المشکواة

وفات

علامہ مخدوم ابوالحسن داهري تاریخ ١٢ ربیع الاول ١١٨١ ھ از دار دنیا بہ عقبیٰ رفت و قبراودردیهہ نصرت ٦٩ قریب بلده دور از نواحي نواب شاهہ سنده پاکستان واقع است و مشهور مؤرخ عبدالمجید "مجیدي" جوکهیو بکهري بر وفات او این مرثیہ گفتہ

قطعہ تاریخ وفات

آه از رحلت جدائي آن نگار — گشت از فوتیش جان و دل فکار
رفت چون ز اینجا بملک دائمي — آسمان بگریست بر وي از غمي
چون که او بود معدن علم و عمل — هم بوده ذاتش پر از حلم و کمل
قضیه اوشد از مصیبتها عظیم — لیک صبرم بر رضا رب الکریم
ده دو از ماه ربیع الاولین — بود چون شد ارتحال شاهہ دین
هاتف از تاریخ او گفته به من — جاي جنت او ست که اوچون بوالحسن(١١٨١)
هست این ابیات از عبدالمجید — حق دهد توفیق بر خیرش مزید

علامہ ابوالحسن ڏاهري

سنڌ ۾ ڪيترائي نامور مفسر، محدث، فقيه، صوفي شاعر ۽ بزرگ ٿي گذريا آهن، جن مان ڪلهوڙن جي دؤر جو مشهور عالم ۽ مصنف مخدوم ابوالحسن ڏاهري نقشبندي بہ هڪ آهي.

مخدوم ابوالحسن اصل ۾ ذات جو ڏاهري آهي. ڏاهرين بابت محققن جا مختلف رايا آهن تہ ڏاهري سنڌ جي نج "سمات" خاندان سان واسطو رکن ٿا يا ٻاهران آيل ڪنهن قبيلي سان سنڌن ڳانڍاپو آهي.

ڏاهڙي سمات برادريءَ جي اُتر گهراڻي جو هڪ مشهور قبيلو آهي، جو سنڌن وڏي ڏاڏي "ڏاهر" جي نالي سان مشهور ٿيو. علامہ ابوالحسن غالبا پاڻ کي قُريشي سنڌ جي سمن جي انهيءَ عام روايت موجب لکيو. جنهن موجب هو پاڻ کي "عرب نسل" سمجهن ٿا. پڻ چيو وڃي ٿو تہ سندس والده قريشي خاندان مان هئي، انهيءَ ڪري ڏاڏاڻي طرف کان هو ڏاهري ۽ ناناڻي طرف کان قريشي هو."

مخدوم ابوالحسن ڏاهري پنهنجن ڪتابن مان ٻن ڪتابن ۾ پاڻ کي "قريشي ڏاهري" ڪري لکيو آهي. ڪتاب "ينابيع الحيوة الابدية" فارسي" ۾ لکي ٿو:

"اما بعد مي گويد بنده فقير حقير پرتقصير كمتر از قطمير متشبث باذيال ولاة رشاد ومستمد بامداد هداة طريق سداد حاجي الحرمين شريفين زاد هما الله تعظيما و تكريما حاجي ابوالحسن سندي نقشبندي قَرشي داهري عفي الله تعاليٰ عنه و عن والديه واستاذيه وَ مرشديه"

هن عبارت مان معلوم ٿئي ٿو تہ مخدوم ابوالحسن "قريشي ڏاهري" آهي.

ٻئي ڪتاب "نبراس تصاريف فارسيه ۾ لکي ٿو:

"اما بعد مي گويد بنده ضعيف نحيف ابوالحسن سندي قرشي داهري نقشبندي عفي الله تعاليٰ عنه وعن والديه واستاذيه".

هن عبارت مان بہ معلوم ٿئي ٿو تہ مخدوم ابوالحسن قريشي ڏاهري آهي.

مخدوم ڏاهري عليه الرحمة والرضوان پنهنجي مايہءِ ناز ڪتاب "سراج المصلي" ۾ فرمائي ٿو:

"بگويد كنون داهري بوالحسن،
كه در ملك سند است او را وطن،
چو شد سال هجري تا سال حال،
هزار و صد و شصت باچار سال،
بمنظوم چند از مسائل نمان،
نوشتم درين نامه با امتياز.

ترجمون:

(1) هاڻي ابوالحسن ڏاهري چوي ٿو: جنهن جو وطن ملڪ سنڌ آهي.

(2) جڏهن هجري سال کان وٺي هن وقت تائين يارنهن سؤ چوهٺ (1164) سال ٿيا.

(3) مون نماز جا چند مسئلا نظم جي صورت ۾ هن ڪتاب ۾ لکيا آهن.

هن شعر مان ظاهر آهي ته پاڻ ڏاهري آهي ۽ قريشي بابت ڪونه لکيو اٿس.

منهنجي خيال ۾ مخدوم ابوالحسن ڏاهريءَ کي نج سماٽ ۾ سمجهي ڪري فقط ڏاهري سڏڻ وڌيڪ درست آهي، جو ته هڪ وقت ۾ قريشي به هجي ۽ ڏاهري به هجي اهو صحيح نه آهي، ان کان سواءِ ڪتاب سراج المصلي، ينابيع کان بعد ۾ تصنيف ڪيو اٿس، جنهن ۾ فقط ڏاهري ڄاڻايو اٿس. باقي نبراس جي تصنيف جو سال معلوم نه آهي. بهرحال ڊاڪٽر بلوچ صاحب جي راءِ اهميت جوڳي آهي، جنهن تي انحصار ڪرڻ وڌيڪ بهتر آهي.

ان کان سواءِ اها ڳالهه به قابل غور آهي ته ڏاهري راجا ڏاهر جو اولاد آهن يا ٻئي ڪنهن "ڏاهر" جو اولاد آهن، جنهن ڪري ڏاهري سڏائين ٿا، ان لاءِ ڊاڪٽر بلوچ صاحب لکي ٿو:

"ارغون، ترخان، جيڪي سنڌ ۾ سمن کان پوءِ حاڪم ٿيا ۽ سمن جي حڪومت وارو دؤر به انهن کي ويجهو هو، تن جي دؤر جي هڪ عالم، جنهن سنڌ جي نسبنامن بابت پُڇا ڪئي، تنهن جي لکيي موجب ان وقت سمن جا وڏا پنج قبيلا هئا. انڙ، ساند، ساريا، ڏاهري ۽ پنجون شايد لاکا؛ ان ڄاڻائي ۽ لاعلمي سببان ڪي ماڻهو ڏاهرين يا ڏهرن کي راجا ڏاهر جو اولاد تصور ڪري ٿا چون، سو غلط آهي".

شجره نسب:

مخدوم ابوالحسن ڏاهري جو گهراڻو دؤر چر شاخ جي "ڏيريجا" پاڙي مان هو. سنڌس

ڏاڏي جو نالو عبدالرشيد هو. جنهن کي وفات ڪرڻ کان بعد پراڻي خارجاڻي کان اتر طرف ڪجهه مفاصلي تي دفن ڪيائون ۽ اهو قبرستان اڄ تائين "عبدالرشيد جي مقام" جي نالي سان مشهور آهي. ميان عبدالرشيد کي ٽي پٽ هئا: (1) ميان بادل (2) ميان چڳل (3) ميان مهر عالي، ميان چڳل جو اولاد پانڌي جي پرسان سيتارڪي مائينر ضلعي نوابشاهه ۾ رهي ٿو. ميان مهر عالي جو اولاد سَن ساوڙي تعلقي دولت پور ۾ رهي ٿو. جيڪي هن وقت قاضي سڏجن ٿا. انهيءَ قاضي خاندان مان مولانا قاضي عبدالڪريم ڏاهري وڏو علامه ٿي گذريو آهي جيڪو لاولد گذاري ويو ۽ موري جي مشهور عالم دين مولانا قاضي عبدالرؤف (وفات 1306هه مطابق 1888ع) جو شاگرد هو.ساڳئي وقت مولانا عبدالڪريم ڏاهري جو ڀاءُ قاضي عبدالغني ڏاهري (وفات 1320هه مطابق 1903ع) نالي وارو حڪيم ٿي گذريو آهي.اهڙيءَ طرح حڪيم قاضي عبدالغني ڏاهري جو فرزند مولانا قاضي غلام حسين ڏاهري (وفات 1355هه مطابق 1937ع) هن علائقي جو هڪ مشهور معروف عالم دين ٿي گذريو آهي، جيڪو موجوده قاضي غلام حسين ڏاهريءَ جو نانو هو. ان خاندان ۾ ديني علم انهيءَ مرحوم مولاناُ قاضي غلام حسين تي ختم ٿيو.

ولادت:

مخدوم ابوالحسن ڏاهري سنڌ جي زرخيز ضلعي نوابشاهه جي تعلقي دولتپور ۾ ڳوٺ سَنُ ساوڙي کان اوڀر طرف هڪ ڳوٺ نالي ڪنڊي واري خارجاڻي (پراڻي خارجاڻي) ۾ سال 1116هه مطابق 1704ع ۾ ڄائو. مخدوم ابوالحسن جي والد جو نالو بادل ۽ ڏاڏي جو نالو عبدالرشيد هو.

تعليم وتربيت:

مخدوم ابوالحسن ڏاهري ابتدائي تعليم پنهنجي ڳوٺ ۾ پرائي، جيئن مشهور محقق ڊاڪٽر نبي بخش بلوچ لکي ٿو ته: ابوالحسن جي ابتدائي تعليم غالباً سندس ڳوٺ ۾ ٿي، علامه غلام مصطفيٰ قاسمي لکي ٿو ته: "ناظم علامه علوم مقدماتي را از اعلام بلاد خود آموخته"

(ناظم علامه مخدوم ابوالحسن ابتدائي تعليم پنهنجي شهر جي عالمن کان پرائي).

مخدوم ابوالحسن ڏاهري جي پنهنجي اباڻي ڳوٺ ۾ تعليم پرائڻ بابت ڪا تصديق سان ثابتي ملي نه سگهي آهي، ڇو ته مخدوم ڏاهري پنهنجي استادن جا نالا پنهنجن ڪتابن ۾ آندا آهن، پر ڳوٺ واري ڪنهن به ابتدائي تعليم ڏيڻ واري استاد جو نالو ذڪر نه ڪيو آهي، جنهن مان ظاهر آهي ته خارجاڻي ۾ تعليم پرائڻ محض قياس آرائي تي مبني آهي، سندس استادن جا نالا هن ريت آهن:

(1) ابوبڪر هالائيءَ وارو:

مخدوم ابوالحسن ڏاهري سنڌ جي موجوده ضلعي نوشهروفيروز جي تعلقي ڪنڊياري جي پرسان هڪ قديم شهر هالاڻي ۾ رهي ڪري رسمي ۽ دستوري تعليم حاصل ڪئي، جيئن مخدوم ابوالحسن ڏاهري پنهنجي مشهور ڪتاب "ينابيع الحيوٰة الابدية" فارسي قلمي ۾ لکي ٿو:

هيءُ فقير نالي ابوالحسن هن ڪتاب (ينا بيع الحيوٰة الابدية) جو لکندڙ چوي ٿو ته جنهن وقت آءٌ پنهنجي استاد شيخ ابوبڪر هالائيءَ واري وٽ رسمي تعليم حاصل ڪندو هوس ته هڪ ڏينهن مون ڪان استاد جي قرآن شريف رکڻ وارو رحل ڀڄي پيو ۽ رحل بالڪل ٽورا هوندا هئا، پوءِ مون ان رحل جا ٽڪرا پاڻ ۾ گڏيي، حجري ۾ رکي ڇڏيا ۽ الله تعاليٰ کان دُعا گهريم ته: "اي الله تون قادر آهين جو ڀڳل رحل کي صحيح سالم ڪرين" اهو شام جو وقت هو.

جڏهن صبح ٿي ته استاد رحل گهريو ته جيئن قرآن شريف جي تلاوت ڪري، هن حقير (ابوالحسن ڏاهري) دل ۾ سوچيو ته استاد جي آڏو ڪهڙو عذر پيش ڪجي. ڪوبه حيلو نه ڏٺم، خيال ڪيم ته رحل استاد جي آڏو حاضر ڪري بهانو ڪجي ته مون کي خبر نه آهي ته رحل ڪنهن ڀڳو آهي؟ پوءِ جڏهن حُجري ۾ وڃي ڏٺم ته رحل اصل ۾ جيئن سڄو هو ائين صحيح سلامت پيو آهي. پوءِ اهو رحل ٻاهر ڪڍي استاد جي آڏو آندم ۽ اهو راز ڪنهن سان به نه سليم، ايتري قدر جو پنهنجي استاد کي به نه ٻڌايم".

انهيءَ استاد شيخ ابوبڪر بابت هيو واقعو لکندي مخدوم ڏاهري لکي ٿو:

"مون کي پنهنجي استاد شيخ ابوبڪر قُدس سره، هالائيءَ واري جي هڪڙي ڳالهه ياد آهي، جو پاڻ فرمايائون ته مون مُلا زڪريا چاڪي ويئل شهر هالاڻي کان ٻڌو ته آءٌ هڪ ڏينهن هالاڻي جي شيخ زبيري جي مسجد ۾ قرآن شريف جي تلاوت ڪري رهيو هوس ته اوچتو مون تي هڪ اهڙي حالت اچي طاري ٿي جو چمڪندڙ بجليءَ وانگر بي اختيار هوا ۾ وڃي اڏامڻ لڳس ۽ انهيءَ ئي ساعت ۾ هڪ ڪليل ميدان ۾ ماڻهن جي هڪ جماعت ۾ وڃي ڪريس. انهن مون کي چيو ته امام ٿي اسان کي نماز پڙهايو. پوءِ مون امام بنجي انهن کي ٻنپهرن جي نماز پڙهائي ۽ هو پويان جماعتي ٿي بيٺا، پوءِ مون کي چيائون ته اسان رجال الغيب آهيون. ماڻهو اسان کي ابدال چوندا آهن. اڄ اسان مان هڪ ڄڻو وفات ڪري ويو آهي، تنهن ڪري تون جيڪڏهن (ان جي جاءِ تي) اسان سان گڏجي رهندين ته تولاءِ ڏاڍو چڱو آهي. مون چيو ته ننڍڙا ٻار اٿم، چيائون ته

تنهنجن ٻارن کي خدا تعاليٰ رزق پهچائيندو. مون چيو ته آءٌ توهان سان رهڻ نٿو چاهيان، بس مون رڳو اچا اثين مس چيو ته پاڻ کي انهيءَ ساڳئي (هالاڻي واري) مسجد ۾ موجود ڏٺم، مُلا زڪريا هن فقير (ابوالحسن ڏاهري) به ڏٺو هو، تمام گهڻو نيڪ مرد هو“.

(2) مولانا نورالدين احمد آبادي: (م 1155هه)

سنڌ ۾ هالاڻيءَ ۾ شيخ ابوبڪر وٽ رسمي تعليم پرائڻ کان پوءِ مخدوم ابوالحسن ڏاهري هندوستان جي مختلف شهرن جهڙوڪ سورت، ڪوٽيانه، گجرات ۽ احمدآباد ۾ رهي ڪري مولانا نورالدين کان علم پرايو، مخدوم ابوالحسن ڏاهري جي هندوستان ۾ پڙهڻ بابت علامه قاسمي لکي ٿو:

”قاضي فتح محمد نظاماڻي (وفات 1339هه مطابق 1921ع) مرحوم کان اسان کي هڪ واسطي سان روايت پهتي آهي ته پير سيد رشدالله شاهه صاحب العلم الرابع (وفات 1340هه مطابق 1922ع) هڪ ڀيري جهونا ڳڙهه جي سفر تي ويا ۽ قاضي فتح محمد نظاماڻي به ساڻن گڏ هو. اُتي جڏهن ڪوٽيانه شهر ۾ ويا ته ماڻهن کين اُتي جي جامع مسجد ڏيکاري، جيڪا سن 1070هجري جي جڙيل هئي ۽ ان مسجد لاءِ ٻڌايو ويو ته اوهان جو ابوالحسن ڏاهري هتي پڙهي ويو آهي“.

اسان کي هن روايت جي تصديق مخدوم ابوالحسن ڏاهري جي ڪتاب ”ينابيع الحيوٰة الابدية “مان ٿئي ٿي، جنهن ۾ پاڻ اُويسي طريقي جي اپٽار ڪندي لکن ٿا ته ڪن اويسي مشرب وارن کي غيبي آواز ذريعي ارشاد ملندو آهي ۽ ڪن سان ڪامل روحن طرفان آمهون سامهون خطاب ٿيندو آهي ته ڪن کي ڪنهن واقعي مان ڏيکاري ڏني ويندي آهي ته ڪن کي وري خواب يا الهام ذريعي ارشاد ٿيندو آهي. انهيءَ بيان لکڻ کان پوءِ مخدوم ابوالحسن ڏاهري لکي ٿو:

”آءٌ هن ڪتاب جو ناهيندڙ ابوالحسن خدا جو قسم کڻي چوان ٿو ته مون هڪ شخص کي ڏٺو جيڪو ملڪ سُورت جي ڪوٽيانه شهر ۾ آيو هو ۽ سنڌ جو ويٺل هو. حرمين شريفين جو پانڌيئڙو بڻجي ڪجهه ڏينهن اچي ڪوٽيانه ۾ رهيو. هڪ رات حقير يعني ابوالحسن کي فرمائڻ لڳو ته جي توکي راز سانڍڻ جي سگهه هجي ته توسان هڪ راز سلڻ گهران ٿو. مون هائو ڪئي، پوءِ هن چيو ته مون کي ڪيترن ئي سالن کان وٺي ڪامل مرشد جي ديدار جو شوق هو، هڪ ڀيري ديدار جو شوق زياده ٿيو ۽ بيقرار ٿيس، ماڻهن جي محبت ۽ ملاقات کان منهن موڙيم، منهنجي ننڊ ۽ کاڌڻ پيئڻ زهر ٿي ويو، حضرت محمد مصطفيٰ ﷺ تي صلواة شريف گهڻي پڙهڻ لڳس، ايتري

قدر جو سپ ڪجهہ انهيءَ درود شريف ڪي سمجهڻ لڳس ۽ منهنجي دل جي وندر درود ٿي پيو. پوءِ مون حضرت محمد مصطفيٰ ﷺ کي خواب آلودگيءَ جي صورت ۾ ڏٺو، پاڻ سڳورن مون کي نقشبندي طريقي مطابق ذڪر جي تلقين فرمائي، پوءِ هاڻي جڏهن بہ ڪنهن مقام کي مستحڪم ڪري برابر ڪيان ٿو ۽ ان ڪان اڳتي وڌڻ چاهيان ٿو تہ درود شريف گهڻو پڙهان ٿو. ائين ڪرڻ سان پاڻ سڳورا اصلي ظاهري صورت ۾ مون وٽ تشريف فرما ٿين ٿا ۽ اڳتي ہئي مقام جو ذڪر ہڌائين ٿا. اهڙيءَ نموني سان مون ڪافي مقامات طئي ڪيا آهن ۽ اڃا بہ انهيءَ سعادت ۾ اضافو ٿيندو رهي ٿو. پوءِ مون ان شخص جي راز کي مخفي رکيو ۽ واعدو پورو ڪيم، مون کي ان شخص جي نالي، قبيلي ۽ ڳوٺ جي خبر آهي، مون ہڌو آهي تہ حرمين شريفين جي زيارت ڪرڻ ڪان پوءِ موٽي آيو ۽ يمن جي ملڪ ڏانهن هليو ويو ۽ اُتي ئي وفات ڪيائين“.

هنن عبارتن ۾ حوالن مان اها ڳالهہ صاف ظاهر آهي تہ مخدوم ابوالحسن ڏاهري هندوستان ۾ رهي ڪري علم پرايو آهي ۽ هندوستان جي استادن مان سندس هڪ استاد مولانا نورالدين محمد احمد آبادي (متوفيٰ 1155هہ) آهي. جنهن جو نالو ”ينابيع الحيوٰة الابدية ۾ آندو اٿس.

”واستاذي مرزا محمد خليل در احكام، عاشورا بدان نص كرده جواب اين اشكال فرموده اند“.

ترجمون:

۽ منهنجي استاد مرزا محمد خليل (بدخشاني) پنهنجي ڪتاب ”احڪام عاشورا“ ۾ انهيءَ مسئلي بابت چٽيءَ طرح لکيو آهي ۽ هن سوال جو جواب بہ ڏنو اٿن، هن استاد ڪان سواءِ ہين عالمن سان هندوستان، سنڌ ۽ مديني شريف ۾ سندس ملاقاتون ٿيون آهن، جنهن جو ثبوت سندس ڪتاب ”سراج المصلي“ فارسي ۾ موجود آهي، جنهن ۾ قبلي جو بيان آڻيندي لکي ٿو:

”شنيدم ز علماءِ گجراتيان،
كہ از اهل هيئت بود اين زمان،
كہ بہ خطِ مكہ مقابل بآن،
بود شهر كهنبهات اي نوجوان،
بود شهر كهنبهات مشهور تر،
بنزديک سورت شنو اين خبر“.

ترجمون:

(1) مون گجرات جي عالمن کان ٻڌو آهي، جيڪي هن زماني جي اهل هيئت مان آهن.

(2) اي جوان! مکي شريف جي خط ۾ ليکي جي سامهون کنيات شهر آهي.

(3) کنيات شهر مشهور آهي جيڪو سُورت جي ويجهو آهي.

سنڌ ۾ مخدوم محمد هاشم سندس همعصر هو. ان سان روبرو ملاقاتون ڪيائين، جيئن سراج المصلي ۾ احتلام جي مسئلن جو ذڪر آڻيندي لکي ٿو:

"ولي گفت مخدوم هاشم مرا،

ڪه در شرح منيه بکرده خطا".

ترجمون:

پر مون کي مخدوم محمد هاشم (ٺٽوي) چيو ته (هن مسئلي ۾) شرح منيه واري خطا ڪئي آهي، مخدوم ابوالحسن ڏاهري سال 1143هه مطابق 1731ع) ۾ پنهنجي استاد مولانا نورالدين محمد احمد آبادي سان گڏ حج تي ويو. اُتي سنڌ جي مشهور ومعروف محدث علامه محمد حيات، چاچڙ سنڌي ثم مدني سان روبرو ملاقات ڪيائين، ان بابت سراج المصلي ۾ لکي ٿو:

(1) "دگر وضع ايدي بود زير ناف،

نهد هر دو برصدر زن بي خلاف،

(2) وليکن شنيدم ز بعضي ثقات،

ڪه نامش ببوده مجمد حيات،

(3) ميانِ مدينه بگفت اين ڪلام،

چو ارسال منسوخ گشته تمام،

(4) شده وضع سنت مع الاتفاق،

۾ مگر نزد مالڪ شنو بي نفاق".

ترجمون:

(1) ٻيو ٻنهي هٿ (نماز ۾) مرد دُن جي هيٺان ٻڌي ۽ زال ٻنهي هٿ سيني تي رکي،

(2) پر مون هڪ معتبر شخص کان ٻڌو، جنهن جو نالو محمد حيات آهي.

(3) اها ڳالهه مديني شريف ۾ چيائين ته (نماز م) هٿ ڇڏي ڏيڻ وارو حڪم منسوخ آهي.

(4) هڪ ٻئي اتفاق سان نماز ۾ سنت آهي پر امام مالڪ وٽ ائين نه آهي.

انهيءَ ساڳئي ڪتاب "سراج المصلي" فارسي قلمي ۾ 15 بيتن کان پوءِ لکي ٿو:

"شنيدم ز فاضل مدينه هُمام،
که او را محمد حيات است نام،
که الصاق کعبين مکروه دان،
که بدعت قبيحه بود بي گمان،
بود کار بدعت بلا فائده،
نه الصاق کعبين ثابت شده،
حديثي نديدم که ثابت کند،
نه قول از صحابه بيامد سند".

ترجمون:

(1) مون مديني جي هڪ وڏي عالم کان ٻڌو، جنهن جو نالو محمد حيات آهي.

(2) نماز ۾ پيرن جا ٺڪي گڏيا ملائڻ مکروه ڄاڻ، اها بيشڪ خراب بدعت آهي.

(3) بدعت وارو ڪم بيفائدو آهي ۽ پيرن جا ٺڪي گڏيا گڏ ملائڻ ثابت ٿيل نه آهن.

(4) مون ڪابه اهڙي حديث نه ڏٺي آهي جيڪا ثابت ڪري نه وري اصحابن جو قول آيو آهي.

ان کان سواءِ مخدوم محمد قائم ٺٽويءَ سان به سندس خط وڪتابت هئي، جنهن جو ذڪر پنهنجي ڪتاب "رفع الفرية والمرية" عربي قلمي ۾ آندو اٿس.

بيعت و خلافت:

مخدوم ابوالحسن ڏاهري پنهنجي مايه ناز تصنيف "ينابيع الحيوٰة الابدية" ۾ ڪتاب جي خطبي کان پوءِ ابتدا ۾ پنهنجي نالي جي پٺيان استادن ۽ مرشدن بابت هن طرح لکي ٿو:

حاجي ابوالحسن سنڌي نقشبندي قَرشي داهري عفي الله تعاليٰ عنه وعن والديه واستاذيه و مرشديه".

حاجي ابوالحسن سنڌي نقشبندي قريشي ڏاهري، شال الله تعاليٰ کيس، سندس والدين، استادن ۽ مرشدن کي معاف فرمائي!

هن عبارت مان معلوم ٿئي ٿو ته مخدوم حاجي ابوالحسن ڏاهري جا استاد به گهڻا آهن ته

مرشد به گهڻا آهن. ٿي سگهي ٿو ته نقشبندي سلسلي کان سواءِ ڪنهن ٻئي سلسلي ۾ ڪنهن ٻئي بزرگ جو به دست بيعت ٿيو هجي.

پر پنهنجي ڪتاب "ينابيع الحيواة الابدية" ۾ پنهنجي مرشد جو نالو شيخ عبدالرسول صديقي احمد آبادي نقشبندي ڄاڻايو اٿس ۽ پنهنجي مرشد جي وفات جي باري ۾ هن طرح لکيو اٿن:

ڄاڻڻ گهرجي ته منهنجا مرشد پنهنجي زماني جا بي مثال بزرگ هئا، سندن وفات جي تاريخ 5 ماهه ربيع الثاني سال 1148هجري آهي ۽ اهو وفات جو عدد لفظ "منبع ذڪر الله" مان جمل ۽ ابجد جي حساب سان ظاهر ٿئي ٿو ۽ لفظ "منبع ذڪرالله" جو عدد ابجد جي حساب سان هڪ هزار هڪ سؤ اٺيتاليهه ٿئي ٿو ۽ حقيقت ۾ منهنجا مرشد الله تعاليٰ جي ذڪر جا سرچشما هئا.

تصنيفات:

مخدوم ابوالحسن ڏاهري جا ڏهه ڪتاب تصنيف ٿيل آهن جن مان ٽي ڇپيل آهن ۽ ڪتاب "ينا بيع الحيواة الا بدية" جي ابتدائي حصي تي تحقيق ڪري ڊاڪٽر ابوالفتح محمد صغيرالدين سابق چيئرمين شعبه اسلامڪ ڪلچر سنڌ يونيورسٽي سال 1971ع ۾ پي ايچ ڊي جي ڊگري حاصل ڪئي آهي، اهڙي طرح راقم الحروف ڪتاب سراج المصلي تي تحقيق ڪري علامه غلام مصطفيٰ قاسمي جي رهنمائي هيٺ سال 1995ع ۾ سنڌ يونيورسٽي مان پي ايچ ڊي جي ڊگري حاصل ڪئي آهي.

وفات:

علامه ابوالحسن ڏاهري تاريخ 12ربيع الاول سال 1181هجري ۾ وفات ڪري ويو. ڪيس دوڙ جي پرسان ديهه نصرت 69 يونين ڪائونسل ابوالحسن تعلقه و ضلع نوابشاهه سنڌ ۾ دفن ڪيو ويو. هن وقت اهو قبرستان "ابل جو مقام" جي نالي سان مشهور آهي، سندس قبر جي مٿان قُبو ٺهرايل آهي. سندس روضي ۾ ٽي قبرون آهن. هڪ سندس اولهه کان ٻي اوپر طرف لاڳيتي سندس فرزند عبدالرسول جي ٽين اوپر طرف سندس پوٽي ميان محمد پريل جي آهي.

كتاب سراج المصلي جو تعارف

كتاب سراج المصلي فارسي مثنوي منظوم سنڌ جي روشن ضمير، اهل دل، صاحب علم مشهور و معروف مُحدث ۽ نامور فقيه حضرت علامہ مخدوم ابوالحسن ڏاهري رحمة الله عليہ جو تصنيف ٿيل آهي. هيءُ كتاب فقه حنفي موجب نماز جي مسئلن تي مشتمل آهي. هن كتاب ۾ كل (٦٣٩٨) ڇهہ هزار ٽي سو اٺانوي بيت آهن. هيءَ كتاب مخدوم صاحب پهريائين سال ١١٦٣هجري ۾ تصنيف كيو. جينئن نسخي "ر" ۾ آهي.

چوشد سال هجري تاسال حال – هزار وصد وشصت ديگر سه سال (١)

اهڙي طرح انهيءَ نسخي جي آخر ۾ جيكي اشعار آهن انهن ۾ چند الفاظ اهڙا آهن جن مان ابجد جي حساب سان ١١٦٣هجري سال معلوم ٿئي ٿو. مثال طور انهيءَ نسخي جي آخري شعرن ۾ لفظ "نظمم جلي عزياب" ۽ "باايمان بود ختم به" آهن جنهن مان ابجد سان ١١٦٣هجري سال معلوم ٿئي ٿو. اهڙي طرح "معما" (٢) جي طريقي سان لفظ "راقم بخير" مان سال ١١٦٣ هجري كڍيو ويو آهي جڏهن تہ ابجد سان ١١٥٣ ٿيندو. ان كان سواءِ لفظ "فضل ربنا" نثري عبارت ۾ آهي جنهن مان پڻ سال ١١٦٣ هجري معلوم ٿئي ٿو.

علامہ مخدوم ابوالحسن ڏاهري مٿئين نسخي ۾ بعد ۾ شعرن ۾ تبديلي آندي جنهن كري تقديم، تاخير، كمي، زيادتي، محو ۽ اثبات جي اعتبار كان تبديلي آئي سال ١١٦٤هجري ۾ نئون نسخو تيار كيو، جنهن كري نسخہ "غ" ۽ ٻيا نسخا "چ ا" "چ د" ۽ نسخو "جهہ" انهن ۾ مٿيون ذكر كيل شعر هن طرح آهي.

چوشد سال هجري تا سال حال – هزار وصد وشصت با چار سال (٣)

هن شعر مان كتاب جي تصنيف جو سال ١١٦٤هجري معلوم ٿئي ٿو. اهڙي طرح انهن نسخن جي بالكل آخر ۾ جيكو شعر آهي. ان مان بہ سال ١١٦٤هہ معلوم ٿئي ٿو. اهو شعر ڇپيل نسخن ۾ هن طرح آهي.

(١) سراج المصلي ذكر عرض عجز پيش اهل علم و بيان تاريخ كتاب. (٢) معما: ان عبارت كي چئبو آهي جيكا شعر ۾ مخفي هُجي يا اهو كلام جيكو اشاري سان دلالت كري ۽ طبع سليم كي پسند هجي. لغات سعيدي صہ ٧٥٦ غياث صہ ٤٨٣. "معما" اين است كه اسمي يا معني رابه نوعي ازغوامض پوشيده گردانند تاجر به انديشه تمام و تفكر بسيار به سر آن نتوان رسيد. (مجله سخن عشق صہ ٢١ تابستان ١٣٧٩ مطبع تهران ايران) ياد رهي تہ معما كي سنڌي ۾ ڳجهارت چئبو آهي. (٣) سراج المصلي صفحہ ٢١.

بہ اعزاز حق خاتمہ خير شد - چوتاريخ ختمش "همه خير شد" (١)

هن شعر ۾ جملہ "همه خير شد" مان ابجد جي حساب سان سال ١١٦۴ھ نڪري ٿو، تنهن ڪري نتيجو اهو نڪتو تہ علامہ ابوالحسن ڏاهري پهريائين ڪتاب سراج المصلي سال ١١٦٣ھ ۾ لکيو. ان ڪان پوءِ ان تي نظرثاني ڪري ان ۾ تبديلي آڻي سال ١١٦۴هجري ۾ ختم ڪيائين.

هن ڪتاب ۾ خطبي ڪان پوءِ ١۵ اشعار عربي آهن باقي سمورا اشعار فارسي آهن.

هن ڪتاب ۾ ٧١ ايڪهتر ڪتابن جا حوالا آندا ويا آهن جن ۾ سڀ ڪان وڌيڪ حوالا ڪتاب "الدرالمختار" جا آهن. ڪتاب جي ١٢۴صفحن تي الدرالمختار جا حوالا موجود آهن. راقم الحروف ڪي درگاهہ خياري شريف جي سابق سجاده نشين حضرت خواجہ محمد رفيع الدين خياروي (وفات ٢٩ذوالحج ١۴١٩هجري مطابق ١٧ اپريل ١٩٩٩ع) خانداني روايت سال ١٩٩٣ع ۾ ٻڌائي تہ ڪتاب "الدرالمختار" سنڌ ۾ سڀ ڪان پهريائين علامہ مخدوم ابوالحسن ڏاهري آندو هو پر حضرت علامہ پير عبدالله جان المعروف بہ شاهہ آغا سرهندي (وفات ٣ اپريل ١٩٧٣ع /١٣٩٣ھ) لکيو آهي تہ: استادن ڪان نقل ٻڌو اٿم تہ دُر جو ڪتاب مخدوم صاحب علامہ محمد هاشم ٺٽويءَ جي وقت ۾ هڪڙو عرب مسافر ڪٺي آيو هو، مخدوم صاحب اهو ڪتاب ڏٺو ۽ ڏاڍو پسند ڪيو. عرب صاحب ڪي چيائين تہ مهرباني ڪري مون ڪي اهو ڪتاب نقل ڪرڻ لاءِ ڏيو. عرب صاحب انڪار ڪيو تہ سڀاڻي آئون وڃڻ وارو آهيان پوءِ مخدوم صاحب چيو تہ هڪڙي رات لاءِ عنايت ڪيو سُڀاڻي موٽائي ڏيندس، ڪتاب جُزا جُزا ڪري پنهنجن شاگردن ڪي لکڻ لاءِ ڏنائون، جن سڄي رات ويهي صُبح تائين نقل ڪيو صبح جو ڪتاب عرب صاحب ڪي موٽائي ڏنائون(٢).

علامہ مخدوم ابوالحسن ڏاهري ڪتاب سراج المصلي جو نالو وضاحت سان شعرن ۾ آندو آهي جيئن فرمائي ٿو:

---

(١) سراج المصلي صفحہ ۵٦۵. (٢) ڪتاب مخزن العلوم حصو علم قرائت جو صہ ١٦ بالکل آخر ۾.

ازو استخاره يكردم به دل - به فضل عظيمش شدم مشتغل
بكردم به تائيد او اهتمام -نهادم "سراج المصلي" ش نام [1]

وري كتاب جي بالكل آخر ۾ فرمائي ٿو:

چو بر ابوالحسن كرد احسان تام - بكرده سراج المصلي تمام [2]

مخدوم ابوالحسن ڏاهري هن كتاب ۾ جيكي مسئلا آندا آهن انهن مسئلن جي تخريج به بيان كئي اٿس ۽ اُهي سمورا كتاب علامہ ابوالحسن ڏاهري وٽ موجود هئا جينئن پاڻ فرمائي ٿو:

بچيدم مسائل ولي باقيود - ولي از كُتب آنچہ موجود بود،
ببين درفتاوىٰ، ببين درشروح -- مسائل برت تاشود با وضوح [3]

علامہ ابوالحسن ڏاهري هن كتاب ۾ هندوستان جي عالمن كان سواءِ سنڌ جي عالمن جهڙوڪ مخدوم محمد هاشم ٺٽوي ۽ مخدوم محمد حيات سنڌي عادلپوري جي تحقيق كي به شامل كيو آهي. جنهن جو ذكر مصنف جي فارسي سوانح حيات ۾ حوالن سان موجود آهي.

هن كتاب ۾ فقهي مسائل كان سواءِ تصوف جي مسئلن تي به روشني وڌل آهي جنهن بابت تفصيل "ذكر اخلاص مطلق و اخلاص مصلح صوفيان" صہ ٢٥٣ تي موجود آهي. مصنف كن جاين تي اصول فقه جي اصطلاحن سان مسئلن كي ثابت كيو آهي جهڙوڪ: يقين ۽ شڪ وارو اصول، الانقلاب، التبين، الاقتصار، الاستناد، عموم المجاز ۽ قياس دقيق (استحسان) مانع ۽ مقتضي وارو اصول ان لاءِ ڏسو صفحو ١٥٧، ١٩٥، ١٩٧، ١٩٩، ٢١٣ ۽ ٣٩٣. كن جاين تي علم منطق جا اصطلاح پڻ كم آندا اٿس، جيئن عموم وخصوص مطلق ۽ عموم و خصوص من وجه.

ان كان سواءِ ضرورت شعر كي مدنظر ركندي جن لفظن كي عام تلفظ كان كجهہ مختلف پڙهبو ان جي به وضاحت "منهيات سراج المصلي" ۾ آندي اٿس جهڙوڪ لفظ عالمگيري هن لفظ بابت مصنف لکيو آهي تہ اهو لفظ هن كتاب سراج المصلي ۾ ميم جي شد سان پڙهبو[4] ۽ لفظ "فيما سَبَق" مجهول بدران معروف

(١) سراج المصلي صہ ٢٣ (٢) سراج المصلي صہ ٥٦٥
(٣) سراج المصلي صہ ١٧٣ شعر نمبر ١١٩ ۽ ١٢٠
(٤) سراج المصلي صہ ٣١ حاشيه ١

ڪري پڙهبو[1] ان ڪان سواءِ مصنف ڪن ڪن جاين تي عربي لفظن جي شعرن ۾ سنڌي معنىٰ بہ ذڪر ڪئي آهي. جن جو تفصيل پيش ڪجي ٿو.

١. ولي ميل در فُرس نامش کروه - بہ سندي زبان نام گويند کوه. [2]

هن شعر مان معلوم ٿيو تہ لفظ "ميل" عربي آهي فارسي ۾ ان کي "کروه" ۽ سنڌي ۾ "ڪوهہ" چئبو آهي پر هن وقت اسان جي سنڌ ۾ عام اصطلاح آهي تہ ڪوهہ ۾ بہ ميل آهن ۽ ڪتاب ۾ جيڪو اصطلاح آهي اهو شرعي آهي جنهن جي وضاحت مخدوم ضياءالدين جي سنڌي مان ظاهر آهي.جنهن جو حوالوصہ ٣٩٥ تي موجود آهي. بلڪہ علامہ مخدوم ضياءالدين تہ اها بہ وضاحت ڪئي آهي تہ لفظ "فرسخ" عربي آهي اُن جي فارسي "فرسنگ" ۽ سنڌي "ڳائو" آهي. ٻئي هنڌ لفظ رطب جي سنڌي معنىٰ بيان ڪندي لکي ٿو.

١. رطب را بہ سندي نام است رَدک - بہ هندي نام دگر دان اين محک[3]

ٽئين هنڌ لفظ اجانه: جي سنڌي معنىٰ بيان ڪندي لکي ٿو:

ولي نام اجانه کونار است - که درشستنش هم حرج بي خفا است[4]

اهڙي طرح لفظ عرزال جي سنڌي معنىٰ بيان ڪندي لکي ٿو.

بدان چيست عرزال اي بادليل - عريشه بود بردرخت طويل

ويا نصب کرده بود چوبها - عريشہ برآنها بود بابها

دگر نيز عرزال پنکاره گو - کہ نامند آن را بہ سندي پهو[5]

هنن شعرن ۾ لفظ عرزال جي سنڌي معنىٰ پهو بيان ڪئي وئي آهي انهن شعرن کان پوءِ علامہ ڏاهري عالمگيريءَ جي حوالي سان لکيو آهي تہ لفظ عرزال عربي آهي اُن جي فارسي "کازه" آهي.

مخدوم ابوالحسن ڏاهري هڪ جاءِ تي خالص قديم سنڌي لفظ "ويسر" استعمال ڪيو آهي، جيئن فرمائي ٿو:

کلان تر زِ "ويسر" بود بي گمان - بود گرچہ ويسر زجملہ کلان[6]

هن شعر ۾ لفظ "ويسر" استعمال ڪيل آهي جيڪو خالص سنڌي لفظ آهي

(١) سراج المصلي صہ ٣٩٥ حاشيہ ۴. (٢) سراج المصلي ذکر مقدار ميل و فرسنگ صہ ١٣٩. (٣) سراج المصلي باب نجاست غليظ وخفيف صہ ١٥٣

(۴) سراج المصلي باب آب مطلق ومقيد وشرح هريک صہ ٢٠٧ (٥) سراج المصلي باب درقيام صہ ٣١٧

(٦) سراج المصلي باب آب مطلق و مقيد و شرح هريک صہ ١٨٣

ويسر جي معنيٰ مانگر مڇ آهي. جيئن پرمانند ميوارام پنهنجي انگلش- سنڌي ڊڪشنري جي صفحي ۴۴۵ تي لفظ (Whale) جي ترجمه ۾ لکيو آهي جيڪا پهريون دفعو ۱۹۳۳ع ٻيو دفعو ۱۹۷۹ ۽ ٽيون دفعو ۱۹۹۶ع ۾ سنڌالاجي طرفان شايع ٿي آهي. جنهن مان ظاهر آهي ته ويسر ۽ مانگر مڇ ساڳئي شي آهن، ياد رهي ته مانگرمڇ کي عربي ۾ ”قيطاس“ ، ”بال“ ۽ فارسي ۾ به ”بال“ چوندا آهن.

مشهور محقق ڊاڪٽر نبي بخش بلوچ لکيو آهي ته حضرت شاه عبداللطيف ڀٽائيءَ جي معتقدن مان هڪ شخص نالي ”ويسر“ هو، ان کي شاه صاحب هڪ موقعي تي فرمايو:

”ادا ڙي ويسر مَڇ! ڪاءِ نه ته مرنڊين
ڪتان پئنڊين اَڇ، جو لوڪ مڙوئي لڙ ٿيو.

معلوم هجي ته ويسر ۽ ويلڙو وڏي ۾ وڏا مانگر مڇ آهن ۽ بيت جي معنيٰ ۾ پڻ اها تمثيل سمايل آهي“ (۱)

مصنف جو شعر ۽ طرز بيان نهايت سهڻو ۽ دلڪش آهي. پاڻ ڪڏهن ڪڏهن هڪ موضوع تي بحث ڪندي ضمناً ٻيا موضوع به بيان ڪري ٿو ۽ انهن تي روشني وجهڻ کان پوءِ اصلي موضوع ڏانهن موٽي ٿو، ۽ پڙهندڙ کي ياد ڏياري ٿو ته اسان هاڻي اصل موضوع ڏي موٽون ٿا. جيئن فرمائي ٿو:

۱. رجعنا الیٰ ماقصدنااليه - ترکنا له ما بنينا عليه (۲)
۲. رجعنا الى القصة الاصلية - مسائل درين باب دان عاليه (۳)
۳. رجعنا الى ما قصدنا له - ذكرنا هنا منه منواله (۴)

مصنف هن ڪتاب ۾ مسائل ذڪر ڪرڻ ڪان سواءِ ضمناً وظيفا به آندا آهن جيئن فرمائي ٿو ته جيڪو ماڻهو فرض نماز جي سلام ورائڻ ڪان پوءِ فوراً هڪ پساهه ۾ ٽي دفعا استعفرالله پڙهندو ته ان جا سمورا گناهه بخش ٿي ويندا.

بخوان لفظ استغفرالله بس - سه کرت ز پس فرض دريک نفس
بجز فاصله متصل با سلام - شوي تا تو مغفور اي نيک نام (۵)

(۱) ڊاڪٽر نبي بخش بلوچ: شاه عبداللطيف جي سوانح رسالي ۽ راڳ بابت تحقيقي مضمون ص ۳۲ مهراڻ اڪيڊمي طرفان شائع ٿيل
(۲) سراج المصلي باب موجبات غسل ص ۹۱ شعر نمبر ۱۹۳. (۳) سراج المصلي باب نجاست غليظ و خفيف ص ۱۵۳ شعر نمبر ۸۰.
(۴) سراج المصلي ص ۲۷۹. (۵) سراج المصلي. ذکر اخلاص مطلق واخلاص مصطلح صوفيان ص ۲۷۳ شعر نمبر ۲۳۶، ۲۳۷.

سراج المصلي جي چند مقامن جو تحقيقي جائزو

سراج المصلي جي صہ ٢٧٧ تي علامہ مخدوم ابوالحسن ڏاھري افلاطون ۽ حضرت عيسىٰ عليہ السلام جي دلين جي مناظري جو ذڪر آندو آھي. ان ڪري افلاطون بابت تحقيقي جائزو پيش ڪجي ٿو.

افلاطون:

افلاطون کي انگريزيءَ ۾ (Plato) پليٽو ۽ يوناني ٻوليءَ ۾ (Platwn) "پلاٽون" چيو وڃي ٿو. افلاطون اصل ۾ يونان جي شهر اٿينس (Athens) ۾ سنہ ٤٢٨ (مشڪوڪ) قبل مسيح ۾ ڄائو. سندس ڪُلھا ڪشادہ ھُئا جنھنڪري ڪيس پلاٽون (ڪشادہ ڪلھن وارو) چوندا ھئا. سندسُ اصلي نالو "ائرسٽاڪليز (Aristocles) ھو.

ويھن ورھن جي عمر ۾ سُقراط جي اثر ھيٺ ۽ شاگرديءَ ۾ فلسفي جو مطالعو شروع ڪيائين. پنھنجي استاد جي ظالمانہ موت جي ڪري "اٿينس" شھر ڇڏي اٽلي، سسلي، اتر آفريڪا ۽ مصر جو سفر ڪيائين سنہ ٣٨٧ قبل مسيح ۾ اٿينس ۾ موٽي آيو ۽ اڪاڊيمي (Academy) جي نالي سان فلسفي جو اسڪول کوليائين. سندس استاد سقراط جي گفتگوئن جو مجموعو افلاطون جي نالي سان (Dialogues Of Plato) مشھور آھي. انھن (Dialogues) ۾ "جمھوريت" (Republic) وارو گفتگو اھميت وارو آھي. افلاطون جو فلسفو "تصوريت" (Idealism) جو فلسفو آھي. جو مادي (material) دنيا کان اڳتي وڌي تصورات (Ideas) جي دنيا تائين پھچي ٿو. ان جي شرح فلسفي جي ڪتابن ۾ ڏسڻ گھرجي. افلاطون جي عمر ٨١ سال ھُئي پاڻ سنہ ٣٤٧ قبل مسيح ۾ وفات ڪيائين[١]

مائيڪل هارٽ: افلاطون جي ولادت جو سال ٤٢٧ قبل مسيح ڄاڻايو آھي باقي وفات جو سال ساڳيو ٣٤٧ قبل مسيح لکيو اٿس.[٢]

' عالمي "ورلڊ بوڪ انسائيڪلوپيڊيا" جي مطالع ڪرڻ مان معلوم ٿئي ٿو تہ افلاطون جو زمانو حضرت عيسىٰ عليہ السلام کان اڳ ۾ ھو. جڏھن تہ مخدوم ابوالحسن ڏاھري افلاطون بابت لکيو آھي تہ اھو حضرت عيسىٰ عليہ السلام جي

(1) The World Book Encyclopedia, Vol:9. Page No. 545 Field Enterprises Education corporation Londan 1966.

(٢) مائيڪل هارٽ: مترجم عاصم بٽ: "سؤ عظيم آدمي ناشر تخليقات لاھور صہ ٢١٦

زماني ۾ موجود هو. مخدوم ابوالحسن ڏاهري پنهنجن ٽن ڪتابن ١. سراج المصلي ٢. ڪچڪول نامہ ٣. ينابيع الحيواة الابدية ۾ افلاطون جو ذڪر آندو آهي پاڻ ينابيع الحيواة الابدية ۾ فرمائي ٿو.

افلاطون: و نام برچهار صيغہ آمده است افلاطون و آن اصل است افلاط و فلاطن و فلاطون و آن سہ ڪلمه مخفف اند، وارسطو طاليس تلميذ افلاطون وليڪن او بہ افلاطون در يڪ علم مخصوص شاگردي ڪرده بود نہ درهمہ وارسطا طاليس ارسطو هم آمده و او استادزاده سلطان سڪندر بود، ونيز وزير او بود، ودر "تفسير رحماني" در سورت ڪهف گفته: ڪہ دوسڪندر بودند، يڪي سلطان سڪندر حڪيم ڪه بر مذهب استاد وي ارسطو بود و او سڪندر صغير است دوم سڪندر ڪبير ذوالقرنين ڪہ درنبوتش اختلاف است واين هر سہ حڪيم درعهد سلطان سڪندر بودند واين همه را از ڪشف اللغات درج ڪرده شد. (١)

وري اڳتي لکي ٿو:

و ببايد دانست ڪہ افلاطون واتباع او را اشراقين نامند ڪہ مدار ايشان برڪمال زُهد و بر رياضات شاقہ بود، واشراق القلوب تحصيل مي نمودند، و در "شرح ڪبير رسالہ مناظره" مذڪور است ڪہ اشراق قلوب بعضي اشراقين به حدي بود ڪہ با يڪ ديگر درقلوب مناظره مي ڪردند و سوال و جواب مي نمودند بغير تڪلم زباني وارسطو واتباع وي رامشائين نامند ڪہ هميشه در رڪاب سلطان سڪندر مي رفتند و بہ همراه او مشي مي نموند ودائما در صحبت او مي بوند. (٢)

علامہ ابوالحسن ڏاهري پنهنجي ڪتاب ۾ لکي ٿو:

نبوده شد افلاطون بہ اشراق - بہ چشم دل بديدي جملہ آفاق
تخاطب او بہ يارانش بہ دلها - ببودي بي تڪلم هم هويدا
بہ دل ڪرده تنازع بي ڪلامش - بہ روح الله عيسىٰ در مرامش
چو پيدا ڪرد عيسىٰ معجزه را - دلش اعمىٰ بگشته آشڪارا
ولي محروم مانده او ز ايمان - بہ بدبختي بڪرد ڪفر سامان
صفات حق همه را ڪردہ انڪار - قدم عالم بديده او پديدار
همو برڪفر مُرده آشڪارا - نڪرده پيروي عيسىٰ نبي را (٣)

(١) ينا بيع الحياة ج اول باب دوم. فصل چهارم صہ ٣٨٥. (٢) ينابيع الحياة ج اول باب دوم فصل چهارم صہ ٣٨٦.
(٣) ڪچڪول نامہ ذڪر شريعت و طريقت و فرق درميان هر دو صہ ٦-٧ مطبع شاهہ ولي الله اڪيڊمي حيدرآباد سنڌ.

ٿورو اڳتي لکي ٿو:

حواس اين چار در دل ابن آدم - هميشه مي بود موجود هر دم
بود انسان همه يکسان درين چار - بجز صيقل بود هر چار بي کار
اگراحوال افلاطون بداني - شوي واقف برين جمله معاني
زجوگي هم ز سُمني ممکن است اين-که گردد مثل افلاطون به تمکين[1]

خلاصو مطلب: افلاطون ارسطا طاليس جو به استاد هو، جيڪو سڪندر بادشاهه جي استاد جو پُٽ هو ۽ سندس وزير به هو، سڪندر به ٽي گذريا آهن هڪ "سڪندر حڪيم" جنهن کي "سڪندر صغير" چوندا آهن ٻيو سڪندر ڪبير "ذوالقرنين" جنهن جي نبوت ۾ اختلاف آهي. اهي سمورا حڪيم هڪ ئي زماني ۾ هُئا، افلاطون ۽ سندس پوئلڳن کي "اشراقين" سڏيندا آهن. انهن مان ڪن کي ته اهڙي قلبي روشنائي حاصل هُئي جو زباني گفتگو کان سواءِ دلين جي ذريعي هڪ ٻئي سان مناظرو ڪندا هُئا، افلاطون به حضرت عيسىٰ عليه السلام سان دل جي ذريعي مناظرو ڪندو هو. جڏهن حضرت عيسىٰ عليه السلام معجزو ظاهر ڪيو ته دل واري روشني ختم ٿي ويس انهيءَ بدبخت حضرت عيسىٰ عليه السلام تي ايمان نه آندو ۽ ڪُفر تي مري ويو.

مخدوم ابوالحسن ڏاهري جي انهن ڪتابن جي تائيد اسان کي امام رباني مجدد الف ثاني جي هن عبارت سان حاصل ٿئي ٿي.

"بيانش آنست که کثرت جوع البته صفا بخش است جمعيٌ را صفائي قلب مي بخشد وجمعي ديگر را صفائي نفس مي بخشد، صفائي قلب هدايت افزاي ونور بخش است. وصفائي نفس ضلالت نما است و ظلمت افزا، فلاسفه يونان و براهمه و جوگيه هند همه را رياضت گرسنگي صفائي نفس بخشيده به ضلالت وخسارت دلالت نموده افلاطون بي خرد اعتماد برصفائي نفس خود نموده صور کشفيه خياله خود را مقتدائي خود ساخته عجب ورزيد وبه حضرت عيسىٰ روح الله علىٰ نبينا وعليه الصلوٰة والسّلام که دران وقت مبعوث شده بود نگرويد وگفت:

"نَحنُ قوم مهديونَ لاحاجة بنا الىٰ من يهدينا"

امام رباني مجدد الف ثاني ٿورو اڳتي لکي ٿو:

(۱) کچکول نامه ذکر حقيقت و کشف حقيقت صه ۱۳.

افلاطون ازكمال جهل صفائي خود را كہ بہ اماره او تعلق داشت در رنگ صفائي قلب عيسوي انگاشت ناچار خودرا نيز مُهذب و مطهرُ در رنگ او خيال كرده از دولت متابعت او علىٰ نبينا وعليه الصلاة والسلام محروم ماند و بہ داغ خسارت ابدي مُتسم گشت. اعاذناالله سُبحانه من هذاالبلاءِ.

ترجمه:

گهڻي بک کن ماڻهن کي قلب جي صفائي عطا ڪندي آهي تہ وري کن ماڻهن کي نفس جي صفائي عطا ڪندي آهي. پوءِ دل جي صفائي مان هدايت ۽ نور حاصل ٿيندو آهي. ۽ نفس جي صفائي سان گمراهي ۽ اونداهي حاصل ٿيندي آهي يونان جي فيلسو فن، هندوستان جي برهمڻن (ٻانيڻن) ۽ جوڳين کي بک واري رياضت نفس جي صفائي عطا ڪري گمراهي ۽ نقصان جي راهہ ڏيکاريندي آهي.
افلاطون بيوقوف پنهنجي نفس جي صفائي تي ڀروسو ڪري پنهنجين ڪشفي ۽ خيالي صورتن کي پنهنجو اڳواڻ (رهنما) سمجهي تکبر ڪيو ۽ حضرت عيسىٰ روح الله علىٰ نبينا وعليہ الصلواة والسلام جيڪو ان وقت رسول ڪري موڪليو ويو، ان جي اطاعت نہ ڪئي ۽ چوڻ لڳو:

"اسان هدايت وارا آهيون، اسان کي ڪنهن بہ اهڙي شخص جي ضرورت نہ آهي جيڪو اسان کي هدايت ڪري"

افلاطون پنهنجي انتهائي ناداني جي ڪري پنهنجي نفس اماره واري صفائي کي حضرت عيسىٰ عليہ السلام جي دل جي صفائي وانگر سمجهيو، جنهن ڪري پاڻ کي حضرت عيسىٰ عليہ السلام وانگر تهذيب وارو ۽ پاک سمجهي سندس تابعداري واريءَ دولت کان محروم رهيو ۽ ابدي نقصان واري داغ سان داغدار ٿيو. شال الله تعالىٰ اسان کي انهيءَ مصيبت کان پناهہ ۾ رکي.

(۱) (مکتوبات امام رباني مجدد الف ثاني شيخ احمد فاروقي سرهندي مکتوب ۳۱۳ طبع ڪراچي واستنبول صہ ٦٦٦ سال طبع ۱۳۹۷هہ / ۱۹۷۷ع)

ابن سينا:

شيخ الرئيس ابو علي حسين بن عبدالله بن حسن بن علي معروف "ابن سينا" سال ٣٨٠هہ ۾ ڄائو، سندس والد بلخ جو هو ۽ سندس والده افشنه (نزديڪ بخارا) جي هُئي.

ابن سينا بخارا ۾ تعليم پرائي ۽ ڏهن سالن ۾ قرآن شريف حفظ ڪيائين ابوعبدالله ناتلي وٽ منطق، هندسه ۽ علم نجوم سکيو. ان کان پوءِ علم طب سکيو.

جوانيءَ ۾ نوح بن منصور بادشاهہ ساماني جو علاج ڪيائين ۽ بادشاهي ڪتاب خانہ مان قيمتي ڪتاب پاڻ سان گڏ کڻي آيو. ابن سينا، خراسان ان کان پوءِ گرگان، رِي، همدان ۽ اصفهان بہ ويو، پاڻ همدان ۾ شمش الدوله جو وزير ٿي رهيو آخرڪار ملڪ ايران جي مشهور شهر همدان ۾ سال ٤٢٨ هہ قمري وفات ڪيائين سندس مزار تي روضو بہ آهي. ابن سينا جو هڪ هزار سال جو جشن ولادت جو سالگره ايران ۾ سال ١٣٣١هہ شمسي ۾ ملهايو ويو. سندس تصنيفات مان ڪتاب الشفا، ڪتاب القانون في الطب، ڪتاب اشارات، ڪتاب النجاه ۽ دانشنامه علائي فارسي زبان ۾ آهن.(١)

ايران جي مشهور صوفي بزرگ ابوسعيد ابوالخير ۽ ابن سينا جي پاڻ ۾ ملاقات ٿي آهي. هڪ دفعي جي ملاقات ۾ ٽي ڏينهن گڏ رهيا، جڏهن ابن سينا وڃڻ لڳو تہ شاگردن ڪانئس ابوسعيد ابوالخير بابت پڇيو تہ ابن سينا چيو:

"هرچہ من مي دانم او مي بيند" وري جڏهن صوفين ابوسعيد ابوالخير کان ابن سينا جي باري ۾ پڇيو تہ فرمائڻ لڳو:

"هرچہ مابينيم او مي داند"

چون ٿا تہ انهيءَ ملاقات کان پوءِ ابن سينا صوفين جي درجي کي تسليم ڪيو ۽ راسخ اعتقاد رکيو ۽ پنهنجي آخري تصنيف ڪتاب "اشارات" ۾ هڪ باب "مقامات العارفين "لکيو اٿس.(٢)

---

(١) فرهنگ فارسي تاليف دڪتر محمد معين ج ٥ صہ ٨٥ چاپ تهران، ايران.

(٢) گزيده اسرار التوحيد صہ ٢٦. انتخاب وتوضيح: محمد رضا شفيعي ڪدڪني چاپ دوم ١٣٧٥هہ ش مطبع تهران ايران.

علامہ مخدوم ابوالحسن ڏاهري ابن سينا جو احوال هن ڪتاب جي ٢٧٥ تي آندو آهي جنهن ۾ ڪيس ٽن مسئلن ۾ ڪافر قرار ڏنو اٿس ان بابت مصنف جي ٻين ڪتابن مان بہ حوالا پيش ڪجن ٿا.

ڪتاب مجالس شيخ علاوالدين سمناني قدس سره ۾ مذڪور آهي تہ يونان جي قديم حڪيمن جا اصول جيڪي اڳ جا مقرر ٿيل هئا اُهي انبياء عليهم السلام جي عقيدن ۽ شريعتن جي خلاف هئا. پوءِ جڏهن افلاطون جو زمانو آيو تہ ان انهن حڪيمن جي اصولن کي دليلن سان رد ڪيو. باقي ٢٧٠ اُصول جيڪي نبين سڳورن جي خلاف هئا انهن کي برقرار رکيائين ۽ انهن کان رجوع نہ ڪيائين تان جو ارسطاطاليس ظاهر ٿيو ۽ اُن بہ انهن اصولن کي رد ڪري باطل ٺهرائي باقي ٢٣ مسائل برقرار رکيا، جيڪي انبياء عليهم السلام جي برخلاف هئا ۽ انهن کان رجوع نہ ڪيائين پوءِ جڏهن هن اُمت ۾ ابوعلي بن سينا ظاهر ٿيو تہ اُن وري ٢٣ مان ويهن مسئلن کي رد ڪري باطل ٺهرايو ۽ باقي ٽن مسئلن کان رجوع نہ ڪيائين. جنهن ڪري مسلمانن اُن تي ڪفر جي فتويٰ ڏني. اُهي ٽي مسئلا هي آهن. ١. خدا تعاليٰ جي علم جزئيات جي نفي، ٢. نفي حشر اجساد، ٣. قدم عالم(١)

مجالس علاوالدين سمناني ۾ آهي تہ سلالة الواصلين شيخ مجدالدين بغدادي آن حضرت صلي الله عليہ وسلم جو واقعہ (غنودگي ۽ خواب آلودگي يعني بين اليقظة والنوم) جي ڪيفيت ۾ ديدار ڪيو. ۽ پاڻ سڳورن کي عرض ڪيو، ماتقول في حق ابن سينا قال: هو رجل أرادَ ان يصل اِلي الله تعاليٰ بلاواسطتي ومحبته تعاليٰ بيدي هكذا فسقط في النار. يعني توهان ابن سينا جي باري ۾ ڇا ٿا فرمايو؟ تنهن تي پاڻ سڳورن فرمايو: انهيءَ شخص منهنجي واسطي کان سواءِ ۽ خدا سان محبت رکڻ کان سواءِ الله تعاليٰ تائين پهچڻ چاهيو ٿي پر پهچي نہ سگهيو ۽ جهنم ۾ ڪري پيو.

واقف اسرار صمديہ شيخ جمال الدين حلبي قدس سره خواب ۾ پاڻ سڳورن جو ديدار ڪيو ۽ عرض ڪيائين. ماتقول في حق ابن سينا قال: هو رجل أضلهُ الله عليٰ علم.

يعني: توهان ابن سينا جي باري ۾ ڇا ٿا فرمايو؟ پاڻ سڳورن فرمايو تہ انهيءَ شخص کي الله تعاليٰ علم ڏئي گمراه ڪيو آهي.(٢)

(١) ينابيع الحيواة الاية باب ٢ فصل٤ ص ٢٥٥. (٢) ينا بيع الحيواة ج ٢ بابُ دوم فصل ٤، صہ ٣٨٠)

ڄاڻ گهرجي ته سمورن مسلمانن مذڪوره بالا ٽن مسئلن جي ڪري ابن سينا جي ڪفر واري حڪم ڏانهن لاڙو ڪيو آهي بلڪ ڪن ته صراحة چيو آهي. ۽ پاڻ ابن سينا "رساله تقسيم علوم حڪمت واسامي آن" ۾ فرمائي ٿو ته مون ڪي هنن علمن ۾ ڪوبه مسئلو شريعت جي خلاف نظر ڪونه ٿو اچي جيڪڏهن ڪا شيءَ ظاهر ۾ شريعت جي خلاف ڏسڻ ۾ اچي ته اها به صحيح تاويل سان خود شريعت ئي آهي ۽ ابوعلي ابن سينا ملڪ رَي جي بادشاه فخرالدوله جو وزير هو. اهڙي طرح ڪتاب ڪشف اللغات ۾ لکيل آهي. ۽ مولانا نور الدين محمد احمد آبادي ادام الله فيوضه فرمايو آهي ته ماڻهن ابن سينا کي ڪافر چيو ته پاڻ ابن سينا هي ٻه بيت چيا.

بيت

١. چون مَن ڪسي مومن و موقن نبود - در دهر مثلم يڪي متقن نبود

٢. چون من به يڪ دهر او هم ڪافر شد - پس در يڪي دهر مومن نبود [١]

ترجمو:

مون جهڙو ڪوبه ماڻهو مومن ۽ يقين رکندڙ نه آهي، زماني ۾ مون جهڙو ڪوبه ماڻهو پڪو مومن نه آهي.

جيڪڏهن آئون به زماني ۾ ڪافر آهيان ته پوءِ هن زماني ۾ ڪو به ماڻهو مومن نه آهي.

لفظ ابن بابت تحقيق:

ڪيترائي لفظ ۽ نالا آهن جن مان ابن جو لفظ ڪثرت استعمال جي ڪري حذف ڪيو ويندو آهي، جيئن ابن سينا کي ابوعلي سينا، ابن منصور کي، منصور جنهن لاءِ مشهور آهي ته "اناالحق" جو نعرو هنيو هُئائين اهو حقيقت ۾ حسين بن منصور هو. ۽ ابن ادهم کي ادهم يا ابراهيم ادهم چيو ويندو آهي. ياد رهي ته "ڪشف المحجوب" ۾ لکيل آهي ته بغداد ۾ هڪ ئي زماني ۾ ٻه حسين بن منصور هُئا. ٻئي حلاج هُئا هڪ مُوحد هو ٻيو مُلحد ان ڪان سواءِ لفظ ابن جي ڪثرت استعمال وارو قانون امام احمد بن حنبل جي نالي تي به لاڳو ٿئي ٿو جو مذهب ابن

(١) ينابيع الحيواة ٢ باب دوم فصل ۴ ص ٣٨٩.

حنبل جو آهي جنهن کي احمدي چوڻ بدران حنبلي چئجي ٿو ۽ محمد بن عبدالوهاب جي پوئلڳن کي محمدي چوڻ بدران وهابي سڏجي ٿو.

سر درين آنست کل لفظ کثر استعماله کثر تخفيفهٔ پس يک بار بہ قرينہ شهرت لفظ ابن دور کنند چنانچہ ابوعلي ابن سينارا وحسين بن منصور را و ابراهيم ابن ادهم را ابو علي سينا، وحسين منصور و ابراهيم ادهم گويند، بار ديگر برائي ضرورت شعر يا غير آن بوسينا و منصور وادهم گويند.

بيت

کار بوسينا است تصوير رجال - لاجرم کارش شده عين ضلال
گر فقيري خانہ خالہ بُدي - صد هزاران شبلي و ادهم شدي

پس درين نکته است کہ پدر بہ نيکي وبدي فرزند در عالم نيک نام و بد نام ميگرد د واز نيکي پسر مدح وستائي پدر شهرت گيرد، واز بدي پسر فضيحت ورسوائي پدر پديد گردد، الابن سِر الاب.(۱)

حبارئ:

علامہ مخدوم ابوالحسن ڏاهري سراج المصلي صہ ۱۴۹ تي لفظ حُبارئ آندو آهي. اهو لفظ اصل ۾ فارسي لفظ "هُوبره" کان مُعرب آهي حُبارئ مذکر ۽ مؤنث لاءِ ساڳيو آهي واحد ۽ جمع بہ اهوئي آهي جيڪڏهن جمع استعمال ڪرڻ لاءِ "حُباريات" چئجي تہ بہ دُرست آهي. حُبارئ کي فارسي ۾ هوبره، چرز، شوات، چال، تغدري، خرچال لبک، ليلک. چون ٿا (فاکهة البستان) سنڌيءَ ۾ سُرخاب ۽ تلور چون ٿا. مخدوم محمد هاشم ٺٽوي راحة المؤمنين صہ ۸۸ تي لکي ٿو: سُرخاب آهي هڪڙو پکي پاڻيءَ جو - ڪارو ٽئي رنگ ۾ مرغابي جيڏو. تکو اُڏامي گهٽو چونس چڪربو. مخدوم محمد هاشم ٺٽوي فاکهة البستان ۾ لفظ "نحام" جي بحث ۾ لکيو آهي تہ سُرخاب بہ فارسي آهي ان کي چرز، چغوک ۽ "مانورک" بہ چون ٿا حبارئ کي انگريزي ۾ (Bustard) چون ٿا. پروفيسر غلام حسين جلباڻي پنهنجي عربي - سنڌي لغت ۾ حُبارئ جي سنڌي معنئ تلور لکي آهي.

---

(۱) ينا بيع الحيواة ج ۱ باب اول صہ ۲۲۸ نسخہ مليبر ڪراچي.

حُبارِيُ: جو گوشت کائڻ حلال آهي پاڻ سڳورن بہ حُبارِيُ جو گوشت کاڌو آهي اهڙي طرح ابو دائود شريف ۾ لکيل آهي علامہ قزويني فرمائي ٿو تہ "حُبارِيُ" جي ڳچيءَ واريءَ ڳچيءَ ۾ هڪڙو پٿر هوندو آهي جيڪو ماٿهو اهو پٿر ڳچيءَ ۾ پائيندو ۽ جيستائين ان جي ڳچيءَ ۾ هوندو تہ ان کي احتلام نہ پوندو. جيڪڏهن "دست" هوندس تہ اهي بہ بند ٿي ويندا جنهن ماٿهوءَ کي گهٽي ننڊ ايندي هُجي تہ ان جي دل تي اهو پٿر رکبو تہ اهو ماٿهو ننڊ ٿوري ڪندو. ارسطاطاليس چيو آهي تہ حُبارِيُ جا اهي آنا جن مان نرُ ڄمندو، وارن کي ڪارو ڪن ٿا ۽ انهن جو اهو ڪارو رنگ هڪ سال تائين برقرار رهندو، پر جن آنن مان مادي ڄمندي اُهي آنا وارن کي ڪارو نہ ڪندا، ۽ انهن جي سڃاڻپ جو طريقو هيءَ آهي تہ سُئي ۾ ڌاڳو وجهي، اها سئي آني مان ٽپائبي پوءِ جيڪڏهن سُئي وارو ڌاڳو ڪارو ٿيو تہ اهو آنو رنگ ڪندو جيڪڏهن ڌاڳو ڪارو نہ ٿيو تہ اهو آنو رنگ نہ ڪندو. [1]

علامہ ابوالحسن ڏاهري سراج المصلي صا[2] تي هندوستان جي بادشاهہ شير شاهہ سوري جو ذڪر آندو آهي ان ڪري سندس مختصر سوانح حيات لکجي ٿي.

شير شاهہ سوري:

هن جو اصل نالو فريدالدين لقب "شير خان" جيڪو بعد ۾ شير شاهہ سان مشهور ٿيو. بهار جي والي سلطان محمد ڪيس تلوار سان شينهن کي مارڻ جي انعام ۾ "شير خان" جو خطاب ڏنو. پاڻ دهليءَ جي سوري خاندان جو باني ۽ افغانن جي قبيلہ سور مان آهي. پاڻ ابتدائي تعليم جونپور ۾ حاصل ڪيائين. پندرنهن سالن جي ڄمار ۾ گهر کان بيزار ٿي جونپور جي نواب وٽ آيو ۽ اُن ئي سندس اعلىٰ تعليم ۽ تربيت جو بندوبست ڪيو. جوان ٿيڻ کان پوءِ مختلف رئيسن وٽ ملازمت ڪندو رهيو. آخرڪار بهار جي حڪومت ڪِن سبب جي ڪري شير شاهہ کي ملي. پوءِ بنگال تي تلوار جي ذريعي قبضو ڪيائين ۽ همايون کان دهلي ۽ پنجاب جو تخت ۽ تاج حاصل ڪيائين. شير شاهہ تقريباً پنج سال حڪومت ڪئي ۽ زندگيءَ جي هر شعبي ۾ اصلاحات ڪيائين. مُلڪ کي هلائڻ خاطر ضلعا ۽ تعلقا

(١) حيواة الحيوان ج ١ باب الحاء المهملة صہ ٣٢٠)

مقرر ڪيائين. ٽپال جي نظام کي بهتر بنائڻ لاءِ ٽي هزار چار سو (٣٤٠٠) گهوڙي سوار مقرر ڪيائين ۽ رستن جو ڇار وڇايائين شاگردن، امامن ۽ عالمن جو پگهار مقرر ڪيائين. سڪي جي اصلاح جو فخر به شير شاه سوري کي حاصل آهي. پاڻ سڪي جي گهٽ وڌائي کي ختم ڪري صحيح ۽ پورو وزن دار سڪو رائج ڪيائين، جنهن بابت علامه مخدوم ابوالحسن ڏاهري لکيو ته سندس سڪي جو وڏو پيسو استار جي وزن مطابق هو. پاڻ ملڪ ۾ چانديءَ جي اصل قيمت مطابق هڪ تولي جو سڪو هلايائين ۽ ان جو نالو "روپيو" رکيائين جيڪو هن وقت به برصغير ۾ ان ئي نالي سان رائج آهي. شير شاه سوري جي سڪي تي هڪ طرف فارسي اکرن ۾ "لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللہ "ابوبکر، عمر، عثمان ۽ علي لکيل هو ته ٻئي طرف وري هندي ٻولي ۾ "سلطان شير شاه سور خلد الله مُلکه حفظ الدنيا والدين سري شير شاه" ڇپيل هو، هي نامور بادشاه تاريخ ٢٢ مئي سال ١٥٤٥ع ۾ بارود جي گولي لڳڻ جي ڪري سڙي ويو ۽ وفات ڪيائين.(١)

خِنزب:- علامه مخدوم ابوالحسن ڏاهري سراج المصلي ۾ صفحو 49 تي ولهان ۽ خنزب شيطان جو ذڪر آندو آهي، مون وٽ جيڪي به پنج نسخا قلمي سراج المصلي جا موجود آهن، انهن سڀني ۾ "خنبز" لکيل آهي، جيڪو درست نه آهي، ڇو ته مصنف مخدوم ابوالحسن ڏاهري ينا بيع الحيٰوة الابدية جلد اول باب نمبر 3 فصل نمبر4 صفحو 377 تي ولهان ۽ خنزب نالي ٻن شيطانن جو ذڪر آندو آهي. پاڻ لفظ "خنزب" جي وضاحت ڪندي لکي ٿو:

وچنانچه خنزب ڪه مصلي را وسوسه مي اندازد درنمازش. وخنزب: به خائي وزائي معجمتين به چهار وزن آمده، به ڪسر خائي وزائي و به فتح هردو و به ضم اوليٰ وفتح ثانيه و به ڪسر اُوليٰ وفتح ثانيه، ودرهمه حال نون ساڪن است، وري ٿورو اڳتي حديث جي ڪتاب مشڪوٰة المصابيح "سنن الوضوء" جي حوالي سان لکي ٿو: وعن عثمان بن ابي العاص قال قلت يارسول الله اِن، الشيطان قدحال بيني وبين صلواتي وبين قرائتي يلبسها علي فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم ذالک الشيطان يقال لها "خنزب"فاذا احسسته فتعوذ بالله الخ.

هن عبارت مان به ظاهر آهي ته صحيح لفظ "خنزب" آهي ۽ قلمي نسخن ۾ "خنبز" لکيل آهي، اُهو غلط آهي.

(١) اردو انسائيڪلو پيڊيا فيروز سنز لميٽيڊ ص – ٩٨٦، اردو دائره معارف اسلاميه لاهور جلد نمبر ١١. ص. ٨٨٠

سراج المصلي جي اهميت

هن ڪتاب جي اهميت جو اندازو ان مان لڳائي سگهجي ٿو ته سنڌ جي ڪيترن ئي عالمن اُن جا حوالا پنهنجن ڪتابن ۾ آندا آهن جن جو تفصيل هن طرح آهي. علامه عبدالواحد سيوهاڻي المعروف به نعمان ثاني (وفات ۱۲۲۴هه/۱۸۰۹ع) پنهنجي ڪتاب فتاوىٰ واحدي جلد اول ڪتاب الايمان مطبع لاهور ص ۶، ڪتاب الصلواة ومايڪره فيها ص ۱۱۰ ۽ فصل في السهو والجابر ص ۲۱۶ تي سراج المصلي جا حوالا آنڌا آهن، جن جا شعر هت ذڪر ڪجن ٿا.

۱. مڪاني نباشد برائي خدا - نه ڪعبه مَڪانش نه عرش و ثرا
بود ڪفر گفتن مڪانش بدان - مگر قلب مؤمن مڪانش بدان
اگر شڪ بداري درين اعتقاد - ببين مثنوي تاتو يابي رشاد
(ڏسو سراج المصلي ص ۲۶۷)

۲. بود بنج اين گرچه از اشربه-ولي پاک باشد بکن تجربه (سراج المصلي ص ۱۵۹)

۳. دگر بحر رائق به اين طور گفت - برو جبر نقصان مع الفور گفت
بشايد ڪه بهتر بود جبر اين - نه واجب مراد است دان اي امين

سراج المصلي جي ڇپيل نسخن ۾ آخري ٻه شعر موجود نه آهن بلڪ انهن وارو مفهوم موجود آهي جڏهن ته نسخه "راڄڙ" (قلمي) ص ۲۳۵ تي اهي ٻه شعر ساڳئي طرح موجود آهن، جنهن مان ظاهر آهي ته علامه عبدالواحد سيوهاڻي وٽ به راڄڙ جي نسخي جهڙو "سراج المصلي" جو نسخو موجود هو.

اهڙي طرح سيد علي محمد شاهه دائري واري (وفات ۱۲۸۷هه/ ۱۸۷۰ع) پنهنجي مايه ناز تصنيف "مصلح المفتاح" ۾ سراج المصلي جا حوالا آندا آهن جن جو تفصيل هن ريت آهي.

۱. ۾ سراج المصلي[1] ۾ چيو مخدوم ابوالحسنا ته چنڊڻ نک جو اولىٰ آهي نه سنتا. (مصلح المفتاح در بيان سنن وضو ص ۱۷ مطبع سنڌ يونيورسٽي)

مخدوم فضل الله پاٽائي (وفات ۱۲۹۰هه) انهيءَ مصلح المفتاح جو مفهوم

(۱) سراج المصلي فارسي ص ۳۷ شعر نمبر ۴۹.

فارسي ۾ هن طرح ذڪر ڪيو آهي. وليڪن مخدوم ابوالحسن درسراج المصلي آورده ڪہ افشاندن بيني اولیٰ است نہ سنت (اصلاح المصلح والمفتاح قلمي صہ ١٣)

٢. جي ذڪر ڪيو سين ان مسئلي جو چڱي طرح منجهہ شرح ڪبيرا.

۽ تابع ٿيو ان جو پڻ مخدوم ابوالحسن منجهہ سراج المصليا.

(مصلح المفتاح صہ ٦٤ باب دربيان غسل)

مخدوم فضل الله پاٽائي ان عبارت بابت لکي ٿو:

کہ بيان آن بہ احسن وجہ درشرح ڪبير مندرج است. و مخدوم ابوالحسن درسراج المصلي نيز تابع اوشده

(اصلاح المصلح والمفتاح قلمي بيان غسل صہ ٤٦)

مطلب تہ هن غسل واري مسئلي ۾ مخدوم ابوالحسن ڏاهري ڪبيري شرح منية المصلي واري قول مطابق فتویٰ ڏني آهي ياد رهي تہ مخدوم محمد هاشم ٺٽوي هن مسئلي ۾ ڪبيري شرح منية المصلي جي قول ڪي درست نہ چيو آهي، جيئن مخدوم ابوالحسن ڏاهري پاڻ انهيءَ جي وضاحت هن شعر سان ڪئي آهي.

ولي گفت مخدوم هاشم مرا - کہ درشرح منيه بکرده خطا.

(سراج المصلي ذڪر احتلام صہ ٩٧ شعر نمبر ٤١)

٣. ۾ طريق جا نپوڙڻ جي تنهن ۾ پڻ آهي اختلافا،

۽ ڪني چيو تہ وَٽُ ڏيئي نپوڙيس ڪن چيو رِيءَ وٽا،

پوئين قول ڪي اختيار ڪيائون "زبدة الفقه" ۾ ۽ سراج المصليا.

مصلح المفتاح فصل بحث ثوب جديد صہ ١٩٨)

مخدوم فضل الله پاٽائي لکي ٿو:

اما طريقہ شپليدن دران اختلاف علماء است، بعضي گفته کہ پيچيده شپلد، و بعضي فرمودند کہ بدون پيچيدن شپليده نمايد. وقول اخير را در زبدة الفقه و سراج المصلي اختيار کرده. (اصلاح المصلح والمفتاح باب الانجاس صہ ١٤٩)

٤. ۽ جي شروع ڪيائين ڪراهت ۾ ۾ پوري ڪيائين اڳي ڪنان غروبا، تڏهن سهو ساقط نہ ٿيندي مر ڪري تنهن ڪي اوهير ادا، ان ۾ آٽي "سراج المصلي" ۾، ۽ منحة الباري برحق بيانا. (مصلح المفتاح فصل دربيان اوقات ممنوعہ صہ ٢٤٨)

مخدوم فضل الله ان بابت لکي ٿو:

واگر شروع در وقت کراهت کرده و نماز را قبل از غروب تمام نموده سجده سهو از ذمه او ساقط نشود، باید که سجده سهو ادا نماید، چنانچه در "سراج المصلي" ومنحة الباري آورده. (اصلاح المصلح والمفتاح قلمي صه ١٨١)

٥. يعني ان صورت ۾ ٻئي هڪجهڙا ٿيا، تڏهن سو ٿيو قرآن از روءِ معنا، "سراج المصلي" ۾ پڻ ان قول کي مختار چيو مخدوم ابوالحسن صريحا.

(مصلح المفتاح فصل دربيان زلة القاري صه ٢٩١)

مخدوم فضل الله ان بابت لکي ٿو:

يعني درين صورت هر دو حرف يکسان اند، گويا که ازروئي معنیٰ قرآن شده، چنانچه درسراج المصلي مخدوم ابوالحسن اين قول را مختار گفته وبدان تصريح نموده.

(اصلاح المصلح والمفتاح فصل درذکر مسائل زلة القاري صه ٢١٩)

٦. جي سورت کي پهرن ۾ وساري ته پوين ۾ پڙهي پڻ سهو ڏئي لکي منجهه خلاصا، يعني مستحب آهي ته پوين ۾ پڙهي طحطاوي آندو کنان ظاهر روايتا، پر ان صورتن ۾ جي سهماٽي هوندي ته الحمد ۽ سورت کي پڌرو پڙهڻ ٿيندو واجبا،

سراج المصلي ۾ ان پر آٽي منجهه ذکر اُنن واجبن قرائتا.

يعني امام تي ٻنهي جو وڏي سڏِ پڙهڻ واجب ٿيندو ۽ منفرد آهي مُخيرا

(مصلح المفتاح فصل در بيان سجود سهو صه ٣١٨)

مخدوم فضل الله پاڻائي لکي ٿو:

واگر سورت را در هر دو رکعت اول فراموش کرده باید که در دو رکعت آخر بخواند وسجده سهو دهد، چنانچه درخلاصه آورده يعني مستحب است در دو رکعت آخر نماز سورت بخواند چنانچه طحطاوي از ظاهر روايت نقل نموده، درين صورت اگر نماز عشاء بود پس الحمد و سورت را بلند آواز خواندن در دو رکعت آخر نماز واجب مي شود امام را، و منفرد مختار است. (اصلاح المصلح والمفتاح صه ٢٤٣)

٧. جي ماٿهو گهڻيرا هوندا نا ته سهو ڏيندو تلاوت جو پڻ اِيءُ حکما،

يعني جي آيت سجدي پڙهيائين ان نمازن ۾ کي منجهه ميڙنئا،

ته پڻ سجدو تلاوت جو ۽ سهو ساقط ٿي مگر جي جماعت هوءِ قليلا،

تہ ادا ڪندو ان ڪي "سراج المصلي" ۾ "معدن" "در" "بحر" "شرح منظومہ" ڪان ٿيو نقلا.
(مصلح المفتاح فصل دربيان سجود سهو صہ ٣٢٠)

مخدوم فضل الله پاٽائي لکي ٿو:

اگر مردمان بسيار باشند والا نہ سهو دهد و همچنين حکم سجده تلاوت مي باشد.

يعني: اگر آيت سجده تلاوت درقراءة نماز جمعہ خواه عيد خواه ديگر نماز هائي کہ در مجموع مردمان خوانده وجماعت بسيار در پس امام باشد پس سجده سهو و تلاوت ازو ساقط شود مگر کہ جماعت اندک در جمعه وعيد و ايام مجموعہ باشد پس سجده سهو و تلاوت ساقط نشود بلکہ سجده دهد. سراج المصلي، و معدن و در وبحر و شرح منظوم چنين آورده. (اصلاح المصلح والمفتاح صہ ٢٤٦)

٨. ۽ حافظ مسعود پڻ "سراج المصلي"ڪان آندو تہ ان طرح آهي زور ڀلايا، تڏهن جو طحطاوي ۾ ابوالسعود ڪان آندائين مخالف قول هن سين سو نہ ٿيندو معتبرا.
(مصلح المفتاح فصل في صفة الصلواة صہ ٤٦٤)

مخدوم فضل الله پاٽائي لکي ٿو:

وحافظ نيز از "سراج المصلي" آورده کہ درين نوع فضيلت بسيار است لهٰذا آنچہ طحطاوي قول از ابوالسعود مخالف اين قول آورده معتبر نشده.

(اصلاح المصلح والمفتاح صہ ٣٦٠)

هن حوالي مان اها بہ ڳالهہ ظاهر ٿئي ٿي تہ علامہ ابوالحسن ڏاهري جي ڪتاب سراج المصلي جي اهتري تہ اهميت آهي جو مخدوم حافظ مسعود چوٽياروي طحطاوي ۽ ابوالسعود جي قول کي رد ڪندي علامہ ڏاهري جي قول کي وڌيڪ معتبر سمجهيو.

ان ڪان سواءِ خانبهادر الحاج محمد صديق ميمڻ پنهنجي ڪتاب "سنڌ جي ادبي تاريخ برٽش حڪومت ڪان اڳ" مطبع آر - ايچ احمد سال ١٩٦٧ع حيدرآباد ۾ قاضي قاضن جي سوانح حيات ۾ صہ ٤٢ لفظ جوڳي بابت علامہ ابوالحسن ڏاهري جي ڪتاب سراج المصلي جو هيءُ شعر حوالي طور آندو آهي.

نہ جوڳي ست عارف نہ سُمني گهي - شده هريک ملحد وگمرهي(١)

(١) سراج المصلي ذکر اخلاص مطلق و اخلاص مصطلح صوفيان صہ ٢٧٩ شعر نمبر ٢٩٣

ان کان سواء علامہ ميان عبدالرحمان چوٽياروي هڪ ڪتاب ”تحفة المبتدي“ فارسي منظوم تصنيف ڪيو آهي جنهن ۾ ڪيترائي بيت ”سراج المصلي“ جا موجود آهن. جن کي تبديل ڪري آندو اٿس، جيئن علامہ عبدالرحمان چوٽياروي جي شاگرد ڪتاب ”تحفة المبتدي“ جي سَرَ ورق تي اها وضاحت هن طرح لکي آهي.

”اين رساله منظومه مسميٰ است بہ ”تُحفة المبتدي“ و ابيات مذكوره دروي بعضي ازان تاليف كاتب الحروف استاذنا است عبدالرحمان و بعضي از كتاب سراج المصلي تصنيف شيخ ابوالحسن داهري اخذ نموده شده و درين بعض نيز تغيير و تبديل بسيار واقع شده برائي اختصار يا اصلاح چنانچہ از مطالع كتاب مذكور ظاهر شود.

جيئن تہ راقم الحروف (غلام محمد ڏاهري) کي چوٽيارين جي ڪُتب خاني مان تحفة المبتدي جا ٽي قلمي نسخا هَٿ آيا. جن جو تفصيل هن طرح آهي.

پهريون نسخو:

شروعات: به نام خداوند هر دو سرا - درين نامہ جاري كنم خامه را.
پڇاڙي: بہ فضل خداوند حامد و حميد - رسالہ بہ انجام آخر رسيد
بہ آخر رسيده بہ احسان نو - شده تحفة المبتدي نام او.

ٻيو نسخو:

هن نسخي جو شروع وارو ورق موجود نہ آهي باقي وچ ۾ ڪيترن شعرن تي ليڪ ڏئي قلم سان نوان شعر لکيل آهن تہ ڪن جاين تي شعرن جي وچ ۾ اضافي شعر لکيا ويا آهن.

پڇاڙي: بہ فضل خداوند حامد و حميد - رساله بہ انجام آخر رسيد.
بہ آخر رسيده بہ احسان نو - شده تحفة المبتدي نام او.

ٽيون نسخو:

شروعات: نخستين ثناء خدا بهتر است - همه ذكرها بي ثنا ابتراست.
پڇاڙي: آخري ورق موجود نہ آهي.

---

(١) سراج المصلي ذكر اخلاص مطلق و اخلاص مصطلح صوفيان صہ ٢٧٩ شعر نمبر ٢٩٣

مشهور محقق ڊاڪٽر نبي بخش بلوچ پنهنجي مضمون ۾ [1] انهيءَ تحفة المبتدي ڪتاب جو ذڪر ڪيو آهي جنهن ۾ ڪتاب جو تعارف ڪرائيندي لکي ٿو:

پهرئين سٽ:

نخستين ثنائي خدا بهتر است - همه ذڪر ها بي ثنا ابتر است

آخري سٽ:

بيا مرز يا ارحم الراحمين - بيا مزر تو برهمه مسلمين

ان ڪانسواءِ تحفة المبتدي جي مصنف جي فرزند علامه ميان عبدالحڪيم بن عبدالرحمان چوٽياروي وري سراج المصلي ڪان متاثر ٿي نماز جي مسئلن بابت ٽي سو سٽر بيتن تي مشتمل منظوم ڪتاب نالي "فتح المصلي" تصنيف ڪيو. ان ڪتاب جي آخري بيت ۾ ڄاڻايو اٿس ته:

سه صد بيت و هفتاد در نظم دان - دران ختم فتح المصلي بدان [2]

حافظ مسعود چوٽياروي به سراج المصلي جو حوالو آندو آهي.

---

(۱) ڊاڪٽر نبي بلوچ: رساله پيغام ڪراچي ماه اگست - سيپٽمبر ۱۹۸۰ع درسگاه چوٽياري

(۲) ڊاڪٽر بلوچ: ساڳيو حوالو ۽ مقدمه مصلح المفتاح

سراج المصلي جا مآخذ ۽ مصادر

أهي ڪتاب جن جا حوالا مصنف علامہ ابوالحسن ڏاهري پنهنجي ڪتاب ۾ آندا آهن حروف تهجي جي لحاظ سان لکجن ٿا ۽ أن ڪان علاوه انهن ڪتابن جي مصنفن جا نالا ۽ سراج المصلي جا صفحا نمبر جن تي انهن ڪتابن جا نالا ذڪر ٿيل آهن لکجن ٿا.

آ

١. آداب صديق ٩١.

ا

١. ارشاد: شرح قدوري تصنيف علامه نوح بن منصور حنفي ٣١٧.

٢. اشباه: يعني الاشباه والنظائر تصنيف علامه زين الدين ابراهيم بن نُجيم صاحب بحر رائق: (م ٩٧١هـ)

٧٩، ٩١، ٩٥، ١٦١، ١٦٧، ١٦٩، ٢٠٥، ٢١١، ٢٤٥، ٢٤٧، ٢٤٩، ٢٦٣، ٢٨٤، ٣٨٣، ٤١٥، ٤٣٧، ٤٧١، ٥٥٧.

٣. امداد الفتاح: شرح نورالايضاح تصنيف علامہ حسن بن عمار شُرنبلالي ياد رهي تہ علامہ حسن "نورالايضاح" لکيو وري ان جو شرح مراقي الفلاح لکيائين ۽ پيو شرح امداد الفتاح لکيائين. صہ ٥٥٥ تي فقط "امداد" لکيل آهي ان مان مراد بہ امداد الفتاح آهي. ١٩٧، ٥٥٥.

٤. ايضاح: هن نالي سان هڪ ڪتاب ايضاح شرح اصلاح تصنيف علامہ احمد بن سُليمان المعروف ابن ڪمال پاشا آهي اهڙي طرح مخدوم محمد هاشم ٺٽوي ڪتاب مظهر الانوار عربي (خطي) ۽ حيات الصائمين (خطي) فارسي ۾ لکيو آهي ۽ الفوائد البهية ۾ بہ آهي. جڏهن تہ مخدوم ابوالحسن ڏاهري پنهنجي ٻئي ڪتاب رفع الفرية والمرية عربي (خطي) صہ ٣١ تي ايضاح شرح ابي المڪارم لکيو آهي. محترم استاد علامہ غلام مصطفيٰ قاسمي "المتانه" جي مقدمه ۾ ايضاح شرح

تجريد تصنيف علامہ ابوالفضل عبدالرحمان بن محمد كرماني (متوفيٰ ٥٤٣ھ) كري لکيو آهي. پر غالباً مصنف علامہ ڏاهري جي مراد ايضاح شرح ابي المكارم آهي.
٣١، ٤٧، ٩١، ١٠٥، ١١٧، ١٢٥، ١٣١، ١٥١، ١٥٣، ١٧٥، ٢٠٩، ٢٣٣، ٢٣٥، ٢٣٧، ٣٢٥، ٣٤٥، ٣٦٩، ٣٧٥، ٣٨٣، ٣٨٥، ٤٠٥، ٤١٣، ٤٢٣، ٥٥١، ٥٦١.

ب

١. **بحر رائق:** شرح كنزالدقائق تصنيف علامہ زين الدين ابراهيم بن نُجيم.
٣١، ٧٩، ١٠١، ١٠٣، ١٢٣، ١٥١، ٢٠٩، ٣٢٥، ٣٤٥، ٣٧١، ٣٨٧، ٤٠٩، ٤٢٧، ٤٣٧، ٤٤٣.

٢. **بحر زُخار:** ٣٧٥.

٣. **برهان شرح مواهب الرحمن:** تصنيف علامه عبداللطيف پٽني، هن كتاب جي مصنف جو اهو نالو علامه مخدوم ابوالحسن ڏاهري پنهنجي كتاب رفع الفرية والمرية ۾ لکيو آهي. جڏهن تہ علامہ مخدوم محمد هاشم ٺٽوي، مظهر الانوار ۽ حيات الصائمين ۾ انهيءَ كتاب جي مصنف جو نالو علامه شيخ ابراهيم بن موسيٰ طرابلسي ڄاڻايو آهي. پر غالباً علامہ ڏاهري جي مراد بُرهان شرح مواهب الرحمن تصنيف علامه عبداللطيف پٽني هندوستاني آهي ۽ انهيءَ ئي كتاب جو حوالو رفع الفرية والمرية ۾ آندو اٿس. ٦١، ٥٥٥.

٤. **برهنه:** يعني فتاويٰ برهنه فارسي تصنيف علامه شيخ نصيرالدين مينائي.
٣١، ٣٩، ٥٥، ١٠١، ١٦١، ١٦٣، ٢٢٧، ٣٧٧، ٤٨٩، ٥١٩.

٥. **بخاري:** يعني صحيح بخاري: تاليف علامہ امام محمد بن اسماعيل بخاري ٤١، ٤٦٥.

٦. **بوالمكارم:** يعني ابوالمكارم شرح مختصر وقاية.
٣٥، ٤٥، ٥٥، ٦٣، ٧٩، ٨١، ٩٥، ٩٧، ١١٥، ١١٧، ١٢٥، ١٧٥، ١٧٩، ١٨١، ١٩٧، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٣٧، ٢٩٩، ٣٠٧، ٣٠٩، ٣٨٥، ٤٢١، ٤٧٥، ٤٧٧، ٤٩٥، ٥٠٣، ٥١٩، ٥٢٧، ٥٤١، ٥٥١، ٥٥٥، ٥٦١.

٧. **بياض:** مصنف نامعلوم ٥٥٥.

ت

۱. **ترمذي:** علم حديث جو مشهور كتاب تاليف امام محمد بن عيسيٰ ترمذي ۴٦۵.

۲. **ترغيب:** يعني ترغيب الصلواة فارسي تاليف شيخ محمد بن احمد الزاهد. ۲۱۹، ۵۰۳.

تلويح: شرح توضيح اصول فقه جو مشهور كتاب تاليف علامہ سعدالدين تفتازاني ۱٦۱.

تنبيه نامه: تاليف علامه ابوالليث نصربن محمد سمر قندي. ۲٦۳.

تنوير: يعني تنوير الابصار تاليف علامه شيخ محمد بن عبدالله بن احمد التمرتاشي الغزي ۳۱، ۳۵، ۷۹، ۵۵۹، ۵٦۱.

توضيح: شرح تنقيح: اصول فقه جو مشهور كتاب تنقيح ۽ توضيح ٻئي لكيل صدرالشريعة علامه عبيدالله بن مسعود بن تاج الشريعة. ۱٦۱، ۲۲۱، ۲٦۳.

ج

۱. **جامع:** يعني جامع الفتاويٰ تاليف شيخ ناصرالدين ابي القاسم محمد بن يوسف سمر قندي (وفات ۵۵٦هـ) ۱٦۱.

۲. **جامع الرموز:** شرح مختصر الوقاية تاليف علامه شمس الدين قهستاني ۳۱، ۴۴۹، ۵۱۷.

ح

۱. **حصن حصين:** علم حديث جو مشهور كتاب تاليف شيخ الاسلام ابوالخير شمس الدين امام محمد بن محمد جزري شافعي ۲۸۱.

خلاصه: يعني خلاصة الفتاويٰ يا فتاويٰ خلاصه تاليف علامہ امام طاهر بن احمد بن عبدالرشيد بخاري. ۴۷۵، ۴۷۷.

د

١. در مختار: تاليف علامہ علاؤالدين محمد حصكفي. ٣٥، ٣٧، ٣٩، ٤١، ٤٧ ٥٣، ٥٥، ٦٥، ٦٩، ٨١، ٨٣، ٨٥، ٩١، ١٠١، ١٠٥، ١١١، ١١٣، ١١٧، ١٢٣، ١٣١، ١٣٥، ١٣٩، ١٤١، ١٤٥، ١٤٩، ١٥١، ١٥٣، ١٥٩، ١٦١، ١٦٣، ١٦٩، ١٧٥، ١٧٩، ١٨١، ١٨٥، ١٨٧، ١٨٩، ١٩١، ١٩٣، ١٩٧، ٢٠٩، ٢٢١، ٢٢٥، ٢٢٩، ٢٣٥، ٢٤٥، ٢٤٧، ٢٥١، ٢٨٧، ٢٨٩، ٢٩٩، ٣٠١، ٣٠٧، ٣١٣، ٣١٧، ٣٢٣، ٣٢٥، ٣٢٧، ٣٣٣، ٣٣٥، ٣٤٣، ٣٤٥، ٣٤٩، ٣٥١، ٣٥٩، ٣٦٣، ٣٦٧، ٣٧٥، ٣٧٧، ٣٧٩، ٣٨١، ٣٨٣، ٣٨٥، ٣٨٧، ٣٨٩، ٣٩١، ٣٩٣، ٣٩٧، ٤٠١، ٤٠٣، ٤٠٥، ٤٠٧، ٤٠٩، ٤١١، ٤١٣، ٤١٥، ٤٢٣، ٤٢٧، ٤٣١، ٤٣٥، ٤٤١، ٤٤٣، ٤٤٧، ٤٥١، ٤٥٣، ٤٦١، ٤٧٣، ٤٧٧، ٤٧٩، ٤٨١، ٤٨٥، ٤٨٧، ٤٨٩، ٤٩١، ٤٩٣، ٤٩٥، ٥٠٩، ٥١١، ٥١٥، ٥١٧، ٥١٩، ٥٢٣، ٥٢٧، ٥٢٩، ٥٣٣، ٥٣٥، ٥٣٧، ٥٣٩، ٥٤١، ٥٥١، ٥٥٣، ٥٥٧، ٥٦١، ٥٦٥.

ر

رياض: علامه ابوالحسن ڏاهري "ينابيع الحيواة الابدية" ۾ كتاب "الرياض المستطابة" جا حوالا آندا آهن، جنهنجو مصنف علامه عامري آهي ڏسو (بذل القوة فصل ڏهون)

ٻيو كتاب الرياض تاليف علامه ابوسهل زجاجي جنهن جو احوال كتاب "الفوائد البهية في تراجم الحنفية" تاليف علامه عبدالحي لكنوي ۾ مذكور آهي. ١٩٣.

٢. رشيدي: لغت جو كتاب تاليف علامه سيد عبدالرشيد ٺٽوي ١٧٥.

٣. رساله لطيفه: مصنف نامعلوم ٤٦٥.

ز

١. زواجر: پورو نالو "الزواجر عن اقتراف الكبائر" تصنيف علامه ابن حجر هيتمي مكي. ١٥٥. ١٥٩.

ش

١. شرح اشباه للحموي: الاشباه والنظائر جو شرح تاليف علامه حموي
٢. شرح حسامي: ١٦١، ٢٧٥.
٣. شرح كيداني: ٤٤١.
۴. شرح مشكواة للدهلوي: تاليف علامه شيخ عبدالحق محدث دهلوي ٢٦٣، ٢٩٩، ٤٤٥.
٥. شرح مواهب: يعني بُرهان شرح مواهب الرحمٰن تاليف علامه عبداللطيف ٹٹني ٣١، ٦١، ٧٩، ١٧٧، ١٧٩، ٢١٧، ٢٩٣.
٦. شرح منية: منية المصلي جا كيترائي شرح آهن پر مشهور علامه حلبي جو آهي. ٣١، ٣٩، ٤٥، ٥٣، ٥٩، ٦١، ٦٣، ٧٥، ٩٥، ٩٧، ١٠١، ١١١، ١٢٣، ١٣٥، ١٦٩، ١٧٩، ١٨٥، ١٩٣، ٢٠٣، ٢٠٥، ٢١٩، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٢٩، ٢٤٩، ٣١٧، ٣٢٣، ٣٢٥، ٣٢٧، ٣٥١، ٣٦١، ٣٧٧، ٣٨١، ٣٩٥، ٣٩٩، ٤٠٧، ٤٤٣، ٤٤٧، ٤٥١، ٤٦٥، ٤٧٥، ٤٧٩، ٤٨٥، ٤٩٥، ٥٠٣، ٥١٥، ٥١٩.
٧. شرح نام حق: هن شرح مان علامه شيخ نور محمد هِندي سرهندي نقشبندي جو لكيل شرح مراد آهي جو ته علامه ابوالحسن ڏاهري پنهنجي كتاب "ينابيع الحيواة الابدية" ۾ ان جو حوالو آندو آهي.
٨. شرح وقاية: تاليف صدرالشرية علامه عُبيدالله بن مسعود. ٤٧، ٢٣٧، ٢٥٩، ٣٤٥، ٤٣١، ٤٤٥.
٩. شفا: يعني الشفاء الدائم عن اعتراض القائم تاليف مخدوم محمد هاشم ٺٽوي.٥٠١.

ص

١. صحيحين: يعني صحيح بخاري ۽ صحيح مسلم ص ٢٧١.
٢. صحاح سته: حديث جا مشهور ڇهه كتاب ٢٧٩، ٤٦٥.
٣. صُغري: يعني فتاويٰ صغريٰ تاليف جمال الائمة يوسف بن احمد خوارزمي هن كي فتاويٰ خاصي به چوندا آهن. (مظهر الانوار صـ١٧١.)

ظ

ظهيري: يعني فتاويٰ ظهيرية تاليف شيخ ظهيرالدين محمد بن احمد بن عمر بخاري. (متوفيٰ ٦١٩) ٣١.

ع

١. عالمگيري: يعني فتاويٰ عالمگيري. ٣١، ٥٣، ٦٥، ٩٥، ٩٧، ١٠٧، ١٤١، ١٤٥، ١٥٥، ١٩٣، ٢٠٥، ٢٨٧، ٣٠٩، ٣٤٣، ٣٥٣، ٣٨٧، ٣٩٧، ٤١١، ٤١٩، ٤٣٧، ٤٣٩، ٤٤٣، ٤٧٧، ٤٧٩، ٤٨٥، ٤٨٩، ٤٩٩، ٥٠٣، ٥٠٩، ٥٢١.

٢. عناية: يعني عناية شرح هداية تاليف شيخ اكمل الدين محمد بن احمد حنفي ١٦١.

٣. عدۃ المرعية: ٤١.

ف

١. فتح القدير: شرح هدايه تاليف علامه كمال الدين محمد بن همام الدين عبدالواحد الشهير بابن الهمام. ٣٥٧، ٤٦٥، ٤٦٧.

ق

١. قاموس اللغات: تاليف علامہ مجدالدين فيروز آبادي. ٧٧، ١٥٥

٢. قنية: يعني فتاويٰ قنيہ تاليف علامہ ابوالرجاء نجم الدين مختار بن محمود زاهدي ٤٣٩، ٤٧٧.

ڪ

١. ڪشف المحجوب: تاليف علامه سيد علي هجويري داتا گنج بخش لاهوري ٨٩.

٢. ڪشف اللغات: تصنيف علامه احمد صفحہ ١٤٣.

٣. ڪشف: يعني كشف الرمز عن خبايا الكنز - تاليف علامہ سيد احمد بن محمد حموي.

ٻيو ڪشف الاسرار في اصول البزدوي ٽيون ڪشف الحقائق شرح ڪنزالدقائق تصنيف ابي محمود بن احمد عيني آهي. پر مراد غالباً ڪشف الرمز آهي ڇو تہ مصنف مخدوم ابوالحسن ڏاهري رفع الفرية والمرية ۾ "كشف الرمز" جا حوالا آندا آهن صفحہ ١٢٣.

۴. **كنزالدقائق:** تاليف حافظ الدين ابوالبركات عبدالله بن احمد نسفي ۲۹۳، ۴۴۹.

ل

۱. **لوامع نجوم:** لُغت جو كتاب ۲۵۳، ۴۷۵.

م

۱. **مبسوط:** تاليف امام محمد بن حسن شيباني. ۴۲۱.

۲. **مثانة:** تاليف علامہ مخدوم جعفر بوبكاني. ۴۷، ۵۹، ۶۵، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۴۴۱، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۵، ۴۹۱، ۴۹۷، ۵۰۹، ۵۱۹، ۵۴۱.

۳. **مثنوي:** تاليف مولانا جلال الدين رومي. ۲۶۷، ۲۸۳.

۴. **مجموع خاني:** ۱۴۳.

۵. **مجموع سلطاني:** ۵۱، ۱۶۹، ۳۸۱.

۶. **مجتبيٰ:** يعني مجتبيٰ شرح قدوري تاليف علامہ ابوالرجاء نجم الدين مختاربن محمود زاهدي (صاحب القنية) ۲۶۳، ۵۵۱، ۵۵۳.

۷. **مجمع البحار:** تاليف علامہ محمد طاهر فتني (پٽني) هندوستاني ۴۱، ۱۵۷.

۸. **محيط:** نالي سان ہ كتاب آهن هڪ محيط بُرهاني تاليف محمد بن بُرهان الائمة عبدالعزيز بن عمر پيو محيط سرخسي جنهن کي محيط رضوي ہ چوندا آهن تاليف علامہ رضي الدين محمد بن محمد بن محمد السرخي جنهن جو لقب برهان الاسلام آهي ۽ كتاب "ذخيرة" ہ سندس تصنيف آهي. (مظهر الانوار) ۲۴۹، ۴۴۹.

۹. **مسلم:** صحيح مسلم حديث جو كتاب تاليف امام مسلم بن حجاج قشيري ۱۳، ۱۷، ۱۰۱.

۱۰. **مسكين:** يعني ملامسكين شرح كنزالرقائق تاليف معين الدين هروي۱۰۱.

۱۱. **مسعودي:** يعني صلواة مسعودي فارسي تاليف علامہ مسعود بن محمود بن يوسف سمر قنڊي ۳۷۳.

۱۲. **مفتاح:** يعني مفتاح الصلواة فارسي تاليف شيخ عيسيٰ جُندالله پاٿائي. ۳۱، ۳۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۵، ۲۴۷، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۴۵، ۳۵۱،

۳۵۳، ۳۵۷، ۳٦۱، ۳٦۳، ۳٦۷، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۹۱، ۴۲۳، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۵۹، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۱.

۱۳. **منية:** يعني منية المصلي تاليف علاه سديد الدين محمد بن محمد كاشغري ۹۵.

۱۴. **ميزان شعراني:** يعني الميزان الكبريٰ تاليف امام عبدالوهاب شعراني ۹۹.

ن

۱. **نسائي شريف:** تاليف امام احمد بن شُعيب نسائي ۲۵۵.

۲. **نقايه:** هن كي مختصر الوقاية بہ چوندا آهن تاليف علامه صدرالشريعة شيخ الاسلام عُبيدالله بن مسعود بن تاج الشريعة ۲۳۵.

۳. **نهر:** يعني نهر فائق شرح كنزالدقائق تاليف علامہ فيض الدين عُمر بن نُجيم صاحب بحررائق جو ڀاءُ. ۱۴۱، ۱٦۱، ۱۹۷، ۳۳۵، ۳۷۷، ۴۲۷، ۴۳۷، ۵٦۱.

۴. **نورالعين:** يعني فتاويٰ نورالعين في اصطلاح جامع الفصولين تاليف علامہ شيخ محمد بن نشانجي زاده ۳, ۲.

و

۱. **وهبانيه:** ۳۳۳

هہ

۱. **هدايه:** تاليف علامہ علي بن ابي بكر بن عبدالجليل الفرغاني المرغيناني. ۴۷، ۴۹، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱٦۱، ۱۹۱، ۲۴۵، ۳۱۹، ۳۹۱، ۳۹۹، ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۴۱.

جملہ ۷۱ كتاب سراج المصلي ۾ كم آندل آهن جن جا مصنف حوالا ڏنا آهن.

سراج المصلي جا قلمي نسخا

كتاب سراج المصلي جا قلمي نسخا سنڌ جي مختلف كتاب خانن ۾ موجود آهن جن جو تفصيل هن طرح آهي.

١. نسخو "غ" هن مان مراد اهو نسخو آهي جيكو راقم الحروف (غلام محمد ڏاهري) وٽ موجود آهي ۽ هن تحقيقي مقالي جو بنيادي مآخذ آهي. هيءُ قلمي نسخو خليفي محمد خان جمالي (وفات ١٣٣٧هه/١٩١٨ع) تاريخ ١٢ ماه محرم الحرام سال ١٢٩٥هجري ۾ لكيو هو، ۽ مون كي اهو نسخو خليفي صاحب جي خاندان مان محترم مولوي حبيب الله جمالي وٽان مليو. انهيءَ نسخي جي سائز ٥ x ٩ آهي. انهي نسخي جي هر هك صفحي تي ١٧ سٽون آهن. اهو نسخو ٣٨٥ صفحن تي مشتمل آهي. كاتب خليفي محمد خان جمالي جا اكر نهايت عمدا آهن هيءُ اصل نسخو راقم الحروف وٽ موجود آهي.

٢. نسخو "جهه" هن مان پير جهنڊي وارو نسخو مراد آهي جيكو مرحوم مولانا قاضي فتح الرسول نظاماڻي (وفات ١٤٠٩هه/١٩٨٩ع) جي معرفت مرحوم پير سيد محب الله شاهه راشدي جي كتاب خاني ۾ آيو. هن نسخي جي سائز ٣ ½ x ٦ آهي هر هك صفحي تي ١٣ سٽون آهن هي نسخو ٤٩٣ صفحن تي مشتمل آهي پر آخري صفحو شهيد ٿي چكو آهي جنهن كري باقي ٤٩٢ صفحا موجود آهن. هن نسخي جي ڳولا كندي تاريخ ڏهين ماه آكٽوبر سال ١٩٨٥ع ۾ مون قاضي فتح الرسول نظاماڻي سان روبرو ملاقات كري انهيءَ نسخي بابت ڄاڻ حاصل كئي جنهن كري بعد ۾ پير جهنڊي جي كتاب خاني مان اهو نسخو فوٽو اسٽيٽ كرائي پاڻ وٽ ركيم. جيئن ته هيءُ نسخو ناقص الآخر هو، تنهن كري پي ايچ ڊي جي عنوان ۾ به هك باب گهٽ كري هن طرح لكيو ويو.

"كتاب سراج المصلي فارسي جو سنڌي ترجمو، ابتدا كان وٺي باب ذكر عمل كثير كه مفسد نماز است تائين ۽ مصنف علامه ابوالحسن ڏاهري رحمة الله عليه جي حياتي ۽ سندس علمي خدمتن جو جائزو"

۳. نسخو "چ - ۱" هن مان مراد نسخہ چوٽياروي اول آهي. هن نسخي جي سائز ۳ ۱/۲ x ۶ آهي. هن نسخي جو ڪاتب ميان محمد مبين چوٽياروي جو پوٽو ميان عبدالله چوٽياروي (وفات ۱۲۶۹ھ/ ۱۸۵۰ع) آهي ۽ ڪجهہ حصو ميان عبدالرحمان چوٽياروي جو لکيل آهي. هن نسخي ۾ هر هڪ صفحي تي ويهہ (۲۰) سٽون آهن هيءُ نسخو ۳۱۳ صفحن تي مشتمل آهي. هن نسخي جي پهرئين صفحي جي سر ورق تي ڪتاب جي شعرن جي وزن بابت بہ شعر هن طرح لکيل آهن.

بہ بحر تقارب بدان اين اصول - فعولن، فعولن، فعولن، فعول.

بہ تقطيع وزنش بيابد حصول - بيابي بہ تعديل ميزان وصول.

هن نسخي جي ڪتابت بہ عُمدي آهي. هن نسخي جي فوٽو اسٽيٽ ڪاپي راقم الحروف وٽ موجود آهي.

۴. نسخو "چ - د" هن مان مراد نسخہ چوٽياوري دُوم آهي. هن نسخي جا پنا بالڪل ضعيف ٿي چُڪا آهن ۽ ڪاغذ ڪي اڌوهي ڪائي وئي آهي. هن نسخي جي سائز ۴ x ۷ آهي. هن نسخي ۾ ڪن صفحن تي ۱۸ تہ ڪن تي وري ۱۹ سٽون آهن ۽ سڄي ڪتاب ۾ ڪٿي بہ عنوان ذڪر ٿيل نہ آهي بلڪ عنوان واري جاءِ خالي ڇڏيل آهي. هن نسخي جي ڪتابت سال ۱۳۱۰ھ جي ٿيل آهي. ڪاتب جو نالو لکيل نہ آهي. آخر ۾ ڪاتب لکيو آهي تہ هن نسخي ۾ ڪل ڇهہ هزار ٽي سو (۶۳۰۰) بيت آهن. راقم الحروم وٽ هن نسخي جي فوٽو ڪاپي موجود آهي.

۵. نسخو "ر" هن مان مولانا مير محمد راڄڙ وارو نسخو مُراد آهي. جيڪو مولوي صاحب جي وڏي ڏاڏي مرحوم حافظ خالد راڄڙ جو لکيل آهي. هن نسخي جي سائز ۶+-۷ آهي. هن نسخي جي هر هڪ صفحي تي ۱۷ سٽون آهن. هي نسخو ۳۱۶ صفحن تي مشتمل آهي. هي نسخو ماه صفر سال ۱۱۶۹ هجري واري نسخي تان نقل ڪيل آهي. ۽ اهڙي وضاحت آخر ۾ موجود آهي تہ ٻين نسخن ۽ هن نسخي ۾ تقديم، تاخير، محو ۽ اثبات جي لحاظ کان پاڻ ۾ تمام گهڻو اختلاف آهي.

وبه نستعين

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم لا سهل الا ما جعلته سهلا ربنا … اتمم لنا نورنا واشرح به صدورنا
ويسر لنا امورنا ونعوذ بك من شرورنا … وفجورنا وسيئات اعمالنا
لك الحمد والحمد منتهى رضاك … ولا حمد اصلا لمن هو سواك
وبالحمد لك حين الهمتنا … رأينا به لك جميع الثناء
لك الحمد يا من جعل احمدا … رسولا الى خلقه للهدى
رسولا شفيعا شفيقا لنا … رؤفا رحيما رفيقا لنا
بشيرا نذيرا اتى بالكتاب … اتى بالبلاغة وفصل الخطاب
بدا كل امر بتبيينه … دعانا جميعا الى دينه
كفى جوده رحمة ترتجى … لنا كل حين اليه التجا
لك الحمد اذ كل فضل له … له اذ خلقت الورى كله
لك الحمد يا من هديتنا به … وبالآل طرا واصحابه
لك الحمد اذ هو هدانا اليك … فنلنا صراطا سويا لديك
لك الحمد يا من اتى بالفتوح … فيوض المحامد علينا تلوح
لك الحمد حمدك يزيد النعيم … وبالحمد فزنا بفوز عظيم
لك الحمد في كل حين وحال … وبالحمد يزداد نيل المنال
لك الحمد يا واهب المبتغى … فمنك المواهب ومنك المنى
لك الحمد يا من اليه المآب … على ما هديتنا لهذا الكتاب
بنام خداوند هر دو سرا … درين نامه جاري كنم خامه را
نخستين ثناء خدا بهترست … همه ذكرهاي ثنا ابترست
بهر حمد كان در ازل رو نمود … بدان حمد حق را بخودي ستود
دگر حمد حادث بليل و نهار … همه هست راجع بپروردگار
بدان حمد حق بر همه واجب است … كه هستي همه را همو واهب است
بياي مصلي سخن ساز كن … بتحميد حق نظم آغاز كن

عکس نسخه سراج المصلي مترجم جوذ اتي نسخه "غ" پهريون ورق

مسائل نماز ست بی حد بیے ... نه قدرت حافظ بود مر کیے

چو در در مختار گفته براز ... همه صد هزار ست واجب نماز

مسائل نماز ست مدان ده هزار ... نه غایت مسائل بود در شمار

اگر ده هزار ست روایت صحیح ... نه بر ده هزار ست کفایت صحیح

بفضل خداوند ساتر عیوب ... رسیدم بمقصود یس از لغوب

به بسیار انعام حق ذی المنن ... رسیده بانجام منظوم من

چو بر بو الحسن کرد احسان تمام ... بکرده سراج المصلی تمام

بفضل عظیمش شده کامیاب ... باحسانه المحض تم الکتاب

باعزاز حق خاتمه خیر شد ... چو تاریخ ختمش همه خیر شد

لا اله الا الله محمد رسول الله صلى الله عليه
واله وصحبه وسلم

کاتبه ومالکه خلیفه محمد بن غلام محمد جمالی ساکن شهر
میهو بتاریخ ١٢ ماه محرم الحرام سنه ١٢٩٥

بيت سندي

ڏک مٽجي سک ٿيا ويئي سور ڇڄي

اشد البلاء على الانبياء هي پروڙجي

ان ڪري جي سيها ... بيائي ...

عڪس نسخه سراج المصلي مترجم جو ذاتي نسخه "غ" آخري ورق

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

اللهم لا سهل الا ما جعلته سهلا ربنا اتمم لنا نورنا واشرح به صدورنا

ويسر لنا امورنا ونعوذ بك من شرورنا وفجورنا ۵

لك الحمد والحمد منتهى رضاك ... ولا حمد اصلا لمن هو سواك

وبالحمد لك حين الهمتنا ... وابنائه لك جميع الثناء

لك الحمد يا من جعل احمدا ... رسولا الى خلقه للهدى

رسولا شفيعا شفيقا لنا ... رؤوفا رحيما رفيقا لنا

بشيرا نذيرا اتى بالكتاب ... اتى بالبراعة وفصل الخطاب

له كل امر بتبيينه ... دعانا جميعا الى دينه

كفى بجوده رحمة ترتجى ... لنا كل حين اليه التجا

لك الحمد اذ كل فضل له ... لما اذ خلقت الورى كله

لك الحمد يا من هدانا به ... وبالآل طرا توا صمما به

لك الحمد اذ هو هدانا ... فنلنا هرا طامسونا لديك

لك الحمد يا من اتى بالفتوح ... فيوض المحامد علينا تلوح

لك الحمد حمدا يزيد النعيم ... وبالحمد فزنا بفوز عظيم

لك الحمد في كل حين وحالة ... وبالحمد نزداد نيل المنى

لك الحمد يا واهب المبتغى ... فمنك المواهب ومنك المنن

كتاب سراج المصلي نسخه "ح ١" جو پهريون ورق -

قدیمه درینجا جدیده شده   چو شش گشت جمله شنوای همه

باجماع ترتیب ساقط بدان   درین صورتی صاف ای نوجوان

بصورت غسلتن شنوای کیا   جدیده بود از قدیمه جدا

نه ترتیب ساقط شده ای امین   بصورت غسلتن بقول یسین

برین قول دارند بعضی عمل   چه احوط بباشد بود بی خلل

دگر جهل شایع شده بی گمان   نه تقوی نمانده درین مردمان

چو جاهل بخود همان قول را   که آسان ترست آن بیاب وقضا

قضا را براند همو کار سهل   بشاید همه عفو داند بجهل

مسائل نماز است بی حد بسی   نه قدرت احاطه بود مر کسی

چو در در مختار گفته براز   همه صد هزار است واجب نماز

مسائل نماز تو مدان ده هزار   نه غایت مسائل بود در شمار

اگر ده هزار است روایت صحیح   نه بر ده هزار است کفایت صحیح

بفضل خداوند ستار عیوب   رسیده بمقصود پس از لغوب

بر سیار انعام حق ذو المنن   رسیده بانجام منظوم من

چو بر بوالحسن کرد احسان تام   بکرده سراج المصلی تمام

بفضل عظیمش شده کامیاب   باحسانه المحض تم الکتاب

بانوار حق خاتمه خیر شد   چو تاریخ ختمش همه خیر شد

١١٦٤

تم الکتاب المسمی بسراج المصلی یوم الخمیس وقت العصر
بید الراجی الی رحمة الله مسکین عبد الله واعانه
من ید الراجی الی رحمة المنان میان عبد الرحمن رزقهما
الله تعالی مرتبة الایقان والحیوة والممات علی حلاوة
الایمان آمین یا رب العالمین

کتاب سراج المصلي نسخہ قلمي "ج ١" جو عکس آخري صفحي جو

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم لا سهل الا ما جعلته سهلا ربنا اتمم لنا نورنا و اشرح صدورنا و يسر لنا

لك الحمد يا من يستغني فمنك المواهب

لك الحمد من اليه المآب علي ما هدانا لهذا الكتاب

بهمه حمدگان در ازل رونمود

بيا اي بلبل و جاره ثناء حمد

انكو حمداي بوالحسن دلنواز

به نغمات عشاق اي بوالحسن

ايا بلبل گلشن ذكر حق

بحمد خداوند برد و سرا

بكبر دان بشنو تو بيدار دل

حكيم است او بغوامض حكم

عکس نسخه سراج المصلي چوتياري دوم "ج د" ص ١

عکس نسخه سراج المصلي چوتياري دوم "ج د" آخري ورق

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

اللهم لا سهل الا ما جعلته سهلا ربنا اتمم لنا نورنا واشرح لنا صدورنا
ويسر لنا امورنا ونعوذ بك من شرورنا وفجورنا

لك الحمد والحمد منتهى رضاك ولا حمد الا لمن هو سواك
ولك الحمد لك حين الهنا ربنا به لك جميع الثنا
لك الحمد يا من جعل احمدا رسولا الى خلقه للهدى
رسولا شفيعا شفيعا لنا رؤفا رحيما رفيعا لنا
بشيرا نذيرا اتى بالكتاب اتى بالبلاغة وفصل الخطاب
هدى كل [illegible] دعانا جميعا الى دينه
لك الحمد [illegible] كل فضل له به فاز كل حين اليه التجى
[illegible] و[illegible] خلقت الورى كله
لك الحمد يا من [illegible] على الآل طرا واصحابه

لك الحمد اذ هو ذا اليك فذاك [illegible] سواك الباب
لك الحمد يا من هو الفتاح فيوض الهي علينا تلوح
لك الحمد حمدا يزيد النعيم وبالحمد فزنا بفوز عظيم
لك الحمد في كل حين وحال وبالحمد يزداد نيل المنال
لك الحمد يا واهب المبتغى فمنك المواهب ومنك المنى
لك الحمد يا من اليه المآب على ما هدانا لهذا الكتاب

بنام خدا او خود هر دو سرا درين نامه جاري كنم خامه را
تحسين ثنا خدا [illegible] همه ذكر [illegible]
همه جا [illegible] رونمود بدان حمد خود را [illegible] شود
دگر حمد حادث بلبل و نهار همه است راجع به پروردگار
بدان حمد حق بر همه واجب است كه اين همه را همو الواهب است
بيا [illegible] سخن ساز كن بتحميد حق نظم آغاز كن

عڪس نسخه سراج المصلي پير جهندو "جھ" پهريون ورق

مدرکی چون قدیمه خواهش کرد ‏‏ — بعد مدت نه در بهوشی آه

چو یکوفت اکنون برفته ازو — نوایش همه یاد کرده همو

بمعنی یکجا [illegible] — جدید شد با قدیمه قرین

قدیمه مدیجا جدید شده — چو نسخه گشت جمله شنو این همه

با جامع ترتیب ساقط بدان — در این صورت فقه ای نوجوان

بصورت نخستین شنو ای کیا — جدید بود از قدیمه جدا

نه ترتیب ساقط شد در این — بصورت نخستین بتوبی ببینی

ببین قول دارند بعضی عمل — چه احوط باشد بود بی خلل

دگر جمله شایع شده یکجان — نه تصور نماند دین مردمان

چو جاهل شنود همان قول را — که دانی تزر شان بباب قضا

قضا را بداند همه حکم کامل — نباید همه عفو دانند بجهل

مسائل نمازت بهید بسی — نه فورث احاطه بود هر کسی

تو و روز گفتار گفته براز — همه چند ترک است و واجب نماز

عکس نسخه سراج المصلي پير جهنڊو "جهه" آخري ورق

عکس نسخه سراج المصلي "مير محمّد راجڙ" "رح" پهريون ورق

چو بهموش کرده و با محتلم جواز نمازش نشود منعدم
حدیث عذر با دچو معذ ابود ازان عذرها در نمازش رود
مسائل نماز ست بی حد بسی ز قدرة احاطه بود می کسی
شنیدم ز علماء ما این شمار مسائل نماز ست همه ده هزار
بکن یاد این قدر تو زین کتاب دگر را بکن از کتب اکتساب
بفضل خداوند ستار عیوب رسیدم بمقصود پس از لغوب
ببسیار انعام حق ذی المنن رسیده بانجام منظوم من
چو بر بوالحسن کرد احسان تام بکرده سراج المصلي تمام
بتاریخ نظم جلي عز یاب باحسانه المحض تم الکتاب
خدایا بایمان بود ختم به مرا کهر تاریخ این ختم ده
معاصی خیرات دل لش زخیر چو با قلب خیر ست ۱۱۱۶ ختم بخیره

الا لا ... محمد رسول الله والله اعلم بالحق والصواب و
استخراج تاریخ مذکوره ۱۱۲۳ ست از نظم جلي عز یاب و از بایمان
بود ختم به بحساب جمل اظهر و اسهل ست و استخراجش از بیت اخیر
بطریق معاست لهذا معنیش جب ظاهر تطابق بمعنی مرادي دارد و لفظ
تمام و تم الکتاب و ختم ده و ... بخیر که در اواخر ابیات اخیر ست
برای تفاؤل لیکن بحصول مراد ست و برای حسن رعایة خاتمه کتاب و

و این نسخه ست صحیحه که اصلاح داده شده است و ختم تحریرش
در اواخر صفر سنه ست و نسخهاء سابقه که در ملک سند
منتشر شده اند همه به نسبت این نسخه منسوخ و ابتر شده اند
بسبب محو و اثبات بکمی و زیادتی و بتبدل و تحویل و تقدیم
و تاخیر پس این نسخه قابل نقل ست نه آنها و تاریخ مذکور بلفظ
اخص فضل ربنا ست

دار سراج بر سرش صافي معما باسم سراج المصلي
بفضل عظیمش شده کامیاب درد بی حاصلی بود کافي
بتوفیق حق خاتمه خیر شد باحسانه المحض تم الکتاب
بتاریخ ختمش همه خیر شد

ملک هذه النسخة المسماة بسراج المصلي حافظ الحفاظ ... خالد
بن کا ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی سید المرسلین وعلی آله واصحابه اجمعین ومن تبعهم باحسان الی یوم
الدین اما بعد این چند مسائل بطریق ایجاز و اختصار بر سبیل سوال
وجواب نظم نشده تا در دیباچه سراج المصلي و در فصل اخلاص که در سراج المصلي است

عکس نسخه سراج المصلي میر محمد راجز "ر" آخري ورق

اللهم لا سهل الا ما جعلته سهلا ربنا اتمم لنا نورنا ويسر لنا امورنا واشرح
لنا من لدنك صدورنا ونعوذ بك من شرور مجورنا وشوم وردنا

بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

لك الحمد والحمد منتهى رضاك — ولا حمد اصلا لمن هو سواك
وبالحمد لك حين الهمتنا — دليناه لك جميع الثناء
لك الحمد يا من جعل احمدا — رسولا الى خلقه للهدى
رسولا شفيعا شفيقا لنا — رؤفا رحيما رفيقا لنا
بشيرا نذيرا اتى بالكتاب — اتى بالبلاغة وفصل الخطاب
بدا كل امر بتبيينه — دعانا جميعا الى دينه
كفى جوده رحمة ترتجى — لنا كل حين اليه التجا
لك الحمد اذ كل فضل له — لراز خلقت الورى كله
لك الحمد يا من هدانا به — وبالآل طرا واصحابه
لك الحمد اذ هو هدانا اليك — فنلنا مرادا سويا لديك
لك الحمد يا من اتى بالفتوح — فيوض المحامد علينا تلوح
لك الحمد حمدا به يزيد النعيم — وبالحمد فزنا بفوز عظيم
لك الحمد في كل حين وحال — وبالحمد يزداد نيل المنال
لك الحمد يا واهب المبتغى — فمنك المواهب ومنك المنى
لك الحمد يا من اليه المآب — على ما هدانا لهذا الكتاب

بنام خداوند هر دو سرا — درین نامه جاری کنم خامه را
نخستین ثنای خدا بهتر است — همه ذکرها این ثنا ابتر است
همه حمد کان در ازل رو نمود — بدان حمد خود را ستودی ستود
هر حمد حادث قلیل ونهار — همه صف راجع به پروردگار
بدان حمد حق بر همه واجب است — که هستی همه را همو واهب است
بیا ای مغنی سخن ساز کن — بتمهید حق نظم آغاز کن
بگو با دل وجان ثنای خدا — که جمله محامد سزد مر ورا
بگو حمد ای بوالحسن دلنواز — بنغمه ستایش دلم تازه ساز
بنغمات عشاق ای بوالحسن — ثنای خدا را سرا از دهن
زبا بلبل گلشن ذکر حق — بالحان دلکش مراد و سبق
بحمد خداوند هر دو سرا — بآواز دلسوز خوشتر سرا
بگردان بتشویق بیدار دل — بشود تا ثنای خدا کار دل
بچقماق فولاد نغمات ذکر — بزن سخت بر سنگ دل من بفکر
بشود تا شرر نار شوقش عیان — ز سنگ دلم بر جهد از میان
[illegible]

عڪس نسخه "سراج المصلي" ڊاڪٽر نبي بخش بلوچ هاڻي موجود قومي عجائب گهر ڪراچي
پهريون ورق

٨٨

[illegible]

همین درز واجب لاشد لخمر | که در خوردنش نیز باشد خطر
روا نیز تریاق افیون بود | ز بنج همان حسبی آورد
ازین هر سه چیز ست تغیر مزاج | چو اندک خورد او با احتیاج
بسیار خوردن شود مسکر تمام | ازان هم ورا باشد حرام
ولی پای این هر سه باشد مدام | به پای درز واجب هر یک کلام
مگر هست افیون از اقسام زهر | ز اقسام زهر ست افیون بدهر
ولی چونکه بسیار خورده شکم | قلیل ست تریاق بسیار سم
بقاموس تریاق افیون شمر | ولی هر که بسیار خورده بمرد
ولی بنج معروف از اشربه | حرامش بگفتند با عربه
بود بنج معروف قنب بنام | بتازیست قنب که خوردن حرام
بنامند در فرس کنب بکاف | چنانچه بتازیست قنب بقاف
ولی در زولجر حشیشه شمرد | که نامش حشیشه همینه شمرد
همین بنج معروف که مسکر ست | چنانچه ز افواه شان ظاهر ست
بباشد نجس آن بباشد حرام | چو مسکر بباشد شنو این کلام
ولی حد سکر اگر شد ناروا | که افتد فتور و خلل در قوا
چنانچه بر فتار لغزد عیان | و یا او بگفتار لغزد عیان
دگر بنج معروف در عرف عام | نه مسکر بباشد شنو این کلام

٨٧

[illegible]

بود که ادنی مغیر مزاج | بود نیز مکروه بی احتیاج
و لیکن نباشد بلیه حرام | نباشد چو این بنج مسکر تمام
یکی بنج ابدا [illegible] | [illegible]
چو تحقیق بنج [illegible] | دگر نیز توضیح [illegible]
چو این نوع دیگر [illegible] | [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] | [illegible]
ولی [illegible] معلوم [illegible] | [illegible]
نه بنجی حشیش ست ای خوب [illegible] | نه بنجی مباح محرم باشد
شنیدم ز استاد من این سخن | بود نیز دلی توام بنجی یکی
بهندی بود [illegible] نامش مدام | یکی نام بنج ست بتازی تمام
بود شیکران نام آنرا کهی | به پای درز واجب ببای رهی
بود آن بحجته بیار جنون | بود نیز مهلک شنو تو کنون
ولی در رشیدی میان لغت | دگر گون نباشد بیان لغت
بدان بنج نبت خراسانی ست | همین نوع از بنجها ثانی ست
چو این خراسانی ست بنجم آن | ولی نام آن نبت بنج ست عیان
بشاید که این بنج باشد مباح | بنزد فقیهان کثیر الفلاح

[illegible]

عکس نسخه "سراج المصلي" ڊاڪٽر نبي بخش بلوچ هائي موجود قومي عجائب گهر ڪراچي
آخري ورق

چه نیست ترتیب از عمر با مسقطات همه ساقط و عمو شد بی ثبات

و جو چش نه تنها ست ساقط بکی ولی نفس آن رفت دان بی شکی

اهذا زعائد شد بعد ز آن روا ظهر هم عصر شد آن زمان

بدان عمو را هیچ زنده شدن چو شد عمو ترتیب ای مؤمن

بدان قول شو بو آسان ترین دگر قول زین احوط و الطهر

الر بنجم فوت ببوده بود قدیم ببوده گرد لحنه ازو

شود یک نمازش بر فقه تمام روا هست وقتی شنو این کلام

بیاد نشتم کان جدید ست و بو روا وقتش گشت تو این شنو

بدین ست فتوی شنو با صفا بقولی دگر نیست وقتی روا

شنیدم که گفته ببیه عالمان که هستند علماء ما این زمان

که جهل ست شائع در بین مردمان نه تقوی ست اکثر شنو بی گمان

مگوئید این قول مرجا هلان ببی جاهلان می بود کاهلان

مبادا قضا را نه خوانند شان همه عفو دانند دان این نشان

جوازش فوائت قدیمه تمام ست با جا کرده قضای همام

پس او فوت کرده یکی از نماز کند وقتش را اگر با نیاز

روا نیست وقتی بیاد این یکی بود وقتش را فا دان یکی

نه از یاد باقی قدیمه فاد بود وقتش را بدار ای نواد

دگر هر حدث نادر ست مطلقا قلیل الوقوع ست ای خوش لقا

چنانچه شود در نمازش جنون و یا در قهقه شنو تو کنون

چو بیهوش گردد و یا محتلم جوان نمازش شود منعدم

حدث نادر چو نما بود ازان غیر نادر نمازش رود

مسائل نماز ست بی حد بحی نه قدرت احاطه بود مرکسی

شنیدم ز علماء ما این شمار مسائل نماز ست همه ده هزار

بکن یاد این قدر تو زین کتاب دگر را بکن از کتب اکتساب

بفضل خداوند ستار عیوب رسیدم بمقصود پس از لغوب از تعب

ببسیار انعام حق ذی المنن رسیده با نجام منظوم من

چو بر بو الحسن کرد احسان تام بکرده سراج المصلی تمام

بتاریخ نظم جلی عز یاب باحسانه المحض تم الکتاب
١١٦٣

خدایا بایمان بود ختم به مرا بهر تاریخ این ختم ده
١١٦٣

معماست خیرات دل کش زغیر چو با قلب خیر ست راقم بخیر
١١٦٣

لا اله الا الله محمد رسول الله والله اعلم بالحق والصواب و استخراج تاریخ مذکوره ١١٦٣ ست از نظم جلی عز یاب و از با یمان بود ختم به بحساب جمل اظهر و اسهل ست و استخراجش از بیت اخیر بطریق معماست لهذا معنیش بحسب ظاهر تطابق بمعنی مراد نمی دارد

عکس نسخه سراج المصلي ڈاکٹر نبي بخش بلوچ
هاڻي موجود قومي عجائب گهر ڪراچي

ڏاهري قبيلي جو شجره نسب

شجري جي تصديق بابت ڊاڪٽر نبي بخش بلوچ جو خط

ادا ڊاڪٽر حافظ غلام محمد ڏاهري سلامت هجو
وعليڪم السلام و رحمة الله و برڪاته: اوهان جو خط مليو يادگيري لاءِ مهرباني.
اوهان جيڪو شجرو موڪليو آهي سو صحيح ٿو معلوم ٿئي. دورچر ۽ ڏيرو جنهن مان ڏيريجا ٿيا، اهي ساڳيا نالا مون کي به پڇاڻون ڪندي مليا هئا. 'ڏاهر' نالو برهمڻن کان اڳ سنڌي سماج ۾ موجود هو ۽ انهيءَ ڪري راجا جو نالو 'ڏاهر' رکيو ويو. 'ڏاهر' نالو برهمڻن جو ڪونهي. هن شجري وارو 'ڏاهر' ني ڏاهرين جو وڏو ڏاڏو تسليم ڪري سگهجي ٿو جيڪو مسلمان هو. سنڌ جي مسلمانن ۾ 'ڏاهر' نالو تصديق سان ملي ٿو.
اميد ته خير و عافيت هوندا سلام سنگت کي

مخلص
نبي بخش بلوچ
تاريخ 5-12-2000

ALLAMA I. I. KAZI MEMORIAL SOCIETY
HYDERABAD, SIND

DR. N. A. BALOCH
Secretary General

جام سميجو
|
جام جوجهي
|
جام ڏاهر
|
جام ٻيءَ سيءَ
|
جام پرڙ
|
جام ٻتڙ
|
جام راجڙ
|
جام توڳاچي
|
جام ڳنگر

مصر — مارو — ڏين — دورچر — لکمڻ — دلڻ — پريو

(دورچر جو اولاد:)
جام وير ڀر — مل جام — راڻو — ڏيرو — صاحب — ٻيڻ — مناهي

نوٽ: حضرت علامه مخدوم ابوالحسن ڏاهري هن ڏيري جي اولاد مان آهي تنهن ڪري سنڌس پاڙو "ڏيريجا" آهي ڏيري کان هيٺ عبدالرشيد تائين گهٽيون پيڙهيون آهن اها ڳالهه تحقيق سان ۽ پڪيءَ طرح معلوم ٿي نه سگهي آهي.

عبدالرشيد

- ميان مهر عالي
  - ابوالمعالي
    - نعمت الله
      - حڪيم قاضي عبدالغني ڏاهري (وفات 1320هه مطابق 1903ع) سن جا قاضي هن جي اولاد مان آهن.
      - مولانا قاضي عبدالڪريم ڏاهري لاولد گذاري ويو
- بادل
  - علامه مخدوم ابوالحسن ڏاهري
    - عبدالرسول
      - محمد پريل (اول)
        - شاهه محمد (اول)
          - محمد پريل (ثاني)
            - بادل — عبدالرسول — شاهه محمد — محمد لائق — محمد اسحاق
- ميان چگل
  هن جو اولاد ٻانڊي جي آس پاس آهي ليڪن تفصيل تحقيق طلب آهي

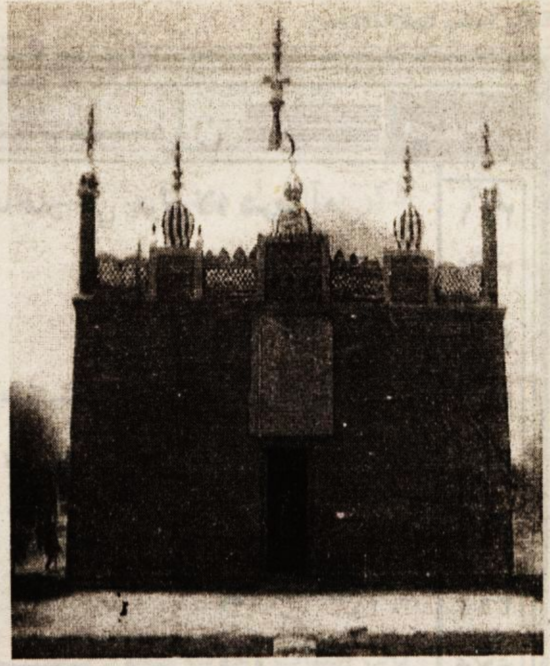
نوٽ: هن جو اولاد هن وقت موجود آهي ۽ پاڻ گذاري چڪا آهن. گادي نشين ميان شاهه محمد جو اولاد آهي.
ترتيب: پروفيسر ڊاڪٽر حافظ غلام محمد ڏاهري

الف

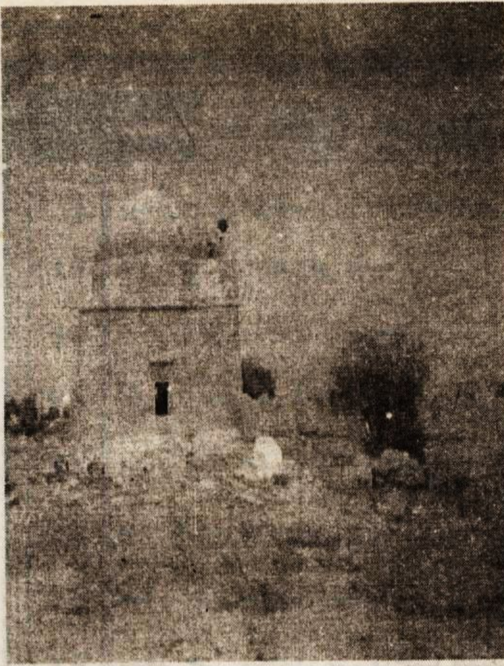
فهرست

نمبر شمار	عنوان	صفحو
٢١	غليظي ۽ خفيفي پليديءَ جو باب	١٤٨
٢٢	غليظي ۽ خفيفي پليديءَ جي حڪمن جو باب	١٦٤
٢٣	مطلق ۽ مقيد پاڻيءَ جو باب ۽ هر هڪ جو بيان	١٨٢
٢٤	نپوڙڻ، وٽڻ ۽ ٻنهي ۾ فرق جو بيان	٢١٠
٢٥	نماز جي ٽن قسمن جي فرضن جو باب	٢١٦
٢٦	نماز پڙهڻ واري جاءِ جي پاڪ هجڻ جو باب	٢١٦
٢٧	نماز ۾ اُگهڙ ڍڪڻ جو باب	٢٢٨
٢٨	قبلي جو باب	٢٣٠
٢٩	نماز جي نيت جو باب ۽ ان جا رُڪن	٢٤٤
٣٠	مطلق اخلاص ۽ صوفين واري اخلاص جو بيان	٢٥٤
٣١	نماز جي تحريم جو باب	٢٨٦
٣٢	رڪن جي قوت ۽ ضعف جو بيان	٢٩٠
٣٣	قيام جو باب	٣٠٨
٣٤	نماز ۾ قرائت جو باب	٣٢٠
٣٥	رڪوع جو باب	٣٢٢
٣٦	سجدن جو باب	٣٢٢
٣٧	آخري قعدي جو باب	٣٣٠
٣٨	نماز جي اندروني شرطن جو بيان	٣٣٤
٣٩	نمازيءَ جو پنهنجي فعل سان نماز کان ٻاهر نڪرڻ جو بيان	٣٣٦
٤٠	نماز جي رڪنن جي ترتيب جو بيان	٣٤٦

نمبر شمار	عنوان	صفحو
۴۱	بيداري ۽ هوشياري جو بيان جيڪا نماز جي جواز لاءِ شرط آهي	٣٦١
۴۲	نماز جي واجبن جو باب	٣٦۴
۴۳	عام ذهن واجبن جو بيان	٣٦٦
۴۴	انهن واجبن جو ذڪر جيڪي قرائت سان تعلق رکن ٿا	٣٨٠
۴۵	ٻين واجبن جو ذڪر جيڪي مقتدي تي آهن	٣٩٨
۴٦	مختلف واجبن جو بيان	۴١٠
۴۷	سهو جي سجدن جو باب	۴١٢
۴٨	سهو جي سجدن کي واجب ڪندڙ سبب	۴٢۴
۴٩	سهو جي سنجدن جا ڪيرائيندڙ سبب	۴٣٦
۵٠	نماز جي (قولي) سنتن جو باب	۴۴۴
۵١	نماز جي فعلي سنتن جو بيان	۴۵۴
۵٢	زالن جي نماز جا احڪام	۴۷٢
۵٣	نماز کي ڀڃندڙ شين جو باب	۴۷۴
۵۴	نماز کي ڀڃندڙ گفتگو جو ذڪر	۴۷۴
۵۵	نماز ۾ غلط قرائت ڪرڻ جو بيان	۴٩٦
۵٦	نماز کي ڀڃندڙ گهٽو ڪم	۵١٠
۵۷	نماز جي فرضن مان ڪنهن فرض کي ڇڏڻ جو بيان	۵٣٢
۵٨	مرد جو عورت سان نماز ۾ برابر ويهڻ	۵۴٠
۵٩	فوتي نمازن جي قضا جي ترتيب جو بيان	۵۴٨
٦٠	ڪتاب ۾ آيل نشانيون ۽ اشارا	۵٦۷



روضه مخدوم ابو الحسن ڏاهري



مسجد شريف قبرستان مخدوم ابو الحسن ڏاهري



مزار شريف جو اندروني منظر



پروفيسر ڊاڪٽر حافظ غلام محمد ڏاهري مزار تي فاتحه خواني ڪندي

بروز جمع 15 ماه رمضان 1428 هجري مطابق 28 سيپٽمبر 2007 ع

سراج المصلي فارسي

ناظم و مصنف

علامه مخدوم ابوالحسن داهري نقشبندی

(متوفيٰ ۱۱۸۱هـ قمري)

ترجمه و تحقيق

از

دکتر حافظ غلام محمد داهري

دُکتر حافظ غلام محمد داهري نقشبندی

....

۲۰۰۷ع



رَبِّ يَسِّرْ وَتَمِّمْ بِالْخَيْرِ وَبِهٖ نَسْتَعِيْنُ

اَللّٰهُمَّ لَاسَهْلَ اِلَّاَ مَا جَعَلْتَهٗ سَهْلاً رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا(١) وَاشْرَحْ بِهٖ صُدُوْرَنَا وَيَسِّرْ لَنَا اُمُوْرَنَا وَ نَعُوْذُبِكَ مِنْ شُرُوْرِنَا وَ فُجُوْرِنَا(٢) وَ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا.

حمد باري تعالیٰ(٣)

١	لَكَ الْحَمْدُ وَالْحَمْدُ مُثْمِرُ رضاك	وَلَاحَمْدَ اَصلاً لمن هُوَ سِوَاك
٢	وبالحمد لك حِين اَلْهَمْتَنَا	رَ اَيْنا بهٖ لك(۴) جميع الثناء
٣	لك الحمد يا من جَعَلَ احمدا	رسولاً الیٰ خلقه لِلْهُدٰی
۴	رسولًا شفيعًا شفِيقًا لنا	رؤفًا رحيمًا رفيقًا(۵) لنا

(١) درنسخه 'ر' پس از لفظ نورنا باين طور نوشته است: ويسرلنا امورنا و اشرح لنا من لدنك صدورنا و نعوذبك من شرور فجورنا و شؤم وزورنا.

(٢) در نسخه 'چ ا' عبارت درينجا ختم شد و سيئات اعمالنا دران نسخه موجود نيست.

(٣) مصنف اين عنوان در كتاب خود ذكر نكرده است.

(۴) لك حال من المجرور المتقدم على العامل. (حاشيه مصنف)

(۵) رفيق من الرِفق لامن الرفاقة. (حاشيه مصنف) { و در حديث: ان الله تعالیٰ رفيق يحب الرفق. (مشكوٰة المصابيح ص۴۳۱ باب الرفق والحياء وحسن الخلق)

الله جي نالي سان شروع، جيڪو نهايت مهربان ۽ ٻاجهارو آهي.

اي رب! سولو ڪر ۽ خير سان پورو ڪراءِ ۽ انهي الله تعاليٰ سان ئي مدد وٺون ٿا. اي الله! ڪوبه ڪم آسان نه آهي، مگر جنهن کي تو آسان ڪيو. اي پالڻهار! اسانجو نور پورو ڪر(١) ۽ اُن سان اسان جا سينا کول ۽ اسان جا سڀ ڪم سولا ڪر ۽ اسان توکان پنهنجن بچڙاين، گناهن(٢) ۽ برن ڪمن جي پناهه گهرون ٿا.

حمد باري تعاليٰ(٣)

① اي الله! توکي ئي سڀ ساراهه سونهي ٿي ۽ سڀ ساراهه تنهنجي رضامندي جو فائدو ڏيندڙ آهي. توکان سواءِ ٻئي ڪنهن کي به سڀ ساراهه نه ٿي سونهي.

② توکي ئي سڀ ساراهه سوُنهي ٿي، جڏهن تو اسان کي الهام ڪيو. ان سان اسان تنهنجون سڀ تعريفون ڏنيوسين.(۴)

③ توکي ئي سڀ ساراهه سوُنهي ٿي. اي اها ذات، جنهن حضرت محمد مصطفيٰ ﷺ کي هدايت لاءِ پنهنجي خلق ڏيٰ رسول ڪري موڪليو.

④ اهو رسول ﷺ جيڪو اسان جي شفاعت ڪندڙ ۽ اسان تي شفقت ڪندڙ آهي. اهو رسول ﷺ اسان تي مهربان، رحم ڪندڙ ۽ نرمي ڪندڙ آهي.(۵)

(١) نسخي "ر" ۾ نورنا جي لفظ کان پوءِ هن طرح لکيل آهي: و يسرلنا امورنا و اشرح لنا من لدنك صدورنا و نعوذبك من شرور فجورنا و شؤم وزورنا.
(٢) نسخي "چ,ا" ۾ عبارت هتي ختم ٿي ۽ و سيئات اعمالنا ان نسخي ۾ موجود ناهي.
(٣) مصنف هيءَ عنوان پنهنجي ڪتاب ۾ ذڪر نه ڪيو آهي.
(۴) لفظ "لک" پنهنجي عامل کان اڳ ۾ ايندڙ مجرور کان حال آهي. (حاشيه مصنف)
(۵) لفظ رفيق هت رفق (نرمي) مان ورتل آهي. باقي رفاقت مان ورتل نه آهي. (حاشيه مصنف)
۽ حديث ۾ آهي ته بيشڪ الله تعاليٰ نرمي ڪندڙ آهي ۽ نرمي کي پسند ڪري ٿو. (مشڪوٰة المصابيح ص ۴۳١ باب الرفق والحياء وحسن الخلق)

٥) بشيراً نذيراً آتىٰ بالكِتاب		آتىٰ بالبلاغة و فصل الخطاب

٦) بَدَا كُلُ امر بتبيينهٖ		دعانا جميعًا الىٰ دينِهٖ

٧) كفىٰ جودُهٗ رحمةً ترتجىٰ		لنا كُل حين اليه التجا

٨) لك الحمد اذ كل فضل لهٗ		له اذ خلقتَ الورىٰ كُلهٗ

٩) لك الحمد يا من هدانا بهٖ		و بالآلِ طرًّا و اصحابِهٖ

١٠) لك الحمد اذ هو هدانا اليك		فنلنا صراطًا سَوِيًا لديك

١١) لك الحمد يا مَن آتىٰ بالفتوحِ		فيوض المحامِدِ علينا تلوح

١٢) لك الحمد حمدك يزيدُ النعيم		و بالحمد فُزنا بِفوز عظيم

١٣) لك الحمد في كل حين و حالِ		و بالحمد يزداد نيل المنالِ

١٤) لك الحمد يا واهِبَ المبتغىٰ		فمنك المواهِبُ و منك المنىٰ

١٥) لك الحمد يا من اليه المآبُ		علىٰ ما هدانا لهٰذا الكتاب(١)

(١) بايد دانست كه ناظمِ علام و مصنف اين كتاب مخدوم ابوالحسن بن بادل سندي داهري نقشبندي (متوفىٰ ١١٨١هجري) در حمد باري تعالىٰ پانزده اشعار بزبان عربي نوشته پس ازان بزبان فارسي چهل و چار اشعار نوشته. و بخواندن اشعار عربي معلوم ميشود كه مخدوم موصوف را در شعر گوئي بزبان عربي نيز دسترس بود. و اوُ را ملكهء شاعري بزبان عربي واستعداد بود. (دكتر غلام محمد سندي داهري)

(۵) انهيءَ رسولﷺ جنت جي خوشخبري ڏيندڙ، دوزخ کان ڊيڄاريندڙ، بلاغت ۽ فصل الخطاب وارو ڪتاب آندو.

(۶) ان جي بيان سان هر شيءِ ظاهر ٿي، اسان سيني کي پنهنجي دين ڏانهن سڏيائين.

(۷) اميد رکيل رحمت لاءِ سندس سخا ڪافي آهي ۽ ان لاءِ اسانجي هر وقت التجا آهي.

(۸) اي الله! توکي سڀ ساراهه سونهي ٿي ڇو ته هر پلاڻي انهيءَ لاءِ آهي ۽ ساري مخلوق تو پيدا ڪئي آهي.

(۹) توکي ئي سڀ ساراهه سونهي ٿي،اي اها ذات، جنهن اسان کي حضرت محمد مصطفيٰ ﷺ، ان جي سموري آل ۽ اصحابن سان هدايت ڪئي.

(۱۰) توکي ئي سڀ ساراهه سونهي ٿي،ڇو ته ان (نبي پاڪﷺ) اسان کي تنهنجو رستو ٻڌايو پوءِ سڌي رستي سان تو وٽ پهتاسين.

(۱۱) توکي ئي سڀ ساراهه سونهي ٿي،اي اها ذات،جنهن فتحون آنديون ۽ ساراهن جا فيض اسان تي ظاهر ٿيا.

(۱۲) توکي ئي سڀ ساراهه سونهي ٿي،تنهنجي ساراهه نعمتن کي وڌائي ٿي ۽ ساراهه جي ڪري اسان کي وڏي ڪاميابي حاصل ٿي.

(۱۳) هر وقت ۽ هر حال ۾ توکي ئي سڀ ساراهه سونهي ٿي، ساراهه ڪرڻ سان گهٽيون مرادون حاصل ٿين ٿيون.

(۱۴) اي مقصدن جا عطا ڪندڙ! توکي ئي سڀ ساراهه سونهي ٿي، ڇو ته توکان ئي بخششون حاصل ٿين ٿيون ۽ تنهنجي طرفان ئي مرادون پوريون ٿين ٿيون.

(۱۵) توکي ئي سڀ ساراهه سونهي ٿي،اي اها ذات، جنهن ڏانهن (آخرڪار) موٽڻو آهي ڇو ته اسان کي انهي ذات، هن ڪتاب ناهڻ لاءِ رستو ڏيکاريو.(۱)

(۱) ڇاڻڻ گهرجي ته ناظم علام ۽ هن ڪتاب جي مصنف "مخدوم ابوالحسن بن بادل سنڌي ڏاهري نقشبندي" (وفات ۱۱۸۱هجري) الله تعاليٰ جي حمد بابت پندرهن شعر عربي زبان ۾ لکيا آهن. ان کانپوءِ چوئيتاليهه شعر فارسي زبان ۾ لکيا اٿس. عربي شعرن جي پڙهڻ مان معلوم ٿئي ٿو ته مخدوم موصوف کي عربي شعر گوئيءَ ۾ به دسترس هئي ۽ انکي شاعريءَ جو ملڪو ۽ قدرتي ڏات عربيءَ ۾ حاصل هئي.(ڊاڪٽر غلام محمدسنڌي ڏاهري)

١٦- بنامِ خداوند هر دو سرا — درین نامه جاري کنم خامه را
١٧- نخستین ثناءِ خدا بهتر ست — همه ذکرها بي ثنا ابتر ست
١٨- همه حمد کان در ازل رو نمود — بدان حمد خود را بخود مي ستود
١٩- دگر حمد حادث بليل و نهار — همه هست راجع بپروردگار
٢٠- بدان حمد حق برهمه واجب ست — که هستي همه راهمو واهب ست
٢١- بيا اي مصلي سخن ساز کن — بتحميد حق نظم آغاز کن
٢٢- بگو با دل و جان ثناء خدا — که جمله محامد سزد مر وَرا(١)
٢٣- بگو حمد اي بوالحسن(٢) دلنواز — بنغمه ستايش دلم تازه ساز
٢٤- بنغمات عشاق اي بوالحسن — ثناءِ خدا را سرا (٣) نزد من
٢٥- ايا بلبل گلشن ذکر حق — بالحان دلکش مرا ده سبق
٢٦- بحمدِ خداوند هر دو سرا — بآواز دلسوز خوشتر سرا
٢٧- بگردان بتشويق بيدار دل — شود تا ثناءِ خدا کار دل
٢٨- بچقماق فولاد نغمه ذکر — بزن سخت بر سنگ دل من بفکر
٢٩- شود تا شرر نار شوقش عيان — ز سنگ دلم بر جهد از ميان
٣٠- حکيم ست او باغوامض حکم — که موجود کرده عقل را بدم(٤)
٣١- دران دم چوشد عقل موجود چيز — خدا را ز مخلوق کرده تميز
٣٢- يکايک بدامِ محبت خدا — گرفتار گشته نمانده جدا
٣٣- گرفته چو خود عقل دامان عشق — رسيده بمقصد بسامان عشق
٣٤- ز اسرار لاهوت(٥) آگاه شد — بدرگاه قدسي او شاه شد
٣٥- چو با خلعت نطق(٦) اکرام يافت — ازان نفس او ناطقه نام يافت

(١) وَرا: مخفف اورا. (غياث). (٢) خطاب متکلم بنفس خود کنايت ست از پير کامل. (حاشيه مصنف)
(٣) سرائيدن معلوم نيست که بضم سين ست يابفتح آن و از علماء بهر دو وجه مسموع است وسرودُ بضم است فقط. (حاشيه مصنف)
(٤) در نسخهاۓ ديگر باين طورست. ع- که موجود خود عقل کرده بدم.
(٥) لاهوت:- ذات الله تعاليٰ مع صفاته الذاتيات عندالمسلمين اوالذات البحت المجرد عند غيرهم لان عندالمسلمين لايجوز تجرد الذات و خلَوّه عنها. (حاشيه مصنف)
(٦) والنطق عند اهل المنطق هو ادراک الکليات و عند غيرهم هو التکلم مع الروية. (حاشيه مصنف)

١٦- ٻنهي جهانن جي مالڪ جي نالي سان هن ڪتاب ۾ قلم هلايان ٿو.

١٧- ٻهريائين خدا جي ثنا ڪرڻ سٺي آهي ڇو تہ سمورا ذڪر ثنا ڪان سواءِ خراب آهن.

١٨- انهن سيني تعريفن سان پاڻ کي ساراهيائين جيڪي ازل ڪان وٺي هيون.

١٩- رات ڏينهن الله جي ساراه ڪرڻ گهرجي ڇو تہ اهو سيني ساراهن جو حقدار آهي.

٢٠- الله تعاليٰ جي ساراه ڪرڻ سيني تي واجب آهي ڇوتہ انهيءَ ئي سيني کي وجود بخشيو آهي.

٢١- اي نمازي اچُ ڳالهيون ٿاهہ ۽ الله تعاليٰ جي ساراه سان نظم شروع ڪر.

٢٢- دل و جان سان خدا تعاليٰ جي ثنا ڪر ڇو تہ سيئي تعريفون انهيءَ الله تعاليٰ کي ئي سونهن ٿيون.(١)

٢٣- اي ابوالحسن دلنواز! ساراه ڪر ۽ ساراهہ جي آواز سان منهنجي دل کي تازو ڪر.(٢)

٢٤- اي ابوالحسن! عاشقن واري آواز سان مون وٽ خدا جي ثنا بيان ڪر.(٣)

٢٥- اي خدا جي ذڪر جي باغ جي بُلبل! مونکي سٺيءَ وڻندڙ آواز سان الله تعاليٰ جي ذڪر جو سبق ڏي.

٢٦- ٻنهي جهانن جي مالڪ جو حمد دلسوز ۽ سٺي آواز سان بيان ڪر.

٢٧- شوق ڏياري دل کي بيدار ڪر تہ خدا جي تعريف دل جو ڪم ٿي پوي.

٢٨- ذڪر جي آواز واري فولادي چقمق کي فڪر(سوچ) سان منهنجي پٿر دل تي زور سان هَڻُ.

٢٩- تہ ان جي شوق جي باهہ جون چڻنگون ظاهر ٿين ۽ "پٿر دل" مان نڪري نروار ٿين.

٣٠- اهو اونهين حڪمتن وارو حڪيم آهي جنهن عقل کي دم سان پيدا ڪيو.(٤)

٣١- جنهن وقت عقل هڪ موجود شيءِ ٿيو تہ خدا ۽ مخلوق ۾ فرق رکيائين.

٣٢- اوچتو خدا جي محبت جي دام ۾ گرفتار ٿيو ۽ ان ڪان جدا نہ ٿيو.

٣٣- جڏهن عقل عشق جي دامن ورتي تہ عشق جي مقصد واري سامان تي پهتو.

٣٤- لاهوت جي رازن ڪان واقف ٿيو ۽ قدسي درگاهہ جو بادشاهہ ٿيو.(٥)

٣٥- جڏهن ڳالهائڻ واري پوشاڪ سان عزت حاصل ڪيائين تنهنڪري ڪيس "نفس ناطقه" چيو ويو.(٦)

(١) وَرَا: اورا جو مخفف آهي.(غياث)- (٢) هن شعر ۾ متڪلم (مصنف) جو پنهنجي نفس سان خطاب ڪرڻ ڪامل پير (مرشد) ڪان ڪنايو آهي.(حاشيه مصنف) - (٣) سرائيدن بابت معلوم نہ آهي تہ سين جي پيش سان آهي يا زبر سان ڇو تہ عالمن ڪان ٻنهي وجه ٻڌڻ ۾ آيا آهن. باقي سرود سين جي فقط پيش سان پڙهڻ گهرجي.(حاشيه مصنف) - (٤) ٻين ڇپيل نسخن ۾ هيءُ مصرع هن طرح آهي. ع - که موجود خود عقل کرده بدم.

(٥) لاهوت: مسلمانن وٽ لاهوت مان مراد خدا تعاليٰ جي ذات سندس ذاتي صفتن سان گڏ آهي. باقي ٻين وٽ فقط مجرد ذات مراد آهي ڇو تہ مسلمانن وٽ ذات جو مجرد ۽ خالي هجڻ جائز نہ آهي. (حاشيه مصنف)

(٦)منطقين وٽ نطق ڪليات جي ادراڪ کي چئبو آهي ۽ ٻين وٽ روبرو ڳالهائڻ کي نطق چئبو آهي.(حاشيه مصنف)

٣٦- چودرضمن این عقل سائر عقول بیکبارگي یافتندي حصول
٣٧- بدان روح احمد همین عقل بود که موجود هر عقل زو گشت زود
٣٨- نه در فلسفه ذکر نورِ نبي ست ازین نور هر فلسفي اجنبي ست
٣٩- رسیده بهریک بضاعت شعور شده هر یکي را بسر خود ظهور
٤٠- دران دم من و تو پدیدار شد خطاب و تکلم نمودار شد
٤١- پس آن هر یکي گشت قابل خطاب بهر یکي شد از حق کامل خطاب
٤٢- چشانید او را ز جامِ الست بیک قطره اش سالها ماند مست
٤٣- ازان مستیش گشت بیگانه وش بکرده فراموش پیمانه اش
٤٤- فراموش کرده چو میثاق را بسویش فرستاده حق انبیا
٤٥- دهانند تا یاد او را همه بایمان غیبي نمایند ره
٤٦- بجز غیب ایمان نشد معتبر درین ست حکمت شنو این خبر
٤٧- اگر روز میثاق مي بود یاد نه کافر ببودي میان عباد
٤٨- چه ایمان بباس و شهادت بُدي نه حاجت بغیبت زیادت بُدي
٤٩- بدان عقل را روح در اصطلاح بنامند در عرف اهل فلاح
٥٠- بحکمت سخن را چو پیدا بکرد سخن حکمتش را هویدا بکرد
٥١- چو پیکي سخن بر زبانها نهاد نشاني ز اسرار لاهوت داد
٥٢- چو موجود او بود بس در ازل نبوده باو هیچ کس در ازل
٥٣- نه هنوز ممکن بکرده ظهور نه عالم نه آدم نه حور و قصور
٥٤- نبوده زمان و نبوده مکان نه عرش و نه کرسي بگشته عیان
٥٥- همه گنج مخفي(١) بملک عدم(٢) همه را بدانست اندر قدم
٥٦- همه آنچه پیداست در لم یزل نه مخفي برو بود اندر ازل
٥٧- بعلمِ قدیمش همه را شناخت غني بود باخود کفایت بساخت(٣)
٥٨- بذات و صفاتش ببوده غني نه معدوم بر وي ببوده خفي
٥٩- یکایک بجنبید حبِ نهان که آن گنج مخفي بگردد عیان.

(١) ودر حدیث "کُنتُ کَنزاً مخفیاً محدثین را سُخني است ودر گنج نامه بثبوت پیوسته. (حاشیه مصنف)
(٢) ملک عدم: عبارت است ازصُوَرعلمیه‌تفصیلیه کهاعیان ثابته است براصطلاح مسلمین نه براصطلاح فلاسفه. (حاشیه مصنف)
(٣) در نَسخه "ر" این مصرعه باین طور آمده است. "غني از همه بود با خود بساخت. (دکتر غ ـ م داهری)

٣٦- جڏهن ته باقي عقل هن عقل مان هڪ دفعي سان پيدا ٿيا.

٣٧- روح (نور) محمد ﷺ اهوئي عقل هو، جو ٻيا عقل جلد ئي ان مان موجود ٿيا.

٣٨- جڏهن فلسفي ۾ نبيءَ جي نور جو ذڪر نه هو تنهنڪري فيلسوف ان نور کان بيخبر آهن.

٣٩- هر هڪ کي شعور (سمجهه) جي سوکڙي ملي، جيڪا هر هڪ جي مٽي ۾ ظاهر ٿي.

٤٠- ان وقت آءٌ ۽ تون ظاهر ٿيا سون، خطاب ۽ گفتار ظاهر ٿي.

٤١- پوءِ هر هڪ خطاب جي لائق ٿيو، هر هڪ کي خدا جي طرفان خطاب ٿيو.

٤٢- ان کي اَلستُ واري پيالي مان پياريائين ۽ هڪ قطري پيئڻ سان ڪيترائي سال مست رهيو.

٤٣- انهيءَ مستيءَ جي ڪري بيگانو (ڌاريون) ٿيو ۽ اهو واعدو وساري ڇڏيائين.

٤٤- جڏهن ميثاق (واعدي) کي وساريائين ته الله تعالىٰ ان ڏانهن پيغمبر موڪليا.

٤٥- ان کي سڀ يادگيريون ڏياريائون ۽ غيبي ايمان جي راهه ڏيکاريائون.

٤٦- غيب کان سواءِ ايمان معتبر ناهي، انهيءَ ۾ حڪمت آهي، اها خبر پڌو.

٤٧- جيڪڏهن ميثاق(واعدي) وارو ڏينهن ياد هجي ها ته ٻانهن ۾ ڪوبه ڪافر نه هجي ها.

٤٨- چو ته اهو ايمان خوف ۽ شاهديءَ وارو هجي ها ۽ ايمان بالغيب جي زياده ضرورت نه پوي ها.

٤٩- عقل کي اصطلاح ۾ روح سمجهُه، اهو اصطلاح اهل فلاح جو آهي.

٥٠- جڏهن حڪمت سان سخن پيدا ڪيائين ته سخن سندس حڪمت ظاهر ڪئي.

٥١- جڏهن زبانن تي سخن جي رهائش ڪيائين ته لاهوت جي رازن جي نشاني ڏنائين.

٥٢- جڏهن ازل ۾ اهو ئي موجود هو ته ان سان ٻيو ڪوبه نه هو.

٥٣- اجان ممڪن شي جو ظهور نه ٿيو هو. نه جهان نه آدم، نه حوا، نه حوروں ۽ قصُور هئا.

٥٤- نه زمانو هو، نه مڪان هو، نه عرش، نه وري ڪرسي ظاهر ٿي هُئي.

٥٥- سمورا خزانا(١) عدم جي ملڪ(٢) ۾ مخفي هئا، سڀ ڪجهه قديم زماني کان ڄاتائين ٿي.

٥٦- دنيا ۾ جا چيز پيدا ٿي يا ٿيندي، اها ان کان ازل ۾ مخفي نه هُئي.

٥٧- پنهنجي قديم علم سان سيني کي ڄاتائين، سيني کان بي پرواهه هو پنهنجي مٽي تي گذاريائين.(٣)

٥٨- پنهنجي ذات ۽ صفات سان بي پرواهه هو ڪابه معدوم شيءِ ان کان مخفي نه هُئي.

٥٩- اوچتو ڳجهي محبت اٿي پئي ته جيئن اهو مخفي خزانو ظاهر ٿئي.

(١) ڪنت "ڪنزاً مخفيا" واري حديث ۾ محدثن کي اعتراض آهي پر گنج نامي ۾ حديث کي ثابت ڪيو اٿس(ح.م)
(٢) ملڪ عدم مان مراد صورتون علم واريون تفصيلي آهن جيڪي مسلمانن جي اصطلاح موجود اعيان ثابته آهن ۽ فيلسوفن جي اصطلاح موجب ثابت نه آهن. (٣) "ر" واري نسخي ۾ هي مصرع هن طرح آهي: غني از همه بود بأخود بساخت.(غ.م)

ذكر نعت النبي صلى الله عليه وسلم

١- وجـودِ دو عـالـم ز نـور نبـي ― بكن كرد موجود ايزد غني
٢- ولي بود مقصود زان بي شكي ― كه او را شناسند بي چون يكي
٣- شناسند هم فضل ختمِ رسل ― عروسِ دو گيتي و سرتاج كل
٤- بملكوت اعلىٰ صدارت نشين ― بصد عز ناز ست او نازنين
٥- باعلىٰ عِليين مشار اليه ― بدرگاه قدسي مدار عليه
٦- رسول خدا سيد المرسلين ― گزيده همه زمرة الاولين
٧- ز عرش ست تا فرش او سرفراز ― بحضرات والا رسالت طراز
٨- بتعظيم او پيش آمد شجر ― برو كرد تسليم چندان حجر
٩- گواهي بدادند حيوان تمام ― كه سالار عالم محمد مدام
١٠- چو ظبيه ز حيوان دگر سوسمار ― بگفتند اي مرسل كردگار
١١- هرآن دل كه خالي ست از حب تو ― نه هرگز بباشد همان دل نكو
١٢- هميشه بقهرست لعنت برو ― سزاوار جهنم بباشد همو
١٣- بود بغض تو موجب قهر حق ― گواهي بدادند اين بهر حق
١٤- بكردند اشجار او را سجود ― چو ديدند او را خلاصه وجود
١٥- بگشتند تسبيح گويا حصا ― ز فرحت بكفِ رسولِ خدا
١٦- ز سنگ و مدر او شنيدي سلام ― سلامِ خلائق برو بُد مدام
١٧- ازو انشقاق القمر آمده ― كه غالب ترين معجزاتش شده
١٨- چو ظاهر شد او بر زمين بي خلاف ― بايوان كِسرىٰ رسيده شگاف
١٩- همه بحر ساوه شده خشك زود ― فتاده نگون هر صنم در سجود
٢٠- همه آتش اهل پارس مجوس ― شده كالعدم گشت يائس مجوس
٢١- مزين بگشته بهشت و سما ― بشارت بملكوت شد جا بجا

نبي ڪريم صلى الله عليه وسلم جي نعت

١- ٻنهي جهانن جو وجود نبيءَ جي نور مان الله تعاليٰ "ڪُن" جي لفظ سان پيدا ڪيو.
٢- ۽ بيشڪ ان مان مقصد هو ته الله تعاليٰ کي بيمثال ۽ اڪيلو ڄاڻن.
٣- ۽ رسول الله ﷺ جي ڀلائي ڄاڻن، جيڪو ٻنهي جهانن جي خوشي ۽ سيني جو سرتاج آهي.
٤- جيڪو ملڪوت اعليٰ جي صدارت رکي ٿو، سوين عزتن ۽ نازن سان نازنين آهي.
٥- جيڪو اعليٰ عليين جو مشاراليه آهي ۽ قدسي درگاهه جو دارومدار ان تي آهي.
٦- خدا جو رسول ۽ رسولن جو سردار، اڳين نبين جي جماعت جو سرڪردو آهي.
٧- خداجي درٻار۾رسالت جي منصب جي ڪري،عرش کان وٺي فرش تائين سيني کان بلندشان واروآهي.
٨- ان جي تعظيم لاءِ وڻ اڳيان هلي آيا، ڪيترن ئي پٿرن سلام ڪيا.
٩- سيني حيوانن شاهدي ڏني ته ساري جهان جو سالار حضرت محمد مصطفيٰ ﷺ آهي.
١٠- جيئن هرڻيءَ ۽ ڳوهه حيوانن مان چيو ته اي الله جا رسول!
١١- جيڪا دل تنهنجي محبت کان خالي آهي، اها دل ڪڏهن به نيڪ نه هوندي.
١٢- خدا جي غضب جي ڪري ان تي هميشه لعنت آهي ۽ اهو ماڻهو جهنم جو حقدار آهي.
١٣- اي رسول! توسان بغض رکڻ قهر الاهي جو باعث آهي. هيءَ شاهدي خدا ڪارڻ ڏنائون.
١٤- وڻن ڪيس سجدا ڪيا، جڏهن موجودات جو ڪيس خلاصو ڏٺائون.
١٥- خوشيءَ کان خدا جي رسول جي هٿن ۾ پٿريون تسبيح پڙهڻ لڳيون.
١٦- پٿرن ۽ ٻوٽن کان سلام ٻُڌائون ٿي، مخلوقات جا سلام سندن ذات تي هميشه هجن.
١٧- سندن معجزي سان چنڊ چيرجي پيو، جيڪو ٻين معجزن کان وڌيڪ آهي.
١٨- جڏهن زمين تي تشريف فرما ٿيا ته ڪسريٰ جي ڪوٽ ۾ ڏار پئجي ويا.
١٩- ساوهه شهر جا سمورا درياهه سُڪي ويا. بُت اونڌا ٿي سجدي ۾ ڪري پيا.
٢٠- پارس (ايران) ۾ آتش پرستن جي باهه وسامي وئي ۽ هو مايوس ٿي ويا.
٢١- بهشت ۽ آسمان سينگاريا ويا، ملڪوت ۽ هر هنڌ مبارڪ جا آواز اٿيا.

۲۲- رجوم شياطين نجوم(۱) آمده   بسوئي سما تا نيابند ره
۲۳- بماتام ابليس گشته حزين   چو سردار ظاهر شده برزمين
۲۴- همه کاهنان گشت في الفور خوار   شياطين بگشته همه خاکسار
۲۵- ز بالاء افلاک تا ته زمين   همه مي شناسند احمد امين
۲٦- شفيع الوریٰ اوست نورالهدیٰ   امام الخلائق حبيبِ خدا
۲۷- بشير و نذير و شفيع الامم   جلي معجزات و عظيم الهمم
۲۸- ز سوغات جبروت قران اوست   بملک و بملکوت سلطان(۲) او ست
۲۹- ز معراج آورد اکرام خويش   چو قربش شده از قاب قوسين پيش(۳)
۳۰- بلولاک(۴) هر چيز زو پست شد   وجودِ دو عالم ازو هست شد
۳۱- اگر او نکردي بعالم ظهور   نه کونين بودي نه ظلمات نور
۳۲- چو فردا همه رسل پيشش روند   باخلاص زير لِوايش دوند
۳۳- بنزد خداوند محبوب اوستِ   بنزد همه خلق هم خوب اوست
۳۴- بنامِ مبارک محمد امين   شده نامور نزد اهلِ زمين
۳۵- بتهليل اين نام گشته قرين   نوشته شده بر بهشت برين
۳٦- باوراق اشجار جنت همه   بخطِ جلي تر نوشته شده
۳۷- شده نيز مرقوم بر در بهشت   شده نيز بر عرش نيکو نوشت
۳۸- مسمیٰ باحمد شده در سماء   شده در کتب سابقه هم نماء
۳۹- ز اسرار باريک تر بي شکي   بباشد همين اسم احمد يکي
۴۰- حروفش بود بحث سر نهان   بدانند آن سر ملکوتيان
۴۱- حروفش بداني چو در عدن   بنزديک ملکوتيان اي سمن
۴۲- نماز ست پيدا ز نامش شريف   ازان در نماز ست سر لطيف

(۱) بشب ولادت اينچنين بود و پس از معراج ابدي بماند. (حاشيهٔ مصنف)
(۲) سُلطاَن اينجا بمعنیٰ غلبه است و در قرآن نيز باين معنیٰ است و مشهور معنیٰ صاحب سلطنت را گويند.(حاشيهمصنف)
(۳) و در شب معراج بعد از گفتگو طويل حق تعاليٰ آن حضرت را فرمود. ولولاً ان الحبيب يُحِبُ معاتبة حبيبهٖ لما حاسبَتُ أمتک. (شرح قصيده برده للخربوتي وللجلال الدين محلي الشافعي
(۴) و در حديث لولاک محدثين را کلامي است و در شمائل محمديه بثبوت پيوسته وهوالحق. (حاشيه مصنف)

٢٢- شيطانن لاءِ تارن کي امڙ بنايو ويو ته جيئن ڪين آسمان جي واٽ هٿ نه اچي.(١)

٢٣- شيطان ڏک کان ماتم ڪيو، جڏهن پاڻ سڳورا زمين تي جلوه افرزو ٿيا.

٢۴- سمورا جادوگر جلدي خوار ٿي پيا، شيطانن جي شرارت خاڪ ۾ ملي وئي.

٢٥- حضرت احمد امين ﷺ کي آسمان کان وٺي زمين جي تهه تائين سيئي سڃاڻن ٿا.

٢٦- اهو مخلوق جو شافع، هدايت جو نور، خلق جو امام ۽ خدا جو دوست آهي.

٢٧- بشارت ڏيندڙ، خوف ڏياريندڙ، امت جو شفيع، چٽن معجزن ۽ بلند همت وارو آهي.

٢٨- جبروت کان ڪيس قرآن سوکڙي ملي، ساري ملڪ ۽ ملڪوت تي سندس غلبو آهي.(٢)

٢٩- معراج مان عزت ۽ اڪرام حاصل ڪيائين چو ته سندن ويجهڙائي قاب قوسين کان به اڳتي وڌي.(٣)

٣٠- لولاڪ(۴) واري حديث سان هرشيءِ پست ٿي وئي، ٻنهي جهانن جو وجود سندن ذات مان ظاهر ٿيو.

٣١- جيڪڏهن سندن ذات ظاهر نه ٿئي ها ته نه هي ڪونين، نه اونداهي ۽ نه نور هجي ها.

٣٢- جڏهن سياڻي قيامت ۾ سندن جهنڊي هيٺان سمورا نبي گڏ ٿيندا.

٣٣- خدا تعالىٰ وٽ محبوب آهي ۽ مخلوق وٽ به سهڻو آهي.

٣۴- حضرت محمد امين ﷺ جي نالي سان زمين وارن وٽ مشهور ٿيا.

٣٥- لااِلـه الا الله سان بهشت ۾ هيءُ نالو گڏ لکيو ويو.

٣٦- بهشتي وڻن جي پنن تي چٽن (ٿلهن)اکرن سان لکيو ويو.

٣٧- بهشت جي دروازن تي پڻ لکيو ويو، عرش عظيم تي به سُنن اکرن سان لکيو ويو.

٣٨- آسمان ۾ سندس نالو مبارڪ احمد آهي، اڳين ڪتابن ۾ به ظاهر آهي.

٣٩- ڳجهن رازن سان بيشڪ اهو نالو مبارڪ احمد ئي ثابت آهي.

۴٠- نالي مبارڪ وارن اکرن ۾ به خالص ڳجها راز آهن، ملڪوت وارا اهو راز ڄاڻن ٿا.

۴١- سندس نالي مبارڪ وارا اکر بهشت جا موتي سمجهه، هيءَ ڳالهه ملڪوت ۾ مشهور آهي.

۴٢- ان جي نالي مبارڪ مان نماز ظاهر آهي، ان ڪري نماز ۾ عجيب راز رکيل آهي.

(١) پاڻ سڳورن جي ولادت واري رات ائين هو ۽ معراج کان پوءِ سدائين لاءِ رُڪجي ويا.(حاشيه مصنف)
(٢) لفظ سلطان هتي غلبي جي معنىٰ سان آهي ۽ قرآن شريف ۾ به انهيءَ معنىٰ سان آيو آهي ۽ مشهور معنىٰ بادشاهه کي(سلطان) چون.(حاشيه مصنف) (٣) معراج واري رات گهڻي ڪچهري ڪانپوءِ الله تعالىٰ پاڻ سڳورن کي فرمايو: دوست کي دوست جو ڏوراپو وڻندو آهي. ان ڪري تنهنجي امت سان حساب ڪتاب ٿيندو نه ته تنهنجي امت سان حساب وڪتاب نه ٿئي ها.(شرح قصيده برده للخربوتي وللجلال ﴿ (۴) لولاڪ واري حديث ۾ محدثن کي ڪلام آهي، پر ڪتاب شمائل محمديه ۾ انجو ثبوت ڏنو اٿس ۽ حق به اهو آهي.(حاشيه مصنف)

۴۳- قیام ست از الف احمد پدید — رکوع ست از حاء اوُ مستفید
۴۴- سجود ست از شکل میمش تمام — قعود ست از دال احمد مدام
۴۵- درین اسم صورت نماز آمده — که بر رسم(١) اصلي نِوشته شده
۴۶- دگر نیز اذکار جان و دل ست — که در وسط صورت همین حاصل ست
۴۷- ملائک دو قسم اندگویم براست — یکي قسم عمال برکارها ست
۴۸- دگر قسم را چار اصناف دان — که عباد باشند شان جاودان
۴۹- باین نام مشغول باشند شان — ندارند کارِ دگر بي گمان
۵۰- شده صنف یک در قیامش تمام — دگر در رکوعش بدارد مقام
۵۱- سیوم در سجود ست بر شکل میم — چهارم شده بر قعودش مقیم
۵۲- بگشتند مامور تا نفخ صور — برین حال باشند اندر ظهور
۵۳- بشکل حرف از حروفش چهار — تشکل ملائک عبادت شمار
۵۴- حروفش فُرادیٰ عبادت شده — عبادت ملائک چو عادت شده
۵۵- نماز ست جامع شنو اي کیا — همه بندگي اهل ملکوت را
۵۶- ازین وجه در عرف(۲) نامِ نماز — بود بندگي جامعه پر نیاز
۵۷- ازین از نماز ست اول حساب — بروز جزا بعد ایمان شتاب
۵۸- ببین در احادیث اي ذوفنون — نماز ست مر دین احمد ستون
۵۹- بدان بر نماز ست بنیاد دین — نمازست مر دین ستون متین
۶۰- مدان هیچ بامِ گهي بي عماد — که او را بود بي ستون اعتماد
۶۱- ز قرآن ببین تو بسورة بقر — نماز ست ایمان(۳) ز ایمان نگر
۶۲- ز مسلم بیامد حدیث صحیح — که تارک صلوٰة ست کافر صریح(۴)
۶۳- چو داري بظاهر حدیث این عمل — نه تاویل دیگر نهي در بغل
۶۴- بترک نماز ست کافر شدن — نه منکر ز تارک مراد ست بفن
۶۵- بنزدیک جمهور دان این کلام — بود هر که راضي بترکش مدام

(١) برسمي که حضرت اسماعیل علیه السلام نوشته بود. (حاشیه مصنف) (٢) اي در عرف صوفیان. (٣) و ظاهر حدیث حجت کساني ست که عمل را رکن ثالث مر ایمان گویند. (حاشیه مصنف) (٤) در نسخه "غ" صحیح نوشته است.

٤٣- الف مان قيام ظاهر آهي ۽ احمد جي حاء مان رڪوع ٺهيل آهي.
٤٤- احمد جي ميم مان سجدي جي صورت آهي. احمد جي دال مان قعود ٺهيل اهي.
٤٥- هن نالي مبارڪ ۾ نماز جي صورت ظاهر آهي، جڏهن اصلي رسم الخط ۾ لکيو وڃي.[1]
٤٦- ٻيا ذڪر ٻه ساهه ۽ دل ۾ ظاهر آهن، جن ۾ نماز جي صورت حاصل آهي.
٤٧- ملائڪ ٻه قسم آهن آءُ سچ چوان ٿو. جن مان هڪڙو قسم ڪمن تي مقرر ٿيل آهي.
٤٨- ٻئي قسم جا وري چار قسم چاڻ، جيڪي هميشه عبادت گزار آهن.
٤٩- هن (محمدﷺ) جي نالي سان اهي مشغول هوندا آهن، انهن تي ٻيو ڪوبه ڪم نه آهي.
٥٠- هڪڙو قسم قيام ۾ مشغول آهي. ٻيو قسم رڪوع ۾ مشغول آهي.
٥١- ٽيون قسم ميم جي شڪل ۾ سجدي ۾ آهي. چوٿون قسم قعود ۾ مقيم آهي.
٥٢- صور ڦوڪجڻ تائين ان حال تي رهڻ لاء کين حڪم ڪيل آهي.
٥٣- احمد جي چئن حرفن مان هرهڪ حرف جي شڪل تي سندس عبادت جي صورت آهي.
٥٤- اڪيلا اڪيلا حرف عبادت ٿيا. ملائڪن جي عبادت عادت طور آهي.
٥٥- اي پهلوان! نماز ملڪوت جي ملڪن جي عبادت جو جامع آهي.
٥٦- انهيءَ ڪري (صوفين جي) عرف ۾ نماز کي سڀني عبادتن جو جامع چيو ويو آهي.[2]
٥٧- ان ڪري ايمان کان پوءِ قيامت ۾ اول نماز جي پڇا ٿيندي.
٥٨- حديثن ۾ ڏسو ته نماز کي دين جو ٿنڀ سڏيو ويو آهي.
٥٩- نماز تي دين جو بنياد رکيل آهي. نماز دين جو هڪ مضبوط ٿنڀ آهي.
٦٠- اهڙي ڪابه ڇت نه هوندي، جيڪا بنا ٿنڀ جي بيٺل هجي.
٦١- قرآن جي سورة بقره ۾ ڏسو ته نماز کي ايمان سڏيو ويو آهي.(٣)
٦٢- مسلم شريف ۾ صحيح حديث آيل آهي ته نماز جو تارڪ ڪافر آهي.(٤)
٦٣- جڏهن هن حديث جي ظاهر تي عمل ڪرين ته ٻيو ڪوبه تاويل وغيره نه ڪر.
٦٤- نماز جي ڇڏڻ سان ماڻهو ڪافر ٿئي ٿو. لفظ تارڪ مان منڪر مَراد وٺڻ هن فن ۾ ٺيڪ نه آهي.
٦٥- جمهور علماءِ وٽ ڪافر تڏهن آهي،جڏهن نماز جي دائمي ڇڏڻ تي راضي هجي.

(١) اصلي رسم الخط مان مراد اها رسم الخط آهي، جنهن مطابق حضرت اسماعيل عليه‌السلام لکيو هو. (حاشيه مصنف)
(٢) عرف مان مراد صوفين جو عرف آهي. (٣) ۽ ظاهر حديث انهن لاءِ حجت آهي جيڪي ايمان ۾ ٽيئي رڪن عمل کي چون ٿا. (حاشيه مصنف) (٤) نسخي "غ" ۾ "صحيح" ۽ ٻين چئن نسخن ۾ " صريح"لکيل آهي.

٦٦- بود او بتحقيق كافر تمام — بتحقيق جنت برو شد حرام
٦٧- چو ترک نمازش بداند مباح — بنزد همه كافرست بي فلاح
٦٨- بقرآن صريحًا بگفته خدا — عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ گران اي كيا
٦٩- بگفته عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ گران — كه حملش نشد از همه آسمان
٧٠- نه حملش شده از زمين و جبال — ابلى كرد هر يک ز خوف ملال
٧١- چو انسان ببوده ظلوم و جهول — امانت گران را بگشته حمول
٧٢- و ليكن بآخر شده خود ملول — ازو يافته بس ملالت حصول
٧٣- امانت گران اين تكاليف دان — كه در شرع دائم شده جاودان
٧٤- بود دين اسلام نامش عيان — بجز دينِ اسلام باشد زيان(١)
٧٥- اوامر بباشد نواهي دگر — كه در شرع وارد شده پر خطر
٧٦- خلاصه تكاليف باشد نماز — كه سوغات آمد برائي نياز
٧٧- مدارِ امانت گران آن تمام — همه بر نماز ست بي شک مدام
٧٨- نه رد الامانة بگردد قبول — چوكرده خيانت دران خود جهول
٧٩- خُصُوْصًا خلاصه امانت همه — چوضايع بكرده همه رد شده
٨٠- نماز ست سوغات جبروت(٢) حق — لهذا گران گشت بر نُه طبق(٣)
٨١- ز معراج آورد سوغات آن — ازان نيست بهتر دگر ارمغان
٨٢- نه محصور گردد فضائل نماز — چه گويم چه دانم بكن امتياز
٨٣- ولي صورت اسم احمد همه — ميانِ نمازِ تو حاصل شده
٨٤- چهار ست در اسم احمد حروف — بود هر يكي گنج جامع الوف
٨٥- بود هر يكي نور زنده بجان — چو روح ست قدسي ز روحانيان
٨٦- مدان صرف صوتِ كه بي جان بود — ازو يافته بلک جانان مدد
٨٧- نه منكر ازين سر كس ديگر ست — مگر كول گمراه ظاهر پرست

(١) لقولهٖ تعاليٰ ومن يبتغِ غيرالاسلام ديناً فلن يُقبل منهُ وهو في الآخرة من الخاسرين. (حاشيه مصنف)
(٢) جبروت عندالجمهور ظهور صفاته الفعالية في مظاهر العالم. (حاشيه مصنف)
(٣) نُه طبق نُه فلک و زمين و جبال فلک نيست. (حاشيه مصنف)

٦٦- تحقيق اهو ڪافر آهي ۽ ان تي جنت حرام آهي.
٦٧- نماز جو ڇڏڻ جيڪڏهن مباح ڄاڻندو ته سڀني عالمن وٽ ڪافر آهي.
٦٨- اي پهلوان! قرآن ۾ خدا تعاليٰ صريح فرمايو آهي ته، عرضنا الا مانة ڳرو بار آهي.
٦٩- عرضنا الا مانة جو ڳرو بار آسمان به نه کڻي سگهيا.
٧٠- زمين ۽ جبل به بار کڻي نه سگهيا، عاجزي ڏيکاريائون ۽ ملول ٿي ويا.
٧١- جڏهن ته انسان ظالم ۽ جاهل هو، ان ڪري اها ڳري بار واري امانت کنيائين.
٧٢- پر آخر هلي پاڻ به ملول ٿي پيو ۽ ان ڪان ملول ٿيڻ ظاهر ٿيو.
٧٣- ڳري امانت اُهي تڪليفون آهن، جيڪي شريعت ۾ ٻُڌايون ويون آهن.
٧٤- سندس ظاهر نالو دين اسلام آهي ۽ اسلام ڪانسواء ٻئي دين اختيار ڪرڻ ۾ نقصان آهي(١)!!
٧٥- هڪڙا امر ٻيا نهي آهن، جيڪي شريعت ۾ ٻڌايا ويا آهن.
٧٦- تڪليفن جو خلاصو نماز آهي ڇو ته اها سوڪڙي نياز واسطي آئي آهي.
٧٧- ان ڳريءَ امانت جو دارومدار پوريءَ طرح سان نماز تي آهي.
٧٨- امانت جو موٽائڻ قبول نه ٿيندو ڇو ته انسان پاڻ جهل جي ڪري خيانت ڪئي.
٧٩- خاص ڪري نماز سڀني امانتن جو خلاصو آهي، جڏهن انهيءَ کي ضايع ڪندو ته سڀ رد ٿي وينديون.
٨٠- نماز خدائي جبروت(٢) طرفان سوکڙي آهي، انهيءَ ڪري اها نون(٣) طبقن کي ڳري لڳي.
٨١- حضور ﷺ جن اها سوکڙي معراج تان آندي، انهيءَڪان وڌيڪ ٻيو ڪوبه تحفو نه آهي.
٨٢- نماز جون فضيلتون بيشمار آهن، انهيءَ بابت آءٌ ڇا چوان؟ ڇا ڄاڻان؟ سمجهه رک.
٨٣- پر حضرت احمد ﷺ جي نالي واري صورت نماز ۾ به حاصل آهي.
٨٤- احمد جي نالي ۾ چار حرف آهن، هرهڪ حرف هزارين معنائن جو جامع خزانو آهي.
٨٥- هر هڪ حرف جاندار زنده نور، ان روح وانگر آهي، جيڪو روحن ۾ پاڪ روح آهي.
٨٦- نالي مبارڪ جي حرفن مان حاصل ٿيندڙ آوازکي رڳو بيجان آوازنه سمجهه، بلڪ جاندارن جي مددڪندڙ آهي.
٨٧- غافل، گمراهه ۽ ظاهر پرست ڪانسواءِ ٻيو ڪوبه ماڻهو انهيءَ راز جو منڪر نه آهي.

(١) الله تعاليٰ فرمايو ۽ جيڪو ماڻهو اسلام ڪانسواءِ ٻيو دين تلاش ڪندو اهو قبول نه ڪيو ويندو ۽ اهو آخرت ۾ نقصان وارن مان هوندو. حاشيه مصنف)
(٢) جمهور وٽ ظاهري دنيا ۾ خدا تعاليٰ جي فعلي صفتن جي ظهور کي جبروت چئبو آهي. (حاشيه مصنف)
(٣) نوَطبق: نوَ آسمان ۽ زمينون آهن ۽ جبل آسمان نه آهن. (حاشيه مصنف)

٨٨- بود هر كه غواص در بحر نور　　برو حق كند اين دُرَر را ظهور
٨٩- اگر ميم احمد نه موجود بود　　نه ساجد ببودي، نه كس در وجود (١)
٩٠- احمد خود تُتق(٢) احديت را نمود　　نه مر ماسوايش ببودي وجود
٩١- ببين در احد ميم افتد اگر　　شود نام احمد بآن خوب تر
٩٢- همين ميم فارق بباشد عيان　　احد را باحمد بدارد بيان
٩٣- سه پنجاه بيشک عدد احمد ست　　ميان حسابي كه در ابجد ست
٩٤- ز مسلم بيامد حديث صحيح　　ميان حديث آن بيامد صريح
٩٥- بآخر تشهد رسول خدا　　اشارت سه پنجاهم كرده ادا
٩٦- بعقد اصابع اشارت نمود　　بسوئي سه پنجاه از بهر سود
٩٧- چو بوده همين اسم اصل نماز　　اشارت بآن كرد آخر براز
٩٨- چو خود اصل احمد بود احد　　كه باشد منزه مدام از عدد
٩٩- اشارت بسوئي احد هم نمود　　احد را باحمد ازان ضم نمود
١٠٠- بعقد اصابع عدد احمد ست　　باصبع شهادت احد شد بدست
١٠١- برين رمزها نيست واقف كسي　　مر اهل دل را ست بهره بسي
١٠٢- ندارد خرد باهزاران هنر　　ز كنه حقيقت(٣) محمد خبر
١٠٣- اگر هر دو عالم جلي و خفي　　هميشه نويسند نعتِ نبي
١٠٤- بود مثل قطره ز بحر نعوت　　بباشد درينجا مقام سكوت
١٠٥- بعقبیٰ نعوتش بگردد عيان　　بيا باز اي بوالحسن زين بيان
١٠٦- هزاران صلوٰة و هزاران سلام　　ببارد چو باران برو با دوام
١٠٧- صلواة از ازل تا ابد بي عدد　　پياپي ببارد برو با مدد
١٠٨- باين طور بر آله الطاهرين　　هزاران صلواة و سلام ست قرين

(١) در نسخه "ر" و «چ ا» باين طور نوشته. ع - نه ساجد ببوده نه مسجود بود- و در نسخه «غ» و «چ،د» باين طور است. ع- نه ساجد ببودي نه مسجود بود. و ناظمِ علام در رساله ثبوت نور محمد ... مي فرمايد. شعر محمد گر نبودي كس نبودي- نبودي هر دو عالم در وجودي.⊕　(٢) تُتُق: بضمتين بمعني پرده. (كشف)
(٣) قال النبي صلي الله عليه وسلم يا ابابكر والذي بعثني بالحق لم يعلمني حقيقة غير ربي. (مطالع المسرات بجلاء دلائل الخيرات مطبع لاتلپور، ص ١٣٩ تاليف الامام محمد المهدي الفاسي)

⊕ومادرمتن نسخه جه را ترجيح داديم.

٨٨- جيڪو ماڻهو نور جي درياءَ جو ٽوٻو هوندو، الله تعالىٰ ان تي هي موتي ظاهر ڪندو.

٨٩- اگر احمد جو ميم نہ هجي ها تہ، نہ ڪو سجدو ڪندڙ هجي ها، نہ ماڻهوءَ جو وجود هجي ها.(١)

٩٠- احمد پاڻ احديت جي پردي ڪي ظاهر ڪيو، ان ڪانسواءِ ٻي ڪا بہ شيءِ وجود ۾ نہ هئي.(٢)

٩١- ڏس تہ احد ۾ جيڪڏهن ميم ملائجي تہ ان مان احمد سهڻو نالو ٺهي پوي ٿو.

٩٢- اهوئي ميم فرق ڪندڙ ظاهر آهي، جيڪو احد کي، احمد سان بيان ڪري ٿو.

٩٣- بيشڪ ابجد جي حساب ۾ احمد جو عدد ٽيونجاهہ آهي.

٩٤- مسلم شريف جي صحيح حديث ۾ صريح آيو آهي.

٩٥- حضور ﷺ جن التحيات جي آخر ۾ ٽيونجاهہ جو اشارو ادا ڪيو.

٩٦- آڱرين جي عقد سان ٽيونجاهہ ڏانهن اشارو ڪيائون.

٩٧- اهوئي اسم مبارڪ نماز جو اصل هو، تنهنڪري نماز جي پڇاڙيءَ ۾ اشارو ڪيائين.

٩٨- احمد جو اصل احد هو، جيڪو سدائين عدد کان پاڪ آهي.

٩٩- احد ڏي اشارو بہ ڪيائين، احد کي احمد سان ان ڪري گڏ ڪيائين.

١٠٠- آڱرين جي عقد ڪرڻ ۾ احمد جو عدد آهي ۽ اشهد آڱر سان احد حاصل آهي.

١٠١- هنن رازن تي ڪوبہ ماڻهو واقف نہ آهي، باقي اهلِ دل شخص کي تہ گهڻو پاڱو حاصل آهي.

١٠٢- ڪنهن کي هزارين هنرن هلائڻ سان بہ، حضرت محمدﷺ جي حقيقت جي ڪُنہ جي خبر نہ آهي.(٣)

١٠٣- جيڪڏهن ٻنهي جهانن جا ظاهري ۽ باطني ماڻهو سدائين نبي پاڪ جي تعريف لکن.

١٠٤- تہ اها تعريف بہ درياءَ مان قطري جي مثال آهي. هيءَ جاءِ خاموش رهڻ جي آهي.

١٠٥- آخرت ۾ سندس شان ۽ مرتبو ظاهر ٿيندو. اي ابوالحسنؒ! هن بيان کان موٽي اچُ.

١٠٦- هزارين صلواتون ۽ سلام، سندن ذات پاڪ تي سدائين برسات وانگر وسن.

١٠٧- ازل کان ابد تائين لڳاتار بيشمار صلواتون، سندن ذات پاڪ تي سدائين هجن.

١٠٨- اهڙي طرح سندن اولاد پاڪ تي بہ هزارين صلواتون ۽ سلام هجن.

(١) نسخي "ر" ۽ "ج،ا" ۾ هن طرح لکيل آهي. ع ــ نہ ساجد ببوده نہ مسجود بود ۽ نسخي "غ" ۽ "ج،د" ۾ هن طرح آهي. ع ــ نہ ساجد ببودي نہ مسجود بود. ۽ مصنف ۽ شاعر پنهنجي رسالي "در ثبوت نور محمدﷺ ۾ فرمائي ٿو: ترجمو: جيڪڏهن حضرت محمد ﷺ نہ هجي ها تہ ڪوبہ ماڻهو نہ هجي ها ۽ ٻنهي جهانن جو بہ وجود نہ هجي ها. ۽ هتي اسان متن ۾ نسخي "جهہ" کي ترجيح ڏني آهي. (٢) تُتُق: ٻن پيشن سان معنيٰ پردو. (ڪشف)

(٣) پاڻ سڳورن ... جن فرمايو تہ اي حضرت ابوبڪر صديقؓ مون کي ان ذات جو قسم آهي جنهن مون کي حق سان موڪليو تہ الله تعالىٰ کان سواءِ ٻيو ڪوبہ منهنجي حقيقت کي نٿو سڃاڻي. (مطالع المسرات ص ١٣٩)

١٠٩- سفينه(١) نجات ست آل نبي — چو كشتي نوح ست منجي قوي
١١٠- خَصُوْصًا صناديد(٢) اهلِ عبا ست — كه سبطين زهرىٰ معي المرتضىٰ ست
١١١- ائمه مشاهير اثنا عشر(٣) — گزيده شده آل خير البشر

(١) وعن ابي ذر رضي الله تعالىٰ عنه انه قال وهو آخذ بباب الكعبة سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول الا ان مثل اهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح عليه الصلواة والسلام مَن ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك رواه احمد. ولا شك ان محبتهم والتوسل بهم و ذكر محاسنهم كما ينبغي على طريقة اهل السنة والجماعة هوالمشبه بركوب السفينة وأن ترك ذالك كله هوالمشبه بالتخلف عنها وقد نزل فيه "قُل لا اسئلُكم عليه اجراً الاالمودة في القربىٰ" صرح به في مدارك التنزيل. وعن زيد بن ارقم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني تارك فيكم الثقلين مَا اِن تَمَسَّكتُمْ بِهٖ لن تَضلواً بعدي ابداً. احدهما اعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض وعترتي اهل بيتي لن يتفرقا حتىٰ يَرِدا عَلَيَّ الحوض كيف تخلفوني فيهما رواه الترمذي. و حديث تطهير اهل العباء علىٰ اهل، اظهرمن الشمس. و روي الاحاديث في المشكواة و كلماتها جوامع الكلم ولايطلع علىٰ دقائق معانيها و غوامض رموزها الا اهل البلاغة من المؤمنين. وما في قوله "مَا اِنْ تَمَسَّكتُمْ بِهٖ" بدل عن الثقلين و لفظ ثقلين در صحيح مسلم ست نه در ترمذي. و يقول الشيعة ان النبي صلى الله عليه وسلم والزهرىٰ رضي الله عنها و اثني عشر ائمةً كلهم معصومون كان سيرتهم "لايعصون الله مَا امرهم و يفعلون ما يؤمرون" ولايتحقق عدم تفرقهم عن كتاب الله في شيءٍ مَا الا بكمال العصمة و بقاء تطابق الثقلين الىٰ اَن يَرِدَا عَلَيَّ الحوض الكوثر لايتصور بدون العصمة. والعصمة في اربعة عشر نفراً مقطوع بها و بعدهم باقية الىٰ يوم القيامة ولكن لا نطلع علىٰ ذالك البعض. و قال اهل السنة والجماعة المعصوم هو واجب العصمة عن عزم المعصية و جائز العصمة عن صدور المعصية عنه بالنسيان فعصمته مقطوع بها. و هذا هو شان النبيين صَلَّوات الله عليهم. والمحفوظ هو جائز العصمة مطلقا، وعصمته غير مقطوع بها و هذا هو شان الاولياء من المؤمنين من اهل البيت وغيره هكذا كتب العلامة مقصود عالم كجراتي في بياضه و هكذا يفهم من كتاب تجلية القلوب عن سواد الذنوب، والله اعلم بالصواب. وطائفة من اهل السنة والجماعة قد وقعت في ورطة المغالطة المهلكة الناشية من الفرقة الخارجية الغيرالناجية، فزعموا ان ذكر مناقب اهل البيت شعار الرفضة الشنيعة، اَللّٰهُم ارنا الحق حقاً و ارنا الباطل باطلاً. (حاشيه مصنف)

(٢) صناديد: جمع صندود (اي بزرگ) است. (حاشيه مصنف)

(٣) و دوازده امام يكي امام علي المرتضىٰ دوم و سيوم هر دو پسرش امام حسن و امام حسين چهارمُ امام علي نِالاوسط زين العابدين بن امام حسين پنجم امام محمد نِ الباقر بن امام زين العابدين ششم امام جعفر نِالصادق بن امام محمد نِالباقر هفتم امام موسىٰ الكاظم بن امام جعفر نِالصادق هشتم امام علي نِالرضا بن امام موسىٰ الكاظم نهم امام محمد نِالتقي بن امام علي نِالرضا و لقبه محمد نِالجواد و محمد نِ القانع دهم امام علي نِالنقي العسكري بن محمد نِالتقي يازدهم امام الحسن الزكي العسكري بن امام علي نِالنقي و كنيته ابو محمد و ابن خلكان و لقبه الزكي والخالص وهو و ابوه منسوبان الى العسكر. والعسكر بلدة يقال لها سرمن راي ايضاً. و دوازدهم امام محمد نِالمهدي بن امام الحسن العسكري و كنيته ابوالقاسم و لقبه محمد نِالحجة رضوان الله تعالىٰ اجمعين هكذا في الصواعق المحرقة و روضة الشهداء. رك: ينابيع الحياة الابدية (خطي) باب اول فصل ١٥، ص ١٩٣) للمصنف و ناظم علام.

١٠٩- نبي پاڪ جو اولاد، حضرت نوح عليه السلام جي ٻيڙيءَ وانگر ڇوٽڪاري جو ٻيڙو آهي.[1]

١١٠- خاص ڪري اهلِ عَبا جا بزرگ جيڪي حضرت علي المرتضىٰ ۽ فاطمة الزهرىٰ جو اولاد آهن.[2]

١١١- مشهور امام ٻارهن آهن، جيڪي نبي پاڪ ﷺ جو برگزيدو اولاد آهن.[3]

(١) حضرت ابو ذر رضي الله عنه کان روايت آهي. پاڻ ان وقت روايت ڪيائين جنهن وقت ڪعبتالله جي دروازي کي وٺيو بيٺو هو ته مون رسول الله ﷺ کان ٻڌو ته پاڻ فرمايائون: منهنجي اهل بيت جو مثال توهان ۾ حضرت نوح عليه السلام جي ٻيڙي وانگر آهي جيڪو ان ۾ سوار ٿيو ته نجات حاصل ڪيائين ۽ جيڪو ان کان پوئتي رهجي ويو اهو برباد ٿيو. ان حديث کي امام احمد روايت ڪري آندو آهي.

بيشڪ اهل بيت سان محبت رکڻ ۽ انهن سان وسيلو وٺڻ ۽ انهن جون خوبيون بيان ڪرڻ جيئن اهلِ سنت و جماعت جي طريقي مطابق مناسب آهي اهو حضرت نوح عليه السلام جي ٻيڙي ۾ سوار ٿيڻ جي مشابهه آهي ۽ انهن سمورين ڳالهين کي ڇڏي ڏيڻ، ٻيڙيءَ جي سواريءَ کان پوئتي رهجي وڃڻ جي مشابهه آهي. حالانڪ اهل بيت سان محبت رکڻ بابت قرآن ۾ حڪم نازل ٿيو آهي ته اي پيغمبر تون فرماءِ ته توهان کان آءٌ دين جي تبليغ جي بدلي ۾ ڪجهه به نٿو گهران مگر منهنجي قرابت ۾ دوستي رکڻ. ان ڳالهه کي تفسير مدارڪ ۾ صراحةً بيان ڪيو ويو آهي.

حضرت زيد بن ارقم رضي الله عنه کان روايت آهي ته پاڻ سڳورن فرمايو ته: آءٌ توهان ۾ ٻه شيون ڇڏيندڙ آهيان جيڪڏهن توهان انهن کي مضبوط پڪڙيو ته توهان مونکان پوءِ گمراهه نه ٿيندا. انهن مان هڪڙي شيءِ ٻيءَ کان وڏي آهي. هڪ ڪتاب الله جيڪو آسمان کان زمين تائين هڪ ڊگهو رسو آهي ۽ ٻي شيءِ منهنجو اولاد آهي ۽ اهي ٻئي شيون قيامت جي ڏينهن مون وٽ حوضِ ڪوثر تي اچڻ تائين هڪٻئي کان جدا نه ٿينديون پوءِ ڏسو ته توهان انهن ٻنهي تي منهنجا خليفا ڪيئن ثابت ٿيو ٿا؟ هن حديث کي امام ترمذي روايت ڪيو آهي ۽ اهلِ عبا جي تطهير واري حديث اهل بابت سج کان وڌيڪ روشن آهي ۽ مشڪواة شريف ۾ ڪيترين حديثون آيون آهن جن جا لفظ جامع آهن ۽ انهن جي دقيق معنائن ۽ اُنهن رازن تي مؤمن مان بلاغت وارن کان سواءِ ٻيو ڪوبه ماڻهو واقف ٿي نٿو سگهي ۽ حديث ۾ "مَا اِن تَمَسَّكتُم بِه" لفظ ثقلين کان بدل آهي ۽ لفظ ثقلين صحيح مسلم ۾ آهي باقي ترمذي شريف ۾ نه آهي. شيعا چون ٿا ته نبي ڪريم ﷺ، حضرت فاطمة الزهرىٰ ۽ ٻارهن امام اهي سڀ معصوم آهن ۽ انهن جي سيرت هن طرح آهي: الله تعالىٰ جي حڪم جي ٻي فرماني نٿا ڪن ۽ ڪين جيڪو حڪم ڪيو وڃي ٿو ان تي عمل ڪن ٿا ۽ اهل بيت جو قرآن کان جدا نه ٿيڻ تڏهن ثابت ٿيندو جڏهن انهن ۾ پوري عصمت هوندي ۽ ثقلين سان حوضِ ڪوثر تي اچڻ تائين مطابقت برقرار رکڻ عصمت کان سواءِ ٿي نه سگهندي. ۽ عصمت چوڏهن شخصيتن ۾ قطعي آهي ۽ انهن کان پوءِ ڪن ۾ وري قيامت تائين برقرار آهي پر اسان کي انهيءَ بعض جي باري ۾ خبر نه آهي. اهلِ سنت و جماعت وارا چون ٿا ته معصوم اُهو آهي جيڪو گناهه جي ارادي کان به واجب العصمة هجي ۽ ويسر سان گناهه جو ظاهر ٿيڻ جائز العصمة هجي پوءِ اهڙي عصمت قطعي آهي جيڪا نبين جي شان وٽان آهي ۽ محفوظ اهو آهي جيڪو مطلقاً جائز العصمة هجي ۽ ان جي عصمت قطعي نه آهي ۽ اهو مؤمن مان ولين جو شان آهي پوءِ اُهي اهل بيت هجن يا ٻيا هجن اهڙي طرح علامه مقصود عالم گجراتيءَ پنهنجي بياض ۾ لکيو آهي ۽ ڪتاب تجلية القلوب عن سواد الذنوب مان به اها ڳالهه سمجهه ۾ اچي ٿي. (والله اعلم بالصواب) اهل سنت و جماعت مان هڪ فرقو وري هڪ هلاڪ ڪندڙ مغالطي جي ڪُن ۾ ڦاسي پيو جيڪو فرقه خارجيه غير ناجيه مان پيدا ٿيو. جنهن ڪري انهن سمجهيو ته اهل بيت جي فضيلت بيان ڪرڻ خراب شيعت جي علامت آهي. اي منهنجا الله! اسان کي حق کي حق ڪري ڏيکار ۽ اسان کي باطل کي باطل ڪري ڏيکار. (حاشيه مصنف) (٢) صناديد: صندود (بزرگ) جو جمع آهي. (حاشيه مصنف)

(٣) ۽ ٻارهن امام هي آهن: امام علي المرتضىٰ، امام حسن، امام حسين، امام علي اوسط (زين العابدين)، امام محمد باقر، امام جعفر صادق، امام موسىٰ ڪاظم، امام علي رضا، امام محمد تقي، امام علي نقي عسڪري، امام حسن زڪي عسڪري ۽ امام مهدي بن امام حسن عسڪري. اهڙي طرح الصواعق المحرقه ۽ روضة الشهداءِ ۾ لکيل آهي. ڏسو (ينابيع الحيوة الابديه باب اول فصل ١٥ ص ١٩٣ للمصنف وناظم علام)

١١٢- باين طور بركل اصحاب او　　باين طور بركل احباب او
١١٣- برضوان صلواة و سلام خدا　　هميشه ببارد بلا منتها
١١۴- خُصُوْصًا صناديد خلفاء چار　　خلافت برين چار شد برقرار
١١٥- ابوبكر صديق اكبر يكي　　كه در غار يار ست او بي شكي
١١٦- عمر مير فاروق عادل نكو ست　　كه ناشر مناشير اسلام او ست
١١٧- بنورين موصوف عثمان شده　　كه جامع بترتيب قرآن شده
١١٨- علي مرتضىٰ شاه حيدر قوي　　شجاعت شعار ست صفدر قوي
١١٩- همين چار با شش نفر گشت ده　　همه ده بجنت مبشر شده
١٢٠- دو عمش صناديد شرفا نگر　　يكي هست عباس حمزه دگر
١٢١- همه اهل هجرت من السابقين　　ز انصار نصرت شده با يقين
١٢٢- صعاليک صفه صفا صوفيان　　دگر اهل احد ست با بدريان
١٢٣- بقيه صحابه دگر تابعين　　دگر اهل طاعت همه اجمعين
١٢۴- الهي معاصي همه اهل حق　　بگردان تو در بحر غفران غرق

ذكر عرض عجز پيش اهل علم و بيان تاريخ كتاب

١- بگويد كنون داهري بوالحسن　　كه در ملک سند ست او را وطن
٢- چوشد سال هجري تا سال حال　　هزار و صد و شصت با چار سال(١)
٣- بمنظوم چند از مسائل نماز　　نوشتم درين نامه با امتياز
۴- بمقدار طاقت بكوشيده ام　　ولي بي لياقت بكوشيده ام
٥- مرا نسيت بر علم(٢) خود اعتماد　　بجز فضل حق نيست گفتن سداد(٣)
٦- نه من شاعرم تا بگويم فصيح　　ندانم چه باشد فصاحت صحيح
٧- بتحقيق گفتن نه طاقت من ست　　نه تحقيق هر مسئله ممكن ست

(١) در نسخه "ر" اين مصرع باين طور ست.هزار و صد و شصت ديگر سه سال.(٢) لا ادري نصف العلم در حديث وارد ست. لا ادري مبتدا و نصف العلم خبره اعني هذا الكلام نصف العلم. (حاشيه مصنف)(٣) سداد : اي درست مطابق حق. (حاشيه مصنف)

١١٢- اهڙيءَ طرح صلواتون ۽ سلام سندس سمورن اصحابن ۽ دوستن تي هجن.
١١٣- رضامندي سان صلواتون ۽ سلام، خدا تعاليٰ هميشه بيشمار وسائي.
١١٤- خاص ڪري بزرگ خليفا، جن تي خلافت برقرار رهي چار آهن.
١١٥- هڪڙو حضرت ابوبڪر صديق آهي، جيڪو بنا شڪ جي يارِ غار آهي.
١١٦- حضرت امير عمر فاروق سٺو عادل آهي، جيڪو اسلام جا احڪام پکيڙيندڙ آهي.
١١٧- حضرت عثمان ٻن نُورن سان موصوف ٿيو، جنهن قرآن کي ترتيب سان گڏ ڪيو.
١١٨- حضرت علي المرتضيٰ شاهه جيڪو بهادر ۽ طاقتور شير آهي.
١١٩- اهي چار ٻين ڇهن سان گڏ ڏهه ٿيا، جن کي بهشت جي مبارڪ ڏنل آهي.
١٢٠- سندن ٻه چاچا بزرگ، شريف آهن. هڪ حضرت عباس رضي الله عنه ٻيو حضرت حمزه رضي الله عنه.
١٢١- سمورا پهريائين هجرت ڪندڙ، جن جي انصارن يقين سان مدد ڪئي.
١٢٢- مسڪين اصحاب صُفه، صفا صوفي. ٻيا اُحد ۽ بدر وارا.
١٢٣- باقي اصحابي، تابعي ۽ ٻيا سمورا عبادت ڪندڙ شخصَ.
١٢٤- اي منهنجا الله! سيني حق وارن جي گناهن کي تون بخشش جي درياءَ ۾ ختم ڪر.

علم وارن جي آڏو عاجزائي سان عرضءَ ڪتاب جي تاريخ جو بيان

١- هاڻي ابُوالحسن ڏاهري چوي ٿو، جنهن جو وطن سنڌ آهي.
٢- جڏهن هجري سال کان وٺي موجوده سال تائين يارهن سؤ چوهٺ (١١٦٤) سال گذريا.[١]
٣- نماز جا ڪجهه مسئلا نظم جي صورت ۾، مون هن ڪتاب ۾ چڱيءَ طرح لکيا.
٤- پنهنجي طاقت آهر ڪوشش ڪئي اٿم، پر بنا لياقت جي به ڪوشش ڪئي اٿم.
٥- مون کي پنهنجي علم[٢] تي اعتماد نه آهي جو ته الله جي فضل کانسواءِ درست ڳالهه چوڻ ممڪن ناهي.[٣]
٦- آءٌ شاعر نه آهيان جو فصيح ڳالهايان، مون کي صحيح فصاحت جي خبر ناهي.
٧- تحقيق سان ڳالهائڻ جي مون کي طاقت نه آهي، نه وري هر ڪنهن مسئلي جي تحقيق ممڪن آهي.

(١) نسخي "ر" ۾ هي مصرعو هن طرح آهي: هزار و صد و شصت ديگر سه سال.(٢) لا ادري نصف العلم حديث ۾ آيو آهي. لاادري مبتدا ۽ نصف العلم ان جي خبر آهي يعني هيءَ ڪلام اڌعلم آهي.(٣) سداد: يعني درست حق مطابق(ح.م)

٨- توقع بدارم زا ارباب علم — که ارشاد دارند در باب علم
٩- باصلاح این نامه را بنگرند — بسویش بارشاد رو آورند
١٠- بتصحیح سهو و خطا برکنند — بتحقیق صافي صحیحش کنند
١١- اگر سهو کردم تو طعنه مزن — بود کار ابلیس طعنه زدن
١٢- اگر سهو باشد بگفتار من — نباشم دران سهو مختار من
١٣- چه کوشش اصابت بدست من ست — اصابت بجز فضل نآید بدست
١٤- بود اختیاري همه اهتمام — بکوشش تعمق بکردن تمام
١٥- اصابت بود اضطراري همه — بجز حق نداند چگونه شده
١٦- ندانم مصیب و نه مخطي بفن — چگونه اصابت بگردد ز من
١٧- اصابت چو باران بخواهم ز حق — مرا تا باحسان دهد باز حق
١٨- اصابت چو باران بباریدن ست — مگر محض کوشش بدست من ست
١٩- توکل درین صنعتم بر خدا ست — درین ره مرا محض رهبر خدا ست
٢٠- ازو استخاره بکردم بدل — بفضل عظیمش شدم مشتغل
٢١- بکردم بتائید او اهتمام — نهادم "سراج المصلي" ش نام

ذکر مناجات بحضرت مجیب الدعوات تعالیٰ شانُهٗ

١- اصابت بخواهم بدل از خدا — بود خود اصابت اجابت دعا
٢- خدا گر دعا را اجابت کند — اجابت دعا را اصابت کند
٣- اجابت بمیعاد قرآني ست — بمیعاد واضح که ادعوني ست
٤- بکردم بمیعاد او اعتماد — بخواهم ازو زود گفتن سداد
٥- الٰهي بنه در سراجم بهي — بحرمت حبیبک و اصحابه
٦- الٰهي بحرمت بني فاطمه — سراجم بگردان تو تابان همه
٧- بنه در سراجم ز تحقیق تاب — بکن روغنش را تو صافي ز آب

٨- آءٌ علم وارن ۾ اميد رکان ٿو، جيکي علم بابت ارشاد رکن ٿا.
٩- هن رسالي کي اصلاح خاطر ڏسن ۽ ان ڏانهن حڪم مطابق ڏيان ڏين.
١٠- تصحيح سان سهو ۽ خطا کي ميٽين ۽ صاف تحقيق سان ان کي صحيح ڪن.
١١- جيڪڏهن مون سهو ڪئي هجي ته تون طعنو نه هَڻُ، ڇو ته طعنو هڻڻ ابليس جو ڪم آهي.
١٢- جيڪڏهن منهنجي گفتگو ۾ ڪا سهوتي هوندي ته اها سهو بي اختيار ٿي هوندي.
١٣- ڇوته اصابت لاءِڪوشش ڪرڻ منهنجي هٿ۾آهي۽ اصابت الله جي فضل کانسواءِحاصل ٿي نه سگهندي.
١۴- منهنجي وس ۾ صرف گهَري ڪوشش ڪرڻ آهي.
١٥- بي اختياريءَسان جيڪڏهن اصابت حاصل ٿئي ته اللهکانسواءِ ٻيوڪوبه نٿو ڄاڻي سگهي ته ڪيئن پهتو؟
١٦- آءٌ هن فن کي صحيح ۽ غلط نٿو ڄاڻان ته پوءِ مونکان ان تي صحيح پهچڻ ڪيئن ٿي سگهندو؟
١٧- الله کان برسات وانگر سِڌائي گهران ٿو، جيڪا پنهنجي احسان سان مونکي عطا ڪري.
١٨- سِڌائي ته برسات وانگر وسندڙ آهي، منهنجي هٿ ۾ صرف ڪوشش ڪرڻ آهي.
١٩- هن ڪاريگريءَ۾ منهنجي الله تي توڪل آهي هن راه جو رهبر منهنجي لاءِ صرف خدا آهي.
٢٠- استخاره ڪري خدا تعاليٰ جي فضل سان هن ڪم ۾شروع ٿيس.
٢١- سندس تائيد سان ڪوشش ڪري هن ڪتاب جو نالو "سِراجُ المُصَلِي" رکيم.

الله تعاليٰ جي درٻار ۾ مناجات ڪرڻ جو بيان

١- خدا کان دل سان اِصابت (سڌو رستو)گهران ٿو، دعا جو قبول ٿيڻ خود اِصابت آهي.
٢- خدا تعاليٰ جيڪڏهن دعا قبول ڪندو ته دعا قبول پوڻ سان اصابت حاصل ٿيندي.
٣- دعا جو قبول ڪرڻ قرآن جو واعدو آهي، لفظ اُدْعُوْنِيْ مان واعدو ظاهر آهي.
۴- ان جي واعدي تي ڀروسو ڪري ان کان صحيح ڇوڻ گهران ٿو.
٥- اي الله! پنهنجي حبيب پاڪ ۽ ان جي اصحابن جي صدقي منهنجي چراغ ۾ ٻلائي رکُ.
٦- اي الله! حضرت فاطمه رضي الله عنها جي اولاد جي مهابي منهنجي چراغ کي پوري طرح تابان ڪر.
٧- منهنجي چراغ ۾ تحقيق جو تاب رک ۽ ان جي تيل کي پاڻيءَ کان وڌيڪ صاف رک.

٨- شود تا زِ نورش رهِ طالبان ‌ بسوئي مسائل هويدا عيان
٩- بنورِ تو گردان مرا نورياب ‌ نمائي مرا تو طريق صواب
١٠- الٰهي مناجات من بي حيا ‌ بود زشت بي رونق و بي ضيا
١١- نه مقبول در درگه كبريا ست ‌ تو داني كه دائم دلم پُر ريا ست
١٢- نه مخفي ست بر تو سياهي دلم ‌ كه از بي حيائي شده حاصلم
١٣- تو داني كه از تو ندارم حياء ‌ سيه دل بگشتم ببد كارها
١٤- ازين بي حيائي دلم شد غبي ‌ شده از غباوت دلم اجنبي
١٥- ز تو در دلم محض بيگانگي ست ‌ كه آن نزد تو سخت ديوانگي ست
١٦- شدم كور دل از قساوت دلم ‌ قساوت بود از شقاوت دلم
١٧- نه خوفِ تو دارم تو دانا تري ‌ مرا تو برحمت كني رهبري
١٨- الٰهي باسماء تو پر فتوح ‌ مرا ده تو توفيق توبه نصوح
١٩- ز توبه شكستن پناهم دهي ‌ بورع و بتقوىٰ مرا ده بهي
٢٠- تو داني كه من از تو بيگانه ام ‌ هميشه زيادت تهي خانه ام
٢١- نخستين ز بيگانگي اي كريم ‌ رهاني مرا تو برحمت عميم
٢٢- الٰهي بحرمت محمد نبي ‌ مگردان ز كويت مرا اجنبي
٢٣- بده با خودت آشنائي مرا ‌ شوم تا بدرگاه تو آشنا
٢٤- پس آن ده تو توفيق تا بي ريا ‌ حقوق آشنائي بيارم بجا
٢٥- بود تا باخلاص هر كار من ‌ برايت بود نيک كردار من
٢٦- باين آشنائي بده معرفت ‌ شوم تا بنورت نكو عارفت
٢٧- بده معرفت بامحبت قرين ‌ محبت بود اصل هر كار دين
٢٨- بود معرفت بي محبت سقيم ‌ نتيجه ندارد بباشد عقيم
٢٩- تهي از محبت چو ابليس بود ‌ نه او را ست از معرفت هيچ سود
٣٠- محبت نتيجه دهنده دهي ‌ مده تو محبت عقيمه تهي
٣١- ز جامِ محبت خودت صاف تر ‌ چشاني مرا قطره كارگر

٨- تہ جيئن ان جي روشنيءَ سان طالبن جي راھ مسئلن ڏانهن پڌري ٿئي.

٩- پنهنجي نور سان پُرنُور ڪري مون کي سڌي راھ ڏيکار.

١٠- اي الله! مون بي حياءَ جي مناجات، ڪوجهي، بي رونق ۽ بي روشن آهي.

١١- نہ ڪبريا جي درگاھ ۾ قبول آهي، تون ڄاڻين ٿو تہ منهنجي دل سدائين رياءَ سان ڀريل آهي.

١٢- منهنجي دل جي ڪاراڻ توکان ڳجهي ناهي، جيڪا مونکي بي حيائيءَ کان حاصل ٿي آهي.

١٣- تون ڄاڻين ٿو تہ تنهنجو حيا نہ رکيم. ٻُچڙن ڪمن جي ڪري دل ڪاري ٿيم.

١٤- اُن بي حيائيءَ کان منهنجي دل غبي ٿي پئي آهي ۽ ان غباوت جي ڪري توکان ڏارين ٿي پئي آهي.

١٥- منهنجي دل ۾ توکان ڏاريائي آهي. اها تو وٽ ڇريائي ليکبي.

١٦- دل جي ڪَٽُ سبب، دل انڌي ٿي پئي ۽ دل تي بدبختيءَ جي ڪري ڪَٽُ چڙهي وئي.

١٧- تون ڄاڻين ٿو تہ تنهنجو خوف نہ اٿم، رحم سان منهنجي رهبري ڪر.

١٨- اي الله! ۾ فتوح نالن جي صدقي، مون کي خالص توبه عطا ڪر.

١٩- توبھ ٽوڙڻ کان پناھ ڏين، پرهيزگاريءَ سان مون کي چڱائي عطا ڪر.

٢٠- تون ڄاڻين ٿو تہ توکان ڏاريون ٿيو آهيان، منهنجو گهر هميشه تنهنجي ياد کان خالي آهي.

٢١- اي ڪريم! پنهنجي عام رحمت سان ڀرپائين مون کي ڏاريائيءَ کان ڇڏاءِ.

٢٢- اي الله! مهابي حضرت محمدﷺ جي مون کي پنهنجي گهٽيءَ کان اجنبي ڪري نہ تڙاءِ.

٢٣- مون کي پنهنجي سڃاڻپ ڏي، تہ تنهنجي درگاھ جو واقف ٿيان.

٢۴- پوءِ اها توفيق بنا رياءَ جي ڏي تہ جيئن آشنائيءَ جا حق پورا ڪيان.

٢٥- تہ منهنجا سڀ عمل بااخلاص ٿين ۽ منهنجا نيڪ ڪم تنهنجي راءِ موجب ٿين.

٢٦- انهيءَ آشنائي سان معرفت ڏي تہ، تنهنجي نور سان سٺو (مڪمل) عارف ٿيان.

٢٧- معرفت محبت سان گڏ عطا ڪر، ڇو تہ محبت دين جي ڪمن جو بنياد آهي.

٢٨- محبت ڪانسواءِ معرفت بيمار آهي، جنهن مان ڪوبہ نتيجو نہ نڪرندو ۽ اها بي سُوُد آهي.

٢٩- ابليس محبت کان خالي هو، جنهن ڪري ان کي معرفت مان ڪجھ بہ حاصل نہ ٿيو.

٣٠- نتيجي واري محبت ڏي ۽ بي ڦل محبت عطا نہ ڪر.

٣١- پنهنجي محبت جي پيالي مان مون کي ڪو ڪارگر قطرو چکاءِ.

٣٢- بده معرفت با حضورت تمام | شوم تا بعرفان تو نيكنام
٣٣- شوم تا بعرفان تو مست حال | شناسم ترا با صفات كمال
٣٤- حضورِ بلذت ولايت ولي ست | نتيجه محبت حضورِ جلي ست
٣٥- الهي مرا خير دارين ده | دلم را صفائي تو از دين ده
٣٦- سجنجل دلم را مصفا بنور | بگردان برحمت بكن زنگ دور
٣٧- رهِ سوئي كويت نمائي مرا | رسم تا بكويت مع الاصطفاء
٣٨- بكحل الجواهر دو چشم دلم | تو بينا بگردان بلطف و كرم
٣٩- ترا در دلم تا ببينم بدل | بديدن دروني شوم مشتغل
٤٠- ز حبل وريدي تو اقرب بمن | من از تو بعيدم ندانم بفن
٤١- الهي توئي اقرب الاقربين | دلم را بگردان تو اين قرب بين
٤٢- ز حبل وريدي چو اقرب توئي | باين قرب خواهم ز تو آگهي
٤٣- نمائي مرا قرب حبل الوريد | بلذت حضوري هميشه جديد
٤٤- الهي بده فقر فخري مرا | كه سرمايه باشد بهر دو سرا
٤٥- بده فقر فخري كه فخرِ نبي ست | نه اين فقر اندر دل اجنبي ست
٤٦- بود نام فقرش و ليكن غنا ست | قناعت قوي تر بصبر و وفاست
٤٧- الهي بخواهم توكل تمام | بتو تا سپارم جميع المرام
٤٨- بگردان تو آسان همه مشكلات | بگرد آوري تو جميع الشتات
٤٩- بخواهم ز تو من مقامِ رضا | بخواهم رضا تو بباب قضا
٥٠- بده فضل تفويض جمله امور | بتو تا سپارم همه با حضور
٥١- بده آبروئي مرا در دو گون | بكردن عبادت مرا ده تو عون
٥٢- الهي بگردان مرا صبح خيز | بگردان مرا تو بسويت گريز
٥٣- الهي مع العفو والعافيه | ميسر بكن كارها دينيه
٥٤- مرا تو باحسان كامل تمام | نگهدار از شر شيطان مدام
٥٥- نگهدار از شر اماره ام | كه از شامتش سخت آواره ام

٣٢- پنهنجي حضور جي پوري معرفت ڏي ته، تنهنجي سڃاڻپ سان نيڪ نام ٿيان.
٣٣- ته تنهنجي سڃاڻپ سان مست حال ٿيان ۽ توکي ڪامل صفتن سان سڃاڻان.
٣٤- حضوري لذت وليءَ جي ولايت آهي، حضوري محبت جو نتيجو ظاهر آهي.
٣٥- اي الله! مونکي ٻنهي جهانن جو خير عطا ڪر ۽ منهنجي دل کي شڪ کان صاف ڪر.
٣٦- منهنجي دل جي آئيني کي نور سان صاف ڪر ۽ رحمت سان دل جي ڪَٽُ لاهِ.
٣٧- مون کي پنهنجي در جي واٽ ڏيکار ته صاف دل ٿي تنهنجي در تي پهچان.
٣٨- پنهنجو لُطف ۽ ڪرم ڪري جواهِر جي سُرمي سان، منهنجي دل جون ٻئي اکيون ڏسڻ واريون ڪر.
٣٩- ته توکي دل ۾ دل سان ڏسي اندروني ديدار سان مشغول ٿيان.
٤٠- ساهه جي رڳن کان به تون مونکي ويجهو آهين، پر مان پري ڇو آهيان اها ڄاڻ نٿي پويم.
٤١- اي الله! تون ويجهن کان به ويجهو آهين، منهنجي دل کي انهي ويجهڙائيءَ ڏسڻ جي توفيق ڏي.
٤٢- تون ساهه جي رڳن کان به ويجهو آهين آءٌ توکان انهيءَ ويجهڙائي جي واقفيت گهران ٿو.
٤٣- حَبلُ الوريد جو قرب ڏيکار ۽ وري وري حضوري لذت ڏي.
٤٤- اي الله! الفَـقرُ فَخرِي جو درجو ڏي، جيڪو ٻنهي جهانن جو ثَمَرَ ٿئي.
٤٥- نبي ڪريم ﷺ جو الفقر فخري عطا ڪر، جو اهو فقر اجنبيءَ جي دل ۾ نه آهي.
٤٦- ان جو نالو فقر آهي، مگر آهي شاهوڪاري. صبر ۽ وفا سان قناعت مضبوط آهي.
٤٧- اي الله! ڪامل توڪل گهران ٿو ته، جيئن سڀ ڪم ڪاريون توتي ڇڏيان.
٤٨- سڀ مشڪلاتون آسان ڪر ۽ سڀ ٽڙيل پکڙيل شيون گڏ ڪر.
٤٩- توکان رضا جو مقام گهران ٿو يعني اٽل رضا گهران ٿو.
٥٠- سڀ ڪم توکي سونپارڻ جو فضل عطا ڪر ته حضور سان سڀ ڪم تنهنجي حوالي ڪيان.
٥١- ٻنهي جهانن ۾ عزت عطا ڪر ۽ عبادت ڪرڻ ۾ مدد ڏي.
٥٢- يا الله! مون کي صبح خيز بناءِ. پاڻ ڏي ڊوڙڻي اچڻ وارو بناءِ.
٥٣- يا الله! خير خوبيءَ سان مون کي ديني ڪم سولا ڪري ڏي.
٥٤- ڪامل احسان سان مون کي شيطان جي شر کان نگاهه رک.
٥٥- نفس اماره جي شر کان بچاءِ، جنهن جي شامت کان سخت حساب وارو ٿيو آهيان.

٥٦- بنه خوف خشيت قوي در دلم | ز تو تا بترسم بكن حاصلم
٥٧- الهي شفاعت شفيع الامم | نصيبم بگردان بلطف و كرم
٥٨- نه مخفي ست بر تو گناهان من | نه تعداد آنها بدانم بفن
٥٩- مرا تو بيامرز زانها تمام | بحرمة حبيبك عليه السلام
٦٠- بيامرز يا رب مرا هر خطا | بكن ختم عمرم بايمان عطا
٦١- بايمان هميشه مرا ده بهي | بحرمة حبيبك و اصحابهٖ
٦٢- الهي بحرمة بني فاطمه | حياتم بايمان بكن خاتمه
٦٣- الهي بگردان مرا كل حين | مع اليمن من زمرة الصالحين
٦٤- الهي بيامرز مر والديَّ | بجنت بده جاء شانرا لَدَيَّ
٦٥- الهي بيامرز مر پير من | كزو هست بر من هزاران مِنَن
٦٦- تو بر پير استاذ من اي غفور | برحمت بياور تو فيضان نور
٦٧- بيامرز يا احكم الحاكمين | بيامرز يا اكرم الاكرمين
٦٨- بيامرز يا ارحم الراحمين | بيامرز تو مر همه مسلمين
٦٩- همه اهلِ اسلام رویٔ زمين | بحرمة حبيبك محمد امين
٧٠- الهي باحسان تو بي حساب | بكن اين مناجات را مستجاب

باب فرائض وضو كه آنها درنص قرآن چهار ست

١- فرائض چهار ست اندر وضو | كه در نص چار ست ني بيش زو
٢- يكي شستن رو بود فرض عين | دگر هر دو بازو مع المرفقين
٣- دگر گردنِ مسح بر ربع سر | برين ست فتویٰ شده معتبر
٤- ولي مسح سر در روايت دگر | بقدر سه انگشت ني بيشتر
٥- دگر هر دو پا را بشوئي نكو | ولي هر دو پا با شتالنگ شو
٦- اگر ريش انبوه دارد كسي | كه در حد رويش برسته بسي

٥٦- وڏو خوف منهنجي دل ۾ رک ته توکان ڊڄان ائين ڪر.
٥٧- يا الله! لطف ۽ ڪرم سان نبي پاڪ ﷺ جي شفاعت نصيب ڪر.
٥٨- منهنجا گناهه توکان لڪل نه آهن انهن جو تعداد ڪنهن حيلي سان به نٿو ڄاڻان.
٥٩- پنهنجي حبيب ڪريم عليه السلام جي صدقي اهي سڀ گناهه معاف ڪر.
٦٠- منهنجون سڀ خطائون معاف ڪر ۽ منهنجي عمر ايمان سان ختم ڪر.
٦١- پنهنجي حبيب ۽ اصحابن جي مُهابي مون کي ايمان جي چڱائي عطا ڪر.
٦٢- يا الله! حضرت فاطمة الزهرىٰ جي اولاد جي طُفيلي منهنجي زندگي ايمان سان پوري ڪر.
٦٣- يا الله! مون کي هر وقت برڪت سان صالحن جي جماعت مان ڪر.
٦٤- يا الله! منهنجي ماءُ، پيءُ کي بخش ڪر ۽ انهن کي مون سان گڏ جنت ۾ جاءِ ڏي.
٦٥- يا الله! منهنجي پير کي بخش ڪر، جنهن جا مون تي هزارين ٿورا آهن.
٦٦- اي بخشڻهار! منهنجي پير ۽ استاد تي رحمت سان نور جي پلوٽ ڪر.
٦٧- اي حاڪمن جا حاڪم! بخش ڪر، اي ڪريمن جا ڪريم! بخش ڪر.
٦٨- اي ارحم الراحمين! مون کي ۽ سيني مسلمانن کي بخش ڪر.
٦٩- حضرت محمد مصطفيٰ ﷺ جي صدقي روءِ زمين جي سمورن مسلمانن کي معاف ڪر.
٧٠- اي الله! پنهنجي بيشمار احسانن سان هيءَ دعا قبول ڪر.

وضوءَ جي فرضن جو باب جيڪي نص قرآن ۾ چار آهن

١- قرآن شريف ۾ وضوءَ جا چار فرض بيان ٿيل آهن گهٽ وڌ نه آهن.
٢- هڪ منهن ڌوئڻ پيو ٻئي ٻانهون ٺونٺين سميت ڌوئڻ فرض عين آهن.
٣- ٽيون چوٿون حصو مٿي جي مک ڪرڻ، ان تي فتوىٰ آهي ۽ معتبر قول آهي.
٤- پر مٿي جي مک لاءِ ٻي روايت ۾ ٽن آڱرين جو اندازو آهي گهٽ وڌ نه.
٥- چوٿون ٻئي پير پيڏين سميت چڱيءَ طرح ڌوءِ.
٦- جيڪڏهن ڏاڙهي ڪنهن جي گهاٽي هجي، جيڪا مُنهن جي حد ۾ ڦٽي آهي.

۷- و یا هست انبوه ابروئ او — و یا شارب انبوه در روئ او
۸- همان قدر از رو، که پنهان شده — بِزیر همان مو که پنهان شده
۹- ز شستن همان قدر ساقط بدان — سقوطش باجماع دان بي گمان
۱۰- ولي شد برو فرض امرار آب — بران مويٰ انبوه بین در کتاب
۱۱- اگر مسح کرده بران مویٰ او — نه شسته همان مویٰ بر رويٰ او
۱۲- نباشد همان مسح او را مفید — صحیح ست این قول اي مستفید
۱۳- چو بنهاء مو، خشک مانده تمام — بباشد روا در وضو اي همام
۱۴- اگر تر کني نیز بنهائ مو — بود سنتي این تري در وضو
۱۵- ازین وجه تخلیل سنت شده — شود تا تري را بتخلیل ره
۱۶- بود این تري فرض در غسل بس — نباشد مخالف درین هیچ کس
۱۷- ولي آنچه شد در متون آشکار — کند مسح بر ریش هر ریشدار
۱۸- امامان ازین قول راجع شدند — بکردند قول نخستین پسند
۱۹- دلیلش ز"ایضاح" واضح شده — ز دیگر کتب نیز لائح شده
۲۰- همه غسل لحیه ز"تنویر" خوان — ز شرحش بخوان نیز تحقیق آن
۲۱- بمفتاح از بحر گفته چنین — بتحقیق در شرح منیه ببین
۲۲- ز شرح مواهب ببین بي سخن — ز عالمگیري(۱) تو تحقیق کن
۲۳- ببین از(۲) ظهیري در بَرهنه — برین ست فتویٰ درین ازمنه
۲۴- چو تخلیل لحیه برین شاهد ست — بتخلیل شوئي تو لحیه بدست
۲۵- تري را بتخلیل تکمیل دان — نه در مسح حاجت بتخلیل دان
۲۶- چو کردند تخلیل را هم بیان — ازین شد رجوع امامان عیان
۲۷- ولي بعض علماء چنین کرد یاد — که از مسح امرار آب ست مراد
۲۸- بوقتي که رویش بشوید بآب(۳) — همان آب بر ریش آید شتاب
۲۹- بجز سعي آن آب بر ریش او — گذر میکند آن بجز گفتگو

(۱) و لفظ عالمگیري هرجاکه درین کتاب ست بتشدید میم ست برائي ضرورت شعر.(حاشیه مصنف)(۲) در نسخه «غ» در بجائ از نوشته ست.(۳) آري اگر مقلوب شده رویٰ شوید غسل لحیه بدان آب میسر نشود.(حاشیه مصنف)

٧- يا سندس پِرون گھاٽا هجن يا مُڇون گھاٽيون منهن ۾ هجن.
٨- اوترو انداز جيڪو منهن ۾ ڇُپيل (لڪل) هجي، انهن وارن هيٺان منهن لِڪل ٿئي.
٩- اوترو انداز ڌوئڻ معاف آهي، ان جي معاف ٿيڻ تي اجماع آهي.
١٠- پر انهن گھاٽن وارن ۾ پاڻي وهائڻ فرض آهي، اهو حڪم ڪتاب ۾ ڏِس.
١١- جيڪڏهن انهن وارن تي مک ڪيائين ته منهن وارا وار نه ڌوئي.
١٢- اها مک ان کي فائدو نه ڏيندي، اي فائدو وٺندڙ! هي قول صحيح آهي.
١٣- وارن جون پاڙون سڪل رهيون ته به جائز آهي اي بزرگ!
١٤- جيڪڏهن انهن وارن جون پاڙون آليون ڪرين ته وضوءَ ۾ ائين ڪرڻ سنت آهي.
١٥- ان ڪري سوءِ ڪرڻ سنت ٿي ته جيئن سوءِ ڪرڻ سان آلاڻ کي واٽ ملي.
١٦- غسل ۾ فقط آلو ڪرڻ فرض آهي، انهيءَ ۾ ڪوبه ماڻهو مخالف نه آهي.
١٧- ۽ ڪتابن جي متن ۾ جيڪو ظاهر آهي ته ڏاڙهيءَ وارو ڏاڙهيءَ جي مسح ڪري.
١٨- امام انهيءَ قول کان موٽيا آهن ۽ پهريون قول پسند ڪيو اٿن.
١٩- ان جو دليل ڪتاب ايضاح ۾ واضح آهي ٻين ڪتابن ۾ به چٽو ٿيل آهي.
٢٠- ڪتاب تنويرالابصار ۾ آهي ته سڄي ڏاڙهي ڌوئڻ گهرجي انجي تحقيق شرح۾ پڙهو.
٢١- بحر رائق کان مفتاح وارو ائين نقل ڪري ٿو ۽ تحقيق منيةالمصلي جي شرح ۾ ڏسو.
٢٢- شرح مواهب ۾ ڏسو ۽ فتاوىٰ عالمگيريءَ ۾ تحقيق ڪيو. (١)
٢٣- فتاوىٰ ظهيري ۽ فتاوىٰ برهنه ۾ڏسُ ته هن زماني ۾ فتوىٰ ان تي آهي. (٢)
٢٤- جڏهن ڏاڙهيءَ جي سَوءَ اُن تي شاهد آهي ته سَوءَ سان ڏارهي ڌوءِ.
٢٥- آلاڻ سوءِ ڪرڻ سان ڪامل ٿئي ٿي، مک ڪرڻ ۾ سوءِ جي ضرورت ناهي.
٢٦- جڏهن تخليل جو بيان به ٿيو ته امام ان کان رجوع ٿيا.
٢٧- ڪِن عالمن ياد ڏياريو ته مک مان مراد پاڻي وهائڻ آهي.
٢٨- جڏهن منهن پاڻيءَ سان ڌوئيندو ته ضرور ڏاڙهيءَ ۾ پاڻي وهندو. (٣)
٢٩- بنا ڪوشش جي اهو پاڻي منهن تي ويندو، ان ۾ ڪوبه اختلاف ناهي.

(١) ۽ لفظ عالمگيري هن ڪتاب ۾ جتي به آهي ميم جي شد سان شعر جي ضرورت جي ڪري آيو آهي.(ح.م)
(٢) نسخي "غ" ۾ 'ازڄي بدران 'در' لکيل آهي.
(٣) هاڻو جيڪڏهن منهن ابتو ڪري ڌوئيندو ته پوءِ ان پاڻيءَ سان ڏارهي نه ڌوپهندي. (حاشيه مصنف)

٣٠- شود غسل لحیه باین هم پسند | ز ریشش چکد چونکه قطرات چند
٣١- بوقتي گذر آب چون مسح کرد | شده مسح هم غسل زان نیک مرد
٣٢- نه حاجت بمسح ست بجز غسل او | شده هر دو یک چیز اي نیکرو
٣٣- چو بر جبهتش آب آرد بدست | همان آب بر ریش دارد بدست
٣٤- اگر نام این غسل مسح ست نیز | یکي در حقیقت شده هر دو چیز
٣٥- وگر مسح پس غسل داري مراد | نه هرگز همین قول کردند یاد
٣٦- مرادم ز مسح ست امرار آب | که با دست بر ریش آید شتاب
٣٧- برین قول تطبیق قولین گشت | که مذکور آن هر دو بالا گذشت
٣٨- همین قول را من شنیدم گهي | ولي در کتابي ندیدم گهي

باب سنتهاءِ وضو بعضي اتفاقیه و بعضي اختلافیه

١- بدان هرچه اندر وضو آمده | ازان شانزده چیز سنت شده
٢- همه شانزده را بدان خوب تر | همه را ادا کرد خیرالبشر
٣- هر آن چیز مي کرد خیرالانام | باوقات بسیار با اهتمام
٤- و لیکن عبادت بود چیز آن | نه هرگز ز عادت بود چیز آن
٥- بود سنت آن چیز در عرف شان | همه از کتب فقه کن دل نشان
٦- بیک قول سنت دران ده گزین | ولي قول اول تو مختار بین
٧- یکي دور کردن نجاست ز تن | که باشد حقیقي بظاهر بدن
٨- و لیکن بپیش از وضو ساختن | که تقدیم آن مي بود از سنن
٩- ازاله نجاست نه سنت وضو ست | گهي فرض، گهي واجب و سنت اوست
١٠- و لیکن بپیش از وضو ساختن | ازاله نجاست بود از سنن
١١- اگرچه غلیظه ز درهم کثیر | که فرض ست شستن همان یاد گیر
١٢- اگر پس وضو شست آنرا بآب | شده فرض حاصل، نه سنت شتاب

٣٠- ان سان ڏاڙهيءَ جو ڌوئڻ به ڪافي ٿئي ٿو، جڏهن ڪجهه قطرا ڏاڙهيءَ مان ڪِرن.
٣١- پاڻيءَ جي وهڻ وقت مڪ ڪيائين ته مڪ به ٿي ۽ غسل به ٿيو.
٣٢- اي نيڪ مرد! ڌوئڻ کان سواءِ مڪ جي ضرورت ناهي، ٻئي هڪ شيءِ آهن.
٣٣- جڏهن پنهنجي پيشانيءَ تي پاڻي هٿ سان آڻي ته اهو ئي پاڻي ڏاڙهيءَ تي هٿ سان آڻي.
٣٤- جيڪڏهن هن ڌوئڻ جو نالو مڪ ئي آهي ته پوءِ اهي ٻئي شيون حقيقت ۾ هڪ آهن.
٣٥- جيڪڏهن ڌوئڻ کان پوءِ مڪ مراد رکين ته اهو قول ياد ئي ڪونه آهي.
٣٦- مڪ مان منهنجو مطلب پاڻي وهائڻ آهي، جيڪو هٿن سان ڏاڙهيءَ تي پاڻي اڇي.
٣٧- هن قول تي ٻنهي قولن جي تطبيق ٿئي ٿي، جيڪي مٿي ذڪر ٿي چڪا.
٣٨- اهو قول مون پڌو آهي، باقي ڪنهن ڪتاب ۾ ڏٺو نه اٿم.

وضوءَ جي سنتن جو باب جن مان ڪي اتفاقي، ڪي اختلافي آهن

١- جيڪي ڪم وُضوءَ ۾ آهن انهن مان سورنهن (١٦) سنتون آهن.
٢- غور سان سيئي سورنهن چاڻ، خيرالبشر ﷺ سيئي ادا ڪيون آهن.
٣- اهي سنتون ڪوشش سان گهڻي وقت ۾ نبي پاڪ ادا ڪيون.
٤- پر اهو ڪم جيڪو عادت سبب ثابت هجي،اهو عبادت نه، پر انجي خلاف ڪم ڪي عبادت چئجي.
٥- اهو ڪم فقيهن جي عُرف ۾ سنت آهي، ان بابت فقه جا ڪتاب ڏسو.
٦- هڪ قول موجب سنتون ڏهه آهن، پر پهريون قول مختار آهي.
٧- هڪ پري ڪرڻ پليتي بدن کان جيڪا ظاهر بدن تي حقيقي پليتي هجي.
٨- پر وضوءَ کان اڳ ۾ پليتي دور ڪرڻ گهرجي چو ته پهريائين پليتي دور ڪرڻ سنت آهي.
٩- پليتي دور ڪرڻ وضوءَ جي سنت نه آهي،ڪڏهن فرض ڪڏهن واجب، ڪڏهن سنت آهي.
١٠- پر وضو ڪرڻ کان اڳ پليتي دور ڪرڻ سنت آهي.
١١- درهم کان وڏيڪ غليظ پليتي هجي ته ان جو ڌوئڻ فرض آهي ياد ڪر.
١٢- جيڪڏهن وضوءَ کان پوءِ پليتيءَ کي پاڻيءَ سان ڌوتائين ته فرض ادا ٿيو نه سنت.

١٣- چه تقديم آن بر وضو سنت ست		بسنت دخولِ درِ جنت ست
١۴- ازاله نجاست سبيلين نيز		درين حكم يكسان نگر با تميز
١٥- دِگر بهر تنظيف شوئي دو دست		ولي شستن هر دو تا بند هست(١)
١٦- دران وقت بسمل بگوئي تو نيز		بلفظي كه وارد شده اي عزيز
١٧- ولي مستحب در هدايه بگفت		همين تسميه را شنو قول مفت
١٨- ولي سنت ست آن بقولِ قوي		كه فرض ست در مذهبِ شافعي
١٩- ولي وقت اين هر دو سنت يكي ست		دران وقت هم گفتگوئي بسي ست
٢٠- بقولي ست آن وقت بي شك همان		كه وقتِ شروعِ وضوء ست آن
٢١- بقولي چو شويد نجاست ز تن		بود پيش زين وقت آن دو سنن
٢٢- ولي جمع قولين بهتر بدان		چنين بوالمكارم بكرده بيان
٢٣- من از درمختار كردم بدست		كه تكرار اين هر دو هم سنت ست
٢۴- بپيش از ستنجا دگر پس ازان		كه وقت شروعِ وضوء ست آن
٢٥- بوقتين دو دست شويد همو		بوقتين بسمل بگويد همو
٢٦- مگر چونكه باشد همو برهنه		نه بسمل بگويد كه منهي شده
٢٧- بقولي بجز خواب غسل اليدين		نه سنت بباشد نباشد چو دين
٢٨- و ليكن پس از خواب سنت شده		ببين بوالمكارم بيابي تو ره
٢٩- بيک قول هر دست شويد جدا		بشويد جدا گانها هر دو را
٣٠- بيک قول با هم بشويد همه		نه شستن جدا گانها آمده
٣١- بمفتاح گفته جدا گانها		بشويد نخستين شنو اي كيا
٣٢- دگر بار با هم بشويد بجمع		كند جمع قولين روشن چو شمع
٣٣- پليدي حقيقي چو بر دست او ست		بود گرچه اندک ازاله برو ست
٣۴- بود فرض تطهير دستش ازان		نه سنت بگفتند دان اين بيان
٣٥- چرا قلتش را كني اعتبار		چو تر مي شود آن كند انتشار
٣٦- دگر نيتش دان لرفع الحدث		بنيت طهارت نه راه عبث

(١) در نسخه "چ،ا" و "چ،د" و "جهہ" دست نوشته ست. ولي در نسخه "ع"و "ر" هست نوشته.

١٣- وضوءَ کان اڳ ۾ پليتي دور ڪرڻ سنت آهي سنت جي ادا ڪرڻ سان جنت نصيب ٿيندي.
١٤- ٻنهي اگهڙن کان پليتي لاهڻ به اهوئي حڪم رکي ٿي.
١٥- جيڪڏهن صفائي خاطر ٻئي هٿ ڌوئجن ته اهي ٻئي ڪارايون تائين ڌوئجن.(١)
١٦- ان وقت بسم الله ۽ اهي دعائون پڙهو، جيڪي حديثن ۾ آيون آهن.
١٧- ۽ هدايه ۾ بسم الله پڙهڻ کي مستحب چيائين.
١٨- ۽ قوي قول موجب اها سنت آهي، باقي امام شافعي جي مذهب ۾ فرض آهي.
١٩- ۽ انهن ٻنهي سنتن جو وقت هڪڙو آهي ۽ انهيءَ وقت ۾ ڪافي بحث آهي.
٢٠- هڪ قول مطابق اهو وقت وضوءَ جي شروعات آهي.
٢١- ٻئين قول موجب بدن تان پليدي ڌوئي ته ان وقت کان اڳ اهي به سنتون آهن.
٢٢- ۽ ٻنهي قولن کي گڏ ڪرڻ بهتر آهي، ابوالمڪارم ائين بيان ڪيو آهي.
٢٣- الدرُ المختارُ ۾ ڏنم ته ٻنهي جو تڪرار سنت آهي.
٢٤- هڪ استنجا کان اڳ ٻيو پوءِ وضو شروع ڪرڻ مهل هُجي.
٢٥- ٻنهي وقتن تي ٻئي هٿ ڌوئجن ۽ بسم الله به پڙهجي.
٢٦- ۽ اگهاڙو هجي ته بسم الله نه پڙهي ڇو ته منع آهي.
٢٧- هڪ قول موجب ننڊ کان سواءِ ٻئي هٿ ڌوئڻ نه سنت آهن نه وري ضروري آهن.
٢٨- ننڊ کان پوءِ هٿ ڌوئڻ سنت آهن، ابوالمڪارم پڙهي ڏس ته توکي خبر پوي.
٢٩- ٻئين قول موجب ٻنهي هٿن کي جدا جدا ڌوئي.
٣٠- ٽئين قول موجب ٻئي هٿ گڏ ڌوئي، باقي جدا جدا ڌوئڻ نه آيو آهي.
٣١- اي جوان! مفتاح ۾ جدا جدا ڌوئڻ ڇيو اٿس ۽(ڇيو اٿس) ته پهريائين پهريائين ڌوئجن.
٣٢- ٻئين پيري هٿ گڏي ڌوئي ته جيئن ٻئي قول عمل ۾ اچن.
٣٣- حقيقي پليدي هٿ تي توڙي ٿوري هجي ته اها به دفع ڪري.
٣٤- ان پليديءَ کان هٿ پاڪ ڪرڻ فرض آهي سنت نه آهي.
٣٥- ٿوريءَ پليتيءَ جو به خيال رکي (ڌوئجي) ڇو ته آلاڻ سان پليدي ٽڙندي.
٣٦- حدث لاهڻ جي نيت ڪري پاڪائي سان، باقي اجايو ڌوئڻ نه هجي.

(١) نسخي "غ" ۽ "ر" ۾ 'هست' لکيل آهي ۽ نسخي "چ، ا ۽ جھ" ۾ 'دست' لکيل آهي.

۳۷- و یا نیت آن چیز دارد دران | که آن بي وضو نیست جائز عیان
۳۸- چو بر عضوهایش ببارد مطر | و یا غوطه خورده میان نهر
۳۹- و یا بهر تعلیم مردِ دگر | و یا بهر تبرید اعضا اگر
۴۰- بکرده وضو، ني وضو در دلش | درین چار صورت وضو حاصلش
۴۱- ولي ترک سنت درین هر چهار | چو نیت نکرده کراهت شمار
۴۲- ولي وقت نیت بپیش از وضو ست | ولي ختم آن وقت تا غسل رو ست
۴۳- دگر مضمضه آنکه تحریک آب | میان دهان ست بین در کتاب
۴۴- درین جا نه سنت بود غرغره | اگرچه نه صائم بود مرد ره
۴۵- مگر سنت ست مر جُنب را مدام | چو صائم نباشد شنو این کلام
۴۶- ولي 'درمختار' این قول بست | که خود غرغره در وضو سنت ست
۴۷- بمسواک تسویک دندان بساز | بیابي بباطن تو نورِ فراز
۴۸- بتاکید بیني ترا آب ده | که آن نیز سنت بود خوب زه
۴۹- نه بیني فِسرُدن(۱) بود از سنن | ولي بهترست آن شنو قول من
۵۰- دگر هست تخلیل انگشتهاء | خلالِ اصابع دو دست و دو پاء
۵۱- بکن ریش را با بروتت خلال | دران وقت آبرو بآبش بمال
۵۲- اگر تو درین مسئله دل زني | نظر باز در شرح منیه کني
۵۳- بترتیب شستن که در نص هست | همه عضوها را بشوید بدست
۵۴- بشستن بتثلیث اعني سه بار | درین باب سنت بداني سه بار
۵۵- کفایت بتثلیث هم سنت ست | دران ترک اسراف آید بدست
۵٦- دگر مسح کن بر همه سر بهوش | بدان آب کن مسح بر هر دو گوش
۵۷- پیاپي بشستن که نامش وِلاء | دگر دلک اعضا برائي صفاء
۵۸- همین چار سنت که پستر بحال | درینها شده در کتب قیل قال
۵۹- ببین درمختار هر چار را | شمرده میان سنن اي کیا
٦۰- ولي دلک اعضا که مالیدن ست | درین سنتِ چون صفائي تن ست

(۱) در نسخه "جهہ" و "چ،د" فشردن بحرف شین نوشته. و در نسخه "غ"، "چ،ا" و "ر" فسردن بحرف سین.

٣٧- يا ان عمل جي نيت ڪري، جيڪو بنا وضوءَ جي جائز نہ هجي.
٣٨- يا عضون تي برسات پوي يا پاڻ ئي نهر ۾ ٽٻي ڏئي.
٣٩- يا ٻئي ماڻهوءَ کي تعليم ڏيڻ لاءِ يا عضون ٺارڻ لاءِ ڌوئي.
٤٠- دل ۾ نيت ڪانسواءِ وضو ڪيائين (عضوا ڌوتائين) تہ انهن چئني صورتن ۾ وضو ٿي ويو.
٤١- انهن چئني جاين ۾ سنت ڇڏيائين يعني نيت نہ ڪيائين تہ ڪراهت آهي.
٤٢- ۽ نيت جو وقت وضوءَ کان اڳ آهي ۽ اهو وقت منهن ڌوئڻ تي ختم ٿئي ٿو.
٤٣- ٻيو گرڙيون ڪرڻ جو پاڻيءَ کي وات ۾ هلائجي.
٤٤- غرغرا ڪرڻ سنت نہ آهي، توڙي روزيدار نہ هجي.
٤٥- مگر تڙ واري لاءِ سنت آهن جيڪڏهن روزيدار نہ هجي.
٤٦- ۽ الدُرالمختار ۾ لکيل آهي تہ غرغرا وضوءَ ۾ بہ سنت آهن.
٤٧- ڏندڻ سان ڏند مهٽڻ گهرجن تہ اندر جو نور حاصل ٿئي.
٤٨- نَڪَ کي تاڪيد سان پاڻي ڏي چو تہ اهو بہ سنت آهي.
٤٩- نڪ چنڊڻ سنت نہ آهي پر افضل آهي.(١)
٥٠- ٻيو ٻنهي هٿن ۽ پيرن جي آڱرين جي سَوءَ ڪرڻ.
٥١- ڏاڙهيءَ جي مچن سميت سوءَ ڪر، پِرُون بہ پاڻيءَ سان مهٽ.
٥٢- هن مسئلي ۾ دل هٽين تہ شرح منيہ کي ڏس.
٥٣- نَص جي ترتيب مطابق عضوا ڌوئجن ۽ سمورن عضون کي هٿ سان مهٽجي.
٥٤- ٽي ٽي ڀيرا عضوا ڌوئڻ هن باب ۾ سنت آهن.
٥٥- ٽن ڀيرن تي ڪفايت ڪرڻ سنت آهي، ائين ڪرڻ سان اِسراف بہ ڪونہ ٿيندو.
٥٦- سڄي مٿي جي مک ڪَرِ، اُنَ پاڻيءَ سان ٻنهي ڪنن جي بہ مک ڪر.
٥٧- عُضوا لڳاتار ڌوئڻ جنهن کي "وِلاءُ" سڏجي ٿو. ٻيو صفائيءَ لاءِ عُضوا مهٽڻ.
٥٨- اهي چار سنتون لکيون ويون آهن جن جي ڪتابن ۾ گفتگو آهي.
٥٩- الدُرالمختارُ ۾ ڏِسُ تہ انهن چئن کي سنتن ۾ شمار ڪيو اٿس.
٦٠- ۽ عضون مهٽڻ واري سنت ۾ بدن جي صفائي بہ آهي.

(١) نسخي "جهہ" ۽ "ج،د" ۾ 'فشردن' حرف شين سان ۽ نسخي "ع"، "ج، ا ۽ "ر" ۾ 'فسردن' حرف سين سان.

٦١- ازين وجه سنت بگفتن حق ست
نه در سلک مندوب سفتن حق ست

٦٢- يکي شرح منيه برين شاهد ست
تو از درمختار گيري بدست

٦٣- بتحريک گردان تو انگشتري
شوَد تا بتحريک کامل تري

٦۴- ولي گر فراخ ست آن خاتمه
بود کار تحريک سنت همه

٦٥- و گر هست انگشتري تنگ تر
بود فرض تحريک آن سربسر

٦٦- باين طور در برهنه شد بيان
ز ديگر کتب اين تو مندوب دان

٦٧- چه تکميل فرض ست واجب قوي
مگر در وضو هست سنت جلي

٦٨- تقارن فرائض بود باسنن
نه مندوب از فرض گردد بفن

٦٩- چو تحريک فرض ست چون تنگ هست
پس از فرضِ سنت شدن بس به است

٧٠- سه سنت(١) زياده برين شانزده
که در 'درمختار' گفته شده

٧١- بکردم برين شانزده اکتفا
ندانم که اين قدر دارد صفا

باب مستحبهائ وضو که آن باب غير مضبوط ست

١- دگر مستحبات اندر وضو ست
ولي دو عدد آن بجز گفتگو ست

٢- ازان هر دو باشد تيامن يکي
دگر مسح گردن بود بي شکي

٣- و ليکن بواقي که گويم ترا
شمرده اند بعضي ز مندوبها

۴- يکي ترک سُخني که لايعني ست
تکلم درين وقت ناداني ست

٥- کند رو بقبله چو آسان بود
فوائد بباطن فراوان شود

٦- بسازد وضو پيش وقت نماز
گزارد دوگانه براءِ نياز

٧- چو هر عضو شويد برائي وضو
ببسمل بخواند دعاء وضو

٨- دُرود ست افضل ز خواندن دعاء
تشهد(٢) بخواندن بود هم بجاء

٩- ببسمل نخستين بخواند درود
چو عضوي بشويد بدان اي ودود

(١) تکرار تسميه مع تکرار غسل اليدين و غرغره و ترک اسراف هر سه سنت ست. (حاشيه مصنف)
(٢) تشهد: اي کلمهء شهادت.

٦١- ان ڪري ان کي سنت چوڻ حق آهي، ڪيس مستحب جي سلڪ (ڌاڳي) ۾ پوئڻ نہ گهرجي.
٦٢- شرح منيه ان تي شاهد آهي. الدرالمختار مان بہ شاهدي هٿ ڪر.
٦٣- منڍيءَ کي چورڻ ڪپي تہ جيئن آگر پوري طرح آلي ٿئي.
٦٤- پر جي منڍي ويڪري آهي تہ چورڻ سنت آهي.
٦٥- منڍي سوڙهي هجي تہ ان جو چورڻ فرض آهي.
٦٦- فتاوىٰ برهنه ائين لکيو آهي ٻين ڪتابن ۾ مستحب چاڻ.
٦٧- چو تہ فرض جي تڪميل قوي واجب آهي مگر وضوءَ ۾ سنت آهي.
٦٨- فرض جو تَقَارُنُ (ويجهڙائي ۽ ڳانڍاپو) سنتن سان آهي ۽ مندوب فرض نہ ٿيندو.
٦٩- منڍي جڏهن سوڙهي هجي تہ چورڻ فرض آهي پوءِ فرض کان سنت ڏي وجبو نہ مستحب ڏي.
٧٠- انهن سورهن سنتن کان ٽي سنتون وڌيڪ ڪتاب الدرالمختار ۾ لکيل آهن.(١)
٧١- انهن سورهن سنتن تي اڪتفا ڪيم، آءٌ نٿو سمجهان تہ ڪو اهو انداز پڪو آهي.

وضوءَ جي مستحبن جو باب جيڪو غيرمحدود آهي

١- ٻيا فعل وضوءَ جا مستحب آهن، جن مان ٻن ۾ اختلاف نہ آهي.
٢- انهن ٻن مان هڪڙو سڄي پاسي کان عضوا ڌوئڻ آهي ٻيو ڪنڌ جي مسح ڪرڻ آهي.
٣- باقي ٻيا عمل جيڪي آءٌ توکي ٻڌايان ٿو، تن کي ڪِن مندوب چيو آهي.
٤- هڪ وضوءَ ۾ اجايو نہ ڳالهائڻ، ۽ ان وقت ڳالهائڻ بيوقوفي آهي.
٥- قبلي ڏانهن ٿي سکهي تہ منهن ڪجي، ائين ڪرڻ سان اندروني فائدن ۾ اضافو ٿيندو.
٦- نماز جي وقت کان اڳ وضو ڪري بہ رڪعتون نفل پڙهي.
٧- وضوءَ لاءِ جيڪي بہ عضوو ڌوئي بِسمِ الله سان گڏ وضوءَ واري دعا پڙهي.
٨- دعا کان درود پڙهڻ افضل آهي. ڪلمه شهادت پڙهڻ بہ چڱو آهي.(٢)
٩- اي دوست! جڏهن ڪوبہ عضوو ڌوئي تہ بسمِ الله سان پهريائين درود پڙهي.

(١) هٿن ڌوئڻ سان گڏ ٽي ٻيا بسمِ الله پڙهڻ، گرڙيون ڪرڻ ۽ اسراف نہ ڪرڻ ٽئي سنت آهن.(حاشيه مصنف)
(٢) تشهد: يعني شهادت جو ڪلمو.

۱۰- ازان پس تشهد بپیش از دعا — بخواند چو عضوي بشوید صفا
۱۱- دگر ترک اسراف در ریختن — تو مسرف مشو در وضو ساختن
۱۲- زیاده ز تثلیث اسراف دان — رعایت سنن را تو انصاف دان
۱۳- دوانیدنش آب فرض ست برو — بود فرض یکسان بغسل و وضو
۱۴- سه کرت دوانیدنش سنت ست — سه آبش رسانیدنش سنت ست
۱۵- چو لمعه ز شستن تهي مانده بود — دگر بار ترشد چو آبش ربود
۱۶- همه گشت یکبار کرت یکي — بصورت دو کرت بود بي شکي
۱۷- چو از بیم اسراف تقتیر کرد — میان سه کرت چو تقصیر کرد
۱۸- ز اسراف بد تر بود کار این — بود ترک اسراف هم کار دین
۱۹- ببین 'درمختار' اي میر من — بود ترک اسراف هم از سنن
۲۰- زیاده ز تثلیث اسراف دان — برین دار باور شوي در امان
۲۱- گهي خیر دارین یک فرق آب(۱) — تصرف همي کرد بیشک شتاب
۲۲- بغسل و وضو آب یک فرق پر — تصرف نمودي صحیحش شمر
۲۳- بود فرق(۲) مکیال اوسع طویل — بمجمع بحار ستِ این قال قیل
۲۴- ولي چار من آب هم وارد ست — حدیث بخاري برین شاهد ست
۲۵- بغسل و وضو صرف خیرالبشر — بُدي چار من آب ني بیشتر
۲۶- بود چهل استار من اي دلیر — ز مَنهاء مکي که هندي ست سیر
۲۷- بود وزن استار پیسه کلان — که پیسه بود شیر شاهِ همان
۲۸- که بر وزن استار خود شیر شاه — بنا کرد پیسه بلا اشتباه
۲۹- ببین نیز در عدة المرعیه — کتابي ست در وزنها شرعیه
۳۰- ولي چار من آب در حق او ست — تنش با نظافت همیشه نکو ست
۳۱- بپاکیزگي پاک بودي تنش — همیشه لطافت نمودي تنش
۳۲- مگس(۳) از تنش هم بکردي فرار — لطیف و نظیف و همه آبدار

(۱) کان رسول الله صلي الله علیه وسلم یغتسل في القدح وهو الفرق الخ و قال سفیان والفرق ثلاثة آصع. (الصحیح المسلم)
(۲) فرق نام کیلي ست در مدینه مي باشد و آن شانزده رطل مي باشد. (کشف)(۳) این شعر در نسخه "ر" باین طور نوشته است. شعر بپاکیزگي پاک بهتر تنش ـ نه هرگز نشستي مگس بر تنش. قاضي عیاض مالکي در شفاءُ مي گوید "وما ذکر من انه کان لاظل لشخصه في شمس ولا قمر لانه کان نورا وان الذباب کان لایقع علي جسده ولاثیابه. (دکتر غ. م. داهري)

١٠- ان کان پوءِ عضوي ڌوئڻ مهل دُعا کان اڳ ۾ شهادت جو ڪلمو پڙهي.

١١- ٻيو اِسراف نہ ڪرڻ مستحب آهي تون وضو ڪرڻ ۾ اِسراف ڪندڙ نہ ٿيءُ.

١٢- ٽن ڀيرن کان وڌيڪ ڌوئڻ اِسراف ڄاڻ، سنتن جي رعايت ڪرڻ انصاف ڄاڻ.

١٣- منهن تي پاڻي وهائڻ فرض آهي، اهو پاڻي وهائڻ وضوءَ ۽ غسل ۾ برابر آهي.

١٤- ٽي ڀيرا پاڻي وهائڻ سنت آهي، ٽي پاڻي پهچائڻ سنت آهي.

١٥- ڪجھ ذرو ڌوئڻ کان رهيو، ٻئي ڀيري آلو ٿيو تہ صحيح ٿيو.

١٦- هيءَ مڙئي هڪ ڀيرو ٿيو، بيشڪ ظاهر ۾ ٻہ ڀيرا ٿيا.

١٧- اسراف جي خوف کان ڪوتاهي ڪيائين ۽ ٽن ڀيرن کان گهٽ ڌوتائين.

١٨- اِسراف کان بہ اهو خراب آهي، اِسراف نہ ڪرڻ بہ دين جو ڪم آهي.

١٩- الدرُ المختار پڙهي ڏِس، اِسراف نہ ڪرڻ بہ سنتن مان آهي.

٢٠- ٽن ڀيرن کان وڌيڪ اسراف ڄاڻ، ان تي ڀروسو ڪرِ تہ امن ۾ رهندين.

٢١- پاڻ سڳورن ﷺ جن ڪڏهن پاڻيءَ جو هڪ فرق (ٽي ٽويا) استعمال ٿي ڪيائون.(١)

٢٢- غسل ۽ وضوءَ لاءِ پاڻي جو هڪ فرق(ٽي ٽويا) ڀريل استعمال ڪيائون انکي صحيح سمجھ.

٢٣- فرق هڪ ڪشادو ۽ ڊگهو ماپ جو ٿانو آهي. مجمع البحارِ ۾ هيءَ گفتگو آهي.(٢)

٢٤- ڀرچار سير پاڻي بہ آيو آهي، بخاري شريف جي حديث ان تي شاهد آهي.

٢٥- نبي پاڪ ﷺ جن غسل ۽ وضوءَ لاءِ پاڻي چئن سيرن کان زياده خرچ نہ ڪندا هئا.

٢٦- چاليھ استار مڪي جي ماپ مطابق هڪ مڻ آهي، جنهنکي هندي(۽ سنڌي ۾ بہ) سير چئبو آهي.

٢٧- استار جو وزن ان وڏي پيسي جيترو آهي، جيڪو شير شاھ جو سڪو هو.

٢٨- استار جي وزن مطابق شير شاھ پاڻ اهو پيسو ٺاهيو هو.

٢٩- ڪتاب عدة المرعيه ۾ بہ ڏس، جيڪو شرعي وزنن بابت آهي.

٣٠- ڀر چار سير پاڻي نبي پاڪ ﷺ جي حق ۾ خاص آهي، ڇوتہ سندس جسم مبارڪ پاڪ ۽ صاف هو.

٣١- سندن جسم مبارڪ پاڪائيءَ سان پاڪ هو ۽ سدائين سندن جسم مبارڪ لطافتمند هو.

٣٢- سندن جسم مبارڪ کان مک بہ ڀڄي ٿي، سندن جسم مبارڪ لطيف پاڪ ۽ ترو تازو هو.(٣)

(١) پاڻ سڳورا ﷺ هڪ ٿانوَ ۾ غسل ڪندا هئا جنهن کي فرق چئبجي ٿو، ۽ سفيان ثوري چيوتہ فرق ٽي ٽويا آهي.

(٢) فرق هڪڙي ماپي جو نالو آهي، جيڪومدينيءَ ۾ هوءِ اهو سورهن رطل آهي.(ڪشف)(٣) نسخي "ر" ۾ هن طرح آهي ترجمو- پاڪائيءَجي ڪري سندن جسم پاڪ هو، ۽ سندن جسم تي مک بہ نہ وهندي هئي. قاضي عياض مالڪي شفاءشريف ۾ لکي ٿو: پاڻ سڳورن جو پاڇو رات ۽ ڏينهن ۾ نہ هوندو هو ڇو تہ پاڻ نور هُئا ۽ مک بہ سندن جسم يا ڪپڙي تي نہ ويهندي هئي.

۳۳- ملاست(۱) نما بلکه املس ببود　　که مثلش نه املس دگر کس ببود
۳۴- لطافت نظافت ملاست تنش　　نه هرگز شود در تني بودنش
۳۵- کسي را بعالم چنين تن بود　　چو اين هر سه صفتش قرين تن بود
۳۶- مر او را همين چار من کافي ست　　بغسل و وضو با سنن کافي ست
۳۷- نه حاجت باکثر مر او را فتد　　زياده مر او را ست اسراف بد
۳۸- شمائل خصائص شفيع الامم　　ز علم سِيَرَ بين همه با هم
۳۹- ندانند اين را بسي مردمان　　مگر اهل تحقيق از عالمان
۴۰- بدان مستحب ست فوق الادب　　چه مر مستحب ست اقویٰ سبب
۴۱- ولي ذکر آداب باشد دراز　　همه را بکن از کتب احتياز

باب شکندهاءِ وضو ده گانه

۱- بدان نيز شکندهاء وضو　　که بسيار باشند اي نيکرو
۲- و ليکن باجمال آن ده بدان　　کنم هر يکي را ازان ده بيان
۳- يکي هرچه بيرون شود از دو راه　　بود ناقضش آن بلا اشتباه
۴- پليدي سبيلين ناقض بدان　　اگرچه قليل ست بگردد عيان
۵- نه شرط ست درين نوع جاري شدن　　نه شرط ست رسيدن بظاهر بدن
۶- رسد چون بجائي که ديده شوَد　　اگرچه نه بيرون رسيده شود
۷- اگرچه قليل ست ناقض ببين　　بود ناقضش اين بدان با يقين
۸- اگر سنگ ريزه ز سوراخ بول　　و يا باد از پس شنو صاف قول
۹- و يا کِرم از دبر يا قُبل زن　　شده هر سه بيرون همه خشک تن
۱۰- درين هر سه صورت وضو دان تباه　　که ذره پليدي برون شده ز راه
۱۱- بدان باد بيحد قليل و خفي ست　　بقلت چنين نيز ناقض وضو ست
۱۲- چو بر سنگ ريزه تري را نديد　　ولي از پليدي شده خود پديد

(۱) ملاست مقابل خشونت ست و فارسي معلوم نيست. (حاشيه مصنف)

٣٣- سندن جسم مبارڪ، نرميءَ لسو هو، پاڻ سڳورن جهڙو صاف ترين ٻيو ڪوبہ ماڻهو نہ هو.(١)
٣٤- سندن جسم مبارڪ لطيف، پاڪ ۽ نرم هو. سندن جسم مبارڪ جهڙو ڪو جسم نہ ٿيڻو هو.
٣٥- جنهن شخص جو جهان ۾ اهڙو جسم هجي؛ جنهن ۾ هي ٽئي صفتون ليِن.
٣٦- انکي فقط چار سير پاڻي ڪافي آهي، غسل ۽ وضوءَ لاءِ سنتن سان اداڪرڻ لاءِ ڪافي آهي.
٣٧- وڌيڪ پاڻيءَ جي ڪين ضرورت نہ هئي، زياده انهن لاءِ اسراف هو.
٣٨- نبي پاڪ ﷺ جا اخلاق ۽ خصائص علم سيرت ۾ چڱيءَ طرح ڏس.
٣٩- گهڻا ماڻهو هن کي نٿا ڄاڻن، فقط اهل تحقيق عالم ڄاڻن ٿا.
٤٠- مستحب ادب ڪان وڌيڪ آهي جو تہ مستحب قوي آهي.
٤١- آداب جو بيان ڏکو آهي انهن سمورن کي ڪتابن مان پاڻ وٺ گڏ ڪر.

وضوءَ جي ڀڃندڙن جو باب جيڪي ڏهہ آهن

١- اي نيڪ مرد! وضوءَ جا ڀڃندڙ بہ ڄاڻ، جيڪي گهڻا آهن.
٢- مجمل طرح اُهي ڏهہ قسم آهن، جن مان هر هڪ جو بيان ڪيان ٿو.
٣- هڪ قسم ٻن واٽن (اگهڙن) مان جيڪا شيءِ نڪري اها وضوءَ کي ڀڃندڙ آهي.
٤- ٻن اگهڙن مان پليدي نڪري ظاهر ٿيندڙ ڀڃندڙ آهي جيتوڻيڪ ٿوري هجي.
٥- هن پليديءَ لاءِ جاري ٿيڻ (وَهڻ) شرط نہ آهي ۽ ظاهري بدن تي لڳڻ بہ شرط نہ آهي.
٦- جڏهن پليدي اهڙي عضوي ڏي رڙهي جوڏسي سڪهجي توڙي ٻاهر وڌي نہ هلي.
٧- ٿوري پليدي بہ ڀڃندڙ آهي يقين ڪر وضو ڀڃي پوندو.
٨- پٿري پيشاب جي سوراخ ڪان اچي يا واءُ پويان اچي صاف ڳالهہ ٻُڌ.
٩- يا ڪِنوُن دُبر يا فرج مان نڪري، اهي ٽئي نڪرڻ سان سڪل هجن (آلاڻ نہ هُجين).
١٠- تہ انهي ٽنهي صورتن ۾ وضو ڀڄندو، جي پليديءَ جو ذرو بہ ٻاهر نڪتو.
١١- واءُ تمام ٿورو ۽ آهستي هجي، اهڙو ٿورڙو واءُ بہ وضوءَ کي ڀڃندڙ آهي.
١٢- پٿريءَ تي آلاڻ نہ لڳل هجي پر پليديءَ سان پاڻ پليد ٿئي.

(١) ملاست (لسائي) خشونت (سختي) جو ضد آهي ۽ فارسي معلوم نہ آهي. (حاشيه مصنف)

١٣- بـود گـرچـه كمتـر ز ذره يسيـر و ليكن بمعني ست اينجا كثير
١٤- بســوراخ آلـت چـو ديـده تـري نـه بيـرون ازانجـا رسيده تـري
١٥- و يـا پشت پنبـه بـگـرديـد تـر درين هر دو صورت تو ناقض نگر
١٦- مگـر بـاد از راهِ پيشين مـدام نه ناقض وضو را ست اي خوشخرام
١٧- بسا وقت در قبل زن هچو عرق تـري مي بـود در تري نـيز فرق
١٨- بعالـمگيري ست پاک آن تري نـه نـاقض بـود آن مشو ممتري
١٩- دگر هر پليدي ست جاري ز تن رسـد چون بجريان بظاهر بـدن
٢٠- و يا دور افتد جدا از جسـد نـه چيزي بظـاهر بدن را رسد
٢١- بشرطي كـه سيال باشد عيان نـه جامد نه خاثر(١) بود بي گمان
٢٢- چـو نشتر زند بـر رگي مـرد ديـن نـه تن را رسد خون فتد بر زمين
٢٣- و يـا او بـشپليـد دنبـل بـغمـز شده خون چو جاري بدرياب رمز
٢٤- نــه تن را رسيده فتـاده جـدا نمانده وضو را ازين خون بقا
٢٥- مگر خون بسته و يا ريم سخت بشپليـد از دنبلـش نيک بخت
٢٦- اگـرچـه پـليدي بـرون آمده و ليكن بسيلان نـه سائل شده
٢٧- چناچـه بـود خشک در جرح خون كشيده ز جـرحـش بكـرده بـرون
٢٨- و يــا پـاره لـحـم از رَيـش او بيفتـاد بيـرون هـويـدا نِـكـو
٢٩- نـدارد چـو جريان پليدي همين نـدارد چـو سيلان پليدي همين
٣٠- وضويـش بـحال ست اي نيكراء تـو در شرح منيه ببين جمله را
٣١- چـو از رَيْش نـارو فـتـاده جـدا كـه رِشْته(٢) سفيد ست معروف داء
٣٢- و يا كِرم از ريش بيرون فتاد وضويش بحال ست داري تـو ياد
٣٣- مگر چونكـه جاري بگردد تري مدان معتبر چون تري سرسري(٣)
٣٤- پـليـدي فـتـادن جـدا از بـدن بسيلان بـود محض سائل شدن
٣٥- ببين بوالمكارم كه ناقض وضو ست نه در كتب ديگر همين گفتگو ست

(١) خاثر: سندي گهاٽو. (٢) والعرق المدني الذي يقال له بالفارسية (رشتَه) هو بمنزلة الدودة فان كان الماء يسيل منه ينقض الوضوء كذا في الظهيرية.(الفتاوئ الهندية المعروف الفتاوئ العالمكيري) (٣) سرسري: اي اندک.

١٣- جيتوڻيڪ ذرڙي کان بہ ٿوري هجي پر حقيقت ۾ اها بہ گهٽي ڇئبي.
١٤- آلت جي سوراخ تي آلاڻ ڏسڻ ۾ اچي پر اها آلاڻ ٻاهر نہ نڪتي.
١٥- يا ڪپهہ جي ڦٽيان آلاڻ ٿي، هنن ٻنهي صورتن ۾ وضو ڀڄندڙ آهي.
١٦- پر اڳيان جيڪو واءُ نڪري ٿو، اهو وضوءَ جو ڀڄندڙ نہ آهي.
١٧- ڪڏهن زال جي فرج ۾ پگهر وانگر آلاڻ ٿئي ٿي پر پگهر ۽ آلاڻ ۾ فرق آهي.
١٨- عالمگيريءَ ۾ آهي تہ اها آلاڻ پاڪ آهي ۽ وضوءَ کي ڀڄندڙ نہ آهي تون شڪ وارو نہ ٿيءُ.
١٩- ٻيون قسم پليدي، جيڪا بدن مان نڪري، وهي، ظاهر بدن ڏي وڃي.
٢٠- يا جسم کان جُدا ٿئي ۽ ظاهر بدن کي نہ لڳي.
٢١- پر شرط آهي تہ وهندڙ هجي، ڇميل نہ هجي ۽ نہ وري گهاٽي هجي.(١)
٢٢- جڏهن ڪو ديندار رڳ ۾ نِشتر هڻائي (سير ڇوڙائي)، جسم تي رت نہ لڳي ۽ زمين تي ڪري.
٢٣- يا ڦرڙيءَ کي زور سان نپوڙيائين ۽ خون جاري ٿي هليو.
٢٤- اهو رت جسم کي نہ لڳو ۽ جدا ٿي ڪريو تہ ان خون سان وضو باقي نہ رهندو.
٢٥- مگر رت بَدَل (ڇَميل) يا گهاٽي پوڻ، ڦرڙيءَ کي نپوڙڻ سان نڪتا.
٢٦- توڙي پليدي ٻاهر نڪتي پر وهي نہ آهي.
٢٧- جيئن ڦٽ ۾ سڪل خون هجي ان کي ڪرڙي ڪڍيائين.
٢٨- يا ڦٽ مان گوشت جو ٽڪر ٻاهر ظاهر ظهور ڪري پيو.
٢٩- اها پليدي نہ وهي تہ ان کي وهندڙ پليدي نہ چئبو.
٣٠- سندس وضو صحيح ۽ بحال آهي تون اهو سڀ "شرح مُنيه" ۾ ڏسُ.
٣١- جڏهن نَارُ (تندُ يا ڏاڱو) ڦٽ مان ڪري جدا ٿئي، جو اچي ڏاڳي واري مشهور بيماري آهي.(٢)
٣٢- يا ڪئون ڦٽ مان ٻاهر ٿي ڪري پيو تہ وضو بحال آهي ياد رک.
٣٣- مگر جڏهن آلاڻ جاري ٿئي تہ ٿوريءَ آلاڻ وانگر ان کي معتبر نہ ڄاڻ.(٣)
٣٤- پليدي جيڪا بدن کان جُدا ٿي وهي هلندڙ آهي.
٣٥- ابوالمڪارم ۾ ڏس وضو کي ڀڄندڙ آهي، ٻين ڪتابن ۾ اها گفتگو لکيل نہ آهي.

(١) خاثر: گهاٽو. (٢) عرق مدني جنهن کي فارسيءَ ۾ رشته چنجي ٿو. اهو ڪينئي وانگر آهي پوءِ جيڪڏهن پاڻي ان مان وهي ٿو تہ وضوءَ جي پوندو اهڙي طرح ظهيريہ ۾ آهي. (فتاوىٰ عالمگيري) (٣) سرسري: يعني ٿورو.

٣٦- پليدي كه از بدن آيد برون چو بر وجه جرحش بگردد فزون
٣٧- چو بر وجه جرحش بگيرد قرار شود مرتفع بر جرح چون سوار
٣٨- نه سيلان گرفته، نه سائل شده نه از جانبي نيز مائل شده
٣٩- نه ناقض وضو را ست بين در كتب نخستين ز ايضاح بين تو بحب
٤٠- چو از وجه جرحش شود منحدر بَرو نام سائل بود مستمر
٤١- نه جاري نه سائل شود با خروج مگر پس خروجش كند چون عروج
٤٢- بشرحِ وقايه تعسف نمود بايضاح آنرا بطعنه ربود
٤٣- چو از وجه جرحش كند انحدار رسد پس بجائي بكن اعتبار
٤٤- چو آن جاء در غسل شستن برو ست شكستن وضويش بجز گفتگو ست
٤٥- وگر چشم يا عضو مثلش بود نه در غسل واجب برو رش بود
٤٦- چو در چشم جاري ست بسيار خون ولي خون ز چشمش نگشته برون
٤٧- وضويش بحال ست دان اين بيان نه فرض ست در غسل شستن عِيَان(١)
٤٨- گهي داخل العين شستن بآب نه فرض ست در غسل بي ارتياب
٤٩- يكي مارِن الانفِ چون چشم هست صماخُ الاذُن بين درين حكم ست
٥٠- درين هر سه چون خون جاري بديد نگشته ازين هر سه بيرون پديد
٥١- وضويش بحال ست بين در كتاب ببين در فتاوىٰ بيابي صواب
٥٢- بدان آب در چشم انداختن بود موجب كوريش ساختن
٥٣- چو بعضي صحابه(٢) رسول خدا همين كرد در چشم خود آب را
٥٤- بآخر ازان آب اعمىٰ شدند ببين در مثانه بكن دل پسند
٥٥- نه مارِن(٣) كند تر اگر صائم ست صماخش باين حكم هم دائم ست
٥٦- چو اِخراج كرده پليدي ز تن بود آن بمانند خارج شدن
٥٧- همين ست مختار اين را گزين ببين درمختار يابي يقين
٥٨- ولي در هدايه چنين گفت صاف پليدي باخراج باشد معاف

(١) عِيان: بكسر عين اينجا جمع عين ست.(حاشيه مصنف) (٢) عبدالله بن عمر رضي الله تعالىٰ عنهما بآب انداختن درِ چشم كور شده بود.(حاشيه مصنف) (٣) مارِن: بِكسر سيوم سربيني و نيزه نرم و مرن بضم ميم جمع(كشف)

٣٦- جيڪا پليدي جسم کان ٻاهر اچي ڦٽ جي منهن تي زياده ٿي.
٣٧- ڦٽ جي منهن تي جڏهن قرار وٺي ۽ سوار وانگر ڦٽ جي مٿان ويهي.
٣٨- نه سيلان ٿيو، نه وهيو، نه وري ڪنهن طرف لڙيو هجي.
٣٩- ڪتابن ۾ ڏس وضو ڀڄندڙ نه آهي، پهريائين ڪتاب ايضاح ڪي محبت سان ڏس.
٤٠- ڦٽ جي منهن تان پليدي ڪري پوي ته ان ڪي سائل چئبو.
٤١- خُروج سان رت جاري نه ٿيو، پر نڪرڻ کان پوء جڏهن واڌ ڪيائين.
٤٢- شرح وقايه ۾ تعسفُ (چشم پوشي) ڪيائين، ايضاح ۾ ان تي طعنو هنيو ويو.
٤٣- جڏهن رَتُ ڦٽ جي منهن کان پري ٿي، پوء ڪنهن جاء تي پهتو ته اعتبار ڪر.
٤٤- جيڪڏهن اها جاء غسل ۾ ڌوئڻي هوندي ته بنا اختلاف جي وضو ڀڄي پوندو.
٤٥- جيڪڏهن اک يا ڪو ٻيو اهڙو عضوو هجي، غسل ۾ ان جو ڌوئڻ واجب نه آهي.
٤٦- جڏهن اک ۾ گهڻو رت وهيو، پر اک کان ٻاهر نه نڪتو.
٤٧- ان جو وضو بحال آهي، غسل ۾ اکين جو ڌوئڻ فرض نه آهي.(١)
٤٨- بيشڪ اک جو اندر، پاڻيء سان ڌوئڻ غسل ۾ فرض نه آهي.
٤٩- ناسون اکين وانگر آهن، ڪن جي سوراخ ۾ به اهو حڪم آهي.
٥٠- انهن ٽنهي جاين ۾ جڏهن خون جاري ٿئي ۽ ٽنهي جاين کان ٻاهر نه ٿئي.
٥١- ان جو وضو بحال آهي، ڪتابُ ڏس، فتاوىٰ ڏس ته توکي صحيح ڳالهه معلوم ٿئي.
٥٢- اهو پاڻي اک ۾ وجهڻ، نابين بنائڻ جو سبب آهي.
٥٣- جڏهن ڪن اصحاب سڳورن اک ۾ پاڻي وڌو هو.(٢)
٥٤- آخر انهيء پاڻيء سان نابين ٿيا، مٿانه ۾ ڏس ۽ دل خوش ڪر.
٥٥- ناڪوٽا آلا نه ڪري جيڪڏهن روزيدار آهي، ڪن جي سوراخ جو سدائين اهو حڪم آهي.(٣)
٥٦- جڏهن بدن مان پليديء جو اِخراج ڪيو ويو ته اهو اِخراج خارج ٿيڻ جي مِثل آهي.
٥٧- هيء قول مختار آهي، اهو قبول ڪر، الدرالمختار ڏس ته توکي يقين ٿئي.
٥٨- پر هدايه ۾ صاف چيو اٿس ته پليدي اخراج سان معاف آهي.

(١) عيان عين جي زير سان هتي عين (اک) جو جمع آهي.(حاشيه مصنف)
(٢) حضرت عبدالله بن عمر اک ۾ پاڻي وجهڻ جي ڪري نابين ٿي پيو هو.(حاشيه مصنف)
(٣) مارن: ٽئين حرف جي زير سان نڪ جي چوٽي ۽ نيزو نرم ۽ مرن ميم جي پيش سان جمع آهي.(ڪشف)

۵۹- چو با پیچ جامه گرفته گلو | ازان پیچ پر زور شد سرخ رو
۶۰- ازان پس چو نشتر زده بر رگي | جهیده چو فواره خون از تکي
۶۱- نه چیزي چکیده چو کرده رها | همه سر جراحت بمانده صفا
۶۲- و یا او بشپلید دنبل بغمز | همه خون کشیده بدریاب رمز
۶۳- نه چیزي چکیده بلا اشتباه | در هر دو صورت وضو شد تباه
۶۴- خروج ست لازم باخراج او | که اخراج ملزوم باشد نِکو
۶۵- نه ملزوم موجود بي لازم ست | نه مخرج ز خارج گهي سالم ست
۶۶- ولي در هدایه بگفت این سند | پلیدي بقوت خودش سر زند
۶۷- بزور خودش مي بود آشکار | نه بر زور انسان بود اعتبار
۶۸- چو جاري شده آن بلا اختیار | وضو را درینجا نمانده قرار
۶۹- خروج پلیدي بقوت خودش | بود معتبر تو ازین سر مَکش
۷۰- چو خون از جراحت گرفته سه بار | گرفته بپنبه، بهفته سه بار
۷۱- چو مجموع آن قدر داند چنان | که آن بي گرفتن بگَشتي روان
۷۲- چو از یک جراحت بود قدر این | وضویش شکسته شده اي امین
۷۳- چو با موم بسته سر جرح را | وضویش باین وجه دارد بقا
۷۴- اگر بر تنش مي بود ریشهاء | ز هر یک نمایان شده خون بجاء
۷۵- ولي خون ندیده روان از یکي | وضویش بحال ست دان بي شکي
۷۶- بود هر یکي را جدا اعتبار | مکن جمع جمله شود تا شمار
۷۷- اگر خون جمله تو یکجا کني | بمقدار جاري بگردد سني
۷۸- ولي جمع کردن نشد معتبر | جدا هر یکي را بکن در نظر
۷۹- اگر پشها بر تنش بیشمار(۱) | بچوشند خونش بلا اختیار
۸۰- و یا کیکها خون بچوشند چون | وضویش بحال ست نگشته زبون
۸۱- جدا هر یکي چون ندارد ضرر | مدان حکم مجموع را معتبر

(۱) حاصل آنست که در مکیدن پشهاء خون از بدن انسان را نقض وضو نیست اگرچه پشها بسیار باشند. (اصلاح مقدمة الصلواة تالیف العلامة المخدوم محمد هاشم السندي التتوي قدس سره).

٥٩- جڏهن ڪپڙي جي پلاند سان ڳچي گهُتيائين ۽ ان جي دٻاءَ سان منهن ڳاڙهو ٿيو.

٦٠- پوءِ رڳ ۾ نِشتر(سير چوڙڻ جو اوزار) هنيائين تہ ڦوهاري وانگر وارن جي پاڙن مان رت نڪتو.

٦١- جڏهن ڇڏيائين تہ ڪجھ بہ نہ ٽميو ۽ ڦٽ جو متو صاف رهيو.

٦٢- يا زور سان ڦرڙي نپوڙيائين ۽ سڀ رَتُ نڪري ويو.

٦٣- ڪجھ بہ نہ ٽِميو بنا شبهي جي، تہ پنهي صورتن ۾ وضو ڀڄي پيو.

٦٤- انجي اخراج سان خُروج لازم ٿئي ٿو، ڇو تہ اخراج ملزوم آهي (۽ خروج لازم)

٦٥- ملزوم لازم کانسواءِ نہ هوندو آهي، نہ مخرج ڪڏهن خارج کان سالم هوندي.

٦٦- پر هدايہ ۾ هِيءَ سَنَد چئي اٿس تہ پليدي پنهنجي زور تي ٻاهر نڪري.

٦٧- پنهنجي طاقت سان ظاهر ٿئي، انسان جي زور ڪي اعتبار نہ آهي.

٦٨- جڏهن اهو بي اختيار جاري ٿيو تہ ان حال ۾ وضو برقرار نہ رهندو.

٦٩- خُروج پليديءَ جو پنهنجي طاقت سان هجي تہ اهو معتبر آهي ان کان منهن نہ موڙ.

٧٠- جڏهن ڦٽ تان ٽي ڀيرا خون (پليدي) ڪپھ سان ڪنيائين.

٧١- جڏهن مجموع پليدي ڇاٽي تہ بنا ڪٽڻ جي وهي هلي ها.

٧٢- اي ايماندار! ايترو قدر پليدي هڪ ڦٽ جي هجي تہ وضو ڀڄي پوندو.

٧٣- ڦٽ جو منهن ميڻ سان بند ڪيائين تہ ان طرح سان وضو باقي آهي نہ ڀڄندو.

٧٤- جيڪڏهن جسم تي گهڻا زخم هجن ۽ هر هڪ زخم مان رت ظاهر ڏسجي ٿو.

٧٥- پر ڪنهن بہ زخم مان رت وهندڙ نہ آهي تہ بنا شڪ شبهي جي وضو بحال آهي.

٧٦- هر هڪ زخم ڪي جدا اعتبار ڪر، شمار ۾ سڀ گڏ اعتبار نہ ڪبا.

٧٧- جيڪڏهن سيني زخمن جو خون گڏ ڪرين ۽ وَهڻ جيترو ٿئي تہ بہ.

٧٨- گڏ ڪرڻ ڪي اعتبار نہ آهي، هر هڪ زخم جدا جدا ڏسبو.

٧٩- جيڪڏهن گهڻا مچر ڪنهن جي بدن مان بي اختيار رَتُ چُوسين.(١)

٨٠- يا ڪارڙا رَتُ چوسين تہ بہ وضو نہ ڀڄندو.

٨١- هر هڪ مچر يا ڪارڙي جي چُوسڻ سان وضو نہ ڀڄندو تہ مجموع (گهڻن) سان بہ نہ ڀڄندو.

(١) حاصل مطلب اهو آهي تہ انسان جي بدن مان مچرن جي رت چوسڻ سان وضو نہ ڀڄندو توڙي مچر گهڻا هجن. (اصلاح مقدمة الصلواة تصنيف علامہ مخدوم محمد هاشم سنڌي ٺٽوي)

۸۲- مگر قول "مجموع سلطاني" ست — يقينا همان قول(۱) ناداني ست
۸۳- چو چوشندهء خرد کوچک بود — چو پشه و يا کيک بيشک بود
۸۴- و يا خورد کنه و يا مورچه — وضويش بحال ست بنزد همه
۸۵- وگر چوشندهء خون بباشد کلان — ز اندام خون را بچوشد عيان
۸٦- اگر از دهانش شود خون روان — وضويش شکسته شود آن زمان
۸۷- وگر از دهانش نه جاري شده — بقاء وضو اعتباري شده
۸۸- دهانش درين باب مثل بدن — بجريان وضو را ست باطل شدن
۸۹- مگر گشته پُر خون ز چوشيدنش — نه چيزي بگنجد ميان تنش
۹۰- درين طور ناقض وضو را بود — اگرچه نه خون از دهانش رود
۹۱- کلان تر کنه هم دگر ديوچه — دگر خرمگس کو گزد مر همه
۹۲- دگر مور اکبر درين نوع گشت — درين حکم اين چار يکسان گذشت
۹۳- اگر خون ز دندان بگردد عيان — و يا خون نمايان شود در دهان
۹۴- اگر خون برابر شود با لعاب — چومائل بسرخي شود چون خضاب
۹۵- بسرخي برفته وضو بي درنگ — که خون ست در اصل خود سرخ رنگ
۹٦- چو خون بر لعاب ست غالب تمام — که مائل بزردي بود اي همام
۹۷- نه ناقض وضو را ست زردي چنين — همه اين بيان ست علم اليقين
۹۸- بحکم لعاب ست حکم مخاط — درين باب واجب بود احتياط
۹۹- چو از آبله آب جاري شود — اگر خود همان آب صافي بود
۱۰۰- بکردند بعضي درينجا خطا — ندانند ناقض همين آب را
۱۰۱- همين آب چون ريم يا زرد آب — درين باب چون خون بده اين جواب
۱۰۲- اگر درد در چشم باشد شديد — و يا درد بيني بگردد پديد
۱۰۳- و يا گوش را درد مخفي رسيد — ازين هر سه با درد آبي بديد

(۱) در نسخه "ر" درينجا باين طور مي نويسد: ا شعار
۱- بقولي بگردد وضويش زبون - چو بسيار پشه بچوشند خون،
۲- برين قول مجموع سلطاني ست - درين قول بسيار ناداني ست.
۳- برين قول فتوئ بگفتند شان - برين راه هرگز نرفتند شان.

٨٢- پر گهڻن جي چوسڻ سان وضوءِ ڀڄڻ جوقول "مجموع سلطاني" جو آهيءِ يقيناً اهو قول لاعلميءِ جوسبب آهي.[1]
٨٣- جيڪڏهن مڇر يا ڪارڙي جيترو ننڍڙو جاندار رَتُ چوسيندو.
٨٤- يا ننڍڙو چچڙ يا ڪِول رت چوسي ته به سيني وٽ وضو بحال آهي.
٨٥- جيڪڏهن رت چوسيندڙ وڏو هجي ۽ عضون مان رت چوسي.
٨٦- پوءِ جيڪڏهن ان جي وات مان رت وهي ته وضو ڀڄندو.
٨٧- جيڪڏهن وات مان رت نه وهيو ته وضو باقي آهي.
٨٨- ان جو وات هن باب ۾ بدن وانگر آهي ۽ رت وهڻ سان وضو ڀڄندو.
٨٩- مگر رت چوسڻ سان پرجي ويو، جو بدن ۾ وڏيڪ ڪابه شيءِ نٿي ماپيس.
٩٠- ان صورت ۾ وضو ڀڄي پوندو توڙي وات مان رت نه وهيو.
٩١- وڏو چچڙ، جَـرُ (جوُر) گڏه جي مک، جيڪر چَڪُ هٽي
٩٢- ۽ وڏي ڪِول (ماڪوڙو)به ان قسم ۾ شامل آهي ۽ هن حڪم ۾ اِهي چارئي شيون برابر آهن.
٩٣- جيڪڏهن ڏندن مان رت ظاهر ٿئي يا وات ۾ ڏسجي ٿو.
٩٤- جيڪڏهن رَتُ ٿُـڪَ سان گڏجي برابر ٿي، جڏهن خضاب وانگر سُرخي ڏي مائل ٿئي.
٩٥- سرخي (ڳاڙهاڻ) سان وضو ڀڄندو ڇو ته رَتُ اصل ۾ سرخ (ڳاڙهو) آهي.
٩٦- جيڪڏهن رَتَ تي ٿُـڪَ غالب ٿي ڦڪاڻ ڏي مائل ٿئي.
٩٧- اهڙي ڦڪاڻ وضو نه ڀڄندي، اهو بيان علم اليقين آهي.
٩٨- ڪانگهاري جو حڪم پڻ ٿڪ جهڙو آهي پر ان ۾ احتياط ڪرڻ واجب آهي.
٩٩- جڏهن ڦلڪڻي مان پاڻي وهي ۽ اهو صاف پاڻيءِ وانگر هجي.
١٠٠- ڪن ماڻهن هت غلطي ڪئي، جو هن پاڻيءَ کي وضوءِ جو ڀڄندڙ نٿا سمجهن.
١٠١- اهو پاڻي پُونءِ يا ڦڪو پاڻي هجي ته ان جو جواب به رت وانگر آهي.
١٠٢- جيڪڏهن اک ۾ سخت سوُر هجي يا نَڪَ ۾ سوُر ٿي پوي.
١٠٣- يا ڪن ۾ اندر سوُر ٿئي ۽ انهي ڪنهي سورن ڪان پاڻي اچي.

(١) نسخي "ر" ۾ هن جاءِ تي هن طرح لکيل آهي: شعر
١- هڪ قول موجب ان جو وضو ڀڄي پيو، جيڪڏهن گهڻا مڇر رت چوسيندا،
٢- هن قول تي ڪتاب مجموع سلطاني عمل ڪيو آهي، ان قول ۾ گهڻي ناداني آهي،
٣- ان قول تي انهن فتوئ ڏني آهي ان راه تي اهي هرگز نه هليا آهن.

۱۰۴- ولـي آب صـافي، نـه آبِ صديد — روان گشت آن آب بيرون چكيد
۱۰۵- شـده در وضويش بسـي اختلاف — بنـزديک بعضي ببـاشد معـاف
۱۰۶- ولـي قـول احـوط چنــين آمـده — درين هر سه صورت وضو شد تبه
۱۰۷- همين آب چـون ريـم يا زرد آب — بگشته درين حكم بين در كتاب
۱۰۸- بـود درد كـافـي بنقض وضـو — بـهمـراه ايـن آب اي نـيـكـرو
۱۰۹- بـود درد بـر ريـم بـودن دليـل — اگرچـه نه زرد ست دان اين سبيل
۱۱۰- وگـر ريـم ديـده و يـا زرد آب — كه نامش صديد(۱) ست بتازي كتاب
۱۱۱- روان گشت با درد بـي اشتبـاه — بنزديک جمله وضو شد تباه
۱۱۲- ازين هر سه انـدام بي درد گـر — روان گشت چيزي شنو اين خبر
۱۱۳- وضو را بجز درد هر دم بقا ست — اگرچه همان چيز با رنگها ست
۱۱۴- بـود گـرچـه زرد آب يا ريـم آن — ازيـن هر سه انـدام گشتـه روان
۱۱۵- بجز درد ناقض نباشد همـان — ببين درمختـار يـابي امـان
۱۱۶- دريـن بـاب نـاف ست ثـدي زن — همين هر دو را حكم اين دان بفن
۱۱۷- دريـن حكمها پنج انـدام گشت — كه احكام اين پنج اكنون گذشت
۱۱۸- مـدار ست بـر درد اينجا همـه — نـه بر رنگ چيزي كه جاري شده
۱۱۹- ولي شرح منيـه ازين قاصر ست — نه عـالمگيري بـريـن وافـر ست
۱۲۰- نـه جامع برين ست ديگر كتاب — ز جمله بـكـردم همـين انتخـاب
۱۲۱- اگر پاک چيز از بدن شد روان — وضويش بحال ست دان اين بيان
۱۲۲- چنانچه ز پستان رود شير پاک — و يا آب صافي و يا رنـگ نـاک
۱۲۳- و يا اشک گريه و يا خوئ تن — ازان نيست هـرگـز وضـو ساختن
۱۲۴- مگر چون ز پستان رود غير شير — بشرطي كه بـاشد بـدرد كثيـر
۱۲۵- دريـن صورتِ هم وضو شد تباه — ببين شرح منيـه بيابي تو راه
۱۲۶- دگـر هم بتنوير گفتـه صريـح — كسـي مُدمن الخمر باشد صحيح
۱۲۷- بـود عرق(۲) او از نـواقض وضـو — پليد ست عرقـش مكـردان تـو رُو

(۱) صديد: زرد آب بسندي ٽُس. (۲) ۽ پگهر خمر پيئندڙ جو ناهي ناقض مگر متي قول ضعيفا. (مصلح المفتاح ص ۵۴)

١٠٤- پر صاف پاڻي، نه ڦِڪو پاڻي(ٿُس)، اهو پاڻيُ ٻاهر ٽمي وهڻ لڳو.
١٠٥- ان ۾ گهڻو اختلاف آهي، ڪن عالمن وٽ مُعاف آهي.
١٠٦- پراَحوطُ قول اهو آهي ته ٽنهي صورتن ۾ وضو ڀڄي پوندو.
١٠٧- اهو پاڻي پوُنءِ وانگر هجي يا ڦڪو پاڻي هجي، انجو به اهوئي حڪم آهي ڪتاب ڏس.
١٠٨- جيڪڏهن پاڻيءَ سان سوُر به هوندو ته وضو ڀڄي پوندو.
١٠٩- سوُر پاڻي جي پونءِ هجڻ جو دليل آهي. توڙي پاڻي ڦڪو نه هجي.
١١٠- جيڪڏهن اکين ۾ ٿُس يا ڦڪو پاڻي اچي، جنهن کي عربي ۾ "صَديد" چئبو آهي.(١)
١١١- ۽ اهو پاڻي سوُر سان وهيو ته سمورن وٽ وضو ڀڄي پوندو.
١١٢- انهن ٽنهي عضون مان سوُر ڪانسواءِ جيڪڏهن پاڻي وهيو.
١١٣- سوُر ڪان سواءِ وضو باقي آهي، جيتوڻيڪ اها شيءِ رنگدار هجي.
١١٤- اهو ڦڪو پاڻي يا پُونءِ هجي جو ٽنهي عضون مان جاري ٿي هجي.
١١٥- سوُر ڪان سواءِ وضو ڀڄندڙ نه آهي، دُرمختار ڏسي امن حاصل ڪر.
١١٦- هن باب ۾ ڏُن ۽ زال جي ٻُـبن جو حڪم اهوئي آهي.
١١٧- پنجن عضون جو اهو حڪم آهي، جن جو هاڻي متي ذڪر ٿي چڪو آهي.
١١٨- هن جاءِ تي سوُر کي اعتبار آهي، باقي جاري ٿيندڙ شيءِ جي رنگ کي اعتبار نه آهي.
١١٩- پر شرح منيه هن مسئلي ۾ قاصر آهي، نڪي عالمگيري ۾ وضاحت آهي.
١٢٠- نه وري ٻيو ڪتاب جامع آهي، سيني ڪتابن مان هي انتخاب ڪيل آهي.
١٢١- جيڪڏهن پاڪ شيءِ بدن مان نڪري ته وضو بحال آهي.
١٢٢- جيئن ٻبن مان کير وهي، يا صاف يا رنگين پاڻي نڪري.
١٢٣- يا روئڻ سان ڳوڙها اچن يا وات جو لعاب ته انهن ڪري وضو ڪرڻو نه آهي.
١٢٤- پر جڏهن ٻُبن مان کير ڪان سواءِ ٻي ڪا شيءِ گهڻي درد سان نڪري.
١٢٥- ان صورت ۾ به وضو ڀڄي پوندو، 'شرح مُنيه' ڏسو ته راهه ملي ويندي.
١٢٦- ٻيو ته تنويرالابصار ۾ صريح لکي ٿو ته جيڪو شخص دائمي شرابي آهي.
١٢٧- اُن جو پکهر وضوءَ جو ڀڄندڙ آهي، ان جو پکهر پليد آهي، ان ڪان مُنهن نه موڙ.(٢)

(١) صديد: ڦڪو پاڻي سنڌي ٿُس. (٢) شرابيءَ جي پکهر سان وضو ڀڄڻ وارو قول ضعيف آهي. (مصلح المفتاح ص٥٤)

۱۲۸- بربن وجه مردي ست مردار خوار | بمردار خوردن بود استوار
۱۲۹- بود عرق او هم هميشه پليد | وضو بشكند چون بگردد پديد
۱۳۰- بآخر كتاب ست اين مسئله | بپيش از كتاب الفرائض همه
۱۳۱- درين درمختار ناظر شده | دليلش قوي در نظر نامده
۱۳۲- دگر چشم چون كور باشد تمام | بجز درد ريزد گهي آب فام(۱)
۱۳۳- بجز درد از چشم اعمىٰ چو آب | روان گشت رفته وضويش شتاب
۱۳۴- مخالف اصول ست اين مسئله | ولي هست مذكور در "برهنه" (۲)
۱۳۵- سيوم قي پري دهن ناقض بدان | مگر قي ز بلغم معاف ست آن
۱۳۶- وليكن ابي يوسف اين ره نمود | چو بلغم ز سينه بكرده صعود
۱۳۷- همين يک پليد ست ناقض تمام | چو گردد ازان پُر دهان اي همام
۱۳۸- چو از خون بسته شود پر دهن | برو فرض گردد وضو ساختن
۱۳۹- اگر خون رقيق ست برابر بزاق | چو باقي فتاده برون از وثاق
۱۴۰- بنزديک بعضي اگر پُر فم ست | ازان قي تباهي وضو آن دم ست
۱۴۱- وليكن اصح ست قولِ امام | كه خود بوالمكارم نوشته تمام
۱۴۲- اگر خون برابر بود با لعاب | و ليكن رقيق ست بين در كتاب
۱۴۳- اگرچه قليل ست وضو شد تباه | اگرچه بود قي بجز اشتباه
۱۴۴- اگر چند كرات قي كرد كس | يكي شورشش هست در هر نفس
۱۴۵- اگر جمع كرده شود قي همه | بگردد پُري دهن از وي همه
۱۴۶- بنزد محمد وضو باطل ست | چو شورش يكي شرط آمد بدست
۱۴۷- بنزد ابي يوسف ست قيد اين | كه كافي ست يک شرط مجلس درين
۱۴۸- نه شرط ست شورش ببودن يكي | چو كافي ست مجلس يكي بي شكي
۱۴۹- نه مذهب امام ست معلوم صاف | كه خود آن چه طورست درين اختلاف
۱۵۰- بقولي محمد بباشد عمل | بنزديک جمهور شد بي خلل
۱۵۱- مراد از پري دهن باشد چنان | نه هرگز تكلم تواند بآن

(۱) فام: در فارسي مانند و گونه. (كشف) (۲) فتاوىٰ برهنه فارسي، دفتر اول باب۳ ص ۱۵۸. للشيخ نصيرالدين مينائي.

١٢٨- دائمي مُردار خورشخص لاءِ بہ ائين روايت آهي.
١٢٩- اُن جو ڦڪهہ بہ هميشه پليد آهي ڦڪهہ ايندو تہ وضو ڀڄي پوندو.
١٣٠- هيءُ مسئلو ڪتاب "تنويرالابصار" جي آخر ۾ ڪتابُ الفرائض کان اڳ ۾ آهي.
١٣١- هن مسئلي ۾ "دُرمختار" نظر وڌي آهي پر اُن جو دليل قوي نظر نہ آيو.
١٣٢- پيو نابين جي اک درد کان سواءِ، ڪڏهن پاڻيءُ وانگر ڪا شيءِ وهائي ٿي.(١)
١٣٣- درد کان سواءِ نابين جي اک مان پاڻي وهيو تہ وضو ڀڄي پوندو.
١٣٤- هيءُ مسئلو اصول جي خلاف آهي پر ڪتاب فتاوىٰ برهنه ۾ لکيل آهي. (٢)
١٣٥- ٽيون قسم وات ڀريل قي وضو ڀڃندي آهي، مگر بلغم جي قيءُ معاف آهي.
١٣٦- پر امام ابو يوسف هيءُ راهہ ڏيکاري آهي تہ جڏهن بلغم سيني کان آيو.
١٣٧- اهو هڪ پليد آهي، وضو ڀڃندو جيڪڏهن وات ڀريل هوندو.
١٣٨- جڏهن ٻڌل (جميل) رت سان وات ڀريل ٿيو تہ ان تي وضو ڪرڻ فرض ٿيو.
١٣٩- جيڪڏهن رَتُ ٽُڪ وانگر رقيق (پتڙو) آهي، جيڪو قيءُ سان ٻاهر آيو هجي.
١٤٠- ڪن وٽ جيڪڏهن وات ڀريل ٿيو تہ ان قيءُ سان وضو ڀڄي پوندو.
١٤١- پر امام صاحب جو قول وڌيڪ صحيح آهي، جيڪو ابوالمڪارم پاڻ لکيو آهي.
١٤٢- جيڪڏهن لعاب سان رت برابر هوندو مگر رقيق آهي.
١٤٣- جيتوڻيڪ رقيق رت ٿورو هوندو تہ بہ وضو ڀڃندو توڙي قيءُ هجي.
١٤٤- اگر چند ڀيرا قيءُ ڪري ٿو ۽ دل جو اُٿارو هڪ آهي.
١٤٥- جيڪڏهن سموري قيءُ گڏ ڪجي تہ وات ڀرجي وڃي تہ.
١٤٦- امام محمد وٽ وضو ڀڃندو پر اُٿاري جو هڪ هجڻ شرط آهي.
١٤٧- امام ابو يوسف هڪ مجلس جي قيد کي ڪافي قرار ڏنو آهي.
١٤٨- اُٿارو هڪ شرط نہ آهي، هڪ مجلس جو قيد ڪافي آهي.
١٤٩- امام اعظم جو مذهب صاف معلوم نہ ٿيو تہ ان اختلاف ۾ سندن راءِ ڪهڙي آهي.
١٥٠- جمهور علماء وٽ امام محمد جي قول تي عمل آهي.
١٥١- وات قيءُ سان ڀريل هجي، ان مان مراد آهي تہ اها قيءُ جهلي ڳالهائي نہ سگهجي.

(١) فـامر: فارسيءَ ۾ مثال ۽ نمونو.(ڪشف) (٢) فتاوىٰ برهنه فارسي دفتر اول، باب ٣ فصل ٣ ص ١٥٨.

۱۵۲- چهارم تو مستي غالب ببين | ز مسکر بخوردن شود آن چنين
۱۵۳- که لغزد برفتار او چپ و راست | نه هرگز رود مستوي راه راست
۱۵۴- اگرچه شناسد زمين و سماء | صحيح ست اين قول اي نيکراء
۱۵۵- بدان نيز پنجم که بيهوشي ست | که اغماء نامش نه مدهوشي ست
۱۵۶- گهي نيز مدهوش دهشت زده | برو حکم اغماء هم آمده
۱۵۷- گهي شوق غالب بدردِ فراق | رُبايد ز دل هوش بالاتفاق
۱۵۸- ششم دان تو ديوانگي را کنون | که نامش بتازي بباشد جنون
۱۵۹- بود نوم هفتم که گويند خواب | چو بر تکيه باشد شنو اين جواب
۱۶۰- چو تن را نهاده همو بر زمين | و يا يک سرين را نهاده متين
۱۶۱- درين هر دو صورت بلا اختلاف | وضويش شکسته نه خوابش معاف
۱۶۲- وگر جز زمين ست تکيه دگر | برو خواب کرده شنو اين خبر
۱۶۳- بتکيه چو باشد همه منحني | بغايت بود ميل سويش سني
۱۶۴- نباشد نشسته همه استوار | بداده تنش را بتکيه قرار
۱۶۵- بحدي که مقعد بود منحدر | نمانده همه بر زمين مستقر
۱۶۶- چنانچه نهد شکم بر هر دو ران | بگردد نگون سُوئ زانو عيان
۱۶۷- و يا پشت بر تکيه کرده چنان | شده شکم بالا سُوئ آسمان
۱۶۸- و يا کرد بر تکيه پهلو چنين | همه بار تن ماند بر يک سرين
۱۶۹- شکسته وضو در همه اين صور | اگر خواب کرده شنو اين خبر
۱۷۰- برين طور تکيه بود استناد(۱) | که در فقه آنرا بکردند ياد
۱۷۱- ولي در صور اين بگشتن نگون | چو بر هر دو رانش شود تن نگون
۱۷۲- درين صورتِ خواب ناقض شده | بقولي نه ناقض، معاف آمده
۱۷۳- اگر او نشسته بود استوار | درين حال چون خواب آمد بکار
۱۷۴- چو هر دو سرين بر زمين متصل | بود هر دو در وضع هم مستقل
۱۷۵- اگرچه نه يکسان بود بار تن | بود بر يکي کم شنو قول من

(۱) استناد: تعريف استناد در حاشيه آب مطلق و مقيد شعر نمبر ۱۸۳، ص۱۹۷ خواهد آمد.

١٥٢- وضوءَ جي ڀڄندڙن مان چوٿون قسم مستي ۽ مدهوشي آهي، جيڪا نشي پيئڻ جي ڪري ٿئي.
١٥٣- جنهن ڪري هلڻ ۾ ڪاٻي ۽ ساڄي پاسي ٿيڙ ڪائي ۽ سِڌو هلي نہ سگهي.
١٥٤- توڙي ان حالت ۾ زمين ۽ آسمان سڃاڻي سگهجي ۽ هي قول صحيح آهي.
١٥٥- پنجون قسم وضوءَجي ڀڄندڙن مان بيهوشي ۽ غشي آهي، جنهنکي عربي ۾ "اغماءُ" چئجي ٿو.
١٥٦- ڪڏهن مدهوش کي بہ، غشيءَ جو حڪم ڏنل آهي.
١٥٧- ڪڏهن درد فراق جي ڪري گهڻو شوق (عشق) بہ دل کي بيهوش ڪري ٿو.
١٥٨- ڇهون قسم چريائي آهي، جنهن کي عربيءَ ۾ "جُنون" چون ٿا.
١٥٩- ستون قسم نواقض وضو مان ٽيڪ ڏئي ننڊ ڪرڻ آهي.
١٦٠- جڏهن جسم کي سڌو ڪري ستو يا هڪ پاسي ڪري سمهي ننڊ ڪيائين.
١٦١- بيشڪ انهن ٻنهي صورتن ۾ وضو ڀڄندو ننڊ معاف نہ آهي.
١٦٢- جيڪڏهن زمين کان سواءِ ٻي شي تي ٽيڪ ڏئي ننڊ ڪيائين.
١٦٣- اهڙي تڪيه تي ٽيڪ هجي، جنهن ڏانهن سندس لاڙو هجي.
١٦٤- پوريءَ طرح سڌو ويٺل نہ هجي پر تڪيه تي قرار وٺي ٿو.
١٦٥- اهڙي نموني جو مقعد پاسيري هجي ۽ پوري طرح زمين تي قرار نہ وٺي.
١٦٦- جيئن پيٽ ٻنهي رانن تي رکي گوڏن ڏانهن اونڌو ٿي وڃي.
١٦٧- يا تڪيه تي پُٺا رکي آسمان ڏانهن پيٽ ڪري.
١٦٨- يا تڪيه تي پاسو رکي، جيئن بدن جو سمورو بارُ هڪ پاسي ٿئي يعني پاسيرو ٿي پوي.
١٦٩- جيڪڏهن ان حال ۾ ننڊ آئي تہ انهن سڀني صورتن ۾ وضو ڀڄي پوندو.
١٧٠- اهڙي طرح جي ٽيڪ ڏيڻ کي "استناد" چئبو آهي، جنهن جو بيان فقه ۾ آيل آهي.
١٧١- پر هنن صورتن ۾ ٻنهي رانن تي جسم رکي اونڌو ٿيڻ.
١٧٢- هن صورت ۾ ننڊ وضو ڀڄندڙ آهي. هڪ قول مطابق ناقض نہ آهي بلڪ معاف آهي.
١٧٣- جيڪڏهن هو سڌو ويٺل هجي ۽ ان حالت ۾ ننڊ اچي.
١٧٤- ۽ ٻئي چُترڙ زمين تي بنا ٽيڪ جي مُستقل هجن.
١٧٥- جيتوڻيڪ جسم جو بار هڪجهڙو نہ هجي بلڪ هڪ پاسي گهڻ هجي.

(١) استناد جي تعريف آب مطلق و مقيد جي باب جي صفحي نمبر١٩٨ شعر نمبر١٨٣ جي حاشيه ٢۾ ايندي.

١٧٦- ز هر چار جانب چو او مستوي ست نـه بسيار ميلش بتكيه قوي ست
١٧٧- چو بر تكيـه هم بار تن مي بـود بيفتـد بـزودي چـو تـكـيـه رود
١٧٨- درين صورتِ هم وضو را بقا ست صحيح ست اين قول هم خوش لقا ست
١٧٩- چنين در متانـه بگفته صريح كه اين قول تحقيق باشد صحيح
١٨٠- مگـر مقعدش از زمين زائل ست بتكيه نشستن وضو باطـل ست
١٨١- بشرطي كـه خوابش بحدي بـود بيفتد بخوابش چـو تكيـه رود
١٨٢- دو قسم ست تكيه يكي احتبا ست شدن محتبي محض با دستها ست
١٨٣- بجامه بـود احتـبـا ياد گيـر ببازو بـود احتبـا هم كثيـر
١٨٤- بـهـر دو طريقت رسولِ خـدا نشستي بكـردي دو اين احتبـا
١٨٥- اگـر محتبـي خواب كرده بياد اگرچه سـرش بـر دو زانـو نـهاد
١٨٦- چو هر دو سرينش بود استوار وضو را ببـاشـد درينـجـا قـرار
١٨٧- دگر قسم تكيـه چوديـوارها ست و يا چون ستون ست در قول راست
١٨٨- ولي حكم اين هر دو قسم ست يكي نـه ثـانـي ز اول بـود انـدكـي
١٨٩- درين هر دو صورت چو هر دو سرين بـود متصل بـر زمين اي امـين
١٩٠- نه ناقض بود خواب اي نيكرو درين هر دو صورت ببـاشد وضو
١٩١- ولي فرق در "شرح منيه" بكرد نـه قولش صحيح ست اي نيک مرد
١٩٢- نـه ناقض بگفته همو خواب را بصـورت كه گفتـه شده احتبـا
١٩٣- بصورت دگر خواب ناقض بگفت خـلافِ نخستين همو گفت مفت
١٩٤- ببين در متانه كه يكسان نمود همين هر دو صورت چو آسان نمود
١٩٥- ولي خواب در پنج حالت دگر نه ناقض وضو را ست شو با خبر
١٩٦- يكي چون نشستـه بود استـوار چـو هر دو سرينش بـود بر قرار
١٩٧- دگر راست استاده باشد كسي سيـوم مثل راكع شود كـج بسي
١٩٨- چهارم چو باشد همو در سجود ميانِ نماز ست يا هر سجـود
١٩٩- بـود گرچه سجده بخارج نماز ببين در هدايـه بيابي تـو راز

١٧٦- چئني طرفن کان سڌو هجي ۽ تکيه ڏي ته وڏيک لاڙو نه هجي.
١٧٧- جنهن ٽيک تي جسم جو بار هجي جيڪڏهن ٽيک نکري وڃي ته جلدي ڪري پوي.
١٧٨- ان صورت ۾ به وضو باقي آهي ۽ هيءُ قول صحيح ۽ سنڌو آهي.
١٧٩- متانه ۾ صريح چيو اٿس ته هيءُ قول تحقيق شُده ۽ صحيح آهي.
١٨٠- اگر مقعد زمين کان کنيل آهي ته ٽيک سان وضو باطل ٿيندو.
١٨١- بشرطيڪ ننڊ ايتري هجي جو ٽيک نکرڻ سان ڪِري پوي.
١٨٢- ٽيک جا ٻه قسم آهن هڪڙو قسم اِحتباءُ (ڪانپ وارو ٽيڻ) آهي.
١٨٣- ڪهڙي سان ۽ ٻانهن سان به اِحتباءُ ٿي سگهي ٿو.
١٨٤- انهن ٻنهي طريقن سان رسول خدا ويهي ڪري اِحتباءُ ڪندا هئا.
١٨٥- جيڪڏهن مُحتبي (ڪانپَ وارو) اهڙي طرح ننڊ ڪري جو متو گوڏن تي رکي ٿو.
١٨٦- جيڪڏهن ٻئي دُڏِيون (چُتڙن جون) سِڌيون هجن ته وضو برقرار رهندو.
١٨٧- ٽيک جو ٻيو قسم پٺ يا ٿنڀ کي ٽيک ڏيڻ آهي.
١٨٨- ۽ انهن ٻنهي قسمن جو حڪم هڪجهڙو آهي هڪ ٻئي کان گهٽ نه آهي.
١٨٩- انهن ٻنهي صورتن ۾ جڏهن (چُتِڙن جون) دُڏيون زمين تي هجن.
١٩٠- اهڙي ننڊ وضوءَ کي ٽِيجندڙ نه آهي، ٻنهي صورتن ۾ وضو باقي رهندو.
١٩١- اگرچه شرح منيه ۾ فرق ڄاڻايو اٿس ۾ اهو قول صحيح ناهي.
١٩٢- ٽيک جي حالت ۾ ننڊ وضو نه ٽِيندي جڏهن ڪانپ واري ٻُڌايل پهرئين قسم جي صورت ۾ هجي.
١٩٣- پهرئين صورت جي برخلاف ٻي صورت ۾ ننڊ وضوءَ جي ناقض آهي.
١٩٤- متانه ۾ ڏس ٻئي صورتون برابر لکي ٿو، ٻئي صورتون آسان ڪيائين.
١٩٥- ۾ ٻين پنجن صورتن ۾ ننڊ وضوءَ کي ٽِيجندڙ نه آهي.
١٩٦- هڪ جڏهن ننڊ جي حالت ۾ سڌو ويٺو هجي جيئن ٻئي چُتِڙَ زمين تي هجن.
١٩٧- ٻيو جڏهن بيٺي ننڊ اچي، ٽيون رکوع ڪندڙ وانگر گهٽو نِوڙيل هجي.
١٩٨- چوٿون سجدي ۾ ننڊ اچي، نماز جو سجدو هجي يا ڪو ٻيو سجدو.
١٩٩- توڙي سجدو نماز کان خارج (ٻاهر) هجي،هدايه ڏسي راز معلوم ڪر.

۲۰۰- بود خواب پنجم بحالت رکوب | نشسته بود برشتر چست خوب
۲۰۱- دربن پنج صورت بیفتد اگر | رسد بر زمین زود او از زبر
۲۰۲- چو ساقط شده او بهمراه خواب | برفته تمکن ز مقعد شتاب
۲۰۳- برفتن تمکن وضو شد تباه | چو با خواب افتاد او هیچگاه
۲۰۴- شده گرچه بیدار في الحال هین | بپیش از رسیدن تنش بر زمین
۲۰۵- ز شرح مواهب که برهان بنام | نوشته باین طور باالاهتمام
۲۰۶- و لیکن ز سائر کتب دیدمش | بطورِ دگر هست بگریدمش
۲۰۷- اگر گشت بیدار پس آن زمان | که او بر زمین چون فتاده عیان
۲۰۸- وضویش شکسته شده دان جواب | دربن باب این ست جوابِ صواب
۲۰۹- چو وقتي رسیدن زمین زود او | بزودي بیدار گشته همو
۲۱۰- وضویش بحال ست درین یک رمق | ز سائر کتب این جواب ست حق
۲۱۱- بدان هست هشتم مباشر شدن | سر آلت مرد بر قبل زن
۲۱۲- چو الصاق فرجین حاصل شده | وضوء زن و مرد باطل شده
۲۱۳- بنزدیک بعضي نه ناقض وضو ست | مگر با شرائط بجز گفتگو ست
۲۱۴- یکي شرط اقویٰ تو اینجا شناس | تنِ مرد را با تنِ زن مساس
۲۱۵- میان دو تن این نه حائل بود | مجرد تنِ با تنِ یک شود
۲۱۶- بنزدیک بعضي بود اصل این | نه الصاق فرجین شرط ست درین
۲۱۷- بنزدیک بعضي دو ناقض شده | جدا هر یکي در شمار آمده
۲۱۸- یکي تن بتن هست مُلصق شدن | نه حائل بباشد میان این دو تن
۲۱۹- دگر چونکه بر فرج زن برهنه | سر آلِت مرد چسفد همه
۲۲۰- بنزدیک بعضي اگر شکم مرد | بزن برهنه مي رسد نیست سرد
۲۲۱- وضویش باین طور گشته تباه | برین "شرح منیه" بباشد گواه
۲۲۲- بنزدیک بعضي نه ناقض شده | وضوءِ رجال ست باقي همه
۲۲۳- مگر آلتش را بود انتشار | وضوءِ زن و مرد گیرد فرار

٢٠٠- پنجون اُٺ تي ويٺي سواري ڪرڻ دوران ننڊ اچي.
٢٠١- انهن پنجن صورتن ۾ مٿان ڪري زمين تي جدا ٿي پوي. (ته به وضو نه ڀڄندو)
٢٠٢- جڏهن اهو ننڊ جي حالت ۾ ڪريو ۽ مقعد زمين تان ٿڙي وئي.
٢٠٣- اگر ننڊ جي حالت ۾ ڪِرڻ سان مقعد زمين تي برقرار نه رهي ته وضو تباهه ٿيندو.
٢٠٤- اگرچه جلد سجاڳ ٿيو ۽ جسم زمين تي نه پهتو (ته به وضو نه رهيو).
٢٠٥- ڪتاب "شرح مواهب" جنهن جو نالو برهان آهي، اُن ڪتاب ائين لکيو آهي.
٢٠٦- پر ٻيا ڪتاب ڏٺم، جن ۾ حڪم برعڪس آهي.
٢٠٧- جيڪڏهن زمين تي ڪِرڻ کان پوءِ ٿوري دير بعد سجاڳ ٿيو.
٢٠٨- هن باب ۾ صحيح جواب اهو آهي ته وضو ڀڄي پوندو.
٢٠٩- پر جي زمين تي پهچڻ شرط بيدار ٿيو ته.
٢١٠- ان وقت ۾ وضو بحال آهي ۽ حق (دُرست) جواب اِهو آهي.
٢١١- اٺون قسم وضوءَ جي ڀڄندڙن مان مُباشِرت يعني مرد جي آلت عورت جي فرج تي رکڻ آهي.
٢١٢- ٻنهي اگهڙن جي ملائڻ سان مرد ۽ عورت جو وضو ڀڄي پوندو.
٢١٣- ڪن فقيهن وٽ وضو نه ڀڄندو پر ان ۾ ڪجهه شرط آهن.
٢١٤- هڪ شرط هيءُ آهي ته مرد جو جسم عورت جي جسم سان مليل هجي.
٢١٥- ٻنهي جسمن جي وچ ۾ ڪو حائل (سنڌو) نه هجي ٻئي جسم اُگهاڙا هجن.
٢١٦- ڪن فقيهن وٽ فقط جسمن جو اِلصاقُ وضو ڀڄندو، باقي اِلصاقُ فرجين شرط نه آهي.
٢١٧- ڪن وٽ ٻه شيون ناقض آهن، هر هڪ جو جدا جدا شمار ڪر.
٢١٨- هڪُ، جسمُ، جسمَ سان بنا حائل مُلصقُ ٿئي.
٢١٩- ٻيو مرد جي آلت جو مٿو اگهاڙي عورت جي فرج تي رکي.
٢٢٠- ڪن وٽ جيڪڏهن مرد جو پيٽ اگهاڙي عورت جي پيٽ کي لڳو ته وضو نه ڀڄندو.
٢٢١- هن صورت ۾ وضو ڀڄندو، شرح مُنيه ان تي شاهد آهي.
٢٢٢- ڪن وٽ وضو نه ڀڳو، مردن جو وضو بحال آهي.
٢٢٣- جي آلت اُٿيل هوندي ته مرد ۽ زال ٻنهي جو وضو ڀڄي پوندو.

٢٢٤- ولي شرح منيه يكي چيز گفت
همين چار اركان درين نيز گفت
٢٢٥- كه مجموع چار ست ناقض يكي
نه شرط ست زائد درين بي شكي
٢٢٦- بنزد محمد نه اين ناقض ست
برين ست فتوىٰ بگير اين بدست
٢٢٧- ببين بوالمكارم كه گفته صريح
برين داد فتوىٰ چو بوده صحيح
٢٢٨- دليل نخستين بگويم كه چيست
دليل مذي هم بجاىٔ مذي ست
٢٢٩- سبب مر مذي راهمين آمده
بجاء مسبب مقرر شده
٢٣٠- جواب محمد دليل ست صاف
بود نوم غفلت بلا اختلاف
٢٣١- بغفلت شود سُست اندامها
بسُستي دُبر باد گردد رها
٢٣٢- نه نوم ست ناقض، نه سكر ست هم
مگر بهر سستي دُبر بيش و كم
٢٣٣- نه بيني چو مقعد بود استوار
چو هر دو سرينش بود برقرار
٢٣٤- نه ناقص وضو را ست خوابِ چنين
مباشر درين باب اين طور بين
٢٣٥- نديده مذي هم بود هوشيار
نه غفلت نه سستي شده در شمار
٢٣٦- بجز احتمالِ خروج پليد
نه ناقض بباشد شنو اي سعيد
٢٣٧- نهم از نواقض تو قهقه شمار
مخالف قياس ست آن ياد دار
٢٣٨- ولي چار شرط ست ظاهر دران
بجز شرط آنرا تو ناقض مدان
٢٣٩- يكي چونكه قهقه بود در نماز
نمازي كه مطلق بود هر نماز
٢٤٠- نمازِ جنازه نه مطلق شده
نه سجده تلاوت چنين آمده
٢٤١- دگر شرط بالغ ببودن قوي ست
سيوم شرط بيدار هم بودني ست
٢٤٢- چو قهقه كند نائم اندر نماز
نمازش شكسته شود ناجواز
٢٤٣- وضويش بماند سلامت بحال
صحيح ست اين قول اي خوش مقال
٢٤٤- درين باب قهقه جنايت شده
ز بيدار بالغ شنو اين همه
٢٤٥- نه جاني ست نائم، نه كودك صبي
جنايت اعاده وضوشد سني
٢٤٦- اعاده وضو هم گنهگاري ست
چه قهقه درين باب بدكاري ست
٢٤٧- صحيح ست اين قول بين در كتب
برين دار باور اِلي الله تُب

٢٢٤- پر شرح منيه چار شيون ڄاڻايون آهن، جن سان وضو ڀڄندو.
٢٢٥- اهي جملي چار شيون وضو ڀڃڻ ٿيون، وڌيڪ ڪوبہ شرط نہ آهي.
٢٢٦- امام محمد وٽ اهي چار ناقض نہ آهن ۽ ان تي فتوىٰ آهي.
٢٢٧- ابوالمڪارم ۾ صريح لکيل آهي تہ ان تي فتوىٰ ڏنل آهي.
٢٢٨- پهريون دليل هيءُ آهي تہ مذيءَ جو شڪ بہ مذي ڇئبو.
٢٢٩- مذي جو سبب اهو آهي جو مُسبب جي جاء تي مقرر رکيو ويو.
٢٣٠- امام محمد جو دليل صاف آهي تہ ننڊ هڪ غفلت آهي.
٢٣١- غفلت سان عضوا ڍرا ٿين ٿا، سُستيءَ جي ڪري ڏُبر مان هوا نڪري ٿي.
٢٣٢- ننڊ ناقض نہ آهي، نہ نشو، مگر سستي سان دبر مان هوا نڪرڻ جو انديشو آهي.
٢٣٣- جڏهن مقعد زمين تي سنئين هجي جيئن ٻئي چُتڙ زمين تي برقرار هجن.
٢٣٤- اهڙي ننڊ وضو نٿي ڀڃي، مُباشرت بہ ائين سمجهو.
٢٣٥- مذي نہ ڏٺائين ۽ هوشيار هو، نہ وري ڪا غفلت يا عُضون جي سُستي هئي.
٢٣٦- پليدي نڪرڻ جي احتمال کان سواء وضو نہ ڀڄندو.
٢٣٧- وضو ڀڄندڙ نائون قسم ٺهڪ ڳڻ، جو قياس جي خلاف آهي.
٢٣٨- پر ان ۾ چار شرط آهن شرط کان سواء وضو نہ ڀڄندو.
٢٣٩- هڪڙو شرط نماز ۾ ٺهڪ ڏيڻ آهي ۽ اها مطلق نماز هجي.
٢٤٠- جنازي جي نماز ۽ تلاوت جو سجدو مطلق نماز نہ آهي.
٢٤١- ٻيو شرط بُلوغت آهي ٽيون شرط سجاڳي آهي.
٢٤٢- نماز ۾ ننڊ ڪندڙ شخص ٺهڪُ ڏيندو تہ نماز ڀڄي پوندي.
٢٤٣- پر ان جو وضو سلامت رهندو هي قول صحيح آهي.
٢٤٤- بيدار بالغ نمازيءَ جو ٺهڪ وضوء لاء ڇَني (ڀڃندڙ) آهي.
٢٤٥- ننڊ واري ۽ صغير ٻار تي اها ڇني نہ آهي، ڇنيءَ مان مراد وضوءَ جو ورائي ڪرڻ آهي.
٢٤٦- وضو ورائي ڪرڻ گنهگاري آهي جو تہ نماز ۾ ٺهڪ ڏيڻ خراب ڪم (گناهہ) آهي.
٢٤٧- هيءُ قول صحيح آهي ڪتاب ڏسو پروسو ڪر ۽ الله تعاليٰ وٽ توبه ڪر.

۲۴۸- چَهارم مجرد وضو بودن ست نباشد وضو کو بغسل تن ست
۲۴۹- وضوئي که باشد مع الاغتسال نه آنرا بقهقه بود ارتحال
۲۵۰- چنين بوالمکارم نوشته همه بتنوير تصريح هم آمده
۲۵۱- چه غسل ست مانع درين دو کتاب ز تاثير قهقه شنو اين جواب
۲۵۲- ولي درمختار ناقض بگفت نه غسل ست مانع شنو قول مفت
۲۵۳- متانه، بعالمگيري شده(۱) که تاثير اين نقض جاري شده
۲۵۴- يکي شرط زائد شنو قول من که او مرد باشد ولي نيست زن
۲۵۵- بدان زن درين حکم مثل صبي ست بقهقه وضويش بحال(۲) و قوي ست
۲۵۶- نه در عقل زن را بباشد بکمال چنين در حديث ست اي نيکفال
۲۵۷- همين شرط از شرحؑ هندي ستان که بر 'نام حق' شد بهندوستان
۲۵۸- نه اين شرط ديدم ز ديگر کتاب خدا يا ندانم تو داني صواب
۲۵۹- بروزي امامت بکردي نبي صفوفِ صحابه همه مستوي
۲۶۰- يکي بود چاهک بنزدِ صفوف بيامد بران چاه اعمیٰ عفوف
۲۶۱- يکايک بيفتاد در چاه او شنيده صحابه همه آه او
۲۶۲- بقهقه بخنديد بعضي رجال ز صَفِ صحابه شنو اين مقال
۲۶۳- بکردند قهقه ميان نماز بگفته رسولِ خدا دلنواز
۲۶۴- ولي پس فراغت ز راهِ عتاب بکرده همه ضاحکان را خطاب
۲۶۵- اعاده وضوء و نماز آن کنيد که اکنون بکرديد باز آن کنّيد
۲۶۶- کساني که اينجا مخاطب شدند باين امر قهقه معاتب شدند
۲۶۷- ببودند مردان همه پر فني ميانِ جماعت نبوده زني

(۱) و در کفايه نوشته است: المغتسل من الجنابة قهقه في صلواته بطلت صلواته دون طهارته (کفايه شرح هدايه ص ٤٧). و سيد علي محمد شاه سندي دائرائي درين مسئله باين طور مي نويسد:
پر اي اختلاف آهي تڏهن جڏهن نہ سارياتين وضو غسل جي قبلاءِ ۽ جي پهرئين وضو ساري پوءِ کيائين غسلا،
تڏهن ٿهڪ سين نماز پر وضو پچندو ري اختلافا ـ ان پر آندو سيد طحطاوي تنهنجو تصريحا. (مصلح المفتاح، ص ٥٨)
(۲) واين قول را نيز مندرجه ذيل عبارت تائيد مي کند چنانچه علامه حسن شرنبلالي مي نويسد "و قهقهة الرجل في الصلواة" (مراقي الفلاح، باب نواقض الوضوء) پس از قيد رجل معلوم مي شود که قهقهة زن در نماز وضو را نمي شکند - قيدالرجل اتفاقي لان المراءة کذالك بخلاف الصبي.(حاشية طحطاوي على مراقي الفلاح ص٤٩)

ؑ ومصنف اين شرح نامِ حق علامه شيخ نورمحمد هندي سرهندي نقشبندی است ويک حواله ازين کتاب در ينابيع الحيوٰة الابديه نيز موجود است.(رک ينابيع الحيوٰة الابديه خطى باب پنجم فصل ١٠ ص٦٦٩)

٢٤٨- اگهاڙو ٿي وُضو ڪرڻ سان وضوء جو ثواب نہ ملندو ڇوته گوياڪہ بدن جا عُضوا ڌوتائين.

٢٤٩- وهنجڻ سان جيڪو وضو ٿيو اهو ٿهڪ سان نہ ڀڄندو.

٢٥٠- ”ابوالمڪارم“ ۾ ائين لکيل آهي ۽ ”تنوير الابصار“ ۾ بہ صراحة ائين آيل آهي.

٢٥١- انهن ٻنهي ڪتابن ۾ آهي تہ ٿهڪ سان غسل وارو وضو نٿو ڀڄي.

٢٥٢- ۾ درمختار واري ان کي ناقض لکيو آهي ۽ چيو آهي تہ غسل وضوء ڀڄڻ کي مانع نہ آهي.

٢٥٣- متانه، عالمگيريءَ سان متفق آهي تہ هن وضوءَ جي ڀڄڻ ۾ غسل کي اثر ڪونهي.(١)

٢٥٤- وڌيڪ ٻيو شرط آهي تہ ٿهڪ مرد ڏئي مگر زال جو وضو نہ ڀڄندو.

٢٥٥- ڇاڻ تہ هن حڪم ۾ زال ٻار وانگر آهي ۽ ٿهڪ ڏيڻ سان سندس وضو بحال آهي.(٢)

٢٥٦- اي نيڪ بخت! حديث ۾ آيو آهي تہ عورت کي ڪامل عقل نہ آهي.

٢٥٧- هندوستان ۾ هندي عالم جو هڪ ڪتاب ”شرح نام حق“ آهي، جنهن اهو شرط لڳايو آهي.

٢٥٨- هيءُ شرط ٻين ڪتابن ۾ نہ ڏٺو اٿم. اي خدا! آءٌ نٿو ڄاڻان، تون بهتر ڄاڻين ٿو.

٢٥٩- هڪ ڏينهن نبي پاڪ جن امامت ٿي ڪرائي ۽ اصحاب سڀ‍ئي صفن ۾ هئا.

٢٦٠- صفن جي ڀرسان هڪ کوهي هئي ان تي هڪ نابين آيو.

٢٦١- اهو نابين اوچتو کوهہ ۾ ڪري پيو ۽ اصحابن سندس دانهون ٻُڌيون.

٢٦٢- ڪن اصحابن سڀنئي کان صفن ۾ ٿهڪ نڪري ويا.

٢٦٣- نماز ۾ ٿهڪ ڏنائون تہ نبي پاڪ ﷺ جن ڪين فرمايو.

٢٦٤- ۾ پاڻ سڀنئي نماز پوري ڪرڻ کانپوءِ، ٿهڪ ڏيندڙ اصحابن کي ڏورابي طور خطاب ڪيو.

٢٦٥- تہ اها نماز ۽ وضو ورائي ڪيو جا نماز پڙهي اٿوَ سا ٻيهر پڙهو.

٢٦٦- جيڪي اصحاب سڀئي مخاطب هئا، انهن ٿهڪ جو ڏوراپو ٻُڌو.

٢٦٧- ان جماعت ۾ سڀ مرد هئا، عورت ڪابہ نہ هئي.

(١) ۽ ڪفايه ۾ لکيل آهي تہ، جنابت جي ڪري غسل ڪندڙ شخص جيڪڏهن نماز ۾ ٿهڪ ڏنو تہ سندس نماز باطل ٿيندي باقي وضو باطل نہ ٿيندو. (ڪفايه شرح هدايه،ص٤٧) ۽ سيد علي محمد شاهہ سنڌي دائري وارو هن مسئلي بابت هن طرح لکي ٿو: ”تہ اهو اختلاف تڏهن آهي جڏهن غسل کان اڳ۾ وضو ڪيو هونڊائين ۾ جيڪڏهن وضو ساري پوءِ غسل ڪيو هوندائين تہ ان صورت۾ نماز ۾ ٿهڪ ڏيڻ سان وضو ڀڄي پوندو. اهڙيءَ طرح سيد طحطاوي صراحة لکيو. (مصلح المفتاح، ص٥٨) (٢) هن قول جي تائيد هيٺين عبارت ڪري ٿي جيئن علامہ حسن شرنبلالي لکي ٿو: ”مرد جو نماز۾ ٿهڪ ڏيڻ“ مراقي الفلاح) پوءِ رجل جي قيد مان معلوم ٿئي ٿو تہ نماز ۾ عورت جو ٿهڪ ڏيڻ وضوءَ کي نٿو ڀڄي. سيد احمد طحطاوي لکي ٿو تہ لفظ رجل جو قيد اتفاقي آهي ڇوتہ ٻار ڪانسواءِ عورت جو بہ حڪم اهو آهي. (حاشيه طحطاوي علىٰ مراقي الفلاح ص ٤٩)

۲۶۸- نـه كودک ببوده، نه هم مغتسل — نه نائم ببـوده، همـه ممتثل
۲۶۹- كسي كُو مـمـاثل بايشان بـود — دريـن وصفها مثل يكسان بـود
۲۷۰- وضـو و نمـازش شكسته شنـاس — بريـن مرد باقي مكن تـو قيـاس
۲۷۱- چه خاص ست اين حكم بر موردش — مخالف قياس سِت ازين سر مَكش
۲۷۲- ذكـورت بلـوغ و مجـرد وضـو — بيقظه نمـاز سـت مطلـق نِكـو
۲۷۳- بـايـن وصفها شان ببودنـد بس — دگـر چون مماثل بود هيچ كَس
۲۷۴- زن و نـائـم و كـودک و مغتسل — ممـاثل نبـاشـنـد اي ممتثـل
۲۷۵- ولي شـافعي گفت مارا جـواب — چـو تخصيص كرده باهلِ خطاب
۲۷۶- نه قهقه پليد ست كه گردد حدث — حدث خود پليد ست قـهقه عبث
۲۷۷- ز اهـل خطاب ست ناقض دگـر — همـان نـاقـضِ ديد خيـرالبشـر
۲۷۸- چـو وَحي ديـده خفـي نـاقضي — ز سـتـرش شـده مختفي ناقضي
۲۷۹- بـهـانـه بقهـقـه هـويـدا شـده — چو قهقه نبـودي، نه پيدا شـده
۲۸۰- چـو قـهـقه بجايش نمـودار شد — حـدث هم بقـهقـه پديـدار شد
۲۸۱- دهـم هـر كه عذرش هميشه بـود — ببيـرون شدن وقت محدث شـود
۲۸۲- بـود در دخـولش بسي اختلاف — بـنـزديک طرفين بـاشـد معـاف
۲۸۳- بقولي ابـي يـوسف و شـافعي — دخـول ست ناقض وضـو را قـوي
۲۸۴- بنزد زفـر هم دخـول ست بـس — نـه ناقض خروج ست در يک نفس
۲۸۵- ابـو يوسف و شافعي گفت نيز — دخول و خروج ست ناقض دو چيز
۲۸۶- بدان عذر نـام آن حدث مي بـود — كـه هـر دم وجودش مدامي بـود
۲۸۷- ولي شـرط آغـاز عـذر ست ايـن — كـه يک وقت كامل بـود بـا يقين
۲۸۸- نـه مهلت دهد تا وضـو با نماز — كنـد هر دو در وقت او كـام ساز
۲۸۹- چو اين قدر مهلت نه ثابت شده — شده عـذر ثابت شنـو تـو همـه
۲۹۰- پس آن وقت آن عـذر باقيَ بـود — چـو هر وقت يكبار بيـرون رود
۲۹۱- بـود شـرط بـاقي بُـدَن عـذر آن — كه وقتي نـه خـالي بگـذرد ازان

٢٦٨- نہ ڀار، نہ غسل وارو، نڪي نند وارا، هُوسڀ هڪجهڙاهُئا.
٢٦٩- جيڪو انهن جو مماثل (انهن جهڙو) هجي ۽ وصفن ۾ انهن سان برابر هجي.
٢٧٠- اُن جو وضو ۽ نماز ڀڳل سمجهہ، ان تي ٻين کي قياس نہ ڪر.
٢٧١- هي حڪم قياس جي خلاف آهي ۽ ان کي پنهنجي خاص مَورد تي بند ڪَبو.
٢٧٢- بالغ مرد هجڻ، محض وضو وارو هجڻ ۽ سجاڳ هجڻ شرط آهي.
٢٧٣- اهي اصحاب سڳورا انهن وصفن وارا هئا، ٻيا انهن جهڙا ڪيئن ٿيندا؟
٢٧٤- زال، نند وارو، ڀار ۽ غسل وارو، انهن سان مماثل نہ آهي.
٢٧٥- ۽ اهلِ خطاب(اصحاب سڳورن)سان خاص ڪرڻ جي صورت ۾ امام شافعي اسانکي جواب ڏنو آهي تہ.
٢٧٦- ٽهڪ پليد نہ آهي جو حدث پيدا ٿئي، حدث خود پليد آهي ۽ ٽهڪ عبث آهي.
٢٧٧- اهلِ خطاب (اصحابن سڳورن) جو ناقض ٻيو هو. انهي ناقض کي ڏسي پاڻ سڳورن حڪم ڪيو.
٢٧٨- وحيءَ جي ذريعي خفي ناقض محسوس ڪيائون ۽ اها خفي شي مختفي ٿي ناقض ٿي.
٢٧٩- ٽهڪ جي ڪري بهانو پيدا ٿيو. ٽهڪ نہ هجي ها تہ بهانو پيدا نہ ٿئي ها.
٢٨٠- ان مخفي شيءِ جي بجاءِ ٽهڪ ظاهر ٿيو، جنهن سان حدث پيدا ٿيو.
٢٨١- ڏهون قسم دائمي عذر وارو آهي. نماز جي وقت گذرڻ بعد حادث (بي وضو) ٿيندو.
٢٨٢- نماز جي وقت جي دُخول ۾ اختلاف آهي، طرفين وٽ ناقض نہ آهي.
٢٨٣- امام ابو يوسف ۽ شافعي وٽ نماز جي وقت جو دُخول وضوءَ جو ناقض آهي.
٢٨٤- امام زفر وٽ بہ نماز جي وقت جو دُخول ناقض آهي باقي وقت جو خروج ناقض نہ آهي.
٢٨٥- امام ابو يوسف ۽ شافعي هيئن بہ چيو آهي تہ وقت جو دُخول ۽ خروج ٻئي ناقض آهن.
٢٨٦- ان حدث کي عُذر تڏهن چئبو، جڏهن هميشه هر وقت اهو عذر لاحق هجي.
٢٨٧- عذر جي شروعات تڏهن ٿيندي جڏهن نماز جو پورو وقت يقين سان عذر رهي.
٢٨٨- وضو ۽ نماز ادا ڪرڻ جي مهلت نہ ڏئي ۽ يڪو عذر رهي.
٢٨٩- جڏهن ايتري بہ مهلت نہ ملي تہ اهو ماڻهو مَعذور چئبو.
٢٩٠- پوءِ ان وقت اهو عذر باقي هجي، جڏهن هر وقت هڪ ڀيرو ظاهر وجي.
٢٩١- ان عذر جي باقي هجڻ لاءِ اهو شرط آهي تہ ڪوبہ وقت ان عذر کان خالي نہ گذري.

تنبيه در ذكر نكته كه بر ارباب قلوب لائح گشته

١- يكي نكته خوش بگويم ترا — بيا پيش من تو مرو قهقرا
٢- يكي نام وَلهان بود ديو(١) بد — ميان وضو ميكند ريو(٢) بد
٣- هميشه موَسوِس ميان وضو ست — بسي ريوها در طهارت ازو ست
٤- بود كار ولهان عيان اختلاج — نه ناقض وضو را ست آن اختلاج
٥- رود در دبر يا رود در ذكر — شود در سبيلين زبر و زبر
٦- بخلجان خاطر نمايد حدث — فريبد بچيزي كه شايد حدث
٧- دگر نام خنزب كه ديو قوي ست — هميشه بجامه دغا منطوي ست
٨- شرير ست مكار غدار بد — خبيث ست خناس وسواس دُد(٣)
٩- بود كار خنزب خرابي نماز — بسي مردمان را كند بي نماز
١٠- گهي از نماز ست مانع تمام — بسي مردمان را شنو اين كلام
١١- يكي از سلاحش دو شاخه شمار — دگر هست كلوب بهر شكار
١٢- چو بيند مصلي كند قصد او — دو شاخه بدستش بگيرد همو
١٣- دو شاخه گران بار بر گردنش — نهد تا شود سُست جمله تنش
١٤- نه قومه تواند، نه جلسه بدان — نه تعديل اركان كند جاودان
١٥- بكلوب نخچير(۴) دلها كند — بنخچير دلها تماشا كند
١٦- بسي وسوسه پس فتد در نماز — ربايد ز دلها حضور و نياز
١٧- ازان سهوها در نماز ست بسي — مگر حق تعالىٰ رهاند كسي
١٨- رود دل ببازار از بهر سود — تنِ محض تنها بود در سجود
١٩- مددگار ولهان مر اين خنزب ست — برايش شرارت بدارد بدست
٢٠- بدان ذكر اين هر دو شيطان خبيث — بتحقيق آمد بعلم حديث
٢١- حكايات اين باب از صوفيان — بعلم تصوف بگشته بيان
٢٢- الهي ز شر اين دو شيطان تباه — همه مؤمنان را بده تو پناه

(١) ديو: شيطان (حاشيه مصنف) (٢) ريو: مكر و فريب (حاشيه مصنف) (٣) دُد: درنده (۴) نخچير: شكار.

تنبيه ان نڪتي جي ذڪر بابت جيڪو اهلِ دل کي معلوم آهي

١- هڪ چڱو نڪتو توکي ٻڌايان ٿو، مون ڏي متوجهه ٿي ۽ پوئين پير نه موٽ.
٢- هڪ ولهان نالي ٻچڙو شيطان(١) آهي، جيڪو وضوءَ ۾ "دوکو" ڏيندو آهي.(٢)
٣- هميشه وضوءَ ۾ وسوسا وجهندو آهي ۽ پاڪائي ڪرڻ ۾ گهڻا مَڪر هلائي ٿو.
٤- ان ولهان جو ڪم سبيلَين ۾ اچڻ وڃڻ آهي ۽ اهو وضوءَ کي نٽو پچي.
٥- دُبُر يا ذَڪر ۾ اندر اچي ٿو، ۽ هيٺ مٿي ٿئي ٿو.
٦- دل ۾ وسوسا وجهي ٿو ته شايد حدث ٿي پيو آهي.
٧- ٻئي شيطان جو نالو "خُنزب" آهي جيڪو قوي آهي ۽ دغا جي ڪپڙن ۾ ويڙهيل آهي.
٨- شرير، مَڪار، غدار ۽ بُچڙو آهي، خبيث، خناس، وسوسا وجهندڙ ۽ درنده آهي.(٣)
٩- خُنزبجو ڪم نماز کي وڃائڻ آهي، جو ڪيترن ماڻهن کي بي نمازي بنائي ٿو.
١٠- ڪڏهن ته ماڻهن کي نماز کان بلڪل روڪي ٿو.
١١- هڪ هٿيار سندس دوشاخه آهي، ٻي انبوري شڪار لاءِ اٿس.
١٢- جڏهن نمازيءَ کي نماز لاءِ اٿندي ڏسي ٿو ته دوشاخي کي هٿن ۾ کڻي ٿو.
١٣- ان ٻڙي بار واري دوشاخي کي نمازيءَ جي ڪنڌ تي رکي ٿو، جنهنڪري نمازي سست ٿئي ٿو.
١٤- جنهن ڪري نه قومه، نه جلسه، نه وري تعديل الارڪان ئي ڪري سگهي ٿو.
١٥- انبوريءَ سان دلين جو شڪار ڪري ٿو ۽ ان سان وڏا تماشا ڪري ٿو.(٤)
١٦- نماز ۾ وسوسا وجهي دلين مان نماز جو حضور ۽ نياز کسي وٺي ٿو.
١٧- ان ڪري نماز ۾ سهو ٿئي ٿي، مگر جنهن کي خدا تعاليٰ بچائي.
١٨- دل بازار ۾ سودي سٽي لاءِ ويندي، جسم رڳو سجدي ۾ هوندو.
١٩- وَلهان ان خُنزبجي مدد ڪندو آهي ۽ ان جي صلاح سان شرارت ڪندو آهي.
٢٠- انهن ٻنهي خبيث شيطانن جو ذڪر حديث ۾ آيو آهي.
٢١- هن بابت صوفين علم تصوف ۾ به بيان ڪيو آهي.
٢٢- يا الله! انهن ٻنهي شيطانن جي شرَ کان سيني مؤمنن کي پناهه ڏي. (آمين)

(١) ديو: شيطان (حاشيه مصنف) (٢) ريو: مڪر ۽ ڌوڪو(حاشيه مصنف) (٣) دُد: ڦاڙيندڙ. (٤) نخچير: شڪار

باب فرائض غسل در غسلي که فرض ست

١- فرائض سه چيز ست در غسل نيز
بيانِ همه را بدان اي عزيز
٢- يکي آب در دهن گردان تمام
دگر بِينِيَت را بده آب تام
٣- بدان بيني و دهن در حق وضو
نه داخل شمردند در حد رو
٤- ازين وجه در روئ شستن دو اين
نه فرض ست هرگز شنو اي امين
٥- اگر غسل فرض ست اين هر دو نيز
بود شستن فرض اي با تميز
٦- بدان بيني و دهن در غسل تن
بود هر دو ملحق بظاهر بدن
٧- وگر غسل سنت نه فرض ست متين
نه فرض ست شستن دو اندام اين
٨- سيوم بر همه تن روان آب کن
و(١) بر هر چه رُسته ز تن بي سخن
٩- چنانچه همه ناخن و موئها
که باشند در حکم تن هر کجا
١٠- مگر مُوئ مفتول دارد چو زن
اگر بافته با تکلف بفن
١١- همان زن چو بنهاء مو تر کند
نه مر مُوئ مفتول را بشکند
١٢- بود جائز او را بلا اختلاف
بود حل مفتول او را معاف
١٣- ولي مرد را نيست همچون روا
برين ست فتوئ شنو با صفا
١٤- بدان هرچه باشد ز ظاهر جسد(٢)
ولي جز بکوشش نه آبش رسد
١٥- برو فرض کوشش مع الاهتمام
که آبش بکوشش رساند تمام
١٦- چو عضوي بباشد همه پيچدار
همه پيچهايش کند آبشار
١٧- چو گوش و چو ناف و دگر مقعد ست
همه پيچها را بشويد بدست
١٨- و يا با يقين ديد مانع تري
چنانچه بود تنگ انگشتري
١٩- و يا گوشواره بود تنگ نيز
و يا سخت بر تن بود هيچ چيز
٢٠- چنانچه بناخن رسيده عجين
ولي سخت گشته شده تَه نشين

(١) واو عطف در فُرُس نظم متحرک نيامده مگر براىٔ ضرورت. (حاشيه مصنف)
(٢) جسد بر بدن و بر دستها و پائها اطلاق يافته و بدن خاص ست و مجازاً مترادف جسد آمده چنانچه در "دُرمختار" تصريح کرده. (حاشيه مصنف)

غسل جي فرضن جو باب

١- غسل ۾ ٽي شيون فرض آهن، اي پيارا! انهن ٽنهي جو بيان ٻُڌ.
٢- هڪ وات ۾ پاڻي وجهي غرغرا ڪري، ٻيو نڪ ۾ پاڻي ناڪوٽن تائين رسائي.
٣- وضوءَ جي حق ۾ وات ۽ نڪ کي منهن جي حد ۾ داخل نہ ڪيو اٿن.
٤- ان ڪري وُضوءَ جي مُنهن ڌوئڻ ۾، اهي ٻئي (واتُ ۽ نڪُ ڌوئڻ) فرض نہ آهن.
٥- جيڪڏهن فرضي غسل آهي تہ اهي ٻئي عضوا ڌوئڻ فرض آهن.
٦- غسل ۾ نڪُ ۽ واتُ، اهي ٻئي عضوا ظاهري بدن جو حڪم رکن ٿا.
٧- جيڪڏهن سنت وارو غسل آهي تہ عضوا ڌوئڻ فرض نہ آهن.
٨- ٽيون فرض سڄي بدن ۽ بدن مان نڪتل(ڦُٽل) سمورين شين تي پاڻي وهائڻ آهي.(١)
٩- نڪتل شيون جهڙوڪ: ننهن ۽ وار بدن جي حڪم ۾ شامل آهن(يعني ڌوئڻا پوندا)
١٠- جيڪڏهن ڪنهن عورت جا وار ڳُتيل هجن ۽ ڪنهن خاص انداز سان ڳتيل هجن.
١١- انهيءَ زال لاءِ غسل وقت وار کولڻ ضروري نہ آهن فقط وارن جون پاڙون آليون ڪري.
١٢- ائين ڪرڻ بنا اختلاف جي جائز آهي ۽ ڳتيل وار کولڻ معاف آهن.
١٣- پر مردن کي ائين ڪرڻ جائز ناهي (اگرچہ وار ڳتيل هجنس) ۽ ان تي فتوىٰ آهي.
١٤- ظاهر بدن(٢) تي ڪوشش کان سواءِ پاڻي نہ پهچي سگهي تہ.
١٥- ڪوشش ڪري سڄي بدن کي پاڻي پهچائڻ ان تي فرض آهي.
١٦- عضون ۾ پيچداري (گهنج ۽ وَرَ) هُجن تہ انهن پيچدار جاين کي پاڻي پهچائي.
١٧- مثال ڪَن، دُن ۽ مقعد، انهن جي پيچداري کي هٿ سان چڱيءَ طرح ڌوئي.
١٨- آلاڻ پهچائڻ کان ڪو مانع هجي مثلاً سوڙهي مُنڊي هجي.
١٩- يا پنڊا تنگ سوراخ ۾، يا جسم تي ڪا سخت شيءِ چنبڙي.
٢٠- جيئن ننهنِ کي ڳوهيل اٽو لڳي ۽ سخت چنبڙي پوي.

(١) عطف جو واوَ فارسي نظم ۾ فقط ضرورت جي ڪري متحرڪ ايندو آهي. (حاشيه مصنف)
(٢) لفظ "جسد" بدن، هٿن ۽ پيرن تي ڳالهائبو آهي ۽ لفظ بدن فقط بدن لاءِ خاص آهي پر مجازاً جسد لاءِ بہ ايندو آهي جيئن دُرمختار ۾ صراحةً لکيل آهي.(حاشيه مصنف)

۲۱- همه را رساند بهر حیله آب — بود فرض تکلیف بین در کتاب
۲۲- مگر چون ضرورت بیاید بپیش — چنانچه ببسته عصابه بریش
۲۳- و لیکن کشادن عصابه ضرر — رساند بریشش شنو این خبر
۲۴- و یا ریش را آب آرد زیان — کند آب را بر عصابه روان
۲۵- چو شستن عصابه ضرر میکند — کند مسح چون مسح سر میکند
۲٦- دربن حکم غسل و وضو یک بود — ضرورت دربن هر دو بي شک بود

باب سنتهاءِ غسل که آن بالاستقراءِ هشت ست

۱- همان هشت سنت که در غسل هست — نخستین بود شستن هر دو دست
۲- دگر دور کردن نجاست عیان — سیوم نیت غسل کردن بدان
۳- چهارم مقدم بکردن وضو — بتکمیل کامل شود فن وضو
۴- مگر چونکه مَغسل بباشد پلید — نشوید دو پایش شنو اي سعید
۵- کند غَسل رجلین پس آن زمان — که از غسل فارغ شود بي گمان
٦- وگر آب گیرد دران جا قرار — نهد هر دو پا را دران آبشار
۷- نه تاخیر شستن دو پا را کند — چو ظاهر نجاست ندارد سند
۸- بود پاک آبي که مستعمل ست — ببین درمختار کو کامل ست
۹- ببسمل کند غسل پنجم شمار — اگر ستر عورت بود استوار
۱۰- ششم نیز تثلیث اعني سه بار — تنش را بشستن بداني سه بار
۱۱- کفایت بتثلیث هفتم بدان — کند ترک اسراف را جاودان
۱۲- زیاده ز تثلیث اسراف گشت — همه قُبح اسراف بالا گذشت
۱۳- بود دلک هشتم که مالیدن ست — بمالیدنش خود صفائي تن ست
۱۴- بدلک ست کامل بگشتن تري — بجز دلک باشد تري سرسري
۱۵- خصوصا میان زِمستان اگر — تن و آب گردد همه سرد تر

٢١- انهن سيني جاين تي حيلو ڪري پاڻي رسائجي ۽ ڪوشش ڪرڻ فرض آهي.
٢٢- مگر ڪنهن ضروري سبب جي ڪري ڌوئڻ معاف آهي مثلاً ڦٽ تي پٽي ٻڌل هجي.
٢٣- ۽ پٽي کولڻ سان ڦٽ کي نقصان ٿئي ٿو.
٢٤- يا ڦٽ کي پاڻي نقصان ڏئي ٿو ته پٽيءَ جي مٿان پاڻي وهائي.
٢٥- پٽيءَ تي پاڻي وهائڻ به نقصان پهچائي ته مٿي جي مڪَ وانگر پٽيءَ تي مڪَ ڪري.
٢٦- وضو ۽ غسل ان حڪم ۾ برابر آهن،بيشڪ ٻنهي جاين ۾ ضرورت(معتبر) آهي.

غسل جي سنتن جو باب جيڪي جانچ ڪرڻ سان اٺ ثابت آهن

١- اهي اٺ سنتون جيڪي غسل ۾ آهن هڪ پهريائين ٻئي هٿ ڌوئجن.
٢- ٻيو ظاهر جسم تان پليدي دفع ڪرڻ، ٽيون غسل جي نيت ڪرڻ آهي.
٣- چوٿون نمبر سنت(غسل ڪان) اڳ ۾ پورو وضو ڪرڻ آهي.
٤- پر جي غسل ڪرڻ واري جاءِ پليد هجي ته وضوءَ ۾ پير نه ڌوئي.
٥- غسل ڪان واندو ٿي پوءِ پير ڌوئي.
٦- پر جي غسل ڪرڻ واريءَ جاءِ تي پاڻي بيهي ٿو ته ان ۾ پير وجهي.
٧- غسل ڪان پوءِ پير ڌوئڻ ضروري ناهن بشرطيڪ ظاهر پيرن تي پليدي نه هجي.
٨- مستعمل پاڻي پاڪ آهي، الدرالمختار ڏسو،جو اهو ڪامل ڪتاب آهي.
٩- جيڪڏهن اگهڙ ٻڪي غسل ڪري ٿو ته پنجون نمبر سنت بِسم الله پڙهڻ آهي.
١٠- ڇهون نمبر سڄي بدن کي تثليث يعني ٽي ڀيرا ڌوئڻ سنت آهي.
١١- ستون نمبر سنت ٽن ڀيرن ڌوئڻ تي اڪتفا ڪري ۽ اسراف نه ڪري.
١٢- ٽن ڀيرن کان وڌيڪ ڌوئڻ اسراف آهي ۽ اسراف خراب ڪم آهي.
١٣- اٺون ڌوئڻ مهل عضون کي مهٽجي، جنهن سان بدن جي صفائي ٿئي ٿي.
١٤- مڪمل طرح مهٽڻ سان بدن ڀُسي ٿو ۽ بنا مهٽڻ جي آلاڻ سرسري ٿئي ٿي.
١٥- خاص ڪري سياري ۾ جو ٿڌي پاڻيءَ سان جسم ٺري پوي ٿو.

١٦- ببين شرح منيه ز بابِ وضو شوي تآ تو واقف برين گفتگو
١٧- بتكليف چيدم همه اين سنن بيكجا نديدم همه اين سنن

باب موجبات غسل

١- مدان موجب غسل جز پنج چيز جدا هر يكي را بيان ست نيز
٢- چوحشفه فرو رفت در قبل زن نه در قبل خُنثىٰ شنو قول من
٣- اگر زن بود با يقين مشتهات بود نيز زنده شنو با ثبات
٤- اگر هر دو بالغ و يا آن يكي ست ازين غسل بر بالغان بي شكي ست
٥- نه بر غير بالغ بود غسل اين نه انزال شرط ست درين نوع هين
٦- ولي جز بانزال اِكسال(١) هست باكِسال گرچه نه انزال هست
٧- نه اكسال خود موجب غسل بود بعهدِ رسالت شنو اي ودود
٨- بانزال بوده همه كار غسل نبوده باكسال اين بار غسل
٩- چو مردي گرفت از زنش انتفاع باكسال كردي چو او را جماع
١٠- ولي پيش انزال كردي رها نه هرگز بكردي همو غسل را
١١- ولي در زمانه صحابه كرام همه را رسيده حديثِ مرام
١٢- چو گردد ختانين را التقا اگرچه نه انزال شد رو نما
١٣- شود غسل بر هر دو فرضِ جلي همه اين حديث ست اي معتلي(٢)
١٤- برين مسئله گشت اجماع تام ميانِ زمانه صحابه كرام
١٥- اگر زن بود نيز نا مشتهات چو حشفه بقبلش شد از غائبات
١٦- نه انزال گشته برو غسل نيست بقولي برو غسل فرضِ قوي ست
١٧- زنِ جنيه گر بصورت زن ست زنِ بحريه هم زنِ خوش تن ست
١٨- همين هر دو زن را كند كس جماع برو غسل واجب شود بي خداع
١٩- نه انزال شرط ست درين مسئله درين جا مكن تو دگر قلقله

(١) اِكسالُ: اكسل الرجل اذا جامع المراة ولم ينزل. (حاشيه مصنف) (٢) در نسخه "جه" و"چ،د" مقبلي نوشته

١٦- هن گفتگوءَ جي واقفيت لاءِ شرح منيه جو باب الوضوء ڏسو.
١٧- تڪليف ڪري هي سنتون چونڊي گڏ ڪيم ۽ مون اهي سنتون هڪ هنڌ گڏ ٿيل نہ ڏٺيون.

غسل جي سببن جو باب

١- غسل واجب ڪندڙ پنج شيون ڄاڻ، هر هڪ جو تفصيل جدا آهي.
٢- مرد جي آلت (ختنہ واري جاءِ) عورت جي شرمگاهہ ۾ داخل ٿئي،نہ خُنثيٰ جي اڳ ۾.
٣- جيڪڏهن يقين هجي تہ عورت مشتهات آهي ۽ زنده بہ آهي تہ انهن جو حڪم پڙو.
٤- ٻئي فاعل يا هِڪُ، بالغ هجي تہ بالغن تي غُسل واجب آهي.
٥- غير بالغ (صغير)تي غسل واجب نہ آهي ۽ انهيءَ ۾ انزال شرط نہ آهي.
٦- اِنزال ڪان اڳ ۾ آلت ڪڍڻ اِڪسالُ آهي، جيڪو غسل جو سبب آهي.(١)
٧- رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جي زماني ۾ ”اِڪْسَالُ“ غُسل جو سبب نہ هو.
٨- غسل اِنزال سان فرض ٿيندو، اِڪسال سان هيءُ بار نہ پوندو هو.
٩- مرد زال مان نفعو وٺي جماع ڪري اِڪسال ڪندا هئا.
١٠- پر انزال ڪان اڳ ڇڏي ڏيندا هئا تہ غسل ڪونہ ڪندا هئا.
١١- پر اصحابن جي زماني ۾ سيني ڪي حديث پهتي تہ.
١٢- جڏهن ٻئي اگهڙون ٽڪرجن اگرچہ انزال ظاهر نہ بہ ٿئي.
١٣- تہ ٻنهي تي غسل واجب ٿيندو، اهو سارو ذڪر حديث ۾ آيل آهي.(٢)
١٤- صحابہ ڪرام جي دور ۾ هن مسئلي تي اجماع ٿيو هو.
١٥- جيڪڏهن عورت مشتهات بہ نہ آهي ۽ حُشفو(آلت) سندس فرج ۾ داخل ٿيو.
١٦- انزال نہ ٿيو تہ غسل نہ آهي پر هڪ قول ۾ غسل واجب ٿيندو.
١٧- جنڙي جيڪڏهن زال جي صورت ۾ هجي ۽ بحري زال بہ حسن واري زال آهي.
١٨- انهن ٻنهي عورتن سان ڪو ماڻهو جماع ڪندو تہ بيشڪ ان تي غسل واجب ٿيندو.
١٩- هن مسئلي ۾ انزال شرط نہ آهي، هن ۾ ٻي گفتگو نہ ڪر.

(١) اِڪْسَالُ ان کي چئبو آهي جڏهن مردعورت سان جماع ڪري ۽ انزال نہ ٿئي.(ح-م)(٢)نسخي ”جهہ“ ۽ ”ج“،”د“ ۾ مقبلي.

٢٠- بنزديک چين ست آبِ كبود(١) — كه آن آب باشد عيان رنگ دود
٢١- بود "بحراخضر" بتازي زبان — دران بحر باشد بسي مردمان
٢٢- ز مردان قليل ست كثير ست زنان — همه همچو حورند خوش پيكران
٢٣- زنِ ديو مردم كه نسناس نام — نه حكمش بديدم شنو اين كلام
٢٤- ولي ديو مردم بگويم كه چيست — كه يكپاء دارد دگر پاء نيست
٢٥- جزائر كه شرقي بباشد ز چين — درانها همه ديو مردم ببين
٢٦- بصورت چو انسان بود هر يكي — وليكن بيک پا جهد بي شكي
٢٧- بنزديک بعضي بني آدمند — شده مسخ پا هر يكي نا پسند
٢٨- كه بودند در اصل از عاديان — كه كردند خود را هم اين زبان
٢٩- بكشتند ظُلماً نبي آن زمان — همه مسخ گشتند دان بي گمان
٣٠- جدا دور گشتند از مردمان — بباشند اندر جزائر عيان
٣١- بقاموس نسناس(٢) نامش نمود — همه قصهء مسخ گفته بجود
٣٢- چو در دبر انسان رود سر ذكر — ولي هست مفعول زنده بشر
٣٣- كشد گر ذكر پيش انزال باز — برين هر دو غسل ست بكن امتياز
٣٤- بدان دبر بر قبل كردن قياس — روا نيست در شرع اين را شناس
٣٥- نه مذكور دبر ست اندر حديث — درينجا بيامد عمل بر حديث
٣٦- وليكن درينجا محل ست يكي — قياس آن محل ست روا بي شكي
٣٧- همان فاعل دبر كردن قياس — بران فاعل قبل نيكو شناس
٣٨- ولي هركه مفعول در دبر گشت — برو غسل احوط چنانچه گذشت
٣٩- تقاضا قياس ست اينجا همين — نه اين غسل فرض ست دان اي امين
٤٠- ولي احتياطي بود فرض اين — بتصريح در "شرح منيه" ببين

(١) و در فرهنگ رشيدي در لغت آب كبود گفته كه آبِ كبود بكسر باءِ دريائي ست در ولايت چين و بتازي آن را "بحراخضر" گويند و ازانجا زنان خوب پيكران در شب بيرون آيند و در دامن كوه بازي ميكنند و در روز در آب روند. (ينابيع الحياة الابدية (خطي) تاليف ناظم علام.) (٢) ذكر قولين كه نسناس انسان ست يا غير انسان؟ در "حياة الحيوان" ست (حاشيه مصنف) و در حديث وارد ست اِن حيا من عاد عصوا نبيهم فمسخهم الله نسناسا لكل واحدٍ منهم يَدٌ و رِجل من شق واحد ينقرون كما ينقر الطير و يرعون كما ترعي البهائم. ونونَهَا الاُولیٰ مكسورة وقد تفتح. (حياة الحيوان ج٢)

٢٠- چين جي ويجهو هڪ سمنڊ آهي جنهن جو رنگ دونهين (آسماني رنگ) جهڙو آهي.[١]
٢١- عربي زبان ۾ ان کي "بَحرُ اَخضَر" چون ٿا ان سمنڊ ۾ جانور ماڻهن جهڙا رهن ٿا.
٢٢- مرد ڊورا زالون گهٽيون آهن، زالون حورن جهڙيون سهڻيون آهن.
٢٣- ديوَ جي زال جنهن کي نِسناس چون ٿا، ان جو حڪم مون نہ ڏنو آهي.
٢٤- پر ديوَ جي زال بابت توکي ٻڌايان ٿو تہ ڪيئن آهي؟ اُن کي هڪ پير آهي، ٻيو پَير ڪونہ اٿس.
٢٥- چين جي مشرق وارن ٻيٽن ۾ ديوَن جون زالون رهن ٿيون.
٢٦- صورت انسان جي اٿن پر هڪ پير تي ٽپڪا ڏئي هلن ٿيون.
٢٧- ڪن وٽ بني آدم آهن ۽ سندن هڪ پير مسخ ڪيو ويو آهي.
٢٨- اهي عاد جي قوم هئا، جن پنهنجو ايترو نقصان ڪيو.
٢٩- ان زماني جي نبين کي شهيد ڪيائون، تڏهن سندن جسم مسخ ٿي ويو.
٣٠- ماڻهن کان جدا ٿي ويا ۽ ٻيٽن ۾ رهڻ لڳا.
٣١- قاموس ۾ ان جو نالو "نسناس" لکيل آهي ۽ سندس مسخ جو قصو بيان ڪيو اٿس.[٢]
٣٢- انسان جي دبر ۾ آلت جو مٿو داخل ٿيو پر مفعول زنده انسان آهي.
٣٣- انزال کان اڳ آلت ڪڍيائين تہ ٻنهي تي غسل واجب ٿيندو.
٣٤- دُبر کي قُبل تي قياس ڪرڻ جائز نہ آهي، شريعت ۾ هن کي سڃاڻ.
٣٥- حديث ۾ دبر جو ذڪر نہ آهي، اتي حديث سان عمل ثابت آهي.
٣٦- پر هِت هڪ محل آهي، اُن محل تي قياس ڪرڻ جائز آهي.
٣٧- دُبر جي فاعل کي، قُبل جي فاعل تي، قياس ڪرڻ کي سٺو سمجھ.
٣٨- پر دُبر جي مفعول تي احتياطن غسل واجب آهي.
٣٩- قياس جي تقاضا آهي تہ ان تي غسل واجب نہ آهي.
٤٠- پر احتياطاً غسل فرض ڪيو ويو شرح مُنيہ ڏس.

(١) ۾ فرهنگ رشيديَ "آب ڪبود" جي لغت بابت چيو آهي تہ آب ڪبود حرف باء جي زير سان چين جي ولايت ۾ هڪ درياء آهي عربي ۾ ان کي بحر اخضر چون ٿا اُتان سهڻيون زالون رات جو ٻاهر نڪري اچن ٿيون ۽ جبل جي ڀاسي ۾ راند ڪن ٿيون ۽ ڏينهن جو پاڻيءَ ۾ هليون وڃن ٿيون. (ينابيع الحياة تاليف ناظم علام)
(٢) حياة الحيوان ۾ هي قول ذڪر ڪيا اٿس تہ نسناس انسان آهي يا غير انسان؟ (حاشيه مصنف) ۽ حديث ۾ آيو آهي تہ عاد جي قوم مان هڪ قبيلو هو، جنهن پنهنجي نبيءَ جي بي فرماني ڪئي جنهن ڪري الله تعالىٰ انهن جي صورت مٽائي نسناس ڪري ڇڏي انهن مان هر هڪ کي هڪ هٿ، هڪ ٽنگ هڪ پاسي کان آهي اهي پکين وانگر ٽونڪا هڻندا آهن ۽ جانورن وانگر چرندا آهن. لفظ نسناس جي پهرين نون کي زير آهي ڪڏهن زبر بہ ڏني ويندي آهي. (حياة الحيوان، جلد ٢، ص ٣٥٦ تاليف: علامه ڪمال الدين دميري)

۴۱- شود فرض گاهي جهت احتياط ... بدان فرض آن هم گرت احتياط
۴۲- نه منكر چنين فرض كافر شود ... اگرچه بانكار ظاهر شود
۴۳- ولي احتياط ست واجب مدام ... بباب عبادت شنو اين كلام
۴۴- همين اصل گيري كه اصلِ قوي ست ... اگرچه باشباه اين اصل نيست
۴۵- دگر دان خروج مني موجب ست ... ولي شرط شهوت درين نيز هست
۴۶- بود گرچه بيدار يا نائم ست ... درين شرط شهوت شنو دائم ست
۴۷- ولي حكم نائم بيايد بدير ... كنون حكم بيدار دان اي دلير
۴۸- اگر با مني نيست شهوت عيان ... نباشد برو غسل دان اين بيان
۴۹- مگر آلتش چون بود منتشر ... برو غسل باشد درين ست سِرُ
۵۰- بمانند شهوت بود انتشار ... برين بوالمكارم بكرد اعتبار
۵۱- ولي شرط گفتن دگر دفق را ... همان قول بي شک نباشد بجا
۵۲- نه حاجت بدفق ست بقولِ قوي ... ببين در كتب تا تو وافق شوي
۵۳- يكي بوالمكارم برين شاهد ست ... دگر بحر رائق بگيري بدست
۵۴- ز شرح مواهب ز تنوير نيز ... تو از درمختار كن اين تميز
۵۵- بتمهيد گويم همين مسئله ... مبادا كني تو گهي ولوَله
۵۶- مني مرد در صلب باشد مدام ... مني زن بود در ترائب تمام
۵۷- مني از مقرش چو نازل شود ... دران وقت شهوت چو حاصل شود
۵۸- ازين پس چو بيرون شود هيچگاه ... برو غسل باشد بلا اشتباه
۵۹- نه شهوت بود گرچه وقت خروج ... برو غسل آن وقت يابد عروج
۶۰- بنزديک طرفين اين مذهب ست ... بنزد همه اين متين مذهب ست
۶۱- بهمراه شهوت بوقت نزول ... دران دم گهي دفق يابد حصول
۶۲- وليكن نه شرط ست اين دفق هيچ ... يكي شرط شهوت ازان سر مپيچ
۶۳- ز اكثر زنان دفق موجود نيست ... ولي از ترائب چكيدن مني ست
۶۴- گهي دفق از مرد هم نامده ... مني او ز صلبش چكيده شده

٤١- احتياط طور فرض ٿيندڙ کي فرض چئبو جي احتياط ڪبو.
٤٢- اهڙي فرض جو منڪر ڪافر نہ چئبو توڙي ظاهر انڪاري ٿئي.
٤٣- پر هيءَ ڳالهہ ٻڌو تہ عبادات ۾ احتياط بہ واجب آهي.
٤٤- اهوقوي اصل آهي اگرچہ ڪتاب الاشباه والنظائر ۾ اهو اصل نہ آهي.
٤٥- پيو منيءَ جو نڪرڻ، غسل جو سبب آهي پر ان ۾ شهوت شرط آهي.
٤٦- سجاڳيءَ ۾ هجي يا ننڊ ۾ هجي پر شهوت شرط آهي.
٤٧- پر ننڊ جو حڪم پوءِ ايندو، هاڻي بيدار جو حڪم ڄاڻ.
٤٨- جيڪڏهن منيءَ جي نڪرڻ وقت شهوت نہ آهي تہ ان تي غسل نہ آهي.
٤٩- پر جي آلت ڪڙي هوندي تہ غسل واجب آهي ان ۾ راز آهي.
٥٠- انتشار شهوت جي بجاءِ آهي ان کي ابوالمڪارِم معتبر چيو آهي.
٥١- پر دفق کي شرط چوڻ، اهو قول روا ۽ بجا نہ آهي.
٥٢- قوي قول موجب دفق جي ضرورت نہ آهي، ڪتاب ڏس تہ معلوم ٿئي.
٥٣- هن تي ابوالمڪارِم شاهد آهي، پيو البحرالرائق ڪٿي ڏس.
٥٤- شرح مواهب، تنوير الابصار ۽ الدرالمختار جو مطالعو ڪر.
٥٥- تمهيد سان هي مسئلو بيان ڪيان ٿو، متان پوءِ ولولو ڪرين.
٥٦- مرد جي مني پُٺيءَ ۾ ۽ زال جي سيني ۾ رهي ٿي.
٥٧- ٻنهي جي مني پنهنجي مقرُ (رهڻ جي جاءِ) کان لهي تہ ان وقت شهوت هجي.
٥٨- ان کان پوءِ مني جڏهن ٻاهر نڪتي تہ بيشڪ ان تي غسل واجب ٿيندو.
٥٩- مني نڪرڻ وقت شهوت نہ هوندي تہ بہ غسل واجب آهي.
٦٠- طرفين جو اهو مذهب آهي ۽ سيني وٽ هي مذهب محڪم آهي.
٦١- شهوت سان گڏ منيءَ جي نُزول وقت، ڪڏهن دفق بہ حاصل ٿئي ٿو.
٦٢- پر دفق شرط نہ آهي، شهوت شرط آهي، ان کان منهن نہ موڙ.
٦٣- اڪثر زالن ۾ دفق نہ هوندو آهي، فقط سيني کان مني لهندي آهي.
٦٤- ڪڏهن مردن کي بہ دفق نہ ٿيندو آهي ۽ مني پٺيءَ کان لهي ٿي.

٦٥- ببين بوالمكارم چه تحقيق او ست — درين باب نادر چه تدقيق اوست
٦٦- اگر شک در دل بداري قوي — كه دفق ست در نص قرآن جلي
٦٧- بوقتي كه نطفه بجنبد ز جا — بود دفق آن دم شنو باصفا
٦٨- ازين درمختار داده جواب — كه از راه تغليب وارد بتاب
٦٩- وگر باز گوئي كه تغليب نيست — نه بر وجه تغليب شاهد قوي ست
٧٠- بود بلكه عادت همه مردمان — كه دفق مني مي شود بي گمان
٧١- ز مردان شود دفق هم از زنان — چه مفهوم قرآن بباشد چنان
٧٢- روا نيست تخصيص در عادتي — بباشد باين حكم هر عادتي
٧٣- جوابش دو گونه بگشته عيان — شنو هر يكي را كنم تا بيان
٧٤- چو جاري ست عادت علىٰ مامضا — مدان دفق را شرط گفتن روا
٧٥- دگر هم نه كس را ست معلوم آن — كه دفق ست يا غير دفق ست هان
٧٦- اگر كس تفحص كند آن زمان — نه دفق ست بداند نداند چكان
٧٧- نه شرط ست آن دفق بي اطلاع — بود گرچه دفقش بلا امتناع
٧٨- بنزد ابي يوسف ست اين بيان — بود شرط شهوت درين يک زمان
٧٩- كه آن وقت باشد خروج مني — دران وقت شرط ست شهوت سني
٨٠- اگرچه بوقتِ نزولش ز جا — نه شهوت بباشد شنو اي كيا
٨١- بشهوت مني چون فتاده برون — برو غسل فرض ست اي ذو فنون
٨٢- نه مشروط دفق ست بنزديک او — نه مذكور دفق ست درين وقت زو
٨٣- ولي "درمختار" گفته چنين — كه نزد ابي يوسف ست شرط اين
٨٤- چو دفق ست بشهوت بوقتِ خروج — برو غسل آنگاه گيرد عروج
٨٥- چو نازل بشهوت بگشته مني — خروجش بشهوت بگشته سني
٨٦- بنزديک اجماع اي نيک نام — درين صورتِ غسل فرض ست تمام
٨٧- چو وقت خروجش نه شهوت بديد — مني جز بشهوت ببيرون رسيد
٨٨- و ليكن بشهوت بكرده نزول — بوقت نزولش بدارد حصول

٦٥- ابوالمڪارمِ ڏس انجي اهڙي تحقيق آهي. هن باب ۾ عجيب ۽ اونهي تحقيق ڪئي اٿس.
٦٦- جيڪڏهن دل ۾ شڪ ٿئي ته دفق نص قرآن ۾ ظاهر آهي.
٦٧- صاف ٻُڌي ڇڏ ته جنهن وقت مني پنهنجي جاءِ ڪان ٽِمي ٿي ان وقت دفق ٿئي ٿو.
٦٨- ان جو الدرالمختار جواب ڏنو ته غالباً ائين ٿئي ٿو.
٦٩- جيڪڏهن تون وري سوال ڪرين ته اها تغليب ناهي نه وري تغليب لاءِ ڪو قوي دليل آهي.
٧٠- بلڪ سيني ماڻهن ۾ عادتاً دفق ٿئي ٿو.
٧١- قرآن شريف مان معلوم ٿئي ٿو ته زال ۽ مرد ٻنهي کي دفق ٿئي ٿو.
٧٢- ڪنهن به عادت ۾ تخصيص جائز نه آهي بلڪ سيني عادتن لاءِ اهو حڪم آهي.
٧٣- ان سوال جو جواب ٻه قسم آهي، ٻڌو ته هر هڪ جو بيان ٻڌايان.
٧٤- گذريل مسئلي تي جڏهن عادت جاري آهي ته دفق کي شرط چوڻ جائز نه آهي.
٧٥- ٻيو ته سيني ماڻهن کي معلوم نه ٿيندو ته دفق آهي يا نه.
٧٦- جيڪڏهن ان وقت سوچيندو ته نه دفق سمجهندو، نه مني وهڻ کي سمجهي سگهندو.
٧٧- ان دفق جي معلومات شرط نه آهي جيتوڻيڪ ضرور دفق ٿئي ٿو.
٧٨- ابو يوسف وٽ ان وقت شهوت شرط آهي.
٧٩- اهو وقت منيءَ جي نڪرڻ جو آهي، ان وقت شهوت شرط آهي.
٨٠- اي پهلوان! اگرچه منيءَ جي نزول وقت شهوت نه هجي.
٨١- شهوت سان مني خارج ٿي ته غسل فرض ٿي پوندو.
٨٢- ان (ابو يوسف) وٽ دفق شرط نه آهي ۽ پاڻ ان وقت ۾ دفق جو ذڪر نه ڪيو اٿس.
٨٣- پر الدرالمختار ۾ لکيل آهي ته ابو يوسف وٽ دفق شرط آهي.
٨٤- منيءَ جي نڪرڻ وقت شهوت ۽ دفق هوندو ته ان تي غسل واجب ٿيندو.
٨٥- جيڪڏهن مني شهوت سان نازل ٿي ۽ شهوت سان نڪتي.
٨٦- اي نيڪنام! اجماع سان ان صورت ۾ غسل واجب ٿيندو.
٨٧- مني نڪرڻ وقت شهوت نه هئي ۽ بنا شهوت جي مني نڪتي.
٨٨- پر منيءَ جو نـُزول شهوت سان ٿيو هو.

٨٩- چنانچه كند وطي زن را بخواب — چو بيدار گشته نه او ديد آب
٩٠- ولي بعد ساعت مني بر چكيد — مني جز بشهوت ببيرون رسيد
٩١- بنزديک طرفين غسل ست برو — همين ست احوط بجز گفتگو
٩٢- بنزد ابي يوسف اين غسل نيست — همين ست ايسر درينجا بايست
٩٣- برين درمختار فتوىٰ بداد — بايسر بگفتن همو كرد ياد
٩٤- همه حاصل آنچه درين موقف ست — كه ماخوذ قولِ ابي يوسف ست
٩٥- چو در ران زن آلتش بر زند — مني از مكانش جدائي كند
٩٦- دران وقت آلت بگيرد بدست — كند بند آبِ مني مرد مست
٩٧- چو انگيز شهوت بميرد تمام — ذكر نيز آرام گيرد تمام
٩٨- دران وقت آلت ز دستش هليد — مني نيز آهسته بيرون چكيد
٩٩- نباشد برو غسل نزديک او — بنزديک طرفين باشد برو
١٠٠- اگر باتَضَيُّق برون شد مني — چو بر پشت كس ضرب محكم زني
١٠١- و يا خود بيفتد ز قصرِ بلند — و يا بار بسيار بر وي نهند
١٠٢- ازين راه نازل بگشته مني — نه شهوت، نه لذت،بگشته سني
١٠٣- ولي پس نزولش چو بيرون شده — نه شهوت، نه لذت،پديد آمده
١٠٤- نباشد برو غسل نزديک ما — ولي شافعي گفت اين غسل را
١٠٥- نه شهوت بود شرط نزديک او — خروج مني كافي ست بس نكو
١٠٦- بدان مثل شهوت بود انتشار — كه آلت شود منتشر استوار
١٠٧- دگر چون بانزال لذت شود — همان لذتِ مثل شهوت شود
١٠٨- همين هر دو را حكم شهوت شده — درين باب اين هر دو روشن چو مه
١٠٩- ولي شرح شهوت ببيني شتاب — درين باب گويم همه با صواب
١١٠- وگر او يكي را ازين هر سه چيز — بديده درين مسئله با تميز
١١١- بوقت نزولش چو ديده يكي — نه وقت خروجش رسيده يكي
١١٢- بنرديک طرفين غسل ست برو — نه نزد ابي يوسف ست دان نكو

٨٩- جيئن خواب ۾ زال سان وطي ڪيائين، جڏهن سجاڳ ٿيو ته آلاڻ نه ڏٺائين.

٩٠- ٿوري وقت کان پوءِ مني نڪتي پر مني شهوت کان سواءِ ٻاهر آئي.

٩١- طرفين وٽ غسل واجب ٿيو ۽ اهو اَحوَطُ آهي.

٩٢- ابو يوسف وٽ هي غسل (واجب) نه آهي ۽ اهو اَيسَرُ (وڌيڪ سولو) آهي.

٩٣- اَيسَرُ (وڌيڪ سولو) هجڻ جي ڪري،الدرالمختار ان تي فتوئ ڏني آهي.

٩٤- اهو سمورو حاصل ڪلام ان موقف موجب آهي، جيڪو ابو يوسف جي قول مان ورتل آهي.

٩٥- جڏهن عورت جي ران ۾ آلت هنيائين ۽ مني پنهنجي جاءِ کان جدا ٿي.

٩٦- ان وقت آلت ۾ هٿ وجهي منيءَ کي وهڻ کان بند ڪيائين.

٩٧- جڏهن شهوت ٽري ۽ آلت به نرم ٿي وئي.

٩٨- ان وقت هٿ آلت مان ڪڍيائين ته مني آهستي نڪتي.

٩٩- ابو يوسف وٽ ان تي غسل نه آهي، مگر طرفين وٽ مٿس غسل واجب آهي.

١٠٠- ڪنهن کي پُٺيءَ تي زور سان ڌڪ هنئين ۽ مني زور سان ٻاهر نڪتي.

١٠١- يا وڏيءَ ماڙيءَ تان ڪري پيو يا ڳرو بارمٿان رکيائونس.

١٠٢- ان ڪري مني لَٿي، نه لذت، نه شهوت هئي.

١٠٣- پر مني لهڻ کان پوءِ جڏهن (آلت مان) ٻاهر نڪتي ته به، نه شهوت هئي،نه لذت هئي.

١٠٤- اسان وٽ ان تي غسل واجب نه آهي پر امام شافعي انهيءَ غسل (جي وجوب) جو قائل آهي.

١٠٥- امام شافعيءَ وٽ شهوت شرط نه آهي فقط مني نڪرڻ ڪافي آهي.

١٠٦- آلت جو اُٿڻ شهوت جي مثل آهي.

١٠٧- پيو انزال وقت لذت اچي ته انکي به شهوت جي مثل سمجهه.

١٠٨- انهن ٻنهي کي شهوت جو حڪم آهي ۽ اهي ٻئي چنڊ وانگر روشن ۽ چٽا آهن.

١٠٩- پر شهوت جو بيان هن باب ۾ توکي صحيح ٻڌايان ٿو.

١١٠- جيڪڏهن انهن ٽنهي شين مان ڪا به هڪ ڏسي.

١١١- منيءَ جي نزول وقت ڪا هڪ شيءِ ڏسي، مگر خُروج وقت نه ڏٺائين.

١١٢- طرفين وٽ غسل واجب ٿيو، مگر ابو يوسف وٽ غسل واجب نه آهي.

١١٣- ولي آنچه گفتند بعض الانام | كه نزد ابي يوسف ست اين كلام
١١٤- كه شهوت دو جا شرط باشد سني | يكي چونكه نازل بگردد مني
١١٥- دگر چونكه بيرون مني مي شود | برو غسل آنگاه فرض شود
١١٦- جوابش چنين ست اي نيک نام | بنزد ابي يوسف ست اين كلام
١١٧- مگر جز بشهوت چو نازل شده | بشهوت خروجش نظر نامده
١١٨- بشهوت خروجش تو ملزوم دان | بشهوت نزول ست لازم(١) بدان
١١٩- چو ملزوم مشروط گفته جدا | نه حاجت بلازم فتد مر وَرَا(٢)
١٢٠- بدان دفق دارد دو معني سني | ميان لغت گر تفحص كني
١٢١- يكي ريختن آب يكبارگي ست | بتازي زبان نيز صَبِ جلي ست
١٢٢- برين وجه مدفوق گشتن حق ست | كه قوت دروني وَرَا دافق ست
١٢٣- مني هست مدفوق زان قوتي | چو دافق مني را ست آن قوتي
١٢٤- بقرآن چو دافق مني را بگفت | بمعنىٰ ست مدفوق چون گشت مفت
١٢٥- بمعني دگر دفق خود لازمي ست | خروجش بسرعت بيكبارگي ست
١٢٦- برين وجه دفق ست جِهيدن مني | تو دافق جهنده مقرر كني
١٢٧- بوقتي كه خارج مني مي شود | همين هر دو معني سني مي شود
١٢٨- نه وقت نزول مني از مكان | همين هر دو معني بگردد عيان
١٢٩- لهذا بنزديک طرفين صاف | نه دفق ست مشروط بي اختلاف
١٣٠- ولي از ابي يوسف ست شرط اين | بوقت خروجش شنو اي امين
١٣١- بتصريح در درمُختار گفت | درين هر دو مذهب چنين در بسفت
١٣٢- چو مذهب ابي يوسف ست اينچنين | درين راحة(٣) ست بر بسي مؤمنين
١٣٣- چه اكثر زنان از جنابت برست | زنان را گهي دفق نايد بدست
١٣٤- دگر بعض مردان ز دفق تهي ست | بنفي جنابت وَرَا آگهي ست
١٣٥- وليكن مرا گشت مفهوم اين | ز سائر كتب فقه دان با يقين

(١) چراكه لازم عام ست و ملزوم خاص. (حاشيه مصنف) (٢) در نسخه "جهه" هر دو را بجاىٔ مرورا نوشته ست
(٣) اختلاف العلماء راحة للمسلمين قول برهان العارفين ابي يزيد (طيفور) بسطامي قدس سره است. (حاشيه مصنف)

١١٣- پر جيڪو بعضي ماڻهن چيو آهي ته هيءَ گفتگو ابو يوسف جي آهي.

١١٤- ته شهوت ڇڻ جاين تي شرط آهي، هڪ ته جڏهن مني نازل ٿئي.

١١٥- ٻيو ته جڏهن مني ٻاهر اچي ته ان تي غسل فرض ٿئي ٿو.

١١٦- اُن جو جواب هن ريت آهي ته ابو يوسف وٽ ڪلام هيءَ (هن طرح) آهي.

١١٧- شهوت کان سواءِ مني نازل ٿئي ۽ خُروج به شهوت سان نه ٿيو.

١١٨- شهوت سان منيءَ جو خُروج ملزوم سمجُهه ۽ شهوت سان منيءَ جي نزول کي انجو لازم ڄاڻ.(١)

١١٩- جڏهن ملزوم جو جدا بيان ٿيو ته لازم جي ذڪر جي ضرورت نه ٿي.(٢)

١٢٠- ڄاڻ ته دفق جون ٻه معنائون آهن، لُغت جا ڪتاب جاچي ڏس.

١٢١- هڪ معنىٰ هڪ ڀيرو پاڻي هارڻ آهي، جنهن کي عربي زبان ۾ ”صَبٌّ“ چئبو آهي.

١٢٢- انهيءَ وجه جي ڪري مني کي مدفوقُ چوڻ حق آهي، ڇوته انکي اندروني طاقت دافِق آهي.

١٢٣- مني ان قوت سان مدفوق آهي ڇو ته منيءَ کي اها قوت اڇلائيندڙ آهي.

١٢٤- قرآن شريف ۾ منيءَ کي دافق چيو ويو آهي، اتي به مدفوق جي معنىٰ سان آهي.

١٢٥- ٻي معنىٰ سان دفق خود لازم آهي، جو هڪ ڀيري سان مني جلد خارج ٿي وڃي ٿي.

١٢٦- هن وجهه سان دفق اُڇل سان ٿئي ٿو، دافق کي اڇليندڙ مقرر ڪيو.

١٢٧- جڏهن مني خارج ٿئي ٿي ته ٻئي معنائون ظاهر (حاصل) ٿين ٿيون.

١٢٨- باقي منيءَ جو پنهنجي جاءِ کان نزول وقت اهي ٻئي معنائون ظاهر نٿيون ٿين.

١٢٩- ان ڪري طرفين وٽ بنا اختلاف جي دفق شرط نه آهي.

١٣٠- پر ابو يوسف وٽ اهو شرط آهي ته مني نڪرڻ مهل دفق هجي.

١٣١- الدرالمختار تصريح سان ٻنهي مذهبن ۾ موتي پُوتا آهن.

١٣٢- جڏهن ابو يوسف جو مذهب اهڙي طرح آهي ته ان ۾ گهڻن مومنن لاءِ راحت آهي.(٣)

١٣٣- ڇوته اڪثر زالون تڙ پوڻ جي ڪري ڇُٽنِ ٿيون ۽ ڪڏهن عورتن کي دفق نه ٿيندو آهي.

١٣٤- ٻيو ته ڪن مردن کي دفق نٿو ٿئي ۽ تڙ نه پوڻ جي ڪين خبر آهي.

١٣٥- پر مون کي فقه جي سيني ڪتابن مان هيءَ معلوم ٿيو آهي ان تي يقين ڪر.

(١) ڇوته لازم عام ۽ ملزوم خاص آهي. (حاشيه مصنف) (٢) نسخي ”جهه“ ۾ مرورا جي بدران هردورا لکيل آهي. (٣) عالمن جو اختلاف مسلمانن لاءِ راحت آهي اهو قول برهان العارفين ابو يزيد (طيفور) بسطامي قدس سره جو آهي. (حاشيه مصنف)

۱۳۶- چو وقتِ خروج مني شهوت ست　　نـه دفق ست موجود ، ني قوت ست
۱۳۷- برو غسل فرض ست بي دفق نيز　　بنزد ابي يوسف ست اين تميز
۱۳۸- بدان در لغت خواهش نفس را　　بنامند شهوت دگر هم هوا
۱۳۹- همه رغبت و آرزويش همه　　بنامِ هویٰ نيز شهوت شده
۱۴۰- بشهوات نفسانيه بس خبيث　　محاط ست دوزخ ببين در حديث
۱۴۱- بشهوات مزجِ گلِ آدم ست　　خميرش بشهوات بر گشت مست
۱۴۲- چو انواع شهوات بسيار بود　　يکي نوع گويم ترا بهر سود
۱۴۳- همان نوع باشد نر و ماده را　　يکي را بود با دگر اشتها
۱۴۴- درين نوع حيوان برابر همه　　توالد تناسل ازين ره شده
۱۴۵- درين نوع باشد اراده جماع　　دواعي جماع ست دان بي خداع
۱۴۶- درين نوعِ شهوت جواسيس دل　　که باشند آنها حواسيس دل
۱۴۷- بود چشم و بيني وگوش و زبان　　ازين وجه گشته گهي زانيان
۱۴۸- مدار همه بر دل ست مستقيم　　چه اينهاست آلات دل اي فهيم
۱۴۹- درين نوع دل هم گهي کافي ست　　نـه حاجت بآلات دل وافي ست
۱۵۰- چنانچه بدل مي برد اين خيال　　بزن ميکند وطي شيرين خيال
۱۵۱- چو ماده همه جاء شهوت نر ست　　نر ست جایٔ شهوت ز ماده تر ست
۱۵۲- دگر پنج حاسه که جاسوسها ست　　باين پنج آلات دل با بقا ست
۱۵۳- چو شهوت براند بحاسه يکي　　بحاسه بود کار دل بي شکي
۱۵۴- کنون اصطلاحِ فقيهان شنو　　که شهوت چه چيز ست اي يار نو
۱۵۵- تلذذ دلِ دان ز شهوت مراد　　که لذت ز شهوت بکردند ياد
۱۵۶- چو شهوت براند بآلات دل　　تلذذ بگيرد همه ذات دل
۱۵۷- چو لذت گرفته بديدن زني　　همين ست شهوت درين يک فني
۱۵۸- درين ست وارد "و ثاني عليک" (۱)　　بياموختن اين معاني عليک
۱۵۹- چو از زن شنيدي تو شيرين کلام　　رسيده بلذت دلت زين کلام

(۱) اين اشاره بسوئ حديث است.اگر بسيار تفصيل بخواهي پس رجوع بکن بسویٔ کتاب مشکواة المصابيح،حاشيه کتاب الکراهية ص ۴۵۸ / مهدايه

١٣٦- جي منيءَ نڪرڻ وقت شهوت هجي، پر دفق ۽ طاقت نه اٿس.
١٣٧- ته بنا دفق جي به، ان تي غسل فرض آهي، هيءُ ابي يوسف وٽ آهي.
١٣٨- لغت ۾ خواهش نفس جو نالو شهوت آهي ۽ پيو نالو هوئ(سَڌَ) به آهي.
١٣٩- رغبت ۽ آرزو جو نالو هوئ ۽ شهوت آهي.
١٤٠- دوزخ نفساني شهوتن سان گهيرو ڪيل ۽ ڍڪيل آهي. حديث ۾ ڏسُ.
١٤١- حضرت آدم عليه السلام جي مٽي شهوتن سان ڳوهيل آهي انجو خمير به شهوتن سان مست آهي.
١٤٢- شهوتن جا گهڻا قسم آهن، توڪي فائدي خاطر هڪ قسم ٻڌايان ٿو.
١٤٣- اهو قسم نر ۽ مادي ڪي ٿئي، ٿو جو ٻنهي طرفان ڪان اشتها ٿئي ٿي.
١٤٤- هن ۾ سڀ حيوان شامل آهن، نسل به ان مان ٿئي ٿو.
١٤٥- هن قسم ۾ جماع جو ارادو ٿئي ٿو، جنهن ۾ دَواعي جِماع به اچي وڃن ٿيون.
١٤٦- هن قسم ۾ دل جي جاسوسن ۾ شهوت هوندي آهي، جيڪي دل جا حواس آهن.
١٤٧- اهي جاسوس اکيون، نڪ، ڪن ۽ زبان آهن، انڪري ڪڏهن انهنڪي به زاني چيو وڃي ٿو.
١٤٨- انهن جو دارو مدار دل تي آهي، جو ته اهي دل جا اوزار آهن.
١٤٩- هن قسم ۾ ڪڏهن فقط دل ڪافي آهي،جنهن ڪي انهن اوزارن جي ضرورت نه آهي.
١٥٠- جيئن دل ۾ هيءُ خيال اچي ته زال سان جماع پيو ڪري.
١٥١- مادي نر لاءِ شهوت جي جاءِ آهي ۽ نر وري ماديءَ لاءِ اچا به وڌيڪ شهوت جي جاءِ آهي.
١٥٢- پيا پنج حواس دل جا جاسوس آهن، انهن پنجن اوزارن سان دل ڪي بقا آهي.
١٥٣- جڏهن هڪ حاسه سان شهوت هلائي ٿو ته ان سان دل جو ڪم (شهوت) حاصل ٿئي ٿي.
١٥٤- هاڻي فقيهن جو اصطلاح ٻڌو ته شهوت ڪهڙي شيءِ آهي؟
١٥٥- شهوت مان مراد دل جي لذت آهي، جو لذت شهوت جي ڪري حاصل ٿيندي آهي.
١٥٦- جڏهن دل جي اوزارن سان شهوت هلائي ٿو ته دل ڪي سُرور حاصل ٿئي ٿو.
١٥٧- جڏهن عورت جي ڏسڻ سان دل ڪي لذت حاصل ٿي ته اهو به شهوت جو هڪ قسم آهي.
١٥٨- ان۾ حڪم آهي ته ٻئي پيري نهارڻ سان توتي گناهه آهي ۽ اهي معنائون سڪڻ توتي لازم آهن.(١)
١٥٩- جڏهن تون عورت جو منڙو ڳالهائڻ ٻُڌين ته ان مان تنهنجي دل ڪي لذت اچي.

(١) هي اشارو حديث ڏي آهي وڌيڪ تفصيل لاءِ ڪتاب "مشكواة المصابيح ۽حاشيه هدايه كتاب الكراهية" ص ٤٥٨ ڏس.

١٦٠- درين ست وارد رصاصِ مُذاب   که در گوش ريزند بين در کتاب
١٦١- چو بيگانه زن را بکرده مساس   مساسش کند نار اين هم شناس
١٦٢- چو اين شرح شهوت شنيدي تو صاف   شنو آن خطائي که باشد خلاف
١٦٣- که لذت بانزال شهوت بود   دگرِ نيست شهوت شنو قول بد
١٦٤- دگر آلتش چون کند انتشار   دگر نيست شهوت شنو اين شمار
١٦٥- همين هر دو قول ست بي اعتبار   بکن بر گذشته همه کاربار
١٦٦- ببالا شنيدي همه با يقين   که مانند شهوت بود هر دو اين
١٦٧- ولي هست شهوت ز افعال دل   بقوت که باشد ز احوال دل
١٦٨- بود نام وجِدان برين قوتي   براند باين قوتش شهوتي
١٦٩- چو وجدان بود مصدرِ انفعال   بقوت هَوَا صادر ست اين فعال
١٧٠- نه وجدان اين مي بود مر ملک   بباشد ملک پاک همچون فلک
١٧١- نه در اصل وجدان همه از هوا ست   هوئ نام ملکه دگر با صفا ست
١٧٢- نبِيني که وجدان خوف و غضب   بود جز هَوَا هم بديگر سبب
١٧٣- قُوَا نفسيه جمله ملکات دل   همه را قرار ست در ذات دل
١٧٤- بحيطه هوا هست اکثر قُوَا   ببين کشف محجوب بهر هَوَا
١٧٥- ز ملکه مرادم تو قوت شمار   بملکه دلِ را بود اقتدار
١٧٦- چنانچه بود ملکهٔ شاعري   تواند بآن شعر افصح حري
١٧٧- نه شهوت اصلش جبلي دل ست   که دل را پس از مدتي حاصل ست
١٧٨- مراهق شود چون کسي آدمي   تلذذ دلش را شود آن دمي
١٧٩- مگر هيز همچون فرشته نگر   ز لذت خصي هم بود بي خبر
١٨٠- ولي چونکه در صلب هيز و خصي   نه آبي بود هيچ شد مخلصي
١٨١- والِا بباشند چون راه زن   بدل آرزو مي بُرد سُوئ زن
١٨٢- ولي چون ندارند آلات جنگ   نمايند در ره زدن هم درنگ
١٨٣- ولي با رِياضت شديده تمام   رسد کس بنزهت جديده تمام

١٦٠- ان بابت حڪم آيل آهي تہ شيهو پکھريل ان جي ڪنن ۾ وجھندا.
١٦١- ڏارينءَ عورت کي هٿ لائيندو تہ ڪيس جھنم جي باھہ ڇُھندي.
١٦٢- جڏهن تو هيءُ شهوت جو بيان ٻُڌو تہ اهو بہ صاف ٻُڌي چڪ تہ انجي برخلاف بيان ڪرڻ خطا آهي.
١٦٣- لذت جيڪا شهوت جي اِنزال سان ليي ٿي، اها ئي شهوت آهي.
١٦٤- ٻيو تہ جڏهن آلت انتشار ڪري تہ اها بہ شهوت آهي.
١٦٥- اهي ٻئي قول غير معتبر آهن، تون گذريل حڪم تي عمل ڪر.
١٦٦- يقين سان مٿيون حڪم ٻُڌي تہ اهي ٻئي شهوت جي مثال آهن.
١٦٧- ۽ شهوت دل جو ڪم آهي ۽ دل جي حالات مان هيءَ هڪ حالت آهي.
١٦٨- ان قوت ۽ حالت کي وِجدان چوندا آهن، ان قوت سان شهوت حاصل ٿئي ٿي.
١٦٩- جڏهن تہ وِجدان ازخود ظاهر ٿيندو آهي ۽ اهي ڪم نفساني خواهش سان پيدا ٿيندا آهن.
١٧٠- ملائڪن ۾هي وِجدان نہ ٿو ٿئي ۽ ملائڪ ان کان پاڪ آهن.
١٧١- اصل ۾ وِجدان "هَوَىٰ" مان پيدا ٿيل نہ آهي بلڪ "هَوَىٰ" مَلڪه جو نالو آهي.
١٧٢- تون نٿو ڏسين تہ خوف ۽ ڪاوڙ جو وِجدان "هوىٰ" ڪانسواءِ بہ ٿئي ٿو ۽ ٻيا بہ ڪي سبب اٿس.
١٧٣- نفساني قوتون دل جا مَلڪا آهن، اهي دل ۾ قرار وٺن ٿيون.
١٧٤- اڪثر قوتون "هَوَىٰ" جي گهيري ۾ اچن ٿيون "هَوَىٰ" جي معلوم ڪرڻ لاءِ ڪشفُ المحبوب ڏِس.
١٧٥- ملڪي مان منهنجي مراد قوة آهي ملڪي سان دل کي اقتدار حاصل ٿئي ٿو.
١٧٦- جيئن شاعريءَ جو ملڪو، جنهن سان فصيح ۽ لائق شعر چئي سگھجي ٿو.
١٧٧- شهوت اصل ۾ دل جي فطري تقاضا نہ آهي،جيڪا دل کي گهٽي وقت کان حاصل آهي.
١٧٨- مراهق شخص کي بہ شهوت سان، دل جي لذت حاصل ٿئي ٿي.
١٧٩- مگر ڪدڙو ملائڪن وانگر ڄاڻ. خصي بہ لذت کان بي خبر آهي.
١٨٠- ۽ ڪدڙي ۽ خصيءَ جي ٻُتِ ۾ پاڻي نٿو ٿئي.
١٨١- نہ تہ زالن وانگر هوندا، جو دل ۾ زالن جي خواهش ٿئين ٿي.
١٨٢- پرجڏهن تہ جنگ جا اوزار نہ اَٿن،تنهنڪري رهزني ۾ گُسڪساءِ ۽ دير ڪن ٿا.
١٨٣- ۽ گهٽي رياضت سان هڪ چڱي تازگي کي رسي وڃي ٿو.

١٨٤- يكي بود يحيٰ عليه السلام رياضت كشي بود او نيک نام
١٨٥- دگر نيز عيسيٰ رسولِ خدا هميشه همو بود صوفي صفا
١٨٦- ازين نوعِ شهوت ببودند پاک ز"آداب صديق"كن سينه چاک(١)
١٨٧- دلِ را دو ملكه درين شهوت ست دو ملكه دروني كه دو قوت ست
١٨٨- يكي فعليه دان كه نامش هوا كه دل با هوا ميكند فعل را
١٨٩- دگر نام وجدان پذيرد اثر ز افعال ديگر بگيرد اثر
١٩٠- هويٰ ميكند رغبت و آرزو بوجودان بود لذت دل ازو
١٩١- بوجدان تَأَثُّرُ بگيرد دلي كه آن انفعال ست از فاعلي
١٩٢- چو خوف و غم و فرح وجداني ست دگر لذت و درد هم ثاني ست
١٩٣- رَجعْنَا اليٰ ما قصدْنا اليْه تركْنا لهٗ مابنيْنا عليْه
١٩٤- چو جولان شهوت نمودار شد بانگيز غلبه پديدار شد
١٩٥- رود نَرُ بماده ازان زود تر ازان نيز ماده رود سُوِيْ نر
١٩٦- بجولان شهوت چو كرده مساس يكي مر دگر را همه اين شناس
١٩٧- و يا مرد در فرج زن خوبتر بجولان شهوت بكرده نظر
١٩٨- و يا زن بجولان شهوت رسيد نظر بر ذكر مرد كرده بديد
١٩٩- درين هر سه صورت شنو اين خبر اصول و فروع يكي بر دگر
٢٠٠- بحرمت هميشه بگردد حرام تناكح نه جائز بمانده تمام
٢٠١- مگر چون كه انزال شد در نظر نباشد درين صورت اين ضرر
٢٠٢- ببين "درمختار" "ايضاح" نيز ز اشباه بين نيز يابي تميز
٢٠٣- نه بيرون مني مي شود از جسد چو جولان شهوت بغايت رسد
٢٠٤- مگر چون خزانه مني پر بود خروج مني را تواتر بود
٢٠٥- وگر نه خروج مذي مي شود مگر وطي موجب مني مي بود
٢٠٦- اگر كس زنِ مرده را وطي كرد و يا با بهيمه زنا كرد مرد
٢٠٧- و يا با صغيره كه بي مشتهات كند وطي مردي شنو با ثبات

(١) در نسخه "ر" اين شعر باين طور ست. شعر: ز آداب صديق دان اين بيان - كه نام كتاب ست آن بي گمان.

١٨٤- هڪ حضرت يحيٰ عليه السلام رياضت ڪندڙ نيڪنام هو.
١٨٥- ٻيو حضرت عيسىٰ عليه السلام هو، جيڪو سدا صوُفي ٿي رهيو.
١٨٦- شهوت جي ان قسم کان پاڪ هئا، ڪتاب "آداب صديق" ڪي مطالع ڪر.(١)
١٨٧- ان شهوت ۾ دل ڪي ٻه مَلڪا آهن، اهي ٻه مَلڪا اندروني قوتون آهن.
١٨٨- هڪ فِعليه چاڻ، جنهن جو نالو هوىٰ آهي. دل هوىٰ سان فعل ڪري ٿي.
١٨٩- ٻئي جونالو "وجدان" آهي، جيڪو اثر قبولي ٿوءِ ٻين قوتن سان ملي اثر ڪري ٿو.
١٩٠- هوىٰ رغبت ۽ آرزو پيدا ڪري ٿي ۽ دل ڪي لذت ٻه وِجدان کان ملي ٿي.
١٩١- دل وِجدان مان اثر وٺي ٿي جو ڪنهن فاعل جي فعل جو اثر آهي.
١٩٢- خوف، غم ۽ خوشي وِجدان مان ٿين ٿا ته لذت ۽ درد ٻه وجداني آهن.
١٩٣- هاڻي پنهنجي مقصد ڏي موٽون ٿا، ان مقصد لاءِ سڀ ڪجهه چڏيوسون.
١٩٤- جڏهن شهوت جو جولان ۽ جذبو ظاهر ٿئي ٿو ته انگيز سان غلبو ظاهر ٿئي ٿو.
١٩٥- ان شهوت جي ڪري نَرُ، مادي ڏانهن وڃي ٿو ۽ مادي، نر ڏانهن اچي ٿي.
١٩٦- شهوت جي جولان سان جڏهن هڪ ٻئي ڪي لِڳ لڳا.
١٩٧- يا مرد عورت جي فرج ڏانهن شهوت سان ڏٺو.
١٩٨- يا عورت شهوت جي جولان سان مرد جي ذڪر ڏانهن ڏٺو.
١٩٩- انهن ٽنهي صورتن ۾ خبر پڏو، جو هڪ ٻئي جا اصول ۽ فروع ٿيا.
٢٠٠- اهي هميشه لاءِ حرام ٿيون، انهن سان نڪاح ڪرڻ جائز نه ٿيندو.
٢٠١- ڏسڻ سان جيڪڏهن انزال ٿيو ته ان صورت ۾ ايترو نقصان نه رسندو.
٢٠٢- الدرالمختار ۽ ايضاح ڏسو، اشباهُ ٻه ڏِسُ ته سمجهه وَڏَئِي.
٢٠٣- مني جسم مان ٻاهر تڏهن نه نڪرندي آهي،جڏهن شهوت جو جوش انتها ڪي پهچي.
٢٠٤- پر جڏهن منيءَ جا خزانا ڀريل هجن، تڏهن مني متواتر نڪرندي رهندي.
٢٠٥- جيڪڏهن نه ته مذي نڪرندي ۽ وطي منيءَ جي نڪرڻ جو سبب هوندو آهي.
٢٠٦- جيڪڏهن ڪنهن مُثل عورت يا جانور سان وطي ڪيائين.
٢٠٧- يا ڪو ماڻهو صغيره غير مشتهاة سان وطي ڪري.

(١) نسخي "ر" ۾ هيءُ شعر هن طرح آهي ترجمو: هيءُ بيان " آداب صديق" جوآهي جيڪوهڪ ڪتاب جونالو آهي.

۲۰۸- و يا در تن زن سوا هر دو راه زند آلتش را بغلبات باه
۲۰۹- چو از موم سازد و يا از گلي نيامِ ذكر خوشترين مدخلي
۲۱۰- دران آلتش را بلا امتناع پياپي زند بر خيال جماع
۲۱۱- و يا زن ز چيزي بسازد ذكر پس آن را بقُبلش زند بي خطر
۲۱۲- و يا كار آلت بأنگشت كرد ازين نار شهوت شود نيز سرد
۲۱۳- و يا كرد در فرج آلت صبي و يا آلت چار پايه غبي
۲۱۴- زني را اگر وطي كرده جني(۱) همين ده صور گشت اي پر فني
۲۱۵- درين ده صور غسل باشد معاف نه روزه تباه ست بي اختلاف
۲۱٦- درين ده صور گر خروج مني ست برو غسل روزه قضا كردني ست
۲۱۷- درين ده صورت نيست كفارتي برو غسل باشد بهر تارتي

ذكر احتلام

۱- سيوم آنكه نامش بود احتلام سه گونه بود آن شنو اين كلام
۲- اگر حالت وطي داند بخواب بآن وطي شهوت براند بخواب
۳- و يا او خيال دواعي جماع ببيند بخوابش بدان بي خداع
۴- و يا ديد لذت بانزال خود رسيده بلذت دران حال خود
۵- همين هر سه رويا بود احتلام كه نام ست مشهور در عرف عام
٦- همين هر سه رويا تو موجب مدان ولي شرط گفتند دان اين بيان
۷- اگر هر سه رويا همه ياد ديد وليكن تري را نديده پديد
۸- نه غسل ست بر وي بنزد همه نه موجود موجب درينجا شده
۹- تري بر سه قسم ست تو ياد دار مني يا مذي يا ودي در شمار
۱۰- چو بيند مني با يقين بي گمان اگرچه فراموش شد خواب آن

(۱) قالت امراة معي جني ياتيني في النوم مرارا و اجد لذة الوقاع اتفقوا علي انه لاغسل عليها و هذا اذا لم تنزل فان انزلت وجب الغسل. (صغيري شرح منية المصلي باب الطهارة الكبرئ اسباب الغسل)

٢٠٨- يا عورت جي جسم ۾ ٻن واٽن کانسواءِ ڪنهن ٻي جاءِ تي شهوت جي غلبي ڪري آلت هڻي.

٢٠٩- جڏهن ميڻ يا مٽيءَ مان ذَڪر جي داخل ڪرڻ لاءِ سنئو مياڻ ٺاهي.

٢١٠- انهيءَ جاءِ ۾ آلت ڪي بنا رنڊ روڪ جي جماع جي خيال سان هلائي.

٢١١- يا زال ڪنهن شيءِ مان آلت ٺاهي پنهنجي فرج تي هڻي ٿي.

٢١٢- يا آلت جو ڪم آگر کان وٺي، جنهن سان شهوت جي باھ جهڪي ٿئي ٿي.

٢١٣- يا ٻار جي آلت فرج ۾ وجهي يا چوپائي جي آلت وجهي.

٢١٤- يا زال سان جنِ جِماع ڪري، هي جملي ڏھ صورتون ٿيون.(١)

٢١٥- انهن ڏهن صورتن ۾ غسل معاف آهي ۽ نہ وري روزي کي ڪو نقصان آهي.

٢١٦- انهن ڏهن صورتن ۾ جيڪڏهن مني نڪتي تہ غسل واجب آهي ۽ روزو قضا ڪري.

٢١٧- انهن ڏهن صورتن ۾ ڪفارو نہ آهي، مگر غُسل واجب آهي.

احتلام جو ذڪر

١- ٿين شيءِ جنهن جو نالو احتلام آهي، ٽي قسم آهي، هي ڪلام ٻڌو.

٢- ڪو ماڻهو خواب ۾ وطي ڪري، جنهن ۾ ڪيس شهوت ٿئي.

٣- يا خواب ۾ دَواعي جِماع (جماع ڏي سڏيندڙ شيون) ڏسي.

٤- يا انزال ٿيڻ واري وقت ۾ لذت ڏسي ٿو.

٥- اهي ٽئي خواب اِحتلام آهن، جن جو اهو نالو عرف عام ۾ مشهور آهي.

٦- اهي ٽئي خواب غسل واجب نہ ڪندا پر ان ۾ شرط آهي.

٧- جيڪڏهن انهن ٽنهي صورتن ۾ خواب ياد آهي پر آلاڻ ڏسڻ ۾ نٿي اچي.

٨- سيني عالمن وٽ ان تي غسل نہ آهي ڇو تہ هن جاءِ ۾ غسل جو موجب نہ لڌو.

٩- آلاڻ ٽي قسم آهي: ١- مني، ٢- مذي، ٣- وَدي

١٠- جڏهن مني يقين سان ڏسي توڙي خواب ياد نہ آهي.

(١) عورت چوي ٿي تہ مونسان گڏ جن آهي جيڪو خواب ۾ مونکي جماع ڪري ٿو ۽ آئون جماع جي لذت بہ محسوس ڪيان ٿي. عالمن جو اُن تي اتفاق آهي تہ ان عورت تي غسل واجب نہ آهي. پر اهو تڏهن جڏهن انزال نہ ٿيو پر جيڪڏهن انزال ٿيو تہ غسل واجب ٿيندو.(صغيري شرح منية المصلي، باب طهارت الڪبريٰ)

۱۱- برو غسل باشد بنزد همه — مني شاهد احتلامش شده
۱۲- که در نوم رويا بديده تمام — و ليکن فراموش شد آن منام
۱۳- اگر در وجودِ مني ممتري ست — نداند مني يا مذي آن تري ست
۱۴- چو از احتلامش بود ياد چيز — برو غسل باشد باجماع نيز
۱۵- وگر احتلامش فراموش گشت — درين صورتِ همچو اکنون گذشت
۱۶- برو غسل باشد بنزد همه — چنين در کتب فقه ديده شده
۱۷- وليکن ز عالمگيري نگر — دگر هم ز اشباه بين اين خبر
۱۸- نه نزد ابي يوسف ست غسل اين — نه اجماعي ست غسل اين با يقين
۱۹- اگر با يقين او مذي را بديد — ولي خواب دارد بيادش مزيد
۲۰- باجماع باشد برو غسل تام — ز عالمگيري ببين اين کلام
۲۱- بتصريح در شرح منيه بگفت — که باشد باجماع اين غسل مفت
۲۲- ولي بوالمکارم درين منصف ست — نه اين غسل نزد ابي يوسف ست
۲۳- وگر ياد رويا ندارد تمام — ببيند مذي صاف اي نيک نام
۲۴- جوابش بود پنج با قال قيل — همه را بگويم ترا با دليل
۲۵- بقولي نه غسل ست واجب برو — صحيح ست اين قول اي نيکرو
۲۶- ز عالمگيري بگيري بدست — دگر متن منيه برين شاهد ست
۲۷- بتحقيق مخدوم هاشم فقيه — بگفته که اين قول باشد نبيه
۲۸- که تائيد بسيار اين قول را ست — ببعضي کتب هست اين قول راست
۲۹- چو بالفعل باشد مذي با يقين — عمل بر مذي با يقين تو گزين
۳۰- چو گشتن مذي از مني(۱) نادر ست — درين صورتِ با يقين ظاهر ست
۳۱- تغير مني با مذي اي شريف — بود احتمالِ بعيد و ضعيف
۳۲- نه اين احتمال ست دَليل احتلام — که کرده فراموش اي خوشخرام
۳۳- نمانده چو بر احتلامش دليل — نه آن احتلام ست بي قال قيل
۳۴- دگر قول در شرح منيه ببين — که بر عکس متنش گزيده متين

(۱) در نسخه "غ" از مني مذي بجاءِ مذي از مني نوشته است.

١١- سيني عالمن وٽ ان تي غسل واجب آهي، ڇو ته مني احتلام جو شاهد آهي.
١٢- ننڊ ۾ خواب ڏٺائين پر اهو خواب وسري وِيُس.
١٣- جيڪڏهن منيءَ جي هجڻ ۾ شڪ آهي ۽ خبر نٿي پوي ته اها آلاڻ مني آهي يا مذي.
١٤- احتلام جي ڪا شيءِ ياد هجي ته ان تي بالاجماع غسل واجب ٿيندو.
١٥- اگر احتلام وسري ويو، ان صورت ۾ جيئن گذري آيو.
١٦- سيني عالمن وٽ ان تي غسل واجب آهي فقه جي ڪتابن ۾ ائين ڏنو ويو آهي.
١٧- ۾ فتاویٰ عالمگيري ۾ ڏِسُ ٻيو الاشباه والنظائر ۾ ٻه هيءَ خبر (مسئلو) ڏس.
١٨- ابو يوسف وٽ غسل واجب نه آهي ۽ هيءَ غسل اِجماع طور نه آهي.
١٩- اگر يقين سان مذي ڄاڻائين ۽ خواب ٻه ياد اٿس.
٢٠- اجماعاً ان تي غسل واجب آهي، هيءَ فتویٰ، عالمگيريءَ ۾ڏس.
٢١- شرح مُنيه ۾ صراحةً چيو اٿس ته هيءَ غسل اِجماعاً ثابت آهي.
٢٢- ابوالمڪارِم هن مسئلي ۾ مُنصِفُ آهي ته ابو يوسف وٽ هيءَ غسل نه آهي.
٢٣- جيڪڏهن خواب ياد نه اٿس ۽ صاف مذي ڏٺائين.
٢٤- ان جا پنج جواب آهن، سيني دليل سان توکي ٻڌايان ٿو.
٢٥- هڪ قول مطابق غسل واجب نه آهي ۽ هيءَ قول صحيح آهي.
٢٦- عالمگيري هٿ ۾ ڪٺي ڏِسُ، منية المُصلي جو مَتنُ ٻه ان تي شاهد آهي.
٢٧- مخدوم محمد هاشم ٺٽوي تحقيق سان چيو آهي ته هيءَ قول بهتر آهي.
٢٨- هن قول کي گهڻي تائيد حاصل آهي، ڪن ڪتابن ۾ آهي ته هيءَ قول دُرست آهي.
٢٩- جيڪڏهن مذي هجي ته يقيناً ان تي عمل ڪرڻو آهي.
٣٠- منيءَ مان مذي ٿيڻ نادر آهي، ان صورت ۾ يقين سان عمل ڪرڻ ظاهر آهي.(١)
٣١- منيءَ جو بدلجي مذي ٿيڻ، بعيد ۽ ضعيف احتمال آهي.
٣٢- هيءَ دليل احتلام جو نه آهي، جو ان کي وسارجي ته بهتر.
٣٣- احتلام جو دليل نه مليو ته اهو احتلام نه آهي.
٣٤- ٻيو قول شرح منيه ۾ ڏِسُ جو مَتَنَ (مُنية المُصلي) جي خلاف فتویٰ ڏنائين.

(١) نسخي "غ" ۾ مذي از مني جي بدران از مني مذي لکيل آهي.

٣٥- بگفته كه نزديک طرفين صاف بـرو غسل باشد، نباشد معاف
٣٦- برين قول گفته كه فتوي قوي ست بگفته درين احتياط جلي ست
٣٧- بشايد كه دراصل بوده مني ولي بعد مدت بگشته مذي
٣٨- فتد در مَني از حرارت خلل شود با مذي صاف آنكه بدل
٣٩- ز گرمي هوا هم ز گرمي بدن مني را گهي هست فاسد شدن
٤٠- بسا وقت باشد وجود احتلام همان دم فراموش گردد تمام
٤١- ولي گفت مخدوم هاشم مرا كه در شرح منيه بكرده خطا
٤٢- نه نزديک طرفين اين غسل هست معاف ست او را ز غسلش برست
٤٣- نوشته چنين از كتب معتبر تو تحقيق كن تا شوي با خبر
٤٤- سيوم قول گويم درين مسئله بيا پيش من مرو هروله
٤٥- مذي را سه اسباب باشد مدام يكي چون دواعي جماع ست تمام
٤٦- خيال جماع ست ثاني سبب بود هر دو اين هم زناني سبب
٤٧- قيام ذكر(١) مي بود مرد را همين هر سه اسباب دان هر كجا
٤٨- يكي زين ثلاثه اگر پيش خواب بود وقت آغاز خوابش شتاب
٤٩- نباشد برو زين مذي غسل صاف كه باشد قرينه مذي بي خلاف
٥٠- وگر نه برو غسل فرض ست تمام تو از بوالمكارم ببين اين كلام
٥١- كنون قول چارم بگويم ترا اگر مضطجع مي بود هر كجا
٥٢- بود مضطجع او درين مسئله برو غسل فرض ست مكن ولوله
٥٣- وگر او بخفته بحالت دگر نباشد برو غسل اي خوش سير
٥٤- بعالمگيري همين قول را نكرده قبولش شنو با صفا
٥٥- بتصريح اِبطال اين قول كرد كه قيدِ قيام و قعود ست سرد
٥٦- قيام و قعود و دگر اضطجاع درين نوم يكسان شمر بي خِداع
٥٧- بنزديک بعضي درين مسئله برو مطلقا غسل واجب شده
٥٨- مگر چون سه شرط ست يكجا همه نباشد برو غسل اي نيكره

(١) و آنانكه بر ذكر "قيام ذكر" اكتفا كرده اند آن بطريق تمثيل ست نه بطريق حصر. (حاشيه مصنف)

٣٥- چيائين تہ طرفين وٽ ان تي غسل واجب آهي ۽ معاف نہ آهي.
٣٦- چيائين تہ هن قول تي فتويٰ قوي آهي، ڇو تہ ان ۾ احتياط آهي.
٣٧- ممکن آهي تہ اصل ۾ مني هجي ۽ ڪجهہ عرصي گذرڻ جي ڪري مذي تي پئي هجي.
٣٨- گرميءَ جي ڪري منيءَ ۾ خلل پوي ٿو، جو مني بہ منجي مذي تي پوي ٿي.
٣٩- هوا ۽ بدن جي گرميءَ جي ڪري ڪڏهن مني فاسد (تبديل) بہ ٿي پوندي آهي.
٤٠- ڪڏهن احتلام جي وقت ۾ ئي ويسر ٿي ويندي آهي.
٤١- ۾ مون کي مخدوم محمد هاشم ٺٽوي چيو تہ شرح مُنيہ ۾ خطا ڪئي اٿس.
٤٢- طرفين وٽ هيءَ غسل نہ آهي ۽ ان تان اهو غسل معاف آهي.
٤٣- ائين معتبر ڪتابن ۾ لکيل آهي، تحقيق ڪر تہ خبردار ٿين.
٤٤- هن مسئلي ۾ ٽيون قول چوان ٿو، مون ڏانهن اچُ ۽ پريشان نہ ٿِرُ.
٤٥- مني جا ٽي سبب آهن، جن مان هڪڙو دَواعي جِماع(جماع ڏي سڏيندڙشيون)آهي.
٤٦- ٻيو سبب جماع جو خيال آهي، اهو زالن ۾ بہ ٿيندو آهي.
٤٧- ٽيون سبب آلت جو اٿڻ آهي، اهي ٽئي هر جاءِ تي مذيءَ جا سبب آهن.(١)
٤٨- انهن ٽنهي سببن مان جيڪڏهن ڪوبہ هڪڙو سبب خواب کان اڳ ننڊ ڪرڻ وقت هوندو.
٤٩- ان مذيءَ جي ڪري اُن تي غُسل نہ آهي، ڇوتہ اهو بنا اختلاف جي مذيءَ جو قرينہ آهي.
٥٠- جيڪڏهن اهي سبب نہ هوندا تہ پوءِ غسل فرض آهي، ابوالمڪارم ۾ هيءَ ڪلام ڏس.
٥١- هاڻي توکي ڇوٿون قول ٻڌايان ٿو تہ، جيڪڏهن پاسي ۾ سُتل هجي.
٥٢- هن مسئلي ۾ مُضطجع (پاسي ۾ ستل) تي غسل واجب آهي، تون پريشاني نہ ڪر.
٥٣- جيڪڏهن ٻيءَ طرح ستل هوندو تہ ان تي غسل واجب نہ آهي.
٥٤- صاف ٻُڌي ڇڏيو تہ عالمگيري هن قول کي قبول نہ ڪيو آهي.
٥٥- تصريح سان هن قول کي باطل ڪيو اٿس تہ، قيام ۽ قعود جو قيد بيڪار آهي.
٥٦- قِيام، قُعود ۽ اِضطجاعُ هن ننڊ ۾ هِڪجهڙا ڳڻ.
٥٧- ڪن عالمن وٽ هن مسئلي ۾ ان تي مطلقاً غسل واجب آهي.
٥٨- ۾ جڏهن ٽئي شرط گڏ لڌا تہ، ان تي غسل واجب نہ آهي.

(١) جيڪا آلت جي اُٿڻ تي اڪتفا ڪئي اٿن اها رڳو تمثيل خاطر آهي باقي حصر خاطر نہ آهي.(حاشيہ مصنف)

٥٩- يکي زان فراموش بودن منام — دگر اين چهارم شنو اين کلام
٦٠- که خفته بود او بلا اضطجاع — چو ديده مذي صاف دان بي خِداع
٦١- سيوم هم سبب مر مذي را بديد — بآغاز خوابش شنو اي سعيد
٦٢- شرائط بود گر همه مجتمع — نباشد برو غسل اي مستمع
٦٣- وگر يک ازين سه شرائط نبود — برو غسل فرض ست اي کان جود
٦٤- همين قول پنجم هويدا شده — ز بعضي کتب فقه پيدا شده
٦٥- نخستين ز اقوال اَيسَرُ بدان — بود نيز مختار دان جاودان
٦٦- دگر قولها نيز مختار بين — نخستين نه اَحوَطُ شده با يقين
٦٧- اگر در عبادت دو وجه ست هم — يکي وجه اَحوَطُ بباشد اهم
٦٨- شنو اخذ احوط برو واجب ست — بباب عبادت نکو واجب ست
٦٩- دگر وجه ايسر گرفتن روا ست — همين اصل مشهور نزديک ما ست
٧٠- بدان طائفه صوفيه صافيه — بگفتند اين قاعده عاليه
٧١- بباب عبادت دو مذهب گر ست — يکي هست احوط دگر ايسر ست
٧٢- باحوط عمل کردني واجب ست — چه احوط گرفتن نکو مذهب ست
٧٣- بايسر عمل نا سزاوار دان — ولي هست رخصت عمل جاودان
٧٤- عمل چونکه رخصت شده شد مباح — نمانده عبادت شنو با فلاح
٧٥- همه آنچه گفته شده دان نکو — ز "ميزان شعراني" ست گفتگو
٧٦- چو بيدار گشته تري را بديد — بسوراخ آلت تري شد پديد
٧٧- تجاوز نکرده ز سوراخ آن — شود تا بديدن تري بي گمان
٧٨- حقيقت تري را نه معلوم کرد — ز غسلش برسته همو نيک مرد
٧٩- اگرچه بود ياد هم احتلام — نباشد برو غسل دان اين کلام
٨٠- چه قلت تري خود دليل مذي ست — نه اين قدر قلت ز عادت مني ست
٨١- گهي احتلام ست سبب مر مذي — نگردد سبب مر مني اي صفي
٨٢- قرينه مذي را همين قلت ست — نبودن مني هم ازين علت ست

٥٩- هڪ انهن مان ننڊ ۾ خواب جو وسرڻ آهي، ٻيو هي چوٿون هي ڪلام پڙو.
٦٠- جو بنا ٽيڪ جي سُتل هجي ۽ صاف مذي ڏٺائين.
٦١- ٽيون سبب جڏهن مذي ننڊ جي شروعات ۾ ڏٺائين.
٦٢- اهي شرط آهن جيڪي سيئي گڏيل حيثيت ۾ غسل واجب نه ڪندا.
٦٣- جيڪڏهن انهن ٽن شرطن مان ڪو هڪ به نه هوندو ته ان تي غسل فرض آهي.
٦٤- اهو پنجون قول ظاهر ٿيو جيڪو ڪن فقه جي ڪتابن لکيو آهي.
٦٥- انهن قولن مان پهريون قول اَيسَرُ (سڻائو) آهي ۽ مختار به آهي.
٦٦- انهن قولن مان ٻيو قول به مختار آهي، پر پهريون قول يقيناً احوطُ نه آهي.
٦٧- جيڪڏهن عبادت جي باب ۾ ٻه وجه آهن، پر هڪ وجه احوط ۽ اهم آهي.
٦٨- ان شخص تي عبادت جي باب ۾ اَحوطُ تي عمل ڪرڻ واجب آهي.
٦٩- ٻيو وجه اَيسَرُ(سهنجو) اختيار ڪرڻ به جائز آهي. اسان (حنفين) وٽ هيءَ اصل مشهور آهي.
٧٠- صوفي بزرگن هيءَ عالي قدر قاعدو بيان ڪيو آهي.
٧١- عبادت جي باب ۾ جيڪڏهن ٻه مذهب آهن، هڪ اَحوطُ ٻيو اَيسَرُ آهي.
٧٢- اَحوطُ تي عمل ڪرڻ واجب آهي، ڇو ته احوطُ ڪي وٽڻ چڱو مذهب آهي.
٧٣- هروڀرو اَيسَرُ(آسان) تي عمل ڪرڻ لائق نه آهي، پر ان تي عمل ڪرڻ جي اجازت آهي.
٧٤- جڏهن ته عمل جي اجازت ٿي ته مُباح ٿيو ۽ عبادت نه رهيو.
٧٥- اهو جيڪو ڪجهه چيو ويو ڪتاب "ميزان للشعرانِي" جي گفتگو آهي.
٧٦- جڏهن سجاڳ ٿيو ته آلاڻ ڏٺائين ۽ اها آلاڻ آلت جي سوراخ تي ڏٺائين.
٧٧- پر اها آلاڻ سوراخ کان نه وَڌي آهي ۽ آلاڻ ڏسي پڪ ڪئي اٿس.
٧٨- آلاڻ جي حقيقت معلوم نه ڪيائين ته غسل ڪان ڇُٽو.
٧٩- جيتوڻيڪ خواب وارو احتلام ياد آهيس پر پوءِ به ان تي غسل واجب نه آهي.
٨٠- ڇو ته آلاڻ جو گهٽ هجڻ مذيءَ جو دليل آهي، ايتريقدر ٿورڙو هجڻ منيءَ جي عادت نه آهي.
٨١- ڪڏهن احتلام مذيءَ جو سبب ٿئي ٿو، باقي منيءَ جو سبب نه ٿيندو آهي.
٨٢- مذيءَ لاءِ قرينه (دليل) اها قِلت (آلاڻ جي ٿورائي) آهي. منيءَ جو نه هجڻ به ان سبب ڪري آهي.

۸۳- یکي شرح منیه برین شاهد ست ‏ ‏ ز دیگر کتب هم بگیري بدست
۸۴- بگفتم درین مسئله قول یک ‏ ‏ دگر را بکن تجربه بر محک
۸۵- چو لذت بانزال با احتلام ‏ ‏ همه در دلش یاد دارد تمام
۸۶- چو بیدار گشته ندیده تري ‏ ‏ نه غسل ست بر وي مشو ممتري
۸۷- مگر زن چو بر پشت خفته ببود ‏ ‏ محمد برو غسل گفته ببود
۸۸- ولي گفت مسکین(۱) درین مسئله ‏ ‏ نه غسل ست مگر بر زنِ حامله
۸۹- ولي قول شیخین مُفتیٰ به است ‏ ‏ نه بر زن بود غسل دان این به است
۹۰- بود گرچه بر پشت خوابش عیان ‏ ‏ اگرچه بود حامله بي گمان
۹۱- اگر احتلامش بلذت شده ‏ ‏ چنین در دلش یاد مانده همه
۹۲- چو بیدار گشته تري را ندید ‏ ‏ ولي بعد ساعت تري شد پدید
۹۳- نخستین ببیند حقیقت تري ‏ ‏ که داند مني یا مذي سرسري
۹۴- چو داند مني غسل باشد برو ‏ ‏ بنزدیک طرفین اي نیکرو
۹۵- مگر چونکه پس بول دیده مني ‏ ‏ و یا بعد رفتار بس رفتني
۹۶- بشرطي که آلت بود سست نیز ‏ ‏ نه لذت دگر بار شد با تمیز
۹۷- نباشد برو غسل نزد همه ‏ ‏ همین ست مشهور روشن چو مه
۹۸- ولي درمختار این رمز گفت ‏ ‏ که تندي آلت درین وقت مفت
۹۹- بهر جا که کردند این اعتبار ‏ ‏ اگر آلتش را بود انتشار
۱۰۰- همین قید باشد درینجا مفید ‏ ‏ که گشته درین مسئله خود پدید
۱۰۱- چو داند مذي او درین مسئله ‏ ‏ نباشد برو غسل نزد همه
۱۰۲- مذي چونکه بر اصل خود سالم ست ‏ ‏ نه هرگز گهي غسل زو لازم ست
۱۰۳- ببین شرح منیه بتصریح صاف ‏ ‏ نباشد درین مسئله اختلاف
۱۰۴- چو بیند ودي او پس از احتلام ‏ ‏ نباشد برو غسل اي نیک نام
۱۰۵- نباشد برو غسل نزد همه ‏ ‏ ببین "بحر رائق" دگر "برهنه"
۱۰۶- اگر در ودي او بدارد گمان ‏ ‏ و لیکن مني نیست بیشک همان

(۱) مسکین: نام کتابي ست.

٨٣- هڪ شرح مُنيه ان تي شاهد آهي، ٻيا ڪتاب به هٿ ۾ ڪٿي ڏس.
٨٤- هن مسئلي ۾ هڪ قول چيم، ٻئي کي ڪسوٽيءَ تي آزماءِ.
٨٥- جيڪڏهن احتلام سان انزال واري لذت سڀ دل ۾ ياد اٿس.
٨٦- جڏهن سجاڳ ٿيو ته آلاڻ نه ڏٺائين ته ان تي غسل (واجب) نه آهي تون شڪُ نه ڪر.
٨٧- مگر عورت جيڪا ڀنيءَ تي (سنئين) سُتل آهي امام محمد ان تي غسل واجب ڪيو آهي.
٨٨- هن مسئلي ۾ ڪتاب مسڪينؒ[1] چيو آهي ته ان تي غسل (واجب) ناهي مگر حامله عورت تي.
٨٩- ۽ شيخين جو قول مفتىٰ بهٖ آهي ته زال تي غسل(واجب) ناهي ۽ اهو قول بهتر آهي.
٩٠- جيتوڻيڪ زال ڀُنيءَ تي(سِڌي) ستل خواب ۾ ڏٺو توڙي حامله به هجي.
٩١- اگر احتلام لذت سان ٿيو ۽ دل ۾ به ڪيس سمورو ياد رهيو.
٩٢- جڏهن سجاڳ ٿيو ته آلاڻ نه ڏٺائين ۽ ٿوري دير ڪان پوءِ آلاڻ ظاهر ٿي (ڏسڻ ۾ آئي).
٩٣- پهريائين آلاڻ جي حقيقت جي جانچ ڪري ته مني آهي يا مَذي.
٩٤- مني معلوم ٿي ته طرفين وٽ ان تي غسل واجب آهي.
٩٥- مگر جڏهن پيشاب ڪان پوءِ مني ڏٺائين يا ڪجهه پنڌ ڪرڻ ڪان پوءِ مني ڏٺائين.
٩٦- ۽ ان شرط سان ته آلت به سست هئي ۽ پيهر لذت به معلوم نه ٿي.
٩٧- سيني عالمن وٽ ان تي غسل(واجب)نه آهي اهو مسئلو مشهورِ چندِ وانگر روشن آهي.
٩٨- ۽ الدرالمختار ۾ هيءَ رمز چئي اٿس ته آلت جي سختي کي ان وقت ۾ اعتبار نه آهي.
٩٩- اهو اعتبار اتي آهي جڏهن آلت ۾ انتشار هجي.
١٠٠- اهو قيد هن مسئلي ۾ مفيد آهي، جو هن مسئلي ۾ خودبخود ظاهر ٿيو.
١٠١- هن مسئلي ۾ مذي ڄاڻائين ته سيني وٽ ان تي غسل واجب نه آهي.
١٠٢- جڏهن مذي پنهنجي اصل تي قائم آهي ته ان مذيءَ جي ڪري غسل هرگز لازم نه آهي.
١٠٣- شرح منيه ۾ صاف لکيل آهي ته ان مسئلي ۾ ڪوبه اختلاف نه آهي.
١٠٤- جڏهن احتلام ڪان پوءِ ودي ڏٺائين ته ان تي غسل نه آهي.
١٠٥- سيني عالمن وٽ ان تي غُسل نه آهي "بحررائق" ۽ فتاوىٰ برهنه پڙهي ڏس.
١٠٦- جيڪڏهن ودي هجڻ ۾ گمان اٿس ۽ بيشڪ (يقيناً) مني به نه آهي.

(١) مسڪين: هڪ ڪتاب جو نالو آهي.

۱۰۷- مگر او نداند مذي يا ودي ست نه او را بطور دگر شاهدي ست
۱۰۸- اگر ياد رويا ندارد تمام نباشد برو غسل اي نيک نام
۱۰۹- وگر ياد دارد همان خواب صاف بباشد درين صورتِ اختلاف
۱۱۰- ولي قول احوط چنين آمده برو غسل باشد درين مسئله
۱۱۱- اگر شک در هر سه يکسان بود مذي يا ودي يا مني آن بود
۱۱۲- برو غسل باشد بقول صحيح ببين "بحررائق" شوي مستريح
۱۱۳- اگرچه نه يادش بود احتلام ببين در کتب تا تو يابي مرام
۱۱۴- چهارم شود زن چو از حيض پاک برو غسل باشد بلا انفکاک
۱۱۵- بود غسل پنجم ز پاکي نفاس بدان هر يکي را مع الاقتباس
۱۱٦- چو ايام حيضش همه گم شود ولي خون هميشه برون مي رود
۱۱۷- نه اول ز ماهِ، نه آخر ز ماه نه اوسط ز ماهِ همه اشتباه
۱۱۸- باين طور چون روزها گم شده برو غسل هر وقت فرض آمده
۱۱۹- بهر وقت چون او گزارد(۱) نماز برو غسل باشد بکن امتياز

ذکر نجاست و طهارت و اسماء انواع هر يکي

۱- نجاست بباشد همه بر دو نوع حقيقي و حکمي بدان هر دو نوع
۲- حقيقي بدارد دگر خبث نام ولي نام حکمي حدث دان مدام
۳- حدث بر دو گونه، نه اکثر ز دو ست يکي هست اصلي که ناقض وضو ست
۴- بدان بي وضوئي حدث اصغر ست که اصلي حدث هست هم اکثر ست
۵- حدث اصغر ست نام مشهور او که پيش از وضو بود هم پس ازو
٦- چو از حال طفلي تا حال موت نگردد حدث اين همه حال فوت
۷- نه موجب وضو را ست ناقض وضو ست چه موجب وضو را نمازِ نکو ست
۸- اراده(۲) نماز ست موجب وضو که در نص وارد بگشته همو

(۱) و گزارد بمعني ادا کند مضارع گزاردن بزاء ست و گذارد بمعنيٰ ترک کند مضارع گذاشتن بذال ست. (حاشيه مصنف)
(۲) و اتضح الفرق بين قوله تعالیٰ اذا قمتم الي الصلوٰة فاغسلوا و بين قوله تعالیٰ و اِن کنتم جنباً فاطهروا. (حاشيه مصنف)

١٠٧- پر نٿو سمجهي ته مذي آهي يا ودي ۽ اهڙو ٻيو ڪو شاهد ۽ قرينو به نه آهي.
١٠٨- جيڪڏهن خواب ياد نه اٿس ته ان تي غسل واجب نه آهي.
١٠٩- جيڪڏهن خواب ياد اٿس ته ان صورت ۾ اختلاف آهي.
١١٠- پر احوطُ قول موجب، ان تي غسل واجب آهي.
١١١- جيڪڏهن ننهي ۾ هڪجهڙو شڪ اٿس ته مذي آهي يا ودي يا مني.
١١٢- صحيح قول موجب ان تي غسل آهي، بحررائقُ ڏس ته آرام ۽ اطمينان ٿئي.
١١٣- جيتوڻيڪ ڪيس احتلام به ياد نه آهي، ڪتاب ڏس ته مقصد حاصل ٿئي.
١١٤- چوٿون زال حيض کان پاڪ ٿئي ته ان تي غسل واجب آهي.
١١٥- غسل جو پنجون سبب نفاس کان پاڪائي آهي، هرهڪ کي اقتباس سان ڄاڻ.
١١٦- جڏهن حيض جا ڏينهن گم (ڀلجي) ٿي وڃن ۾ هميشه رَتُ هلي ٿو.
١١٧- مهيني جي اول، آخر ۽ اوسط ۾ اِشتباهُ (مونجهارو) رهي ٿو.
١١٨- انهيءَ نموني جيڪڏهن ڏينهن گم ٿيا (معلوم نه ٿيا) ته هر وقت غسل فرض آهي.
١١٩- نماز پڙهڻ لاءِ هر وقت تي غسل ڪرڻ واجب اٿس.(١)

پليدي، پاڪائي ۽ هرهڪ جي قسمن جي نالن جو بيان

١- نجاست ٻه قسم آهي. ١- حقيقي، ٢- حڪمي، ٻئي قسم ڄاڻ.
٢- حقيقي پليديءَ جو ٻيو نالو "خُبثُ" آهي ۽ حڪمي پليديءَ جو نالو "حدث" ڄاڻ.
٣- حدث ٻن قسمن کان زياده نه آهي، هڪ اصلي آهي جيڪو وضوءَ کي ڀڃندڙ آهي.
٤- ڄاڻ ته بي وُضو حدث اصغر آهي، جيڪو حدث اصلي آهي ۽ اڪثر به آهي.
٥- ان جو مشهور نالو حدث اصغر آهي، جيڪو وضوءَ کان اڳ به هو ۽ بعد ۾ به.
٦- ننڊپڻ کان وٺي مرڻ تائين، اهو حدث فوت نٿو ٿئي.
٧- وضوءَ جو مُوجبُ نه آهي، وُضوءَ جو ڀڃندڙ آهي، چو ته وضوءَ لاءِ موجب نماز آهي.
٨- نماز جو ارادو موجب وضو آهي، جيڪو نص ۾ آيل آهي.(٢)

(١) ۽ گزارد جي معنىٰ ادا ڪري مضارع گزاردن "ز" سان آهي ۽ گذارد معنىٰ ڇڏي مضارع گذاشتن "ذ" سان آهي. (حاشيه مصنف) (٢) ۽ الله تعالىٰ جي فرمان، جنهن وقت نماز جو ارادو ڪيو ته پوءِ توهان ڌوئو ۽ فرمان جيڪڏهن توهان ترُ وارا آهيو ته پوءِ پاڪائي ڪيو انهن ۾ واضح فرق آهي.(حاشيه مصنف)

٩- طهارت صغيره وضو را ست نام چو صغري طهارت دگر را ست نام
١٠- طهارت همين عارض ست بر حدث چو عارض بيامد حدث شد عبث
١١- طهارت كبيره كه غسل ست نيز همان ست اصلي شنو با تميز
١٢- بود نام كُبْرىٰ طهارت همين باين نام مشهور شد اي امين
١٣- طهارت همين نوع اصلي بدان كه از حال طفلي شده جاودان
١٤- نه پيش از جنابت دگر پس ازان بباشد طهارت همين بي گمان
١٥- ولي غسل رفع الجنابة شده نه شامل شده بر طهارت همه
١٦- ازين جا طهارت بود عام تر بود غسل خود خاص اي خوش سير
١٧- حدث عارض ست بر طهارت همين حدث اكبر ست نام آن با يقين
١٨- حدث اكبر ست بر دو گونه عيان جنابت يكي دان وجودي همان
١٩- دگر عدمي ست قطع حيض و نفاس ميان دو اين فرق نيكو شناس
٢٠- چو مسلم شده با جنابت يكي برو غسل واجب(١) بود بيشكي
٢١- زنِ كافره چون شده مسلمه ولي بعد حيض و نفاسش همه
٢٢- نباشد برو غسل(٢) گيري تو ياد نه هرگز بدارد عدم امتداد
٢٣- وجود ست دائم بحالت خطاب عدم رفت در كفر بين در كتاب
٢٤- چو ناقض طهارت حدث اكبر ست نه موجب طهارت گهي ديگر ست
٢٥- حدث اكبر ست ناقض و موجبش دگر نيست موجب ازين سر مَكش
٢٦- بايضاح اين طور خود گفت صاف ولي درمختار گفته خلاف
٢٧- نه در غسل ناقض بگويند شان ولي موجب غسل مشهور دان
٢٨- چنين محض عرف ست اي نوجوان نواقض وضو را ست دان اين بيان
٢٩- چو ناقض وضو نيست موجب وضو بيانش دقيق ست اي نيكرو

(١)في الخانية الكافر اذا اجنب ثم اسلم قال الشيخ الامام شمس الائمة السرخسي يجب عليه الغسل. (المتانه ص ١٠٨ مطبع سندي ادبي بورد)

(٢) لان سبب في حق الجنب الجنابة والجنابة مما يستدام فكان لدوامها حكم ابتداء فكانَهُ اجنب بعد الاسلام اما السبب في المراة انقطاع الحيض و ذالك مِما لايستدام فلم يوجد السبب بعد الاسلام. (المتانه ص ١٠٨ مطبع سندي ادبي بورد)

٩- طهارت صغيره (ننڍي پاڪائي) وضو جو نالو آهي ۽ طهارت صُغرىٰ ٻيو نالو اٿس.
١٠- پاڪائي حدث تي عارض (لڳي) ٿئي ٿي، عارض آيو ته حدث ختم ٿيو.
١١- طهارت ڪبيره (وڏي پاڪائي) غسل آهي، ٻڌو ته اها اصلي پاڪائي آهي.
١٢- طهارت ڪُبرىٰ سندس نالو آهي ۽ ان نالي سان مشهور آهي.
١٣- اهو قسم طهارت جو اصلي آهي، جيڪو ننڍيڻ ڪان لاڳو ٿئي ٿو.
١٤- تنڌ لاهڻ ڪان اڳ ۽ تنڌ لاهڻ ڪان پوءِ اها طهارت رهندي آهي.
١٥- پر غسل ڪرڻ، جنابت (تنڌ) کي ڪٽي ڇڏي ٿو.
١٦- ان ڪري طهارت عام ٿيندي آهي، مگر غسل خاص آهي.
١٧- ان طهارت تي حدث عارضي ٿئي ٿو، جنهن جو نالو حدث اڪبر آهي.
١٨- حدث اڪبر ٻه قسم آهي، هڪ قسم تَنڌ آهي.
١٩- حدث اڪبر جو ٻيو قسم عدمي آهي جيڪو حيض ۽ نفاس جو بند ٿيڻ آهي ٻنهي جو فرق معلوم ڪر.
٢٠- تنڌ وارو ڪافر مسلمان ٿيو ته، ان تي غسل واجب آهي.(١)
٢١- ڪافره عورت حيض ۽ نفاس بند ٿيڻ ڪان پوءِ مسلمان ٿي.
٢٢- ان تي غسل واجب نه آهي، ڇو ته عَدَمُ، امتداد (ڏيکھ)نه ٿو ڪري.(٢)
٢٣- خطاب جي حالت ۾ وجود دائم آهي، عدم ڪفر جي حالت ۾ هليو ويو.
٢٤- جڏهن حدث اڪبر پاڪائي کي ڀڃندڙ آهي ته پاڪائيءَ جو مُوجِب ٻيو نه چئبو.
٢٥- حدث اڪبر طهارت جو ڀڃندڙ ۽ موجب آهي ۽ ٻيو ڪوبه موجب نه آهي.
٢٦- اهڙيءَ طرح ايضاح ۾ صاف چيل آهي پر الدرالمختار ان جي خلاف چيو آهي.
٢٧- ان ڪي غسل جو ناقض نه چون، پر موجب غسل مشهور چاڻ.
٢٨- اٿين رڳو عُرف ۾ آهي ته وضوءَ جو ڀڃندڙ آهي.
٢٩- جڏهن ته وضوءَ جو ڀڃندڙ وضوءَ جو موجب نه آهي، ان جو بيان اونهو آهي.

(١) خانية ۾ آهي ته ڪافر جنهن وقت تنڌ وارو ٿيو ان ڪان پوءِ اسلام آنڌائين ته شمس الائمة سرخسي چوي ٿو ته ان تي غسل واجب آهي. (متانه، ص ١٠٨، ڇاپو سنڌي ادبي بورڊ)
(٢) ڇو ته تنڌ واري جي حق ۾ تنڌ سبب آهي ۽ تنڌ انهن قسمن مان آهي، جيڪو دائمي رهي سگهي ٿو. پوءِ ان جي دائمي هجڻ جي ڪري ڪيس ابتدا جو حڪم لڳايو ويو. جڻ ته اسلام آڻڻ ڪان پوءِ تنڌ وارو ٿيو. پر عورت جي حق ۾ حيض جو بند ٿيڻ سبب آهي ۽ اهو انهيءَ قسم ڪان آهي جيڪو دائمي رهي نٿو سگهي. تنهنڪري اسلام ڪان پوءِ سبب نه لڌو. (متانه، ص ١٠٨، ڇاپو سنڌي ادبي بورڊ)

ذكر مني و مذي و ودي و فرق ميان آنها

١- مني مرد آبي ست أُسفيد تر و ليكن ز بعضي ست رنگين اثر
٢- غليظ ست اكثر ز مردان همه ز بعضي رقيق ست اي نيكره
٣- نشاني غلاظت مني اين نگر رسد چون بجامه شود سخت تر
٤- اگر آب مخلوط سازد بہِشِير كند نوش آن عادتش ياد گير
٥- مني او برقت بگردد پديد اگرچه ببوده غليظ و شديد
٦- ز عالمگيري ست بوئي مني كه بعد از خروجش بگردد سني
٧- چو از خوشه نخل بوئي بود باين طور بوئي مني مي بود
٨- لزوجت(١) بدارد و ليكن يسير ز بعضي لزوجت بدارد كثير
٩- مني زن بزردي مائل بود رقيق ست چون بول سائل بود
١٠- ندانم مني زن گهي خاثر(٢) ست خثورت(٣) مني زن نه خود ظاهر ست
١١- خروج مني را ست ظاهر اثر شود قطع شهوت ازان خوبتر
١٢- شود سست پژمرده آلت ازان بمانند لَتَه(٤) شود آن زمان
١٣- نگيرد ز جايش گهي انفصال مگر وقت لذت كند انتقال
١٤- ولي جز بلذت بسي نادر ست خروجش چنين از كسي نادر ست
١٥- مگر چون بآسيب صادر بود خلوش ز لذت نه نادر بود
١٦- مذي آب صافي ست همچون لعاب سفيدي زند چون سفيدي آب
١٧- رقيق و لزوج ست آن جاودان كند تار همچون لعاب روان
١٨- برقت بود هم بود هم لزوج بشهوت كند هم ز جايش خروج
١٩- نه لذت(٥) بود در خروجش عيان نه شهوت شود منقطع هم دران

---

(١) لزوجت: سندي چيڙهه. (حاشيه مصنف) (٢) خاثر: غليظ سندي گهاٽو. (حاشيه مصنف)(٣)خثورت: غلاظت.
(٤)لته: پرزه جامه كهنه بسندي لاڙي. (حاشيه مصنف) و در نسخه "غ" بسندي اڳڙي. (حاشيه مصنف)
(٥) اعني لذت كه در انزال مني ست ندارد و لذت دل كه بشهوت ست موجب خروجش بود. (حاشيه مصنف).

مني، مذي، ودي ۽ انهن ۾ فرق جو بيان

١- مرد جي مني اڇي رنگ جو پاڻي آهي، ڪن ڪي ميرو ۽ رنگين پاڻي اڇي ٿو.
٢- گهڻن ماڻهن جي مني گهاٽي ٿئي ٿي، ڪن جي پتري به ٿئي ٿي.
٣- گهاٽيءَ منيءَ جي نشاني هيءَ آهي ته ڪپڙي تي لڳي ته ڪپڙو سخت ٿئي.
٤- جيڪڏهن ڪير پرپاڻي وجهي پيئندو ۽ ان ڪي عادت بنائندو.
٥- ته مني پتري ٿيندي جيتوڻيڪ گهاٽي هونديَس.
٦- عالمگيريءَ ۾ منيءَ ۾ بوءِ ڄاڻائي اٿس، جيڪا نڪرڻ کان بعد پيدا ٿئي ٿي.
٧- منيءَ جي باس ۽ بوءِ ڪچيءَ جي سنگ جهڙي ٿئي ٿي.
٨- ان ۾ چيڙهُ ٿورو هوندو آهي، ڪن جي منيءَ ۾ گهڻو ٿيندو آهي.(١)
٩- زال جي مني ڦڪاڻ ڏي مائل ٿئي ٿي، جيڪا پتري پيشاب وانگر وهندڙ ٿئي ٿي.
١٠- آءُ نٿو ڄاڻان ته ڪو زال جي مني گهاٽي[٢] ٿيندي آهي،گهاٽان[٣] زال جي منيءَ ۾ ظاهر نه آهي.
١١- منيءَ جي نڪرڻ جو اثر ظاهر آهي، جو منيءَ جي نڪرڻ ڪري شهوت ختم ٿي ويندي آهي.
١٢- منيءَ جي نڪرڻ سان آلت سُست ۽ ڪومايل (سُسيل) ٿي اڳڙيءَ وانگر ٿئي ٿي.(٤)
١٣- مني پنهنجي جاءِ کان ڏار نه ٿيندي جيستر لذت حاصل نه ٿئي.
١٤- لذت کانسواءِ منيءَ جو نڪرڻ تمام ٿورو آهي. لذت کانسواءِ ڪنهن کان مني نڪرڻ نادر آهي.
١٥- مگر جڏهن آسيب جي ڪري ظاهر ٿئي ته لذت کان سواءِ نڪرڻ نادر نه آهي.
١٦- مذي لعاب وانگر صاف پاڻي آهي ۽ ان جي اڇاڻ پاڻيءَ جي اڇاڻ وانگر آهي.
١٧- پتري ۽ چيڙهه واري آهي، لعاب وانگر تار ۽ تند ڪندي آهي.
١٨- پتري ۽ چيڙهه واري آهي، شهوت سان پنهنجي جاءِ کان نڪري ٿي.
١٩- ان جي نڪرڻ سان مني واري لذت حاصل نٿي ٿئي، نه وري شهوت ختم ٿئي ٿي.(٥)

(١) لزوجت: سنڌي چيڙهه.(حاشيه مصنف) (٢) خاثر: سنڌي گهاٽو.(حاشيه مصنف) (٣) خثورت: يعني غلاظت.
(٤) لته: پراڻي ڪپڙي جو پرزو جنهنکي لاڙي سنڌيءَ ۾ لٽو چئبو آهي ۽ نسخي"غ" ۾اڳڙي لکيل آهي.(حاشيه مصنف)
(٥) هن مان مراد اها لذت آهي جيڪا منيءَ جي نڪرڻ وقت حاصل ٿيندي آهي. اها لذت نه اٿس باقي دل واري لذت موجود اٿس، جنهن ڪري مني نڪري ٿي. (حاشيه مصنف)

٢٠- بود منشائش از مکان مني | که صلب و ترائب بود آن سني
٢١- چو با هم زن و مرد بازي کنند | و يا با خوشي بوسه سازي کنند
٢٢- و يا شرمگه را نظاره زنند | پس آن آب پيدا شود دلپسند
٢٣- مذي آب مشهور آبِ نشاط | که پيدا شود آن ازين انبساط
٢٤- نه از مرد پيدا شود آب آن | مگر بعد تنديِ آلت عيان
٢٥- ولي جز بِتندي اگر صادر ست | صدورش باين طور نادر تر ست
٢٦- ودي نام بيماري ست بي گمان | که سستي بدن ميکند يک زمان
٢٧- بہ بيماري از بول خلقت ودي ست | که از بول فاسد ودي بودني ست
٢٨- ودي نام آبي ست مانند دوغ | گهي ريمگين هم بود بي دروغ
٢٩- ز بعضي غليظ ست ز بعضي رقيق | گهي آن بباشد بسوزش رفيق
٣٠- سفيد ست در اصل خلقت همان | رقيق ست در اصل آن بي گمان
٣١- بسا وقت پس بول دارد ظهور | ز بعضي هميشه بگيرد عبور
٣٢- خروجش بود با يقين از رجال | نه از زن بود آن مگر احتمال
٣٣- ودي را بهندي بود دهات(١) نام | که دهات ست مشهور در عرف عام
٣٤- ولي چونکه جاري هميشه ودي ست | بنامند پرمير آن شه ودي ست
٣٥- بهندي ست "پرمير" نامش عيان | که آن سخت بيماري ست بي گمان
٣٦- ز "پرمير" سستي بود هم ضرر | ز "پرمير" آيد دمادم ضرر
٣٧- همه قوتِ باه را برکَند | همه رونق جسم ابتر کند
٣٨- مضر ست در بدنها باديه | مگر چونکه حاذق دهد آدوِيه

باب فرائض تيمم و آنچه بآن نعلق دارد

١- بيانِ تيمم بدان با تميز | فرائض تيمم شنو هشت چيز
٢- ولي شش فرائض شرائط شده | شرائط بباشند بيرون همه

(١) دهات: بهاء زده است وهاء زده هائي است که با ساکن ديگر بيک متحرک خوانده ميشود. (حاشيه مصنف)

٢٠- ان مذي جي نڪرڻ جي جاءِ منيءَ واري ساڳئي جاءِ سينو ۽ پُٺِ آهي.
٢١- جڏهن زال ۽ مڙس پاڻ ۾ حرڪت ڪن يا خوشيءَ ۽ شوق سان هڪ ٻئي کي چُميون ڏين.
٢٢- يا شرمگاهہ تي نظر ڪن، تڏهن اهو پاڻي (مذيءَ وارو) جاري ٿئي ٿو.
٢٣- مذي مشهور پاڻي آهي، جيڪو خوشي ۽ شوق ۾ ظاهر ٿيندو آهي.
٢۴- مرد کان اهو پاڻي (مذي) آلت ڪڙي ٿيڻ کان پوءِ جاري ٿئي ٿو.
٢٥- پر آلت جي ڪڙي ٿيڻ ڪانسواءِ، انهيءَ پاڻيءَ(مذيءَ) جو صادر ٿيڻ بلڪل نادر آهي.
٢٦- ودي هڪ بيماري آهي، جو بدن جي سستيءَ سبب ٿئي ٿي.
٢٧- ودي پيشاب جي بيمارين مان پيدا ٿئي ٿي جو خراب پيشاب مان ودي ٿئي ٿي.
٢٨- ودي ان پاڻيءَ جو نالو آهي، جو ڏونئري(ڏڏ) جهڙو ٿئي ٿو. ڪڏهن پُونءِ وانگر بہ ٿئي ٿو.
٢٩- ودي ڪِن ۾ گهاٽي، ڪِن ۾ پتڙي ٿئي ٿي، ڪڏهن ساڙي سان ٿئي ٿي.
٣٠- ودي اصل ۾ سفيد رنگ ۽ پتڙي هوندي آهي.
٣١- اڪثر ڪري پيشاب جي پٺيان اچي ٿي، ڪن کي تہ هر وقت اچي ٿي.
٣٢- ودي مردن کي يقيناً اچي ٿي، زالن کي نہ ايندي آهي مگر احتمالاً.
٣٣- هندي ٻوليءَ ۾ وديءَ جو نالو ڌات آهي ۽ اهو ڌات نالو عام مشهور آهي.(١)
٣۴- ودي هميشه وهڻ لڳي تہ ان کي پرمير (پرميل) چوندا آهن.
٣٥- هندي ٻوليءَ ۾ ان جو نالو پرميل آهي، جا بيشڪ سخت بيماري آهي.
٣٦- پرميل مان سستي ۽ نقصان پيدا ٿئي ٿو، پرميل مان سدائين نقصان ٿئي ٿو.
٣٧- قوت باهہ کي ختم ڪيو ڇڏي ۽ جسماني رونق کي تباهہ ڪيو ڇڏي.
٣٨- پرميل بدن ۾ بادي جو اثر پيدا ڪري ٿو، مگر ڪو حاذق حڪيم دوا ڏئي تہ بس.

تيمم جا فرض ۽ ان سان تعلق رکندڙ شيون

١- تيمم جو بيان ڏيان سان ٻڌ تہ تيمم جا فرض اٺ آهن.
٢- پر ڇهہ فرض شرط ٿيا، شرط سمورا ٻاهر هوندا آهن.

(١) دهات (ڌات): ڌات ۾ "هہ" وڌايل آهي ۽ اها "هہ" جيڪا ٻئي ساڪن سان گڏ هڪ متحرڪ سان پڙهي ويندي آهي.(حاشيه مصنف)

٣- نـه داخل حـقـيـقـت تيمم هـمـان شرائط هميشه تو بيرون بدان
۴- دو ركـن ست انـدر تيمم عـيـان كـه ضربـين گويـنـد دان اين بيان
۵- كه ضربين تنها دو ركن ست جفت بضربـين تنـهـا كند كار مفت
٦- ببين درمختار كاين طور گفت ببين شرح منيه كه في الفور گفت
٧- ولي مسح وجه و دو دستش دگر تيمم بايـن مسـح مشهور تر
٨- بـود شرط از شش شرائط يكي درين دو كتاب ست اين بي شكي
٩- مجرد زدن هر دو دستش دو بار همين هر دو ركن ست تو ياد دار
١٠- باين طور گفتن بسي مشكل ست چگونه تيمم باين حاصل ست؟
١١- بجـز ضرب حاصل تيمم شدن كند نقض اين قـول اي مير من
١٢- اگر خاک پاشيد بـر عـضـوهـا بقصد تيمم شنو با صفا
١٣- و يا عضوهايش بديوار پاک بماليد همچون تيمم بخاک
١۴- و يـا داد غـوطـه همين عـضـوهـا بتُوده ترابِ شنو با بها
١۵- و يـا چـون بپيمود گندم كسي نشسته ازان خاک بـر تن بسي
١٦- برين عضوهايش بهمراه خاک كند مسح چون او شود نيز پاک
١٧- درين چار صورت چو نيت بكرد روا شد تيمم ازان نيک مرد
١٨- نـه حاجت بضربين باشد درين اگر شک داري متانه ببين
١٩- مدان هيچ شرطِ كه درجاءِ ركن شود ركن چون نيست بر جاءِ ركن
٢٠- اگر ضرب ركن تيمم بُدَيْ نه جز ضرب هرگز تيمم شدي
٢١- چگونه شدي مسح كافي وَرَا بجز ضرب مسح ست وافي ورا
٢٢- حقيقت تيمم دو گونه به است بدان هر يكي را نمونه به است
٢٣- يكي هست مسنون ماثور هم كه در عرف معروف مشهور هم
٢۴- كند ضرب كفين بر روئي خاک كند مسح رويش مشو خشمناک
٢۵- دگر ضرب كفين دان همچو دين كند مسح دو دست تا مرفقين
٢٦- درين وجه مجموع ركن ست دو چيز دو ضرب ست ملحق بدو مسح نيز

٣- اهي شرط تيمم جي حقيقت ۾ داخل نہ آهن، شرط ٻاهر هوندا آهن.
٤- تيمم ۾ ٻہ رڪن آهن، جن کي ضربينِ چوندا آهن.
٥- ضربين ۾ ٻہ رڪن ڳڻ آهن، فقط ضربين سان ڪم ٿهيو پوي.
٦- الدرالمختار ڏس جو ائين چوي ٿو ۽ شرح منيہ بہ چيو آهي.
٧- ۾ مسح منهن ۽ ٻن ٻانهن جي آهي. تيمم ۾ اها مسح مشهور آهي.
٨- انهن ٻنهي ڪتابن ۾ آهي تہ هي ڇهن شرطن مان هڪ شرط آهي.
٩- رڳو ٻئي هٿ ٻہ پيرا زمين تي هڻڻ اهي ٻہ رُڪن آهن تون ياد رک.
١٠- ائين چوڻ بلڪل مشڪل آهي تہ تيمم ان سان ڪيئن حاصل ٿيندي؟
١١- ضرب کان سواءِ تيمم حاصل ٿيڻ هن قول کي پڇي ٿو تہ.
١٢- جيڪڏهن عضون تي تيمم جي ارادي سان مٽي ڀُرڪيائين.
١٣- يا پاڪ پٽ تي عُضوا ائين گسايائين جيئن مٽيءَ تي تيمم ڪبي آهي.
١٤- يا مٽيءَ جي ڍير ۾ عضوا داخل ڪيائين.
١٥- يا ڪٽڪ توريندي ۽ پريندي بدن تي مٽي وئي.
١٦- انهن مٽي لڳل عضون کي مسح ڪندو تہ بہ پاڪ ٿي ويندو.
١٧- هنن ڇئني صورتن ۾ تيمم جي نيت ڪندو تہ تيمم جائز ٿي ويندي.
١٨- هن ۾ ضربينِ جي ضرورت نہ آهي، جيڪڏهن توکي شڪ هجي تہ متانہ ڏس.
١٩- شرط کي رڪن نہ سمجهہ، جڏهن شرط رڪن جي جاءِ تي ايندو تہ رڪن نہ ٿيندو.
٢٠- جيڪڏهن ضرب رڪن هجي ها تہ ضرب کان سواءِ تيمم نہ ٿئي ها.
٢١- ان کي مسح ڪيئن ڪافي ٿئي ها؟ ضرب کان سواءِ ٿي ان لاءِ مسح ڪافي آهي.
٢٢- تيمم جي حقيقت ٻہ نمونا آهي، هر هڪ نمونو چڱو آهي.
٢٣- هڪ نمونو مسنون ۽ ماثور آهي، جيڪو عرف ۾ مشهور و معروف بہ آهي.
٢٤- خاڪ تي ترين سان ضرب هڻي، پنهنجي منهن جي مسح ڪري.
٢٥- ٻيو پيرو ترين سان ضرب ضروري ڄاڻ، ان سان ٻنهي ٻانهن کي ٺونٺين تائين مسح ڪري.
٢٦- هن وجهہ سان اهي ٻہ شيون (مسحون) مجموع رڪن آهن، ٻہ ضربون ان جون تابع آهن.

۲۷- يکي رکن يک ضرب با مسح رو ست دگر ضرب با مسح دو دست او ست
۲۸- نه ضربين تنها دو رکن ست تمام نه مسحين تنها شنو اين کلام
۲۹- چو وارد درين هست فَتَيَمَّمُوْا دگر فامْسَحُوْا نيز آمد سموا
۳۰- چو تفسير اين در حديث ست متين ميان تفاسير بين با يقين
۳۱- اگر ديگري را تيمم دهد سه ضرب ست لازم بدان اين سند
۳۲- که از بهر وجه و يمين و يسار جدا ضرب از بهر هر يک شمار
۳۳- درين زنده و مرده يکسان نگر ببين درمختار يابي خبر
۳۴- طريقِ تيمم دگر هر چه هست نه مسنون بباشد، همه بدعت ست
۳۵- يکي را بگويم که کامل تر ست برين طرق مجموع شاملِ تر ست
۳۶- يکي رکن بر وجه ايصال خاک و يا چيز ديگر ز امثال خاک
۳۷- دگر نيز ايصال آن بر دو دست بود هر دو آرنج از هر دو دست
۳۸- بود هر دو ايصال رکنين صاف ندانم که باشد درين اختلاف
۳۹- فقيهان بگفتند با اجتهاد ز ضربين معنىٰ بکردند ياد
۴۰- چو هر دو کفش بر زمين او زده و يا بر زمين او نهاده بُدَه
۴۱- شود حکم هر دو کفش پس زدن چو حکم زمين مثل خاکش شدن
۴۲- لهٰذا بگفتند ايصال خاک و يا چيز ديگر ز امثال خاک
۴۳- چه هر دو کفش پس زدن خاک شد درين باب چون خاک چالاک شد
۴۴- چو در ضرب تحصيل خاک ست هم ازين وجه شرط ست اي با هِمم
۴۵- شده از وسائل تيمم دو بار حقيقت تيمم دو مسح ست شمار
۴۶- چو با مسح ايصال خاک ست تمام ازين راه مسح ست خود رکن تام
۴۷- وگر ضرب کفين کرده گهي ازان پس حدث يافته زو رهي
۴۸- بود مسح بعد از حدث هم روا چو بعد از زدن شد حدث رو نما
۴۹- نه بر خاک باشد حدث آمدن دو کف همچو خاک ست بعد از زدن
۵۰- چو وقت حدث آب در کف او ست بآن آب تحقيق جائز وضو ست

٢٧- منهن جي مسح لاءِ هڪ ضرب، هڪ رڪن آهي، ٻي ضرب ٻانهن جي مسح لاءِ آهي.
٢٨- نه رڳو ضربين ۾ رڪن آهن نه رڳو ٻه مسح رڪن آهن.
٢٩- جڏهن ته هن ۾ فتيمموا جو حڪم آيو آهي، ٻيو وامسحوا جو پڻ حڪم آهي.
٣٠- هن ٻنهي آيتن جو تفسير حديثن ۾ آيو آهي، تفسيرن ڪي به ڏسو.
٣١- جيڪڏهن ٻئي ڪي تيمم ڪرائي ٿو ته ٽي ضرب لازم آهن.
٣٢- هڪُ منهن لاءِ، ٻيو ساڄي ٻانهن لاءِ، ٽيون کاٻي ٻانهن لاءِ آهي.
٣٣- هن ۾ جيئري يا مُئل ڪي تيمم ڪرائي برابر آهي، الدرالمختار ڏِسُ ته خبر پوي.
٣٤- تيمم جو جيڪو ٻيو طريقو آهي، اهو مسنون نه آهي بلڪ بدعت آهي.
٣٥- هڪ طريقو لکان ٿو، جيڪو ڪامل آهي، ٻيا طريقا به مجموعاً ان سان شامل آهن.
٣٦- هڪ رڪن منهن تي خاڪ يا خاڪ جهڙي ڪا ٻي شيءِ پهچائڻ آهي.
٣٧- ٻيو رُڪن ٻنهي ٻانهن تي ٺونٺين سميت خاڪ پهچائڻ آهي.
٣٨- اهي ٻئي مٿيون پهچائڻ ٻه رڪن آهن، ان ۾ ڪو اختلاف ڪونهي.
٣٩- فقيهن اجتهاد سان ضربَيَنِ جي معنيٰ ڪئي آهي.
٤٠- ٻئي تريون جڏهن زمين تي هنيائين يا رکيائين.
٤١- ڏک هڻڻ کان پوءِ ٻئي تريون خاڪ جي حڪم ۾ آهن.
٤٢- انهيءَ ڪري خاڪ يا خاڪ جهڙي ٻي ڪنهن شيءِ جي پهچائڻ جو حڪم ڪيو اٿن.
٤٣- هٿن هڻڻ کان پوءِ هٿن تي خاڪ ٿي ته اها خاڪ (تيمم لاءِ) معتبر آهي.
٤٤- جڏهن ته ضرب ۾ تحصيل خاڪ به آهي، ان ڪري اهو شرط آهي.
٤٥- تيمم جي وسيلن مان ٻه پيرا ثابت ٿيو ته، تيمم جي حقيقت ٻه مَسحُون آهن.
٤٦- مسح سان گڏ خاڪ ڪي چڱيءَ طرح پهچائڻو آهي، ان ڪري مسح خود رڪن ٿيو.
٤٧- ٻنهي ترين جا ڏک هنيائين ته حدث ختم ٿي ويندو.
٤٨- زمين تي هٿن هڻڻ کان پوءِ حدث ظاهر ٿي پيو ته به مسح ڪرڻ جائز آهي.
٤٩- خاڪ تي حدث جو اثر نه ايندو، ڇو ته ڏک هڻڻ کان بعد ٻئي تريون خاڪ جي حڪم ۾ آهن.
٥٠- حدث وقت هٿن ۾ پاڻي هجي ته ان پاڻيءَ سان وضو ڪرڻ جائز آهي.

٥١- بمانند آب ست تحقیق خاک دو کف پس زدن گشت چون خاک پاک
٥٢- بقولِ دگر مسح جائز مدان چو بعد از حدث مسح کرده عیان
٥٣- ببین بوالمکارم دو این قول را بیکسان شمرده شنو اي کیا
٥٤- بدان هست مشعر همین اختلاف نه خود ضرب رکن ست بدان بي خلاف
٥٥- ولي نص قرآن که فَتَیَمموا که تفسیر آن در حدیث ست سموا
٥٦- دو رکن تیمم همین یاد دار یکي ضرب با مسح رویت شمار
٥٧- دگر ضرب با مسح دو دست هم همین هر دو رکن ست دان بیش و کم
٥٨- چو خود ضرب با مسح رکن ست یکي دگر شش شرائط بود بي شکي
٥٩- یکي قصد رفع الحدث دان ازان بود شرط نیت درین بي گمان
٦٠- و یا قصد پاکي کند مطلقا و یا قصد چیزي کند اي کیا
٦١- که آن بي طهارت نباشد روا تیمم نباشد ز نیت جدا
٦٢- دگر عجز از آب شرط ست تمام که ذکرش بیاید جدا با مرام
٦٣- سیوم شرط جنس زمین آمده بیانش بیاید جدا هر همه
٦٤- چهارم بود شرط پاکي زمین و یا پاکي جنس خاک زمین
٦٥- ولي شرط پاکي ست اصلي دران ز ظاهر روایت بیامد چنان
٦٦- گهي گر نجاست رسیده بخاک ازان بعد مدت بگردید پاک
٦٧- تیمم بران خاک جائز مدان بظاهر روایت شده این بیان
٦٨- بران خاک جائز بباشد نماز بیان دلیلش بباشد دراز
٦٩- بود مثل آبي که مستعمل ست که پاک ست، نه پاکي بآن حاصل ست
٧٠- نه طیب شده هم بپاکیزگي شده گرچه خود پاک با تازگي
٧١- بود شرط پنجم که مسحش نگر کند با سه انگشت یا بیشتر
٧٢- و یا مسح با کف کند باهتمام بقدر سه انگشت از کف تمام
٧٣- بقدر سه انگشت از دست او کند کار مسحش که شرط ست نکو
٧٤- وگر با دو انگشت او مسح کرد نه مسح ست جائز همه گشت گرد

٥١- حقيقت ۾ مٽي پاڻي جي مثل آهي، ۽ ٽريون ڏک هٿڻ کان پوءِ پاڪ مٽي وانگر ٿيون.
٥٢- ٻئي قول موجب مسح جائز نہ آهي، جڏهن حدث کان بعد مسح ڪيائين.
٥٣- ابو المڪارِم ۾ هي ۽ قول ڏس، ٻنهي قولن کي هڪجهڙو شمار ڪري ٿو.
٥٤- اهو اختلاف ڄاڻائي ٿو تہ ضرب خود رڪن نہ آهي.
٥٥- پر فتيمموا وارو نَصُ جنهن جو تفسير حديثن ۾ آيل آهي.
٥٦- تيمم جا ٻہ رڪن ياد رکُ. هڪ ڏک زمين تي هٿي منهن جي مک ڪري.
٥٧- ٻيو ڏک هٿي ٻانهن جي مک ڪري، اهي ٻہ رڪن آهن.
٥٨- جڏهن تہ خود هڪ ڏک هٿڻ مک سميت، هڪ رڪن آهي، ٻيا ڇهہ شرط آهن.
٥٩- هڪ رفع الحدث جو ارادو ڪرڻ، بيشڪ ان ۾ نيت ڪرڻ شرط آهي.
٦٠- يا مطلق پاڪائي جو ارادو ڪري يا ٻيءَ ڪنهن شيءِ جو ارادو ڪري.
٦١- جيڪا بنا پاڪائي جائز نہ هجي، تيمم نيت کان جدا نہ ٿيندو آهي.
٦٢- ٻيو شرط پاڻيءَ کان عاجز ٿيڻ آهي، جنهن جو ذڪر اڳتي ايندو.
٦٣- ٽيون شرط زمين يا ان جي جنس هجي، هر هڪ جو بيان جدا جدا ايندو.
٦٤- چوٿون شرط زمين پاڪ هجي يا جنس زمين جي پاڪ هجي.
٦٥- پر اصل شرط ان ۾ پاڪائي آهي، ائين ظاهر روايت ۾ آيو آهي.
٦٦- جيڪڏهن زمين کي پليدي پهچي تہ وقت گذرڻ (۽ سُڪڻ) بعد پاڪ آهي.
٦٧- ان زمين تي تيمم جائز نہ آهي، اهو بيان ظاهر روايت ۾ آيل آهي.
٦٨- پر ان زمين تي نماز پڙهڻ جائز آهي، ان جي دليل جو بيان ڏکو آهي.
٦٩- اها زمين مستعمل پاڻيءَ وانگر آهي، جو پاڪ آهي مگر ان مان پاڪائي حاصل نہ ٿيندي.
٧٠- پاڪائي سان (اها زمين) طيب نہ ٿيندي اگرچہ پاڻ پاڪ آهي.
٧١- پنجون شرط مسح ڪرڻ آهي، جو ٽن يا ٽن کان زياده آڱرين سان مسح ڪجي.
٧٢- يا ٽن آڱرين جيترو قدر تري سان مسح ڪري.
٧٣- هٿ جي ٽن آڱرين جو قدر مسح لاءِ ڪافي آهي، جيڪو شرط آهي.
٧٤- جيڪڏهن ٻن آڱرين سان مسح ڪندو تہ جائز نہ آهي، بلڪ بيڪار آهي.

٧٥- ز ايـضـاح و از درمخـتـار تـو ببين شرط اين نيز بي گفتگو
٧٦- ششم مسح كامل برو واجب ست چو مسحي كه تحقيق مستوعب ست
٧٧- فـراتـر گـرفـتن همـه وجـه را بمسـح محيـطش بيـارد بجـا
٧٨- احاطـه دو دستـش بآرنـج نيـز بمسـح محيطش كند با تميز
٧٩- مگر باطن الكف كانرا زده همان باطن الكف ساقط شده
٨٠- ميان اصـابـع رسـد گـر غـبـار كـه از ضرب خيزد فزون تر غبار
٨١- نـه حاجت بباشد بكردن خلال وگر نه خلالش كنـد بـا كمـال
٨٢- كند ضرب ثالث(١) درين مسئله بـرائـي خـلالِ اصـابـع هـمـه
٨٣- ولـي شـرط پنجم بـششم همين نـه هرگز شود جمع دان اي امين
٨٤- اگـر تـو تـامل كـنـي بـيـشـتـر شوي نيک واقف، شـوي دادگـر
٨٥- همين شرط ششم كه مُفتىٰ به است بظاهـر روايـت هـمـه را بـه است
٨٦- ولـي در روايت حسـن بـن زيـاد ز شيـخـين آنـرا گـرفـتـه بـيـاد
٨٧- اگـر بيشتر عـضـو را مسح كرد صحيح ست تيمم برين قول فرد
٨٨- همين قـول مختار حلوائي ست ببين بوالمكارم كه اينجائي ست(٢)
٨٩- بقـولـي بجـز مسـح قـدر درم بمانده معاف ست جز مسح هم
٩٠- بقـولـي كم از ربـع عـضـوش اگـر بجز مسح مانده، معافش نگـر
٩١- دو اين قول در شرح منيه ببين همـه را دليل ست اي مرد ديـن
٩٢- چـو مسح از شرائط كشيدم بفن بجايش شده شرط پنجم(٣) بفن

(١) چه در اطراف اعضاء و در تخليل اصابع سه انگشت معاً باستعمال نمي آيد. (حاشيه مصنف)

(٢) در نسخه "ر" اين مصرع باين طور ست. ع چه بَلوىٰ درين باب هر جائي ست.

(٣) اعني ضربين مع مسحين ركنين گشت زيرانكه فتيمموا بمعنىٰ فاضربوا مع فامسحوا جمع شده پس عدم قدرت براستعمال آب و وجود جنس زمين و پاكي آن و نيتش و استيعاب بمسح اين پنج شرط مشهور ست و كردن مسح بقدر سه انگشت شرط در "ايضاح" و "درمختار" گفته و در "شرح منيه" اصل مسح از شرائط شمرده و همچنين در "درمختار" ست. (حاشيه مصنف).

٧٥- تون "ايضاح" ۽ الدرالمختار ڏس، هي شرط انهن ڪتابن ۾ بنا اختلاف جي لکيل آهي.
٧٦- ڇهون شرط ڪامل مسح جو هجڻ ضروري آهي، جيڪا عضون ڪي مستوعبُ هجي.
٧٧- سڄي منهن کي مسح سان اِحاطو ڪري، جو مسح منهن کي مُحيط هجي.
٧٨- ٻئي ٻانهون ٺونٺين سميت،انهنجو بہ اِحاطو ڪري، مسح جو اهو اِحاطو خبرداري سان ڪري.
٧٩- ترين جو اندر زمين تي لڳڻ جي ڪري مسح کان ساقط ٿيو.
٨٠- ڏڪ هٽڻ سان جيڪڏهن ڏَز اُڏامي آڱرين جي وچ ۾ ويٺي تہ.
٨١- آڱرين جي خلال (سوء)جي ضرورت نہ آهي، نہ تہ خلال تہ مسح کي ڪامل ڪري ها.
٨٢- هن مسئلي ۾ ٽيون ڏڪ آڱرين جي خلال (سوءَ ڪرڻ) لاءِ هٽي.(١)
٨٣- ۽ پنجون شرط، ڇهين شرط سان، هرگز گڏ نہ ٿيندو.
٨٤- جيڪڏهن زياده ڏيان ڏيندين تہ ان حقيقت کان چڱيءَ طرح واقف ٿي ويندين.
٨٥- ڇهون شرط جيڪو مُفتىٰ بِہِ آهي، ظاهر روايت ۾ آهي تہ سيني کان چڱو آهي.
٨٦- ۽ حسن بن زياد جي روايت ۾، جيڪا شيخين کان ورتي اٿس.
٨٧- جيڪڏهن عضوي جي گهٽي حصي کي مسح ڪيائين تہ هن قول موجب تيمم صحيح ٿيندو.
٨٨- اهو قول مختار علامہ حلوائيءَ جو آهي، ابوالمڪارِم ڪولي ڏسو، ان بہ ائين چيو آهي.(٢)
٨٩- هڪ قول موجب، درم جيترو قدر عضوو، مسح کان سواءِ رهيو تہ معاف آهي.
٩٠- ٻئي قول موجب،عضوي جي چوٿين حصي کان گهٽ جيترو قدر،مسح کانسواءِرهجي ويو تہ معاف آهي.
٩١- اي ديندار! هي ٻئي قول شرح مُنيه ۾ ڏِسُ، ٻنهي جا دليل موجود آهن.
٩٢- جڏهن مسح کي شرطن ۾ شامل ڪيم تہ پنجون نمبر شرط ٿي.(٣)

(١) چوتہ عضون جي پاسن ۽ آڱرين جي سوءَ ڪرڻ ۾ ٽي آڱريون گڏ استعمال نہ ٿينديون.(حاشيه مصنف)
(٢) نسخي "ر" ۾ هي مصرع هن طرح آهن: ترجمو: چو تہ ضرورت هن باب ۾ هر هنڌ آهي.
(٣) ٻہ ڏڪ ٻن مسحن سان گڏ ٻہ رڪن ٿيا چو تہ آيت ڪريمه ۾ "فتيمموا فاضربوا مع فامسحوا" جي معنىٰ سان گڏ ٿيل آهي. پوءِ پاڻيءَ جي استعمال ڪرڻ تي طاقت نہ هجڻ ۽ زمين جي جنس جو ليڻ ۽ ان جو پاڪ هجڻ ۽ نيت ۽ مک ۾ استيعاب اهي پنج شرط مشهور آهن ۽ ٽن آڱرين جيتري مسح ڪرڻ کي ايضاح ۽ الدرالمختار ۾ شرط چيو ويو آهي ۽ شرح منيه اصل مسح کي شرط ڳڻيو آهي اهڙي طرح الدرالمختار ۾ لکيل آهي. (حاشيه مصنف)

ذكر جنس زمين برائي تيمم

١- هرآن چيز كز نص قرآن رسيد　　برائي تيمم بباشد صعيد
٢- پس آن شافعي گفت بهر انسلاك　　كه اينجا مراد از صعيد ست خاك
٣- نه بر غير خاكِ تيمم روا ست　　چه از خاك اصل زمين ست راست
٤- بنزد ابي يوسف ست اين جواب　　روا نيست بر غير ريگ و تراب
٥- وگر ريگ يا خاك موجود نيست　　روا بر غبار ست اينجا بايست
٦- بنزد محمد چو جنسِ زمين　　بود خاك آلوده يا گردگين
٧- و يا هست مدقوق همچون دقيق　　و يا خيزد از وي غبارِ رقيق
٨- بضربِ زدن سخت دان اين بيان　　تيمم بران جنس جائز بدان
٩- همه معنوي خاك باشد همين　　تيمم برينها تو جائز ببين
١٠- ولي گشت مختار مذهب امام　　بيانش كنم تا تو داني تمام
١١- روايت يكي از محمد امين　　مطابق بمذهب امام ست همين(١)
١٢- هرآن چيز جنسِ زمين آمده　　تيمم بران چيز جائز شده
١٣- بود گرچه خالي ز گرد و غبار　　اگرچه بود سخت كن اعتبار
١٤- چنانچه رخام و عقيق و مدر　　و يا سنگ مروه و يا هر حجر
١٥- چو زرنيخ يا كحل يا زبرجد　　و يا خشت پخته بود سخت بد
١٦- و يا ملح كوهي بيك قول نيز　　و يا خود سفاله كلين اي عزيز
١٧- چو نمناك خاك ست يا گل ترست　　بشرطي كه آن گل بچسفد(٢) بدست
١٨- و يا بر زمين نار افروخته　　اگرچه سياه ست زمين سوخته
١٩- همه آنچه گفتم بود جنس ارض　　بياموختن نيز شد بر تو فرض
٢٠- هرآن چيز با نار گردد رماد　　نه جنس زمين ست داري تو ياد

(١) در نسخه «غ» و «چ ا» خطي (هين) است. در نسخه "جه" و"چ.د" همين نوشته است(دكتر غ. م داهري)
(٢) در نسخه "چ ا"، "چ د" و نسخه "جه" خطي "نچسفد" نوشته است.و ليكن در نسخه"غ"و"ر" بچسفد است.

تيمم لاءِ زمين جي جنس جو ذڪر

١- جيڪا شيءِ قرآن جي نص مان تيمم لاءِ ثابت ٿي اها ”صعيد“ آهي.
٢- امام شافعي حديث کي حجت وٺندي فرمايو ته هتي صعيد مان مراد خاڪ آهي.
٣- خاڪ کان سواءِ تيمم جائز نه آهي، ڇو ته زمين جو اصل خاڪ آهي.
۴- امام ابو يوسف جواب ۾ چيو ته واريءَ ۽ مٽيءَ کان سواءِ تيمم جائز نه آهي.
۵- جيڪڏهن واري يا مٽي موجود نه آهي ته، غبار (دز) تي به تيمم جائز آهي.
٦- امام محمد وٽ آهي ته جڏهن جنس زمين جي خاڪ يا دز آلوده هُجي.
٧- يا اٽي وانگر پيٺل ۽ ڪُٽيل هجي يا ان مان سنهو غبار اُٿي.
٨- يا ڏاڍيان ڏک هڻڻ سان غبار اٿي ته، انهيءَ جنس تي تيمم ڪرڻ جائز ڄاڻ.
٩- هي سڀ معنوي خاڪ آهن انهن تي تيمم جائز آهي.
١٠- پر امام صاحب جو مذهب مختار آهي، ان جو بيان ڪيان ٿو ته تون چڱيءَ طرح ڄاڻين.
١١- امام محمد جي هڪ روايت، امام صاحب جي مذهب مطابق آهي.(١)
١٢- اها شيءِ جيڪا زمين جي جنس هجي ته ان تي تيمم جائز آهي.
١٣- جيتوڻيڪ ان تي گرد و غبار نه هجي، پلي ڪٽي سخت شيءِ هجي.
١۴- جيئن نرم ۽ اڇو پٿر، عقيق ۽ يتر يا سنگ مر مر يا ڪوبه پٿر هجي.
١۵- هڙتال يا سُرمون يا زبرجد يا پڪي سرِ هجي.
١٦- يا جابلو لوڻ هڪ قول موجب يا ٺِڪر مٽيءَ مان پڪل هجي.
١٧- جڏهن نمڪين خاڪ يا مِٽي آلي هجي بشرطيڪ هٿ کي چنبڙي.(٢)
١٨- يا زمين تي باهه ٻاري وئي جيتوڻيڪ زمين سڙيل ڪاري آهي.
١٩- جيڪي بيان ٿيا سڀ زمين جي جنس آهن، جن جو سڪڻ توتي فرض آهي.
٢٠- تون ياد رک ته، جيڪا شيءِ باهه ۾ڻ سبب ڳارُ ٿئي، اها زمين جي جنس نه آهي.

(١) نسخي ”غ“ ۽ ”ڇ، ا“ ۾ (هين) لکيل آهي ۽ نسخي ”جه“ ۽ ”ڇ،د“ ۾ همين لکيل آهي. (ڊاڪٽر غ.م)
(٢) نسخي ”ڇ، ا“ ، ”ڇ، د“ ۽ ”جه“ ۾ نچسفد لکيل آهي پر نسخي ”غ“ ۽ ”ر“ ۾ بچسفد لکيل آهي.

٢١- هـرآن چيز با نار گردد چو موم
نـه جنس زمين ست دان بر عموم

٢٢- چو سيم و زر و آهن و مس تمام
چو سرب و رصاص و دگر صفر نام

٢٣- مگر چند احجار گردد گداز
بـآتش گدازد بـكن امتياز

٢٤- بران چند احجار جز خاک نيز
تيمم روا مي بود اي عزيز

٢٥- سبب چيز فلزي گدازد بنار
نـه فلز ست درانها مع الاعتبار

٢٦- چه اجزاء فِلزِ درين كمتر ست
همه ارضياتش درين ظاهر ست

٢٧- ز فلزات نهكانـه چون در حجر
بباشد يكي مستتر از نظر

٢٨- بود همچو روغن كه در ضمن شير
ببسيار آتش شود مستنير

٢٩- چو بسيار ارض ست فلزات كم
اگرچه گدازد بـآتش بدم

٣٠- تيمم روا مي شود خوب تر
بـران چند احجار اي خوش سير

٣١- چو چونـه بباشد رمادالحجر
كزو گچ سازند دان اين خبر

٣٢- ز جنس زمين ست بي اختلاف
روا دان تيمم بگفتند صاف

٣٣- هرآن چيز از آب پيدا شود
زِ اجزاء آبي هويدا شود

٣٤- اگرچه جمادست بي شک همان
تيمم بـران چيز جائز مدان

٣٥- بدان اصل مرجان بود آب نيز
بـود سرخ رنگش عجيب ست چيز

٣٦- چو نبت ست بحري بود همچو سنگ
كـه در قعر دريا برويد برنگ

٣٧- ولي نام مرجان تو "پرواله" دان
بهندي ست "پرواله" نامش عيان

٣٨- اگر غير جنسِ زمين ست پاک
ولي خشک باشد، نه خود آبناک

٣٩- نشسته بـران چون غبار رقيق
و يا خاک آلوده شد اي شفيق

٤٠- غبار ست بر ثوب يا بر غلـه
و يا بـر دگر چيز باشد يلـه

٤١- تيمم بـران چيز باشد روا
چـو با ضرب خيزد پرد در هوا

٤٢- چو باضرب هرگز نخيزد غبار
تيمم بـران چيز بي اعتبار

٤٣- درين باب باشد روايت دگر
اگر آن غبارِ شود در نظر

٤٤- كند مسح با دست بر چيز آن
ببينند همين دست را پس ازان

٢١- جيڪا شيءِ باهه سبب (ڳري) ميڻ وانگر ٿئي اها به زمين جي جنس نه آهي.
٢٢- جيئن چاندي، سون، لوهه، ٽامون، شيهو، قلعي ۽ ڪُٽ.
٢٣- مگر چند انهن پٿرن جون اِمتياز ڪري جيڪي باهه ۾ ڳرن ٿا.
٢٤- انهن پٿرن تي غبار نه هجي ته به تيمم جائز آهي.
٢٥- معدني جوهر جيڪو باهه ۾ ڳري ان کي معدني جوهر نه چئبو.
٢٦- هن ۾ معدني جواهرات گهڻ آهن ۽ زمين جا ڪيترائي جُزا هن ۾ظاهر آهن.
٢٧- معدني جواهرات پٿر ۾ جڏهن مليل آهن ته اهي ڏسڻ ۾ نٿا اچن.
٢٨- جيئن روغن کير ۾ گڏي گهڻي باهه ڏبيس ته کير سان گڏجي ويندو.
٢٩- جي زمين جا جُزا گهڻا هجن ۽ فلزات گهٽ توڙي فلزات باهه ۾ ڳرن ته به.
٣٠- اي سهڻين عادتن وارا! انهن پٿرن تي تيمم جائز ٿئي ٿو.
٣١- جيئن چونو جيڪو پٿر جي چارُ (سيڙهي) آهي جنهن مان گڄُ ٺاهيندا آهن.
٣٢- چونو زمين جي جنس آهي، صاف چيو اٿن ته ان تي تيمم جائز آهي.
٣٣- جيڪا شيءِ پاڻيءَ مان پيدا ٿئي يعني آبي جزن مان ظاهر ٿئي.
٣٤- جيڪڏهن اها شيءِ ڄمي ٿي ته به ان تي تيمم جائز نه آهي.
٣٥- مرجان جيڪو اصل ۾ پاڻي آهي، جنهن جو رنگ ڳاڙهو ٿئي ٿو.
٣٦- نباتات بحري به پٿر وانگر آهن، جيڪي سمنڊ ۾ رنگين چمن ٿا.
٣٧- مرجان کي هندي ٻولي ۾ پرواله چوندا آهن.
٣٨- زمين جي غير جنس جيڪڏهن پاڪ آهي، پر خشڪ هجي ۽ آلي نه هجي.
٣٩- ان تي سنهو غبار ويٺو يا خاڪ آلوده ٿيو.
٤٠- ڪپڙي، ڪٺڪ جي اَنَ يا ڪنهن ٻي شيءِ تي غبار هجي.
٤١- ان شيءِ تي تيمم جائز آهي، جيڪڏهن ڌڪ هڻڻ سان خاڪ هوا ۾ اُڏامي.
٤٢- جيڪڏهن اُن شيءِ تي ڌڪ هڻڻ سان غبار نه اُٿي ته ان تي تيمم جائز نه آهي.
٤٣- هن بابت ٻي روايت به آهي ته اگر غبار نظر اچي ٿو ته
٤٤- ان شيءِ تي هٿ گهُمائي، ان کان پوءِ پنهنجي هٿ کي ڏسجي.

۴۵- چو بر دست بینند اثر آن غبار — که بوده بران چیز با اعتبار
۴۶- تیمم بران چیز کن اختیار — کني ضرب یا وضع یکسان شمار
۴۷- بهرجا که وضع الیدین ست مفید — درانجا کني ضرب اي مستفید
۴۸- بجائي که وضع ست بي اعتبار — بدان ضرب آنجا نیاید بکار
۴۹- برین وجه قولِ نخستین همه — ضعیف ست بیحد مخالف شده
۵۰- روایت پسین در کتب معتبر — بتحقیق بین تا شوي با خبر
۵۱- ببین "بحررائق" بتحقیق صاف — دگر "درمختار" بي اختلاف
۵۲- دگر "شرح منیه" دگر کشف نیز — ببین وجه مر هر یکي با تمیز
۵۳- بدان نزد مالک جماد و نبات — اگر هر دو پاک ست شنو با ثبات
۵۴- تیمم بران جائز ست مطلقا — همه آن صعید ست اي نیکراء
۵۵- بود گرچه از آب او منعقد — چو ژاله و یا یخ بود منجمد

ذکر عجز از آب که سبب جواز تیمم ست

۱- تیمم نبود(۱) در امم سابقه — بخیر الامم رحمت ست لاتقه
۲- تیمم چو تحفه مر این امت ست — وجوب و جوازش درین امت ست
۳- هران چیز موجب وضو آمده — همان چیز موجب تیمم شده
۴- بشرطي که عاجز شود از وضو — شود خلف لازم تیمم برو
۵- بود بر سه گونه همین عجز هین — حقیقي یکي دوم حکمي ببین
۶- سیوم مي بود معنوي با یقین — بود هریکي را بیان متین
۷- حقیقي سه گونه بود نیز هان — یکي چون نه آبي ست اندر مکان
۸- نبیند، نداند، همو آب را — نه اندر مکانش، نه در ما ورا
۹- ازو آب دور ست چو مقدار میل — ز هر چار جانب بدان این دلیل
۱۰- مر او را تیمم بباشد روا — همین قول ماخوذ دارد صفا

(۱) در نسخه "جهه" نَبُد بصورتِ مخفف نوشته. (دکتر غلام محمد سندي داهري)

۴۵- اگر ان شيءِ جي غبار جو اثر هٿ تي نظر اچي ته.
۴٦- ان شيءِ تي تيمم ڪري سگھي ٿو، ڌڪ هڻڻ يا هٿ رکڻ کي هڪجهڙو سمجهه.
۴۷- جتي وضعُ اليدينِ ٿي سگھي ٿو ته اتي ضرب هڻڻ گھرجي.
۴۸- جتي وضعُ اليدينِ نٿو ٿئي ته اتي ضرب ضروري نه آهي.
۴۹- انڪري پهرين قول ضعيف آهي ۽ گھڻو مخالف آهي.
٥٠- پوئين روايت معتبر ڪتابن ۾ لکيل آهي، تحقيق سان ڏِس ته خبر وارو ٿئين.
٥١- بحررائق ۽ الدرالمختار ڏسو، انهن ۾ صاف تحقيق سان لکيل آهي.
٥٢- شرح مُنيه ۽ ”ڪشف“ ڏسي هر هڪ جو وجه معلوم ڪر.
٥٣- امام مالڪ وٽ جماد ۽ نبات شيون جيڪڏهن پاڪ هجن ته ٻڌو.
٥۴- انهن تي مطلقاً تيمم جائز آهي ۽ اهي صعيد آهن.
٥٥- جيتوڻيڪ پاڻيءَ سان ٻَجهي ۽ ڄَمي برف ۽ ڳَڙي وانگر ٿي پون.

پاڻيءَ کان عاجز ٿيڻ جو بيان جيڪو تيمم جي جواز جو سبب آهي

١- اڳين امتن ۾ تيمم جائز نه هو،پر هيءَ رحمت خَيرُ الأُمَم (حضور جي امت)لاءِ خاص ٿي.[1]
٢- تيمم هن امت لاءِ تحفو آهي، ان جو وجوب ۽ جواز هن امت لاءِ آهي.
٣- جيڪا شيءِ وضوءِ جو موجب آهي، اها تيمم لاءِ به موجب آهي.
۴- پر ان شرط سان ته وضوءَ کان عاجز هجي ته ان جو نائب تيمم ٿيندو.
٥- عجز ٻي قسم آهي هڪڙو حقيقي، ٻيو حڪمي آهي.
٦- ٻيون عجز معنوي آهي، هرهڪ عجز جو بيان ٿيندو.
٧- حقيقي عجز جا ٻي قسم آهن، هڪ ته گھر ۾ پاڻي نه هجي.
٨- پاڻي نه ڏٺو اٿس، نه ٻڌو اٿس، نه گھر ۾، نه آس پاس ۾.
٩- ميل کن پاڻي پري هجي پر چئني طرفن کان پاڻي ميل پري هجي.
١٠- انهن حالتن ۾ ان کي تيمم جائز آهي ۽ هي قول صاف آهي.

(١) نسخي ”جهه“ ۾ نبد مخفف جي صورت ۾ لکيل آهي. (ڊاڪٽر غلام محمد سنڌي ڏاهري)

۱۱- بگفتند ظاهر روایت همین | که این طور آمد شنو اي امین
۱۲- بایضاح تصریح غیرش نمود | که ظاهر روایت نه این طور بود
۱۳- بظاهر روایت اگر آب دور | بدوري مطلق، نشد در حضور
۱۴- نه مقدار میل ست ظاهر دران | بایضاح کرده همه این بیان
۱۵- ولي آب نا یافتن وارد ست | همین شرط از نص آمد بدست
۱۶- ولي قدر میل ست اندر متون | برین ست فتویٰ قوي چون ستون
۱۷- دو میل ست نزد محمد تمام | ز هر چار جانب شنو این کلام
۱۸- ولي در روایت حسن بن زیاد | که از بوحنیفه گرفته بیاد
۱۹- دو میل ست درپیش لازم درین | باطراف دیگر یکي میل بین
۲۰- چنین بوالمکارم نوشته تمام | همه قولها را بتفصیل تام
۲۱- اگر ظن غالب بود مر ورا | که نزدیک او آب باشد بجا
۲۲- بمقدار غلوه کند جستجو | نه بیرون ز غلوه بجوید همو
۲۳- چو بیرون ز غلوه کم از قدر میل | بدانست آبي، مسافر سبیل
۲۴- مکانش نداند مع الاعتبار | نداند یمینًا، نداند یسار
۲۵- و یا آب مملوک انسان بود | نه آبِ مباح ست که آسان بود
۲۶- بجز جستجوئي تیمم کند | همه این مسائل بدان با سند
۲۷- اگر در سفر آب نزدیک راه | ببینند مسافر دران آبگاه
۲۸- کند گر توضي، رود قافله | تیمم کند او درین مسئله
۲۹- همین قول خوش از ابي یوسف ست | بحق مسافر همو مُنصِف ست
۳۰- سفر هست قطعه ز نارِ سقر | بیک نقطه کم تر بباشد سفر
۳۱- بدان گفت احسن همین قول را | بسي از مشائخ شنو با صفا
۳۲- اگر در تنش چون عدم قدرت ست | نه هرگز تواند توضي بدست
۳۳- نیابد مُعیني که یاري دهد | تیمم کند، از توضي رهد
۳۴- و یا آب او را رساند زیان | چو بیماري از آب گردد عیان

١١- اي ايماندار! چون ٿا ته، ظاهر روايت ۾ ائين آيو آهي.
١٢- ايضاح ان جي خلاف تصريح ڪئي ته ظاهر روايت ۾ ائين نه آهي.
١٣- ظاهر روايت ۾ آهي ته پاڻي پري هجي ۽ اهو پري هجڻ مُطلق آهي.
١٤- ميل جو قدر ان ۾ ظاهر نه آهي، ايضاح ۾ اهو بيان آيل آهي.
١٥- پر پاڻي نه لهڻ ثابت آهي، جيڪو شرط آهي ۽ نص ۾ آيل آهي.
١٦- پر ميل جيترو پنڌ پري هجڻ پاڻي، متن ۾ وارد آهي ۽ ان تي فتوىٰ آهي.
١٧- امام محمد وٽ به ميل پورا ، چئني طرفن کان پاڻي پري هجي.
١٨- پر حسن بن زياد جي روايت ۾، جيڪا امام ابو حنيفه کان روايت ڪئي اٿس.
١٩- اڳيان به ميل باقي ٽين طرفن کان هڪ ميل پاڻي پري هجي.
٢٠- ائين ابوالمڪارم سيئي قول تفصيل سان لکيا آهن.
٢١- جيڪڏهن غالب گمان موجب پاڻي ويجهو سمجهي.
٢٢- ته سڏ پنڌ جيترو پاڻيءَ کي ڳولي، وڌيڪ ڳولڻ ضروري نه آهي.
٢٣- ڪنهن مسافر چاتو ته سڏ پنڌ کان وڌيڪ، ميل کان گهٽ، فاصلي تي پاڻي آهي.
٢٤- پر پاڻيءَ جي جاءِ جي خبر نه اٿس ته، سچي آهي يا ڪچي.
٢٥- يا پاڻي ڪنهن ماڻهوءَ جي ملڪيت آهي ۽ اهو آسان پاڻي مباح نه آهي.
٢٦- ڳولا کان سواءِ تيمم ڪري، هي مسئلا سَنَدَ سان بيان ٿيل آهن.
٢٧- جيڪڏهن مسافر سفر ۾ واٽ جي ويجهو پاڻي ڏسي.
٢٨- جيڪڏهن وضوءَ ڪرڻ لاءِ اتي ويندو ته قافلو هليو ويندو ته ان صورت ۾ تيمم ڪري.
٢٩- اهو سُنو قول ابو يوسف جو آهي، جيڪو مسافر جي حق ۾ منصف آهي.
٣٠- سَقَرُ، سقر (دوزخ) جي باهه جو حصو آهي ۽ هڪ نقطي جي گهٽ ٿيڻ سان سفر آهي.
٣١- ان ڪري گهڻن مشائخن ان قول کي اَحسَنُ (وڌيڪ سهڻو) چيو آهي.
٣٢- جيڪڏهن جسم ۾ وضو ڪرڻ جي طاقت نه اٿس ۽ هرگز وضو ڪري نٿو سگهي.
٣٣- وضو ڪرائڻ لاءِ ڪو مددگار به نه اٿس ته تيمم ڪري ۽ وضو نه ڪري.
٣٤- يا بيمار کي پاڻي نقصان ڏيندو مثلاً اهڙي بيماريءَ جو ٿيڻ، جيڪا پاڻيءَجي ڪري ٿئي.

٣٥- و يا آب سازد مرض بيشتر
که سابق ببوده شنو اين خبر

٣٦- و يا بيش مدت بماند مرض
کند چون توضي بدان اين غرض(١)

٣٧- بقولِ طبيبي که او حاذق ست
بود هر سه عذرش گه هر سه حق ست

٣٨- و يا خود بکرده بسي تجربه
کند پس تيمم شنو اين همه

٣٩- برابر درين حکم غسل و وضو ست
درين هر سه يکسان همين حکم دو ست

٤٠- سيوم چونکه مانع قوي تر بود
نه بر دفع مانع دلاور بود

٤١- ندارد چو آلت کشيدن ز چاه
نه آب ست ديگر بنزديک راه

٤٢- چو بر چاه گشته بسي ازدحام
بسي جستجوئي بکرده تمام

٤٣- نه بر اخذ جبراً بوي قدرت ست
همين عجز ظاهر درين صورت ست

٤٤- و يا خوف دشمن ويا خوف شير
بران آب باشد شنو اي دلير

٤٥- و يا مي فروشد کسي آب را
ولي او ندارد بدستش بها

٤٦- نه هرگز فروشد بجز نقد او
بنسيئة دهد گر بسازد وضو

٤٧- مگر چون دو چندان بها ميکند
درين هر دو صورت جفا ميکند

٤٨- تيمم کند در همه اين صور
ضرر مالي ست چون ضرر جان نگر

٤٩- اگر آب حاضر بدارد کسي
ولي ترسد از تشنگي او بسي

٥٠- ولي تشنگي حال يا در مآل
که در وقت ديگر بگردد بحال

٥١- ولي خوف عطش ست اينجا مراد
ندارند بس تشنگي را مراد

٥٢- کند در وضو صرف آنرا اگر
دهد تشنگي سخت او را ضرر

٥٣- و يا جانور را که همراه اوست
بود گرچه سگ يا رفيقش نکو ست

٥٤- ضرر مالي ست چو ضرر نفس او
ضرر بر رفيقش بباشد برو

٥٥- و يا او بکرده فراموش آب
ندانست اندر نمازش شتاب

٥٦- ولي هست تفصيل اين مسئله
ميان کتب بس دراز ست همه

٥٧- يکي عجز دوري آب ست زو
دگر غير قدرت بجز گفتگو

٥٨- سيوم غير مدفوع مانع قوي
بود گرچه مانع ظنِ سرسري

(١) در نسخه "جهه" عرض بجاءِ غرض نوشته. (دکتر غلام محمد سندي داهري)

٣٥- يا پاڻيءَ سان مرض وڌي ويندو، جيڪو ان کي اڳئي لاحق آهي.
٣٦- يا پاڻيءَ سان مرض ڊيگهه ڪندو، جي پاڻيءَ سان وضو ڪندو. (١)
٣٧- اهو سڀ حاذق طبيب جي مشوره تي آهي ۽ ٽئي عذر برحق آهن.
٣٨- يا پاڻ ئي گهڻو تجربو ڪيو اٿس ته پوءِ تيمم ڪري.
٣٩- انهيءَ ۾ غسل ۽ وضوءَ جو حڪم برابر آهي. انهن ٽنهي صورتن ۾ پنهي جو حڪم هڪجهڙو آهي.
٤٠- ٽيون پاڻي کان ڪو قوي مانع هجي ۽ ان جي دفع ڪرڻ جي جرئت نه اٿس.
٤١- کوهه مان پاڻي ڪڍڻ جو اوزار نه آهي،نه وري واٽ جي پرسان ڪو پيو ماٺهو آهي.
٤٢- جڏهن ته کوهه تي گهڻو انبوهه هجي ۽ گهڻا حيلا هلايائين.
٤٣- ۽ زبردستيءَ سان پاڻيءَ وٺڻ تي طاقت نه اٿس ته ان صورت ۾ اهو عذر آهي.
٤٤- يا دشمن جو ڊپ هجي يا شينهن جو خوف هجي جو ان پاڻيءَ تي هجن.
٤٥- يا پئسن تي پاڻي وڪامي ٿو، پر هن وٽ پئسا ڪونه آهن.
٤٦- روڪ پئسن کان سواءِ نٿو وڪڻي، رکت تي ڏئي ٿو جيڪڏهن وضو ڪندو.
٤٧- پر ڀيٽا ٽيٽا پئسا وٺي ٿو ته اهو ظلم ڪري ٿو.
٤٨- انهن صورتن ۾ تيمم ڪري، ڇو ته ضرر مالي به ضرر جانيءَ وانگر آهي.
٤٩- اگر پاڻي پاڻ وٽ اٿس، مگر اُڃَ جو خوف اٿس.
٥٠- في الحال اُڃارو هجي يا پوءِ اُڃَ جو ڊپ اٿس، جو ٻئي وقت اُڃَ لڳندي.
٥١- هتي اڃ جو خوف مراد آهي ۽ گهڻا اڃ جو ارادو نٿا ڪن.
٥٢- اهو پاڻي وضوءَ ۾ خرچ ڪندو ته اڃ ان کي سخت ضرر ڏيندي.
٥٣- يا جانور کي جيڪو ان سان گڏ آهي اگرچه ڪُتو هجي يا ڇگو رفيق هجي.
٥٤- مالي ضرر نفس جي ضرر جهڙو آهي، اهڙيءَ طرح رفيق جو ضرر به سندس ذمي آهي.
٥٥- يا پاڻي هُيس مگر وسري ويو، جنهن جي نماز ۾ به يادگيري نه آئي.
٥٦- پر هن مسئلي ۾ تفصيل آهي. ڪتابن ۾ ڊگهو بحث آهي.
٥٧- هڪڙو عجز پاڻيءَ جي ڏُوري (پري هجڻ) ٻيو پاڻيءَ تي قدرت نه آهي.
٥٨- ٽيون قوي مانع جيڪو دفع ڪري نه سگهجي، اهو مانع اگرچه گمان غالب يا ٿورو هجي.

(١) نسخي "جهه" ۾ غرض جي بدران عرض لکيل آهي. (ڊاڪٽر غلام محمد سنڌي ڏاهري)

٥٩- حقيقي همه عجز این ست جلي بدان نیز حکمي تو اي معتلي
٦٠- که آن عجز نزد امام ست بس نرفته بُسویش دگر هیچ کس
٦١- ولیکن دو شرط ست ظاهر دران یکي قلت آب باشد عیان
٦٢- که آب ست آنجا قلیل و عزیز اگرچه بقریه قلیل ست نیز
٦٣- دگر ظن دارد مسافر همو اگر آب خواهد برائي وضو
٦٤- بسا وقت آبش نیاید بدست بپندارد این حال غالب که هست
٦٥- تیمم کند او بپیش از سوال نه لازم سوال ست دان این مقال
٦٦- امام این همه حال دیده عیان ز صحرانشینان اعرابیان(١)
٦٧- اگر با رفیقش میانِ سفر بود آب اندک، نه بسیار تر
٦٨- و یا او بقریه بکرده عبور که بوده بکهسار از آب دور
٦٩- برو نیست واجب بکردن سوال تیمم کند او درین هر دو حال
٧٠- بذلت سوال ست سائل ذلیل خصوصاً مسافر میان سبیل
٧١- دگر هست عادت بیابانیان نه مبذول آب ست نزدیک شان
٧٢- مگر تشنه را آب گاهي دهند نه بهر وضو آب را مي نهند
٧٣- قرینه قوي منع آب ست این عمل بر قرینه شده اي امین
٧٤- نه حاجت بباشد بکردن سوال چو از بهر منع ست قوي احتمال
٧٥- سبب در مقامِ مسبب شده مسبب بود منع دان این همه
٧٦- ولیکن بنزد ائمه دگر سوال ست واجب برو خوبتر
٧٧- هویدا شود منع پس از سوال که آن موجب عجز باشد بحال
٧٨- ولي بي سوال ست هم احتمال نه منعِ حقیقي که دارد کمال
٧٩- نه حکمي بود موجب عجز او بود عجز شرط تیمم نکو
٨٠- کسي میکند چون اراده نماز و یا قصد سجده تلاوت براز
٨١- و یا او بکرده اراده طواف و یا مس مصحف ولي بي غلاف
٨٢- ولي عجز از آب دارد تمام که شرحش شنیدي بوافر کلام

(١) أعراب: بفتح همزه جمع لا واحد لهُ والواحد اعرابي بیاء النسبة "قراح منتخب صراح". (حاشیه مصنف)

٥٩- هي حقيقي عجز نہ ظاهر ظهور آهي تون حڪمي عجزُ بہ معلوم ڪر.
٦٠- اهو عجز فقط امام صاحب وٽ آهي، ان طرف ٻيو ڪوبہ ماڻهو نہ ويو آهي.
٦١- پر ظاهر ۾ بہ شرط اٿس هڪ تہ قلت پاڻي جي هجي.
٦٢- جو اتي پاڻيءَ جي قلت ۾ عزت آهي، توڙي ٻهراڙيءَ ۾ قلت آهي.
٦٣- ٻيو مسافر کي اهو گمان آهي تہ جيڪڏهن وضو ڪرڻ لاءِ پاڻي گهرندو تہ.
٦٤- گهڻو ڪري پاڻي نہ ملندو، اهو حال غالب سمجهي ٿو.
٦٥- سوال ڪرڻ کان اڳ ۾ تيمم ڪري؛ سوال ڪرڻ لازم نہ آهي.
٦٦- امام صاحب ميدانن ۾ رهندڙ ٻهراڙي وارن جو اهو سمورو حال ظاهر ظهور ڏٺو.(١)
٦٧- اگر رفيق وٽ سفر ۾ پاڻي ٿورو هجي ۽ گهڻو نہ هجي.
٦٨- جيڪڏهن جابلو علائقي ۾ ڪنهن ڳوٺ کان لنگهي جتان پاڻي پري هُجي.
٦٩- ان کي سوال ڪرڻ لازم نہ آهي، ٻنهي حالتن ۾ تيمم ڪري.
٧٠- سوال ذلت آهي، سائل ذليل هوندو آهي خصوصاً مسافر سفر ۾.
٧١- يا بياباني ماڻهن جي عادت هجي جو پاڻي خرچ نہ ڪندا هجن.
٧٢- مگر اُجاري کي پاڻي ڏيندا هجن ۽ وضوءَ لاءِ پاڻي نہ رکندا هجن.
٧٣- هي پاڻي روڪڻ جو قوي قرينو آهي، قريني تي عمل ڪيو ويندو.
٧٤- سوال ڪرڻ جي حاجت نہ آهي، جڏهن منع جو قرينو قوي آهي.
٧٥- مُسبَّب جي جاءِ تي سبب بيٺو آهي، مُسَبَّب منع آهي.
٧٦- پر ٻين امامن وٽ ان کي سوال ڪرڻ واجب آهي.
٧٧- جيئن سوال کان بعد منع ثابت ٿئي، جو عجز جو مُوجِبُ آهي.
٧٨- پر سوال ڪرڻ کان سواءِ ملڻ جو احتمال آهي، ڪٿي حقيقي منع نہ آهي.
٧٩- عجز حڪمي، عجز جو موجب نہ آهي تيمم ۾ عجز شرط آهي.
٨٠- جيڪڏهن ڪو ماڻهو نماز يا تلاوت جي سجدي جو ارادو ڪري ٿو.
٨١- يا ڪعبي جي طواف جو ارادو ڪري يا بنا غلاف جي قرآن شريف کي هٿ لائڻ جو ارادو ڪري.
٨٢- پر پاڻيءَ کان پورو عجز اٿس جنهن جو بحث ۽ شرح ٻُڌئي.

(١) اعراب همزه جي زبر سان جمع آهي سندس واحد نہ آهي ۽ واحد اعرابي "ي" نسبت سان آهي(حاشيه مصنف)

٨٣- بـرو فـرض گـردد تـيمم شتاب بريـن دار بـاور ببين در كتاب
٨٤- بـود گرچه محدث ويا خود جنب برابـر دريـن حكـم بـين در كتب
٨٥- جنب گـر اراده تـلاوت كـنـد بكـردن تـلاوت حـلاوت كـنـد
٨٦- دگـر چـون اراده جنب ساختـه كـه داخـل بـمسجـد رود در دمه
٨٧- اگـر عجـز مذكور ظاهـر شده تيمم بـرو فـرض قاهـر شـده
٨٨- بقولي چو سجده تلاوت جدا ست بجز عجز هم با تيمم روا ست
٨٩- ببين درمختار كايـن قـول را نكـرده قـبـولش شنو با صفا
٩٠- تيمم شكسته شود با دو چيز يكي هرچه ناقض وضو را ست نيز
٩١- دگـر هست بـر آب قادر شدن كـه كـافي بـود در طهارت بدن
٩٢- جُنب چـون تيمم بـرائـي وضـو كنند پـاک گـردد همـه دان نكـو
٩٣- تيمم بنيت وضو كافي ست ازاله جنابت بـدان صافي ست
٩٤- بريـن ست فتوئ ببين در كتاب ببين درمختار يـابي صواب
٩٥- اگر پس جنابت نـه ديگر حدث بـود يک جنابت نه اصغر حدث
٩٦- دريـن صـورتِ آب قـدر وضـو شـود زود مـوجـود اي نيكـرو
٩٧- نـه سـازد وضـو او تيمم كـنـد ز اكبـر حـدث كـو تيمم كنـد
٩٨- چو او بي وضو گشت پس آن زمان بـآن آب سـازد وضـو بـي گمان
٩٩- كند نـزع خفيـه شويـد دو پا نـه مسح ست جائز شنو با صفا
١٠٠- دو موزه بپوشد چو كرده وضو دگـر بار مسح ست جائز ازو
١٠١- جنابت نه هرگز كند عود باز مگـر آب غسلش چو يابد فراز
١٠٢- نخستين ز ايضاح بسيار بين دگـر بـاز در درمـخـتـار بـين
١٠٣- بـدان بـاز مـوضوع ايـن مسئلـه مبـادا كنـي تـو گهـي ولـولـه
١٠٤- جنب غير محدث ندارد وجود مگر پس جنابت وضو كرده بود
١٠٥- چو از بهر غسلش نه آبي بيافت تيمم بكرده بـراهش شتـافت
١٠٦- شـده پـاک او از جنابت همه نمـازش روا بـا تيـمم شـده

٨٣- ان تي تيمم واجب ٿئي ٿو، پروسو ڪر ۽ ڪتاب ڏِسُ.
٨٤- ان ۾ بي وضو ۽ ترُڙ وارو برابر آهي، اهو حڪم ڪتابن ۾ ڏِسُ.
٨٥- ترُڙ وارو قرآن جي تلاوت جو ارادو ڪري ۽ ان مان ميناج حاصل ڪرڻ گهري.
٨٦- پيو جڏهن ترُڙ وارو مسجد ۾ اندر وڃڻ جو ارادو ڪري.
٨٧- جيڪڏهن ذڪر ڪيل عجز ثابت ٿيو ته لازماً تيمم ڪرڻو پوندس.
٨٨- هڪ قول مطابق تلاوت جو سجدو جُدا آهي،چوته عجز ڪانسواءِ به تيمم سان جائز آهي.
٨٩- ڪتاب الدرالمختار ڏسو، جنهن هن قول کي قبول نه ڪيو آهي.
٩٠- ٻن شين سان تيمم پڇي پوي ٿو، هڪ جيڪا وضوءَ کي پڃندڙ آهي.
٩١- ٻي شي پڃندڙ،پاڻيءَ تي قادر ٿيڻ آهي جيڪو بدن جي پاڪائيءَ لاءِ ڪافي هجي.
٩٢- ترڙ وارو وضوءَ لاءِ تيمم ڪندو ته ان سان سندس سمورو جسم پاڪ ٿي ويندو.
٩٣- تيمم وضوءَ جي نيت سان ڪافي آهي ۽ ان سان ترڙ به لهي ويندو.
٩٤- ان تي فتوىٰ آهي ڪتاب الدرالمختار پڙهي ڏس ته صحيح ڳالهه معلوم ٿئي.
٩٥- جيڪڏهن ترَڙَڪان پوءِ پيو حدث اصغر ظاهر نه ٿيو.
٩٦- ۽ ان صورت ۾ وضوءَ جيترو پاڻي جلد لبي ٿو.
٩٧- ته ان پاڻيءَ سان وضو نه ڪري بلڪ حدث اڪبر(ترَڙَ)لاءِ تيمم ڪري.
٩٨- جڏهن ترَڙَجي تيمم ڪان بعد بي وضو ٿئي ته ان پاڻيءَ سان وضو ڪري.
٩٩- موزا لاهي ٻئي پير ڌوئجن، مسح جائز نه آهي.
١٠٠- وضو ڪري موزا (جوراب) پائي ته پوءِ ٻئي پيري ان تي مک ڪري.
١٠١- وري اهو ترُڙ نه موٽندو، مگر جيڪڏهن غسل جيترو پاڻي هٿ اچي.
١٠٢- ڀهريائين ايضاح کي چڱي طرح ڏِسُ وري الدرالمختار به ڏِسُ.
١٠٣- هن مسئلي جو موضوع وري ڏس متان پوءِ افسوس ڪرين.
١٠٤- ترڙ وارو محدث ئي هوندو آهي، مگر ترڙ ڪان بعد وضو ڪيائين ته غير محدث چئبو.
١٠٥- غسل لاءِ ترڙ واري کي پاڻي نه لڌو ۽ تيمم ڪري روانو ٿيو.
١٠٦- اهو جنابت ڪان پاڪ چئبو، ان تيمم سان نماز جائز چئبي.

١٠٧- چو بر آب بسيار كرده عبور — نه غسلش بكرده شد از آب دور
١٠٨- جنابت برو عود كرده شتاب — جنب شد دگر بار بين در كتاب
١٠٩- وضويش كه سابق بكرده ببود — كنون هست باقي شنو اي ودود
١١٠- وضو با جنابت كنون ضم شده — جنب غير محدث درين دم شده
١١١- بقولِ دگر نيز اين مسئله — دگر طور هم در كتب آمده
١١٢- اگر پس حدث او نكرده وضو — نكرده تيمم همو نيكرو
١١٣- جنب گشت او پس حدث هيچگاه — حدث با جنابت كنون يافت راه
١١٤- و يا با وضو بود كرده جماع — حدث با جنابت شده بي خداع
١١٥- و يا پس جنابت حدث رو نمود — ولي پس جنابت تيمم نبود
١١٦- درين هر سه صورت تيمم روا ست — چو آبي نه كافي مر اين هر دو را ست
١١٧- اگرچه كفايت وضو را كند — تيمم كند او بدان اين سند
١١٨- بكردن وضو دان درين دم عبث — تيمم كند او ز هر دو حدث
١١٩- ز هر دو حدث چون تيمم بكرد — دگر بار محدث شد او نيک مرد
١٢٠- بقدر وضو آب يابد اگر — بكردن تيمم مدان معتبر
١٢١- بكردن وضو فرض باشد برو — كند نزع خفين اي نيكرو
١٢٢- تو صورت نخستين ز جمله صور — صريحا ز شرح وقايه نگر
١٢٣- بَواقي باجمال بين در كتب — ز ذكرش نه خالي ست اكثر كتب
١٢٤- دگر در حواشي بيان اين همه — نوشتند اين طور روشن چو مه
١٢٥- تيمم نه همراه شستن بود — نه همراه مسح ست كه بر تن بود
١٢٦- چو بسيار اندام مجروح اوست — برو نيست شستن، تيمم برو ست
١٢٧- چو بر عكس باشد بشويد صحيح — كند مسح با دست تر بر جريح
١٢٨- بود در مساوات احوط همين — نه احوط تيمم بود با يقين
١٢٩- كم و بيش بين از مساحت تنش — تني در جنابت بود عضو وش
١٣٠- كم و بيش اندامهائي وضو — بكن اعتبارش برائي وضو

١٠٧- گهڻي پاڻيءَ مان لنگهيو ۽ غسل نہ ڪيائين ۽ پاڻيءَ کان پري ٿي ويو.
١٠٨- تڏ دوباره موٽيو ۽ اهوشخص پيهر تڏ وارو ڇٺبو ڪتاب ڏسو.
١٠٩- اي دوست پڙا! جيڪو وضو اڳ ۾ ڪيو هُئائين اهو باقي آهي.
١١٠- هاڻي وضو ۽ تيمم گڏ ٿيا ۽ تڏ وارو غير محدث ٿيو.
١١١- ٻئي قول موجب هي مسئلو ڪتابن ۾ ٻيءَ طرح بہ آيل آهي.
١١٢- حدث کان پوءِ وضو نہ ڪيو اٿس ۽ تيمم بہ نہ ڪئي اٿس.
١١٣- حدث کان بعد جُنُب (تڏ) وارو ٿي ويو تہ حدث، تڏ سان گڏ جي پيو.
١١٤- يا وضوءَ سان هو ۽ جماع ڪيائين تہ حدثُ، تڏ سان گڏ ٿي پيو.
١١٥- يا تڏ کان بعد محدث ٿيو پر تڏ کان بعد تيمم نہ ڪيو هوندائين تہ.
١١٦- ٽنهي صورتن ۾ تيمم جائز آهي اگر ٻنهي لاءِ پاڻي ڪافي نہ هجي.
١١٧- توڙي وضوءَ لاءِ پاڻي ڪافي هجي تہ بہ اهو شخص تيمم ڪري.
١١٨- ان وقت وضو ڪرڻ اجايو آهي، بلڪ ٻنهي حَدَثن لاءِ تيمم ڪري ٿو.
١١٩- ٻنهي حَدَثن کان تيمم ڪري ٿو پر پيهر اهو نيڪ مرد مُحدَثُ ٿي پيو.
١٢٠- جيڪڏهن وضوءَ جيترو پاڻي لهي تہ تيمم ڪرڻ معتبر نہ آهي.
١٢١- وضو ڪرڻ ان تي فرض ٿي پوندو ۽ ڪيس موزا لاهڻ گهرجن.
١٢٢-سيني صورتن مان پهرئين صورت تون صريحاً شرح وقايه ۾ ڏس.
١٢٣- باقي صورتن کي اِجمالاً ڪتابن ۾ ڏس، انهن جي ذڪر کان اڪثر ڪتاب خالي نہ آهن.
١٢٤- ٻيو انهن جو بيان حاشين ۾ آهي، جن اهڙي طرح چند وانگر چٽو لکيو آهي.
١٢٥- تيمم عضون ڌوئڻ سان گڏ نہ ڪري ۽ جسم جي مسح بہ گڏ نہ ڪري.
١٢٦- جيڪڏهن وضوءَ وارا عضوا اڪثر ڀاڱي مجروح (ڦٽيل) هجن تہ ان تي ڌوئڻ نہ آهي بلڪ تيمم ڪري.
١٢٧- جيڪڏهن اڪثر ڀاڱي صحيح هجن تہ اهي ڌوئيندو ۽ باقي ڦٽَ تي آلي هٿ سان مسح ڪري.
١٢٨- مجروح ۽ صحيح سالم عضوا برابر هجن تہ اهوئي ساڳيوحُڪم اَحوَطُ آهيءَ تيمم ڪرڻ اَحوَطُ نہ آهي.
١٢٩- جسم ۾ گهٽ وڌ ماپ جي لحاظ سان ڏس. جسم تڏ جي حالت ۾ عضون وانگر آهي.
١٣٠- وضوءَ جي عضون جي گهٽ وڌائي وضوءَ لاءِ اعتبار ڪر.

١٣١- بتفصيل در درمختار بين | ببين شرح منيه بيابي يقين
١٣٢- كنون معنوي عجز عجز از نماز | نه از آب عجز ست كن امتياز
١٣٣- ازان عجز گفتن بباشد مجاز | برايش تيمم بدارد جواز
١٣۴- نمازي كه آنرا نباشد قضاء | بوقتي كه ضايع شود اي كياء
١٣۵- چنانچه نمازِ جنازه يكي | دگر هر دو عيدست دان بي شكي
١٣۶- دگر هست تنها رواتب سنن | نماز كسوف ست اي مير من
١٣٧- چه اينها اگر فوت گردد ز جا | قضا نيست جائز شنو با صفا
١٣٨- نماز سنن هم نماز كسوف | تو در درمختار بين اي عطوف
١٣٩- اگر آب باشد بنزديک او | بآن آب چون او بسازد وضو
١۴٠- بود خوف فوت نماز همان | كه آنرا قضا نيست دان بي گمان
١۴١- تيمم كند او گزارد نماز | نه ضايع نمازش كند او براز
١۴٢- ولي غير ظاهر روايت يكي ست | ميان نماز جنازه قوي ست
١۴٣- اگر او ولي همان ميت ست | كه دارد ولايت نمازش بدست
١۴۴- و يا او امام ست و يا قاضي ست | و يا او ست سلطان و يا والي ست
١۴۵- نه ايشان درينجا تيمم كنند | بكردند اين قول را هم پسند
١۴۶- بقولي وليش بود گر امام | امامت كند خود شنو اين كلام
١۴٧- تيمم روا نيست او را مگر | امام و وليش بباشد اگر
١۴٨- بقولي نماز جنازه عيان | نه هرگز نماز ست دان اين بيان
١۴٩- ولي در حقيقت بباشد دعا | نه شرط ست طهارت شنو با صفا
١۵٠- نه هرگز برين قول داري عمل | مخالف متون ست بود پر خلل
١۵١- بقولي چو سجده تلاوت كني | برايش تيمم كني اي غني
١۵٢- بود گرچه موجود نزديک آب | همين قول هرگز نباشد صواب
١۵٣- مبيحِ تيمم ضرورت بود | ضرورت درين چند صورت بود
١۵۴- ضرورت يكي مس مصحف شناس | اگر بي غلاف ست بدان اين قياس

١٣١- تفصيل الدرالمختار ۽ شرح منيه ۾ ڏسي يقين حاصل ڪر.
١٣٢- هاڻي معنوي عجز مان مراد، نماز جو عجز آهي، پاڻي جو عجز مراد نہ آهي، ٻنهي ۾ فرق ڪر.
١٣٣- ان ڪي عجز مجازي چئبو، ان لاءِ تيمم جائز آهي.
١٣٤- اي پهلوان! جنهن نماز جي قضا نہ آهي جڏهن ضائع ٿئي.
١٣٥- هڪ مثال جنازي جي نماز آهي، ٻيو مثال ٻنهي عيدن جون نمازون چاڻ.
١٣٦- ٽيون فقط مُوَڪَدہ سنتون ۽ نماز ڪسوف آهي.
١٣٧- جيڪڏهن اهي نمازون فوت ٿي ويون تہ قضا نہ ڪبيون.
١٣٨- سنتون ۽ نماز ڪسوف بہ قضا نہ ڪبيون الدرالمختار ڏسو.
١٣٩- جيڪڏهن پاڻي ان جي ويجهو هجي ۽ ان پاڻيءَ سان وضو ڪندو تہ.
١٤٠- انهيءَ نماز جي فوت ٿيڻ جو خوف هجي جنهن جي قضا نہ آهي.
١٤١- اهو تيمم ڪري نماز ادا ڪري ۽ نماز ضايع نہ ڪري.
١٤٢- پر هڪ غير ظاهر روايت نماز جنازہ بابت قوي آهي. (تہ وضو ڪري).
١٤٣- جيڪڏهن ميت جو ولي آهي ۽ ان جي هٿ ۾ نماز جي ولايت آهي.
١٤٤- يا اهو امام آهي يا قاضي آهي يا سلطان آهي يا والي آهي.
١٤٥- اهڙا شخص ان وقت تيمم نہ ڪن، ان قول ڪي پسند ڪيو اٿن.
١٤٦- هڪ قول موجب ميت جو ولي امام هجي ۽ پاڻ امامت ڪرائي ٿو.
١٤٧- ان ڪي تيمم جائز نہ آهي، اگر ولي بہ پاڻ ۽ امام بہ پاڻ هجي.
١٤٨- هڪ قول موجب، جنازي جي نماز، نماز نہ آهي.
١٤٩- پر حقيقت ۾ اها دعا آهي ۽ ان ۾ پاڪائي بہ شرط نہ آهي.
١٥٠- ان قول تي هرگز عمل نہ ڪر ڇو تہ مُتون جي خلاف آهي ۽ نقصانده آهي.
١٥١- هڪ قول موجب تلاوت جي سجدي لاءِ تيمم ڪري سگهجي ٿو.
١٥٢- اگرچہ پاڻي ويجهو هجي اهو قول صحيح نہ آهي.
١٥٣- تيمم ڪي مباح ڪندڙ ضرورت آهي ۽ ضرورت جون چند صورتون آهن.
١٥٤- هڪ ضرورت قرآن شريف ڪي بنا غلاف جي هٿ لائڻ آهي.

١٥٥- دگر مس تفسير فقه و حديث — نه مر بي وضو را ست کارِ خبيث
١٥٦- بود چون حرج در وضو ساختن — تيمم کند او شود پاک تن
١٥٧- بقولي چو تفسير بسيار هست — قليل ست قرآن شنو قول مست
١٥٨- دگر فقه باشد حديث ست نيز — کند بي وضو مس اين هر سه چيز
١٥٩- چه مر اهل اينها ضرورت بود — ضرورت درين هر سه صورت بود
١٦٠- همين ست تحقيق مذهب امام — برين ست فتوىٰ مشائخ تمام
١٦١- تيمم درينجا بسي بهتر ست — ز ترک تيمم که آن ابتر ست
١٦٢- چون قرآن کثير ست تفسير کم — بود همچو مصحف شنو با هم
١٦٣- چو پيچد بخرقه کف دست را — شود نيز مصحف گرفتن روا
١٦٤- وگر پاک جامه ندارد بتن — بود هم ضرر در وضو ساختن
١٦٥- تيمم برو فرض آنگاه دان — بنزد همه تو همين راه دان
١٦٦- چو فقه و تصوف حديث ست نيز — دگر نيز تفسير دان اي عزيز
١٦٧- همه همچو مصحف درين حکم صاف — بنزد دو صاحب مدان تو معاف
١٦٨- وليکن شنيدي تو مذهب امام — بمذهب امام ست فتوىٰ تمام
١٦٩- چه مر عالمان را ضرورت بسي ست — هميشه توضي حرج هر کسي ست
١٧٠- جنب را اگر آب در مسجد ست — نه بيرون بود تا بگيرد بدست
١٧١- و يا گشت ناچار داخل شدن — مسافر بود يا بود در وطن
١٧٢- و يا محتلم گشت در مسجدي — برائي خروجش عازم شدي
١٧٣- تيمم درين هر سه جا لازم ست — وجوب تيمم برو در دم ست
١٧٤- جنب را نه قرآن بخواندن روا ست — نه او را زيارت قبور ست راست
١٧٥- نه در مسجدي هم کند او عبور — افاده تيمم ندارد ظهور
١٧٦- مگر با تيمم نمازش شود — روا هر سه اين با تيمم بود
١٧٧- اگر آب باشد بنزديک او — بُسويش رود تا بسازد وضو
١٧٨- نه وقت نمازش بدارد وفا — بود تنگ وقتش بدان با صفا

١٥٥- ٻيو تفسير، فقه ۽ حديث جي ڪتابن کي هٿ لائڻ آهي، جيڪو بنا وضوء جي به خراب نه آهي.
١٥٦- جيڪڏهن وضو ڪرڻ ۾ حرج (نقصان) هجي ته تيمم ڪري ته جسم پاڪ ٿيندو.
١٥٧- هڪ قول موجب جيڪڏهن تفسير گهڻو ۽ قرآن ٿورو هجي.
١٥٨- ٻيو فقه يا حديث هجي، انهن ٽنهي کي وضوء کان سواءِ هٿ لائي سگهجي ٿو.
١٥٩- انهن ضرورتن جو اهل هجي ته انهن ٽن صورتن ۾ ضروت آهي.
١٦٠- امام صاحب جي مذهب جي اها تحقيق آهي ۽ عام مشائخن جي به ان تي فتوىٰ آهي.
١٦١- انهن حالتن ۾ تيمم ڪرڻ بهتر آهي ۽ تيمم نه ڪرڻ خراب آهي.
١٦٢- جيڪڏهن قرآن گهڻو ۽ تفسير ٿورو آهي ته، ان کي مصحف (قرآن) سمجهبو.
١٦٣- هٿن کي رومال ويڙهي قرآن شريف کي هٿ لائڻ جائز آهي.
١٦٤- جيڪڏهن پاڪ ڪپڙو بدن تي نه هجي ۽ وضو ڪرڻ ۾ به ضرر جو خوف هجي.
١٦٥- ان وقت تيمم ڪرڻ فرض ڄاڻ، سيني عالمن جو اهو رستو آهي.
١٦٦- اي عزت وارا! جيڪڏهن فقه، تصوف، حديث ۽ تفسير آهي.
١٦٧- صاحبين وٽ ان حڪم ۾ سڀ مصحف وانگر آهن.
١٦٨- پر امام صاحب جو مذهب تو ٻُڌو آهي ۽ فتوىٰ به امام جي مذهب تي آهي.
١٦٩- جڏهن ته عالمن کي ضرورت گهڻي آهي. هميشه وضو ڪرڻ جو حرج سڀ ڪنهن کي ٿئي ٿو.
١٧٠- تڙ واري لاءِ جيڪڏهن پاڻي مسجد ۾ آهي ۽ ٻاهر ڪونهي جو هٿ سان ڪٽي.
١٧١- يا لاچاري مسجد ۾ داخل ٿيٺو آهي، مسافر هجي يا وطن ۾ هجي.
١٧٢- يا مسجد ۾ تڙ پيس ۽ ٻاهر نڪرڻ جو ارادو ڪري ٿو.
١٧٣- انهن ٽن حالتن ۾ تيمم لازم آهي ۽ فوراً تيمم ڪرڻ ان تي واجب آهي.
١٧٤- تڙ واري کي قرآن پڙهڻ ۽ قبرستان ۾ قبرن جي زيارت ڪرڻ جائز نه آهي.
١٧٥- تڙ وارو مسجد مان نه لنگهي، تيمم به فائدو نه ڏيندو.
١٧٦- مگر تيمم سان نماز جائز آهي، اهي ٽئي تيمم سان جائز آهن.
١٧٧- جيڪڏهن پاڻي ويجهو هجي ۽ اوڏانهن وضو ڪرڻ لاءِ وڃي.
١٧٨- ته نماز جووقت وفا نه ڪندو، جو وقت تنگ هجي.

١٧٩- نـه سازد تيمم کند او قضا — تيمم بـنـزد همـه نـاروا
١٨٠- بـنـزد زُفـر او تـيـمـم کـنـد — نمازش بـوقـتـش کند دان سند
١٨١- چـه تاخير از وقت باشد گناه — تيمم کـنـد تا بـيابـد پـنـاه
١٨٢- هرآن چيز کُو بي طهارت روا ست — ولـي با طهارت دران فضلها ست
١٨٣- تيمم کـنـد بهر آن چـيـز گـر — ببـاشـد تيمم هـمـين معتبـر
١٨٤- وليکن فضيلت وضو بهتر ست — فضيلت تيمم ازيـن کهـتـر ست
١٨٥- تيمم بسي بهتر ست از حدث — نباشـد تيمم چـو چـيـزِ عـبث
١٨٦- خطا کرد هر کو عبث گفت هم — تيمم بـرابـر حـدث گـفـت هم
١٨٧- بشايد دران چـيـر جـائـز بدم — شـود بـا تيمم حـدث کـالـعـدم
١٨٨- بـود گرچـه مـوجـود آبِ عيان — کنم شرح آن چيز دان اين بيان
١٨٩- چـو مصحف گرفتن ولي بـا غلاف — زيارت قبور ست دان بي خلاف
١٩٠- چـو قرآن بخواند و يا رَدُّ سلام — و يا بـر کسـي او بيارد سـلام
١٩١- دگر خواب خوردن دگر دان جماع — چو داخل شدن مسجد ست بي خداع
١٩٢- بـواقـي مـثـالات بـسـيـار دان — هـمـه را تـو در درمـخـتـار دان

ذکر مقدار ميل و فرسنگ

١- بـود ثلث فرسنگ مقدار ميل — ولي شرح فرسنگ باشد جميل
٢- دو گونه بود شرح فرسنگ وار — يکي قدر گزها ست هژده هزار
٣- برين قول گزهاءِ ميل ست صاف — همه شش هزار ست بي اختلاف
٤- ولي ميل در فـرس نـامش کروه — بسنـدي زبان نـام گويند کوه(١)

(١) در مخدوم ضياءالدين جي سنڌي نوشته است:
"ٽئين ڀاڱي فرسخ کي عربي ميل چون - ڪوهُ تنهن کي سنڌي ڳاٽو فرسُ ڪهن،
ڳاٽو نالو فرسخ جو سنڌيءَ ۾ چون - ٻارهن هزار وکن تنهن مٿان ٻيو ٻجهن،
فرسنگ تنهن کي فرسِ چوي سکيو مر سکن - تي ڪوه ڳاٽو ۾ فرسخ جنهن جو نالو،
ڳاٽو، فرسخ، فرسنگ کي هيڪڙي، مٿان ٻيو ٻجهن - جي ٽيون ڀاڱو ڳاٽو جو ڀاڙي پراهون.
چٽني ڀار چوڏار تو ڀاڙي اڳاهون - تہ تنهن کي اهڙي ماڳ ۾ تيمم رهاٽو."

١٧٩- تيمم نہ ڪري بلڪ قضا ڪري سيني وٽ تيمم ناجائز آهي.
١٨٠- امام زُفر وٽ تيمم ڪري نماز پنهنجي وقت تي پڙهي.
١٨١- جو تہ وقت کان دير ڪرڻ گناهہ آهي ۽ تيمم ڪري تہ گناهہ کان پناهہ ملي.
١٨٢- جيڪا شيءِ بنا پاڪائيءَ جي جائز آهي اها پاڪائيءَ سان ادا ڪرڻ افضل آهي.
١٨٣- ان شيءِ لاءِ تيمم ڪري ۽ اهو تيمم معتبر آهي.
١٨٤- پر وضوءَ جي فضيلت وڏيڪ آهي ۽ تيمم ۾ گهٽ آهي.
١٨٥- حدث کان تيمم افضل آهي تيمم کي عبث (بيڪار) نہ چئبو.
١٨٦- جنهن تيمم کي عبث (اجايو ۽ بيڪار) چيو يا حدث جي برابر چيو ان خطا ڪئي.
١٨٧- ان ۾ جائز شيءِ گهرجي، تيمم سان حدث ڪالعدم ٿئي ٿو.
١٨٨- توڙي پاڻي موجود هجي ان جو شرح بيان ڪيان ٿو.
١٨٩- قرآن شريف کي بنا غلاف هٿ لائڻ يا قبرن جي زيارت ڪرڻ.
١٩٠- جڏهن قرآن پڙهي يا سلام جو جواب ڏئي يا ڪنهن تي پاڻ سلام چوي.
١٩١- ننڊ ڪرڻ، کائڻ، جماع ڪرڻ ۽ مسجد ۾ داخل ٿيڻ.
١٩٢- ٻيا بہ مثال گهڻا آهن سيئي الدرالمختار ۾ ڏسُ.

ميل ۽ فرسنگ جي قدر جو ذڪر

١- فرسنگ جو ٽيون حصو مقدار ميل جو آهي پر فرسنگ جو بيان چڱي ريت آهي.
٢- بہ نمونا فرسنگ جي مقدار جو شرح آهي. هڪ ارڙهن هزار گزن جو قدر آهي.
٣- ان قول موجب ميل ۾ ڇهہ هزار گز پوندا.
٤- فارسي زبان ۾ ميل کي ڪروهہ ۽ سنڌيءَ ۾ ڪوهہ چوَنِ.(١)

(١) مخدوم ضياءالدين جي سنڌيءَ ۾ لکيل آهي:
"فرسخ جي ٽئين ڀاڱي کي عربيءَ ۾ ميل چئبو آهي ۽ سنڌيءَ ۾ انکي ڪوهہ سڏبو آهي ۽ فرسخ کي سنڌيءَ ۾ "ڳائو" چئبو آهي جيڪو ٻارهن هزار وِکون هوندو آهي. فارسيءَ وارا انکي فرسنگ چوندا آهن. ڳائوءَ ۾ ٽي ڪوهہ هوندا آهن جنهنجو نالو فرسخ آهي. ڳائو، فرسخ، فرسنگ. اهي ٽئي هڪ شيءِ آهن. جيڪڏهن چئني پاسن کان ڳائوءَ جي ٽئين ڀاڱي جيترو پنڌ پاڻي پري هوندو تہ اهڙيءَ جاءِ تي تيمم ڪرڻ جائز آهي.

٥- همه شش هزار ست گزهاءِ میل همین ست احوط بجز قال قیل
٦- دگر نوع فرسنگ زین ثلث کم دو ثلث ست باقي درین نوع هم
٧- بمقدار گزهاءِ دوازده هزار ست این شرح هم آمده
٨- برین قول مقدار میل این شمار بتقدیر گزهاء هزار ست چار
٩- ز ابن شجاع ست شرحِ پسین بعالمگیري ست ماخوذ این
١٠- دگر "نهر فائق"، "متانه" دگر دگر درمختار را تو نگر
١١- که مختار شد قول ابن شجاع گزیدند قولش شنو بي خداع
١٢- چو میل ست این چار آلاف گز برین دار باور بدندان مگز
١٣- غرض از جواز تیمم نماز بکردن بوقتش ادا با نیاز
١٤- نه رخصت بود فوت کردن ز وقت همین ست مقصود بگذار مقت
١٥- درین قول چون فوت کردن کم ست مناسب بمقصود این هر دم ست
١٦- چو نا یافتن آب در نص هست که موجب تیمم شده آن به است
١٧- درین قول موجود آن هم شده درین قول باشد همه فائده
١٨- چو غلوه بود چار صد گز تمام بود چار صد گز همه اي همام
١٩- خطا کرد هر کو زیاده بگفت همین چار صد گز بگیري تو مفت
٢٠- چو اقوال بسیار در گز شده بهر قول سر خود دگر گز شده
٢١- یکي قول صافي ست اندر کتب بدانم برین قول اکثر کتب
٢٢- یکي گز که کوته ترست بي خداع همان گز مراد ست نامش ذراع
٢٣- بدان رش دست ست نامش دگر ز آرنج تا راس وُسطیٰ نگر
٢٤- بانگشتهائي بود بیست چار بمقدار حرفات کلمه شمار
٢٥- بانگشتهائي که باشند پر مساحت همین گز برابر شُمر
٢٦- ولي هست انگشت هم شش شعیر چو عرضاً نهاده شود یاد گیر
٢٧- دو تقدیر در گز بیامد دگر دران هر دو کردند شبه و نظر
٢٨- چو استاده کرده قدم بر قدم دگر قدر شش مشت گفتند هم

٥- ميل ۾ ڪل ڇهه هزار گز آهن. اهو قول بنا اختلاف جي احوَطُ آهي.
٦- ٻيو قسم فرسنگ جو هن ڪان ٽيون حصو گهٽ آهي ۽ ان ۾ به ٽُلث باقي آهن.
٧- ميل ۾ ٻارهن هزار گز آهن اهو شرح (قول) به آيو آهي.
٨- ان قول موجب ميل جو مقدار چار هزار گز آهي.
٩- پويون قول اِبن شجاع جو آهي، جيڪو عالمگيري تان ورتل آهي.
١٠- ڪتاب نهرُ فائق، متانه ۽ الدرالمختار ڪي ڏسو.
١١- ابن شجاع جو قول مختار آهي، بيشڪ ان جو قول قبول ڪيو اٿن.
١٢- جڏهن ميل چار هزار گز مقرر ٿيو ته ان تي پروسو ڪر ۽ تعجب نه ڪر.
١٣- تيمم جي جواز مان مقصد اهو آهي ته نماز پنهنجي پوري وقت تي ادا ڪجي.
١۴- نماز ڪي پنهنجي مقرر وقت ڪان فوت ڪرڻ جي اجازت نه آهي ۽ اهوئي مقصد آهي.
١٥- هن قول ۾ نماز فوت ٿيڻ جو واقعو گهٽ پيش ايندو ۽ مقصد لاءِ مناسب به ائين آهي.
١٦- نص ۾ تيمم جو سبب، پاڻيءَ جو نه لڀڻ آهي.
١٧- اهو سبب ته هن قول ۾ به موجود آهي. ۽ هن قول ۾ عام فائدو به آهي.
١٨- جڏهن ته غلوه ۾ چار سؤ گز پون ٿا ته غلوه ڪل چار سؤ گز ٿيندو.
١٩- جنهن چئن سون ڪان زياده چيو، ان خطا ڪئي، اهي ئي چار سؤ گز سمجهه.
٢٠- گز ۾ گهڻا قول آيا آهن، هر هڪ قول جو ٻيو ٻيو انداز آهي.
٢١- ڪتابن ۾ هڪ قول صاف ڄاڻان ٿو، جنهن تي اڪثر ڪتاب آهن.
٢٢- هڪ گز جيڪو ڪوتاه(ننڍو)آهي، هتِ مراد اهو گز آهي، جنهن کي ذِراعُ(هَٿُ)چون.
٢٣- ان جو ٻيو نالو (رش دست) هٿ جي ڊيگهه، ٺونٺ ڪان وٺي وچين آڱر جي چوٽيءَ تائين آهي.
٢۴- ڪلمي شريف جي حرفن جي تعداد مطابق (گز ۾) چوويهه آڱريون پون ٿيون.
٢٥- آڱريون ٿلهيون پريل هجن. گز جي ماپ اهڙيون ٢۴ آڱريون آهن.
٢٦- پر آڱر جي ماپ ڇهه جوَ پاسيرا آهن. انهيءَ بيان کي ياد ڪرِ.
٢٧- گز بابت ٻيا به انداز به آيا آهن پر انهن ٻنهي ۾ شبهو ۽ نظر رکي اٿن.
٢٨- جيئن قدم تي قدم رکي بيهي پر ٻيو انداز گز ۾ ڇهه مُٺيون به چيون اٿن.

٢٩- دریـن هر دو از گـز زیـاده نـگـر　　بـمقدار انگشت یا بـیشـتـر
٣٠- دگر گز که اطول بباشد تمام　　بمقدار بازو ست اي نیک نام
٣١- که از حد بغل ست تا ناخن ست　　بمقدار گز قوس آن متـقـن ست
٣٢- و لیکن مـراد ست اینجا ذراع　　که آن محض رش دست داري سماع
٣٣- بـود گـام یک نیم گـز در شمار　　همین گام شرعي ست در اعتبار
٣٤- همین گـام مقدار اطول گز ست　　همین گام یک نیم اول گز ست
٣٥- بایـن قـدر گـامِ شتـر هم شنو　　چـو رهوار باشد بـود تـیـز رو
٣٦- بـود گـام رهوار کـوتـه نـهـاد　　برابـر بگامِ کـه بـاشد مـراد
٣٧- ولـي با دو دست و یا با دو پا(١)　　بایـن طور گـامِ شتـر دان بجا
٣٨- بـود نـام فرسنگ گـاؤ ازان　　مُـقـدر بـآواز گـاء ست آن
٣٩- بغایت که بر مي رسد بانگ گاء　　بـطرفـین تا مـي رسد آن نـداء
٤٠- مـسافت ز طرفین فـرسنگ دان　　کـه گاؤ ست نامش بدان جاودان
٤١- چو گاؤ ست منسوب خود سوئ گاء　　بـود واو نسبت دریـن بـا صفـاء
٤٢- سه میل ست این نوع فرسنگ نیز　　ز 'مجموع خاني' ببین با تمیز
٤٣- "بکشف لغات" ست تحقیق این　　کـه فرسنگ گاؤ ست نامش متین
٤٤- بیک قـول میل ست مد البصر　　بقـدري که بر مـرد افـتد نظـر
٤٥- بـآواز تـقـدیـر هم مي کـنـنـد　　بـنـالـد چو مردي بصوت بلـنـد
٤٦- بـجـائـي کـه شـنـونـد آواز او　　ازان مـرد تا آن مکـان مـیـل گـو
٤٧- بـبـاب تیمم بریـن هر دو قـول　　ببعضي کتب نیز کـردنـد عول
٤٨- ولـي هر سه تقدیر تخمیني ست　　نه یکسان مسافت درین هر سه هست
٤٩- بـوقـتـي کـه طالع شود آفتاب　　نـظر دور افـتد بـاشراق تـاب
٥٠- دران وقت آواز شنـونـد دور　　بشب دور شنوند هم در سحور
٥١- باوقـات دیگـر چنـین دور نـیـست　　ازین وجه این هر سه مشهور نیست

(١) در نسخه "جهہ"، "چ،ا" و "چ،د" باین طور نوشته است. ع- ولي با دو دست است ویا دو پا.

٢٩- انهن ٻنهي ۾ گز کان زياده هڪ آڱر يا اجان بہ وڌيڪ سمجهہ.
٣٠- پيو گز جيڪو تمام وڏو آهي ۽ ٻانهن جي مقدار جيترو آهي.
٣١- ٻانهن جي حد بغل کان ننهن تائين آهي، جيڪا گز ڪمان جي مقدار وانگر مضبوط آهي.
٣٢- پر ٻُڌي ڇڏ تہ هت ان مان مراد هٿ جي ڊيگهہ آهي.
٣٣- هڪ گام (وِک) ڏيڍ گز ٿئي ٿي ۽ اعتبار ۾ اها شرعي گام آهي.
٣٤- اها گام وڏي گز جي ماپ آهي، اها گام ڏيڍ گز واري، پهريون گزُ آهي.
٣٥- ايتري گام تيز راهوار (واٽ ويندڙ)اٺ جي بہ گام آهي.
٣٦- راهوار اُٺ جي گام جيڪو بِندرو هجي، انهيءَ گام سان برابر آهي جيڪا مراد آهي.
٣٧- پر اٺ جي اڳين پيرن يا پوين پيرن جي وِک اٺ جي گام ڄاڻ. (١)
٣٨- فرسنگ جو نالو ڳائو ان ڪري آهي، جو ڳئونءَ جي آواز سان فرسنگ جو انداز مقرر ٿيل آهي.
٣٩- وڏ ۾ وڏ ڳئون جي رنڀ جو آواز جيترو پهچي، جو هر طرف ڦهلجي وڃي ٿو.
٤٠- هر طرف کان مفاصلو فرسنگ جو ڄاڻ، جنهن جو نالو "فرسنگ ڳائو" آهي.
٤١- ڳائو جڏهن ڳئون ڏانهن منسوب آهي، ان ڪري واوَ نسبت جو ملايو ويو آهي.
٤٢- هيءَ فرسنگ بہ ٽي ميل آهي، ڪتاب "مجموع خاني" پڙهي ڏِس.
٤٣- ڪشف اللغات ۾ تحقيق ڪئي وئي آهي تہ ان جو نالو "فرسنگ ڳائو" آهي.
٤٤- هڪ قول موجب ميل نظر جي ڊيگهہ آهي، جو ايتري قدر ماڻهوءَ تي نظر پوي.
٤٥- بلند آواز بہ ميل جو انداز چون ٿا جڏهن مرد بلند آواز ڪري.
٤٦- جتي سندس آواز ٻڌڻ ۾ اچي، مرد کان وٺي ان جاءِ تائين ميل چئبو.
٤٧- تيمم جي باري ۾ انهن ٻنهي قولن تي ڪن ڪتابن اعتماد ڪيو آهي.
٤٨- پر ٽنهي قولن جو انداز تخميني(اٽڪل وارو) آهي، هڪجهڙي ماپ ٽنهي ۾ نہ آهي.
٤٩- سچ ايرڻ مهل روشنيءَ جي ڪري نظر پَري پوي ٿي.
٥٠- ان وقت آواز پري ٻڌڻ ۾ ايندو، رات جو ۽ صبح جو بہ آواز پري ٻڌبو آهي.
٥١- ٻين وقتن ۾ آواز ايترو پري نٿو وڃي، ان ڪري هي ٽئي قسم مشهور نہ ٿيا.

(١) نسخي "جهہ"، "ج،ا" ۽ "ج،د" ۾ هي مصرع هن طرح آهي. ع ـ ولي با دو دست ست و يا با دو پاء.

باب سنتهاء تيمم كه آن هشت ست

١- بدان هشت سنت بباشد دران يكي تسميه دوم ترتيب آن
٢- سيوم هر دو كف را برد پيش او ز جائي زدن بر زمين دان نكو
٣- چهارم ازان باز آرد دو كف بجائي زدن باز دارد دو كف
٤- پس و پيش اين بر زمين بردن ست نه كف را جدا از زمين كردن ست
٥- كشيدن پس و پيش هر دو كفش بروئي زمين او شود دستكش
٦- بقولِ دگر شرح اين دو سنن دگر طور باشد شنو قول من
٧- زند هر دو كف را نگون بر زمين كند قلب كفين پس اي امين
٨- نگون بر زمين چون زده او بتاب نهد بر زمين پشت آنها شتاب
٩- چه اقبال همراه ادبار هست پس و پيش اين طور كردن به است
١٠- دگر هست تفريج انگشتها بوقت زدن بر زمين هر دو را
١١- كشادن اصابع تو پنجم شمار نه حاجت خلال ست رسد گر غبار
١٢- ششم دان فشاندن زِ هر دست خاك مگر دستها باشد از خاك پاك
١٣- موالات هفتم بود از سنن ز عالمگيري ست تخريج من
١٤- چو با ضرب حاصل شود ركن نيز بضمنش يكي سنت ست كن تميز(١)
١٥- بود ضرب هشتم شنو نيز مفت كه در درمختار اين در بسفت
١٦- شود فوت سنت بوضع اليدين شود ركن حاصل بلا رَين مَين
١٧- اگر خاك پاشيد بر عضوها بنيت تيمم بباشد روا
١٨- ولي ترك سنت درين ظاهر ست مسائل درين باب هم ديگر ست
١٩- شنيدم ز علماء كه سنت يكي ست بجز هشت سنت همان بي شكي ست
٢٠- چو مسح دو دستش بدارد بروع كند از رؤس الاصابع شروع
٢١- رساند چو مسحش بآرنج او رجوعش كنانند بباقي نكو

(١) اين شعر در نسخهايْ ديگر پس از شعر: "بود ضرب هشتم". (الخ) نوشته است. (دكتر غلام محمد داهري)

تيمم جي سنتن جو باب جيڪي اٺ آهن

١- تيمم ۾ اٺ سنتون آهن. هڪڙي سنت بِسمِ الله پڙهڻ، ٻي سنت ترتيب آهي.
٢- ٽين سنت ٻئي هٿ زمين تي هڻڻ چڱو ڄاڻ.
٣- چوٿين سنت زمين تان هٿ ڪٽي دوباره هڻڻ.
۴- اڳي پوءِ اهي زمين تي رکڻا آهن، ترين زمين کان پري نه کڻيون.(١)
٥- ٻئي ترين اڳتي پوئتي چڪي، زمين جي مٿان هٿ چڪي.
٦- هڪ ٻئي قول موجب انهن ٻن سنتن جو شرح ٻيو به آهي.
٧- ٻئي هٿ زمين تي اُبتا هڻي، ٻئي ترين اُبتيون مٿي ڪري.
٨- هٿ اُبتا ڪري زمين تي هڻي، زمين تي هٿن جي پُٺ رکي.
٩- اِقبال ۽ اِدبارُ (اڳيان ۽ پُٺيان) هٿن جو تيمم ۾ ڳلا هڻڻ آهي. اڳتي پوئتي ائين هٿ ڪرڻ بهتر آهي.
١٠- ٻيو زمين تي هٿن هڻڻ وقت آڱريون کليل رکجن.
١١- پنجين سنت آڱريون کليل رکڻ آهي، جيڪڏهن غبار پهچي ته خِلال جي به ضرورت نه آهي.
١٢- ڇهين سنت ٻئي هٿ زمين تان ڪٽي پاڻ ۾ ڇنڊجن ته جيئن خاڪ لهي وڃي.
١٣- ستين سنت (مک ۾) موالات ڪرڻ آهي ۽ اهو مسئلو عالمگيريءَ تان ورتو اٿم.
١۴- جڏهن ضرب (ڏک هڻڻ) سان تيمم جو رکن ادا ٿيو ته ان جي ضمن ۾ سنت به ادا ٿي.
١٥- ائين سنت ڏک هڻڻ آهي، جيڪا الدرالمختار ۾ بيان ڪيل آهي.
١٦- فقط هٿ زمين تي رکيائين ته سنت فوت ٿي ويندي، مگر رُکن بنا شڪ جي صحيح ٿيندو.
١٧- جيڪڏهن تيمم جي نيت سان عضون تي خاڪ ٻُرڪيائين ته به جائز آهي.
١٨- پر ائين ڪرڻ ظاهر ظهور سنت جو ترڪ آهي ۽ هن باب ۾ ٻيا به مسئلا آهن.
١٩- عالمن کان ٻڌو اٿم ته انهن اٺن سنتن کان علاوه ٻي به هڪ سنت آهي.
٢٠- ٻنهي هٿن جي مک آڱرين جي چوٽين کان شروع ڪجي.
٢١- مک ٺونٺين تائين پهچائي وري آڱرين ڏانهن موٽائي.

(١) هي شعر ٻين نسخن ۾ شعر: بود ضرب هشتم. (الخ) کان پوءِ لکيل آهي. (ڊاڪٽر غلام محمد ڏاهري)

٢٢- شود تا احاطه دو دستش تمام　　بمسح محيطش كند اختتام
٢٣- چو مسحش بآرنج او ختم كرد　　نه سوئي اصابع دگر كرد طرد
٢٤- احاطه باين طور مشكل تر ست　　بصورت رجوع ست ولي ديگر ست
٢٥- رساند بآرنج چون دست او　　نه سازد جدا دست اي نيک رو
٢٦- بسوئي رؤس الاصابع رجوع　　كند ختم را بر اصابع وقوع

باب نجاست غليظه و خفيفه

١- نجاست حقيقي همه بر دو نوع　　غليظه خفيفه بدان هر دو نوع
٢- غليظه يكي از تن آدمي ست　　همه آنچه ناقض وضو بودني ست
٣- مگر قي بقول حسن بن زياد　　خفيفه بود آن بداري تو ياد
٤- ولي بول طفلي كه او شير خوار　　بقولِ قوي هم غليظه شمار
٥- غليظه مني نيز نزديک ما ست　　نه پاک ست،نه سبک ست،شنو قول راست
٦- ولي لحم ساقط كه از جرح او ست　　اگرچه هميشه نه ناقض وضو ست
٧- دگر قي قليل ست بين در كتاب　　پليدند اين هر دو در حق آب
٨- دگر خون جاري ز هر جانور　　ز مردار هر چيز باشد چو تر
٩- مگر چونكه مردار بي خون بود　　نه او را گهي در تن خون بود
١٠- بود پاک لحمش نه خوردن حلال　　برو نام مردار باشد بحال
١١- پس افكندهء چار پايه همه　　غليظه ببين در هدايه همه
١٢- بود مذهب بوحنيفه چنين　　مشائخ بدادند فتوئ برين
١٣- بنزد دو صاحب خفيفه صريح　　بود گرچه قوتش ز جيفه صريح
١٤- چنانچه رجيع سباع و سگ ست　　خفيفه بود هم نه بس بدرک ست
١٥- بآخر محمد بگفت اين مقال　　هرآن چار پايه كه باشد حلال
١٦- پس افگندهش پاک باشد تمام　　چنين ست بنزديک مالک امام

٢٢- نہ جيئن مک پنهي هٿن کي احاطو ڪري. مک مُحيط سان ختم ڪري.
٢٣- مک ٺوڻين تائين ختم ڪيائين وري دوباره مک پنتي نہ ورايائين تہ اِحاطو نہ ٿيو.
٢۴- هٿن جي موٽائڻ کان سواءِ بي صورت ۾، ائين مک جو احاطو ڪرڻ مشڪل آهي.
٢۵- مک ٺونٺين تائين پهچائي هٿ ٻانهن تان نہ ڪٽي.
٢٦- آگرين جي طرف هٿ موٽائي مک ختم ڪجي.

غليظي ۽ خفيفي پليديءَ جو باب

١- نجاست حقيقي ٻہ قسم آهي هڪ غليظه ٻيو خفيفه.
٢- هڪ غليظه جا انسان جي جسم مان آهي ۽ وضوءَ کي ڀڄندر آهي.
٣- مگر قيءَ حسن بن زياد جي قول موجب خفيفه آهي، اهو قول ياد رکجو.
۴- ۽ کير پيئندڙ ٻار جو پيشاب بہ قوي قول موجب غليظه ڄاڻ.
۵- اسان وٽ مني غليظي پليدي آهي پاڪ نہ آهي، نہ خفيفه آهي، صحيح قول ٻڌ.
٦- ۽ (هڪ) گوشت جيڪو ڦٽ مان ڪري پوي اگرچہ وضوءَ جو ناقض نہ آهي.
٧- ٻيو قيءَ ٿوري هجي تہ اهي ٻئي پاڻي جي حق ۾ پليد آهن، ڪتاب ڏسو.
٨- هر ڪنهن جانور جو وهندڙ رَتُ ۽ مردار جي هر آلي شيءِ (غليظ پليد آهن).
٩- ۽ جيڪڏهن مردار بنا رت جي هجي ۽ ان جي جسم ۾ رت اصلي نہ هجي.
١٠- ان جو گوشت پاڪ آهي، مگر کائڻ حلال نہ آهي ۽ ان تي مُردار نالو ساڳيو بحال رهندو.
١١- سيني چوپاين جو پائخانو غليظي پليدي آهي "هدايه" ڏسو.
١٢- امام ابو حنيفہ جو مذهب ائين آهي، مشائخن ان تي فتويٰ ڏني آهي.
١٣- ۽ صاحبين وٽ خفيفي پليدي آهي اگرچہ ان چوپائي جو قُوت ڍوندي هجي.
١۴- جيئن ڪل ڦاڙيندڙ جانور ۽ ڪتي جو پائخانو نجاست خفيفي آهي.
١۵- آخر ۾ امام محمد چيو آهي تہ اهو جانور جيڪو حلال آهي.
١٦- ان جو ڇيٽو پاڪ آهي ۽ امام مالڪ وٽ بہ ائين آهي.

۱۷- ببین درمختار اي نیک نام — درین ست تحقیق جمله کلام
۱۸- خفیفه بود این بنرد زُفر — چو ماکول لحم ست آن جانور
۱۹- نه بر گاه خوردن بود فرق این — اگر شک داري متانه ببین
۲۰- دگر نیز بولِ بهیمه شده — که آن غیر ماکول لحم ست همه
۲۱- دگر خمر بیشک غلیظه تر ست — غلیظه بیک قول هر مسکر ست
۲۲- بیارم بیان همه مسکرات — درانجا بداني بیابي نجات
۲۳- چو پیخال مرغي ست بدبو ترین — چو عذره هویدا ست بوئي درین
۲۴- باین وصف پیخال زان مرغ دان — که پیخال آن بر زمین جاودان
۲۵- بحالت پریدن نمي افگند — نه پیخال اندر هوا مي کند
۲۶- چنانچه "حُبارا" دگر ماکیان — دگر بط هم قاز باشد عیان
۲۷- همه این غلیظه ولي حکم آن — بیارم جدا من بصافي بیان
۲۸- کنون در خفیفه بکن قیل قال — چو بول بهیمه که خوردن حلال
۲۹- دگر بول اسب ست خفیفه همه — بنزدیک شیخین روشن چو مه
۳۰- ولي از محمد شنو صاف قول — که پاک ست هر یک ازین هر دو بول
۳۱- برین قول فتویٰ ست در حق زمین — که پاک ست در حق زمین اي امین
۳۲- ببین در متانه بفتویٰ صریح — بسائر کتب هم بود این صحیح
۳۳- دگر خرؤ مرغي که نا خوردني ست — خفیفه ببودن بقولي سني ست
۳۴- مگر چونکه پیخال بدبو تر ست — غلیظه بود آن همه ابتر ست
۳۵- ولي خرءُ مرغي که خوردن حلال — بود پاک بي شک شنو این مقال
۳۶- مگر چونکه بویش بود بد خراب — غلیظه بود آن ببین در کتاب
۳۷- درین باب بسیار دیدم نزاع — صحیحش بگفتم بدان بي خداع
۳۸- نه اقوال دیگر بگفتم ترا — ببین در کتب تا تو یابي صفا
۳۹- ولي چونکه پیخال بوئي یسیر — بدارد و لیکن نه بدبو کثیر
۴۰- همان از کراهت نه خالي بود — همان از خفیفه نه عالي بود

١٧- اي نيڪنام! ڪتاب الدرالمختار ڏِسُ، ان ۾ هن ڪلام جي پوري تحقيق آهي.
١٨- امام زُفر وٽ اها نجاست خفيفي آهي بشرطيڪ اهو جانور ماڪول لحم (حلال) هجي.
١٩- گاهه ڪائڻ تي اهو فرق پيدا نه ٿيندو، شڪ هُجڻي ته متانه ڏِسُ.
٢٠- پيو پيشاب اهڙي حيوان جو جيڪو غير ماڪول اللحم (حرام) هجي.
٢١- بيشڪ شراب غليظ پليد آهي هڪ قول موجب هرڪا نشو ڪرائيندڙ شيءِ به غليظ آهي.
٢٢- سيني نشي ڪرائيندڙ شين جو بيان سندن جاءِ تي آڻيندس اهو ڄاڻين ته نجات حاصل ٿيندئي.
٢٣- جنهن پکيءَ جي وِٺ تمام بدبوُدار هجي، جو پائخاني جهڙي بوءِ هجيس.
٢٤- انهيءَ وصف واري وِٺ، اُن پکي جي هوندي، جيڪو وِٺ سدائين زمين تي ڦٽي ڪندو آهي.
٢٥- اڏامڻ جي حالت ۾ ۽ هوا ۾ وِٺ نه اڇلائيندو آهي.
٢٦- جيئن تَلُورُ، ڪڪڙ، بدڪ ۽ ڦاز ظاهر آهن.
٢٧- انهن سيني جي وِٺ غليظي آهي. پر انجو حڪم جدا جدا صاف بيان سان آڻيان ٿو.
٢٨- هاڻي خفيفي جو بيان ڪر، جهڙوڪ: حلال جانور جو پيشاب.
٢٩- شيخين وٽ گهوڙي جو پيشاب خفيفي پليدي آهي.
٣٠- امام مُحمد جو صاف قول ٻڌو ته اهي ٻئي پيشاب پاڪ آهن.
٣١- زمين جي پاڪ هجڻ ۾ ان قول تي فتوىٰ آهي.
٣٢- متانه ۾ صريح فتوىٰ ڏس ۽ ٻين ڪتابن ۾ به آهي ته اها فتوىٰ صحيح آهي.
٣٣- حرام پکيءَ جي وِٺ هڪ قول موجب خفيفي آهي.
٣٤- مگر وٽ بدبوُدار غليظي پليدي آهي ۽ ابتر آهي.
٣٥- حلال پکيءَ جي وِٺ پاڪ آهي اهو قول ٻُڌو.
٣٦- پر جنهن حلال پکيءَ جي وِٺ بدبوار هوندي ته غليظي چئبي ڪتاب ڏس.
٣٧- هن باري ۾ گهڻو اختلاف آهي مون ان مان صحيح روايت بيان ڪئي آهي.
٣٨- ٻيا قول مون توکي نه ٻڌايا آهن وجي ٻيا ڪتاب پڙهو ته صفائي ٿئي.
٣٩- پر جنهن وِٺ ۾ بدبوءِ ٿوري آهي ۽ گهڻي بدبوءِ نه اٿس.
٤٠- اها وِٺ ڪراهت کان خالي نه آهي ۽ خفيفي کان وڌيڪ پليد نه آهي.

٤١- هرآن چيز مسکر که باشد شراب نه جامد بباشد شنو اين جواب
٤٢- پليد ست آن چيز خوردن حرام برين ست فتوىٰ شنو اين کلام
٤٣- هرآن چيز جامد که آن مسکر ست نه از اشربه مي بود ديگر ست
٤٤- بود پاک بيشک نباشد پليد حرام ست خوردن حرامِ شديد
٤٥- ولي چار چيز ست از اشربه پليد ست هر دم بکن تجربه
٤٦- چو خمر و طلاء و نقيعين نام ولي خمر باشد غليظه تمام
٤٧- خفيفه طلاؤ نقيعين دان بنزديک جمهور شو بي گمان
٤٨- بقولي طلاؤ نقيعين هم بمانند خمر ست غليظه اتم
٤٩- سه قول ست در دُرمختار مفت غليظه که در "بحررائق" بگفت
٥٠- خفيفه گزيده ميان نهر طهارت بيامد بقولِ دگر
٥١- نه قائل پسين قول ظاهر بکرد کسي کو همين هر سه طاهر بکرد
٥٢- بايضاح اين قول 'اوزاعي' ست طهارت همين هر سه را واعي ست
٥٣- عصير العنب غير مطبوخ گر بگردد بمستي زير و زبر
٥٤- ولي افگند نيز کف را برون بود نام آن خمر اندر متون
٥٥- بنزد دو صاحب فگندن زبد نه شرط ست در خمر بودن ابد
٥٦- چو مطبوخ باشد باين وصفها دران حال مشهور نامش طلاء
٥٧- دگر نام باذق طلا را بود طلا را بباذق تقاضا بود
٥٨- مگر چونکه با طبخ ثلثين رفت طلا بودنش زان بلا مين رفت
٥٩- .چو ثلثين رفته، يکي ثلث ماند برآن حال نامِ مثلث نشاند
٦٠- مرادف مثلث طلا آمده درينجا نه هرگز مراد آن شده
٦١- مراد از طلا باذق ست در کتاب ببين در هدايه بيابي صواب
٦٢- وگر باز گوئي که اين نامها برين هر دو حال ست يکسان بجا
٦٣- چنانچه ز ايضاح معلوم گشت جوابش بگو حال اول گذشت
٦٤- درينجا همان حال باشد مراد نه نامش نهي گر نداري تو ياد

٤١- جا شيءِ نشه آور هجي ۽ پيئڻ جهڙي هجي ۽ جامد نہ هجي تہ جواب ڏنو.
٤٢- اها شيءِ پليد آهي ۽ کائڻ (پيئڻ) حرام آهي ان تي فتویٰ آهي.
٤٣- جامد شيءِ جيڪا نشه آور آهي، اها شرابن مان نہ آهي.
٤٤- اها پاڪ چئبي پليد نہ آهي، مگر ان جو کائڻ حرام آهي.
٤٥- پر چار شيون شرابن مان آهن ۽ هر وقت (سدائين) پليد آهن.
٤٦- خمر، طلاءُ ۽ نقيعين (ٻئي نپوڙا) پر خمر سيني ۾ وڏيڪ غليظ پليد آهي.
٤٧- طلاءُ ۽ نقيعينِ (ٻئي نپوڙا) جمهور وٽ بنا شڪ جي خفيفه آهن.
٤٨- هڪ قول موجب طلاءُ ۽ ٻئي نپوڙا شراب وانگر وڏيڪ غليظه آهن.
٤٩- الدرالمختار ۾ ٽي قول آهي، البحرالرائق ۾ غليظ چيائين.
٥٠- النهرالفائق ۾ خفيف چيو اٿس، هڪ ٻئي قول موجب پاڪ چيو ويو آهي.
٥١- پوئين قائل قول ظاهر نہ ڪيو، جنهن اهي ٽئي قسم پاڪ چيا آهن.
٥٢- ايضاح ۾ آهي تہ هي قول اوزاعي جو آهي، جيڪو انهن ٽنهي قسمن جي پاڪائيءَ جو قائل آهي.
٥٣- انگوري سُرڪو اڻ رڌيل مستيءَ ۾ اچي ڦري مُسڪر (نشه آور) ٿئي.
٥٤- پر گجي ڪري ٿو تہ ان جو نالو "خمر" آهي.
٥٥- صاحبين وٽ گجي اڇلائڻ "خمر" هجڻ لاءِ شرط نہ آهي.
٥٦- جڏهن رڌل سرڪو ائين ٿئي تہ ان حال ۾ ان جو مشهور نالو "طلاءُ" آهي.
٥٧- طلاءُ جو ٻيو نالو "باذق" آهي "طلاءُ" کي "باذق" سان موافقت آهي.
٥٨- مگر جيڪڏهن رڌڻ سان ٻہ ثُلث هليا وڃن تہ بيشڪ اهو طلاءُ نہ رهيو.
٥٩- ٻہ ثلث هليا وڃن ۽ هڪ ثُلث باقي رهي تہ ان تي شراب مُثلث نالو رکبو.
٦٠- مُثلثُ ۽ طلاءُ هم معنیٰ آهن پر هتي اهو مراد هرگز نہ آهي.
٦١- طلاءُ مان مراد باذق آهي هدايه ۾ ڏسو تہ صحيح رستو ملي.
٦٢- جيڪڏهن تون سوال ڪرين تہ هي ٻئي نالا ٻنهي حالتن ۾ برابر آهن.
٦٣- جيئن ايضاح مان معلوم ٿيو. جواب ڏي تہ اڳ ۾ اهڙو بيان گذري چڪو آهي.
٦٤- هتي اهوئي حال مراد آهي ياد نہ رکين تہ نالو نہ رکيس.

٦٥- بیانِ نقیعین اکنون شنو بگویم ترا تا بتعریف نو
٦٦- نقیع رُطب هم نقیع زبیب باین وصفها چون بگردد عصیب
٦٧- بمستي چو زیر و زبر هر نقیع بگردد بجولان شنو اي وکیع
٦٨- زبیب ست مر خشک انگور نام مویز ست در فرس نامش مدام
٦٩- عنب نام انگور تازه تمام رُطب نام خرما شنو این کلام
٧٠- چو خرما رسیده بغایت کمال ولي نرم نا خشک باشد بحال
٧١- درین دم رطب نام آنرا بدان تو رطباً جنیاً ز قرآن بخوان
٧٢- رطب را بسندي نام ست رَدَکْ بهندي دگر نام دان این محک
٧٣- زبیب و رطب چون بانداخته میانِ بسي آب بگداخته
٧٤- شودِ آب شیرین مزه ساخته دگر نام بر آب پرداخته
٧٥- همین آب را نام گردد نقیع نقیع ست نامش نه آبِ رفیع
٧٦- بدُردي بود نا صفا کشک وش ولي صاف گردد بپالودنش
٧٧- بود تمر خرما که خشک ست تمام بود خشک هم سخت بیحد مدام
٧٨- چو در آب آنرا بانداختي دران آب شیرین مزه ساختي
٧٩- بود نام آن آب، آن دم نبیذ نبیذ ست مشهور دیدم نبیذ
٨٠- رجعنا الي القصة الاصلیه مسائل درین باب دان عالیه
٨١- بدان چار مسکر که گفته شده پلید و حرام ست نزدِ همه
٨٢- بجز چار باقي همه مسکرات حرامند جمله شنو با ثبات
٨٣- بنزد همه هر چه مسکر بود نه کامل بود بلکه مُفتر بود
٨٤- بود خوردنش نزد جمله حرام برائي تَلَهِّيْ شنو این کلام
٨٥- وگر مي خورد کس برائي دوا بنزدیک شیخین باشد روا
٨٦- همین ست تحقیق بسیار بس ز ایضاح و از درمختار بس
٨٧- بدیگر کتب پاک باشد مباح نه خوردن حرام ست دان با فلاح
٨٨- مگر سُکر تحقیق باشد حرام کند حذر از سکر با اهتمام

٦٥- هاٿي نقيعين (ٻن نپوڙن) جو بيان ڀڏ تہ توکي نئين تعريف ٻڌايان.
٦٦- رُطب ۽ زبيب جو نپوڙو جڏهن اهڙي نموني سخت ٿئي.
٦٧- اي داناءَ ٻڌا جوش سان جڏهن هيٺ مٿي ٿئي ۽ ٿهڪي.
٦٨- "زبيبُ" خشڪ انگور(ڪشمش يا ڍاک)جو نالو آهي، جنهن کي فارسيءَ ۾ مويز چون ٿا.
٦٩- "عنب" تازي انگور جو نالو آهي "رُطب" ڪتل جو نالو آهي.
٧٠- ڪجور جڏهن پچي ڪامل ٿئي پر نرم رهي ۽ خشڪ نہ هجي.
٧١- ان وقت ان جو نالو رُطب ڄاڻ. قرآن شريف ۾ رُطباً جنياً پڙهہ.
٧٢- رُطب جو سنڌيءَ ۾ نالو ردڪ (اڌڪ ۽ ڪتل) ۽ هنديءَ ۾ ٻيو نالو اٿس هيءَ ڪسوٽي ڄاڻ.
٧٣- زبيب ۽ رطب کي گهڻي پاڻيءَ ۾ وجهي ڳاريائين تہ .
٧٤- اهو پاڻي مٺو ۽ مزيدار ٿيندو پوءِ ان پاڻيءَ جو نالو ٻيو ٿيندو.
٧٥- ان پاڻيءَ کي "نقيع" چوندا آهن.
٧٦- گيرڻ جي ڪري اهو پاڻي غير صاف(ميرو) رَبُ وانگر هوندو آهي پر ڇاڻڻ سان صاف ٿئي ٿو.
٧٧- "تمر" ڪارڪ آهي جيڪا بلڪل سُڪل ۽ سدائين سخت هوندي آهي.
٧٨- ان کي پاڻي ۾ وجهبو تہ پاڻي مٺو ۽ مزيدار ٿيندو.
٧٩- ان وقت پاڻيءَ جو نالو نبيذ آهي "نبيذ" مشهور آهي ۽ منهنجو بہ ڏِئلُ آهي.
٨٠- اصلي قصي ڏانهن موٽون ٿا هن باب ۾ وڏا مسئلا آهن.
٨١- مٿي ذڪر ڪيل چار مسڪر (نشه آور شيون) سيني عالمن وٽ پليد ۽ حرام آهن.
٨٢- ڇئن ڪان سواءِ ٻيا باقي مُسڪرات (نشه آور) بہ حرام آهن.
٨٣- سيني عالمن وٽ جيڪا شيءِ مسڪر آهي يا ڪامل مسڪر نہ آهي بلڪ سُستي پيدا ڪندڙ آهي.
٨٤- سيني عالمن وٽ اهي مُسڪرات پيئڻ حرام آهن جيڪڏهن لهو ۽ لعب خاطر هجن.
٨٥- اگر دوا خاطر استعمال ڪري تہ شيخين وٽ جائز آهي.
٨٦- اها گهڻي تحقيق ايضاح ۽ الدرالمختار ۾ بيان ٿيل آهي.
٨٧- ٻين ڪتابن ۾ آهي تہ پاڪ ۽ مباح آهن ۽ انهن جو پيئڻ حرام نہ آهي.
٨٨- مگر سُڪر (نشو) حرام آهي، ان ڪان پرهيز ڪرڻ گهرجي.

٨٩- بنزد محمد اگر جامد ست | خورد این دوا را بگیرد بدست
٩٠- وگر مائع ست هم همان مسکري | پليد ست چون خمر آن مسکري
٩١- هرآن چیز مسکر سِوىٰ اشربه | بود پاک بي شک چو جامد همه
٩٢- لهذا بخوردن برائي دوا ست | برائي تَقَوِّيْ همه تن روا ست
٩٣- تجارت همین نوع هم جائز ست | ببیع و شرا هر کسي فائز ست
٩٤- نه خوردن پلیدي روا مي بود | اگرچه برائي دوا مي بود
٩٥- نه بیع و شراء پلیدي روا ست | نه خوردن پلیدي برائي دوا ست
٩٦- اگر آب راکد بباشد قلیل | فتاده دران آب دان این دلیل
٩٧- یکي "جوزبویه" و یا زعفران | و یا محض افیون شنو این بیان
٩٨- توضي بدان آب جائز بدان | چو برطبع اصلي رقیق ست عیان
٩٩- ببین در "زواجر" همین هر سه پاک | صریحاً شمرده مشو خشمناک
١٠٠- بود هر سه مفتر مغیر مزاج | چو اندک بخورده مع الاحتیاج
١٠١- ببسیار خوردن همه مسکر ست | ولي زهر افیون همه ظاهر ست
١٠٢- قلیل ست تریاق بسیار سم | بقاموس افیون برین طور ضم
١٠٣- هرآن مسکرِ کو نباشد شراب | بود بلکه جامد شنو این جواب
١٠٤- نباشد نجس آن بباشد حرام | مطابق گذشته شنو این کلام
١٠٥- نه هرگز شفا در حرام ست گهي | مگر چون ضرورت بیابد رهي
١٠٦- دران وقت حرمت شود مرتفع | بوقت ضرورت شود منتفع
١٠٧- خریدن بخوردن مر او را روا ست | چو وقت ضرورت برائي دوا ست
١٠٨- شرابي که مسکر بداري تو یاد | بباشد شرابي، نباشد جماد
١٠٩- بود با نجاست غلیظه پلید | بحرمت بباشد حرام شدید
١١٠- بعالمگیري بگفته صریح | که قولِ محمد بباشد صحیح
١١١- محمد بتصریح اندر کتب | نوشته همه این الي الله تب
١١٢- شرابي که بسیار زان مسکر ست | قلیلش حرام و نجس بد تر ست

٨٩- مُسڪر(نشه آور شيءِ) جامد(جميل) هجي ته، امام محمد وٽ دوا طور استعمال ڪرڻ درست آهي.
٩٠- جيڪڏهن اهو مُسڪر پتڙو آهي ته، خمر (شراب) وانگر پليد چئبو.
٩١- چئن شرابن کان سواءِ، هر ڪا نشه آور شيءِ، جامد وانگر پاڪ آهي.
٩٢- تنهن ڪري دوا طور ۽ جسماني طاقت لاءِ استعمال ڪرڻ جائز آهي.
٩٣- اهڙي قسم جو واپار ڪرڻ به جائز آهي، يلي خريد و فروخت مان فائدو حاصل ڪجي.
٩٤- پليد شيءِ جو کائڻ پيئڻ جائز نه آهي، جيتوڻيڪ دوا طور هجي.
٩٥- پليدي شيءِ جي بيع و شِراءِ (ڏي وٺ) جائز نه آهي، نڪي پليد شيءِ دوا طور کائجي.
٩٦- جيڪڏهن بيئل پاڻي ٿورو هجي ۽ ان ۾ ڪا شيءِ پئجي وئي.
٩٧- ان ۾ جعفر، زُعفران يا رڱو آفيم ڪري پيا.
٩٨- جيڪڏهن اهو پاڻي پنهنجي اصلي طبع تي رقيق(پتڙو) هجي ته، ان سان وضو ڪرڻ جائز آهي.
٩٩- ڪتاب "زواجرُ" ۾ ڏس، اهي ٽئي شيون پاڪ لکيون اٿس ۽ ڪاوڙ نه ڪرِ.
١٠٠- اهي ٽئي شيون سُستي پيدا ڪندڙ ۽ طبيعت کي بگيڙيندڙ آهن، توڙي ضرورت جي ڪري ٿورڙيون کائي.
١٠١- گهڻي کائڻ سان سمورا مُسڪر آهن پر افيون (آفيم) جو ته زهر ظاهر آهي.
١٠٢- قاموس ۾ آفيم بابت هن طرح لکيل آهي ته ان ۾ ترياق ٿورو زهر گهڻو آهي.
١٠٣- جيڪا مُسڪر (نشه آور) شيءِ شراب (پتڙي) نه هجي پر جامد هجي ته هي جواب ٻُڌُ.
١٠٤- اها نجس ناهي، بلڪ حرام آهي ۽ هي ڪلام متي ذڪر ڪيل جي مطابق آهي.
١٠٥- حرام ۾ شفا نه آهي، مگر ضرورت وقت اختيار اٿس.
١٠٦- ان وقت حرمت ڪڇي ويندي ۽ ضرورت وقت ان مان فائدو وٺي سگهي ٿو.
١٠٧- کائڻ پيئڻ لاءِ خريد ڪرڻ جائز آهي، جيڪڏهن ضرورت وقت دوا طور ڪم اچي.
١٠٨- مُسڪرُ شراب، شراب آهي جيڪڏهن جامد نه هجي.
١٠٩- نجاست ۾ غليظ پليد آهي ۽ حرمت ۾ سخت حرام آهي.
١١٠- عالمگيريءَ ۾ صريح لکيو اٿس ته امام محمد جو قول صحيح آهي.
١١١- امام محمد صراحةً ڪتابن ۾ اهو سمورو بيان لکيو آهي، تون الله جي درِ توبه ڪر.
١١٢- اهو شراب جيڪو گهڻو هجي ته نشو ڪندو، اهو ٿورو به حرام، نجس ۽ خراب آهي.

١١٣- ز مذهب محمد چنين ياد گير		مذاهب ثلاثه چنين كن پذير
١١٤- احاديث بسيار آمد چنين		عمل بر احاديث باشد متين
١١٥- چو قولِ محمد بود بهترين		مشائخ بدادند فتوىٰ برين
١١٦- مشائخ برفتند بر قول او		چو بسيار تقوىٰ ست در قول او
١١٧- روايت ز شيخين آمد حسين		بشايد كه باشد روايت پسين
١١٨- شده آن روايت درين باب هين		مطابق بمذهب محمد امين
١١٩- اگر اين روايت بود آخرين		دليل رجوع ست ظاهر درين
١٢٠- بجز چار باقي دگر اشربه		مباح ست هم پاک كن تجربه
١٢١- بنزديک شيخين مشهور اين		ميانِ متون ست مذكور اين
١٢٢- دگر نيز آمد چنين در اثر		كه در عهد سالار خيرالبشر
١٢٣- ميانِ مدينه نه اين خمر بود		كه كردم بيانش برت بهر سود
١٢٤- گهي اندكي در مدينه بُدي		كه آن هم ز ملک دگر آمدي
١٢٥- نه انگور گرد مدينه بُدَه		بمجمع بحار ست اين مسئله
١٢٦- بُده بلک بي شک دگر مسكرات		ميان مدينه چنين منكرات
١٢٧- چو تحريم يک خمر نازل شده		كه آن خود نبوده دران آمكنه
١٢٨- بتحريم آن گشت جمله حرام		ازين ره همه را ست خود خمر نام
١٢٩- و ليكن براهِ عموم المجاز		كه آن راه مشهور باشد براز
١٣٠- مثالش بيامد ميانِ كتب		بباب حلف بين بيان كتب
١٣١- مجاز ست عُرفي درانجا مراد		درينجا ست شرعي بگيري تو ياد
١٣٢- بود هر شرابي كه مسكر تمام		بنزديک شارع برو خمر نام
١٣٣- ولي بنج تازي كه بنگ ست بفرس		سه گونه بود نيز از من بپرس
١٣٤- يكي تخم نبت خراساني ست		و يا برگ آن نبت،ني ثاني ست
١٣٥- ولي در "رشيدي" بكرده بيان		بود بنج آن نبت، ني تخم آن
١٣٦- اجوائن خراساني ست نام تخم		نه تخمش بود بنج،ني كامِ تخم

١١٣- اهو امام محمد جو مذهب ياد رکُ، اهڙي طرح ٽئي مذهب به قبول کر.
١١٤- گهڻن حديثن ۾ ائين آيو آهي ۽ حديثن تي عمل ڪرڻ بهتر آهي.
١١٥- جڏهن امام محمد جو قول بهترين آهي ته مشائخن ان تي فتوىٰ ڏني آهي.
١١٦- مشائخ امام محمد جي قول تي ان ڪري هليا آهن، جو ان قول ۾ گهڻي تقوىٰ آهي.
١١٧- شيخين ڪان به هڪ روايت سهڻي آئي آهي، شايد اها روايت آخري ۽ پوئين هجي.
١١٨- هن باب ۾ اها روايت امام محمد جي قول مطابق آهي.
١١٩- جيڪڏهن هيءَ روايت آخري هوندي ته پوءِ شيخين جي رجوع ٿيڻ جو دليل ته هن ۾ ظاهر آهي.
١٢٠- چئن ڪان سواءِ باقي پيا شراب مباح ۽ پاڪ آهن.
١٢١- شيخين وٽ هي مشهور آهي ۽ مُتون ۾ به مذڪور آهي.
١٢٢- حديث ۾ پي به روايت آئي آهي ته نبي پاڪ جي زماني ۾.
١٢٣- مدينه منوره ۾ اهو خمر نه هو، جنهن جو بيان مون توکي فائدي خاطر ٻڌايو.
١٢٤- مدينه منوره ۾ ڪٿي ٿورو هيو، جيڪو پين ملڪن مان ايندو هو.
١٢٥- مدينه جي آسپاس ۾ انگور ڪونه هئا، هي مسئلو "مجمع البحار" ۾ آهي.
١٢٦- البت پيون نشه آور شيون ۽ بُرايون مديني ۾ هيون.
١٢٧- جڏهن هڪ خمر جي تحريم نازل ٿي، جيڪو اتي ڪونه ٿهندو هو.
١٢٨- انجي تحريم سان سڀ شراب حرام ٿيا، انڪري پين سيني تي به خمر نالو رکيو ويو.
١٢٩- ۽ عموم المجاز جي اصول موجب خمر چئبا چو ته اها راهه مشهور آهي.
١٣٠- ان جو مثال ڪتابن جي باب الحلف جي بيان ۾ آيو آهي اتي ڏسِ.
١٣١- اتي مجاز عُرفي مراد آهي ۽ هتي مجاز شرعي مراد آهي.
١٣٢- جيڪو شراب مسڪِر (نشه آور) هجي شريعت ۾ ان جو نالو "خمر" آهي.
١٣٣- ۽ ڀنگ جنهنکي عربيءَ ۾ بنج ۽ فارسيءَ ۾ "بنگ" چون ٿا، ٽي قسم آهي، مونکان پڇو.
١٣٤- هڪ ته خراسان ۾ اهو سَلو ٿئي ٿو، ان جو ٻجُ آهي يا ان جا پَن آهن.
١٣٥- "رشيدي" ۾ بيان ڪيلُ آهي ته ڀنگ اهو سلو آهي، ٻجُ نه آهي.
١٣٦- ان ٻج جو نالو جاڻ خُراساني آهي ۽ ان جو ٻجُ ڀنگ نه آهي.

١٣٧- بشايد كه اين بنج باشد مباح بنزدِ فقيهان كثيرالصلاح
١٣٨- يكي بنج اندر اصول و فروع مباحش شمردند اي نيک روع
١٣٩- برين نوع محمول باشد همان نه بر نوع ديگر شنو اين بيان
١٤٠- دگر بنج باشد همين شيگران ميانِ 'زواجر' ببين شيگران
١٤١- بهندي ست دهاتوره نامش عيان گهي سود سازد گهي خود زبان
١٤٢- بود آن مجنن بيارد جنون بود بلک قتال مهلک زبون
١٤٣- سيوم بنج كوهي حشيشه بنام بود حيدري نام آنرا مدام
١٤٤- چو قنب بقاف ست كنب بكاف برين بنج اين هر دو نام ست صاف
١٤٥- چو مرغول ساري همين بنج را بكُتكه بمالي تو باريک ساء
١٤٦- بهمراه آبي شود كشک وش ولي صاف گردد بپالودنش
١٤٧- شود سبز آبي بسي رنگ ناک بتحقيق باشد همين آب پاک
١٤٨- بود گرچه اين بنج از اشربه ولي پاک باشد بكن تجربه(١)
١٤٩- چه سكرش طبعي نباتي شده نه فرعي،نه سلبي ثبوتي شده
١٥٠- بود همچو افيون و يا زعفران و يا جوزبويه و يا شيگران
١٥١- نه مرغول كردن بدارد اثر چه سكر ست سابق ميان شجر
١٥٢- پليدي بواقي همه اشربه بود عارضي، ني جبلي بُده
١٥٣- بود كار آدم چو خَمَّار وَش شرابي بسازد ميانِ خمش
١٥٤- چو مسكر بگشته، بگشته پليد نه جامد پليد ست دان اي سعيد
١٥٥- اگر درمختار در حد شرب ببيني گدازي ازان همچو سرب
١٥٦- دگر در كتاب الكراهة ببين رود دغدغه از دلت اي امين
١٥٧- چو اين بنج پاک(٢) ست گفتند صاف ولي هست در حرمتش اختلاف
١٥٨- بقولي حرام و بقولي مباح ببين درمختار يابي فلاح

(١) اين شعر را مخدوم نعمان الثاني علامه عبدالواحد سيوستاني در فتاوي خود در بيان "كتاب الصلواة ومايكره فيها. جلد ١، ص ١١ » ذكر كرده است. ولي برين قول فتوىٰ نداده است.بلكه نجاست غليظ را ترجيح داده است.

(٢) هر آنچه مباح ست خوردن آن بي ضرورت، آن پاک ست البتةٔ پس بقولي چون بنج مباح ست بي ضرورت، پس البتةٔ پاک باشد. (حاشيه مصنف)

١٣٧- شايد اها ڀنگ اصلاح پسند فقيهن وٽ مباح آهي.
١٣٨- هڪ ڀنگ اصول ۽ فروع ۾ مباح چون ٿا.
١٣٩- ان نوع تي اهائي محمول آهي، ٻئي ڪنهن نوع تي محمول نہ آهي.
١٤٠- ٻي ڀنگ شيڪران آهي، "زواجِرُ" ۾ شيڪران جو بحث ڏِسُ.
١٤١- هنديءَ (۽ سنڌيءَ) ۾ ان کي ڌاتورو چون. ڪڏهن نفعو ڏئي ڪڏهن نقصان.
١٤٢- اهو ڌاتورو چريو ڪندڙ آهي ۽ جنون پيدا ڪري ٿو، بلڪ ماري وجهندڙ، هلاڪ ڪندڙ ۽ زبون ڪندڙ آهي.
١٤٣- ٽيون قسم جابلو ڀنگ، جنهن جو نالو حشيشه آهي ۽ انجو نالو "حيدري" بہ آهي.
١٤٤- قنب قاف سان، ڪنب ڪاف سان انهيءَ ڀنگ جا اهي ٻئي نالا آهن.
١٤٥- جيڪڏهن ان ڀنگ کي ڏنڊي سان ڪُٽي، گهوٽي ۽ سنهو ڪرين.
١٤٦- پاڻي ملائڻ سان جونِ جي رَبَ وانگر ٿي پئي ٿي، پر ڇاڻڻ سان صاف ٿئي ٿي.
١٤٧- اهو پاڻي سائو رنگين ٿي پوندو. تحقيق موجب اهو پاڻي پاڪ آهي.
١٤٨- هيءَ ڀنگ بہ جيتوڻيڪ شرابن مان آهي، پر پاڪ آهي، ان جو تجربو ڪر.(١)
١٤٩- ان جو نشو طبعي ۽ سَلي وارو آهي، نہ فرعي، نہ سلبي، بلڪ ثبوتي آهي.
١٥٠- اها ڀنگ، آفيم، زعفران، جعفر ۽ ڌاتوري وانگر آهي.
١٥١- گهوٽڻ سان ان ۾ نشي جو اثر پيدا نٿو ٿئي، ڇو تہ نشو تہ ان وڻ ۾ اڳيئي هو.
١٥٢- ٻين باقي شرابن جي پليدي عارضي آهي ۽ طبعي نہ اٿن.
١٥٣- جيڪڏهن ماٺو شراب ٺاهيندڙ شخص وانگر مَٽ ۾ سامان وجهي شراب ٺاهي.
١٥٤- جي نشه آور ٿيو تہ پليد آهي، باقي جامد ۽ ڳوڙهي ٿيل آهي تہ پليد نہ آهي.
١٥٥- جيڪڏهِن شراب جي حد الدرالمختار ۾ ڏسين تہ، ان کان شيهي وانگر ڳري وڃين.
١٥٦- ٻيو ڪتاب الڪراهة ۾ بہ ڏس تہ تنهنجي دل تان ڍپ لهي وڃي.
١٥٧- جڏهن ڀنگ جي هن قسم کي پاڪ چيو اٿن، پر تڏهن بہ انجي حرمت ۾ اختلاف آهي.(٢)
١٥٨- هڪ قول موجب حرام، ٻئي قول موجب مباح آهي، الدرالمختار ڏسُ تہ فلاح حاصل ٿئي.

(١) هن شعر کي مخدوم نعمان ثاني علامہ عبدالواحد سيوستاني پنهنجي ڪتاب فتاويٰ واحدي جي ڪتاب الصلواة وما يكره فيها ،جلد١، ص٠١١۾ذڪر ڪيو آهي. پر هن قول تي فتويٰ نہ ڏني اٿس بلڪ ڀنگ جي غليظ پليد هجڻ واري قول کي ترجيح ڏني اٿس. (٢) جيڪا شيء بنا ضرورت جي استعمال ڪرڻ جائز آهي اها شيء يقيناً پاڪ آهي پوء هڪ قول موجب جڏهن تہ ڀنگ بنا ضرورت جي بہ جائز آهي تہ پوء يقيناً پاڪ آهي.(حاشيه مصنف)

١٥٩- ازينجا مـرا گشت مفهوم ايـن كـه هرجا بـود ذكر بنجِ چنين

١٦٠- ميان كُتب فـقـه دان اي امـين درينجا مـراد ست بـنجِ همين

١٦١- چـه اين بنج معروف مشهور گشت ميـانِ اقاليم جملـه گـذشت

١٦٢- نـه ايـن در زمانـه ائمـه ببود كنون در همه ملك دارد وجود

١٦٣- كـه بعد از ائمه بكرده ظهور مـيـانِ اقـاليـم كـرده عـبـور

١٦٤- ظهورِ تنباكو ازان پستر ست كه در شام بر آلف چون ظاهر ست

١٦٥- ببين درمـخـتـار يـابـي صواب دگر قولها را بـدان بـي صـواب

١٦٦- ميـانِ اصول ست بنجي حـلال ز تلويح، توضيح بين با كمال(١)

١٦٧- ز تحقيق شرح حسامي گـزيـن دگـر از هـدايـه بايـن طور بين

١٦٨- چـو از بنج سكري شود حاصلش وضويش شكسته شود سر مكش

١٦٩- بـود در طـلاقـش بسي اختلاف دگـر نـيـز در حـد او دان خلاف

١٧٠- چو بيني ز"اشبـاه" بـاب طـلاق رسـي ضـابطه را دريـن طمطراق

١٧١- ولـي درمـخـتـار گـفـتـه نـكـو كه تعزير بـر وي نه حد ست بـرو

١٧٢- چـه خوردن همين بنج باشد مباح حرام ست سكرش بدان بي خداع

١٧٣- همين نقل از "نـهر" او كرد مفت كـه "نهر" از "عنايه" بتحقيق گفت

١٧٤- ولـيـكـن بگفته بموضع دگـر چو ناقل ز "جامع" شده خوبتـر

١٧٥- كسي كو بگـويـد حشيشه حـلال بـود محض زنديق او بد خصال

١٧٦- بـود مبـتـدع واجب الـقـتـل او حـرام ست اين بنج بـي گفتگو

١٧٧- حـرام ست ايـن بنـج در "برهـنه" ز جـمـهـور عـلـمـاء نـعـمـانـيـه

(١) و در نسخه "ر" درينجا ترتيب باين طور است. اشعار
يكي بنج اندر اصول و فروع ـ مباحش شمردند اي نيک روع،
چو تحقيق شرح حسامي يكي ـ دگر نيز توضيح بين بي شكي،
چو تلويح ديگر هدايه دگر ـ ز كافي بتحقيق وافر نگر،
درينها شمردند بنجي مباح ـ ندانم كدام است اي با فلاح،
ولي گشت معلوم از دهلوي ـ كه در شرح مشكواة گفته قوي،
نه بنجي حشيش است اي خوب ريش ـ نه بنجي مباح است كه باشد حشيش،
شنيدم ز استاذ من بي شكي ـ بود نيز دهاتوره بنجي يكي.
(و بعد از هفت اشعار درين مسئله ناظمِ علام در نسخه "ر" باين طور مي گويد).
اشعار
بسي خوض كردم درين مسئله ـ هميشه ببودم درين ولوله
بهر چونكه تحقيق گشته مرا ـ نوشته درينجا شنو با صفا
بياباز اي بوالحسن زين كلام ـ بمقصود اصلي بكن اهتمام
و مصنف مخدوم ابوالحسن در آخر اين بيان فتوئ داده است كه نزديک جمهور علماء بنج حرام است. (دكتر غلام محمدداهري)

١٥٩- هتان مون کي اهو معلوم ٿيو ته هر جاءِ تي ڀنگ جو اهو حڪم آهي.

١٦٠- فقه جي ڪتابن ۾ ڏس، هتي اها ڀنگ مراد آهي.

١٦١- جڏهن هيءَ ڀنگ مشهور ٿي ته جتي ڪٿي اها هلندي وئي.

١٦٢- اها امامن جي دور ۾ نه هئي، هاڻ ته جتي ڪٿي موجود آهي.

١٦٣- امامن کان پوءِ ظاهر ٿي ۽ سيني ولايتن ۾ پهچي وئي.

١٦٤- تماڪ ان ڪانپوءِ ظاهر ٿيو آهي، جيڪو مُلڪ شام ۾ سن هڪ هزار هجري (کان بعد) ۾ ظاهر ٿيو آهي.

١٦٥- الدرالمختار ڏس ته صحيح رستو معلوم ٿئي، ٻيا قول صحيح نه سمجهه.

١٦٦- اصول ۾ هڪ ڀنگ حلال آهي "التلويح" ۽ "التوضيح" چڱيءَ طرح ڏس.(١)

١٦٧- شرح حسامي جي تحقيق کي قبول ڪر ۽ هدايه ۾ به ان طرح ڏس.

١٦٨- جيڪڏهن ڀنگ مان نشو ٿيو ته، وضو ڀڄي پوندو. ان حڪم کان منهن نه موڙ.

١٦٩- ڀنگ پيتل شخص جي طلاق ۾ گهڻو اختلاف آهي ۽ انجي حد هڻڻ ۾ به اختلاف آيو آهي.

١٧٠- الاشباهُ والنظائرُ جو باب الطلاق ڏس ته توکي اهڙي شخص بابت ڪو قاعدو هٿ اچي.

١٧١- ۽ الدرالمختار واري چڱو چيو آهي ته ان تي تعزير آهي ۽ حد نه آهي.

١٧٢- چو ته اها ڀنگ پيئڻ مباح آهي، مگر ان جو نشو حرام آهي.

١٧٣- اهو مسئلو "نهرفائق" کان نقل ڪيو اٿس ۽ نهر فائق" ، "عنايه" جي تحقيق جو حوالو ڏنو آهي.

١٧٤- ۽ ٻي جاءِ تي جامع الفتاوىٰ کان نقل ڪري چيو اٿس ته.

١٧٥- جيڪو ماڻهو حشيشه (ڀنگ) کي حلال چوي ٿو، اهو بي دين ۽ بد اخلاق آهي.

١٧٦- اهو بدعتي ۽ واجب القتل آهي ۽ هيءَ ڀنگ بنا اختلاف جي حرام آهي.

١٧٧- فتاوىٰ برهنه ۾ آهي ته جمهور حنفي علماءَ وٽ هيءَ ڀنگ حرام آهي.

(١) نسخي "ر" ۾ هن جاءِتي ترتيب هنطرح آهي: اشعار اصول ۽ فروع ۾ هڪ ڀنگ مباح آهي ان جي تحقيق شرح حسامي ۽ توضيح ۾ ڏس، تلويح، هدايه ۽ ڪافي ۾ گهڻي تحقيق ڏس، هتي هڪ ڀنگ مباح چئي اٿن جيڪا معلوم نه آهي، ۽ مونکي مشڪواة جي شرح للدهلوي مان معلوم ٿيو ڀنگ حشيش نه آهي نه وري حشيش مباح آهي، مون پنهنجي استاد کان ٻڌو ته ڌاتورو به هڪ ڀنگ آهي. ۽ ستن شعرن کان پوءِ مصنف نسخي "ر" ۾ هن طرح فرمائي ٿو: ترجمو

مون هن مسئلي ۾ گهڻي محنت ڪئي ۽ سدائين ولولو هوندو هو، پوءِ مون کي جيڪا تحقيق حاصل ٿي اها مون هتي لکي، اي ابوالحسن هن گفتگو کان اصل مقصد ڏي موٽي اچ. مصنف مخدوم ابوالحسن هن بيان جي پڇاڙيءَ ۾ هي فتوىٰ ڏني آهي ته سيني عالمن وٽ ڀنگ حرام آهي.

(ڊاڪٽر غلام محمد ڏاهري سنڌي)

باب احكام نجاست غليظه و خفيفه

١- تو حكم نجاست بياموز ياد بجامه رسد يا بتن رو نهاد
٢- چو حكم غليظه بود سخت تر نخستين بيانش كنم سر بسر
٣- غليظه زياده ز قدر درم رسيده بجامه شنو با همم
۴- و يا آن رسيده گهي بر تنش درين هر دو صورت برو شستنش
٥- برو فرض تطهير باشد ازان نمازش نه جائز بباشد بدان
٦- زمين را نه اين حكم باشد مدام بيانش بيارم بصافي كلام
٧- اگر قدر درهم غليظه رسيد بتن يا بجامه شنو اي سعيد
٨- بود محض واجب ازاله همان كه تطهير زين قدر واجب بدان
٩- بمقدار اين گر گزارد نماز شود سخت مكروه اي دل نواز
١٠- وگر كم ز درهم غليظه رسيد ازاله همين قدر سنت پديد
١١- نمازش باين قدر نامنهي ست ولي محض مكروه تنزيهي ست
١٢- همين طور در برهنه شد بيان دگر هم ز مفتاح گشته عيان
١٣- بدان آنچه اندر متون آمده غليظه چو مقدار درهم شده
١۴- و يا خود خفيفه كم از ربع ثوب رسيده بجامه مبردار چوب
١٥- معاف ست او را نشويد اگر نمازش باين قدر جائز نگر
١٦- بفهميد بعضي ز لفظِ معاف نه تطهير واجب بود گفت صاف
١٧- نه مكروه باشد نمازش ازين تقاضاء لفظ معاف ست اين
١٨- تقاضاء لفظ معاف ست عيان كه شستن، نه شستن، تو يكسان بدان
١٩- جوابش كه در دُرمختار هست بدانم كه آن خوش جوابش بِه است
٢٠- بدان ترك كردن همين قدر را نه شستن همين قدر اي نيك راء
٢١- معافش بگفتند اندر متون معاف ست تركش، نه فعل ست دون
٢٢- چو ناشستنش عفو گفتند شان ازان شستنش غير فرض ست عيان

غليظي ۽ خفيفي پليديءَ جي حڪمن جو باب

١- نجاست جو حڪم سڪي ياد ڪر، ڪپڙي يا جسم تي لڳي.
٢- غليظي جو حڪم سخت آهي، تنهن ڪري پهريائين ان جو بيان ڪيان ٿو.
٣- غليظي پليدي درم ڪان زياده ڪپڙي تي لڳي.
۴- يا غليظي پليدي جسم تي لڳي، ٻنهي صورتن ۾ ڌوئڻ گهرجي.
٥- ان کي پاڪ ڪرڻ فرض آهي، ان سان نماز جائز نہ ٿيندي.
٦- هيءَ حڪم زمين لاءِ نہ آهي ان جو بيان صاف ڪلام سان آڻيان ٿو.
٧- جيڪڏهن درهم جو قدر غليظي پليدي جسم يا ڪپڙي کي لڳي تہ (حڪم) ٻڌو.
٨- ان پليديءَ کي زائل (ختم) ڪرڻ ۽ ايتريءَ پليديءَ ڪان پاڪائي ڪرڻ واجب آهي.
٩- ايتري قدر پليديءَ سان نماز پڙهيائين تہ سخت مڪروه (مڪروه تحريمي) ٿي.
١٠- جيڪڏهن درهم ڪان گهٽ غليظي پليدي آهي تہ ان کي زائل ڪرڻ سنت آهي.
١١- ايتري پليديءَ سان نماز ادا ڪرڻ منع نہ آهي، پر مڪروه تنزيهي آهي.
١٢- فتاويٰ برهنه ۽ "مفتاح" ۾ ائين بيان ٿيل آهي.
١٣- جيڪو ڪتابن جي متنن ۾ آيو آهي تہ جڏهن غليظي پليدي درهم جي قدر جيتري ٿئي.
١۴- يا خفيفي پليدي ڪپڙي جي چوٿائي ڪان گهٽ، ڪپڙي کي لڳي.
١٥- جيڪڏهن نہ ڌوئيندو تہ بہ معاف اٿس ۽ ايتري قدر پليديءَ سان نماز پڙهڻ جائز آهي.
١٦- ڪن ماڻهن لفظ معاف مان سمجهيو تہ تطهير واجب نہ آهي.
١٧- هن پليديءَ سان نماز مڪروه نہ آهي. لفظ معاف جي اها تقاضا ۽ مفهوم آهي.
١٨- لفظ معاف جي تقاضا ظاهر آهي تہ ڌوئڻ ۽ نہ ڌوئڻ ٻئي برابر سمجهہ.
١٩- ڪتاب الدرالمختار ۾ ان جو تمام سٺو جواب ڏنل آهي.
٢٠- ايتري قدر پليدي کي ڇڏي ڏيڻ ۽ نہ ڌوئڻ.
٢١- متنن ۾ انکي معاف چيو اٿن، انکي ڇڏڻ معاف آهيءِ ان پليدي کي زائل ڪرڻ جو فعل بہ گهٽ نہ آهي.
٢٢- جڏهن ان پليديءَ جي نہ ڌوئڻ کي معاف چيائون تہ ڌوئڻ بہ فرض نہ ٿيندو.

٢٣- همين نفي فرض ست دليل وجوب　　بهرجا كه باشد سبيل وجوب
٢٤- چو فرض ست شستن پليدي قليل　　ميانِ مذاهب دگر با دليل
٢٥- جوابش(١) همين نفي فرض ست بس　　ميان اين جواب ست هم فهم كس
٢٦- كه فهمد وجوبش همو زين جواب　　باين طور مفهوم باشد صواب
٢٧- دليل جواب اين ز من تو شناس　　بود بر سبيلين اين را قياس
٢٨- نجاست سبيلين باشد درم　　نه هرگز ز درهم گهي نيز كم
٢٩- چو بعضي صحابه رسولِ خدا　　نه شستند ايشان سبيلين را
٣٠- ستنجا نكردند(٢) گاهي بآب　　بر ايشان نه وارد شده زان عتاب
٣١- اگر شستنش فرض بودي بحال　　معاتب شدي هر يكي با كمال
٣٢- تمسك گرفتند علماء ما　　بفعل صحابه شنو با صفا
٣٣- بگفتند واجب نه فرض ست هم　　ازاله غليظه كه باشد درم
٣٤- دليلي(٣) كه قطعي ست مبني شده　　بفعل صحابه چو ظني شده
٣٥- بظني ست تحقيق واجب تمام　　نه فرض ست ثابت شنو اين كلام
٣٦- ولي خصم گويد شنو اين نظير　　بفعل صحابه تمسك(٤) مگير
٣٧- چه شانرا ببودي غذاء يسير　　فرشته صفت بود زيشان كثير
٣٨- خصوصاً كه اصحابِ صفه مدام　　رياضت كشان هم ببودند تام
٣٩- هميشه ببودند شان زاهدان　　بمانند ملكوتيان جاودان
٤٠- قضا حاجت شان چو ابعار بود　　نه آلودگي هيچ زان رو نمود
٤١- نه بيني كه خود پشكهاءِ بزان　　ندارد تري كان بچسفد عيان
٤٢- ستنجا نكردند ايشان بآب　　نه حاجت ببوده ببين در كتاب
٤٣- دگر بار خود خصم گفت اين جواب　　بأحجار پاكي ست بي ارتياب

(١) بحسب مئونة المقام هو الجواب عن كون تطهير القليل فرضاً. (حاشيه مصنف)
(٢) در اصل نسخه خطي "غ" بكردند نوشته.
(٣) قوله تعاليٰ "وثيابك فطهر" مطلق ست و قلت و كثرت اعتبار كردن خلاف اطلاق و زيادتي بر نص ست. (حاشيه مصنف)
(٤) پس پليدي قدر درهم مطلقا بر پليدي شمان كه قدر درهم ست قياس كردن درست ست ولي بر پليدي مخرج صحابه درست نمي آيد. (حاشيه مصنف)

٢٣- اها فرض جي نفي وجوب جو دليل آهي، جتي به وجوب جو رستو هجي.
٢٤- پين مذهبن ۾ به دليل سان ثابت آهي ته ٿورڙي پليدي ڌوئڻ فرض نه آهي.
٢٥- انجو اهوئي جواب فرض جي نفي کافي آهي، هن جواب ۾ هرکنهن لاءِ سمجهه موجود آهي.[١]
٢٦- جيڪو هن جواب مان انجو وجوب سمجهندو، هن ئي طريقي سان صحيح مفهوم معلوم ڪندو.
٢٧- هن جواب جو دليل مون کان ٻڌو ته، هيءُ سبيلين تي قياس ڪيل آهي.
٢٨- سبيلين (ٻن اُگهڙن) جي نجاست درهم جيتري هجي ۽ درهم کان گهٽ نه هجي.
٢٩- جڏهن ته نبي پاڪ ﷺ جي ڪن اصحابن سڳورن سبيلين کي نه ڌوتو.
٣٠- پاڻيءَ سان ڪڏهن به استنجا ڪانه ڪيائون، ته به انهن تي ڪوبه عتاب نه آيو.[٢]
٣١- جيڪڏهن ان جو ڌوئڻ فرض هجي ها ته هر هڪ کي ڏوراپو ملي ها.
٣٢- اسان جي عالمن، اصحابن سڳورن جي فعل مان دليل ورتو آهي.
٣٣- درهم جيتري غليظي پليدي جي ازالي کي نه واجب، نه فرض چيائون.
٣٤- جيڪو دليل قطعي هجي ۽ اصحابن جي فعل تي مبني هجي ته اهو دليل ظني چئبو.[٣]
٣٥- ظني دليل سان واجب ثابت ٿيندو آهي، ان سان فرض ثابت نه ٿيندو آهي.
٣٦- پر خصم (مخالف) چوي ٿو ته هيءُ مثال ٻڌ ۽ اصحابن سڳورن جي فعل سان دليل نه وٺ.[٤]
٣٧- چو ته اهي ٿورو کائيندا هئا، تنهن ڪري ڪيترائي فرشته صفت هئا.
٣٨- خاص ڪري اصحاب صُفه، جو تمام گهڻي رياضت ڪندا هئا.
٣٩- اهي هميشه زاهد هوندا هئا ۽ سدائين ملڪوتين وانگر هوندا هئا.
٤٠- انهن جي قضاءِ حاجت (پائخانو) ليڏوڻن وانگر، آلاڻ کان سواءِ هئي.
٤١- ٻڪرين جون ڦولهڙيون نه ڏٺيون اٿوَ؟ جن ۾ آلاڻ نه هوندي آهي.
٤٢- ان ڪري پاڻيءَ سان استنجا ڪرڻ جي ڪين ضرورت نه هئي.
٤٣- خصم دوباره جواب ڏنو ته پٿرن سان به پاڪائي ٿي وڃي ٿي.

(١) جاءِ جي لحاظ کان هيءُ ٻن مذهبن جي ان سوال جو جواب آهي ته ٿورڙي پليدي به ڌوئڻ فرض آهي.(حاشيه مصنف)
(٢) نسخي "غ" ۾ بکردند لکيل آهي.
(٣) الله تعاليٰ جو فرمان ته "پنهنجي ڪپڙن کي پاڪ ڪر". مطلق آهي قلت ۽ ڪثرت کي اعتبار ڪرڻ مطلق جي خلاف آهي ۽ نص تي زيادتي آهي.
(٤) پوءِ پليدي قدر درهم مطلقاً کي توهان جي مخرج واري پليدي تي جيڪا قدر درهم آهي قياس ڪرڻ درست آهي. پر اصحابن جي مخرج پليدي تي (قياس ڪرڻ) درست نه آهي. (حاشيه مصنف)

٤٤- باحجار پاكي چو حاصل بكرد نـه حاجت بشستن بود كار مرد
٤٥- چنين در حديث ست اي مستفيد چو اسفل ز نعلين گشته پليد
٤٦- كنند سير بر ريگ يا بر تراب رود تـا پليدي ز نعلش شتاب
٤٧- چـو عـين و اثـر آن پـليدي رود بجـز آب پاكي دو نعلش شود
٤٨- بـود حكم مخرج چنين يـاد دار بجـز آب پـاكـي مـع الاعتـبـار
٤٩- چو در گرد مخرج پليدي كثير ز درهـم زيادہ بـود يـاد گـيـر
٥٠- بسنگ و مدر چون بسايد سه بار شـود پاک آنگـه شنو اين شمار
٥١- چو ابطال حجت شما ظاهر ست كـه تطهير جز آب آمد بـدست
٥٢- برو فرض پاكي تن و جامه اش بـرائي نـمـازش ازين سـر مَكش
٥٣- اگرچه پليدي ز درهم كم ست كه تطهير آن هم بـرو لازم ست
٥٤- اگرچـه بـجـز آب پاكي شـود نـه هـرگـز بـرو هيچ بـاكي بـود
٥٥- جـوابـش شنيدم شنو اي كيا بگـويـم تـرا مـن همـه بي ريـا
٥٦- پليـدي ز مخرج بأحجـار نيـز چـو زائـل بگـردد شنو با تميز
٥٧- بأحجار تجـفـيـف حـاصـل شـود بتجـفيف تخفيف حاصل شـود
٥٨- نـه تطهير مخرج بجز آب هم بأحجار حـاصـل بگـردد بـدم
٥٩- شنـو هم ز من اين نكو ضابطه بايـن ضابطـه هم كني رابـطـه
٦٠- نـجاست تـري دار بـاشـد اگر تـري مـيرسـد زان بـتن خـوبـتـر
٦١- چـو تـندار بـوده، بـرفتـه تنـش و ليكن تنش رفت بي شستنش
٦٢- همان قدر از تن كه تر گشته بود ولي خشک گشته شنو اي ودود
٦٣- همان قدر از تن نه پاک ست آن مگـر چـون بشـويد بآبش عـيان
٦٤- باحجـار عذره چـو زائل شـود ولـي جلد مخرج نجس مي بـود
٦٥- برين وجه مـا را بـود اين سند كه مذهب همه را بود زين مدد
٦٦- نـقيضش ببـاشد دگـر ضـابـطـه بگـويـم همـان خـوبتر ضابطه
٦٧- و ليكـن بـاشبـاه كـرده خبـر باحجار پاكي تـو حاصل نگـر

۴۴- جڏهن پٿرن سان پاڪائي حاصل ٿي ته ڌوئڻ جي ضرورت نه پئي.
۴۵- حديث ۾ آيو آهي ته جڏهن جُتيءَ جو ترو پليد ٿي پوي.
۴۶- واريءَ يا مٽيءَ تي جتي سان پنڌ ڪبو ته جتي پاڪ ٿي ويندي.
۴۷- جڏهن پليديءَ جو عين (اصل ۽ جند) ۽ اثر ويو ته بنا پاڻيءَ جي جتي پاڪ ٿي.
۴۸- پليدي جي مخرج(نڪرڻ واري جاءِ) جو به اهو حڪم ياد رک. پاڻيءَ ڪانسواءِ به پاڪ ٿيندي.
۴۹- جيڪڏهن مخرج جي چوڏاري درهم ڪان زياده پليدي لڳي هجي.
۵٠- جڏهن مخرج کي پٿر يا پتر سان ٽي ڀيرا اُگهندو ته پاڪ ٿيندي.
۵١- ظاهر آهي ته توهان جي حجت باطل ٿي، ڇو ته پاڻيءَ ڪانسواءِ به پاڪائي حاصل ٿي.
۵٢- نماز لاءِ جسم ۽ ڪپڙي جي پاڪائي فرض آهي. ان حڪم کان منهن نه موڙ.
۵٣- پليدي جيتوڻيڪ درهم ڪان گهٽ هجي ته به ان جي تطهير لازم آهي.
۵۴- اگرچه پاڻيءَ ڪان سواءِ پاڪائي حاصل ٿئي ٿي ۽ ان ۾ ڪو به خوف ۽ شڪ نه آهي.
۵۵- ان جو جواب مون ڏنو آهي، اي پهلوان! تون به ٻُڌ ته توکي بنا رياءَ جي ڏايان ٿو.
۵۶- پليدي جڏهن پٿرن سان به مخرج کان زائل ٿئي ٿي.
۵۷- پٿرن سان سڪاڻ حاصل ٿئي ٿي ۽ سُڪاڻ ۾ وري آساني حاصل ٿئي ٿي.
۵۸- مخرج جي تطهير پاڻيءَ ڪان سواءِ، پٿرن سان حاصل نه ٿيندي.
۵۹- مون کان هڪ سٺو قانون ٻڌ ۽ ان قانون سان رابطو به رک.
٦٠- پليدي جيڪڏهن آلاڻ واري هوندي ته ان جي آلاڻ، جسم کي خوب پهچي ٿي.
٦١- پليدي جسم دار هجي پر ڌوئڻ ڪان سواءِ سندس جسم ختم ٿي ويو.
٦٢- جسم جو جيترو قدر ان پليدي سبب آلو ٿيو هوندو، اهو جيڪڏهن سڪي به ويو(ته به).
٦٣- پاڻيءَ ڪان سواءِ اهو جسم جو قدر پاڪ نه ٿيندو.
٦۴- پٿرن سان پليدي (پائخانه واري) زائل ٿئي ٿي، مگر مخرج جي ڪل پليد ٿي ٿئي.
٦۵- انهيءَ سبب جي ڪري اسانکي هيءَ سند حاصل آهي ۽ هن مان سيني مذهبن کي مدد ملي ٿي.
٦٦- ٻيو قاعده وري هن قاعدي جي خلاف آهي، اهو قاعدو ذڪر ڪيان ٿو.
٦٧- پر الاشباه والنظائر ۾ خبر لکي اٿس ته پِتَرن سان پاڪائي حاصل ٿئي ٿي.

٦٨- اگر مخرجش را بسنگ و مدر		بمالد بتاكيد او پر حذر
٦٩- رود تا بسنگ و مدر آن تري		رود بوء بد نيز اي ممتري
٧٠- چو بوئي و تري رفت از مخرجش		شده پاک جز آب زين سر مَكش
٧١- نه سه سنگ شرط ست نزديک ما		چه مقصود پاكي ست اي با صفا
٧٢- مگر چونكه دشوار بويش بود		معاف ست او را شنو اين سند
٧٣- ولي بوئ رفتن بود شرط آن		بهمراه بويش تو پاكش مدان
٧٤- باشباه اين طور گفته صريح		بتحقيق اين قول باشد صحيح
٧٥- چو دشوار بويش بباشد عيان		بود عفو در درمختار آن
٧٦- بتصريح عفوش بكرده بيان		ز سائر كتب مجمل ست درميان
٧٧- دگر هم باشباه كرده خبر		كه تطهير مخرج بسنگ و مدر
٧٨- بود برخلاف قياس آن همه		نه تطهير عضوي چنين آمده
٧٩- پليدي چو بر عضو ديگر رسيد		چو با سنگ آنرا ز عضوش كشيد
٨٠- نه پاكي همان عضو حاصل شده		بسنگِ پليدي چو زائل شده
٨١- تن و جامه را چون رسيده تري		ز عين نجاست چو ديده تري
٨٢- چو نمناک شد از تري آن پليد		نه سيراب گشته شنو اي سعيد
٨٣- اگرچه رسيده تري بس ضعيف		نداوت رسيده چو نَم اي شريف
٨٤- تن و جامه هر دو پليد ست زان		تو در شرح منيه ببين اين بيان
٨٥- ز عين نجاست چو ديده اثر		تن و جامه را، زان رسيده اثر
٨٦- بگشته پليد از اثر با يقين		اگرچه تري را نديده درين
٨٧- دو اين ضابطه بين تو حق و صواب		كه اكنون ز من تو شنيدي شتاب
٨٨- ز مجموع سلطاني ست اين كلام		چو جامه بسرگين شده تر تمام
٨٩- ز سرگين تازه شده تر چكان		بشپليدنش گشت اكثر چكان
٩٠- پليد ست جامه مگر چون تري		نه هرگز چكد آن تري سرسري
٩١- بود پاک جامه، نگشته پليد		اگرچه اثر رنگ ظاهر بديد

٦٨- اگر پنهنجي مخرج کي پٿرن يا ڀٽرن سان خوب مهٽي ۽ گسائي ٿو.
٦٩- ڀٽرن ۽ پٿرن سان اها آلاڻ ختم ٿي ۽ ان جي باس به نه رهي.
٧٠- اگر آلاڻ ۽ بدبو مخرج کان هلي وئي ته پاڻيءَ کان سواءِ به پاڪ ٿي.
٧١- ٿي ڀٽر(يا پٿر)اسان وٽ شرط آهن، ڇو ته مقصد پاڪائي آهي.
٧٢- مگر جيڪڏهن بوءِ جو وڃڻ مشڪل ٿي پوي (نه وڃي) ته ان صورت ۾ ڪيس معاف آهي.
٧٣- پر پاڪائيءَ لاءِ بُوءِ جو وڃڻ شرط آهي، بدبوءِ جي هوندي پاڪ نه سمجهه.
٧٤- الاشباه والنظائر ۾ ائين صريح چيو اٿس ته تحقيق هيءُ قول صحيح آهي.
٧٥- اگر بوءِ جو وڃڻ ڏکيو ٿي پوي ته الدرالمختار ۾ ان کي معاف چيو اٿس.
٧٦- صراحةً ان کي معاف ذکر ڪيو اٿس، باقي ٻين ڪتابن ۾ مجمل آيل آهي.
٧٧- ٻيو ته الاشباه والنظائر ۾ هيٺين به لکيو اٿس ته مخرج جي پاڪائي ڀٽرن ۽ پٿرن سان.
٧٨- اهو قياس جي برخلاف آهي ۽ عضون جي پاڪائي ائين نه آئي آهي.
٧٩- پليدي جيڪڏهن ٻئي عضوي کي لڳي ۽ ڀٽر سان اها پري ڪيائين.
٨٠- عضوي کي لڳل پليدي ڀٽر سان پري ڪيائين، ته به اهو عضوو پاڪ نه ٿيندو.
٨١- ڪپڙي يا جسم کي جيڪڏهن نجاست عين واري پليدي جي آلاڻ لڳي.
٨٢- ان پليدي جي آلاڻ سان جسم يا ڪپڙو آلاڻ ۾ پرجي پيو مگر صفا آلو نه ٿيو.
٨٣- جيتوڻيڪ تَري (آلاڻ) بالڪل ٿوري لڳي ۽ اها آلاڻ، تري وانگر لڳي.
٨٤- ته جسم ۽ ڪپڙو ان کان پليد ٿيا شرح منيه ڏسو.
٨٥- نجاست عين جو اثر جسم ۽ ڪپڙي تي اهڙو ٿيو جو ڏسڻ ۾ اچي ٿو.
٨٦- يقيناً اهي پليد چئبا، جڏهن اثر ڏسڻ ۾ آيو اگرچه آلاڻ ڏسڻ ۾ به نه اچي.
٨٧- هي ٻئي قاعدا حق ۽ صواب ڄاڻ، جيڪي تو هاڻي مون کان ٻُڌا.
٨٨- "مجموع سلطاني" ۾ آيل آهي ته جڏهن ڪپڙو ڇيٽي سان تمام آلو ٿي پيو.
٨٩- تازي ڇيٽي لڳڻ سبب ٽمندو رهيو ۽ نپوڙڻ سان زياده ٽمي ٿو.
٩٠- ڪپڙو پليد چئبو، پر جيڪڏهن اهو ڪپڙو آلو نئو ٽمي ته.
٩١- اهو ڪپڙو پاڪ آهي پليد نه ٿيو، توڙي ڪٿي اثر ۽ رنگ ظاهر ڏسجي.

٩٢- ز "صُغْریٰ" بیاورد این مسئله　　اصحش بگفته بلا ولوله
٩٣- ولي ضابطه را مخالف شده　　ببايد كه گيري تو آن ضابطه
٩٤- نه عين نجاست بباشد اگر　　چو آبِ پليد ست بچيزِ دگر
٩٥- و يا پاک مائع پليد ست بچيز　　نه عين نجس آن بود اي عزيز
٩٦- اگر آن بجامه رسد يا بتن　　نگردد نجس آن شنو قول من
٩٧- مگر چونكه كامل بگردد تري　　كمالش شنو نيز اي ممتري
٩٨- تن و جامه را چون بگيرد بدست　　بدستش رسد زان تري نقش بست
٩٩- تن و جامه اش آن زمان شد پليد　　بدستش تري را چو ظاهر بديد
١٠٠- بقولي كمالِ تري ديگر ست　　علامت كمالِ تري ظاهر ست
١٠١- چو قطره چكد هم بشپليدنش　　كمالِ تري گشت زان سر مكش
١٠٢- اگر در تن و جامه اش رنگ ديد　　و يا از تري بو، درين دو رسيد
١٠٣- اگر آن اثر از پليدي ببود　　كه در آب افتاده پاكي ربود
١٠٤- پليد ست اين هر دو زان رنگ بو　　تري گرچه ناقص(١) بود اي سمو
١٠٥- وگر آن اثر پاک چيز ست تمام　　چنانچه گلابي كه پاک ست مدام
١٠٦- چو در آب ناپاک انداختند　　همان آب را رنگ بو ساختند
١٠٧- همين رنگ بو را مدان اعتبار　　بود بر كمال تري بس مدار
١٠٨- بود فرق واضح درين دو اثر　　ز عين نجس هست يا از دگر
١٠٩- نه اين فرق در شرح منيه نمود　　و ليكن درين ست بسيار سود
١١٠- چو جامه بجامه بپيچيده كس　　يكي زين دو جامه ببوده نجس
١١١- ببوده يكي نيز با آب تر　　كنون خشک تر گشت هم زان دگر
١١٢- اگر آن تري نيز كامل شده　　درين خشک اصلي عيان آمده
١١٣- و يا رنگ يا بو، درين خشک وار　　ازان ثوب تر هم شده آشكار
١١٤- كنون ثوب طاهر بگشته پليد　　كه در اصل خشک ست يا تر پديد
١١٥- چو بي رنگ، بي بو، تري بس ضعيف　　بود پاک بر حال اصلي شريف

(١) در نسخه "غ" ناقض بحرف الضاد نوشته است. (دكتر غلام محمد سندي داهري)

٩٢- فتاوىٰ صُغرىٰ کان هي مسئلو آندو اٿس ۽ بنا تَرَدُد جي ان کي اَصحُ چيو اٿس.
٩٣- مگر قاعده جي خلاف آهي، توکي قاعدي تي عمل ڪرڻ گهرجي.
٩۴- جيڪڏهن پاڻي ٻي شيءِ جي ڪري پليد ٿيو ته نجس عين نه چئبو.
٩٥- يا پاڪ ڀَنڙي شي ڪنهن شي جي ڪري پليد ٿي پئي ته انکي به نجس عين نه چئبو.
٩٦- اها شيءِ ڪپڙي يا جسم کي لڳي ته پليد نه ٿيندا.
٩٧- مگر جڏهن آلاڻ ڪامل ٿي وڃي ۽ ان جو ڪمال پڌو.
٩٨- جسم ۽ ڪپڙي کي هَٿُ لاتائين ته هٿ کي آلاڻ لڳي. جنهنڪري هٿ تي چِٽُ ٺهي بيٺو.
٩٩- جسم ۽ ڪپڙو ان وقت پليد ٿي پيو، جڏهن هٿ ۾ آلاڻ ڏسي.
١٠٠- هڪ قول موجب ڪامل آلاڻ اجا ٻيءَ شيءِ آهي ۽ آلاڻ جي ڪمال جي نشاني ته ظاهر آهي.
١٠١- نپوڙڻ سان ڪپڙي مان ڦڙا ٽِميا ته ان کي ڪامل آلاڻ چئبو.
١٠٢- جسم يا ڪپڙي ۾ رنگ ڏسي يا ٻنهي ۾ آلاڻ جي ڪري بُوءِ اچي.
١٠٣- جيڪڏهن اهو اثر پليديءَ جي ڪري هجي، جو پاڻيءَ ۾ پَوي ته پاڻيءَ جي پاڪائي ڪسي.
١٠۴- انهيءَ رنگ ۽ بوءِ سان ٻئي پليد چئبا اگرچه آلاڻ ناقص (ٿوري) هجي.(١)
١٠٥- جيڪڏهن اهي(رنگ ۽ بوءِ) ڪنهن پاڪ شيءِ جو اثر هجن، جيئن گلاب (جا ٻن)جو پاڪ آهن.
١٠٦- جڏهن پاڻيءَ ۾ ناپاڪ شيءِ وڌي وئي، جنهن پاڻيءَ ۾ رنگ ۽ بُوءِ ظاهر ڪئي.
١٠٧- ان جي رنگ ۽ بوءِ کي اعتبار نه آهي، تَري (آلاڻ) کي ڏسڻو آهي.
١٠٨- انهن ٻنهي اثرن ۾ فرق چٽو آهي، ڏسو ته اهو رنگ ۽ بوءِ نجس عين مان آهي يا ٻي شيءِ.
١٠٩- شرح مُنيه ۾ اهو فرق بيان ڪيل نه آهي، پر ان ۾ فائدو آهي.
١١٠- هڪڙو ڪپڙو ٻئي ڪپڙي سان ويڙهيو ويو ۽ انهن مان هڪڙو پليد هو.
١١١- هڪ ڪپڙو پاڻيءَ سان آلو هو، ٻئي ڪپڙي سان ملڻ ڪري سڪي ويو.
١١٢- جيڪڏهن اها آلاڻ به ڪامل هجي ۽ سڪل ڪپڙي ۾ ظاهر ٿئي.
١١٣- ۽ ان آلي ڪپڙي مان رنگ يا بوءِ، سڪل ڪپڙي ۾ ظاهر ٿي.
١١۴- هاڻي اهو پاڪ ڪپڙو به پليد ٿيو پوءِ اصل ۾ڪٽي سُڪل هو يا آلو.
١١٥- جيڪڏهن بالڪل ٿوري آلاڻ رنگ ۽ بوءِ کان سواءِ ظاهر ٿي، ته ڪپڙو پاڪ چئبو.

(١) نسخي "غ" ۾ ناقض حرف "ض" سان لکيل آهي. (ڊاڪٽر غلام محمد سنڌي ڏاهري)

١١٦- چو جامه يكي بود با بول تر درين صورتِ صاف اي خوش سِير
١١٧- نداوت رسيده بجامه دگر چو نمناک گشته پليدش نگر
١١٨- بچيدم مسائل ولي با قيود ولي از كتب آنچه موجود بود
١١٩- ببين در فتاوىٰ، ببين در شروح مسائل برت تا شود با وضوح
١٢٠- كنون شرح درهم ز من ياد گير يكي وزن مثقال درهم كبير
١٢١- بود بيست قيراط درهم همين ثقيل ست چو مثقال دان اي امين
١٢٢- ببوده بپيش از خلافت عمر همين نوع درهم شنو اين خبر
١٢٣- پليدي كه تندار باشد تمام بود سخت يا نرم اي خوشخرام
١٢٤- دران قدر درهم كه گفته شده بود وزن مثقال ني زائده
١٢٥- دگر نوع درهم زياده فراخ ز نوعِ نخستين كشاده فراخ
١٢٦- ز مثقال در وزن كمتر ببود مساحت همين نوع درهم بسود
١٢٧- پليدي اگر غير تندار هست درين محض اين نوع گيري بدست
١٢٨- وجودش ميانِ خلافت عمر نه سابق ببوده شنو اين خبر
١٢٩- چو كف را بكردي كشاده تمام بحدي كه گشته زباده تمام
١٣٠- نِهي آب را در كفت آن زمان باستد همين آب بر كف عيان
١٣١- مساحت كه باشد دران جاء آب بود قدر درهم همان جائ آب
١٣٢- مقرش نشيب كف دست هست قرارش بران جا ببايد(١) بدست
١٣٣- نشيبش هويدا همين مقعرش كه استادگي آب باشد برش
١٣٤- چو تندار چسفد بدارد تري رسد چون بجائي گمارد تري
١٣٥- ازان وزن مثقال درهم شمار بوقتي كه تندار دارد قرار
١٣٦- چو از وزن مثقال كم تر شده و ليكن فراخ ست بيحد همه
١٣٧- مساحت كند آن زمان اعتبار چو دارد درانجا عيان انتشار
١٣٨- تنش چون بحيله بجز شستنش نمانده برانجا چو رفته تنش
١٣٩- ولي خشک گشته بران حال(٢) بود ازان پس بحيله ازاله نمود

(١) در نسخه "چ ا" خطي ببايد، و در نسخه "چ د" و "جهه" بيابد. (٢) در نسخه "چ ا"، "چ د" و "جهه" بران جاكه بود.

١١٦- جيڪڏهن ڪو ڪپڙو پيشاب سان آلو هو ته ان صورت ۾ (حڪم) صاف آهي ته.
١١٧- ان ڪپڙي جي آلاڻ سان ٻيو ڪپڙو آلاڻ ۾ پرجي پيو ته ان کي پليد چئبو.
١١٨- مسئلا ڪِن قيدن سان انهن ڪتابن مان چُونڊيَم، جيڪي مون وٽ موجود هئا.
١١٩- فتوائن جا ڪتاب ۽ شرح ڏِسُ ته مسئلا توتي واضح ٿين.
١٢٠- هاڻي مون کان درهم جو بيان ٻڌ، جو هڪ ته مثقال جي هم وزن وڏو درهم آهي.
١٢١- اهو درهم ويهه قيراط آهي ۽ مثقال جيترو ڳرو آهي.
١٢٢- حضرت عمر رضي الله عنه جي خلافت کان اڳ درهم جو اهو قسم رائج هو.
١٢٣- اي سهڻي هلڻ وارا! جسم دار پليدي سخت هجي يا نرم.
١٢٤- انهيءَ ۾ درهم جو قدر جيڪو ٻڌايو ويو، اهو مثقال جي هم وزن آهي گهٽ وڌ نه آهي.
١٢٥- درهم جو ٻيو قسم ڀرئين قسم، کان تمام گهٽو ويڪرو آهي.
١٢٦- وزن ۾ مثقال کان گهٽ هو، باقي ماپ ان جي به ايتري هئي.
١٢٧- پليدي غير جسمدار هجي ته فقط هن نوع کي اختيار ڪر.
١٢٨- حضرت عمر رضي اللهعنه جي خلافت ۾ ان (درهم) جو وجود هو، انکان اڳ ڪونه هو.
١٢٩- جڏهن هٿ جي تريءَ کي تمام گهٽو ڪشادو ڪرين.
١٣٠- ان تريءَ جي تَري ۾ پاڻي رکين ته پاڻي بيهي رهندو هجي.
١٣١- ان ترئ ۾ پاڻيءَ جي جاءِ جي ماپ تي درهم پورو هوندو هو.
١٣٢- پاڻيءَ جي قرار جي جاءِ (١) جتي پاڻي قرار وٺي ٿو، هٿ جي ترئ ۾ هيٺ ڏسبي آهي.
١٣٣- ترئ جو ترو هيٺاهون آهي، جتي پاڻي بيهي ٿو.
١٣٤- جسم دار پليدي جيڪا آلي هجي جتي پهچندي ان کي آلو ڪندي.
١٣٥- ان ۾ مثقال جيترو وزن درهم ڳڻيو جڏهن جسم دار پليدي قرار وٺي.
١٣٦- جيڪڏهن مثقال جي وزن کان گهٽ آهي پر(اها جسم دار پليدي) گهٽي ڪشادي پکڙي هجي.
١٣٧- ان وقت ماپ کي اعتبار ڪبو، جڏهن اها ٽڙيل هجي.
١٣٨- جسم دار پليدي جو وجود ڏوئڻ کان سواءِ ڪنهن ٻئي حيلي سان وڃايائين.
١٣٩- پر پليدي سڪي وڃي انهيءَ حال تي رهي، پوءِ ڪنهن حيلي سان انکي زائل ڪيائين.(٢)

(١) نسخي "چ،ا" ۾ بيايد ۽ نسخي "چ، د" ۽ "جه" ۾ بيابد آهي.(٢) نسخي "چ،ا" ، "چ،د" ۽ "جه" ۾ بران جاڪه بود آهي.

١۴٠- شده پاک آنجا بجز آب هين تن و جامه را حكم يكسان ببين
١۴١- مگر چونکه مانده بران جا اثر مدان پاک آنجا چو آن جا اثر
١۴٢- و ليكن اثر از مني دان معاف ببين درمختار كاين گفت صاف
١۴٣- ولي شرح حيله يكي دلک دان دگر فرک هم بحت گفتند شان
١۴۴- چو تازه ببوده بكردي تو دور بحيله بجز آب اي كان نور
١۴۵- نه پاک ست آنجا شنو مطلقا مگر در يكي جا بباشد روا
١۴٦- يكي جا چو موزه و يا نعل او بتندار گشته همه تر نكو
١۴٧- كند دلک في الفور نا خشک نيز بنزد ابي يوسف پر تميز
١۴٨- نمانده چو با دلک باقي اثر بود پاک جز آب اي خوش سير
١۴٩- بايضاح فتوىٰ برين گفت صاف ببين بوالمكارم چنين گفت صاف
١٥٠- بدان چيست تندار اينجا مراد بنزد فقيهان بداري تو ياد
١٥١- تنش چون بماند هويدا بحال نه با خشک گشتن بگردد زوال
١٥٢- بود هرچه باقي تنش پس جفاف برو نام تندار گفتند صاف
١٥٣- وگر بول بر نعل افتاده زود برين بول چون خاک چسفيده بود
١٥۴- شده نيز تندار داري تو ياد برين درمختار فتوىٰ بداد
١٥٥- ولي چون مني تر بود بر تنش زوالش نموده بجز شستنش
١٥٦- بقولي بگردد تنش پاک نيز برين قول باور مكن اي عزيز
١٥٧- ولي چونكه يابس بگردد مني بجامه بود يا بتن خود سني
١٥٨- پليدي نباشد بجايش دگر زوالش بفركش كند خوبتر
١٥٩- شود پاک جامه بنزد همه تنش پاک گردد بقولي چو مه
١٦٠- اصح ست اين قول بسيار به همين ست در درمختار به
١٦١- چو از غير تندار نيم درم ز وجه مساحت بود يک درم
١٦٢- دگر نيم مثقال تندار نيز نه مانع نمازست اين هر دو چيز
١٦٣- ازين هر دو نيمش چو زائد يكي ست نه جائز نماز ست درين جا بايست

١٤٠- اها جاءِ پاڻيءَ کانسواءِ ائين پاڪ ٿي ويندي. جسم ۽ ڪپڙي جو حڪم ساڳيو آهي.
١٤١- پر جيڪڏهن ان جاءِ ۾ پليديءَ جو ڪجهه اثر رهيو هجي ته پوءِ اها جاءِ پاڪ نه ڄاڻ.
١٤٢- پر منيءَ جو اثر هجي ته معاف آهي، الدرالمختار ڏسو، جنهن ائين چيو آهي.
١٤٣- پر حيلي جو بيان ٻڌو، هڪ مهٽڻ ٻيو ڪرڙڻ، جنهن کي "نحت" به چوندا آهن.
١٤٤- جڏهن اها پليدي اجا تازي هجي ۽ پاڻيءَ کانسواءِ ڪنهن ٻئي حيلي سان پري ڪئي وڃي.
١٤٥- اها جاءِ پاڪ نه چئبي، پر هڪ جاءِ تي ائين ڪرڻ جائز آهي.
١٤٦- هڪ جاءِ جيئن موزو يا جُتي، جو جسم دار پليديءَ سان سموري آلي ٿي وئي هجي.
١٤٧- انهيءَ اڻ سڪل پليديءَ کي به امام ابو يوسف وٽ فوراً مهٽڻ گهرجي.
١٤٨- جيڪڏهن مهٽڻ سان پليديءَ جو اثر باقي نه رهي ته پاڻيءَ کانسواءِ به اها جاءِ پاڪ چئبي.
١٤٩- ايضاح ۾ ان تي فتوىٰ ڏني اٿس، ابوالمڪارم به ائين چيو آهي.
١٥٠- تون اها ڳالهه چاڻي ياد رک ته جسم دار پليديءَ مان فقيهن جي هت ڪهڙي مراد آهي؟
١٥١- اها پليدي جنهن جو جسم ظاهر هجي ۽ سُڪڻ سان به ان جو جسم زائل نه ٿئي.
١٥٢- جنهن پليديءَ جو سڪڻ کان پوءِ جسم باقي هجي، ان پليدي کي جسمدار چون ٿا.
١٥٣- جيڪڏهن جتي کي پيشاب لڳو ۽ ان پيشاب تي وري مٽي چنبڙي وئي.
١٥٤- ته اها به پليدي جسمدار چئبي، انهيءَ تي الدرالمختار فتوىٰ ڏني آهي.
١٥٥- پر جيڪڏهن جسم تي آلي مني لڳل هجي ۽ ان کي پاڻيءَ کان سواءِ زائل ڪيائين.
١٥٦- هڪ قول موجب سندس بدن به پاڪ ٿيو، پر انهيءَ قول تي پروسو نه ڪبو.
١٥٧- پر اگر مني سُڪل هجي، جيڪا ڪپڙي يا بدن تي لڳي هجي.
١٥٨- انهيءَ جاءِ تي ٻي ڪا پليدي نه هجي ۽ منيءَ کي مهٽي ۽ ڪرڙي لاٿائين.
١٥٩- سيني عالمن وٽ اهو ڪپڙو پاڪ ٿيو، هڪ قول موجب بدن به پاڪ ٿيو.
١٦٠- هيءَ قول اَصح ۽ بهتر آهي، الدرالمختار ۾ به انهيءَ کي بهتر چيو ويو آهي.
١٦١- اڌ درم غير جسمدار پليديءَ جو، جيڪا ماپ جي لحاظ کان هڪ درم هجي.
١٦٢- ٻيو اڌُ مشقال جسمدار پليديءَ جو به، اهي ٻئي پليديون(ايترو انداز) نماز کان مانع نه آهن.
١٦٣- انهن ٻنهي اڌن پليدين مان جيڪڏهن ڪوبه اڌ زياده ٿيو ته ان سان نماز جائز نه ٿيندي.

١٦۴- مدان جمع وزن و مساحت مدام — ز تندار واحد شنو این کلام
١٦٥- هرآن چیز مائع که پاک ست آن — چو گشته نجس با غلیظه عیان
١٦٦- چنانچه فتاده پلیدي بآب — ولي هم رقیق ست نه اصلش خراب
١٦٧- ازان قدر درهم مساحت شمار — چو عین نجاست بود این شمار(١)
١٦٨- چو مائع بچیزِ دگر شد کثیف — همان چیز بوده نجس اي منیف
١٦٩- ازان وزن مثقال دان معتبر — خفیفه غلیظه تو یکسان نگر
١٧٠- خفیفه چو تندار باشد گهي — ازان وزن مثقال یابد رهي
١٧١- چه تندار در حکم یک آمده — غلیظه خفیفه برابر شده
١٧٢- مگر چون خفیفه ببوده یسیر — چو با آب تر شد بگشته کثیر
١٧٣- چو با آب تر شد کند انتشار — ازان ربع جامه بکن اعتبار
١٧۴- چو در آب جاري خفیفه فتاد — اثر از خفیفه دران رو نهاد
١٧٥- همان آب جاري خفیفه شناس — بحکم خفیفه بکن تو قیاس
١٧٦- ولي اعتباري کم و بیش آن — بوقت نماز ست نه در پیش آن
١٧٧- بوقت رسیدن اگر کمتر ست — ازان بعد مدت اگر اکثر ست
١٧٨- نمازش روا نیست پس انتشار — بپیشش روا دان مع الاعتبار
١٧٩- بیاموز حکم خفیفه ز من — بجامه رسیده همان یا بتن
١٨٠- اگر ربع جامه ز جامه عیان — بود گرچه مرکب ز قطعات آن
١٨١- و یا ربع تن او ز جمله بدن — و یا ربع موزه شنو قول من
١٨٢- همه ربع کامل اگر تر شده — خفیفه باین قدر اکثر شده
١٨٣- باین قدر گردد نمازش تباه — ازین کم معاف ست بي اشتباه
١٨۴- و لیکن بمفتاح کرده خطا — که او ربع را گفت عفو و روا
١٨٥- بود ربع مجموع تن معتبر — ز شرحِ مواهب بکن تو نظر
١٨٦- ز مجموع جامه ز موزه همه — چنین حکم در ربع ظاهر شده
١٨٧- بمذهب محمد همین ست تمام — بیامد روایت یکي از امام

(١) شمار اول امر ست از شماردن و ثاني بمعنیٰ عدد ست. (حاشیه مصنف)

١٦٤- رڳو هڪڙي جسمدار پليديءَ ۾ تور ۽ ماپ کي ڳڻ نہ ڪبو.
١٦٥- جيڪڏهن پنڙي پاڪ شيءِ، غليظ پليد شين سان ڳڻجڻ ڪري نجس ٿئي.
١٦٦- جيئن پليدي پاڻيءَ ۾ ڪري پئي پر اها بہ پنڙي آهي.
١٦٧- ان مان درهم جو قدر ماپ جي لحاظ سان نجس العين چئبو.(١)
١٦٨- جيڪڏهن پنڙي (پاڪ) شي، ٻي پليد شيءِ سان ڳڻجڻ ڪري گهاٽي ٿي پئي.
١٦٩- انهيءَ ۾ مثقال جي وزن کي اعتبار ڪر خفيفي ۽ غليظي پليديءَ کي هڪجهڙو سمجهہ.
١٧٠- خفيفي پليدي جنهن وقت جسمدار هجي تہ ان ۾ بہ مثقال جي وزن کي اعتبار ڪبو.
١٧١- ڇو تہ جسمدار پليديءَ جو حڪم هڪڙو ئي آهي، تنهنڪري غليظه ۽ خفيفه برابر ٿيون.
١٧٢- پر جيڪڏهن خفيفہ ٿورڙي هئي ۽ پاڻيءَ سان آلي ٿي گهٽي ٿي پئي.
١٧٣- اها خفيفہ پاڻيءَ سان آلي ٿي تہ ٽڙندي، پوءِ ان مان ڪپڙي جو چوٿون حصو اعتبار ڪبو.
١٧٤- وهندڙ پاڻيءَ ۾ خفيفي پليدي ڪري پئي ۽ پاڻيءَ ۾ اثر ظاهر ٿيو.
١٧٥- انهيءَ وهندڙ پاڻيءَ کي خفيفي پليدي سمجهبو ۽ ان ۾ خفيفي پليدي جي حڪم جو انداز لڳائبو.
١٧٦- ۽ گهٽ وڌائي جو اعتبار نماز وقت ڪبو باقي ان کان اڳ ۾ نہ ڪبو.
١٧٧- خفيفي پليدي پهريائين لڳڻ وقت ٿوري هئي مگر پوءِ وڌي وئي.
١٧٨- پليدي جي ٽڙڻ کان پوءِ نماز جائز نہ آهي، باقي ٽڙڻ کان اڳ ۾ جائز آهي.
١٧٩- خفيفي پليدي جو حڪم مون کان سِڪُ. اها ڪپڙي کي لڳي يا جسم کي.
١٨٠- ڪپڙي جو چوٿون حصو جيتوٽيڪ ٽڪرن مان سبيل هجي.
١٨١- ۽ سموري بدن جو چوٿون حصو يا موزي جو چوٿون حصو مُلَوَثُ ٿين.
١٨٢- جيڪڏهن پورو چوٿون حصو آلو ٿيو، ايتري خفيفي پليدي گهٽي چئبي.
١٨٣- ايتري انداز ۾ (پليدي) جي هوندي نماز نہ ٿيندي، بيشڪ باقي چوٿين حصي کان گهٽ معاف آهي.
١٨٤- پر مفتاح ۾ غلطي ڪئي اٿس، جو اُن چوٿين حصي کي معاف ۽ جائز چيو آهي.
١٨٥- شرح مواهب ۾ ڏس جو سموري جسم جي چوٿين حصي کي اعتبار ڪيو اٿس.
١٨٦- اهڙيءَ طرح ساري ڪپڙي ۽ سموري موزي جي چوٿين حصي ۾ حڪم ظاهر آهي.
١٨٧- امام محمد جي مذهب ۾ ائين آهي ۽ امام اعظم کان بہ هڪ روايت آئي آهي.

(١) پهريون لفظ شمار امر آهي شماردن مان ورتل ۽ ٻيو عدد جي معنيٰ سان آهي. (حاشيه مصنف)

١٨٨- همين قول را در متانه گزيد — صحيحش بگفته بکوشش مزيد
١٨٩- چنين درمختار گفته صريح — ببين شرح منيه که گفته صحيح
١٩٠- بنزد محمد دو بول ست پاک — يکي بول اسپ ست مشو خشمناک
١٩١- دگر دان تو بولِ بهيمه حلال — ببالا شنيدي همه اين مقال
١٩٢- ولي قول ديگر بود از امام — همان قول احوط بباشد تمام
١٩٣- اگر ربع اندام او تر شده — خفيفه باين قدر اکثر شده
١٩٤- و يا ربع قطعه ز جامه مخيط — مُرکب بود چون نباشد بسيط
١٩٥- و يا ربع قطعه ز موزه همه — و يا ربع جامه که نا دوخته
١٩٦- اگرچه دراز ست جامه همان — اگرچه بباشد عمامه همان
١٩٧- بود ربع مانع جوازِ نماز — ازين کم معاف ست اي دل نواز
١٩٨- همين قول را بوالمکارم نوشت — برين داد فتوىٰ دگر را بهشت
١٩٩- بمفتاح کرده خطا، بي خلاف — که او ربع را نيز گفته معاف
٢٠٠- درين جا سه قول از ابي يوسف ست — بدانم که او در يکي منصف ست
٢٠١- بود شبر در شبر را اعتبار — همين قدر مانع بود در شمار
٢٠٢- همين قدر در فهم آسان تر ست — تن و جامه را نيز يکسان تر ست
٢٠٣- اگر چند کرات آبِ پليد — بيکجا ز جامه عيان مي رسيد
٢٠٤- بهر بار ظاهر نداوت شده — ولي خشک هر بار گشته بُدَه
٢٠٥- چو مجموع آن چند کرات آب — بيکبارگي مي رسيدي شتاب
٢٠٦- بدان آب سيراب جامه شدي — پليد ست آن قدر جامه جَلي
٢٠٧- چو اندک پليدي بود بر تنش — دگر در لباسي که پوشيدنش
٢٠٨- اگر هر دو را جمع کرده شود — ز مقدار درهم زياده شود
٢٠٩- چو هر دو غليظه بود مانع ست — اگرچه پراگندها واقع ست
٢١٠- چو هر دو خفيفه بربعِ يکي — بکن اعتبارش بدان بي شکي
٢١١- چو ملبوس ولابس درينجا يک ست — تن و جامه را حکم يک بي شک ست

١٨٨- متانه ۾ اهو قول قبول ڪيو ويو آهي ۽ ان کي صحيح چيو اٿس.
١٨٩- الدرالمختار ۾ ائين صريح چيو آهي، ”شرح منيه“ ڏسو ان ۾ صحيح چيو آهي.
١٩٠- امام محمد وٽ ۾ پيشاب پاڪ آهن، هڪ گهوڙي جو پيشاب آهي تون ڪاوڙ نه ڪر.
١٩١- ٻيو حلال جانور جو پيشاب پاڪ آهي، اها سموري گفتگو مٿي ٻڌي آيو آهين.
١٩٢- امام اعظم جو ٻيو ٻه قول آهي ۽ اهو قول اَحوَطُ (وڌيڪ تاڪيد وارو) آهي.
١٩٣- جيڪڏهن عضوي جو چوٿون حصو ان سان آلو ٿيو ته خفيفي ايتري انداز ۾ گهٽي چئبي.
١٩٤- يا سبيل ڪپڙي جي ٽڪر جو چوٿون حصو، جيڪو مُرَڪَبُ هجي ۽ بسيط نه هجي.(پليد ٿئي).
١٩٥- يا موزي جي ٽڪري جو چوٿون حصو يا ان سبيل ڪپڙي جو چوٿون حصو(پليدٿئي).
١٩٦- اگرچه اهو ڪپڙو ڍگهو هجي پلي ڪٽي پڳ هجي.
١٩٧- اهو چوٿون حصو نماز کي مانع آهي، باقي ان کان گهٽ معاف آهي.
١٩٨- ٻيا قول ڇڏي، ابوالمڪارم هي قول لکي، ان تي فتوىٰ ڏني آهي.
١٩٩- مفتاح ۾ خطا ڪئي اٿس، جو ان چوٿين حصي کي ٻه معاف قرار ڏنو آهي.
٢٠٠- هت امام ابو يوسف جا ٽي قول آهن، انهن مان هڪڙي ۾ مُنصِفُ آهي.
٢٠١- همچورس گرانٺ کي اعتبار آهي ۽ ايترو قدر نماز کي مانع آهي.
٢٠٢- اهو انداز سمجهڻ ۾ سولو آهي، جسم ۽ ڪپڙي لاءِ برابر آهي.
٢٠٣- جيڪڏهن گهٽا پيرا پليد پاٽي ڪپڙي مان هڪ جاءِ تي پهتو.
٢٠٤- هر پيري ظاهر ۾ آلاڻ ٿئي تي پر سڪي ٻه وجي ٿي.
٢٠٥- جيڪڏهن انهن پيرن جو پاٽي گڏيل طور هڪ ئي دفعي پهچي ها.
٢٠٦- ته ان پاٽيءَ سان ڪپڙو چڱيءَ طرح پُسي ها ته اوترو انداز ڪپڙو پليد آهي.
٢٠٧- جيڪڏهن ٿوري پليدي بدن تي ۽ ٿوري ڍڪيل ڪپڙن تي آهي.
٢٠٨- اگر بدن ۽ ڪپڙن جي پليدي گڏي ڏسجي ته درهم کان زياده ٿئي.
٢٠٩- ٻئي نجاستون غليظ هونديون ته مانع آهن، توڙي ڪٽي ٽڙيل هجن.
٢١٠- جي ٻئي نجاستون خفيفي آهن ته ڪپڙي يا جسم جو چوٿون حصو اعتبار ڪر.
٢١١- جي لباس ۽ لباس ڍڪيندڙ، هڪ آهن ته ڪپڙي ۽ جسم جو حڪم هِڪُ آهي.

۲۱۲- غلیظه بود چند جاها اگر — خفیفه بود در مواضع دگر
۲۱۳- ز جامه بود یا ز تن او بود — و یا در مواضع ز هر دو بود
۲۱۴- چو مجموع گردد فزون از درم — منافي نماز ست این قدر هم
۲۱۵- خفیفه بحکمِ غلیظه شده — چو هر دو بیک دم بهم آمده
۲۱۶- چنین در متانه بگفته متین — ببین درمختار یابي یقین
۲۱۷- ولي بوالمکارم دگر طور گفت — خفیفه غلیظه چو گشتند جفت
۲۱۸- چو نیم درم از غلیظه رسید — دگر ثمن ثوب از خفیفه پلید
۲۱۹- معاف ست همه این نه زائد ازین — باین طور از بوالمکارم گزین

باب آب مطلق و مقید و شرح هر یک

۱- شنو آب مطلق دگر هم میاه — یکي آب مطلق بود آب چاه
۲- دگر آب چشمه که بر مي جهد — که خود را زِ چشمه ببیرون نهد
۳- سیوم آب جاري ست در رودها — چهارم بود آب دریاءها
۴- همان بحر مواج هم پاک هست — همیشه غرنده(۱) غضبناک هست
۵- بقیه بمانده ز طوفان نوح — شب و روز هم مضطرب مثل یُوح
۶- شب و روز هم میکنند جز رمد — بسي آب شورش برون مي دمد
۷- بود آب پنجم چو آبِ سما — ز بالا شود بر زمین رو نما
۸- ولي ثلج(۲) آب ست چو باشد گداز — باندک گدازش وضو را مساز
۹- که باشد کراهت وضو آن زمان — و لیکن روا مي بود بي گمان
۱۰- بدان آب شبنم ز آبِ سما ست — وضو ساختن با نَدا(۳) هم روا ست

(۱) در نسخهایٔ دیگر غر نبد بصیغه مضارع و مصدر آن غر نبیدن ست و درین نسخه غرِنده بصیغه اسم فاعل آمده است پس مصدر آن غریدن است و معني هر دو مصادر یکسان است. (دکتر غلام محمد داهري)
(۲) و آبي که بعد مدت بسردي منجمد گردد آن را جمد گویند و چون وقت نزولش منجمد بود آن را ثلج گویند. (حاشیه مصنف) (۳) نَدا: نَم را گویند. بیت بپرسیدم از پارسي گو نَدا چیست؟
بپرسیدمش من نَدا را نَدانم،
بگفتا نَدانم ندانم ندانم. (حاشیه مصنف)

٢١٢- جيڪڏهن ڪُجهه جاين تي غليظي هجي ۽ ٻين جاين تي خفيفي هجي.
٢١٣- اهي پليديون ڪپڙي تي هجن يا جسم تي هجن يا ٻئي مختلف جاين تي هجن.
٢١٤- جي گڏجي درم (درهم) کان وَڌن ته، اهو انداز نماز کان مانع آهي.
٢١٥- خفيفي ۽ غليظي هڪ حڪم ۾ آهن اگر ٻئي هڪ وقت گڏ ٿين.
٢١٦- ائين متانه ۾ لکيو اٿس، الدرالمختار ڏس ته يقين اچئي.
٢١٧- پر ابوالمڪارم ٻي طرح لکيو آهي ته غليظي ۽ خفيفي گڏ ٿين.
٢١٨- جڏهن غليظي مان اَڌ درهم ۽ خفيفي مان اَٺون حصو ڪپڙي تي لڳي.
٢١٩- ايترو قدر معاف آهي زياده نه. ابوالمڪارم اهڙيءَ طرح قبوليو آهي.

مطلق ۽ مقيد پاڻي ۽ هرهڪ جي بيان جو باب

١- مطلق پاڻي ٻڌو ۽ ٻيا پاڻي به. هڪ مطلق پاڻي کُوهه جو پاڻي آهي.
٢- ٻيو چشمي جو پاڻي، جو ان مان نڪري ٿو ۽ چشمي کان ٻاهر پاڻ کي، اهو پاڻي اُجلي ٿو.
٣- ٽيون واهن جو پاڻي، چوٿون درياء جو پاڻي آهي.
٤- اهو درياء جو موج ڪري، گجڪار (گجڪوڙ) ڪري، غضبناڪ ٿئي ٿو، پاڪ آهي.(١)
٥- اهو حضرت نوح جي طوفان جو بچيل پاڻي آهي، جيڪو سچ وانگر سدائين مضطرب رهي ٿو.
٦- رات ڏينهن ڇوليون هٽي اُٿلي پوي ٿو.
٧- پنجون قسم آسماني پاڻي، جو اُبَ کان زمين تي ظاهر ٿئي ٿو.
٨- پر برف پاڻي آهي جڏهن ڳرندڙ هجي، ٿوري ڳرندڙ مان وضو نه ڪري.
٩- ان وقت ان مان وضو ڪرڻ ڪراهت آهي، مگر وضو جائز ٿئي ٿو.
١٠- مآڪَ به آسماني پاڻي آهي، ان جي آلاڻ سان به وضو ڪرڻ جائز آهي.(٢)(٣)

(١) ٻين نسخن ۾ غرنبد مضارع جي صيغي سان آهي ۽ ان جي مصدر غرنبيدن آهي ۽ هن نسخي ۾ غرنده اسم فاعل جي صيغي سان آهي پوءِ ان جي مصدر غريدن آهي ۽ معنيٰ ٻنهي مصدرن جي ساڳي آهي. (ڊاڪٽرغ.م)
(٢) جيڪو پاڻي گهڻي مدت کان پوءِ ٿڌ جي ڪري ڄمي وڃي ته ان کي جمد چوندا آهن ۽ جڏهن مٿان لهڻ مهل نه ڄمي وڃي ته ان کي برف چوندا آهن. (حاشيه مصنف) (٣) ندا: نم کي چوَن. ترجمو: مون هڪ پارسي ڳالهائيندڙ کان پڇيو ته ندا ڇا آهي؟ مون ان کان پڇيو ته مون کي ندا جي معنيٰ جي خبر نه آهي جواب ڏنائين ته ندا جي معنيٰ نَمَ (آلاڻ ۽ تري) آهي ندا بمعنيٰ نم، ندا بمعنيٰ نم آهي. (حاشيه مصنف)

١١- چه شبنم بود در حقيقت مطر — شود جمع بر برگها سبز تر
١٢- بجز ابر بارد ز سردي هوا — ز سردي زمين ست سردي جدا
١٣- گهي هست سردي بروئي زمين — هوا گرم بالا بود اي امين
١٤- دران وقت شبنم نيايد فرود — چنين ست در علم هيئت ورود
١٥- بقولي ست حيوان بحري يكي — كلان ست بسيار بيحد ولي
١٦- كلان تر ز وِيسر بود بي گمان — بود گرچه وِيسر ز جمله كلان
١٧- فراخِ دهانش چو فرسنگها ست — نه مثلش ميانِ زمين و سما ست
١٨- خورد آب دريا چو بيحد همان — كند پُوز(١) آنكه سوئي آسمان
١٩- كشد دم ببالا دمد او بزور — رسد تا سما را همان آب شور
٢٠- زند آب را در هوا از دهان — شود منتشر در هوا يک زمان
٢١- فتد بر زمين چون ضعيف المطر — نمايان شود چون خفيف المطر
٢٢- مگر چون هوا گرم باشد تمام — شود خشک اندر هوا بي كلام
٢٣- همين قول را نيست اصل و سند — بظاهر گرفته نخستين مدد
٢٤- همين پنج آب ست كلي عيان — كنون آب جزوي كنم من بيان
٢٥- يكي آب از سنگ با معجزه — كه در نص قرآن عيان آمده
٢٦- همان سنگ در دست موسیٰ گهي — بسي چشمها يافته زان رهي
٢٧- دگر آب با معجزه بي بها ست — كه آن از اصابع رسولِ خدا ست
٢٨- دگر از كرامت ولي آب صاف — بديدم بچشمم بلا اختلاف
٢٩- كه بر پشت كوهان گور ولي — مدام ست آن آب شيرين جلي
٣٠- ولي نيم شبر ست مقدار آن — ز وجهش ز عمقش همين قدر دان
٣١- بگيرند آن آب را مردمان — هميشه پياپي بنوشند شان
٣٢- نه هرگز كم و بيش گردد همان — هميشه برين قدر خود جاودان
٣٣- بپهلوئي آن گور چاه ست عيان — عميق ست آن چاه دان اين بيان
٣٤- بنزديک سورت همين گور بين — بشهري كه نامش بهروچ ست متين

(١) پُوز: همه رويْ و دهان بسندي "پُوٿ". (حاشيه مصنف)

۱۱- چوٿون ماڪ حقيقت ۾ برسات آهي، جيڪا ساوَن پنن تي گَڏُ ٿئي ٿي.
۱۲- ڪڪرن کان سواءِ هوا جي سردي سبب ماڪ پوي ٿي، زمين جي سردي بي طرح آهي.
۱۳- ڪڏهن سردي زمين جي مٿاڇري تي هوندي آهي ته مٿي وري هوا گرم هوندي آهي.
۱۴- ان وقت ماڪ نه پوندي آهي، علم هيئت ۾ ائين آيو آهي.
۱۵- هڪ قول موجب هڪ بحري حيوان آهي، جيڪو تمام گهڻو وڏو آهي.
۱۶- وِيسَر (مانگرمڇ) کان وڏو ٿيندو جيئن ٽِڪ وِيسُر (مانگرمڇ) ٻين جانورن کان وڏو آهي.
۱۷- انجي وات جي ويڪر ڪيترائي فرسنگ آهي، ان جهڙو وڏو، نه زمين ۾، نه آسمان آهي.
۱۸- سمنڊ جو پاڻي تمام گهڻو پي، پوءِ پوٽ آسمان ڏانهن ڪري ٿو.(۱)
۱۹- ۽ وڏو ساهه ڪٽي ڦوڪ ڏئي ٿو ته اهو کارو پاڻي تمام گهڻو مٿي وڃي ٿو.
۲۰- وات مان هوا ۾ پاڻي اُڇلي ٿو. جيڪو يڪدم هوا ۾ ٽڙي پکڙي وڃي ٿو.
۲۱- زمين تي هلڪي بارش وانگر پوي ٿو، جيڪو ٿوري بارش (بُوندَ) وانگر ڏسڻ ۾ اچي ٿو.
۲۲- پر جي هوا تمام گرم هوندي ته، هوا ۾ خشڪ ٿي هوا سان ملي ويندو.
۲۳- هن قول جو اصل ۽ سَنَد نه آهي، رڳو ظاهري قياس آرائي ڪئي وئي آهي.
۲۴- اهي پنج پاڻي ڪُلي آهن، هاڻي آءٌ جُزوي پاڻيءَ جو بيان ڪيان ٿو.
۲۵- هڪ پاڻي جيڪو معجزي سان پٿر مان پيدا ٿئي، جنهنجو نص قرآن ۾ ذڪر آيو آهي.
۲۶- جنهن وقت اهو پٿر حضرت موسىٰ عليه السلام جي هٿ ۾ هو، جنهن مان ڪيترائي چشما جاري ٿيا.
۲۷- ٻيو معجزي جو بي بها پاڻي، جيڪو رسول الله ﷺ جي آگرين مبارڪن مان جاري ٿيو.
۲۸- ٻيو (ٽيون) ڪرامت جو صاف پاڻي، جيڪو مون پنهنجي اکين سان ڏٺو.
۲۹- هڪ ولي الله جي قبر جي تعويذ مان، سدائين اهو پاڻي مٿو آهي.
۳۰- اهو اڌ گرانٽ جيترو هو پر هر طرف کان ايترو انداز اٿس.
۳۱- اهو پاڻي ڪٽي ماڻهو هميشه پيئندا رهندا آهن.
۳۲- استعمال ڪرڻ سان اهو پاڻي گهٽ وڌ نٿو ٿئي، سدائين هڪ ڪَروءِ ساڳيو رهي ٿو.
۳۳- ان قبر جي پرسان هڪ اونهو کوهه آهي.
۳۴- "سورت" شهر جي پرسان اها قبر آهي، ان شهر جو نالو "يَرَوُچ" آهي.

(۱) پوز: يعني پوُٽ. (حاشيه مصنف)

٣٥- بپهلوئي بازار ناگوريان ✿ همين گور آنجا ست اي صوفيان
٣٦- بهروچ ست بر حد گجرات خوب ✿ بود حد گجرات جانب جنوب
٣٧- نه آب ست مطلق جز اين آبها ✿ بباشد بجز اين وضو نا روا
٣٨- شود گرچه بيرون بجز اعتصار ✿ ز برگ درختان و يا از ثمار
٣٩- و يا از درختان و يا از نبات ✿ وضو نا روا هم باين ناميات
٤٠- اگرچه بود آب، آبِ كَرم ✿ بجز سعي جاري شود دم بدم
٤١- اگرچه نبيذ تمر مي بود ✿ اگرچه ز ديگر ثمر مي بود
٤٢- همين قول مختار مفتيٰ به است ✿ برين دار باور كه قول اين به است
٤٣- ازان درمختار مختار گفت ✿ ببين شرح منيه كه اين در بسفت
٤٤- مخالف بود قول بعضي متون ✿ چو آب شجر بي عمل شد برون
٤٥- دگر آب باشد نبيذ تمر ✿ همين هر دو آب اين تو مطلق نگر
٤٦- همين قول مردود نزديک ما ست ✿ چو قول نخستين بود حق راست
٤٧- بدان اهل تحقيق اين قول را ✿ نه مردود گفتند اي نيک راء
٤٨- بود آب اشجار آب زمين ✿ كه جاري شود از شجر اي امين
٤٩- وگر گشت جاري مع الاعتصار ✿ نه آب ست مطلق شنو اين شمار
٥٠- اگر غير مائع بود چيز پاک ✿ نباتي بود يا بود مثل خاک
٥١- چو در آب مطلق بانداختند ✿ سه اوصاف از آب هم تاختند
٥٢- بسه شرط جائز وضو آمده ✿ بآن آب مطلق كه گفته شده
٥٣- بدان شرح اوصاف رنگ ست يكي ✿ مزه هم دگر بو، بود بي شكي
٥٤- سه وصف ست اينجا همين ياد دار ✿ دگر جا سه آثار هم اين شمار
٥٥- بهرجاكه گويند مانده اثر ✿ مراد از اثر وصف يک تو نگر
٥٦- شروطِ ثلاثه كه گفته شده ✿ يكي زان وجودي شنو آمده
٥٧- سلامت بود طبع آبِ تمام ✿ نگشته طبيعت كه سابق مدام
٥٨- چو سيلان و رقت بود طبع آب ✿ چو باقي بباشد شنو اين جواب

٣٥- اي صُوفيو! ناگورين جي بازار جي پرسان، اُتي اها قبر موجود آهي.
٣٦- پڙوچ گجرات جي حد وٽ آهي، گجرات جي حد ڏکڻ طرف آهي.
٣٧- هنن پاڻن کانسواءِ ٻيو کوبہ پاڻي مطلق نہ آهي ۽ هنن پاڻن کانسواءِ ٻين سان وضو ڪرڻ جائز نہ آهي.
٣٨- اهو ٻيو پاڻي جيتوڻيڪ نپوڙڻ کان سواءِ وڻن جي پنن مان يا ميوات مان نڪري.
٣٩- وڻن ۽ سبز سلن مان نڪتل پاڻيءَ سان بہ وضو ناجائز آهي.
٤٠- اگرچہ اهو پاڻي انگور جو هجي، جيڪو ڪوشش ڪرڻ کانسواءِ پاڻهي ٻاهر نڪري وهي ٿو.
٤١- يا ڪارڪن جي نپوڙڻ يا ٻين ميون جي نپوڙڻ مان پاڻي نڪتو هجي.
٤٢- هي قول مختار ۽ مفتىٰ بہ آهي، هن تي ڀروسو ڪر ڇو تہ هي قول بهتر آهي.
٤٣- انهيءَ ڪري الدرالمختار انکي مختار چيو آهي، "شرح منيہ" ڏِسُ جنهن هي موتي پُوتا آهن.
٤٤- ڪن متنن ۾ انجي خلاف لکيل آهي تہ اگر وڻ مان پاڻي بنا حيلي جي پاڻهي ظاهر ٿئي.
٤٥- ٻيو پاڻي ڪارڪن جو نپوڙو هجي تہ، اهي ٻئي پاڻي بہ مطلق سمجهو.
٤٦- اسان وٽ اهو قول مردود آهي ۽ پهريون قول حق ۽ صحيح آهي.
٤٧- پر ڄاڻ تہ اهل تحقيق هن قول کي مردود نہ چيو آهي.
٤٨- وڻن جو پاڻي بہ زمين جو پاڻي آهي، جيڪو وڻن مان جاري ٿئي ٿو.
٤٩- اگر نپوڙڻ سان پاڻي جاري ٿيو تہ اهو پاڻي مطلق نہ آهي.
٥٠- جيڪڏهن غير مائع (پڪي) شيءِ پاڪ هجي، پوءِ اها نباتي هجي يا مٽي وانگر هجي.
٥١- جڏهن (اها پاڪ پڪي شيءِ) مطلق پاڻيءَ ۾ وڃي وئي تہ پاڻيءَ جون ٽئي وصفون وَيون هليون.
٥٢- ان مطلق پاڻيءَ سان وضو ٽن شرطن تي جائز ٿيندو.
٥٣- وصفن جو بيان سُڃاڻ. هڪ رنگ ٻيو مزو (الذت) ٽيون بُوءِ.
٥٤- هتي ٽي وصفون آهن ياد رک، ٻي جاءِ تي ٽي اثر بہ هي (وصفون) ڳڻجانءِ.
٥٥- جتي چون تہ اثر باقي آهي اتي اثر مان مراد وصف سمجهہ.
٥٦- ٽي شرط جيڪي ڄاڻايا ويا، انهن مان هڪ وجودي آهي.
٥٧- پاڻيءَ جي سابق (پهرئين) طبيعت سالم ۽ باقي هجي ۽ ڦري نہ هجي.
٥٨- پاڻيءَ جي اصل طبيعت وهڻ ۽ رقت آهي ۽ اها باقي هجي تہ جواب ڀڏو.

٥٩- ازان آب جائز وضو هم شده — اگرچه سه اوصاف رفته همه
٦٠- چو زير درختان بباشد غدير — كه آبش تغير گرفته كثير
٦١- باوراق رفته سه اوصاف آب — و ليكن رقيق ست سيال داب
٦٢- بآن آب جائز بباشد وضو — همين ست تحقيق اي نيكرو
٦٣- چو مطبوخ كردند در آب چيز — چو شد سرد آن آب بر طبع نيز
٦٤- برقت بمانده شنو با تميز — بود آب مطلق بگفتم وجيز
٦٥- چو با سرد گشتن نمانده رقيق — چو در حال گرمي رقيق ست حقيق
٦٦- نه در حال گرمي وضو هم روا ست — اگرچه رقيق ست گفتم براست
٦٧- و يا مثل صابون برائي صفا — چو مطبوخ در آب شد با بَها
٦٨- اگر سرد گشته بمانده رقيق — بود آب مطلق وضو را حقيق
٦٩- وگر سرد گشته بگشته كثيف — دران حال مطلق مدان اي شريف
٧٠- پسين حال سردي شده در نظر — نخستين شده بر پسين معتبر
٧١- درين فرق باشد بسي گفتگو — ترا هم ببايد كني جستجو
٧٢- اگر آب شيرين بود اي همام — كه مُروي بود نيز منبت مدام
٧٣- بہ "اِرواء" زائل كند تشنگي — بہ "اِنبات" سبزه كشد از تگي
٧٤- چو اين هر دو طبعش گُسِسته شده — بهمراه چيزي بر آتش كده
٧٥- بدان آب هرگز نه جائز وضو ست — ببين درمختار اي نيک دوست
٧٦- مگر مثل صابون چو اشخار شور — و يا مثل شوره كه بسيار شور
٧٧- دو شرط ست عدمي يكي بين شتاب — نه مسكر بگردد ازان چيز آب
٧٨- چو در آب افتد بسي زعفران — كه مسكر شود با يقين بي كران
٧٩- بدان آب هرگز نه جائز وضو ست — همين شرط نزديک بعضي نكو ست
٨٠- دگر شرط بر آب هم نام آب — بود نيز باقي شنو اين جواب
٨١- نه نامِ دگر هيچ بر آب گشت — ازان چيز مخلوط ظاهر سرشت
٨٢- نه سركه،نه شربت،نه دوشاب نيز — نباشد نقيع و مرق آب نيز

٥٩- ان پاڻيءَ مان وضو جائز آهي، اگرچہ ٽئي وصفون ويون هليون ۽ نہ رهيون.
٦٠- ٽلاءَ جيڪڏهن وڻن جي هيٺان هجي ۽ ان جو پاڻي گهڻو ڦري ۽ تبديل ٿي ويو هجي.
٦١- پنن جي پوڻ ڪري ٽئي وصفون ڦري ويون، مگر پاڻي رقيق ۽ وهندڙ آهي.
٦٢- اي سهڻا! ان پاڻيءَ سان وضو جائز آهي ۽ اها تحقيق آهي.
٦٣- ڪا شيءِ پاڻيءَ ۾ رڌي وڃي، پر ٿڌي ٿيڻ کان پوءِ پاڻيءَ جي ساڳئي طبع رهي.
٦٤- رقت باقي رهي تہ اهو پاڻي مطلق چئبو، اهي مسئلا توکي مختصر ٻڌايم.
٦٥- سرد ٿيڻ سان رقيق نہ ٿيو، جڏهن تہ گرميءَ جي حال ۾ رقيق هو.
٦٦- گرميءَ جي حالت ۾ وضو جائز نہ آهي اگرچہ رقيق هجي.
٦٧- يا صفائيءَ خاطر صابڻ جهڙي ڪا شيءِ، جڏهن پاڻيءَ ۾ رڌي وڃي.
٦٨- جيڪڏهن سرد ٿي رقيق ٿيو تہ پاڻي مطلق چئبو ۽ وضوءَ جي لائق آهي.
٦٩- اي شريف! پر جيڪڏهن سرد ٿي گهاٽو ٿيو، تڏهن مطلق پاڻي نہ چئبو.
٧٠- سرديءَ جو پويون حال نظر ۾ ٿيو، پهريون قسم پوئين قسم تي معتبر آهي.
٧١- هن جي فرق ۾ گهڻي گفتگو آهي، توکي بہ جستجو ڪرڻ گهرجي.
٧٢- جيڪڏهن پاڻي مٺو، اُڇ لاهيندڙ ۽ سلا ڄمائيندڙ آهي.
٧٣- اِرواءَ سان اڇ لهي ويندي ۽ اِنبات سان سبزي پاڙون هٽندي.
٧٤- جڏهن اهي ٻئي طبيعتون اَنَ پاڻيءَ جون، ٻيءَ شيءِ سان گڏ ڇُلهہ تي چاڙهڻ ڪري بدلجي ويون.
٧٥- اي نيڪ دوست! ان پاڻيءَ سان وضو هرگز جائز نہ آهي، الدرالمختار ڏسو.
٧٦- پر ڪارُ ۽ قلمي شورو صابڻ وانگر آهن.
٧٧- عدمي جا ٻہ شرط آهن، هڪ تہ پاڻي انهيءَ شيءِ جي ڪري مُسڪِرُ (نشوڪرائيندڙ) نہ ٿئي.
٧٨- جيڪڏهن پاڻي ۾ گهڻو زعفران پوي تہ، يقيناً مُسڪر (نشه آور) ٿيندو.
٧٩- ان پاڻيءَ سان هرگز وضو جائز نہ آهي بعضي عالمن وٽ اهو چڱو شرط آهي.
٨٠- ٻيو شرط تہ پاڻيءَ تي پاڻي جو نالو باقي رهي هي جواب ٻڌو.
٨١- ۽ ان گڏيل شيءِ جي ظاهر طبع مطابق پاڻيءَ تي ڪو ٻيو نالو نہ پوي.
٨٢- نہ سُرڪو نہ شربت، نہ دوشاب (شيره انگور) نہ نقيع (نپوڙو)، نہ رهو هجي.

٨٣- نـه جائز وضو با نـبيذ ست گهي | صحيح ست اين قول در هر دهي
٨٤- اگر ملـح آبـي، بشـد آب صاف | نـه آب ست مطلق بلا اختلاف
٨٥- اگـرچـه نـ نـامند آنـرا نـمـک | ببين دُرمختـار يـابـي محک
٨٦- و ليكن جمد چون بگشته مذاب | بنرد همـه گشت تحقيق آب
٨٧- اگـر چيـز رنگين نهد نام رنگ | بـران آب مطلق شنو بي درنگ
٨٨- نمانـده همـان آب مطلق نكو | بـود گـرچـه سيال اي نيكـرو
٨٩- هـر آنچه گذشته كنون اي عزيز | مرا گشت مفهوم زان پنج چيز
٩٠- كـه آن پنج باشد طبائع مياه | طبائع ميـاه ست بي اشتباه
٩١- مزيل طبائع مياه ست جماد | دگـر هم نبات ست داري تو ياد
٩٢- يكي طبع آب ست رقت عيـان | كـه آنـرا بتفصيل كـردم بيـان
٩٣- دگـر غيـر مسكر ببودن بـدان | نـه آب ست مسكر بدان جاودان
٩٤- سيوم نام بـر آب بـودن چـو آب | نـه نـامِ دگر هيچ جز آب نـاب
٩٥- چـو بر آب باقي ست نـامِ مياه | همان نام بر طبع آب ست گواه
٩٦- ازين سه طبيعت نه خالي ست آب | اگـرچه بود شور بين در كتاب
٩٧- دو طبع ست باقي ازين پنج چيز | كـه در آب شيرين بود اي عزيز
٩٨- كه مخصوص در آب شيرين مدام | همين هر دو طبع ست اي نيک نام
٩٩- يكـي تشنگي را بَبُـردن تـمـام | كـه آنـرا بتازي ست اِرواء نـام
١٠٠- كه مر مردمان را ست مُروي مدام | بـود دافـع تشنگي اي همـام
١٠١- دگـر نيـز انبات سبـزه گيـاه | چـه منبت گياه ست شيرين مياه
١٠٢- ميان همين هر دو طبعش عيان | تـلازم بباشـد شنـو ايـن بيـان
١٠٣- همين هر دو طبعش بگفتند شان | ببين "درمختـار" يـابـي نشـان
١٠٤- چـو در آب غلـه بپـختـه شـده | همين هر دو طبعش بـرفتـه همـه
١٠٥- و يا تلـخ چيـزي و يـا شور چيز | كني خلط بآب شيرين تو نيز
١٠٦- و ليـكـن بـرائـي دوا ايـن اخيـر | كـنـي خلط با آب دان اين نظير

٨٣- نبيذ (نپوڙي) سان وضو جائز نہ آهي، هي قول هر هنڌ صحيح آهي.
٨٤- جيڪڏهن پاڻيءَ وارو لُوڻ پاڻي ٿي پوي تہ، بنا اختلاف جي اهو مطلق پاڻي نہ آهي.
٨٥- توڙي ڪٿي ان کي لوڻ نہ سڏين، الدرالمختار ڏس تہ ڪَسوٽي حاصل ٿئي.
٨٦- پر لوڻ ڄميل ڳري اگر پڇي پيو تہ، سيني عالمن وٽ پاڻي ڇئبو.
٨٧- رنگين شيءِ سان رنگ جو نالو، ان مطلق پاڻي تي پيو تہ بنا دير ڀڏو.
٨٨-(اِي سهڻا! اهو پاڻي مطلق نہ رهيو، اگرچہ وهندڙ هجي.
٨٩- هاڻي جيڪو بيان گذري چڪو، ان مان مون کي پنج شيون معلوم ٿيون.
٩٠- بيشڪ اهي پنج طبيعتون پاڻيءَ جون آهن.
٩١- هڪ جُمود جيڪو پاڻيءَ جي طبيعت وڃائي ٿو، پيو نبات(ڦُتَڻ ۽ ڄَمڻ) آهي ياد رک.
٩٢- هڪ پاڻيءَ جي طبيعت رقت آهي، جنهن جو تفصيل سان بيان ڪيم.
٩٣- پيو غير مسُڪر هجڻ، ڇو تہ پاڻي مسُڪر (نشہ آور) نہ هوندو آهي.
٩٤- ٽيون پاڻيءَ تي، پاڻيءَ جو نالو برقرار هُجي ۽ پاڻيءَ کان سواءِ پيو نالو نہ پوي.
٩٥- پاڻيءَ تي، پاڻي، نالو باقي رهڻ، ان جي طبيعت جو شاهد آهي.
٩٦- پاڻي انهن ٽن طبيعتن (وصفن) کان خالي ناهي، اگرچہ کارو هجي.
٩٧- انهن پنجن شين مان ٻہ طبيعتون (وصفون)، باقي متي پاڻي ۾ موجود آهن.
٩٨- اهي ٻئي طبيعتون (وصفون) سدائين متي پاڻيءَ ۾ مخصوص آهن.
٩٩- هڪ اُڃَ کي لاهڻ، جنهن کي عربي زبان ۾ "اِرَواءُ" چون ٿا.
١٠٠- ۽ اهو پاڻي سدائين ماڻهن جي اُڃَ لاهيندڙ آهي.
١٠١- پيو سائي گاهہ کي بہ ڦُٽائڻ، ڇو تہ متو پاڻي گاهہ ڦٽائيندڙ آهي.
١٠٢- انهن ٻنهي طبيعتن (وصفن) جي پاڻ ۾ لُزوميت آهي.
١٠٣- پاڻيءَ جون اهي ٻئي طبيعتون (وصفون) ڇيون اٿن، الدرالمختار ڏسو.
١٠٤- جڏهن پاڻيءَ ۾ ان کي رڏيو وبو ۽ سندس ٻئي طبيعتون (وصفون) زائل ٿيون.
١٠٥- جيڪڏهن پاڻيءَ ۾ ڪا ڪوڙي يا ڪاري شيءِ ملائي وئي.
١٠٦- پر دوا خاطر پوئين شيءِ پاڻيءَ سان ملايائين.

١٠٧- چو این هر دو طبعش بگشته زوال — وضو نیست جائز بآن هیچ حال
١٠٨- بود گرچه سیال آبِ همان — چو رفته دو طبعش هم بي گمان
١٠٩- اگر هر دو طبعش نرفته تمام — بود نیز سیال دان این کلام
١١٠- توضي بدان آب جائز بدان — برین دار باور بدان جاودان
١١١- اگر بهر تنظیف اشخار شور — و یا مثل صابون که بسیار شور
١١٢- چو در آب آنرا بینداختند — همین هر دو طبعش فنا ساختند
١١٣- و یا جوش دادند آن آب را — بهمراه اشجار(١) بهر صفا
١١٤- ولي هر دو طبعش بگشته فنا — توضي بدان آب باشد روا
١١٥- چه مقصود کلي ست تنظیف آب — که حاصل بگشته شنو این جواب
١١٦- چو بي قصد رفته دو طبعش بچیز — روا دان توضي بدان آب نیز
١١٧- اگر رنگ در آب بیحد شده — ز چیزي که رنگین بباشد همه
١١٨- چو نیل سیاه ست و یا زعفران — چو در آب رنگش بود بي کران
١١٩- چنان رنگ انبوه گردد بآب — که مصبوغ جامه بسازد شتاب
١٢٠- نه این آب باشد بود صبغ نام — ببین "درمختار" یابي مرام
١٢١- و اِلا نه رنگ از وضو مانع ست — چه صاحب هدایه برین قانع ست
١٢٢- اگر چیز مائع بود پاک نیز — چو مخلوط با آب شد اي عزیز
١٢٣- بود در سه وصفش موافق بآب — برابر بود چون بدان آب ناب(٢)
١٢٤- نه مطلق بود آن مگر آب چون — زیاده بران چیز باشد فزون
١٢٥- مثالش یکي آب مستعمل ست — ز بعضي فواکه چنین حاصل ست
١٢٦- چو وصفش مخالف بآب ست یکي — چو آن وصف غالب شده بي شکي
١٢٧- نه مطلق بمانده شنو این دلیل — مثالش چو آبي ست از نارجیل(٣)
١٢٨- که شیرین بود آن بجز رنگ بو — دگر آب لیبو بجز گفتگو
١٢٩- دو وصفش مخالف بباشد اگر — یکي زین دو غالب بود سخت تر
١٣٠- نه جائز بآن آب باشد وضو — چو گشته یکي وصف، ني گشت دو

(١)دربسه نسخهاي ديگر (خطي)اشخار نوشته. (٢) ناب: خالص (منتخب) (٣) نارجیل: سندي ناریل.

١٠٧- جڏهن ٻئي طبيعتون(وصفون) زائل ٿيون ته، ان پاڻيءَ سان ڪنهن به صورت ۾ وضو جائز نه آهي.
١٠٨- اگرچه اهو پاڻي وهندڙ هجي، جڏهن ان جون ٻئي طبيعتون (وصفون) زائل ٿيون.
١٠٩- اگر سندس ٻئي طبيعتون زائل نه ٿيون ۽ پاڻي وهندڙ به آهي.
١١٠- ان پاڻيءَ سان وضو جائز آهي، ان تي پروسو رکُ.
١١١- صفائي خاطر جيڪڏهن ڪَارُ يا صابڻ جهڙيءَ ڪا اهڙي شيءِ جيڪا گهڻي ڪاري هجي.
١١٢- پاڻيءَ ۾ وڌائين ته، پاڻيءَ جون ٻئي وصفون فنا ٿي ويون.
١١٣- يا ان پاڻيءَ کي صفائي خاطر، وڻن جي پنن يا ٽارين سان گڏ ٽهڪايائون.(١)
١١٤- ۽ پاڻيءَ جون ٻئي طبيعتون(وصفون) فنا ٿيون ته، انهيءَ پاڻيءَ سان وضو ڪرڻ جائز آهي.
١١٥- ڇو ته مقصد پاڻيءَ جي صفائي آهي، جيڪا حاصل ٿي چڪي.
١١٦- جڏهن بناارادي جي پاڻيءَ جون ٻئي طبيعتون ڪنهن شيءِ جي ڪري ويون ته اُن سان وضو جائز آهي.
١١٧- جيڪڏهن ڪنهن رنگين شيءِ جي ڪري پاڻيءَ ۾ گهڻو رنگ ٿي ويو.
١١٨- جيئنڻن نِيرُ يا زُعفران جڏهن انهن جي رنگ جو پاڻيءَ ۾ گهڻو (اثر) هجي.
١١٩- پاڻيءَ تي رنگ جي اهڙي ته گهڻائي(غلبو) ٿئي، جو هُوند ڪپڙي کي رنگ ڏئي سگهجي.
١٢٠- هيءَ پاڻي نه چئبو ان کي رنگ چئبو، الدرالمختار ڏس ته توکي مقصد حاصل ٿئي.
١٢١- ور نه ته رنگ وضو جو مانع نه آهي صاحب "هدايه" ان تي قناعت ڪئي آهي.
١٢٢- جيڪڏهن ٻنڙي پاڪ شيءِ پاڻيءَ سان گڏجي پوي.
١٢٣- ٽنهي وصفن ۾ پاڻيءَ سان موافق هجي ۽ ان پاڻيءَ سان برابر هجي. (٢)
١٢٤- اهو پاڻي مطلق نه چئبو، مگر جڏهن ان شيءِ کان پاڻي زياده ۽ غالب هجي.
١٢٥- مثال پاڻي مستعمل هجي، ايترو ميون جو پاڻي اُن سان گڏيو.
١٢٦- ان جي وصف پاڻيءَ جي وصف کان مخالف هجي ۽ اها غالب هجي.
١٢٧- اهو پاڻي مطلق نه چئبو، اهو ناريل جي پاڻيءَ وانگر آهي.(٣)
١٢٨- جيڪو مٺو آهي پر رنگ ۽ بُوءِ نه اٿس. ٻيو ليمي جو پاڻي بنا اختلاف جي (اهڙي طرح آهي).
١٢٩- اگر ان جون ٻه وصفون مخالف هجن، هڪ وصف ٻيءَ کان گهڻي غالب هجي.
١٣٠- ان پاڻيءَ سان وضو جائز نه آهي اگر هڪ وصف ڦري ۽ ٻه نه ڦرِيُون.

(١) ٻين نسخن ۾ اُشخار لکيل آهي. (٢) ناب: خالص. (منتخب) (٣) نارجيل يعني سنڌي ناريل.

١٣١- مثالش بود شير يا دوغ ترش بيايد ازان نيز آروغ ترش
١٣٢- ببين درمختار گفته بفن مثالش بگفته صريحا لبن
١٣٣- اگر هر سه وصفش مخالف بآب دو وصفش ازين هر سه گشته شتاب
١٣٤- نه مطلق بمانده شنو اين جواب همه اين مسائل ببين در كتاب
١٣٥- همه آنچه گفتم مخالف متون ولي محض اقوىٰ ست همچون ستون
١٣٦- تفاصيل جمله بگوئي كجا ست ميان شروح و فتاواها ست
١٣٧- نخستين تو از شرح منيه ببين دگر هم ز عالمگيري گزين
١٣٨- ببين در متانه كه توفيق داد ميان عبارات گيري تو ياد
١٣٩- وگر دغدغه در دلت مي نِهي ببين "درمختار" زان هم رهي
١٤٠- مسائل كثيره مياه حياض ميان كتب هست همچون رياض
١٤١- دگر آب بير ست كثير الوقوع مسائل همين آب داري بروع
١٤٢- يكي را بگويم ز من ياد دار ترا تا درين باب آيد بكار
١٤٣- اگر آب جاري بود يا كثير چنانچه بباشد غدير كبير
١٤٤- بيفتد دران آب جيفه پديد و يا آن پليدي دگر بس پليد
١٤٥- اگر هيچ تاثير در آب نيست نه رنگ و نه بويش همه خوش تني ست
١٤٦- همان آب پاك ست دان مطلقا اگرچه بپهلوئ جيفه بجا
١٤٧- بنزديك جيفه چو سازد وضو ميان غديرِ مدان رد وضو
١٤٨- چو پيوسته آب ست بجيفه تمام كه جاري ست در جُوئي اي نيك نام
١٤٩- تجاوز بكرده ز جيفه چو آب ازان آب جائز وضو دان شتاب
١٥٠- پليدي كه هرگز ندارد اثر ميانِ اين دو آبِ شنو اين خبر
١٥١- بود آن پليدي همه كالعدم بموضع پليدي وضو كنّ بدم
١٥٢- همين قول مختار گيري بدست گرفته بعالمگيري بدست(١)
١٥٣- ببين درمختار، مختار گفت كه مختار گفتن بتكرار گفت
١٥٤- ولي قول احوط مخالف شده همان ست مشهور نزد همه

(١) در اصل نسخه "غ" خطي اين شعر معكوس نوشته است كه مصرع اول در آخر و مصرع ثاني در اول مرقوم ست

١٣١- مثال ڪير يا ڪتي لسي، جنهن مان ڪتيون اوڳرايون اچن.
١٣٢- الدرالمختار ڏسو، جنهن ڪير جو مثال ڏنو آهي.
١٣٣- اگر ان جون ٽئي وصفون پاڻيءَ جي وصفن کان خلاف آهن ۽ انهن مان ٻه نه رَهيون.
١٣٤- اهو پاڻي مطلق نه آهي، جواب ٻُڌ ۽ هي سمورا مسئلا ڪتاب ۾ ڏسو.
١٣٥- مَتنَنِ جي خلاف جيڪي چيم، اهو ٽنهي وانگر وڏي قوي آهي.
١٣٦- جيڪڏهن تون پُڇين ته سيني جا تفصيل ڪٿي آهن؟ (جواب) شرحن ۽ فتوىٰ جي ڪتابن ۾ آهن.
١٣٧- اول ته شرح مُنيَه ڏِسُ ٻيو عالمگيريءَ کي به قبول ڪر.
١٣٨- متانه ڏس جنهن سيني عبارتن ڪي موافقت ڏني آهي.
١٣٩- اجا به دل ۾ وسوسو اٿئي ته الدرالمختار ڏس ته وسوسو لهي وڃئي.
١٤٠- حوض جي پاڻيءَ جا مسئلا گهڻا آهن، جيڪي ڪتابن ۾ موجود آهن.
١٤١- ٻيو کوهه جو پاڻي، جنهنجا مسئلا گهڻا درپيش ايندا آهن، اهي مسئلا دل سان ياد ڪر.
١٤٢- هِڪُ توکي ٻڌايان ٿو ياد رکُ ته هن باب ۾ توکي ڪم اچي.
١٤٣- اگر پاڻي وهندڙ هجي يا گهڻو هجي يا وڏو چشمو هجي.
١٤٤- ان پاڻيءَ ۾ ڏُونڊي يا ٻي ڪا پليدي پوي.
١٤٥- پوءِ جيڪڏهن ان پاڻيءَ ۾ پليدي جوڪو اثر رنگ ۽ بوءِ ۾ نه آيو هجي.
١٤٦- اهو پاڻي مطلقاً (هر حال ۾) پاڪ آهي، جيتوڻيڪ ڏُونڊي جي پاسي وارو هجي.
١٤٧- تلاءَ ۾ ڏُونڊي جي پرسان وضو ڪندو ته درست آهي.
١٤٨- شاخ ۽ واهه جو پاڻي ڏُونڊي سان ٽَڪرِجي لنگهي ٿو.
١٤٩- ڏونڊي کان پاڻي لنگهي ويو ته، ان پاڻيءَ سان وضو ڪرڻ جائز آهي.
١٥٠- پاڻي جي انهن ٻنهي قسمن ۾، جيڪڏهن پليديءَ جو ڪوبه اثر ڪونهي.
١٥١- اها پليدي جڻ ته آهي ئي ڪانه، تنهنڪري پليدي واري جاءِ ۾ به وضو ڪري سگهجي ٿو.
١٥٢- عالمگيري هٿ ۾ ڪٽي ڏس، ان هن قول کي مختار چيو آهي.(١)
١٥٣- الدرالمختار ڏِسُ، جنهن هن قول کي بار بار مختار چيو آهي.
١٥٤- پر اَحوَطُ قول ان جي خلاف آهي، جيڪو سمورن عالمن وٽ مشهور آهي.

(١) نسخي "غ" ۾ هي شعر ابتڙ لکيل آهي جو پهريون مصرعو آخر ۽ ٻيو مصرعو اول ۾ لکيل آهي.

١٥٥- دگر نيز گويم يکي مسئله كه بسيار باشد دران قلقله
١٥٦- اگر موش درچاه مرده ببود ولي نيز آماس كرده ببود
١٥٧- ولي وقت مردن نه معلوم گشت بگو چيست حكم هرانچه گذشت
١٥٨- بنزد دو صاحب چو ديدند موش پليد ست آن چاه اي تيز هوش
١٥٩- ولي پيش ديدن بود چاه پاک اگرچه دران چاه موش ست هلاک
١٦٠- پليد ست آن چاه نزد امام ز مدت سه روز و سه شب اي همام
١٦١- همه را بود اصل اينجا يکي برين اصل رفتند شان بي شکي
١٦٢- چو شک ست عارض يقين لايزول همين ست اصلي ميان اصول
١٦٣- درين وجه مذهب دو صاحب امام همه ظاهر ست بي خفا اي همام
١٦٤- ولي مذهب بوحنيفه شنو قياس دقيق ست اي يار نو
١٦٥- تعارض يقينين نزديک او ست درين مسئله دان تعارض نكو ست
١٦٦- يكي با يقين چاه هم بود پاک بپاكي اصلي ست موجود پاک
١٦٧- دگر هست ظاهر سبب موت موش بظاهر سبب آن بداري تو هوش
١٦٨- چو ظاهر سبب موت شد آب چاه نه ظاهر دگر هست بي اشتباه
١٦٩- دگر احتمالي ست نادر خفي نشد معتبر آن بدان اي صفي
١٧٠- بود حكم اشيا بظاهر سبب مقرر شده اين سبب روز و شب
١٧١- سبب هم بجائي مسبب شده چو نومش بجائي حدث آمده
١٧٢- يقيناً چو ظاهر سبب موت ديد يقيناً بپاكي ست اصلي پديد
١٧٣- تعارض يقينين ظاهر شده ازان شک در آب ظاهر شده
١٧٤- شده آب مشكوک در حق بدن نه سازد ازاله حدث در زمن
١٧٥- درين مدتِ تا سه روز و سه شب اعاده نمازش كند بهر رب
١٧٦- مگر بي حدث او وضو ساخته و يا طاهري غسل زو ساخته
١٧٧- نباشد اعاده برو هيچ چيز نمازش كه كرده روا گشت نيز
١٧٨- نه اين آب پاكي كند مر پليد پليد ست بر حال اصلي پديد

١٥٥- پيو بہ هڪ مسئلو توکي ٻڌايان ٿو، جنهن ۾ گهڻو اختلاف آهي.
١٥٦- جيڪڏهن ڪئو ڪنهن کوهہ ۾ ڪري مري ۽ سُڄي وڃو.
١٥٧- پر ان ڪُئي جي مرڻ جو وقت معلوم نٿو ٿئي، تون پُڇُ تہ ان صورت ۾ ان جو ڪهڙو حڪم آهي؟
١٥٨- صاحبين وٽ جڏهن مئل ڪُئو کوهہ ۾ ڏٺائون تہ انهيءَ کوهہ جو پاڻي پليد آهي.
١٥٩- پر ڪئي جي ڏسڻ کان اڳ ۾ کوهہ جو پاڻي پاڪ چئبو، جيتوڻيڪ مئل ڪُئو ان کوهہ ۾ پيو آهي.
١٦٠- امام اعظم وٽ اهو پاڻي ٽن ڏينهن ۽ ٽن راتين کان پليد چئبو.
١٦١- سيني عالمن جو هت هڪُ اصل(قاعدو) آهي، جيڪي ان اصل(قاعدي) تي هليا آهن.
١٦٢- اصول(فقه) ۾ هي اصل بيان ٿيل آهي تہ عارضي شڪ سان، يقين زائل نٿو ٿئي.
١٦٣- هن وجه سان صاحبين جو مذهب ظاهر آهي ۽ ان ۾ ڪو خفاءُ (لڪل ڳالهہ) نہ آهي.
١٦٤- پر امام ابو حنيفہ جو مذهب ٻڌو، هِتِ دقيق قياس (استحسان) آهي.
١٦٥- امام ابو حنيفہ وٽ هن مسئلي ۾ ٻن يقينن جو پاڻ ۾ تعارض (مخالفت) آهي.
١٦٦- هڪ تہ يقيناً اصلي پاڪائيءَ سان کوهہ پاڪ هو.
١٦٧- پيو ڪئي جو موت ظاهر سبب آهي، انهيءَ ظاهري سبب جو بہ خيال رکُ.
١٦٨- جڏهن ڪُئي جي موت جو ظاهري سبب، کوهہ جو پاڻي آهي، ٻيو ڪوبہ سبب نہ آهي.
١٦٩- ٻيو احتمال ٿورو ۽ خفي آهي، جيڪو معتبر نہ آهي.
١٧٠- شين جو حڪم ظاهري سبب سان آهي اهو حڪم رات ۽ ڏينهن لاءِ مقرر ٿيو.
١٧١- سَبَبُ مُسَبب جي جاءِ تي ٿيو، جيئن ننڊ حدث لاءِ سبب ٿئي ٿي.
١٧٢- يقين سان ڄاتو ويو تہ (پاڻي) موت جو سبب آهي تہ اصل پاڪائي يقيني آهي.
١٧٣- ٻنهي يقينن ۾ تعارض ٿيو تہ پاڻيءَ ۾ شڪ پيدا ٿيو.
١٧٤- بدن جي حق ۾ پاڻي مشڪوڪ آهي، حدث جو ازالو نہ ڪندو.
١٧٥- ٽن ڏينهن ۽ ٽن راتين جي نماز ورائي پڙهي.
١٧٦- جيڪڏهن بنا حدث جي وضو ڪيائين يا پاڪ شخص ان مان غُسل ڪيو.
١٧٧- ان تي ڪنهن بہ شيءِ جو ورائڻ نہ آهي، جيڪي نمازون پڙهيائين صحيح ٿيون.
١٧٨- هيءُ پاڻي پليد کي پاڪ نہ ڪندو، پليد پنهنجي اصلي حال تي پليد چئبو.

١٧٩- نـه هرگز كند پاک را هم نجس نجس هست برحال اصلي نِحس(١)
١٨٠- طعامي كـه با آب پختند شان سگان را خـورانند اي نوجوان
١٨١- همـه گفت در درمختار صاف نگفته كه باشد درين اختلاف
١٨٢- ولي گفت اجماع باشد برين مخالف كه باشد بود بد ترين
١٨٣- بدان حكم جامه بود اقتصار دگر انقلاب(٢) ست با اعتبار
١٨٤- يكي اقتصار و دگر انقلاب بود حكم جامه كه شسته بآب
١٨٥- دران مدت كآن سه روز و شب ست اگر آب از چاه آمد بدست
١٨٦- دران آب جامه چو شسته كسي كه بود نجس با نجاست بسي
١٨٧- نمازش بكرده بجامه همان پس آن موش در چاه گشته عيان
١٨٨- پليد ست جامه چو ديدند موش بنزديک اجماع داري تو گوش
١٨٩- اعاده نمازش نباشد برو صحيح ست اين قول اي نيكرو
١٩٠- به "اِمداد فتاح" گفته صحيح ز ديگر كتب نيز آمد صريح
١٩١- دگر درمختار باشد مشير بصحت همين قول تو ياد گير
١٩٢- ولي 'نهر فائق' اعاده گويد همين است احوط بباشد اكيد
١٩٣- وگر پاک جامه بشسته همو نه هرگز اعاده بباشد برو
١٩٤- باجماع نفي اعاده شده نماز ست جائز كه كرده بُدَه
١٩٥- چه در حال جامه بگشته پليد صحيح ست اين قول اي مستفيد
١٩٦- بقولي نه جامه بشويد همان بُدَه پاک اصلي كنون همچنان
١٩٧- بدان حكم جامه درين مسئله بود مقتصر در نمازش همه
١٩٨- نه در حق جامه بود مقتصر بود بلک خود مستند در نظر
١٩٩- بجامه چو ديده پليدي كثير نه معلوم وقتش بود ياد گير
٢٠٠- نه هرگز اعاده نمازش برو كنون جامه گشته نجس نا نكو

(١) درنسخه "ج ا" ، "ج د" و "جهہ" نجس بجاي نحس نوشته است.
(٢) الانقلاب صيرورة ماليس بعلة، علة كالتعليق، والاقتصار ثبوت الحكم في الحال والاستناد ثبوته في الحال مستندا الي ما قبله كلزوم الزكواة حين الحول مستندا لوجود النصاب والتبيين ان يظهر في الحال تقدم الحكم. (درمختار من الطلاق) اگر بسيار تفصيل بخواهي پس رجوع كُن بسوئ رفع الغرية والمرية خطي للناظم العلام

١٧٩- نہ وري پاڪ کي پليد ڪندو، نجس پنهنجي اصلي حال سبب خراب آهي.(١)

١٨٠- جيڪو طعام ان پاڻيءَ سان تيار ڪيائون، اهو ڪُتن کي کارائجي.

١٨١- هيءَ سڀ ڪجهہ الدرالمختار ۾ چيو اٿس ۽ ان ۾ اختلاف نہ ڄاڻايو اٿس.

١٨٢- پر چيائين تہ ان تي اجماع آهي ۽ ان جو مخالف بد ترين چئبو.

١٨٣- ڪپڙي جو حڪم اقتصارُ، ٻيو انقلاب آهي، اعتبار ڪر. (٢)

١٨٤- جيڪو ڪپڙو ان پاڻيءَ سان ڌوتو ويو، ان جو حڪم هڪ اقتصار، ٻيو انقلاب آهي.

١٨٥- جيڪڏهن انهيءَ کوهہ جو پاڻي ٽن ڏينهن ۽ ٽن راتين کان وٺي استعمال ڪيو اٿن.

١٨٦- جيڪڏهن انهيءَ کوهہ جي پاڻيءَ مان ڪپڙو ڌوتو ويو، جيڪو اڳ ۾ ئي پليد هو.

١٨٧- ان ڪپڙي سان نماز ادا ڪيائين، پوءِ کوهہ ۾ مئل ڪئو ظاهر ٿيو.

١٨٨- جڏهن اهو مئل ڪئو ڏٺو ويو تہ سمورن وٽ ڪپڙو پليد چئبو ڏيان ڪر.

١٨٩- اي سهڻا! اها نماز موٽائڻي نہ آهي، هي قول صحيح آهي.

١٩٠- امداد الفتاح ان کي صحيح چيو آهي، ٻين ڪتابن ۾ بہ صحيح آيو آهي.

١٩١- الدرالمختار ۾ بہ ان قول جي صحت ڏانهن اشارو ڪيو ويو آهي.

١٩٢- پر النهرُالفائق ۾ نماز جو موٽائڻ لکيل آهي، اهو قول احوطُ آهي ۽ تمام تاڪيد وارو آهي.

١٩٣- جيڪڏهن (اُن کوهہ مان) پاڪ ڪپڙو ڌوتو ويو(۽ ان سان نماز پڙهيائين) تہ پوءِ اها نماز موٽائڻي نہ آهي.

١٩٤- نماز موٽائي پڙهڻي جي منع اجماع سان ثابت آهي، جيڪا نماز ادا ڪيائين جائز ٿي.

١٩٥- چو تہ ڪپڙو هاڻي (کُئي ڏسڻ کان پوءِ زمان حال ۾) پليد ٿيو آهي ۽ هي قول صحيح آهي.

١٩٦- هڪ قول موجب اهو ڪپڙو نہ ڌوئبو، جيئن اصل ۾ پاڪ هو، هاڻي بہ پاڪ آهي.

١٩٧- هن مسئلي ۾ ڪپڙي جو حڪم نماز جي حق ۾ "اِقتِصَارُ" ڄاڻ.

١٩٨- ڪپڙي جي حق ۾ "اِقتِصارُ" نہ آهي، بلڪ مُستند چئبو.

١٩٩- ڪپڙي تي گهڻي پليدي ڏٺائين، پر پليد ٿيڻ جو وقت معلوم نہ آهي.

٢٠٠- پنهنجي نماز نہ وراڻي، هاڻي ڪپڙو پليد چئبو.

(١) نسخي "ج،ا"، "ج،د" ۽ "جهہ" ۾نجس لکيل آهي. (٢) انقلاب جي معنىٰ غير علت کي علت قرار ڏيڻ جيئن تعليق کي حڪم لاءِ علت قرار ڏجي ٿو ۽ اقتِصار جي معنىٰ في الحال حڪم ثابت ڪرڻ ۽ استناد جي معنىٰ في الحال حڪم ثابت ڪرڻ پر آن جي نسبت ماقبل ڏانهن هجي. مثال: زڪواة سال پوري ٿيڻ وقت نصاب ڏانهن استناد هجيس. ۽ تبيين جي معنىٰ حال ۾ اڳيون حڪم ظاهر ڪرڻ. (درمختار، باب طلاق)

٢٠١- چنين ست معني درين اقتصار بحق نماز ست اين اعتبار
٢٠٢- چو معذور(١) كرده وضو را تمام ولي عذر جاري ببوده مدام
٢٠٣- بحق نمازش حدث نيست اين چو باقي ست وقت نمازش متين
٢٠۴- درينجا بباشد حدث مستند ببين در كتب تا تو يابي سند
٢٠٥- چو جامه بشسته بدان آب چاه شده پاک جامه بلا اشتباه
٢٠٦- پس از موش ديدن بگشته پليد سبب مر پليدي ز شستن رسيد
٢٠٧- پليدي حقيقي كه ظاهر پليد بتن يا بجامه اگر آن رسيد
٢٠٨- بشويد تن و جامه را كس اگر بهمراه شستن شود پاک تر
٢٠٩- چو با آب مطلق بشسته همو بنزد همه گشت پاكي نكو
٢١٠- اگر او بشسته بمائع دگر بنزديک شيخين پاكش نگر
٢١١- نه نزد محمد، نه نزد زفر بمائع شود پاک اي خوش سير
٢١٢- بيامد باين طور از شافعي بمائع نه پاكي ست اي المعي
٢١٣- ز شيخين مائع چو آب آمده مزيل ست پاكي كننده شده
٢١۴- بسه شرط گفته شده ياد دار يكي پاک مائع ببودن شمار
٢١٥- دگر بي لزوجت بباشد همان سيوم بي دسومت بود جاودان
٢١٦- چو مائع بود پاک هم نا لزوج بود بي دسومت شنو با عروج
٢١٧- مزيل ست پاكي كننده همان بنزديک شيخين شنو بي گمان
٢١٨- چو شسته غليظه ببول بقر نگشته خفيفه، غليظه نگر
٢١٩- بقولي ازاله غليظه شده بجايش خفيفه نشسته همه
٢٢٠- پسين قول باشد موافق قياس بنزديک شيخين اين را شناس
٢٢١- چو عين نجاست رسيده بود ز آثار جمله نظيفه بود
٢٢٢- چون تندار باشد ازاله تنش بود شرط تطهير در شستنش
٢٢٣- بيک بار شستن تنش رفت گر ز ظاهر روايت تو پاكي نگر

(١) مثل سلسل بول در وقت در حق معذور حدث نيست و بعْد الوقت حدث ست بطريق استناد، پس توضي لازم آمد نه اعاده نماز. (حاشيه مصنف)

٢٠١- اقتصار جي اها معنيٰ آهي، اهو اعتبار نماز جي حق ۾ آهي:
٢٠٢- عُذر واري وضو پورو ڪيو، پر عذر (عارضو) جاري رهيو.(١)
٢٠٣- نماز جي حق ۾ هي حدث نہ آهي، جي نماز جو وقت باقي هجي.
٢٠٤- هتي حدث مستند چئبو، ڪتابن ڪي ڏس تہ توکي سند حاصل ٿئي.
٢٠٥- جڏهن ان کوهہ جي پاڻيءَ مان ڪپڙو ڌوتائين تہ بنا شڪ جي ڪپڙو پاڪ ٿيو.
٢٠٦- ڪُئي ڏسڻ کان پوءِ پليد ٿيو پليديءَ جو سبب ڌوئڻ چئبو.
٢٠٧- حقيقي ظاهر پليدي جيڪا جسم يا ڪپڙي کي لڳي.
٢٠٨- جيڪڏهن جسم ۽ ڪپڙو ڌوتائين تہ ڌوئڻ سان پاڪ ٿيندو.
٢٠٩- مطلق پاڻيءَ سان ڌوئندو تہ، سيني عالمن وٽ پاڪ چئبو.
٢١٠- جيڪڏهن ٻئي ڪنهن پگهرندڙ شيءِ سان ڌوتائين تہ شَيخَين وٽ پاڪ سَمجھُہ.
٢١١- امام محمد ۽ امام زُفر وٽ پگهرندڙ شيءِ سان پاڪ نہ ٿيندو.
٢١٢- امام شافعيءَ کان بہ ائين مروي آهي تہ پگهرندڙ شيءِ سان پاڪائي حاصل نہ ٿيندي.
٢١٣- شيخين وٽ پگهرندڙ شيءِ پاڻيءَ وانگر، پليدي وڃائيندڙ ۽ پاڪ ڪندڙ آهي.
٢١٤- ان ۾ ٻي شرط ياد رکُ. هڪ پگهرندڙ شيءِ پاڪ هجي.
٢١٥- ٻيو چنبڙندڙ نہ هجي، ٽيون سَٽيي نہ هجي.
٢١٦- جڏهن پگهرندڙ شيءِ پاڪ هجي ۽ چنبڙندڙ نہ هجي ۽ سٽيي بہ نہ هجي.
٢١٧- شيخين وٽ اهڙي پگهرندڙ شيءِ، بنا گمان جي پليدي وڃائيندڙ ۽ پاڪ ڪندڙ آهي.
٢١٨- نجاست غليظه کي ڍڳي جي پيشاب سان ڌوتائين تہ خفيفہ نہ ٿيندي بلڪ غليظ رهندي.
٢١٩- هڪ قول موجب غليظه زائل ٿي، باقي خفيفه ان جي جاءِ تي برقرار رهندي.
٢٢٠- شيخين وٽ پويون قول قياس جي مواقف آهي.
٢٢١- جنهن وقت پليدي نجس العين هجي ۽ ان جا آثار صاف ٿي وڃن.
٢٢٢- جي اها پليدي جسمدار هجي تہ انجي جسم کي زائل ڪرڻ ڌوئڻ ۾ پاڪائي لاءِ شرط آهي.
٢٢٣- جيڪڏهن هڪ ڀيري ڌوئڻ سان انجو جسم زائل ٿيو تہ ظاهر روايت ۾ پاڪ سمجھُہ.

(١) مثال: پيشاب جو ٽمڻ وقت جي اندر معذور جي حق ۾ حدث نہ آهي باقي وقت گذرڻ کان پوءِ حدث آهي پر اهو استناد جي طريقي سان آهي تنهن ڪري وضو لازماً ڪرڻو پوندو باقي نماز نہ ورائبي. (حاشيه مصنف)

۲۲۴- ولي در روايت ابي جعفر ست — که شرطش دو کرت دگر ظاهر ست

۲۲۵- چو تثليث شرط ست نزديک او — دو کرت دگر بار باشد برو

۲۲۶- روايت ابي جعفر ست معتبر — ميان متانه صحيحش نگر

۲۲۷- و ليکن بظاهر روايت عمل — بکردند علما شنو بي خلل

۲۲۸- چو تندار دارد اثر بيشتر — بود شرط پاکي برفتن اثر

۲۲۹- ز عين نجاست اثر عين دان — دليل ست بر عين آن بي گمان

۲۳۰- چو رفته تنش رنگ مانده ازان — بود رنگ بر عين شاهد عيان

۲۳۱- چو عين نجاست بدارد اثر — اثر نيز عين نجاست نگر

۲۳۲- اثر نيز شستن تو مقصود دان — چنانچه نمايم بيانش عيان

۲۳۳- اگر غير عين نجاست رسيد — دران چون اثر ديد ظاهر پديد

۲۳۴- نباشد اثر را دران اعتبار — چو تبعا شده پاک اندر سه بار

۲۳۵- نه شرط ست اينجا ازاله اثر — اثر غير عين نجاست نگر

۲۳۶- ميانِ همين دو اثر فرق دان — ندانند اين فرق را مردمان

۲۳۷- بيا پيش من تو کنم تا بيان — بدانند اين تا همه عاميان

۲۳۸- چو تندار شسته برفته تنش — اثر ماندهٔ باقي پس از شستنش

۲۳۹- و يا(۱) غير تندار شسته سه بار — اثر مانده باقي شده بر قرار

۲۴۰- بشويد اثر را رود تا اثر — نمازش نه جائز بود با اثر

۲۴۱- ولي رنگ يا بُو اثر دو شمار — نه طعمش درينجا بيايد بکار

۲۴۲- مگر چون ازاله اثر مشکل ست — که با آب ساده نيايد بدست

۲۴۳- معاف ست او را اثر آن زمان — برائي ضرورت بدان بي گمان

۲۴۴- ولي آب ساده برائي اثر — برو شرط لازم شنو اين خبر

۲۴۵- نه شستن بصابون برو لازم ست — نه اشخار لازم برو يکدم ست

۲۴۶- نه در ديگ پختن نه حيله دگر — نه در گرم آبِ تو شستن نگر

۲۴۷- چو با آب ساده بشسته چنان — که خود آب صافي بود بي گمان

(۱) در نسخه "جه" ولي بجايِ ويا نوشته است.

٢٢٤- پر ابو جعفر جي روايت ۾، ٻه ڀيرا ڌوئڻ شرط آهي.
٢٢٥- جڏهن ان وٽ تثليث (ٽي ڀيرا) شرط آهي ته ڀيا ٻه ڀيرا به ڌوئي.
٢٢٦- ابو جعفر جي روايت معتبر آهي، "متانه" ۾ آهي ته انهيءَ روايت کي صحيح سمجهُه.
٢٢٧- پر عالمن ظاهر روايت تي عمل ڪيو آهي.
٢٢٨- جسمدار پليديءَ جو گهڻو اثر هجي ته ان ۾ شرط آهي ته اثر زائل ٿئي ته پاڪائي حاصل ٿيندي.
٢٢٩- نجس العين جو اثر به عين نجس آهي، بيشڪ اهو اثر به عين جو دليل آهي.
٢٣٠- نجس العين جو جسم ته زائل ٿيو، مگر رنگ باقي رهيو ته به عين تي شاهد آهي.
٢٣١- نجس العين پليدي جيڪڏهن اثردار آهي ته ان جي اثر کي به نجس العين سمجهُه.
٢٣٢- ان جي اثر کي ڌوئڻ (وڃائڻ) به مقصود آهي، جيئن ان جو بيان ڪريان ٿو.
٢٣٣- جيڪڏهن غير نجس العين پليدي لڳي پوي ۽ ان جو اثر ڏسڻ ۾ آيو.
٢٣٤- جڏهن ٽن ڀيرن ڌوئڻ سان تبعاً اثر به پاڪ ٿيو ته هاڻي ان جي اثر کي اعتبار نه آهي.
٢٣٥- هتي اثر وڃائڻ شرط نه آهي ۽ اثر کي عين نجاست جو غير سمجهُه.
٢٣٦- هنن ٻنهي اثرن ۾ فرق ڄاڻ. هن فرق کي ماڻهو نٿا ڄاڻن.
٢٣٧- مون وٽ اچُ ته توکي ٻڌايان ته جيئن عام ماڻهن کي به خبر پوي.
٢٣٨- جسمدار پليديءَ جو جسم ڌوئي وڃايائين ان کان بعد اثر باقي رهيو.
٢٣٩- يا غير جسمدار پليديءَ کي ٽي ڀيرا ڌوتائين ۽ ڌوئڻ کان پوءِ به ان جو اثر باقي رهيو.(١)
٢٤٠- اثر کي ڌوئي ته جيئن اثر وڃي هليو، اثر جي هوندي نماز جائز نه ٿيندي.
٢٤١- پر رنگ ۽ بُوءِ ٻه اثر سمجهه. باقي لذت ۽ مزو هت ڪارگر نه آهي.
٢٤٢- پر جڏهن اثر وڃائڻ مشڪل هجي، جو خالص پاڻيءَ سان زائل نٿو ٿئي.
٢٤٣- اُن وقت ضرورت جي ڪري ڪيس اهو اثر وڃائڻ معاف آهي.
٢٤٤- پر خالص پاڻيءَ کي اثر وڃائڻ لاءِ استعمال ڪرڻ لازمي شرط آهي.
٢٤٥- باقي يڪدم صابڻ يا ڪارُ سان ڌوئڻ لازم نه آهي.
٢٤٦- نه ديگ ۾ ڪاڙهڻ، نه وري ڪو ٻيو حيلو ڪرڻ، نه گرم پاڻيءَ ۾ ڌوئڻ ڄاڻ.
٢٤٧- خالص پاڻيءَ سان اهڙيءَ طرح ڌوتائين جو خود (ٽمنڊڙ) پاڻي صاف ڏسجي ٿو.

(١) نسخي "جهه" ۾ 'ويا' جي بدران 'ولي' لکيل آهي.

٢٤٨- اثر را نه تاثير مانده همان — كه در آب سازد اثر خود عيان
٢٤٩- معاف ست او را اثر اين چنين — بجامه بود يا بتن اي امين
٢٥٠- چو باشستنش آب صافي شده — ازان پس نه شستن دگر آمده
٢٥١- ولي آنچه اندر متانه نكو ست — ازان پس سه كرت بشستن برو ست
٢٥٢- همين احتياطي نباشد لزوم — درينجا نه شرط ست آن بر عموم
٢٥٣- چو آبِ كه شسته اثر را بآن — همان آب صافي بود بي گمان
٢٥٤- بگردد اثر آن زمان كالعدم — نه حاجت بشستن پس آن هيچدم
٢٥٥- همين حكم عين نجاست بدان — كه باشد اثردار آن جاودان
٢٥٦- اگر آب گشته بچيزي پليد — دران آب چون چيز رنگين رسيد
٢٥٧- و يا چيز رنگين بچيزِ دگر — پليدست خود پاک بوده مگر
٢٥٨- ازان چيز خود آب رنگين شده — برنگش همه آب آگين شده
٢٥٩- چو سرخ و سياه و چو زرد و كبود — يكي رنگ ظاهر درين آب بود
٢٦٠- دران آب جامه چو شد رنگدار — شده پاک جامه چو شسته سه بار
٢٦١- و يا چيز ديگر بكردي خضاب — چو شستي سه بارش بهمراه آب
٢٦٢- شده پاک في الفور با اعتبار — همين ست معمول اندر ديار
٢٦٣- برين راه رفتند اكثر كبار — ببين "شرح منيه" همه ياد دار
٢٦٤- ولي از محيط ست منقول اين — بآبِ كه شستي همان آب بين
٢٦٥- اگر رنگ در آب بيني عيان — نه مغسول پاک ست دان اين بيان
٢٦٦- بجز عصر چون آب رنگين شده — نه پاک ست جامه شنو اين همه
٢٦٧- ولي درمختار گفته درين — باين طور شستن بود بهترين
٢٦٨- نه شرط ست اين طور گفته صريح — ولي گفت اَوْلیٰ بقولِ صحيح
٢٦٩- سه كرت بشستن درين كافي ست — ز رنگش همه گرچه نا صافي ست
٢٧٠- فتاویٰ كه نامش بود "نور عين" — گرفته همين قول را همچو دين
٢٧١- بسي فرق باشد ميان دو رنگ — يكي رنگ عذره كزان هست ننگ

٢٤٨- ۽ اثر ۾ اهو تاثير باقي نه رهيو، جو پاڻيءَ ۾ اثر ظاهر ڪري.
٢٤٩- اي ايماندار! اهڙو اثر ڪپڙي يا بدن تي هجي ته معاف آهي.
٢٥٠- جڏهن ڌوئڻ سان پاڻي صاف آيو ته، پيهر ڌوئڻ جو ضرور نه آهي.
٢٥١- پر "متانه" ۾ لکي ٿو ته پوءِ به ٽي ڀيرا ڌوئڻ گهرجي.
٢٥٢- اهو ڌوئڻ احتياطاً آهي ۽ لازمي نه آهي هرويرو ٽي ڀيرا ڌوئڻ شرط نه آهي.
٢٥٣- جنهن پاڻيءَ سان اثر کي ڌوتائين اهو صاف پاڻي هجي.
٢٥٤- ۽ اثر ختم ٿي ويو ته، پيهر ڌوئڻ جي ضرورت نه آهي.
٢٥٥- اهو حڪم نجس العين جو آهي، جيڪا دائمي اثر دار هجي.
٢٥٦- ڪنهن رنگين شيءِ پوڻ جي ڪري، پاڻي پليد ٿي پيو.
٢٥٧- يا رنگين پاڪ شيءِ ٻي پليد شيءَ سان گڏجي پئي.
٢٥٨- ان شيءِ جي ڪري پاڻي رنگين ٿيو ۽ رنگ سان سمورو پاڻي پرجي ويو.
٢٥٩- مثلاً ڳاڙهو، ڪارو، ڦڪو ۽ آسماني، انهن رنگن مان ڪو پاڻيءَ ۾ ظاهر ٿيو.
٢٦٠- ان پاڻيءَ ۾ جيڪڏهن ڪپڙو رنگدار ٿيو ته، ٽن ڀيرن ڌوئڻ سان پاڪ ٿيندو.
٢٦١- يا ٻي ڪنهن (پليد) شيءِ سان رنگيائين ۽ ٽي ڀيرا پاڻيءَ سان ڌوتائين.
٢٦٢- اهو ڪپڙو هڪدم پاڪ ٿي ويندو، اٿين ملڪ ۾ معمول آهي.
٢٦٣- انهيءَ طريقي تي گهڻا وڏا علماء هليا آهن. شرح منيه ڏسي سمورا مسئلا ياد رک.
٢٦٤- پر "محيط" کان هن طرح منقول آهي ته، جنهن پاڻيءَسان تو ڪپڙو ڌوتو، ان پاڻيءَ کي ڏِسُ.
٢٦٥- پاڻيءَ ۾ جيڪڏهن رنگ ظاهر هجي ته، ڌوتل ڪپڙو پاڪ نه آهي.
٢٦٦- رنگين ڪپڙي جي نپوڙڻ کان سواءِ، پاڻي رنگين ٿيو ته ڪپڙو پاڪ نه چئبو.
٢٦٧- پر الدرالمختار ۾ چيو اٿس ته اهڙي طرح ڌوئڻ بهتر آهي.
٢٦٨- صريح چيو اٿس ته اٿين شرط نه آهي، باقي صحيح قول موجب اُولىٰ آهي.
٢٦٩- ٽي ڀيرا ڌوئڻ ڪافي آهي، جيستوڻيڪ رنگ صاف نه هجي.
٢٧٠- فتاويٰ نورالعين انهيءَ قول کي ورتو آهي.
٢٧١- ٻن رنگن ۾ ڪافي فرق آهي، هڪ پائخاني جو رنگ جيڪو اڻَ وڻندڙ آهي.

٢٧٢- دگـر رنـگ صباغ در جامها — كـه مقصود باشد هم جابجا
٢٧٣- كنون شرح پاكي بدن را بدان — كـه احكام خاصه بباشد دران
٢٧۴- چـو تـن را پليدي نموده اثـر — بيانش گذشته همـه خوبتر
٢٧٥- بيكبار شستن بدن فرض دان — برائي ازاله حدث اي جوان
٢٧٦- اگـر غير تندار تـن را رسيد — اثـر نيست اصلا دران اي سعيد
٢٧٧- كند غسل تن را پياپي سه بار — شـود پاک في الفور با اعتبار
٢٧٨- بهرجا كه ساقط شده اعتصار — بـود گرچه ممكن مع الاختيار
٢٧٩- دران جا نه شرط ست تجفيف هم — نـه قلت تقاطر شنو بـا همم
٢٨٠- يكي آب پي آب ديگر شتاب — سيوم هم بتعجيل ريزي تو آب
٢٨١- چكد گرچه قطرات انبوه نيز — بـزودي دگـر آب را هم بـريـز
٢٨٢- بريزي يكي بر دگـر متصل — پياپي سه كرت نباشد مخل
٢٨٣- بسا چيزها را همين ضابطه — گـرفتـه بحيطه تضمن همه
٢٨۴- باشباه تخصيص كرده بتن — ميانِ متانه دو چيز ست بفن
٢٨٥- يكي تن دگر هم ظروف خشب — نه تخصيص دو اين بدارد سبب
٢٨٦- ببين تـو ز عالمگيري زهي — هـران چيـز آبي نه نوشد گهي
٢٨٧- چنانچه بـود سنگ يا آهن ست — چو آوند روئين و يا خود تن ست
٢٨٨- و يـا نوش اندک بسوئ درون — بـدارد خفي تـر ز راه بـرون
٢٨٩- چنانچه سفاله كه مستعمل ست — بنوشيدني آب نا كامل ست
٢٩٠- و يا قدح چوبين و يا خود خشب — بـود اين مثالات را يک سبب
٢٩١- چو چيزي بشسته ازين چيزها — سه كرت بشسته بگشته روا
٢٩٢- پياپي سه كرت چو شسته شده — بيكبارگي دفعة واحده
٢٩٣- شده پاک بي شک مع الاعتبار — ببين شرح منيه بيابي قـرار
٢٩۴- ببين "شرح منيه" درين ضابطه — مطابق بعالمگيري شده
٢٩٥- ولي نـوع اول صريحا بگفت — درين سلک هم نوع ثاني بسفت

٢٧٢- ٻيو ڪپڙن ڪي ڪٽيءَ جو ڏنل رنگ، جيڪو هر هنڌ مقصود آهي.
٢٧٣- هاڻي بدن جي پاڪائيءَ جو بيان ڪجي ٿو، جنهن ۾ خاص احڪام آهن.
٢٧٤- بدن تي پليديءَ جو اثر هجي ته ان جو بيان چڱي طرح گذري چڪو آهي.
٢٧٥- اي جوان! حدث کي وڃائڻ لاءِ بدن کي هڪ ڀيرو ڌوئڻ فرض سمجهه.
٢٧٦- جيڪڏهن غير جسمدار پليدي جسم کي لڳي ۽ ان ۾ اثر نه هجي.
٢٧٧- جسم لڳيتو ٽي ڀيرا ڌوئي ته في الفور پاڪ ٿي ويندو.
٢٧٨- جتي نپوڙڻ ڪري ڀوي (نپوڙڻ نه سگهجي) جيستوڻيڪ نپوڙڻ (وڏي ڪوشش سان) ممڪن به هجي.
٢٧٩- اُتي سُڪائڻ ۽ قطرن جو ٽورو ٽيڻ (يا بند ٿيڻ) شرط نه آهي.
٢٨٠- هڪ لاڳيتو، ٻيو جلد پاڻي وجهجي، ٽيون تڪڙو پاڻي هارجي.
٢٨١- گهٽا گهٽا قطرا ڪرن ته به، ٻيو پاڻي جلد هارجي.
٢٨٢- پاڻي هڪ ٻئي پٺيان هارجي ۽ لاڳيتا ٽي ڀيرا هجي ۽ وچ ۾ ساهي نه هجي.
٢٨٣- گهڻن شين لاءِ اهو قانون آهي، جيڪو سيني کي اِحاطو ڪري ٿو.
٢٨٤- الاشباه والنظائر ۾ بدن سان خاص ڪيو اٿس ۽ متانه ۾ ٻن شين جو ذڪر آهي.
٢٨٥- هڪ بدن ٻيو ڪاٺ جا ٿانوَ، هنن ٻن شين جي تخصيص جو ڪوبه سبب نه آهي.
٢٨٦- عالمگيريءَ ۾ ڏِسُ جيڪا شيءِ پاڻي نه چوهي.
٢٨٧- جيئن پَٿَرُ يا لوهه يا ڪُٽِ جا ٿانو يا خود جسم آهي.
٢٨٨- يا ٿورو اندر چوسي ۽ اهو چوسڻ ٻاهران خفي تر هجي.
٢٨٩- جيئن استعمال ڪيل نڪر، پاڻي چوسڻ ۾ ڪامل نه آهي.
٢٩٠- يا ڪاٺ جو پيالو يا خود ڪاٺ هجي، انهن سيني مثالن جو هڪ سبب آهي.
٢٩١- انهن شين مان ڪابه شيءِ ٽي ڀيرا ڌوئبي ته جائز آهي.
٢٩٢- انهن شين کي هڪ ئي واري سان ٽي ڀيرا لاڳيتو ڌوتو ويو.
٢٩٣- بيشڪ اهو پاڪ ٿيو اعتبار ڪر، شرح منيه ڏس ته قرار ٿئي.
٢٩٤- "شرح منيه" ڏسو، هن قاعدي ۾ عالمگيريءَ سان مطابق آهي.
٢٩٥- پر پهريون قسم صريحاً چيو اٿس ۽ ٻيو قسم به ان لڙهيءَ (قطار) ۾ پُوتو (بيهاريو) اٿس.

٢٩٦- بگفته سفاله که مستعمل ست ازين وجه اين نيز از اول ست
٢٩٧- چو خود نوش اندک ندارد شمار لهٰذا بکرده عدم اعتبار
٢٩٨- نه مقصود پاکي همين چيزها برائي جواز نماز ست بجا
٢٩٩- برائي نماز ست پاکي ثياب شنو شرح آن هم بيابي ثواب
٣٠٠- چو احکام تندار بالا گذشت دگر ذکر آثار مذکور گشت
٣٠١- کنون غير تندار را ياد دار که در حق جامه چه دارد شمار
٣٠٢- چو در طشت شويد کسي جامه را سه کرت بشويد بدان اي کيا
٣٠٣- بهر کرتِ آب گيرد جديد بهر کرتِ طشت شويد پديد
٣٠٤- بهر کرتِ عصر جامه کند همين هر سه شرط ست دارد سند
٣٠٥- ولي طشت شستن پس از هر سه بار همين شرط اندر متانه شمار
٣٠٦- چو اجانه باشد و يا مرکن ست درين حکم چون طشت در شستن ست
٣٠٧- ولي نام اجانه کونار را ست که در شستنش هم حرج بي خفا ست
٣٠٨- ولي عصر جامه بهر کرتي برين ست باور درين صورتي
٣٠٩- بقولي چو شويد همه هر سه بار بيک بار آخر کند اعتصار
٣١٠- نه نزد ابي يوسف ست عصر هيچ درين هر سه کرت ازين سر مپيچ
٣١١- اثر از نجاست بجامه اگر رسيده بمانده بجامه اثر
٣١٢- بتفصيل حکمش گذشته تمام نگويم بتکرار اي نيک نام
٣١٣- اگر عصر جامه نه آسان بود چو پنبه ميانش فراوان بود
٣١٤- و يا ثوب پشمين بباشد غليظ سه کرت بشويد بدان اي حفيظ
٣١٥- پس از هر سه کرت بسازد جفاف چو قطرات بس کرد شد حد جفاف
٣١٦- تقاطر سه کرت چو گشته تمام شده پاک جامه شنو اين کلام
٣١٧- سفاله که نو مي بود هيچگاه نه آبش رسيده بلا اشتباه
٣١٨- درين حکم پاکيش يکسان شمار سفاله چو نوشد بسي آب زار
٣١٩- چو جامه بشوئي بآبِ روان چو يکبار شوئي ميانش عيان

٢٩٦- انهيءَ ڪري استعمال ڪيل ٺڪر ڪي ٻه ڀيريون قسم چيو ويو آهي.
٢٩٧- ٿورو چوسڻ ڪونه ڳڻبو آهي، تنهنڪري ان کي اعتبار نه ڪيو اٿن.
٢٩٨- نماز جي جواز لاءِ انهن شين جي پاڪائيءَ مقصود نه آهي.
٢٩٩- نماز لاءِ ڪپڙن جي پاڪائي ضروري آهي، ان جو بيان ٻُڌ ته ثواب ٿئي.
٣٠٠- جسمدار پليديءَ جا احڪام ۽ انهن جي اثرن جو ذڪر مٿي گذري چڪو آهي.
٣٠١- هاڻي غير جسمدار پليدي کي ياد ڪر ته، ڪپڙن جي حق ۾ ڪيئن ڳڻبي؟
٣٠٢- اي پهلوان! جڏهن ڪو شخص ٿالهيءَ ۾ ڪپڙا ڌوئي ته ٽي ڀيرا ڌوئي.
٣٠٣- هر ڀيري نئون پاڻي ڪڻي ۽ هر ڀيري ٿالهي ۾ ڌوئيندو رهي.
٣٠٤- هر ڀيري ڪپڙو نپوڙي، هي ٽئي شرط مُستند آهن.
٣٠٥- پر ٽن ڀيرن کان پوءِ ٿالهي ڌوئڻ جو شرط "متانه" ۾ آهي.
٣٠٦- جيڪڏهن اِجانه (ڪُونَارِ) يا تغاري آهي ته ڌوئڻ ۾ انهن جو حڪم ٿالهيءَ وارو آهي.
٣٠٧- پر اجانه ڪُونَارِ جو نالو آهي، جنهن جي (هر ڀيري) ڌوئڻ ۾ حرج ظاهر آهي.
٣٠٨- پر ان صورت ۾ ڪپڙي کي هر ڀيري نپوڙجي، ان تي ڀروسو ڪر.
٣٠٩- هڪ قول موجب جيڪڏهن ٽي ڀيرا ڌوئي ته هڪ ڀيرو پڇاڙيءَ ۾ نپوڙي.
٣١٠- اُبو يوسف وٽ ٽنهي ڀيرن ۾ نپوڙڻ جو حڪم ڪونهي. تون انهيءَ حڪم کان منهن نه موڙ.
٣١١- پليديءَ جو اثر جيڪڏهن ڪپڙي کي لڳو ۽ اهو اثر ڪپڙي تي رهيو.
٣١٢- اي نيڪنام! ان جو حڪم تفصيل سان گذري چڪو آهي، دوباره بيان نٿو ڪيان.
٣١٣- جيڪڏهن ڪپڙو نپوڙڻ ۾ ڏکيو هجي مثلاً ان ۾ گهٽي ڪپهه پيل آهي.
٣١٤- يا ٿلهي پشم جو ڪپڙو هجي ته، فقط ٽي ڀيرا ڌوئي ڇڏي.
٣١٥- هر هڪ ڀيري ڌوئڻ کان پوءِ سڪائي، جيئن قطرا ڪرڻ کان بند ٿين.
٣١٦- ٽنهي ڀيرن جا قطرا ٽمڻ بند ٿيا ته ڪپڙو پاڪ ٿيو.
٣١٧- نئون ٺِڪر جنهن کي اجا پاڻي نه لڳو آهي.
٣١٨- اهو ٺِڪر جيڪو پاڻي گهڻو چوسي ٿو. هن پاڪائيءَ واري ۾ حڪم ۾ هڪجهڙو سمجهُه.
٣١٩- جيڪڏهن وهندڙ پاڻيءَ مان ڪپڙو ڌوئجي ته ان کي هڪ ڀيرو ڌوئجي. (ڇَچَولجي).

۳۲۰- و يـا در غديري كه باشد كثير بيكبار شوئي تو جامه كبير
۳۲۱- و يـا آب بـر ثـوب جاري كني بهر جزؤ از ثوب ساري كني
۳۲۲- درين هر سه صورت شود پاک ثوب بپاكي حقيقي ست چالاک ثوب
۳۲۳- نـه حاجت بتكرار شستن بود چه شستن بيكبار خوش تن بود
۳۲۴- نه حاجت بعصر ست كه شپليدن ست اگرچه بشپليدنش ممكن ست
۳۲۵- نه حاجت بقطرات بس كردن ست درانچه نه عصر ست ممكن بدست
۳۲۶- درين هر سه صورت چو يكبار شست ولي ثوب از غيـر تندار شست
۳۲۷- شده پاک جامه بتعجيل تام چو از آب بيرون شده اي همام
۳۲۸- همين قول مختار ماخوذ فرد چنين درمختار تصريح كرد
۳۲۹- چـو در درمختار هر سه صور همه گفت مختار شد خوبتر
۳۳۰- يكي صورتي آب جاري كه هست ببين بحررائق كه ذكرش به است(۱)
۳۳۱- دگر آب بـر ثوب جاري شدن بايضاح ايـن را گزيده بفـن
۳۳۲- دو اين با يكي هر سه صورت شده كـه در درمختار آمد همه
۳۳۳- نـه تخصيص جامه بود معتبر شود پاک هر چيز در سه صور
۳۳۴- ولي چونكه مغسول باشد جسيم چنانچه بساط ثخين و عظيم
۳۳۵- و يا حشو غاليچه دارد بسي كـه آمُود با حشو كرده كسي
۳۳۶- چـو در آب جاري بمقدار روز بمانـد بپـاكي شود دل فروز
۳۳۷- بقولي بمقدار ليل و نهار بمانـد دران آب پاكش شمار

ذكر عصر و فتل و فرق ميان هر دو

۱- بدان عصر شپليدن ست ني بتاب كشيدن بضغطه بجر تاب آب
۲- بقوت كفِ دست ضغطه كند چنانچه عصير از عنب بر كند
۳- بگيرد طرف ثوب در مشت او دهد زور بسيار بر مشت او

(۱) در نسخه "جهـ" بگفت نوشته.

٣٢٠- يا وڏي تلاءَ مان ڌوئين ته به هڪ ڀيرو ڌوئجي. (ڇڇولجي).
٣٢١- يا ڪپڙي تي پاڻي وهائين، جيئن ڪپڙي جي هر تند تار کي پاڻي پهچي وڃي.
٣٢٢- انهي ٽنهي صورتن ۾ ڪپڙو حقيقي پاڪ ٿيندو.
٣٢٣- جيڪڏهن هڪ ڀيرو چڱي طرح ڌوتو ويو ته، وري وري ڌوئڻ جو ضرور نه آهي.
٣٢٤- نپوڙڻ جو به ضرور نه آهي، توڙي ڪٿي نپوڙڻ ممڪن به هجي.
٣٢٥- جنهن شيءِ جو نپوڙڻ ممڪن نه هجي ته، قطرن جي بند ٿيڻ جو به ضرور نه آهي.
٣٢٦- هنن ٽنهي صورتن ۾ جيڪڏهن ڪپڙي مان غير جسمدار پليدي هڪ ڀيرو ڌوتائين.
٣٢٧- ڪپڙو پاڻيءَ مان نڪرندي ئي، فوراً پاڪ ٿي ويندو.
٣٢٨- الدرالمختار تصريح ڪئي آهي ته، اهو قول مختار ۽ ماخوذ آهي.
٣٢٩- الدرالمختار ٽنهي صورتن ۾ مختار لکيو آهي.
٣٣٠- هڪ صورت وهندڙ پاڻيءَ جي آهي، البحرالرائقُ ڏسُ جنهن ان کي ذڪر ڪيو آهي.(١)
٣٣١- ٻيو ڪپڙي تي پاڻي وهائڻ آهي، ايضاح ۾ هن کي قبول ڪيو ويو آهي.
٣٣٢- هي به، هڪڙيءَ ٻيءَ سان گڏ، اهي جملي ٽي صورتون ٿيون، جيڪي الدرالمختار ۾ آيل آهي.
٣٣٣- ڪپڙي جي تخصيص معتبر نه آهي، هرڪا شيءِ ٽنهي صورتن ۾ پاڪ ٿيندي.
٣٣٤- جيڪڏهن ڌوتل شيءِ تلهي هجي مثلاً پٽرٽي ٿُلهي ۽ وڏي هجي.
٣٣٥- يا غاليچي ۾ حَشوُ (پوُرُ) هجي ۽ ڪنهن ماٿوءَ غاليچي کي حَشوَ (پوُرُ) سان ڀري ڇڏيو هجي.
٣٣٦- اهڙي شيءِ جيڪڏهن وهندڙ پاڻيءَ ۾ هڪ ڏينهن جو قدر پئي هوندي ته پاڪ ٿيندي.
٣٣٧- هڪ قول موجب رات ۽ ڏينهن جو قدر پاڻيءَ ۾ رهي ته پاڪ ٿيندي.

نپوڙڻ، وٽڻ ۽ ٻنهي ۾ فرق جو ذڪر

١- ڄاڻڻ گهرجي ته "عصر" زور سان نپوڙڻ کي چئبو آهي.
٢- چنبي جي زور سان نپوڙي جيئن انگور مان رَسُ نپوڙي ڪڍجي.
٣- مُٺِ ۾ ڪپڙي جو پَلوُ جهلي، زور سان وَٽُ به ڏجي.

(١) نسخي "جه" ۾ بگڦت لکيل آهي.

۴- بپهلوئ این مشت مشتِ دگر — دهد بر دگر زور هم بیشتر
۵- نهد مشت بر مشت این طور تام — کند تا بدیگر طرف اختتام
٦- همه ثوب در مشت آرد بزور — رود تا همه آب شیرین و شور
۷- چنین عصر جامه بباشد مراد — که در فقه آنرا بکردند یاد
۸- مخالف دگر قول باشد درین — ندانم که قول ست آن بهترین
۹- که ایشان بگفتند اینجا صریح — همه زور عاصر که دارد صحیح
۱۰- همه صرف قوت بود شرط تام — کند صرف قوت مع الاهتمام
۱۱- اگر جامه اش را رعایت کند — که بر عصر اندک کفایت کند
۱۲- نه پاک ست جامه رعایت مخل — همه این معاني بداري بدل
۱۳- اگر عصر مذکور بودي مراد — که مشروح(۱) گشته بداري تو یاد
۱۴- نه تضییع جامه درین صورتي ست — چگونه رعایت کني تو بایست
۱۵- اگر عصر مشروح مشروط هست — خطاء فقیهان عیان نا به است
١٦- چه تضییع جامه بدانند شان — نه تضییع هرگز بود اي جوان
۱۷- وگر عصر دیگر مراد ست شان — که آن ست از عادت گازران
۱۸- قباحت دگر چند گونه بران — بگویم شود تا بـَرَت هم عیان
۱۹- اگر عصر در فقه این ست مراد — که از گازران ست هر جا بیاد
۲۰- برین قول چون شرط مذکور را — بیارند در عصر هر جا بجا
۲۱- بسا جامها پاره پاره شوند — بپاره شدن هم ز حاجت روند
۲۲- فتد قحط جامه بر اهلِ نماز — همه چیزها را بکن امتیاز
۲۳- چو با عصر پارید جامه کسي — درین نیز باشد تعدي بسي
۲۴- بباشد برو زین ضمانیتش — اگرچه تعدي نه در نیتش
۲۵- مباشر جنایت بجر قصد او — ضمان ست لازم همیشه برو
۲٦- مسبب بقصدِ تعدي مگر — ضمان ست آنکه برو هم نگر
۲۷- ز "اشباه" بین تو ببابِ غصب — برین اصل داني همه این سبب(۲)

(۱) در نسخه "جهـ" مشهور بجاءِ مشروح نوشته است. (۲) در نسخه "جهـ" این شعر موجود نیست.

۴- هڪڙيءَ مُٺ جي پرِ ۾ ٻي مُٺ رکي، ٻنهي هٿن سان زور ڏجي.
۵- هڪ مُٺ ٻي مُٺ تائين رکي اهڙي طرح زور سان وَٽُ ڏئي ٻئي طرف تائين پڇاڙي ڪري.
٦- سڄو ڪپڙو ڪٺي مٺ ۾ جهلي زور ڏئي ڪپڙي جو پاڻي ڪڍجي.
٧- ڪپڙي جي نپوڙڻ جو اهو طريقو مراد آهي، جيڪو فقه ۾ ذڪر ڪيل آهي.
٨- ٻيو قول هن جي خلاف آهي، مون کي معلوم نه آهي ته ڪو اهو قول بهتر آهي.
٩- صريح لکيو اٿن ته زور، نپوڙيندڙ جي حال آهر مراد آهي.
١٠- پنهنجو سمورو زور لائڻ شرط آهي، جيترو زور هجيس، اوترو زور لائي.
١١- جيڪڏهن ڪپڙي جي رعايت ڪري ۽ نپوڙڻ ۾ نرمي ڪري.
١٢- ائين ڪپڙو پاڪ نه ٿيندو، ڪپڙي جي رعايت مُخِل (نقصان ڏيندڙ) آهي اها حقيقت ياد رک.
١٣- جيڪڏهن ذڪر ڪيل نپوڙڻ مراد هجي، جنهن جو بيان ٿي چڪو ته تون ياد رک.[1]
١۴- هن صورت ۾ ڪپڙي جي تضييع (ڦاٽڻ يا ٽڪرا ٽڪرا ٿيڻ) نه آهي ته پوءِ رعايت ڇا لاءِ ٿو ڪرين؟
١۵- جيڪڏهن ذڪر ڪيل شرط نپوڙڻ لاءِ آهن ته پوءِ اها فقيهن جي خطا آهي.
١٦- ڪپڙي جي ڪهڙي تضييع ڄاڻائون؟ (ان ۾) تضييع هرگز نه آهي.
١٧- جيڪڏهن نپوڙڻ جو ٻيو قسم مراد آهي، جيئن ڌوٻين ۽ ڪتين جي عادت آهي.
١٨- ٻئي قسم جي خرابيءَ جا ڪجهه قسم توکي معلومات خاطر ٻڌايان ٿو.
١٩- جيڪڏهن فقه ۾ هي ڌوٻين ۽ ڪتين وارو نپوڙڻ مراد آهي.
٢٠- ان قول موجب ذڪر ڪيل شرط جيڪڏهن نپوڙڻ ۾ هرجاءِ پورا ڪجن.
٢١- ڪيترائي ڪپڙا ٽڪرا ٽڪرا ٿي پوندا، جيڪي ڪنهن ڪم جا نه رهندا.
٢٢- نمازين لاءِ ڪپڙي جو قحط پئجي ويندو، هر شيءِ جو امتياز ڪر.
٢٣- جيڪڏهن ڪنهن شخص (ڌوٻي) نپوڙڻ سان ڪپڙو ڦاڙي وڌو ته ان ۾ به گهڻو تجاوز هوندو.
٢۴- ان شخص(ڌوٻيءَ) کان ڪپڙو پرائي ونبو، جيتوڻيڪ حد کان تجاوز سندس نيت ۾ نه هجي.
٢۵- بنا ارادي اهڙي نقصان ڪندڙ (ڌوٻيءَ) تي به ضمان (ڀري ڏيڻ) لازم آهي.
٢٦- مسبب، تعدي (حد کان وڌيڪ) جي ارادي سان، ضمان (ڀري ڏيڻ) کي لازم ڪندو آهي.
٢٧- الاشباه والنظائر جي باب الغصب کي ڏسُ، هيءُ سبب انهيءَ قانون ۽ اصل تي مبني آهي.[2]

(١) نسخي "جهه" ۾ 'مشروح' جي بدران 'مشهور' لکيل آهي. (٢) نسخي "جهه" ۾ هي شعر موجود ناهي.

۲۸- بود نهي در شرع تضييع مال ... مکن جامه ضايع که باشد وبال
۲۹- بگفتند در شستن گازري ... نه در ثوب حاصل شود طاهري
۳۰- بتدبير اوساخ جامه برند ... نه تطهير جامه بدست آورند
۳۱- کنون باز گويم ترا يک جواب ... شنو تا بگويم جواب صواب
۳۲- گهي عصر بر فتل اطلاق يافت ... ولي عصر بر فتل نامش شتاقت
۳۳- عموم المجاز ست اطلاق آن ... مجاز و حقيقت نه جمع ست دران
۳۴- و ليکن بنزديک پيشينيان ... بُده عصر هم بر حقيقت عيان
۳۵- ازين وجه گفتند قوت تمام ... کند صرف در عصر با اهتمام
۳۶- چو بعضي نه واقف بمعني بدند ... بکردند از عصر فتلش پسند
۳۷- بگفتند عصر ست مر فتل نام ... شود گرچه تضييع جامه تمام
۳۸- رعايت ثياب ست بپاکي مخل ... که در فهم اين بعض آمد بدل
۳۹- بدان فتل همچو رسن تافتن ... بود فتل جامه چو فتل رسن
۴۰- بود فتل هم عادت گازران ... ولي فتل از عصر اَوکَدُ بدان
۴۱- بود فتل ابلغ باخراج آب ... که اکثر کشد آب بي شک شتاب
۴۲- ولي فتل از عصر آسان تر ست ... وقوعش بهر ملک هم اکثر ست
۴۳- اگر فتل جامه کند اختيار ... بود قوت جامه را اعتبار
۴۴- بقوت که جامه نه ضائع شود ... همه قوت آن قدر لازم بود[1]
۴۵- بقدري که با عصر آبي کشد ... باين قدر با فتل گر مي کشد
۴۶- بود جائز او را بلا اختلاف ... چو خوف زيان ست داني تو صاف
۴۷- من از اهل تحقيق در چند سال ... درين مسئله مي نمودم سوال
۴۸- بآخر مرا گشت تحقيق اين ... که گفتم درين جا شنو با يقين

(۱) در نسخه "ر" درين جا ترتيب باين طور نوشته است. اشعار
وگر عصر جامه کند مرد دين ـ همه قوت آن مرد مشروط بين،
کند صرف قوت همه را دران ـ نه شرط ست دران قوت ديگران،
بر زور اندک کفايت کند ـ نه او جامه اش را رعايت کند،
من از اهل تحقيق در چند سال ـ ببودم درين مسئله پر سوال،
بآخر مرا گشت تحقيق اين ـ که گفتم درين جا شنو با يقين.

٢٨- شريعت ۾ مال ضايع ڪرڻ جي منع آهي تہ ڪپڙو بہ ضايعُ نہ ڪر.
٢٩- چون ٿا تہ ڌوبيءَ جي ڌوئڻ سان ڪپڙو پاڪ نٿو ٿئي.
٣٠- تدبير سان ڪپڙي جي مَرُ لاهين ٿا، باقي ڪپڙي جي پاڪائيءَ جو خيال نٿا ڪن.
٣١- ٻُڌ تہ هاڻي وري توکي هڪ جوابُ باصواب ٻڌايان ٿو.
٣٢- ڪڏهن نپوڙڻ کي وٽڻ تي ڳالهائبو آهي ۽ نپوڙڻ کي وٽڻ جو نالو ڏنو ويندو آهي.
٣٣- اهو ڳالهائڻ عُمومُ المجاز آهي، مجاز ۽ حقيقت گڏ نہ ٿيندا آهن.
٣٤- پر متقدمين وٽ عصر (نپوڙڻ) بہ پنهنجي حقيقت تي رهي ٿو.
٣٥- ان ڪري چوندا آهن تہ نپوڙڻ ۾ سمورو زور لائجي.
٣٦- جڏهن تہ ڪي ماڻهو معنىٰ کان واقف نہ آهن، سي عصرُ مان فتل (وٽڻ) مراد وٺن ٿا.
٣٧- چون ٿا تہ عصر، فتل جو نالو آهي، توڙي ڪٿي ڪپڙو ضايع ٿئي.
٣٨- ڪپڙي جي رعايت پاڪائيءِ ۾ خلل وجهي ٿي، ڪن ماڻهن کي دلبر اها ڳالهہ سمجهہ ۾ آئي آهي.
٣٩- فتل رسي کي وَٽُ ڏيڻ وانگر آهي، ڪپڙي جو وٽڻ رسي وانگر آهي.
٤٠- وٽڻ ڌوٻين جي بہ عادت آهي، پر وٽڻ نپوڙڻ کان وڌيڪ تاڪيد وارو آهي.
٤١- وٽڻ ڪپڙي مان پاڻي ڪڍڻ لاءِ وڌيڪ مبالغي وارو آهي جنهن سان جلد گهڻو پاڻي نڪري وڃي ٿو.
٤٢- وٽڻ، نپوڙڻ کان آسان آهي ۽ هر ملڪ ۾ گهڻو رائج آهي.
٤٣- ڪپڙي جي وٽڻ ۾، ڪپڙي جي حالت کي اعتبار آهي.
٤٤- اينترو زور ڏجي جو ڪپڙو ڦاٽي نہ پوي، اينتري طاقت استعمال ڪجي.(١)
٤٥- جيترو زور نپوڙڻ ۾ ڏئي ٿو، جيڪڏهن اينترو ئي زور وٽڻ ۾ ڏيندو.
٤٦- ائين بنا اختلاف جي جائز آهي، پلي ڪٿي ڪپڙي کي نقصان ٿيڻ جو خطرو بہ هجي.
٤٧- آءُ محققن کان ڪيترائي سال، اهو مسئلو پڇندو رهيس.
٤٨- نيٺ مون کي هيءَ تحقيق حاصل ٿي، جيڪا هِتِ بيان ڪيم.

(١) نسخي "ر" ۾ هن جاء تي ترتيب هن طرح لکيل آهي: ترجمو
جيڪڏهن ڪو دين دار ڪپڙو نپوڙي تہ ان مرد جي سموري طاقت شرط آهي،
پنهنجي طاقت کي ان ۾ استعمال ڪري ۽ ٻين جي طاقت شرط نہ آهي،
ٿوري زور سان ڪفايت ڪري ۽ اهو ڪپڙي جي رعايت نہ ڪري،
آءُ محققن کان ڪيترائي سال ان مسئلي جي باري ۾ پڇندو رهيس،
نيٺ مون کي هيءَ تحقيق حاصل ٿي، جيڪا هِتِ بيان ڪيم.

باب فرائض نماز سه گانه

١- فرائض نماز ست همه شانزده
إزان هشت بيرون نماز آمده
٢- شرائط بگويند آن هشت را
ازان دو گذشته است اي نيک راء
٣- يکي پاک جامه دگر پاک تن
سيوم پنج اوقات بشناختن
٤- ولي ذکر اوقات مشهور هست
ميان متون نيز مذکور هست
٥- دگر پنج باقي بيارم تمام
جدا هر يکي را بتفصيل تام
٦- دگر هشت داخل نماز ست همه
ازان پنج ارکان عيان آمده
٧- قيام و قرائت رکوع و سجود
بآخر نماز ست پنجم قعود
٨- سه فرض ست باقي بداخل نماز
شرائط دروني همان ست باز
٩- درين هر سه ترتيب ارکاني ست
خروجش بفعلش بدان ثاني ست
١٠- سيوم نيز يقظه که بيداري ست
بتحقيق مشروط هشياري ست

باب طهارت مکان نماز گزاردن

١- طهارت مکان نماز ست شرط
دو گونه درين گفتگوئي ست فرط
٢- يکي بر نجاست چو رکني بکرد
همان رکن فاسد شده صاف سرد
٣- اعاده کند رکن بر جائی پاک
رهد تا نمازش همه از هلاک
٤- بقولي نه رکن ست تنها تباه
نماز ست باطل بلا اشتباه
٥- دگر هم پليدي مکانِ نماز
چه قدر ست مانع منافي نماز
٦- ميانِ قيام و رکوع و سجود
يکي پا نهادن بود فرض زود
٧- دگر پا نهادن برو واجب ست
درين هر سه موضعِ نکو واجب ست
٨- بجبهت نهادن سجود ست تام
ببيني ست تنها بنزد امام
٩- امام ست راجع ازين مسئله
ببيني نهادن نه سجده شده

نماز جي ٽن قسمن جي فرض جو باب

١- نماز ۾ سورهن فرض آهن، جن مان اٺ نماز کان ٻاهر آهن.
٢- انهن ٻاهرين اٺن فرضن کي شرط چوندا آهن، جن مان ٻه ته بيان ٿي چڪا آهن.
٣- هڪ ڪپڙو پاڪ، ٻيو بدن پاڪ، ٽيون پَنجَ وقت سڃاڻڻ.
۴- وقتن جو بيان ته مشهور آهي، جيڪو متن ۾ ذڪر ڪيل آهي.
۵- باقي پنج فرض رهيل آهن، جن جو تفصيل سان بيان ڪيان ٿو.
٦- ٻيا اٺ فرض نماز ۾ اندر آهن، انهن مان پنج ارڪان ظاهر آهن.
٧- قيام، قرائت، رڪوع ۽ سجدو، پنجون نماز جي پڇاڙيءَ ۾ قعدو ڪرڻ آهي.
٨- ٽي فرض باقي نماز ۾ اندر آهن، انهن کي اندريان شرط چوندا آهن.
٩- انهن ٽن مان هڪ رڪنن جي ترتيب. ٻيو پنهنجي فعل سان نماز کان ٻاهر نڪرڻ آهي.
١٠- ٽيون نماز ۾ سڄاڳي ۽ هوشياري به رڪن آهي.

نماز پڙهڻ واري جاءِ جي پاڪ هجڻ جو باب

١- نماز واري جاءِ جو پاڪ هجڻ شرط (فرض) آهي. هن ۾ ٽن قسمن تي گفتگو آهي.
٢- هڪ نجاست تي رڪن ادا ڪرڻ سان اهو رڪن فاسد ٿيندو.
٣- اهو رڪن پاڪ جاءِ تي ورائي ادا ڪجي ته جيئن نماز فساد کان بچي وڃي.
۴- هڪ قول موجب رڳو اهو رڪن تباهه نه آهي، پر سموري نماز باطل ٿي.
۵- ٻيو پليدي به نماز جي جاءِ واري، ڪيتري قدر آهي، جيڪا نماز کان مانع آهي.
٦- قيام، رڪوع ۽ سجدي ۾ هڪ پير زمين تي رکڻ فرض آهي.
٧- باقي ٻيو پيرُ انهن ٽنهي جاين ۾ زمين تي رکڻ واجب آهي.
٨- پيشاني رکڻ سان سجدو پورو آهي. امام اعظم وٽ رڳو نڪ رکڻ سان به سجدو پورو آهي.
٩- پر امام اعظم ان قول کان رجوع ڪري چڪو آهي ته رڳو نڪ رکڻ سان سجدو پورو نه ٿيندو.

١٠- چو برجائ پاکي نهاده قدم — دگر بر نجاست نهاده بدم
١١- نمازش اشد الکراهة شده — شده ترک واجب شنو تو همه
١٢- نه وضعش شده بر نجس معتبر — يکي پا شده معتبر بي دگر
١٣- بود وضع پا بر نجس کالعدم — بود همچو بي وضع بر جا بدم
١٤- يکي پا نهاده که آن فرض بود — دگر نا نهاده ازين وجه زود
١٥- اگر بر نجاست زياده تمام — دو دست و دو زانو نهاده تمام
١٦- و يا(١) بر نجاست چو بيني نهاد — چو بر پاک جبهت نهاده بياد
١٧- همه عضوها اين نهاده بدم — نهاده همه اين شده کالعدم
١٨- نهادن همه اين چو سنت شده — کراهت بود ترک سنت همه
١٩- نمازش روا با کراهت بدان — ببين در متانه که کرده بيان
٢٠- ولي قول مشهور ظاهر بدان — همان ست معمول اي نوجوان
٢١- مکاني که دارد بران هر دو پاء — دگر جاءِ وجه ست اي نيک راء
٢٢- بود شرط پاکي همين دو مکان — نه باقي مُصَلّیٰ شنو بي گمان
٢٣- برين قول يک پا نهاده اگر — ولي بر نجاست غليظه نگر
٢٤- دگر پا چو بر جاء پاکي نهاد — نمازش برفته همه با فساد
٢٥- دو دست و دو زانو همه بر پليد — نهادن بباشد کراهت پديد
٢٦- شده ترک سنت شنو اين شمار — بود وضع سنت همه اين چهار
٢٧- ز "شرح مواهب" دگر قول را — بديدم صريحا شنو با صفا
٢٨- مکان همه هفت اندامهاء — بود شرط پاکي نه باقي ز جاء
٢٩- همين قول تحقيق باشد صحيح — ولي از سمرقندي ست اين صريح
٣٠- اگر زير هر هفت اندامها — نجاست غليظه بباشد بجا(٢)

(١) در نسخه "جهه" وگر بجایٔ ويا نوشته است.
(٢) در نسخه "ر" بود اي کيا بجایٔ بباشد بجا نوشته است. و درين نسخه ترتيب اشعار باين طور است.
مساحت همه آنچه ملصق شده ـ ازين هفت اندام اي نيک رَه.
ز مقدار درهم بود بيشتر ـ بيک رکن اين جمع شد معتبر.
نمازش شکسته شده ياد گير ـ مسائل درين باب باشد کثير.

١٠- جيڪڏهن هڪ پير پاڪ جاءِ تي، ٻيو پليد جاءِ تي رکيائين،
١١- ان جي نماز سخت مڪروهه ٿي، ڇو ته ان صورت ۾ واجب ترڪ ٿئي ٿو.
١٢- پليدي تي پير رکڻ کي اعتبار نه ڪبو، باقي (پاڪ جاءِ تي رکيل) هڪ پير کي اعتبار آهي.
١٣- پليد جاءِ تي پير رکڻ، نه رکڻ وانگر آهي.
١٤- هڪ پير رکيائين جيڪو فرض هو. باقي ٻيو پير(رکڻ واجب هو) جيڪو نه رکيائين.
١٥- جيڪڏهن پليديءَ تي ٻن هٿن ۽ ٻن گوڏن جي جاءِ کان زياده (عضوا) رکيائين.
١٦- يا نَڪُ پليد جاءِ تي ۽ پيشاني پاڪ جاءِ تي رکيائين. (١)
١٧- هي سڀ رکيل عضوا ڪالعدم ۽ اڻ رکيل ڄڻبا.
١٨- هي عضوا رکڻ سنت آهن ۽ سنت کي ڇڏڻ ڪراهت آهي.
١٩- ان حال ۾ نماز ڪراهت سان جائز ٿيندي "متانه" ۾ ان جو بيان آهي.
٢٠- اي نوجوان! پر مشهور قول ظاهر آهي ۽ اهوئي معمول آهي.
٢١- ٻنهي پيرن ۽ مُنهن جي رکڻ جي جيڪا جاءِ آهي.
٢٢- انهن ٻن جاين جي پاڪائي شرط آهي، باقي ٻيءَ جاءِ جو پاڪ هجڻ شرط نه آهي.
٢٣- ان قول موجب جيڪڏهن نجاست غليظه تي هڪ پير رکيائين.
٢٤- ۽ ٻيو پير پاڪ جاءِ تي رکيائين ته ان جي نماز جائز نه ٿيندي.
٢٥- ٻئي هٿ ۽ ٻئي گوڏا پليد جاءِ تي رکڻ ڪراهت آهن.
٢٦- ائين سنت ترڪ ٿئي ٿي، ڇو ته انهن ڇئني عضون جو (پاڪ جاءِ تي) رکڻ سنت آهي.
٢٧- "شرح مواهب" ۾ ٻيو قول صريح ڏٺم، اهو ڇڱيءَ طرح ٻُڌُ.
٢٨- ستن عضون جي جاءِ جي پاڪائي شرط آهي وڏيڪ شرط نه آهي.
٢٩- تحقيق هي قول صحيح آهي ۽ سمرقنديءَ کان صريح منقول آهي.
٣٠- جيڪڏهن انهن ستن عضون جي هيٺان نجاست غليظه هجي.(٢)

(١) نسخي "جهه" ۾ 'ويا' جي عيوض 'وگر' لکيل آهي.
(٢) نسخي "ر" ۾ 'بباشد بجا' بدران 'بود اي کيا' لکيل آهي. ۽ انهيءَ نسخي ۾ هن شعر کان پوءِ شعرن جي ترتيب هن طرح لکيل آهي: ترجمو:
ستن عضون مان انهن عضون جي ماپ جيڪي پليديءَ سان لڳل هجن،
اها ماپ درهم جي قدر کان زياده هجي ۽ هڪ رکن ۾ هجي،
ان جي نماز پڇي پئي، هن باب جا مسئلا تمام گهڻا آهن.

٣١- نـه نفسِ نجاست بـود معتبـر مساحت ز مـوضوع کن در نظر
٣٢- مساحت ز اعضا که ملصق شده بنفس نـجاست شنـو تـو همـه
٣٣- اگـر آن مساحت زیاده بـود ز مقدار درهـم کشاده بـود
٣٤- منـافي نماز ست این قدر زو ازین کم معاف ست اي نیک رو
٣٥- ولـي جمع کردن مساحت همین بیک رکـن آمـد شنـو اي امین
٣٦- اگر زیـر هر دو عقب او بدید نجاست دگـر زیـر زانـو پـدید
٣٧- جـدا هـر یکي را بکن اعتبار مکن جمع این هر دو را در شمار
٣٨- وجـود نخستین بـود در قیـام پسین در سجود ست اي نیک نام
٣٩- چو یک سجده اش بر نجاست نمود کند بر دگر او چو دیگر سجود
٤٠- جـدا هر یکي هم بـود معتبـر ببین 'شرح منیه' ، متانه دگر
٤١- بجاء غلیظـه خفیفـه اگـر بـود زیـر عضوي بجمله صور
٤٢- مساحت ازان ربع انـدام گیـر بکن جمع بر طور سابـق پذیـر
٤٣- غلیظه اگر بـا خفیفه بگشت شنـو طور جمعش بباش گذشت
٤٤- کنـون قول احوط که باشد صحیح بـگـویم بیـانش تـرا هم صریح
٤٥- ز پس دو عقب تا مکان سجود همـه پـاک بـودن بـود شرط زود
٤٦- بـود شـرط پـاکي مصليٰ همه صحیح ست این قول روشن چو مه
٤٧- مُصَلّیٰ ز هـر دو عـقـب دو قـدم بـود تـا مکانِ سجود ست هم
٤٨- بود گرچه خالي ز وضع تنش دریـن حد داخل بـود بـودنـش
٤٩- چنـانچـه مقابل بسینـه همو نجاست بباشد شنـو تـو نکو
٥٠- اگـر آن غلیظـه ز درهـم فـزون نـمازش شـود بـا تباهي زبـون
٥١- نـه حکم خفیفه دریـن مسئلـه بـدیدم گهي در کتب عـادلـه
٥٢- بـشایـد بحکم غلیظـه شـده دریـن حکم یکسان همه آمده
٥٣- ولـي در متـانـه ز ترغیب گفت روا بـر خفیفـه سجود ست مفت
٥٤- دو بـول ست پـاک از محمد امین بـریـن ست فتـویٰ بحق زمین

٣١- پليديءَ جي عين کي اعتبار نہ آهي، بلڪ رکيل عضوي جي ماپ کي ڏسبو.
٣٢- پليديءَ سان جيڪو عضوو لڳل هجي، ان جي ماپ ڀڏو.
٣٣- جيڪڏهن ان جي ماپ، درهم جي قدر کان زياده هجي.
٣٤- ايترو انداز پليدي نماز جي منافي آهي، ان کان گهٽ معاف آهي.
٣٥- پر هڪ رُڪن ۾ مُتفرق پليدي گڏي اُن ماپ جو حڪم لائبو.
٣٦- جيڪڏهن ٻنهي ڪُڙين ۽ گوڏن جي هيٺان پليدي ڏنائين.
٣٧- هر هڪ کي جدا شمار ڪبو ۽ گڏ شمار نہ ڪبون.
٣٨- اي نيڪنام! پهرئين صورت قيام ۾، پوئين صورت سجدي ۾ ٿيندي.
٣٩- جيڪڏهن هڪ سجدو پليد جاءِ تي، ٻيو سجدو ٻيءَ جاءِ تي ڪيائين.
٤٠- هرهڪ کي جدا جدا اعتبار ڪبو، شرح منيه ۽ متانه ڏس.
٤١- مذڪوره بالا سيني صورتن ۾ جيڪڏهن غليظي پليدي جي بدران خفيفي پليدي هجي.
٤٢- ان صورت ۾ عضوي جوچوٿون حصو ان جي ماپ آهي ۽ اهي گڏ ڪبا جيئن مٿي گذريو.
٤٣- جيڪڏهن غليظي، خفيفيءَ سان گڏ ٿي تہ ان جي گڏ ٿيڻ جو طريقو ڀڏو جيڪو گذريو.
٤٤- هاڻي توکي اَحوَطُ ۽ صحيح قول جو صريح بيان ٻڌايان ٿو.
٤٥- ٻنهي ڪُڙين کان سجدي واري جاءِ تائين، سموري جاءِ جو پاڪ هجڻ شرط آهي.
٤٦- نماز جي سموري جاءِ جو پاڪ هجڻ شرط آهي. هي قول صحيح ۽ چڱو وانگر چٽو آهي.
٤٧- ٻنهي پيرنَ جي ٻنهي ڪُڙين کان وٺي، سجدي واري جاءِ تائين، اها سموري جاءِ نماز آهي.
٤٨- جيتوڻيڪ ان جاءِ کي بدن نہ بہ لڳي، فقط ان حد ۾ داخل هجي.
٤٩- جيئن سيني جي سامهون نجاست هجي تہ ان بابت حڪم ڀڏو.
٥٠- جيڪڏهن اها نجاست غليظه درهم کان زياده هوندي تہ نماز فاسد ٿيندي.
٥١- هن مسئلي ۾ خفيفي پليدي جو حڪم معتبر ڪتابن ۾ نہ ڏٺو اٿم.
٥٢- شايد (تي سگهي ٿو) جو خفيفه ۽ غليظه جو حڪم ساڳيو هجي.
٥٣- پر "متانه" ۾ "ترغيب" جي حوالي سان لکي ٿو تہ خفيفه تي سجدو ڪرڻ جائز آهي.
٥٤- ڀ پيشاب امام محمد وٽ پاڪ آهن، زمين جي حق ۾ ان تي فتوىٰ آهي.

٥٥- چو بول بهيمه كه لحمش حلال ‏ دگر بول اسب ست اي نيک فال
٥٦- مراد از مُصَلّىٰ بود جائگاه ‏ نه سجاده باشد بلا اشتباه
٥٧- چو پاكي مصلىٰ همه شرط گشت ‏ همين ست احوط چنانچه گذشت
٥٨- همين قول تحقيق كرده بيان ‏ ابوليث شيخ سمرقنديان
٥٩- بمفتاح اين قول آمد صريح ‏ بگفته كه اين قول باشد صحيح
٦٠- بود در پليدي مكان اختلاف ‏ كه مفسد نماز ست بيک قول صاف
٦١- بقولي نه مفسد نماز ست آن ‏ ولي ركن فاسد بگردد ازان
٦٢- اعاده همان ركن لازم بدان ‏ نخستين بود قول مختار شان
٦٣- نجاست غليظه كثيره اگر ‏ ز مقدار درهم بود بيشتر
٦٤- بران جبهت و انف هر دو نهاد ‏ برائي سجودش بران زور داد
٦٥- چو سجده بران جا بكرده تمام ‏ سه قول ست درين صورتِ با مرام
٦٦- بقولي نمازش درين فاسد ست ‏ صحيح ست اين قول گيري بدست
٦٧- ولي درمختار اصحش بگفت ‏ بديگر كتب نيز اين در بسفت
٦٨- و ليكن ندانم كه اين قول كيست ‏ كه گفته همين قول قولش قوي ست
٦٩- ولي شرح منيه بگفته چنين ‏ همين قول طرفين دان با يقين
٧٠- ولي بوالمكارم نوشته(١) عيان ‏ كه قولِ دو صاحب چنين شد بيان
٧١- مگر يک روايت چنين از امام ‏ موافق بمذهب دو صاحب همام
٧٢- ببين در متانه بطور دگر ‏ نه اين قول آمد مگر از زفر
٧٣- بقولي نه محسوب شد آن سجود ‏ جواز نمازش بدارد وجود
٧٤- اعاده چو كرده سجودش همان ‏ نمازش روا گشت دان بي گمان
٧٥- ندانم كه گفته همين قول را ‏ ز علماء تحقيق اي با صفا
٧٦- ز توضيح و از شرح منيه ببين ‏ كه مذهب ابي يوسف ست اين چنين
٧٧- ولي بوالمكارم همه گفت راست ‏ نه اين قول مذهب ز علماء ما ست
٧٨- مگر از ابي يوسف ست قول يک ‏ نه مذهب وي ست اين درين نيست شک

(١) در نسخه "جهـ" بگفته بجاىٔ "نوشته" مرقوم ست.

٥٥- مثلاً حلال جانور جو پيشاب، ٻيو گهوڙي جو پيشاب پاڪ آهي.
٥٦- لفظ مُصَلّي مان مراد نماز جي جاءِ آهي ۽ سجدي وارو ڪپڙو مُراد نه آهي.
٥٧- سموري نماز واري جاءِ جو پاڪ هجڻ شرط آهي، اهو قول احوط آهي، جيئن گذريو.
٥٨- هي قول شيخ ابوالليث سمرقنديءَ بيان ڪيو آهي.
٥٩- مفتاح ۾ هي قول صريح آيو آهيُ ۽ چيو اٿس ته، هي قول صحيح آهي.
٦٠- جاءِ جي پليدي ۾ اختلاف آهي هڪ قول موجب مفسد نماز آهي.
٦١- ٻئي قول موجب مفسد نماز نه آهي، پر ان سان رُڪن فاسد ٿيندو.
٦٢- ۽ ان رڪن کي ورائڻ لازم آهي، پهريون قول مختار آهي.
٦٣- نجاست غليظه جيڪڏهن درهم جي مقدار کان زياده هجي.
٦٤- ان تي پيشاني ۽ نَڪُ، سجدي لاءِ زور سان رکيائين.
٦٥- جڏهن ان جاءِ تي سجدو پورو ڪيائِين ته ان صورت ۾ ٽي قول آهن.
٦٦- هڪ قول موجب نماز فاسد ٿي، هي قول صحيح آهي ۽ اهو اختيار ڪر.
٦٧- پر الدرالمختار ۾ هن قول کي اصح چيو اٿس، ٻين ڪتابن به ائين لکيو آهي.
٦٨- پر مونکي معلوم نه آهي ته هي قول ڪنهن جو آهي، جنهن هن قول کي قوي چيو آهي.
٦٩- پر "شرح منيه" چيو آهي ته، هي قول طرفين جو آهي.
٧٠- پر ابوالمڪارم لکيو آهي ته، اهو قول صاحبين جو آهي.(١)
٧١- اهڙي طرح امام اعظم کان به هڪ راويت صاحبين جي مذهب موافق آئي آهي.
٧٢- "متانه" ڏس ان ۾ وري ٻي طرح آهي ته، هي قول امام زُفر جو آهي.
٧٣- هڪ ٻئي قول موجب اهو سجدو حساب ۾ نه ايندو پر نماز جائز ٿي.
٧٤- اهو سجدو ورائي ڪندو ته نماز صحيح ٿي ويندي.
٧٥- مون کي معلوم نه آهي ته اهو ڪهڙي محقق عالم جو قول آهي.
٧٦- التوضيح ۽ شرح منيه ۾ ڏسو (لکيل آهي) ته، هيءُ مذهب (قول) ابو يوسف جو آهي.
٧٧- پر ابوالمڪارم چيو ته هيءُ قول اسان جي مذهب جي عالمن جو نه آهي.
٧٨- باقي ابو يوسف جي هڪ قول کي ان جو مذهب نه چئبو.

(١) نسخي "جهه" ۾ 'نوشته' جي بدران 'بگفته' لکيل آهي.

٧٩- ولـي در متانـه نوشتـه شده || كـه مذهب دو صاحب چنين آمده
٨٠- بقولي سجودش بباشد روا || كـه آن بر نجاست بكرده ادا
٨١- ببين در متانه كه كرده بيان || كـه مذهب امام ست اين خود عيان
٨٢- روايت يكي از ابي يوسف ست || متانـه درينجا مدان منصف ست
٨٣- نوشتـه بديدم جدا بر ورق || كـه مذهب امام ست اين طور حق
٨٤- حديثي برين طور دارد سند || همو بر حديث آن عمل مي كند
٨٥- چو سجده موحد كند بي ريا || باخلاص كامل برائي خدا
٨٦- خدا پاک سازد بقدرِ همين || ز سجده گهش تا بهفتم زمين
٨٧- چو اقوال جمله شده مضطرب || شده حق ميان خطا محتجب
٨٨- ولي قول اول(١) چو معمول گشت || برين دار باور چنانچه گذشت
٨٩- درينجا بيامد يكي ضابطه || عجيب ست آن بي شكي ضابطه
٩٠- بباشد اگر كشف عورت ازو || و يا بر پليدي باستاد او
٩١- و يا بر پليدي بكرده سجود || چو از قدر درهم زياده ببود
٩٢- و يا او بپوشيد جامه پليد || و يا ناگهش هم حدث در رسيد
٩٣- و يا گشت كشتي ز قبله تمام || و يا او مقدم شده بر امام
٩٤- و يا او محاذي شده با زني || بجمله شرائط شنو اين فني
٩٥- و يا هر دو پا را جدا در سجود || بكرده جدا از زمين هر دو زود
٩٦- و يا در ميانِ قيام و ركوع || جدا هر دو پا را بكرده بروع
٩٧- چنانچه شده در هوا يک زمان || جدا از زمين با تكلف عيان
٩٨- و يا مرد او را ببرداشسته || ميان هوا زود افراشته
٩٩- و يا برتنش بس پليدي فتاد || همه اين صور را بياري تو ياد
١٠٠- بقدري سه تسبيح چون دير كرد || و يا كرد ركني ادا نيک مرد
١٠١- بهمراه صورت يكي زين صور || نمازش شكسته شنو اين خبر
١٠٢- سه تسبيح مقدار ركن ست تام(٢) || ببين شرح منيه بيابي مرام

(١) در نسخه "جهـ" احوط بجاىٔ اول نوشته. (٢) در نسخه "چ ا" تمام بجاىٔ تام نوشته است.

٧٩- پر متانه ۾ لکيل آهي ته، هي قول صاحبين جو آهي.
٨٠- هڪ ٻئي قول موجب ان جو سجدو جائز ٿيو، جيڪو پليدي تي ادا ڪيائين.
٨١- متانه واري بيان ڪيو آهي ته، هي امام اعظم جو مذهب آهي.
٨٢- ۽ ابو يوسف کان به هڪ روايت آئي آهي، متانه هتي انصاف نه ڪيو آهي.
٨٣- هڪ جدا پني تي لکيل ڏٺم ته هيءُ مذهب (قول) امام اعظم جو آهي.
٨٤- انهيءَ مسئلي لاءِ هڪ حديث کي سَند (حُجت) وٺي، ان حديث تي عمل ڪري ٿو.
٨٥- جڏهن موحد (مسلمان) بنا رياءَ جي اخلاص ڪامل سان خدا کي سجدو ڪري ٿو.
٨٦- خدا تعالىٰ انهيءَ زمين کي سجدي واري جاءِ کان وٺي ستين زمين تائين پاڪ ڪري ٿو.
٨٧- جيئن ته سمورا اقوال مضطرب ٿي پيا، ان ڪري حق خطا ۾ لڪي ويو.
٨٨- پر پهريون قول معمول آهي، تنهنڪري ان تي ڀروسو ڪر.(١)
٨٩- هتي هڪ عجيب ضابطو (قاعدو) آيو آهي.
٩٠- جيڪڏهن اُگهڙ کلي پوي يا پليدي تي ويٺو هجي.
٩١- يا پليديءَ تي سجدو ڪيائين، جيڪا قدر درهم کان زياده هئي.
٩٢- يا پليد ڪپڙو ڍڪيائين يا اوچتو حدث لاحق ٿيس.
٩٣- يا ٻيڙيءَ ۾ نماز ٿي پڙهيائين سا قبلي کان ڦري وئي يا امام جي اڳيان ٿي بيٺو.
٩٤- يا ڪنهن عورت جي پرسان بيٺو. انهن سمورين صورتن جو حڪم ٻڌو.
٩٥- يا سجدي ۾ زمين کان ٻئي پير مٿي ڪنيائين.
٩٦- يا قيام ۽ رڪوع ۾ ٻئي پير زمين کان مٿي ڪنيائين.
٩٧- جيئن ڪنهن ڪوشش سان، هڪ ساعت زمين کان جدا ٿي مٿي هوا ۾ بيٺو.
٩٨- يا ڪو شخص ڪيس مٿي هوا ۾ ڪٽي بيٺو.
٩٩- يا ان جي بدن کي گهڻي پليدي لڳي وئي، هي سڀ صورتون ياد رک.
١٠٠- ٽن تسبيحن جيتري دير ڪيائين يا ڪو رڪن ادا ڪيائين.
١٠١- انهن سيني صورتن ۾ نماز ڀڄي پوندي.
١٠٢- ٽي تسبيحون رڪن تام جو قدر آهن. شرح منيه ڏس ته مقصد حاصل ٿئي.(٢)

(١) نسخي "جهه" ۾ 'اول' جي بدران 'احوط' لکيل آهي. (٢) نسخي "ڇ، ا" ۾ 'تام' جي بدران 'تمام' لکيل آهي.

١٠٣- بمفتاح تسبيح يک گفت صاف — کـه مقدار رکن ست اين بي خلاف
١٠٤- سـه تسـبيح در درمختار گفت — نـه تسبيح واحد همو گفت مفت
١٠٥- بقدرِ سه تسـبيح چو دير کرد — ميانِ صور اين همـه گشت سرد
١٠٦- بنزد ابي يوسف ست قدر اين — بـدادنـد جمهـور فتـوىٰ بريـن
١٠٧- نـه تسبيح واحد بنزديک او ست — چو مقدار رکني سه تسبيح زو ست
١٠٨- چـه تعديل فرض ست نزديک او — بقـدرِ سـه تسبيح کـامل نکـو
١٠٩- بمقدار تسبيح هم حاصل ست — ولي هست ناقص، نه آن کامل ست
١١٠- اگـر با تفکر ز خواندن بماند — بقـدرِ سه تسبيح چيزي نخواند
١١١- سجود ست از سهـو واجب برو — چـه مقـدار رکن ست تاخيـر زو
١١٢- نه رکن ست کامل بتسبيح يک — نـه ناقص مراد ست من غير شک
١١٣- ولـي قـول مفتـاح احـوط شـده — اگرچـه ضعيف ست اي نيکـره
١١٤- چـو رکنـي بتـعديـل کـرده ادا — بهمـراه صورت يکـي اي کيـا
١١٥- ز جمله منافي که مذکور گشت — صـور يـازده نيـر بـالا گذشت
١١٦- فسـاد نمـاز ست بـالاتفـاق — همين مسئلـه را بـدان بي نفـاق
١١٧- اگـر در دمک کم ز تسبيح يک — ادا کـرد رکنـي دران يـک دمک
١١٨- ولـي کـرد همـراه صـورت يکـي — ز جملـه صـور آن يکـي انـدکي
١١٩- بنـزد محـمـد نمـازش تبـاه — نـه فتـوىٰ بباشـد بريـن هيچگاه
١٢٠- چـو قدر سه تسبيح باقي شده — يکـي صـورتي از صـور يـازده
١٢١- ميان نمازش چو اين قدر بـود — اگـرچـه نـه رکنـي ادا او نـمـود
١٢٢- بنـزد ابي يوسف ست زان فساد — بريـن ست فتويٰ بداري تو ياد
١٢٣- بنـزد محـمد نمـازش صحيـح — مگر چون ادا کرد رکنـي مليح
١٢٤- روايـت نيـامـد دريـن از امـام — چنين بوالمکارم نـوشتـه تمام
١٢٥- فتـد بر نجاست چو اطراف ثوب — کـه باشد لقان از تنش صاف ثوب
١٢٦- معاف ستِ او را نمازش روا ست — ولي با کراهت شنو قـول راست

١٠٣- مفتاح ۾ هڪ تسبيح کي، رڪن جو مقدار چيو اٿس.
١٠٤- الدرالمختار ۾ تسبيحون لکيون آهن ۽ هڪ تسبيح جو قائل نہ آهي.
١٠٥- ٽن تسبيحن جيترو قدر دير ڪيائين تہ انهن سيني صورتن ۾ نماز نہ ٿيندي.
١٠٦- ابو يوسف وٽ هي قدر مقرر آهي ۽ انهيءَ قول تي جمهور فتوىٰ ڏني آهي.
١٠٧- هڪ تسبيح ان وٽ مقدار نہ آهي، ڇو تہ رڪن جو مقدار ان وٽ ٽي تسبيحون آهن.
١٠٨- جڏهن تہ تعديل الارڪان ابو يوسف وٽ فرض آهي ۽ ڪامل تعديل ٽن تسبيحن جو مقدار آهي.
١٠٩- هڪ تسبيح جو قدر بہ آيو آهي، پر اهو ناقص آهي ۽ ڪامل نہ آهي.
١١٠- جيڪڏهن ڪنهن فڪر ۾ اچي ٽن تسبيحن جيترو قدر ماٺ ۾ رهيو ۽ ڪجهہ بہ نہ پڙهيائين.
١١١- انتي سهو جو سجدو واجب ٿيو، ڇو تہ رڪن جيترو مقدار دير ڪيائين.
١١٢- هڪ تسبيح جو قدر ڪامل رڪن نہ آهي ۽ هت ناقص مراد نہ آهي.
١١٣- پر مفتاح جو قول احوط آهي جيتوڻيڪ اهو قول ضعيف آهي.
١١٤- مذڪوره صورتن مان ڪنهن ۾ بہ، جيڪڏهن ڪو رڪن تعديل سان ادا ڪيائين.
١١٥- مٿي ذڪر ڪيل سموريون منافي (نماز جي خلاف) صورتون يارنهن آهن.
١١٦- انهن صورتن ۾ بالاتفاق نماز فاسد ٿيندي. اهو مسئلو چڱيءَ طرح سمجهہُ.
١١٧- جيڪڏهن هڪ تسبيح کان بہ گهٽ وقت هڪ ساعت ۾ ڪو رڪن ادا ڪيائين.
١١٨- پر اهو رڪن مٿي ذڪر ڪيل صورتن مان ڪنهن بہ هڪ صورت ۾ ادا ڪيائين.
١١٩- امام محمد وٽ نماز فاسد ٿي، پر ان تي فتوىٰ نہ آهي.
١٢٠- مٿين يارنهن صورتن مان ڪنهن بہ صورت ۾، جيڪڏهن ٽن تسبيحن جو قدر باقي رهيو.
١٢١- نماز ۾ جيڪڏهن ايترو قدر ٿيو، توڙي رڪن ادا نہ ڪيائين.
١٢٢- امام ابو يوسف وٽ نماز فاسد ٿيندي ۽ ان تي فتوىٰ آهي.
١٢٣- امام محمد وٽ ان جي نماز صحيح آهي پر تڏهن، جڏهن رڪن ادا ڪيائين.
١٢٤- ابوالمڪارم لکيو آهي تہ ان باري ۾ امام اعظم کان ڪا روايت نہ آئي آهي.
١٢٥- بدن تي ڍڪيل ڪپڙي جو پلاند پليدي تي پيو.
١٢٦- اهو معاف اٿس ۽ سندس نماز ڪراهت سان جائز ٿي.

بـاب سـتـر عـورت در نـمـاز

١- بدان ستر عورت بصافي كلام ز ناف ست تا زير زانو تمام
٢- نه عورت بود ناف نزديک ما چنين ستر عورت بود مرد را
٣- ولي ستر عورت كنيزک نكو ست ز دوش ست تا زير زانوئ او ست
٤- بيک قول سينه نپوشد اگر معاف ست او را بدان اين خبر
٥- بمفتاح صدرش چو شكمش شمرد نه قولِ دگر در كتابش نَوُرد
٦- همه تن حرائر زنان عورت ست مگر وجه ديگر مگر هر دو دست
٧- دگر دو قدم او نه عورت بود برين ست ظاهر روايت سند
٨- بقولي ست عورت همه دو قدم همين ست احوط شنو بيش وكم
٩- و ليكن بظاهر روايت عمل بكردند علما درين خوش محل
١٠- بگويند عورت همان عضو را كه سترش بود فرض اي نيک راء
١١- اگر ربع عضوي شود برهنه ازان عضوهائي كه عورت شده
١٢- و يا ثمن هر يک ز عضوين او ازين عضوهائي كه عورت ازو
١٣- و يا چند موضع ز عورت همه شود برهنه از تنش هيچگه
١٤- چو مجموع آن ربع عضوي شوَد بقدرِ سه تسبيح باقي بود
١٥- فسادِ نماز ست بقولِ صحيح بنزديک طرفين آمد صريح
١٦- ولي نصف عضو از ابي يوسف ست نه ماخوذ قولش درين موقف ست
١٧- چو چيزي نيابد كه ساتر شود مگر ثوب ناپاک جمله بود
١٨- مصلي مخير بود آن زمان شود برهنه يا گزارد دران
١٩- وگر ربع جامه بود پاک صاف پليد ست باقي همه بي خلاف
٢٠- نمازش گزارد بجامه همان روا نيست عاري شدن بي گمان
٢١- بود قبح عاري شدن سخت تر ز قبح پليدي شنو اين خبر
٢٢- كند دفع اول كه مشكل تر ست گزيند دگر را كه آن ايسر ست
٢٣- نخستين اشد القباحة بدان گزيند دگر تا شود دفع آن

نماز ۾ اُگهڙ ڍڪڻ جو باب

١- ڌُن کان وٺي گوڏي کان ٿورو هيٺ تائين، اُگهڙ ڍڪڻ فرض آهي.
٢- ڌُن اسان وٽ اُگهڙ نہ آهي، ايتري اُگهڙ مرد کي ڍڪڻي آهي.
٣- پر ٻَانهيءَ کي کُلهي کان وٺي گوڏي کان ٿورو هيٺ تائين، اگهڙ ڍڪڻي آهي.
٤- هڪ قول موجب (ٻانهي جيکڏهن) سينو نہ ٿي ڍڪي تہ معاف اٿس.
٥- مفتاح ۾ ان جو سينو پيٽ وانگر چيل آهي ۽ ٻيو قول نہ آندو اٿس.
٦- آزاد عورتن جو سمورو بدن اگهڙ آهي، مگر هٿ ۽ منهن اگهڙ نہ آهن.
٧- ان جا ٻہ پير بہ اگهڙ نہ آهن، ظاهر روايت ان لاءِ سند آهي.
٨- هڪ قول موجب ٻئي پير اگهڙ اٿس ۽ اهو قول احوط آهي.
٩- پر عالمن سڀڪورن هِتِ ظاهر روايت تي عمل ڪيو آهي.
١٠- اگهڙ ان عضوي کي چون ٿا، جنهن جو ڍڪڻ فرض آهي.
١١- اگهڙ وارن عضون مان، جيکڏهن ڪنهن عضوي جو چوٿون حصو اگهاڙو ٿيو.
١٢- يا اهڙا بہ عضوا جن جو ڍڪڻ فرض آهي، انهن مان هر هڪ جو اٺون حصو ظاهر ٿيو.
١٣- يا بدن جي اگهڙ وارن جاين مان ڪجهہ جايون اگهاڙيون ٿيون.
١٤- جيکڏهن اها سموري اگهڙ هڪ عضوي جو چوٿون حصو ٿئي ۽ ٽِن تسبيحن جو قدر ڪليل رهي.
١٥- صحيح قول موجب طرفين وٽ نماز فاسد ٿي.
١٦- پر ابو يوسف وٽ اڌ عضوو آهي ۽ هتي سندس قول ماخوذ نہ آهي.
١٧- پاڻي لاءِ پاڪ شيءِ نٿي ملي، ڪپڙو آهي پر اهو سڄو پليد آهي.
١٨- نمازيءَ کي اختيار آهي تہ اگهاڙو ٿي نماز پڙهي يا پليد ڪپڙو پائي نماز پڙهي.
١٩- جيکڏهن ڪپڙي جو چوٿون حصو پاڪ هجي، باقي ٽي حصا پليد هجن.
٢٠- انهيءَ ڪپڙي سان نماز پڙهي، اگهاڙو ٿي نماز نہ پڙهي.
٢١- پليديءَ جي خرابيءَ کان، اگهاڙو ٿيڻ وڌيڪ خراب آهي.
٢٢- اول (اگهڙ) واري خرابي دفع ڪري، جيڪا مشڪل آهي، ٻي خرابي اختيار ڪري جيڪا آسان آهي.
٢٣- پهرئين (اگهڙ) سخت ڪراهت آهي ٻي (پليدي) کي اختيار ڪري تہ اُگهڙ دفع ٿئي.

باب قلبه كه عين كعبه ست يا جهت كعبه يا جهت مكه

۱- بدان سُوْیٔ مكه تو قبله شناس — كه بر غير مكي بود اين قياس
۲- ولي عين كعبه كه باشد عيان — هميشه بود قبلهٔ حاضران
۳- ز كعبه نه حائل بود درميان — بنزد همه حكم اين شده بيان(۱)
۴- چو از عين كعبه وَرَا حائل ست — بمكه همو با يقين داخل ست
۵- بود قبلهٔ اش عين كعبه تمام — مدان سُوْیٔ كعبه شنو اين كلام
۶- ببين شرح منيه كه گفته صريح — همين قول را محض گفته صحيح
۷- ولي درمختار عكش گزيد — كه قبله بود سویٔ كعبه مزيد
۸- كسي كو ز مكه بود دور تر — بود قبله اش سُوْیٔ مكه مگر
۹- ز جمله جوانب بود قبلهاء — ز هر جانبِ هست قبله جدا
۱۰- همه قبلها اجتهادي شده — مگر در دو جا وحي هادي شده
۱۱- يكي قبلهٔ اهلِ مكه تمام — دگر مر مدينه شنو اين كلام
۱۲- كه با وحي ثابت شده هر دو اين — ببين درمختار يابي يقين
۱۳- صحابه چو كردند فتح البلاد — بكردند در قبلها اجتهاد
۱۴- بسوئ جنوبي ست قبله عراق — بقولِ صحابه مع الاتفاق
۱۵- ولي قبلهٔ اهل مشرق يكي ست — كه آن جانبِ مغربي بي شكي ست
۱۶- ز جوزا رسيده چو روز اخير — بود مغربش منتهیٰ ياد گير
۱۷- شماليّ و صيفيّ همين مغرب ست — كه اين بر نهايت مغارب شب ست
۱۸- دگر آخرين روز از قوس خوب — بود مغربش بر مغارب جنوب
۱۹- نهايت مغارب جنوبي همه — برين مغربي در شتا آمده
۲۰- ز مغرب يكي تا بمغرب دگر — همه جانب مغربي معتبر
۲۱- بود قبلهٔ اهل مشرق تمام — همه جانب مغربي اي همام

(۱) در نسخه "جهه" عيان بجایٔ بيان نوشته است.

قبلو عين ڪعبو يا ڪعبي جو طرف يا مڪي جو طرف آهي

١- مڪي وارن ڪان سواءِ، ٻين لاءِ مڪي جي طرف کي قبلو سمجهہُ.

٢- ڪعبي ۾ حاضر ٿيندڙن جو قبلو، عين ڪعبو آهي.

٣- جڏهن ڪعبي ۽ نمازيءَ جي وچ ۾ ڪوبہ حائل نہ هجي، اهو حڪم سمورن عالمن وٽ آهي[١].

٤- جيڪڏهن عين ڪعبي ڪان ڪو حائل آهي، پر (نمازي) مڪي ۾ داخل آهي.

٥- ان جو قبلو عين ڪعبو آهي، باقي ڪعبي جي طرف کي قبلو نہ چئبو.

٦- شرح منيہ ڏسو، جنهن هن قول کي صراحةً صحيح چيو آهي.

٧- پر الدرالمختار ان جي اُبتڙ ڪعبي جي طرف کي قبلو چيو آهي.

٨- پر جيڪو ماڻهو مڪي ڪان پري آهي، ان جو قبلو مڪي جو طرف آهي.

٩- سيني طرفن ڪان قبلا آهن ۽ هر طرف جدا جدا قبلو آهي.

١٠- سڀ قبلا اجتهادي آهن، مگر ٻن جاين (قبلن) ۾ وحي هادي آهي.

١١- هڪڙو قبلو مڪي وارن جو، ٻيو مديني وارن جو آهي.

١٢- اهي ٻئي قبلا وحي سان ثابت آهن، الدرالمختار ڏس تہ يقين ٿئي.

١٣- جڏهن اصحابن ملڪ فتح ڪيا تہ قبلي لاءِ اجتهاد ڪيائون.

١٤- اصحابن جي متفق قول موجب عراق لاءِ ڏکڻ طرف قبلو آهي.

١٥- پر اوڀر وارن جو قبلو هڪڙو آهي ۽ اهو اولهہ طرف آهي.

١٦- جڏهن سج جوزا بُرج جي آخري ڏينهن تي پهچي لهي تہ، قبلي جي جاءِ اُلهندي طرف سمجهڻ گهرجي.

١٧- شمالي مغرب ۽ اونهاري واري مغرب اهائي آهي جو انهيءَ مغربن جي انتها تي رات آهي.

١٨- قوس بُرج جي جاءِ تي سج لهڻ جي جاءِ جُنوبي مغرب آهي.

١٩- سيني جنوبي مغرب جي ملڪن جي انتها، سياري ۾ا ها لهڻ واري جاءِ آهي.

٢٠- هڪ مغرب ڪان ٻي مغرب تائين اهو وچ اولهہ طرف سمجهہ آهي.

٢١- اوڀر وارن لاءِ اولهہ وارو سمورو حصو قبلو آهي.

(١) نسخي "جهہ" ۾ 'بيان' جي بدران 'عيان' لکيل آهي.

۲۲- بـود حـد ايـن از صحابـه كـرام — چنين در حديث ست اي نيكنام
۲۳- بـيـانِ جـواز سـت حـد دراز — نمانده حرج چون فراخ ست جواز
۲۴- ولي مستحب ست مر اهل شرق — كـه در ملک شرقي بـدانـنـد فـرق
۲۵- شنيـدم ز عـلـمـاء گـجـراتـيـان — كـه از اهل هيئت بـود اين بيان
۲٦- كـه بـر خـط مكـه مقـابـل بـآن — بـود شهر كهنبهات اي نـوجوان
۲۷- بـود شهـر كهنبهات مشهـور تـر — بنزديک سورت شنو اين خبـر
۲۸- ز كهنبهات تـا شهر ملتـان نگـر — بـمقدار ايـن هم ز جـانـب دگـر
۲۹- همه را ست قبلـه يكي در شمـار — براِئي سهولت شنو اين شمار
۳۰- تفـاوت يميناً يـسـارا گـر ست — همان ست دشوار مشكل تر ست
۳۱- همه ملک آنچه كـه گفته شده — دو جانب ز كهنبهات باشد همه
۳۲- همه را ست قبلـه يكي مستحب — مُـعَـيَّنُ بگـويـم تـرا بـهـر رب
۳۳- همـه جـانـب مغربـي اي كـيـا — دو حـصـه بـرابـر بگـردان جـدا
۳۴- ميان اين دو حصه تو قبلـه بدان — درين مـلـک قبلـه همين جـاودان
۳۵- ميان اين دو حصه بـود جاىٔ خوب — بـود جاىٔ شِعْرَيٰ(۱) بوقت غروب
۳٦- چـو شِعْرَيٰ بكرسي بـدارد قـرار — تـفـاوت قـليـلش نـدارد شـمـار
۳۷- بـود شمس انـدر چـهـارم سمـاء — دريـن ملک باشد تـفـاوت نـمـاء
۳۸- دو حـصـه بـرابـر نـگـردد پسنـد — مـگـر دائـره هـنـديـه بـر كشـنـد
۳۹- ز قطب شمـالـي بـداننـد هـم — ولي قـطـب مشكل بـود هم اهم
۴۰- بـزيـر جـدي ست اگـر فـرقـديـن — نبـاشد بجـانـب دگـر فـرقـديـن
۴۱- و يـا فـرقـدين ست فـوقـش تـمـام — جـدي ست آن وقت هم قطب تام
۴۲- سـه حصـه كـنـي جـانـبِ مـغـربـي — ميـانِ خـراسـان مـشـو اجـنـبـي
۴۳- دو حصـه يـمـين و يكي چـپ گـذار — بـايـن طـور قبله خـراسـان شمـار
۴۴- چـو قبله بخـارا سوىٔ عـقـرب ست — بـوقت غروبش جلي مغـرب ست
۴۵- بـتـقـريـب اين هر دو قبله يكي ست — تـفـاوت ميان دو اين اندكي ست

(۱) شِعْرَيٰ: بر وزن ذِكْرَيٰ بسندي "ڪيڙو تارا" . (حاشيه مصنف) وحق تعالىٰ فرمود : وَاَنَّهٗ رَبُّ الشِّعْرٰى. (سورة النجم. آيت : ٥٠)

٢٢- اها حد اصحابن سڳورن جي مقرر ٿيل آهي، ائين حديثن ۾ آيل آهي.
٢٣- اها ڍگهي حد جواز جو بيان آهي ۽ ان ۾ تڪليف به نه ٿيندي، ڇو ته جواز ۾ وُسعت آهي.
٢۴- اوپر وارن لاءِ مستحب آهي ته پنهنجي اوپر واري ملڪ ۾ فرق ڄاڻن.
٢٥- گجرات جي عالمن کان ٻُڌو اٿم ته هيءُ بيان هيئت وارن جو آهي.
٢٦- اي نوجوان! مڪي جي خط جي سامهون کُنيات جو شهر آهي.
٢٧- کنيات جو شهر تمام مشهور آهي، جيڪو سُورت شهر جي پرسان آهي.
٢٨- کُنيات کان ملتان تائين جيڪو مقدار آهي، اوترو مقدار(کنيات جي) ٻئي طرف کان به سمجهه.
٢٩- سيني لاءِ اهو هڪڙوئي قبلو آهي، سهولت خاطر هي حڪم ٻڌو.
٣٠- سڄي ۽ کٻي (مغربين جي سڄي وچ) ۾ تفاوت ڪرڻ نهايت مشڪل آهي.
٣١- جيڪي ملڪ ٻڌايا ويا، اهي ڪنيات شهر جي ٻنهي طرفن کان آهن.
٣٢- انهن سمورن جو قبلو هڪ آهي، جيڪو مستحب ۽ معين آهي.
٣٣- اي پهلوان! سموري اولهه طرف کي هڪجيترا ٻه حصا ڪري جُدا ڪَرِ.
٣۴- انهن ٻنهي حصن جي وچ تي قبلو آهي، هن ملڪ لاءِ سدائين اهو قبلو آهي.
٣٥- اُنهن ٻن حصن جي وچ ۾ هڪ جاءِ آهي، جتان ٽيڙو تارا لهن ٿا. (١)
٣٦- جڏهن ٽيڙو تارا پنهنجي مِحورَ تي قرار وٺن ۽ ٿوري تفاوت کي اعتبار نه آهي.
٣٧- سج چوٽين آسمان ۾ آهي، جيڪو هن ملڪ ۾ تفاوت ڏيکاري ٿو.
٣٨- دائره هندي ٿاهڻ کان سواءِ ٻه حصا برابر ڪري نه سگهبا.
٣٩- اتر واري قطب تاري سان به قبلو سڃاڻبو آهي، پر قطب تارو سڃاڻڻ به نهايت مشڪل آهي.
۴٠- جدي بُرج جي هيٺان جيڪڏهن فرقدين (ٻہ تارا) هجن ۽ ٻئي طرف نه هجن.
۴١- يا فرقدين تارا ان جي مٿان هجن ته ان وقت جدي به قطب چئبو.
۴٢- اولهه واري پاسي کي ٽي حصا ڪَرِ ته خراسان وچ ۾ ٿيندو.
۴٣- ٻه حصا سڄي طرف ۽ هڪ حصو کاٻي طرف ڇڏ ته ان طرح خراسان جو قبلو ٿيندو.
۴۴- بُخارا جو قبلو بُرج عقرب ڏانهن آهي، ان جي غروب وقت ظاهر ظهور اولهه آهي.
۴٥- تقريباً هي ٻئي قبلا هڪ آهن ۽ ٻنهي ۾ تفاوت ٿورڙو آهي.

(١) شعرَي: ذڪري جي وزن تي سنڌيءَ ۾ ٽيڙو تارا. (حاشيه مصنف) ۽ خدا فرمايو ته هو ٽيڙو تارن جو رب آهي. (سورة النجم- آيت: ٥٠)

۴۶- بخارا نه هم از خراسان جدا ست — تفاوت بهر جا همه با خفا ست
۴۷- تفاوت ببسیار فرسنگها ست — میان جهتها شنو قول راست
۴۸- بموجب تفاوت کند انحراف — همین فن مشکل بود بي خلاف
۴۹- بآغاز اسلام مشکل ببود — میان اقالیم ترک و هنود
۵۰- مهندس قوي ماهرِ هِندسه — بود مؤمن و متقي نیکره
۵۱- بود هیئتِ رُبع مسکون شناس — کند در تفاوت جهتها قیاس
۵۲- بقولش عمل کردن ست خوبتر — که قولش درین باب دان معتبر
۵۳- بود امر این اجتهادي تمام — بود او درین فن هادي تمام
۵۴- اگر سویٔ قبله گهي گم کني — بباید که پرسش ز مردم کني
۵۵- اگر تو نیابي درانجا کسي — بهرسو که داري تو باور بسي
۵٦- دران سو نمازت بباشد روا — شود گرچه ظاهر ازان پس خطا
۵۷- خطا در تحري چو پیدا شود — میانِ نمازت هویدا شود
۵۸- بسویٔ خطا هر چه کردي روا ست — دران سو ازان پس نه باقي روا ست
۵۹- بوقتِ ظهورش بسوئي صواب — برائي بِنا، رو بگردان شتاب
٦۰- اگر قدر رکني کني دیر تو — نمازت روا نیست اي نیکرو
٦۱- چو شد شک در سُؤیٔ قبله گهي — بغیر از تحري نیابد رهي
٦۲- دهد با تحري چو ترجیح سو — دران سو گزارد نمازش نکو
٦۳- بود نیتِ سُؤیٔ قبله برو — همین هر دو فرض ست جمله برو
٦۴- تحري یکي، دوم نیت همین — دگر جا، نه نیت همین فرض هین
٦۵- وگر بي تحري گزارد نماز — نمازش بکرده تمامش براز
٦٦- ازان پس چو ظاهر بگشته خطا — و یا هیچ ظاهر نشد اي کیا
٦۷- درین هر دو صورت نمانده جواز — ولي گشت زو ترک فرض نماز
٦۸- وگر سویٔ قبله نمازش شده — بدانست پس از نمازش همه
٦۹- نمازش روا گشت دان با یقین — ز "ایضاح" و از "درمختار" بین

٤٦- بُخارا بہ خراسان کان جدا (پري) نہ آهي، هر هنڌ مخفي تفاوت آهي.
٤٧- صحيح قول ٻڌو تہ جهتن (طرفن) ۾ ڪيترا ئي فرسنگ (ڳائُو) فرق آهي.
٤٨- تفاوت آهر ٿورڙو پوندو، پر هيءُ فن ڏکيو آهي.
٤٩- ابتدا اسلام وقت تُرڪ ۽ هندستان جي مُلڪن ۾ تفاوت ڏکيو هو.
٥٠- ڄاڻو انجنيئر ۽ هندسي جو ماهر، جيڪو مؤمن ۽ متقي هجي.
٥١- جيڪو رُبع مِسڪُون جي هيئت کان واقف هجي، اهو جِهَتُن جو تفاوت معلوم ڪري سگهندو.
٥٢- ان جي قول تي عمل ڪرڻ بهتر آهي ۽ هن باب ۾ ان جو قول معتبر آهي.
٥٣- هي اجتهادي امر آهي ۽ انجنيئر هن فن ۾ رهنمائي ڪندڙ آهي.
٥٤- جيڪڏهن قبلو معلوم نہ ٿئي تہ ٻين ماڻهن کان پڇا ڪجي.
٥٥- جيڪڏهن اتي ٻيو ڪو ماڻهو نہ هجي تہ،جنهن طرف تنهنجو قوي رايو ٿئي اهو قبلو چئبو.
٥٦- ان طرف نماز پڙهيائين تہ جائز ٿي،توڙي پوءِ معلوم ٿئي تہ قبلو ايڏانهن نہ هو.
٥٧- جيڪڏهن وچ نماز ۾ جاچ وارو رايو غلط معلوم ٿئي.
٥٨- غلط طرف ڏي ادا ڪيل نماز صحيح ٿي،پر باقي رهيل نماز ان طرف پڙهڻ جائز نہ آهي.
٥٩- جڏهن صحيح طرف ظاهر ٿئي تہ ان طرف مُنهن ڦيرائي.
٦٠- صحيح قبلي جي ظهور وقت جيڪڏهن هڪ رڪن جيتري دير ڪبي، تہ نماز جائز نہ ٿيندي.
٦١- قبلي جي شڪ وقت تحريٰ (جاچ ڪرڻ) کان سواءِ ٻي ڪا راهہ نہ آهي.
٦٢- تحريٰ ڪرڻ سان جڏهن ڪنهن طرف کي ترجيح ڏنائين تہ ان طرف نماز پڙهڻي پوندي.
٦٣- ان کي قبلي جي نيت ڪرڻي آهي، اهي ٻئي (تحريٰ ۽ قبلي جي نيت ڪرڻ) فرض آهن.
٦٤- هڪ تحريٰ ٻيو نيت ڪرڻ فرض آهي، ٻي جاءِ تي قبلي جي نيت فرض نہ آهي.
٦٥- جيڪڏهن تحريٰ ڪرڻ کان سواءِ نماز پڙهي پوري ڪيائين.
٦٦- اي پهلوان! اُن کان پوءِ خطا معلوم ٿي يا خطا نہ بہ ظاهر ٿي.
٦٧- انهن ٻنهي صورتن ۾ نماز جائز نہ ٿي ڇو تہ نماز جي فرض (تحريٰ) جو ترڪ ٿيو.
٦٨- جيڪڏهن نماز قبلي جي طرف ادا ٿي پر ڪيس نماز پڙهڻ کان پوءِ اها خبر پئي.
٦٩- ان جي نماز يقيناً جائز ٿي "ايضاح" ۽ "الدرالمختار" ڏِسُ.

۷۰- بود از تحري اصابت غرض　اصابت شده اصل بابت غرض
۷۱- وگر او بدانست پيش از سلام　كه در سو مصيب ست اي نيكنام
۷۲- نه جائز نماز ست اي نيكرو　شروعش دگر بار باشد برو
۷۳- دليلش دقيق ست بي گفتگو　ز ايضاح و از درمختار جو
۷۴- چو گم كرد قبله جماعت بسي　كنند پس تحري جدا هر كسي
۷۵- كنند هر يكي بر تحري عمل　كنند بر تحريش جاري عمل
۷۶- كساني كه يک سو بود رایٔ شان　كنند اقتدا با يكي ديگران
۷۷- چو هر يک برايش بباشد جدا　نه كس را، روا با دگر اقتدا
۷۸- چو تاريک بيحد شود هيچگاه　درانجا شود موجبِ اشتباه
۷۹- چو حال امامش نه معلوم او ست　نه هرگز بداند كه رويش چه سو ست
۸۰- همين جهل باقي چو مانده تمام　ميانِ نمازش همه تا سلام
۸۱- نماز ست جائز باين اقتدا　و ليكن بشرطي كه گويم ترا
۸۲- ببعضي كتب ما بود شرط اين　بعلم مطابق بدارد يقين
۸۳- نه هرگز امامش پس پشت او ست(۱)　سوايش نداند كزو او چه سو ست
۸۴- چو علمش مطابق ندارد خطا ست(۲)　باين شرط باشد نمازش روا ست
۸۵- ببين در "نقايه" كه گفته چنين　و ليكن ز بعضي دگر شرط بين
۸۶- چو خلف الامام ست او را مقام　نباشد مقدم دمي بر امام
۸۷- بجز علم اين شرط في الواقع ست　مطابق بواقع درين موضع ست
۸۸- اگرچه ندانست او هيچگاه　كه خلف الامام ست بي اشتباه
۸۹- اگر او بداند ميانِ نماز　نه خلف الامام ست او با نياز
۹۰- و يا او بداند كه روئي امام　بسوئي دگر شد مخالف تمام
۹۱- نمازش برفته بگشته تباه　درين هر دو صورت درين نيكراه
۹۲- وگر پس فراغت بداند همو　مخالف امامش شده او بسو

(۱) در نسخه "چ ا"، "چ د" و "جهہ" اين مصرع باين طور ست. ع كه هرگز امامش نه پس پشت او ست.
(۲) در نسخه "چ ا"، "چ د" و "جهہ" در آخر اين شعر لفظ "است" موجود نيست.

٧٠- چو ته تحرىٰ مان اصلي مقصد اصابت آهي (۽ اها اصابت هت ثابت آهي).
٧١- جيڪڏهن سلام کان اڳ قبلي جي اصابت معلوم ڪيائين.
٧٢- اها نماز جائز نه ٿي، ٻيو ڀيرو ورائي پڙهي.
٧٣- ان جو دليل دقيق آهي ايضاح ۽ الدرالمختار ۾ ڳول.
٧٤- جيڪڏهن پوري جماعت کان قبلو ڍُلجي وڃي ته پوءِ هرڪو جدا تحرىٰ (ڳولا) ڪري.
٧٥- پوءِ هرڪو پنهنجي پنهنجي تحرىٰ تي عمل ڪري.
٧٦- جن ماڻهن جو هڪ طرف رايو هجي ته اهي پنهنجي راءِ واري ڪنهن به شخص جي پٺيان نماز پڙهن.
٧٧- جيڪڏهن هر هڪ جو جدا جدا رايو هجي ته ڪوبه ماڻهو ڪنهن جي اقتدا نه ڪري.
٧٨- جيڪڏهن گهڻي اونداهي هجي ۽ مُونجهارو ٿي پوي.
٧٩- جيڪڏهن امام جو حال معلوم نه اٿس ۽ نه وري اها خبر اٿس ته امام جو مُنهن ڪهڙي طرف آهي.
٨٠- ۽ اهو جهل (نه ڄاڻڻ) نماز ۾ سلام تائين باقي رهيو.
٨١- اهڙي امام جي پويان نماز جائز ٿي پر هڪ شرط اٿس، جيڪو توکي ٻڌايان ٿو.
٨٢- اسان جي بعض ڪتابن ۾ هي شرط آهي ته پنهنجي علم مطابق يقين رکي.
٨٣- اها پڪ هجيس ته امام سندس پٺيان نه آهي، سندس مُنهن جي خبر نه اٿس ته ڪهڙي طرف آهي.[1]
٨٤- پنهنجي علم مطابق نه هلندو ته خطا آهي، هن مطابقت واري شرط پوري ڪرڻ سان نماز جائز ٿيندي.[2]
٨٥- "نقايه" ۾ ائين چيو اٿس پر ڪن ٻين ڪتابن ۾ ٻيا به شرط آهن اهي ڏس.
٨٦- امام جي پويان بيٺو هجي ۽ هڪ گهڙي به ان کان آڏو نه ٿيو هجي.
٨٧- في الواقع (حقيقت ۾) هن شرط جو علم نه اٿس پر هن جاءِ ۾ واقع مطابق آهي.
٨٨- اگرچه هُو نٿو ڄاڻي ته ڪو آئون امام جي پويان آهيان.
٨٩- جيڪڏهن وچ نماز ۾ خبر پيس ته آءٌ امام جي پويان نه آهيان.
٩٠- يا معلوم ٿيس ته امام جو مُنهن ٻئي طرف هو.
٩١- انهن ٻنهي صورتن ۾ نماز جائز نه ٿي.
٩٢- جيڪڏهن نماز کان پوءِ خبر پيس ته هُو طرف ۾ امام جي مخالف هو.

(١) نسخي "چ،ا"، "چ،د" ۽ "جهه" ۾ هي مصرع هن طرح آهي:ع- انجو امام ان جي پويان هرگز نه هجي.
(٢) نسخي "چ،ا"، "چ،د" ۽ "جهه" ۾ هن شعر جي ٻجاڙيءَ ۾ است جو لفظ نه آهي.

٩٣- نمازش سلامت بمانده تمام — بنزديک جمله شنو اين کلام
٩۴- وگر او بداند دمي پس نماز — نبوده بخلف الامام او بناز
٩۵- اعاده نماز ست لازم برو — نخستين شکسته شده نا نکو
٩٦- وگر هيچ چيزي نه معلوم اوست — ازان در نمازش بسي گفتگو ست
٩٧- بايضاح اين طور کرده بيان — دگر بوالمکارم مشير ست عيان
٩٨- ولي بوالمکارم بگفته بمفت — باين شرط شرطِ دگر نيز گفت
٩٩- نه پشتش بود سوئ پشتِ امام — نديدم ز ديگر کتب اين کلام
١٠٠- ولي شرط مشهور اندر کُتب — بگويم ترا گر بداري تو حب
١٠١- بعلم اليقين او بداند چنان — که خلف الامام ست او را مکان
١٠٢- اگرچه بعلمش بباشد خطا — خطا را ندانست او هيچ جا
١٠٣- اگر او خطا را بدانست باز — چو فارغ بگشته همو از نماز
١٠۴- نمازش سلامت بدان با مرام — نه شرط ست علمِ مطابق تمام
١٠۵- وگر در نمازش بپيش از سلام — خطا را بدانست او نيک نام
١٠٦- نمازش شکسته شده اي همام — بخواند دگر بار با اهتمام
١٠٧- بود جمع شرطين مشکل ترين — يکي جهل حال اِمامش ببين
١٠٨- نداند که رويش بسوئ کجا ست — باين شرط، شرطِ دگر نيست راست
١٠٩- همان شرط علم اليقين ست تمام — که رويش بود سوئ پشتِ امم
١١٠- بشرحِ وقايه يکي شرط گفت — نه سائر شرائط همو کرد جفت
١١١- بگفته چو روئي امامش بسو — نداند همان سو کدام ست زو
١١٢- کند روئ خود را بسوئ امام — همين شرط کافي ست اي نيک نام
١١٣- اگر او مخالف امامش شده — چو رويش دگر سو ببوده همه
١١۴- چو دانست خود را مخالف شدن — ميانِ نمازش شنو قول من
١١۵- نمازش شکسته شده اي کيا — وگر پس نمازش شده رو نما
١١٦- نمازش سلامت بود بي گمان — بکن جمع اقوال اين يک زمان

٩٣- هي گفتگو ٻڌو ته سيني امامن وٽ ان جي نماز دُرست ٿي.
٩٤- جيڪڏهن نماز کان پوءِ معلوم ٿيس ته ڪا گهڙي امام جي پٺيان نه هوس.
٩٥- نماز ورائي پڙهڻ لازم اٿس ۽ پهرئين نماز ٻڃي پئي.
٩٦- جيڪڏهن ڪجهه به معلوم نه اٿس ته ان جي نماز ۾ ڪافي گفتگو آهي.
٩٧- ايضاح ۾ ائين بيان ڪيو اٿس ۽ ابوالمڪارم به ان طرف اشارو ڪيو آهي.
٩٨- ۽ ابوالمڪارم هن شرط سان گڏ ٻيو شرط به چيو آهي.
٩٩- امام جي پُٺ ڏي، پُٺ نه هجي، پر اهو ٻيو شرط ٻين ڪتابن ۾ نه ڏٺو اٿم.
١٠٠- پر ڪتابن ۾ جيڪو مشهور شرط آهي، اهو توکي ٻڌايان ٿو. جيڪڏهن حُب اٿئي(ته ٻڌ).
١٠١- يقين سان ڄاڻي ته سندس جاءِ امام جي پويان آهي.
١٠٢- توڙي ڪٿي سندس ڄاڻ ۾ خطا هجي پر خطا جي خبر نه پيس.
١٠٣- جڏهن نماز کان واندو ٿيو ته پوءِ ان کي خطا جي خبر پئي.
١٠٤- ان جي نماز صحيح ٿي، علم مطابقت جو شرط نه آهي.
١٠٥- جيڪڏهن سلام کان اڳ نماز ۾ خطا جي خبر پيس.
١٠٦- سندس نماز ٻڃي پئي، ٻيهر چڱيءَ طرح پڙهي.
١٠٧- ٻنهي شرطن جو گڏ ٿيڻ تمام مشڪل آهي، جن مان هڪ امام جي حال جي نا واقفيت آهي.
١٠٨- اها خبر نه اٿس ته امام جو منهن ڪهڙي طرف آهي؟ هن شرط سان ٻيو شرط لڳائڻ درست نه آهي.
١٠٩- اهو شرط يقين سان ڄاڻڻ آهي ته ان جو مُنهن امام جي پٺي ڏي هجي.
١١٠- شرح وقايه ۾ هڪ شرط چيو اٿس، ٻيا شرط ان سان ملايا اٿس.
١١١- جڏهن امام جي مُنهن جو طرف معلوم نه هجيس ته ڪهڙي طرف آهي؟
١١٢- اي نيڪنام! پنهنجو مُنهن امام جي طرف ڪري، اهو شرط ڪافي آهي.
١١٣- جيڪڏهن امام جي طرف کان مخالف ٿيو ۽ سندس منهن ٻئي طرف ٿيو.
١١٤- پوءِ جيڪڏهن وچ نماز ۾ امام کان مخالف هجڻ معلوم ٿيس.
١١٥- ته سندس نماز ٻڃي پئي، پر جيڪڏهن نماز کان پوءِ معلوم ٿيس.
١١٦- بيشڪ سندس نماز صحيح ٿي. هي سمورا قول هڪ وقت گڏ ڪر.

١١٧- كـنـد روئي خود را بـسوئي امـام		نـه پيشش(١) بسويش كند تا سلام
١١٨- ز پشت امامش باِستد همو		نگـردد دمـي او مـقـدم بـرو
١١٩- بـنـزد هـمـه تـا نـمـازش روا		بگـردد هميشه شنو بـا صفـا
١٢٠- اگـرچـه نـدانـد كـه رویٔ امـام		مـيـانِ دو مـغـرب بـدارد مـقـام
١٢١- و يـا سـویٔ مغرب شمالي بـود		و يـا سـویٔ قربش حـوالي بـود
١٢٢- و يـا سـویٔ مغرب جنوبي همـو		و يـا سویٔ قربش همو كـرد رو
١٢٣- بـرو مشتبه گشت حالِ امام		بطوري كه گفتم شنو اين كـلام
١٢٤- اگـر در نـمـازش بـدانست حال		كـه رويش شده سوئي مغرب شمال
١٢٥- بـمغرب جنوبي ست رویٔ امام		مخالف شده او ز سـویٔ امام
١٢٦- نـمازش شكسته شده اي رفيق		بغـربـال تحـقيـق پـيـزي دقيـق
١٢٧- مـرادم ز خلفِ امـام ست ايـن		بـرو نـا مقدم شدن تـو ببين
١٢٨- چو روئي امام ست بسوئي شمال		بنـزديک مـغـرب شمالي بحـال
١٢٩- ميان دو مغرب اگر رویٔ او ست		باين طور خلفش شدن نا نكو ست
١٣٠- نـه در جوف كعبه فساد ست مدام		مگر پشت شد سـویٔ روئي امام
١٣١- كسي در تحري چو كرده خطا		خطا را چـو دانست كـرده بنـا
١٣٢- بـوي نيست جائز گهي اقـتدا		مـگـر چـون نكرده(٢) دگـر ابتـدا
١٣٣- مگر مقتدي او ست در هر دو حال		مـطـابـق بـرايـش كـنـد انـتـقـال
١٣٤- دو قسم ست قبلـه مع الاعتبار		يكـي اضطراري بـود در شمـار
١٣٥- چو او را شنـاسـد عـدوش قـوي		چـو رويش بقبله كـنـد مستوي
١٣٦- و يـا عـاجـز ست از توجـه تمام		معينش نيابـد شنـو ايـن كـلام
١٣٧- بهـر سو كه قـادر شود اي كيا		همـان سـو نـمـازش بـبـاشـد روا
١٣٨- چو قـادر بـود بـر تـوجـه تـمام		تـوجه كـنـد سـویٔ قـبـلـه مـدام
١٣٩- مگر خـارج الـمـصر بـر مـركبي		كـنـد نـفـل در روز يـا در شبي
١٤٠- بـهر سو كه مركب رود با نـياز		همـان سو كـند بـا اشـارت نـمـاز

(١) در نسخهائ ديگر پشتش بجایٔ پيشش نوشته. (٢) در نسخه "چ د" و "جه" بكرده بجایٔ نكرده نوشته است.

١١٧- پنهنجو منهن امام ڏانهن ڪري، امام ڪان اڳيان سلام تائين اُنَ ڏانهن منهن نہ ڪري.(١)
١١٨- امام جي پٺيان بيهي ۽ هڪ گهڙي بہ ان جي اڳيان نہ ٿئي.
١١٩- صاف ٻُڌي ڇڏِ تہ سيني عالمن وٽ سندس نماز درست ٿي.
١٢٠- توڙي ڪٿي نہ ڇاٽي تہ امام جو منهن ٻن مغربن جي وچ ۾ آهي.
١٢١- يا شمالي مغرب جي طرف يا ان جي قريب چوڏاريءَ هجي.
١٢٢- يا جنوبي مغرب يا ان جي طرف قريب مُنهن اٿس.
١٢٣- ان تي امام جو طرف، مشتبه (مونجهاري وارو) ٿي پيو جيئن ٻڌائي آيس.
١٢٤- جيڪڏهن نماز ۾ معلوم ٿيس تہ سندس منهن شمالي مغرب ڏي آهي.
١٢٥- ۽ امام جو منهن جنوبي مغرب ڏي آهي، جنهنڪري پاڻ امام جي طرف ڪان مخالف ٿي پيو.
١٢٦- اي رفيق! ان جي نماز يڇي پئي. تحقيق جي گيچڻ ۾ اُنَ ڪي ڇاڻ.
١٢٧- امام جي پٺيان هجڻ مان منهنجو مطلب هيءُ آهي تہ امام جي اڳيان نہ بيهي.
١٢٨- جڏهن امام جو منهن اترئين پاسي شمالي مغرب جي قريبُ هجي.
١٢٩- انجو منهن جيڪڏهن ٻن مغربن جي وچ تي آهي تہ اهڙي طرح امام جي پٺيان هجڻ ٺيڪ نہ آهي.
١٣٠- ڪعبي ۾ اندر نماز فاسد نہ ٿيندي، مگر امام ڏي پُٺ نہ هجي.
١٣١- جنهن شخص تحريٰ ۾غلطي، ڪئي پوءِ خطا معلوم ڪري باقي نماز ڪي ان تي بِنا ڪيائين.
١٣٢- ان حال ۾ اهڙي شخص جي اقتدا نہ ڪبي، مگر نماز ورائي پڙهيائين تہ صحيح ٿيندي.(٢)
١٣٣- ٻنهي حالتن ۾ هو مقتدي آهي ۽ راءِ مطابق ڦرندو رهي.
١٣٤- قبلو ٻہ قسم آهي، جن مان هڪ قسم اضطراري آهي.
١٣٥- جيڪڏهن قبلي ڏي منهن سڌو ڪري ٿو تہ سندس دشمن ڪيس سڃاڻي ٿو.
١٣٦- يا اهو سامهون ٿيڻ ڪان عاجز آهي ۽ ڪوبہ مدد ڪندڙ شخص نہ آهي.
١٣٧- جنهن طرف بہ قادر ٿئي، ان طرف منهن ڪري نماز پڙهي.
١٣٨- جڏهن سامهون ٿيڻ جي طاقت ٿئيس تہ قبلي ڏي سامهون ٿئي.
١٣٩- ۾ شهر ڪان ٻاهر ڪنهن سواريءَ تي رات جو يا ڏينهن جو نفل پڙهي ٿو.
١٤٠- سواري جنهن بہ طرف وڃي ان تي (سُوار) اشارن سان نماز ادا ڪري.

(١) ٻين نسخن۾ "پيشش" جي بدران "پشتش" لکيل آهي. (٢) نسخي "چ،د" ۽ "جهہ" ۾ 'نکرده' جي بدران 'بکرده' لکيل آهي.

١٤١- چو گردون درين باب چون دابها ست دران نفل كردن بهر سو روا ست
١٤٢- بيک قول گردون چو كشتي بدان توجه بقبله بباشد دران
١٤٣- كسي كو بباشد بگردون سوار و يا در سفينه بدارد قرار
١٤٤- بيارم مسائل همين هر دو زود ميانِ قيام و ميانِ سجود
١٤٥- بدان چيست قبله بگويم ترا ستوني ست الطف ز نورِ خدا
١٤٦- ز نورش چو اين نور موجود گشت بملک و بملكوت مسجود(١) گشت
١٤٧- ز بالايْ عرش ست تا ته زمين بود مستوي آن ستونِ متين
١٤٨- سرش فوق عرش ست در لامكان ندانند سِوَي الله بالامكان
١٤٩- بود راست طولش چو تيرِ كمان بيكسان بود مستوي بي گمان
١٥٠- بود سطبري آن ستونِ قوي بمقدار كعبه همه مستوي
١٥١- لطافت دقيقه كه داردَ بتن نه هرگز بديده شود آن بفن
١٥٢- علامت دوگانه كه در عرض آن بود هر دو خانه بدان جاودان
١٥٣- يكي بيت معمور از بهر حق كه معمور گشته بهفتم طبق
١٥٤- دگر بيت كعبه بپشت زمين همين دو علامت بود اي امين
١٥٥- بود راستي آن ستون بي كران فتد برسرش چونكه سنگِ گران
١٥٦- رسد سنگ بر بيت معمور آن همان سنگ بر بيت كعبه رسان
١٥٧- فتد زير پايش پس از يک زمان بود زير پايش همه لامكان
١٥٨- بود آن ستونِ قلب عرشِ عظيم كه قبله بود بهر حمله قديم
١٥٩- بود آن ستون قلب كرسي عيان كه قبله بود بهر كروبيان
١٦٠- بود بيت معمور قبله تمام برائي ملائک شنو اين كلام
١٦١- بود بيت كعبه بروئي زمين كه هر دم بود قبلهء مسلمين
١٦٢- اگرچه همه قبلها بي شكي ست ولي در حقيقت همه خود يكي ست
١٦٣- مگر خاص بيت المقدس جدا ست كه آن نيز قبله عبادت خدا ست
١٦٤- همه اين حقائق كه پيدا شده ز اهل المعارف هويدا شده

(١) و در حقيقت مسجود حق تعاليٰ ست اگر نيت سجده برايْ كعبه كرد كافر گشت كذا في الدر المختار. (ح.م)

١٤١- گاڏي هڻ باب ۾ وهڻ وانگر آهي، ان ۾ هر طرف نفل پڙهڻ جائز آهي.
١٤٢- هڪ قول موجب گاڏي ٻيڙيءَ وانگر آهي. ان ۾ توجهه قبلي جي طرف هجي.
١٤٣- ڪو شخص گاڏيءَ تي سوار هجي يا ٻيڙي ۾ چڙهيل آهي.
١٤٤- انهن ٻنهي (گاڏي ۽ ٻيڙي) جا مسئلا "قيام" ۽ "سجود" جي باب ۾ آئيندس.
١٤٥- توکي ٻڌايانِ ٿو تہ قبلو ڇا آهي؟ (قبلو) خدا جي نور جو هڪ لطيف ٿنڀ آهي.
١٤٦- خدا جي نور مان هي نور موجود ٿيو. جيڪو مَلَڪَن ۽ مَلَڪُوت جو (ظاهر ۾) مَسجُود ٿيو.(١)
١٤٧- عرش کان مٿي شروع ٿي زمين جي تهہ تائين پهچي ٿو. اهو مضبوط ٿنڀ سڌو آهي.
١٤٨- ان ٿنڀ جو مُنڍُ لامڪان ۾ عرش کان مٿان آهي. الله تعاليٰ کانسواءِ انکي ٻيو ڪوبہ نہ ٿو ڄاڻي.
١٤٩- ڪمان جي تير (گز) وانگر ڏيکهہ ۾ سڌو آهي ۽ سچو ٿنڀ هڪ جهڙو سڌو آهي.
١٥٠- ان مضبوط ٿنڀ جي ٿولهہ ڪعبي شريف جيتري آهي.
١٥١- ان جي جسم جي دقيق لطافت اهڙي آهي، جو ڪيس ڪوبہ ڏسي نہ سگهندو.
١٥٢- ٻئي ڪعبا ان جي عرض (ويڪر) جون بہ نشانيون آهن.
١٥٣- هڪ بيت المعمور جيڪو ستين آسمان تي ٿهيل آهي.
١٥٤- ٻيو ڪعبة الله شريف جيڪو زمين تي آهي. اهي بہ نشانيون آهن.
١٥٥- ان ٿنڀ جي سڌائي اهڙي آهي، جو ان جي منڍ کان ڪوبہ پٿر ڪِري.
١٥٦- تہ اهو پٿر اچي بيت المعمور تي پوندو، اتان وري ڪعبة الله شريف تي پوندو..
١٥٧- پوءِ اهو پٿر ڪعبة الله جي پاڙ ۾ پوندو ۽ پاڙ کان هيٺ لامڪان آهي.
١٥٨- اهو ٿنڀ عرش عظيم جو قلب آهي، جيڪو عرش کي کڻندڙ ملائڪن جو قبلو آهي.
١٥٩- اهو ٿنڀ ڪرسيءَ جو قلب آهي، جيڪو ڪَرُوبِين (مُقَرَّب ملائڪن) جو قبلو آهي.
١٦٠- هي گفتگو ٻڌو تہ، بيت المعمور سيني ملائڪن جو قبلو آهي.
١٦١- ڪعبة الله شريف زمين تي آهي، جيڪو مسلمانن جو قبلو آهي.
١٦٢- (مٿي ذڪر ڪيل) اگرچہ سمورا قبلا آهن، پر اهي سمورا قبلا حقيقت ۾ هڪ قبلو آهي.
١٦٣- پر خاص بيت المقدس جدا آهي جو اهو بہ خدا جي عبادت لاءِ قبلو آهي.
١٦٤- هي جيڪي بہ حقيقتون ظاهر ٿيون، اهي معرفت وارن کان معلوم ٿيون آهن.

(١) حقيقت۾ "مسجود" الله تعاليٰ آهي. جيڪڏهن ڪعبي کي سجدو ڪندو تہ ڪافر ٿيندو ائين الدرالمختار ۾ آهي.(ح.م)

١٦٥- نه منكر كسي زانچه سر خفي ست — مگر هر كه بر مذهبِ فلسفي است
١٦٦- بدان بر ثبوتِ ستون همين — بنا گشت دو مسئله كار دين
١٦٧- يكي چونكه در قعر غار عميق — گزاري نمازت شنو اي شفيق
١٦٨- بود قبلدات تحت كعبه مكين — برابر برويت بجوفِ زمين
١٦٩- دگر چونكه بر كوه اطول دراز — بسوئي هوا مي گزاري نماز
١٧٠- همه قبله ات فوق كعبه هوا ست — بقبله هوائي نمازت روا ست

باب نيت نماز و اركان آن نيت

١- بدان نيت اندر لغت قصد دل — بود معنيش قصد مطلق مهل
٢- و در شرع قصد عبادت خدا ست — نه قصدِ دگر از عبادت جدا ست
٣- ولي شرح اخلاص باشد دراز — كه در نيت ست آن كمال و براز
٤- ولي فرض نيت بباشد بدل — بدل فرض كافي ست اي مستدل
٥- زباني بهمراه دل مستحب — بقولي ست سنت بقولي ادب
٦- بقولي ست بدعت شنو اي امين — ولي قول اول تو مختار بين
٧- كه خود مستحب ست نيت زبان — مگر نيت حج سنت بدان
٨- چو در حج ثابت زباني شده — زباني بجز حج چون نامده
٩- ولي وقت نيت كه باشد بدل — بود پيش تكبير هم متصل
١٠- اگر بعد نيت منافي نماز — شده پيش تكبير اي دل نواز
١١- نه نيت دگر پس منافي بكرد — باين طور نيت همه گشت سرد
١٢- اگر در دلش رخش نيت براند — ازان پس ز نيت چو ذاهل بماند
١٣- بحالت ذهولش چو تكبير گفت — شده شارع اندر نمازش بمفت
١٤- بقولي نه داخل شده در نماز — ذهول ست اينجا منافي جواز
١٥- روا نيست تاخير نيت شنو — ز تكبير تحريم اي يار نو

١٦٥- هن مخفي راز جو منڪر فيلسوف ڪان سواءِ ٻيو ڪوبہ ڪونهي.
١٦٦- ان ڳالهہ جي ثبوت مان بہ مسئلا ظاهر ٿيا.
١٦٧- اي مهربان! هڪ تہ جنهن وقت تون ڪنهن اُونهي غار جي تري ۾ نماز پڙهين ٿو.
١٦٨- ان وقت تنهنجو قبلو ڪعبي جي هيٺان زمين جي جوف (وچ) ۾ منهن جي سڌو آهي.
١٦٩- ٻيو ڪنهن ڏکهي جبل تي هوا ۾ نماز پڙهين ٿو تہ.
١٧٠- قبلو ڪعبي جي مٿان هوا ۾ آهي، هوا واري قبلي ڏانهن نماز جائز آهي.

نماز جي نيت ۽ نيت جي رُڪن جو بيان

١- نيت جي لغوي معنىٰ دل ۾ مطلق ارادو ڪرڻ آهي.
٢- ۽ شريعت ۾ خدا تعالىٰ جي عبادت جو ارادو ڪرڻ آهي، ٻيو ارادو مراد نہ آهي.
٣- پر اخلاص جو بيان ڏکهو آهي، جنهن جو نيت ۾ هجڻ (عمل جو) ڪمال آهي.
٤- پر دل ۾ نيت ڪرڻ فرض آهي ۽ دل ۾ نيت ڪرڻ (عمل لاءِ) ڪافي آهي.
٥- دل سان گڏ زبان سان نيت ڪرڻ مستحب آهي. هڪ قول موجب سنت هئڻ قول موجب ادب آهي.
٦- هڪ قول موجب (زبان سان نيت ڪرڻ) بدعت آهي پرَ پهريون قول مختار آهي.
٧- خود زبان سان نيت ڪرڻ مستحب آهي پر حج جي زبان سان نيت ڪرڻ سنت آهي.
٨- جڏهن حج ۾ زبان سان نيت ثابت آهي تہ پوءِ حج ڪانسواءِ ٻئي عمل لاءِ زبان سان نيت ثابت ڇو نہ آهي؟
٩- پر دل ۾ نيت ڪرڻ جو وقت تڪبير کان اڳ متصل (گڏ ۽ لاڳيتو) آهي.
١٠- جيڪڏهن نيت ڪرڻ کان پوءِ ۽ تڪبير هڻڻ کان اڳ ۾ ڪو ڪم نماز جي خلاف ڪيائين.
١١- ۽ ان نماز جي مخالف ڪم کان پوءِ ٻي نيت نہ ڪيائين تہ اها نيت بيڪار ٿي وئي.
١٢- جيڪڏهن دل ۾ نيت جو گهوڙو ڊوڙايائين (نيت ڪيائين) ان کانپوءِ نيت کان غافل ٿي ويو.
١٣- جيڪڏهن غفلت واري حالت ۾ تڪبير چيائين تہ نماز ۾ شروع ٿيندو.
١٤- هڪ قول موجب نماز ۾ داخل نہ ٿيو ڇو تہ غفلت نماز جي مخالف آهي.
١٥- تڪبير تحريمہ کان نيت کي مؤخر ڪرڻ جائز نہ آهي.

۱٦- چنین ست ظاهر روایت صفا — ز کرخي ست تاخیر نیت روا
۱۷- روا تا رکوع ست نزدیک او — ببین درمختار بي گفتگو
۱۸- نه نیت مجرد زبان معتبر — چه آن قصد قلب ست نه فعل دگر
۱۹- مگر از کسي کو ندارد حضور — حضورِ دلش را نباشد ظهور
۲۰- زباني فقط کافي ست هم به است — ز"اشباه"و از"درمختار"هست
۲۱- چو نوع از عبادت که نامش نماز — کند قصد آنرا بدل با نیاز
۲۲- اگرچه نه لله در قلب او ست — ببین درمختار گفتن نکو ست
۲۳- نوافل باین قصد مطلق روا ست — روا نیست سنت، بیک قول راست
۲۴- بیک قول سنت بنیت چنین — بمثل نوافل تو جائز ببین
۲۵- پسین قول را در هدایه گزید — صحیحش بگفته بکوشش مزید
۲٦- ولي لفظ الله گفتن بدل — نه شرط ست آن نیز اي مستدل
۲۷- بود رکن اخلاص لله محض — مدان رکن نیت درین راه محض
۲۸- نه مر غیر حق را عبادت روا ست — نه حاجت بنیت برائي خدا ست
۲۹- بنیت نمازِ که آن مطلق ست — نوافل روا نیز بهر حق ست
۳۰- وگر فرض یا واجب ست آن نماز — بدل وصف آنرا معین بساز
۳۱- یکي وصف فرضي دگر واجبي ست — تعین دو این وصف فرضِ جلي ست
۳۲- نمازي که واجب بباشد صحیح — کند نیتش نیز واجب صریح
۳۳- بود وتر واجب بمذهب امام — برین ست علماء مذاهب تمام
۳۴- کند نیت وتر واجب برو — مطابق عقیده بجز گفتگو
۳۵- بمفتاح این طور آمد عیان — که وتر ست واجب بکرده بیان
۳٦- ز"اشباه"و از"درمختار"بین — کند نیت وتر مطلق متین
۳۷- چو وتر ست سنت بقولِ یکي — بنزد دو صاحب بود بي شکي
۳۸- ولي وتر مطلق برین شامل ست — چه واجب چه سنت درین داخل ست
۳۹- دگر وقت کردن معین تمام — بود رکن نیت شنو این کلام

١٦- ظاهر روايت ۾ ائين آهي، علامہ ڪرخي وٽ تاخير نيت جائز آهي.
١٧- الدرالمختار ڏس، علامہ ڪرخي وٽ رڪوع تائين نيت جي تاخير جائز آهي.
١٨- رڳو زبان جي نيت معتبر نہ آهي ڇو تہ نيت دل جو ارادو آهي ٻيو ڪو ڪم نہ آهي.
١٩- پر جنهن ماڻهوءَ ۾ دل جو حضور نہ آهي ۽ دل جو حضور ظاهر نٿو ٿئيس.
٢٠- ان لاءِ زباني نيت ڪافي بلڪ بهتر آهي. الاشباهہ والنظائر ۽ الدرالمختار ڏِسُ.
٢١- جڏهن نماز جهڙي عبادت ادا ڪري تہ دل ۾ ان جو ارادو ڪري.
٢٢- اگرچہ اخلاص ان جي دل ۾ نہ آهي تہ بہ نيت ڪرڻ سٺي ڳالهہ آهي الدرالمختار ڏِسوُ.
٢٣- نفل، مطلق نماز جي نيت سان پڙهڻ جائز آهي، هڪ قول موجب سنت جائز نہ آهي.
٢٤- هڪ قول موجب سنت، مطلق نماز جي نيت سان نفل وانگر جائز آهي.
٢٥- پوئين قول کي هدايہ قبول ڪيو آهي ۽ ان کي صحيح چيو اٿس.
٢٦- پر الله جو لفظ دل سان ڇوڙ اهو بہ شرط نہ آهي.
٢٧- اخلاص رڪن آهي، باقي نيت ڪرڻ رڪن نہ آهي.
٢٨- غيرُ الله جي عبادت جائز نہ آهي ۽ خدا جي (عبادت) لاءِ نيت جي ضرورت نہ آهي.
٢٩- مطلق نماز جي نيت سان نفل پڙهڻ جائز آهي.
٣٠- جيڪڏهن فرض يا واجب نماز هجي تہ ان جي وصف ۽ ڪيفيت دل ۾ معين ڪري.
٣١- هڪ وصف فرض، ٻي واجب آهي. انهن ٻنهي وصفن جو معين ڪرڻ فرض آهي.
٣٢- جيڪا نماز واجب آهي، اُن جي نيت ۾ واجب صريحاً چوي.
٣٣- امام اعظم جي مذهب موجب وتر واجب آهي، مذهب جي سيني عالمن جو ان تي عمل آهي.
٣٤- عقيدي مطابق وتر واجب جي نيت ڪري. ان ۾ ڪوبہ اختلاف ناهي.
٣٥- مفتاح ۾ هن طرح آيل آهي تہ وتر واجب آهي.
٣٦- الاشباهہ ۽ الدرالمختار ۾ ڏس (الڪيل آهي تہ) وتر جي نيت مطلق ڪري.
٣٧- ڇو تہ صاحبين جي هڪ قول موجب، وتر سنت آهي.
٣٨- پر وتر مطلق ان کي شامل آهي ڀلي واجب هجي يا سنت هجي ان ۾ داخل آهي.
٣٩- هي ڳالهہ ٻڌو تہ وقت مقرر ڪرڻ نيت جو رڪن آهي.

۴۰- اگر ظهر را عصر نیت نمود نمازش بگشته همه نفل زود
۴۱- و یا فطر را عید اضحیٰ بدید نمازش نمانده ازین هر دو عید
۴۲- نمازش شده نفل بي اشتباه بنزدِ محمد بگشته تباه
۴۳- وگر نیت وقت جمعه بکرد که خود ظهر جمعه بود وقت فرد
۴۴- اگر اعتقادش بباشد چنین که در روز جمعه همین وقت هین
۴۵- بود وقت جمعه که ظهر ست تام که در غیر جمعه بود ظهر نام
۴۶- نه از بهر اسقاط ظهر آمده نماز ست سر خود شنو این همه
۴۷- کند نسخ جمعه همین ظهر را چو سعیش کند او نه ظهر ست روا
۴۸- باین نیتش نیز جمعه روا ست همین قول مختار هم با صفا ست
۴۹- ز اشباه و از درمختار بین که جمعه روا گشت اي مرد دین
۵۰- بمفتاح جمعه نباشد روا بنیت که مذکور شد اي کیا
۵۱- مگر چونکه با قصد اسقاط ظهر ادا کرد جمعه بفُسطاط(۱) ظهر
۵۲- شود تا عوض ظهر جمعه ازو شود ظهر ساقط که بوده برو
۵۳- چو اوقات بسیار رفته ازو نه ایام آنها بدل داشت او
۵۴- کند نیت وقت جز روز او مدان نیت روز باشد برو
۵۵- چو کرده فراموش روزش تمام نه تعیین روز ست بر وي مدام
۵۶- نه تاریخ رفته معین کند نه روزي ز هفته معین کند
۵۷- اگر فجر شش وقت فوتش شده نه ایام در دل بیاد آمده
۵۸- کند نیت فجر مطلق قضاء چو شش بار نیت بکرده بجاء
۵۹- چو او نیت فجر شش بار کرد بهر بار فجرش چو تکرار کرد
۶۰- همه گشت جائز همین فجرها اصح ست این قول اي با صفا
۶۱- ببین درمختار را تو بعین اصحش همو گفت در موضعین
۶۲- بپیش از فرائض میان متون بیامد همین حکم همچون ستون
۶۳- میان مسائل که شتیٰ تمام ببین مسئله این چنین باهتمام

(۱) مراد از فسطاط مقام ظهر ست. (حاشیه مصنف)

٤٠- جيڪڏهن ظُهر ڪي عصر جي نماز ڪري نيت ڪيائين تہ اها نماز نفل ٿي ويندي.
٤١- يا عيدُ الفطر ڪي عيد الاضحىٰ سمجهيائين (نيت ڪيائين) تہ ٻنهي عيدن جي نماز نہ ٿي.
٤٢- اها نماز نفل ٿي ۽ امام محمد وٽ اها نماز فاسد ٿي.
٤٣- جيڪڏهن جمعي جي وقت جي نيت ڪيائين، جو خود ظهر جمعي جو وقت آهي.
٤٤- جيڪڏهن سندس اعتقاد اهو آهي تہ جمعي جي ڏينهن اهوئي وقت ظهر جو آهي.
٤٥- جمعي جو وقت تام ظهر هوندو، جو جمعي کان سواءِ ان جو نالو ظهر هوندو.
٤٦- جمعو ظهر ڪيرائڻ لاءِ نہ آيل آهي بلڪ از خود اهو پاڻ نماز آهي.
٤٧- اهو جمعو ظهر ڪي منسوخ ڪندو آهي، جڏهن جمعي لاءِ سعيو ڪندو تہ ظهر جائز نہ آهي.
٤٨- انهيءَ نيت سان بہ جمعو جائز آهي، اهو قول مختار آهي.
٤٩- الاشباه ۽ الدرالمختار ڏس (لڪن ٿا) تہ جمعو جائز ٿيو.
٥٠- مفتاح ۾ آهي تہ مذڪوره بالا نيت سان جمعو جائز نہ ٿيو.
٥١- جيڪڏهن جمعو اسقاط ظهر جي ارادي سان ظهر جي جاءِ تي ادا ڪيائين.(١)
٥٢- جيئن سندس ٻاران ظهر جو عيوض جمعو ٿئي تہ ظهر ساقط ٿي ويندي.
٥٣- جيڪڏهن ان کان گهڻا وقت فوت ٿي ويا هجن، جيڪي ڪيس ياد نہ آهن.
٥٤- وقت جي نيت ڪري، ڏينهن نہ ڄاڻائي، ڏينهن جي نيت ڪرڻ لازم نہ آهي.
٥٥- جيڪڏهن ان کان ڏينهن وسري وڃي تہ ڏينهن جي تعيين ان تي لازم نہ آهي.
٥٦- وِيل وقت جي تاريخ مقرر نہ ڪري، نہ وري هفتي مان ڪو ڏينهن مقرر ڪري.
٥٧- جيڪڏهن ڇهہ وقت فجر نماز جا فوت ٿيا ۽ ڏينهن ياد نہ اٿس.
٥٨- ۽ مطلق فجر جي نالي سان قضا لاءِ ڇهہ ڀيرا نيت ڪيائين.
٥٩- جڏهن ان فجر جي نيت ڇهہ ڀيرا ڪئي ۽ هر ڀيري سان فجر تڪرار سان چيائين.
٦٠- اهي سڀ فجر واريون نمازون جائز ٿيون هيءُ قول اصح آهي.
٦١- اڪين سان الدرالمختار ڏسُ ٻن جاين تي اصح چيو اٿس.
٦٢- متن ۾ ڪتاب الفرائض کان اڳ هيءُ حڪم آيو آهي.
٦٣- ۽ مسائل شتىٰ جي بيان ۾ بہ اهو مسئلو چڱيءَ طرح ڏسُ.

(١) فسطاط مان مراد هت ظهر جي جاءِ آهي. (حاشيه مصنف)

۶۴- باشباه نقل از محیط آمده		دران نقل این حکم ظاهر شده
۶۵- که از بهر ترتیب تعیین وقت		شده در قضا فرض کن دور مقت
۶۶- چو ترتیب ساقط شده در قضا		نه تعیین روز ست از شرطها
۶۷- ببعضي کتب گفت این همچو قرض		بهر حیله تعیین روز ست فرض
۶۸- کند نیت اول الفجر او		و یا آخر الفجر باشد برو
۶۹- همین ست مشهور اندر دیار		نخستین اصح ست تو یاد دار
۷۰- دگر اقتدا را کني اهتمام		اگر تو نمازت کني با امام
۷۱- معین بکردن امام ست خوب		و لیکن برو نیست شرط و وجوب
۷۲- امامش معین بکرده اگر		که زید ست یا بکر یا کس دگر
۷۳- ولي در معین بکردن امام		بکرده خطا در مُسَمّیٰ بنام
۷۴- نه جائز بگشته بَوي اقتدا		اگر در تعین بکرده خطا
۷۵- نه بهتر تعین بکردن بود(۱)		نه لازم ببوده که بر تن بود
۷۶- اگر احتمالِ خطا مي بود		اگرچه تعین روا مي بود
۷۷- کسي کو کند با امامش نماز		نمازش بود فرض اي دل نواز
۷۸- بود چار ارکان همه نیتش		شود تا بدان چار فرضیتش
۷۹- یکي قصد مطلق نماز ست برو		دگر نیت فرض او را بگو
۸۰- اگر نیت فرض دارد بدل		بقصد(۲) نمازش گزارد بدل
۸۱- نمازش ازین ره نشد هیچ چیز		چه انواع فرض ست بسیار نیز
۸۲- سیوم تو معین کني وقت صاف		چهارم بود اقتدا بي خلاف
۸۳- نه در شرح منیه بجز چار این		شمرده دگر هیچ رکني درین
۸۴- ولي قصد قبله ز جرجاني ست		بنزدیک او رکن این ثاني ست
۸۵- ولي عین کعبه بنزدیک او		کند نیتش فرض باشد برو
۸۶- اگرچه ز مکه بود دور تر		بجز عین کعبه نه قبله دگر
۸۷- چه بر حاضران جز توجه بعین		نه فرض ست نیت نباشد چو دین

(۱) درنسخه"جه" و"چ د"این شعر پس از شعر اگر احتمال خطا مي بود. (الخ) (۲) در چار نسخهایٔ نہ قصد نوشته

٦٤- الاشباهُ، مُحيط کان نقل ڪري آندو آهي. جنهن ۾ هيءُ حڪم ظاهر آهي.
٦٥- صاحب ترتيب لاءِ وقت جي تعيين، قضا ۾ فرض آهي، ڪاوڙ نہ ڪَرِ.
٦٦- جڏهن قضا ۾ ترتيب ڪري پئي تہ ڏينهن مقرر ڪرڻ بہ شرط نہ آهي.
٦٧- ڪن ڪتابن لکيو آهي تہ ڏينهن مقرر ڪرڻ هر صورت ۾ فرض آهي.
٦٨- نيت سڀ کان اول قضا ٿيل فجر جي ڪري يا سڀ کان آخر ۾ قضا ٿيل فجر جي ڪري.
٦٩- مُلڪ ۾ هي طريقو مشهور آهي ۽ پهريون طريقو اصح آهي.
٧٠- جيڪڏهن تون جماعتي ٿي امام سان نماز پڙهين.
٧١- امام مقرر ڪرڻ سنو آهي، پر اهو شرط يا واجب نہ آهي.
٧٢- جيڪڏهن امام مقرر ڪيائين تہ زيد آهي يا بڪر يا ڪو ٻيو شخص آهي.
٧٣- پر امام جي نالي مقرر ڪرڻ ۾ ڀُل ڪيائين.
٧٤- جيڪڏهن امام جي تعين ۾ خطا ڪيائين تہ اهڙي امام جي اقتدا جائز نہ ٿي.
٧٥- تعين ڪرڻ بهتر نہ آهي ۽ لازمي بہ نہ آهي.(١)
٧٦- جيڪڏهن خطا جو احتمال هجي جيتوڻيڪ تعين جائز آهي.
٧٧- جيڪڏهن ڪو شخص فرض نماز امام جي پٺيان پڙهي ٿو.
٧٨- ان جي نيت جا چار رڪن آهن، انهن چئن سان فرضيت ادا ٿيندي.
٧٩- هڪ مطلق نماز جو ارادو ڪرڻ، ٻيو فرض جي نيت ڪرڻ.
٨٠- جيڪڏهن دل ۾ فرض نماز جي نيت ڪري ۽ مطلق نماز جي قصد سان نماز ادا ڪري.(٢)
٨١- ان طرح نماز نہ ٿي ڇو تہ فرض جا گهڻا نوع آهن.
٨٢- ٽيون وقت مقرر ڪرڻ، چوٿون اقتدا ڪرڻ آهي.
٨٣- شرح منيه ۾ انهن چئن رڪنن کان سواءِ ٻيو ڪوبہ رڪن ذڪر ٿيل نہ آهي.
٨٤- پر علامہ جُرجاني وٽ ٻيو رڪن قبلي جو ارادو ڪرڻ آهي.
٨٥- پر اُن (علامہ جرجاني) وٽ عين ڪعبي جي نيت ڪرڻ فرض آهي.
٨٦- اگرچہ مڪي شريف کان پري هجي تہ بہ، عين ڪعبي کان سواءِ ٻيو قبلو نہ آهي.
٨٧- ڪعبي ۾ حاضر ٿيندڙن تي بعينہ توجهہ کان سواءِ نيت فرض نہ آهي.

(١) نسخي "جهہ" ۽ "ڇ،د" ۾ هي شعر: اگر احتمال خطا مي بود کان پوءِ آيل آهي. (٢) چئن نسخن۾ "نہ قصد" لکيل آهي

٨٨- چو غائب بود فرض نيت برو ست   ولي نيت عين كعبه نه سو ست
٨٩- بنزديک جمهور نيت چنين   نه فرض ست آن بل توجه ببين
٩٠- مگر چونكه گم كرده قبله كسي   بهرسو كه باور بدارد بسي
٩١- همان سو برو فرض نيت شده   دگر جا نه نيت چنين آمده
٩٢- مدان قول جرجاني ست هم قبول   چو جمهور كرده ز قولش عدول
٩٣- نه نيت امامت بود بر امام   نمازش روا همچو تنها مدام
٩٤- ولي اقتدا نيست جائز باو   چو نيت امامت نكرده همو
٩٥- برين قول كرخي ابو حفص نيز   نه مختار اين قول شد با تميز
٩٦- بدادند فتوىٰ كه اين اقتدا   بود جز بنيت امامت روا
٩٧- مگر اقتداءِ زنان بي نظير   بباشد درين اختلاف كثير
٩٨- چو نيت امامت زني كرد او   ز جمله زنان اقتدا شد نكو
٩٩- بود اقتداء زنان در دو جا   دران هر دو جا، دان روا مطلقا
١٠٠- يكي جا نمازِ جنازه گزين   باجماع از درمختار بين
١٠١- بعيد و بجمعه روا مطلقا ست   بنا بر اصح ست اين قول راست
١٠٢- بنفي امامت چو نيت بكرد   نه نيت امامت بكرده بدرد
١٠٣- نه عيد و نه جمعه بگشته روا   بنيت چنين طور اي با صفا
١٠٤- ولي آنچه گويند بعضي عوام   بقرآن كند اقتدا هم امام
١٠٥- دگر منفرد هم كند اقتدا   بقرآن هادي بيابد هُدىٰ
١٠٦- كند هر يكي از امامش سوال   كه مارا امامت تو كردي بحال
١٠٧- امام تو گو كيست؟ اي نيكرو   كه كردي باو، اقتدا تو نكو
١٠٨- اگر او بگويد كه ما را امام   بود محض قرآن هادي تمام
١٠٩- روا شد نماز آن ز ايشان همه   چوشد اقتدا هم بقرآن همه
١١٠- و الا نماز همه نا روا ست   چو او را نه ثابت چنين اقتدا ست
١١١- باطراف گجرات اين مسئله   پراگنده گشته، بگشته يله

٨٨- ۽ غائب شخص تي عين ڪعبي جي نيت فرض آهي ۽ ڪعبي جي طرف جي نيت فرض نہ آهي.
٨٩- جمهور وٽ اهڙي نيت فرض نہ آهي فقط توجهہ ڪافي آهي.
٩٠- پر جيڪڏهن قبلو معلوم نہ ٿئي، پوءِ جنهن طرف ڀروسو رکي.
٩١- ان طرف جي نيت ان تي فرض آهي، ٻئي طرف نيت نہ ڪبي.
٩٢- علامہ جرجاني جو قول قبول نہ آهي ڇو تہ جمهور ان جي قول کان مُنهن موڙيو آهي.
٩٣- امام تي امامت جي نيت فرض نہ آهي، اڪيلي وانگر سندس نماز صحيح آهي.
٩٤- پر اهڙي شخص جي اقتدا ڪرڻ جائز نہ آهي، جنهن امامت جي نيت نہ ڪئي آهي.
٩٥- اهو علامہ ڪرخي ۽ ابو حفص جو قول آهي پر اهو قول مختار نہ آهي.
٩٦- انهن فتوىٰ ڏني آهي تہ هيءَ اقتدا امامت جي نيت کان سواءِ بہ جائز آهي.
٩٧- پر زالن جي اقتدا ڪرڻ ۾ تمام گهڻو اختلاف آهي.
٩٨- جيڪڏهن هڪ عورت جي نيت ڪيائين تہ اها نيت گهڻين عورتن لاءِ بہ ڪافي آهي.
٩٩- ٻن جاين تي زالن جي اقتدا ثابت آهي ۽ انهن ٻن جاين ۾ نماز مطلقاً جائز آهي.
١٠٠- هڪ جاءِ نماز جنازه آهي، جيڪا اجماع سان ثابت آهي، الدرالمختار ڏس.[١]
١٠١- عيد ۽ جمعي جي نماز مطلقاً جائز آهي، اهو قول اَصَحُ آهي.
١٠٢- جيڪڏهن امام امامت جي نيت نہ ڪئي بلڪہ امامت جي نفيءَ جي نيت ڪيائين.
١٠٣- اهڙي نموني جي نيت ڪرڻ سان عيد ۽ جمعو جائز نہ ٿيندا.
١٠٤- پر جيڪي بعضي ماڻهو چوندا آهن تہ امام قرآن جي اقتدا ڪري.
١٠٥- ۽ اڪيلو نماز پڙهندڙ بہ قرآن جي اقتدا ڪري ڇوتہ قرآن هادي آهي ان سان هدايت حاصل ٿيندي.
١٠٦- هرڪو شخص پنهنجي امام کان پڇندو تہ تو اسان جي امامت ڪئي هئي يا نہ؟
١٠٧- اي نيڪ مرد! تنهنجو امام ڪهڙو آهي؟ جنهن جي تو اقتدا ڪئي هئي.
١٠٨- جيڪڏهن هو جواب ڏئي تہ منهنجو امام ۽ هادي قرآن آهي.
١٠٩- جڏهن قرآن جي اقتدا ٿي تہ سيني جي نماز جائز ٿي.
١١٠- جنهن ڪي اهڙي اقتدا حاصل نہ ٿي تہ نماز جائز نہ ٿي.
١١١- هيءُ مسئلو گجرات جي آس پاس تمام گهڻو پکڙجي ويو.

١١٢- شنیدم ز علماء هندوستان — که کردند این افترا مردمان
١١٣- نه در شرع آمد روایت چنین — بود بلکه این محض کذب متین
١١۴- ولي آنچه ما را ست قرآن امام(١) — بمعني دگر آن بود اي همام
١١۵- نه معني امام آنکه اندر نماز — بأو اقتدا مي بود با نیاز
١١٦- ز قرآن بخوان وصف تورية را — اماماً و رحمه بگفته خدا
١١٧- نه تعداد رکعات در نیت ست — نه تعداد رکعات أمنیت ست

ذکر اخلاص مطلق و اخلاص مصطلح صوفیان

١- درینجا بباشد مقالت دگر — زِ اهلِ تصوف بود آن مکر
٢- عجب مي بود مذهب صوفیان — اگر گوش داري کنم آن بیان
٣- بدان نص قرآن بداد این خبر — که نیت باخلاص شد معتبر
۴- بدان چیست اخلاص در هر روش — که خالص کني چیز از غل غش
۵- چو زبده ز جغرات با جغزدن(٢) — کشیدي تو از بهر خالص شدن
٦- پس آنرا تو خالص بسازي بنار — کني صاف روغن سني بي غبار
٧- ز دردي مسکه چو روغن کشي — خلاصه بود آن مشو مرتشي
٨- بدان روغنِ صاف خالص تمام — خلاصه بنامند اي نیک نام
٩- همین کار مجموع اخلاص دان — همین کار مخلص کند جاودان
١٠- درین باب بین تو "لوامع نجوم" — شوي نیک واقف بجمله علوم
١١- ولي نام اخلاص در اصطلاح — کنم شرح آنرا شنو با صلاح
١٢- چو نیت بتخصیص یابد خصوص — عبادت شود بهر حق با خلوص
١٣- چو نیت عبادت برائي خدا ست — نه شرکت دران مر سوائي خدا ست
١۴- بود عین اخلاص در نیتش — همین ست اخلاص زان سر مکش

(١) چنانچه بکلمات صفت ایمان مفصل وارد ست "والقرآن امامي". (حاشیه مصنف)
(٢) جغزدن: بکلانیدن برائي جدا کردن مسکه ازدوغ، جغ بسندي "ماڌاڻي". (حاشیه مصنف)

١١٢- هندوستان جي عالمن کان ٻڌو اٿم ته ا... مسئلو ماڻهن جو من گهڙت آهي.
١١٣- شريعت ۾ اهڙي روايت نه آئي آهي بلــــ هيءَ هڪ ڪُوڙ آهي.
١١٤- ۽ قرآن اسان جو امام آهي، ان جي معنىٰ ٻئي نموني آهي. (١)
١١٥- جنهن امام جي نماز ۾ اقتدا ڪجي ٿي ان جي اها معنىٰ نه آهي.
١١٦- خدا تعاليٰ قرآن ۾ تورات کي اماما وَ رَحمَةً (امام معنىٰ رحمت) چيو آهي.
١١٧- نيت ۾ رڪعتن جو تعداد ڄاڻائڻ ضروري نه آهي، نه وري ڪو رڪعتن جو تعداد مراد ئي آهي.

مطلق اخلاص ۽ صوفين واري اخلاص جو ذڪر

١- هت ٻي گفتگو آهي، جيڪا تصوف وارن جي آهي.
٢- صوفين جومذهب عجيب آهي، جيڪڏهن ٻڌڻ چاهين ته توکي ٻڌايان.
٣- نص قرآن ٻڌايو آهي، نيت اخلاص سان معتبر آهي.
٤- ڄاڻ ته اخلاص ڇا آهي؟ اخلاص هر شي کي کوٽ کان خالص رکڻ آهي.
٥- جيئن ماڏاٽي ڏونري ۾ وجهي، ڦيرا ڏئي، ولوڙي، خالص مکڻ ڪڍيو آهي. (٢)
٦- پوءِ ان مکڻ کي باهه تي رجائي، خالص ۽ صاف گيهه ڪڍين ٿو.
٧- مکڻ مان گيرڻ وغيره ڪڍي گيهه ظاهر ڪرين ته ان کي خالص چئبو.
٨- ڄاڻڻ گهرجي ته انهيءَ صاف خالص گيهه کي "خلاصو" چوندا آهن.
٩- اخلاص جي مجموعي معنىٰ اها آهي اخلاص وارو ائين ئي ڪندو آهي.
١٠- هن موضوع بابت ڪتاب "لوامع نجوم" ڏس ته سيني علمن کان واقف ٿين.
١١- ۽ اصطلاحي اخلاص جو بيان ڪيان ٿو ٻُڌ ته اصلاح ٿئي.
١٢- نيت خاص هوندي ته خدا جي عبادت به خلوص سان ادا ٿيندي.
١٣- جڏهن نيت عبادت جي خدا ڪارڻ آهي ته اُن ۾ مَاسِوَى الله جي شرڪت نه ٿيندي.
١٤- عين اخلاص نيت ۾ هجي اهوئي اخلاص آهي ان کان منهن نه مُوڙ.

(١) جهڙي طرح ايمان مفصل جي تعريف ۾ آيو آهي ته "قرآن منهنجو امام آهي". (حاشيه مصنف)
(٢) جغزدن: مکڻ ڪڍڻ خاطر ماڏاٽيءَ کي ڏونريءَ ۾ ڦيرائڻ، لفظ جغ جي سنڌي معنىٰ ماڏاٽي آهي. (حاشيه مصنف)

١٥- نـه نيـت عـبـادت بـود معتبـر　　دران غير حق چون بود در نظـر
١٦- حديثي نسائي بريـن شاهد ست　　صريحا بـديـدم گـرفتم بـدست
١٧- چـو مال و چو جاه و چو مدح ست كام　　بباشد خفي در دلش اي همام
١٨- بنيت عـبـادت خـدا خلـط كـرد　　نمانده عبادت همـه گشت سـرد
١٩- نـه نيت عبادت برائي حق ست　　چـو شركت دران مر سوائي حق ست
٢٠- چـو مخلوط نيت عبادت شده　　بـچـيـزي كـه بهـرِ خـدا نـامـده
٢١- نگشتـه عبادتْ نه بهـرِ خدا ست　　چه سُمعت(١) ريا از عبادت جدا ست
٢٢- ز شركت ريـا پـاک نيت دلش　　بـود از بـرائـي خـدا حـاصلـش
٢٣- دگـر پـاک نـيت ز اغـراض دل　　ز غـيـرِ خـدا كـرد اعـراض دل
٢٤- هـمـين ست اخلاص نزديک شان　　دلش چـون منزه ز شركت عيان
٢٥- بخوان خاتمه سـورة الكهف نيز　　مـيـان تـفـاسيـر اي بـا تـمـيـز
٢٦- عبادت دو قسم ست اي نـوجـوان　　يكي آنچـه شـرط ست نيت دران
٢٧- چـو نيت عـبـادت بـدارد بـدل　　نـه اخلاص دارد هـمـو مـسـتـدل
٢٨- صحيح ست جمله عبادت همان　　تهي از ثـواب سـت آن بي گمان
٢٩- چـو قسمي عـبـادت كـه نيت دران　　نـه شرط ست نيت دران هر زمان
٣٠- نـكرده چـو نيت عبـادت بكـرد　　نـه او را ثـواب ست اي نيک مرد
٣١- نـه حانث بگردد چو حالف بُده　　بكـردن عـبـادت هـمـان دان هـمـه
٣٢- چـو سـوگـنـد كـرده بنفي وضو　　و يـا او بـنـفـي امـامـت نـكـو
٣٣- چـو بـاران بـباريـد بـر وي كـثير　　ازان گشت حاصل وضو بي نظير
٣٤- چو تنها بـكـرده نـمـازش شروع　　جـمـاعـت رسـيده بـاو در ركـوع
٣٥- نـه حـانث بـگشتـه نه او را ثواب　　درين هر دو صورت ببين در كتاب
٣٦- چـو نيت همو كرد حـانث شـده　　بـرائـي وضـو يـا امـامـت هـمـه
٣٧- عـبادت كه خـالي ز اخلاص نـاب　　دران هـيـچ او را نـبـاشـد ثـواب

(١) سُمعت: بضم سين اسمي ست از تسميع بمعنىٰ شنوانيدن و در عرف شرع تشهير عبادت حق بر مردم از جهت تحصيل مال يا جاه يا مدح مردم او را. (ينابيع الحياة الابدية، باب ٦، فصل ١١ تاليف ناظم علام)

١٥- عبادت ۾ جيڪڏهن غيرُ الله جي بہ نيت هوندي تہ اها نيت معتبر نہ آهي.
١٦- نسائي جي حديث ان تي صريح شاهد آهي، مون نسائي شريف پاڻ ڪٿي حديث ڏٺي آهي.
١٧- جيڪڏهن عبادت سان مقصد دل ۾ ڳجهي نموني مال، عزت يا ساراهہ جو آهي.
١٨- خدا جي عبادت جي نيت ۾ ٻي شيءِ کي شريڪ ڪيائين تہ عبادت نہ رهي بلڪ بيڪار ٿي.
١٩- اها خدا تعالىٰ جي عبادت جي نيت نہ چئبي، جنهن ۾ غير الله کي شريڪ ڪيائين.
٢٠- اهڙي شي کي خدا تعالىٰ جي عبادت جي نيت ۾ شريڪ ڪيائين، جيڪا خدا ڪارڻ نہ آهي.
٢١- اها عبادت خدا ڪارڻ نہ آهي ڇو تہ ماڻهن کي ٻڌائڻ، رياءَ ۽ ڏيکاءُ عبادت کان جدا آهي[1].
٢٢- دل جي نيت، ريا ۽ ڏيکاءُ کان پاڪ خدا ڪارڻ هجي.
٢٣- ٻيو تہ نيت دل جي غرض کان پاڪ هجي ۽ غير الله کان دل جو منهن موڙيل هجي.
٢٤- صوفين وٽ اهو اخلاص آهي جيئن دل شرڪت (ڀائيواري) کان پاڪ هجي.
٢٥- تفسيرن ۾ سورة ڪهف جي پڇاڙي پڙهي ڏسو.
٢٦- عبادت ٻہ قسم آهي، هڪ جنهن ۾ نيت شرط آهي.
٢٧- دل ۾ عبادت جي نيت ڪري ٿو، پر اخلاص نہ اٿس.
٢٨- اها عبادت درست ٿي، پر ثواب کان خالي آهي.
٢٩- عبادت جو اهو قسم، جنهن ۾ نيت شرط نہ آهي
٣٠- اي نيڪ مرد! نيت کان سواءِ عبادت ڪيائين تہ ان کي ثواب نہ ملندو.
٣١- عبادت ڪرڻ جو قسم ڪنيائين تہ (بنا نيت جي) حانث نہ ٿيندو.
٣٢- وضو نہ ڪرڻ يا امامت نہ ڪرڻ جو قسم ڪنيائين.
٣٣- اُنَ (قسم ڪندڙ) شخص تي گهٽو مينهن وَسِيو، جنهن سان وضو حاصل ٿي ويو.
٣٤- اڪيلي شخص نماز شروع ڪئي ۽ جماعت رڪوع ۾ پهتي.
٣٥- انهن ٻنهي صورتن ۾ نہ حانث ٿيو نہ وري ثواب ملندس.
٣٦- جيڪڏهن وضو يا امامت جي نيت ڪيائين تہ حانث ٿي پوندو.
٣٧- جيڪا عبادت بنا اخلاص جي هوندي، ان سان ثواب نہ ملندو.

(١) سُمعت: سين جي پيش سان تسميع کان ورتل اسم آهي جنهنجي معنىٰ ٻڌائڻ آهي ۽ شريعت جي عرف ۾ الله تعالىٰ جي عبادت کي دولت ۽ مرتبو حاصل ڪرڻ لاءِ ماڻهن ۾ مشهور ڪرڻ يا تعريف حاصل ڪرڻ. (ينابيع الحياة الابدية باب٦ فصل١١)

٣٨- اگر خلط نيت كند با رياء كند كار حق با ريا نا صفاء
٣٩- ولي آن عبادت روا بي ثواب صحيح ست بي اجر بين در كتاب
٤٠- اگر فرض باشد عبادت همان قضا نيست واجب برو بي گمان
٤١- چه ابراء ذمت بيامد بدست اگرچه نه در نيتش مخلص ست
٤٢- شود با ريا فرض ساقط تمام ولي نيست او را زِ درجَه مقام
٤٣- بدان فرض از نفل در هر زمان بهفتاد بار ست بهتر عيان
٤٤- همه فضل هفتاد درجه برفت ز دست مرائي كه در چَه برفت
٤٥- ثواب ست ملزوم اخلاص تام چو ابراء ذمت بصحت مدام
٤٦- بدان چيست صحت عبادت تمام بنزد فقيهان شنو اين كلام
٤٧- رعايت شرائط باركان همه همين ست صحت درين مسئله
٤٨- بوجهي كه مسقط وجوبِ قضا بگردد هميشه شنو با صفا
٤٩- نه صحت عبادت بجز اين بود بنزدِ فقيهان شنو اين سند
٥٠- و ليكن بنزديک اهلِ كلام نه صحت عبادت چنين ست مدام
٥١- مگر ظن غالب چنين در دل ست بوقت عبادت وَرا حاصل ست
٥٢- مطابق بِامرِ شريعت شده عبادت كه كرده شنو اين همه
٥٣- شده گرچه ظاهر خطا بعد زان عبادت بصحت رسيده عيان
٥٤- تطابق عبادت بِامرِ چنين بود ركن صحت عبادت متين
٥٥- همين ست صحت ز متكلمين ز تحقيق شرح حسامي گزين
٥٦- بوجهي خصوص و بوجهي عموم ميان اين دو تعريف اي پر علوم
٥٧- رعايت شرائط باركان تمام بمانده ميان دلش با دوام
٥٨- بهمراه اخلاص اي نيک ره درين هر دو تعريف حاصل شده
٥٩- همين ست مسقط وجوب قضا ثواب ست اينجا شنو با صفا
٦٠- رعايت شرائط باركان اگر بود با ريا زشت اي خوش سير
٦١- نه صحت بباشد ز اهلِ كلام نه اجر و ثواب ست اي نيک نام

٣٨- جيڪڏهن نيت ۾ رياء ڪيائين ته خدا ڪارڻ وارو ڪم رياء جي ڪري صاف ۽ خالص نه ٿيو.
٣٩- پر اها عبادت بنا ثواب جي جائز ۽ صحيح آهي. ڪتاب ڏسو.
٤٠- جيڪڏهن اها عبادت فرض هجي ته ان جي قضا به واجب نه آهي.
٤١- ڇو ته ذمي تان بار لاهڻ وارو مقصد حاصل ٿيو، توڙي نيت ۾ اخلاص نه آهي.
٤٢- رياء سان فرض لهي ويندو، پر درجو ۽ مرتبو نه ملندس.
٤٣- فرض نفل ڪان هر وقت ۾ ستر ڀيرا بهتر آهي.
٤٤- جڏهن ته ستر ڀيرا فضيلت جو درجو ريا ڪندڙ جي هٿان (ڇڻ ته) ڪوهه ۾ هليو ويو.
٤٥- ثواب اخلاص جو ملزوم آهي، جيئن ابراء ذمه صحيح عبادت جو ملزوم آهي.
٤٦- ٻُڌ ته فقيهن وٽ صحيح عبادت ڇاکي چئجي؟
٤٧- سيني رڪنن ۽ شرطن جي رعايت ڪي صحيح عبادت چَوَنِ.
٤٨- صاف ٻڌي ڇڏ ته جيئن انهي عبادت سان وجوب قضا جو اسقاط ٿئي.
٤٩- فقيهن وٽ اهائي صحيح عبادت آهي.
٥٠- پر اهل ڪلام (اهل علم الڪلام والعقائد) وٽ اها صحيح عبادت نه آهي.
٥١- عبادت جي وقت ظن غالب دل ۾ حاصل اٿس.
٥٢- جيڪا عبادت ادا ڪيائين اها عبادت شرعي امر مطابق ادا ٿي.
٥٣- اگرچه بعد ۾ خطا ظاهر ٿي پر عبادت صحيح ٿي.
٥٤- اهڙي امر سان عبادت جو تطابُقُ عبادت جي صحت جو رڪن آهي.
٥٥- مُتڪلمين وٽ اها عبادت صحيح آهي، شرح حسامي ڏس.
٥٦- عموم و خصوص من وجه جي نسبت ٻنهي تعريفن ۾ آهي.
٥٧- دل ۾ شرطن ۽ رڪنن جي رعايت دائمي رهي.
٥٨- (اها رعايت) اخلاص سان گڏ ٻنهي تعريفن ۾ حاصل آهي.
٥٩- اهائي (رعايت) وجوب قضا ڪي ڪيرائيندڙ آهي ۽ ان ۾ ثواب آهي.
٦٠- رڪنن ۽ شرطن جي رعايت، رياء سان خراب آهي.
٦١- اهلِ ڪلام وٽ نه اها عبادت صحيح آهي نه ڪو اجر ۽ ثواب آهي.

٦٢- صحیح ست نزد فقیهان همه چه مسقط وجوبِ قضا آمده
٦٣- رعایت شرائط بارکان گهي باخلاص آورد سالک رهي
٦۴- ولي فوت شرطي بدانست او چو فارغ بگشته شنو تو نکو
٦٥- صحیح ست نزدیک متکلیمن ثواب ست حاصل شنو اي امین
٦٦- نه نزد فقیهان بگشته(١) صحیح نه مسقط وجوب قضا شد صریح
٦٧- عبادت که مسقط وجوب قضا ست بنزد فقیهان صحیح ست راست
٦٨- ولي بر شرائط بارکان تمام همین ست موقوف اي نیک نام
٦٩- عبادت که موجب ثواب ست آن ز اهلِ کلام آن صحیحش بدان
٧٠- ثواب ست باخلاص دائم منوط نه موقوف بر رکنهاء و شروط
٧١- "بشرحِ وقایه" ببابِ وضو نه تعریف فقهي ست اي نیکرو
٧٢- گزیده چو تعریف اهلِ کلام که صحت همه با ثواب ست مدام
٧٣- اگر اصل نیت ندارد بدل نماند نمازش شود مضمحل(٢)
٧۴- چنانچه باکراه کرده نماز نه نیت نمازش بود با نیاز
٧٥- چو خود را بدانست او با وضو نمازش باخلاص کرده نکو
٧٦- ولي بي وضو بود در حال کام حدث را فراموش کرده تمام
٧٧- ثوابِ نمازش بنزدِ همه باخلاص حاصل شده همچو مه
٧٨- چو در دار دنیا ندانست او که بي وضو او بود اي نیک رو
٧٩- نمازش بصحت بمانده مدام بنزد فریقین اي نیک نام
٨٠- نه تکلیف مالا یطاق ست روا چه انسان نباشد ز نسیان سوا
٨١- چو در دار دنیا بدانست باز که او بي وضو بود اندر نماز
٨٢- قضا آن نماز ست واجب برو بنزد فریقین بي گفتگو
٨٣- ثوابش بحال ست هم با کمال بنزد فریقین اي نیک فال
٨۴- وگر شافعي بود در اعقاد بکرده همو بر وضو اعتماد
٨٥- نه خونِ جراحت حدث دید او نمازش باخلاص کرده نکو

(١) در نسخه "چ د" و "جه" بنزد فقیهان نگشته صحیح نوشته. (٢) مضمحل: فنا و پژ مرده. (حاشیه مصنف)

٦٢- فقيهن وٽ صحيح آهي ڇو ته مسقط وجوب قضا آهي.
٦٣- اخلاص سان شرطن ۽ رڪنن جي رعايت سالڪن جي راهه آهي.
٦٤- عبادت جي فارغ ٿيڻ کان پوءِ معلوم ٿيس ته ڪو شرط رهجي ويو آهي.
٦٥- اي ايماندار! متڪلمين وٽ اها عبادت صحيح آهي ۽ ثواب به حاصل ٿيو.
٦٦- پر فقيهن وٽ (اها عبادت) صحيح نه ٿي، نه ڪي وجوب قضا جي مسقط ٿي.(١)
٦٧- جيڪا عبادت وجوب قضا جي مسقط آهي، اها فقيهن وٽ صحيح آهي.
٦٨- پر عبادت جو صحيح هجڻ سيني شرطن ۽ رڪنن جي ادائگي تي موقوف آهي.
٦٩- جنهن عبادت سان ثواب ملي، اها عبادت اهل ڪلام وٽ صحيح آهي.
٧٠- ثواب جو دارومدار سدائين اخلاص تي آهي، باقي شرطن ۽ رڪنن تي موقوف نه آهي.
٧١- شرح وقايه جي باب الوضوء ۾ فقهي تعريف نه آهي.
٧٢- جڏهن تعريف اهل ڪلام (متڪلمين) جي قبوليائين ته صحت ثواب سان وابسته آهي.
٧٣- جيڪڏهن دل ۾ نيت اصلِ نه اٿس ته ان جي نماز درست نه ٿي.(٢)
٧٤- جيئن ڪنهن شخص جي زبردستي ڪرڻ جي ڪري نماز پڙهيائين ۽ نماز جي نيت نه اٿس.
٧٥- جڏهن پاڻ ڪي باوضو سمجهي اخلاص سان نماز ادا ڪيائين.
٧٦- پر بي وضو هو ۽ حدث وسري ويو هوس.
٧٧- سيني وٽ اخلاص سان نماز جو ثواب حاصل ٿيو.
٧٨- جڏهن دنيا ۾ خبر نه پيس ته آءُ بي وضو هوس.
٧٩- ٻنهي ڌرين (متڪلمين ۽ فقيهن) وٽ ان جي نماز صحيح ٿي.
٨٠- تڪليف مالا يُطاقُ جائز نه آهي ڇو ته انسان وير ڪان خالي نه آهي.
٨١- جيڪڏهن دنيا ۾ خبر پيس ته آءُ نماز ۾ بي وضو هوس.
٨٢- ٻنهي ڌرين وٽ ان شخص تي، اها نماز قضا ڪرڻ واجب آهي.
٨٣- ٻنهي ڌرين وٽ ان جو ثواب باڪمال بحال آهي.
٨٤- جيڪڏهن شافعي مذهب جو معتقد آهي ۽ ان وضو تي اعتماد رکي ٿو.
٨٥- ان شخص ڦٽ مان خون جاري ٿيڻ ڪي حدث نه سمجهيو ۽ نماز اخلاص سان ادا ڪيائين.

(١) نسخي "ڇ،د" ۽ "جهه" ۾ بنرد فقيهان نگشته صحيح لکيل آهي. (٢) مضمحل: فنا ۽ ڪومايل. (حاشيه مصنف

٨٦- چـو حنفي بگشته بمـانده روا ‏ بـرو نيست واجب قـضا ما مضا
٨٧- چه حُجت تمسک بمذهب قوي ست ‏ نه اين با فراموشيش مستوي ست
٨٨- دران جا بتبيين حدث مستند ‏ درين اقتصار ست دان اين سند
٨٩- چو رايش بگشته بسوئي دگر ‏ کند رو دران سو، شنو اين خبر
٩٠- و ليکن گذشته همه شد روا ‏ مطابق برايش شنو با صفا
٩١- بود حکم رايش همه مقتصر ‏ بنزد فريقين دان اين خبر
٩٢- نمازِ مُرائي صحيح و روا ست ‏ بنزد فقيهان شنو قول راست
٩٣- اگرچه نمازش بود بي ثواب ‏ قضا نيست واجب برو در کتاب
٩٤- ميانِ فريقين باشد نزاع ‏ نزاع ست لفظي مجرد نزاع
٩٥- تخالف ندارند در هيچ چيز ‏ مگر لفظ صحت بدان با تميز
٩٦- که هر يک فريقِ بوضعش(١) جدا ست ‏ ولي حکم هر دو يکي با صفا ست
٩٧- نماز مُرائي بنزدِ همه ‏ مخالف بامر شريعت شده
٩٨- چه مبطل ثواب ست ريا با يقين ‏ بنزديک اجماع اي مرد دين
٩٩- ولي اختلاف ست بِنوعِ دگر ‏ بباب ريا آن بدان اين خبر
١٠٠- بقولي ريا گرچه مُبطل ثواب ‏ نه وزرست بر وي شنو اين جواب
١٠١- دران قول بيشک درين مسئله ‏ که لا وزر بر وي و لا اجر له
١٠٢- ولي نزد جمهور دان اي کيا ‏ ز جمله کبائر بباشد ريا
١٠٣- يکي شرک اصغر ريا را ست نام ‏ ميانِ احاديث اي خوش خرام
١٠٤- بشرکِ خفي نيز نامِ ريا ست ‏ چه اين شرک در درگه کبريا ست
١٠٥- ولي شرک بي کفر باشد ريا ‏ يکي از کبائر بود اي کيا
١٠٦- مُرائي ست مشرک نه او کافر ست ‏ چه شرک ست بي کفر هم بد تر ست
١٠٧- بجز شرک دان کفر اهل کتاب ‏ عموم و خصوص ست دان اين جواب
١٠٨- ميان اين دو چيز ست اي با خلوص ‏ بوجهي عموم و بوجهي خصوص
١٠٩- ببين شرح اشباه کز حموي ست ‏ برين مدعي خوب تر حاوي ست

١) در نسخه "چ د" و "جه" بوصفش بجايِ بوضعش نوشته است.

٨٦- پر جڏهن اهو (شافعي) حنفي ٿيو ته، اها نماز جائز رهي ۽ قضا به واجب نه اٿس.
٨٧- ڇو ته مذهب جو تَمَسُکُ قوي حجت آهي ۽ هيءَ صورت، ويسر واري صورت سان برابر آهي.
٨٨- اتي تبيين سان حدث مستند آهي ۽ هت اقتصار آهي.
٨٩- جڏهن ان جو رايو ٻئي طرف ٿيو ته مُنهن ان طرف ڪري.
٩٠- پر گذريل سڀ ارڪان جائز ٿيا، جڏهن سندس راءِ مطابق هُئا.
٩١- فريقين وٽ ان جي راءِ جو حڪم اِقتصارُ آهي.
٩٢- رياڪار جي نماز فقيهن وٽ درست آهي.
٩٣- اگرچه نماز جو ثواب نه ملندس پر قضا واجب نه اٿس.
٩٤- ٻنهي ڌرين (متڪلمين ۽ فقيهن) ۾ نزاع (اختلاف) آهي پر اهو لفظي نزاع آهي.
٩٥- ڪنهن به شيءِ جي حڪم ۾ مخالف نه آهن پر لفظ صحت ۾ اختلاف ظاهر اٿن.
٩٦- هر هڪ فريق جو وضع جدا آهي پر حڪم ٻنهي ڌرين وٽ هڪ آهي.(١)
٩٧- رياڪار جي نماز سيني وٽ شريعت جي خلاف آهي.
٩٨- ڇو ته اجماع وٽ رياءُ، ثواب کي باطل ڪندڙ (وڃائيندڙ) آهي.
٩٩- پر رياءُ جي ٻئي قسم ۾ اختلاف آهي.
١٠٠- هڪ قول موجب رياءُ اگرچه ثواب جو مُبطِل (وڃائيندڙ) آهي پر ان تي گناهه نه آهي.
١٠١- ان قول موجب هن مسئلي ۾ نه گناهه اٿس نه وري کو ثواب ملندس.
١٠٢- پر جمهور وٽ رياء ڪبيرن گناهن ۾ شامل آهي.
١٠٣- حديثن ۾ رياء کي "شرڪ اصغر" سڏيو ويو آهي.
١٠٤- رياء کي "شرڪ خفي" به چيو ويو آهي ڇو ته اهو الله تعالىٰ جي دربار ۾ شرڪ آهي.
١٠٥- پر کُفر کان سواءِ شرڪ رياءُ آهي جيڪو ڪبيرن گناهن مان هڪ آهي.
١٠٦- رياڪار مشرڪ آهي پر ڪافر نه آهي ڇو ته شرڪ ڪفر کان سواءِ به تمام خراب آهي.
١٠٧- اهل ڪتاب جو ڪفر شرڪ کانسواءِ آهي مسلم ۽ اهل ڪتاب جي شرڪ ۽ ڪفر ۾ عموم وَ خصوص آهي.
١٠٨- ٻنهي شين ۾ عموم و خصوص جي نسبت آهي هڪ وجهه سان عموم آهي ٻئي وجهه سان خصوص آهي.
١٠٩- شرح الاشباهه والنظائر للحموي ڏس جيڪو ان دعوىٰ تي حاوي آهي.

(١) نسخي "ڇ،د" ۽ "جهه" ۾ 'بوضعش' جي عيوض 'بوصفش' لکيل آهي.

۱۱۰- دگر شرح مشکواة کز دهلوي ست | برين مسئله خوب شاهد قوي ست
۱۱۱- "بتنبيه نامه" بگفت اين بيان | ابوليث شيخِ سمرقنديان
۱۱۲- بنيت نخستين باخلاص تام | بود اجر حاصل شنو اين کلام
۱۱۳- ريا گرچه عارض ميانِ عمل | بود بعد اخلاص دارد خلل
۱۱۴- ثوابي که مجمل بباشد کثير | بنيت نخستين باخلاص گير
۱۱۵- نه رکني ست خالي ز اجر عظيم | باخلاص چون کرد اي مستقيم
۱۱۶- ثوابي مفصل بهر رکن صاف | باخلاص حاصل شود بي خلاف
۱۱۷- نه اخلاص در هر زمان مي بود | مگر چون حضوري عيان مي بود
۱۱۸- کنون قول مشکل کنم من بيان | که هر رکن فرض ست نيت دران
۱۱۹- نه رکن ست جائز مگر با سه چيز | يکي هست نيت عبادت وجيز
۱۲۰- عبادت بباشد تذلل خضوع | بابلغ وجوه ست در بيت روع
۱۲۱- دگر نيت طاعت ست بي گمان | که طاعت خدا هست بر مردمان
۱۲۲- مطابق بفرمان حق کردن ست | همين ست طاعت بياوردن ست
۱۲۳- دگر نيت قربت حق بگو | اراده ثواب ست در کار او
۱۲۴- همين هر سه نيت بود شرط رکن | رود گر يکي هم رود شرط رکن
۱۲۵- سوا هر سه نيت دگر چيزها | بود شرط هر رکن اي با صفا
۱۲۶- بگفته باشباه از مجتبیٰ | غريب ست اين راه از مجتبیٰ
۱۲۷- بدان هر چه اخلاص باشد پسند | همه اهل ظاهر برين واقفند
۱۲۸- کنون کار اخلاص اهل کمال | بگويم ترا، گر نباشي ملال
۱۲۹- ولي اصل اخلاص ايشان که هست | نه هرگز بيايد بيان را بدست
۱۳۰- چرا کار اخلاص وجداني ست | بيانش دگر هم عيان ثاني ست
۱۳۱- ازان کارِ وِجدان ندارد بيان | مدان کار وجدان که گردد عيان
۱۳۲- و ليکن بگويم نشاني ترا | بِنِه گوش با هوش بر قول ما
۱۳۳- بدان هست اخلاص اعلیٰ چنين | که در دل بداري تو حق اليقين

١١٠- پيو شرح المشڪواة للدهلوي ڏس، جيڪو هن مسئلي تي سنئو ۽ قوي شاهد آهي.
١١١- شيخ ابوالليث سمر قندي "تنبيه نامہ" ۾ هي بيان لکيو آهي.
١١٢- پهرئين نيت ۽ اخلاص تام سان ثواب حاصل ٿئي ٿو.
١١٣- اخلاص کان پوءِ بہ جيڪڏهن عمل ۾ ريا ظاهر ٿيو تہ ان عمل ۾ خلل پوندو.
١١٤- مُجمَلُ ثواب گهٽو آهي پر پهريائين نيت اخلاص سان هجي.
١١٥- ڪوبہ رڪن اجر عظيم کان خالي نہ آهي، جيڪڏهن اهو رڪن اخلاص سان ادا ڪيائين.
١١٦- مفصل ثواب هر رڪن ۾ اخلاص سان حاصل ٿيندو.
١١٧- اخلاص هر وقت ۾ مشڪل ٿيندو، مگر جڏهن حضور دل جو ٿيندو.
١١٨- هاڻي هڪ مشڪل ڳالهہ بيان ڪريان ٿو تہ هر هڪ رڪن ۾ نيت فرض آهي.
١١٩- ٽن شين کانسواءِ ڪوبہ رڪن جائز نہ آهي، انهن مان هڪ عبادت جي نيت ڪرڻ آهي.
١٢٠- عبادت تذلل ۽ خضوع آهي، جيڪو گهٽوڪري دل جي خوف واري جاءِ ۾هوندو آهي.
١٢١- ٻيو عبادت جي نيت هجي ڇو تہ خدا تعالىٰ جي عبادت ماڻهن تي واجب آهي.
١٢٢- طاعت خدا تعالىٰ جي فرمان مطابق ادا ڪرڻ طاعت آهي، جيڪا ادا ڪرڻي آهي.
١٢٣- ٽيون خدا تعالىٰ جي قربت جي نيت هجي، جنهن ۾ ثواب جو ارادو هجي.
١٢٤- رڪن لاءِ هي ٽي نيتون شرط آهن، جيڪڏهن انهن مان هڪ بہ شرط نہ لڌو تہ رڪن ادا نہ ٿيو.
١٢٥- انهن ٽن نيتن کان سواءِ ٻيون سڀ شيون هر رڪن لاءِ شرط آهن.
١٢٦- الاشباهہ والنظائر ۾ مجتبىٰ کان نقل ڪيل آهي تہ هيءَ راهہ چڱي آهي.
١٢٧- اخلاص پسنديده شيءِ آهي، جنهن تي ظاهر وارا واقف آهن.
١٢٨- جيڪڏهن تون ملول نہ ٿين تہ هاڻي توکي ڪاملن جو اخلاص ٻڌايان ٿو.
١٢٩- پر ڪاملن جو اصلي اخلاص بيان ٿي نہ سگهندو.
١٣٠- ڇو تہ اخلاص وجداني ۽ قلبي ڪم آهي، جنهن جو بيان ٻي طرح آهي.
١٣١- ان ڪري وجداني ڪم بيان ٿي نہ سگهندو ۽ نہ وري ڪو وجداني ڪم ظاهر هوندو آهي.
١٣٢- پر توکي هڪ نشاني ٻڌايان ٿو، منهنجي ڳالهہ ڪَنُ ڏئي ٻُڌُ.
١٣٣- اعلىٰ اخلاص اهو آهي، جو دل ۾ تون حق اليقين رکين.

١٣٤- بِوقتِ عبادت رها كن خودي　بدرگاه ايزد(١) چو حاضر شدي
١٣٥- بود حق عليم بذات الصدور　هميشه بدارد ترا در حضور
١٣٦- بفرمود حق در كلامش مجيد　بتو او ست اقرب ز حبل الوريد
١٣٧- بدان حق هميشه بتو حاضر ست　ترا عين غفلت ز حق ساتر ست
١٣٨- ازو قرب يكسان بانسان مدام　بموسىٰ و فرعون يكسان مدام
١٣٩- ولي بُعد انسان همين غفلت ست　كه بُعدش ز ايزد ازين علت ست
١٤٠- بمقدار غفلت بعيد ست ازو　بقدر حضورش قريب ست باو
١٤١- و ليكن حضورش كه موجب رضا　نتيجه دهنده بود اي كيا
١٤٢- مطابق بقانون شرعي اگر　حضورش بباشد دهد آن ثمر
١٤٣- بقانون شرعي چو دارد حضور　حضورش همان به بود عين نور
١٤٤- نخستين نتيجه حضور ست اين　كه محبوب ايزد شود با يقين
١٤٥- بدان فاتبعوني درين وارد ست　كه يحببكم الله را مورد ست
١٤٦- بدان فاتبعوني ست فرمان دوست　چو يحببكم الله ميعاد او ست
١٤٧- نه ميعاد كاذب ز حق آمده　ازين نقص ايزد منزه شده
١٤٨- اگر فاتبعوني نياري بجا　نه يحببكم الله داري رجا
١٤٩- مخالف بقانون شرعي اگر　حضورش بود بي نتيجه نگر
١٥٠- بود بي شريعت حضورش عقيم　نتيجه ندارد بباشد سقيم
١٥١- حضورِ اگر در دل كافر ست　نه موجب رضاءِ خدا اكبر ست
١٥٢- بود حبط اعمال او با دوام　عدو خدا او ست در هر مقام
١٥٣- بدان چيست علم اليقين اي عزيز　كه اركان آن علم باشد سه چيز
١٥٤- يكي او بداند كه صانع همه　منزه ز جسم و جهت او شده
١٥٥- نه پيش و پس و راست و چپ همو ست　نه بالا، نه پست و نه جايش نه سو ست
١٥٦- نه قرب و نه بعدش مگر معنوي ست　سُلوكِ بسويش چگونه قوي ست
١٥٧- نه سوئي بدارد ندارد مكان　مجرد نه هرگز بگيرد مكان

(١) ايزد: بالكسر بپارسي زبان نامِ خدائ تعالىٰ و يزدان نيز. (كشف)

١٣٤- عبادت جي وقت خودي(وڏائي)ڇڏي ڏي، جڏهن خدا تعاليٰ جي دربار ۾حاضر ٿين.[1]
١٣٥- الله تعاليٰ دلين جا رازِ ڄاڻي ٿو، تون سدائين سندس حضور ۾ آهين.
١٣٦- قرآن شريف ۾خدا تعاليٰ فرمايو آهي ته. الله تعاليٰ توکي حبل الورید کان به وڌيڪ ويجهو آهي.
١٣٧- خدا تو سان حاضر (گڏ) آهي، غفلت جي اک وچ ۾ حائل آهي.
١٣٨- هر کنهن انسان سان سندس قرب آهي، قرب ۾حضرت موسيٰ ۽ فرعون برابر آهن.
١٣٩- پر غفلت سبب انسان بعيد آهي خدا تعاليٰ کان انسان جي بعيد ٿيڻ جو اهوئي سبب آهي.
١٤٠- غفلت جو مقدار الله کان بعيد آهي ۽ حضور جي لحاظ سان قريب آهي.
١٤١- پر الله جو حضور رضامندي جو سبب آهي، جيکو آخر نتيجي وارو آهي.
١٤٢- جيڪڏهن شرعي قانون مطابق جيڪڏهن حضور هوندو ته نفعو ڏيندو.
١٤٣- شرعي قانون مطابق حضور هوندو ته اهو عين نور آهي.
١٤٤- حضور جو پهريون نتيجو اهو آهي جو خدا جو محبوب ٿي پوندو.
١٤٥- فاتبعوني جي آيت ان بابت آهي، جيڪا يُحبِبكم الله جي مورد آهي.
١٤٦- فاتبعوني جي حڪم پويان، يحبِبكم الله جو واعدو آيو آهي.
١٤٧- الله جو واعدو ڪوڙو نه آهي ڇو ته الله تعاليٰ ڪوڙ کان پاڪُ آهي.
١٤٨- جيڪڏهن فاتبعوني تي عمل نه ٿيو ته يحببكم الله جو درجو نه ملندو.
١٤٩- حضور جيڪڏهن شرعي قانون جي خلاف هجي ته ان کي بي نتيجه سمجهُ.
١٥٠- شريعت کان سواءِ حضور بيڪار آهي ۽ نتيجه خيز نه آهي.
١٥١- جيڪڏهن ڪافر جي دل ۾ حضور ٿئي ته اهو الله تعاليٰ جي رضا جو سبب نه آهي.
١٥٢- ان جا سڀ عمل باطل آهن، اهو خدا جو دشمن آهي.
١٥٣- علم اليقين ڇا آهي؟ جنهن جا رڪن ٽي شيون آهن.
١٥٤- هڪ اهو ڄاڻي ته خدا تعاليٰ جسم ۽ جهت کان پاڪ آهي.
١٥٥- نه اڳيان نه پويان، نه سڄي، نه کٻي، نه مٿي، نه هيٺ، نه ان جي جاءِ، نه طرف آهي.
١٥٦- نه قُرب، نه بُعد، مگر معنوي آهن، ان ڏانهن سُلوڪ کھڙو نه قوي آهي.
١٥٧- نه طرف اٿس، نه مڪان، ڇو ته مُجرد کي مڪان نه هوندو آهي.

[1] ايزد: زير سان پارسي زبان ۾ خدا تعاليٰ جو نالو آهي ۽ يزدان به خدا تعاليٰ جو نالو آهي. (ڪشف)

١٥٨- بـريـن اهل سنت همه صوفيان — بكردنـد ايشان همـه اين بيان
١٥٩- دگر او بداند كـه حـق در دلـش — هميشه باين قرب حق حاصلش
١٦٠- و ليكن نـدانست ايـن قـرب را — بآفاق مي جست حق جابجا
١٦١- چـو دُري فراموش در خانـه اش — بكـرده بجستـه بـويـرانـه اش
١٦٢- نـه بيرون ز خـانـه رسيـده بأُو — برون گرچه كرده بسي جستجـو
١٦٣- چـو گـردان شده در عرب يا عجم — بـواقف رسيـده همـو ذو همم
١٦٤- چو واقـف بگفتش كه مقصود تو — بـود وسـط خـانـه نه بيرون ازو
١٦٥- دران دم بـروبـد اگر خـانـه اش — شـود در ظاهر بكـاشـانـه اش
١٦٦- چو حق را بجوئي بنزديک(١) تو ست — نه بيرون ز دل تو گهي جائ او ست
١٦٧- بسويش ز دل تو بيابي رهش — ميـانِ دلـت مي بـود درگهش
١٦٨- هميشه دلت كعبه معنوي ست — كـه خانه خدا آن دل مستوي ست
١٦٩- بـود بيت ربي دلِ كـامـلان — بـدانـنـد ايـن قـول صـاحبدلان
١٧٠- مكـانِ معين مگـو مـر خـدا — نـه كعبه مكانش نـه عرش و ثرا
١٧١- منـزه هـميـشـه بـود از مكان — مكـر قلب كـامل مكـانـش بـدان
١٧٢- بـود كفر گفتن مكـانـش صريح — مكر در دلت حق بگـفتن صحيح
١٧٣- اگـر شـک داري دريـن اعـتـقـاد — ببين مثنوي(٢) تا تو يابي رشاد
١٧٤- سيوم ركـن دانـد كـه از دل مراد — نـه قلب ست صوري شنو بي عناد
١٧٥- مراد از دلِ ايـن دلِ معنـوي ست — كه قوت بصيرت دريـن دل قوي ست
١٧٦- بنـور نبوت كـه از پيروي ست — بصيرت همه صافي و مستوي ست
١٧٧- بـود در بـصـائـر تـفـاوت كـثـيـر — ز بعضي چو نارِ حُبَاحِب(٣) حقير
١٧٨- ز بعضي چو خورشيد انور تمام — ز بعـضي ميـانـه ببـاشـد مدام
١٧٩- بـصـيـرت سـوا قـوت عـاقـلـه — بـود عقل(٤) انـور بسر خـود همه

(١) لقوله تعاليٰ واذا سالک عبادي عني فاني قريب. "سورة بقره پاره، ٢" (حاشيه مصنف)
(٢) مثنوي: بزرگي كتاب شش دفتر در شرح دل وغيره نوشته وبعضي علماء گفته كه هنوز دفتر هفتمي نيز نوشته است.
(٣) حُبَاحِب: (بضم حائ اول و كسر حائ ثاني) مگسي ست كه در شب مي پرد و شعاع دارد چو شعاع چراغ. (حاشيه مصنف)
(٤) بدان عقل و روح و نفس ناطقه و اتحاد يا تعدد اينها از نظريات غامضه است. (حاشيه مصنف)

١٥٨- اهل سنت جي سيني صوفين جو اهو عقيدو آهي، جن ائين چيو آهي.
١٥٩- پيو چاٽي تہ ان جي دل ۾ الله تعالىٰ سدائين انهيءَ قرب سان موجود آهي.
١٦٠- پر هن قرب کي نہ ڄاڻي، هر طرف هر هنڌ حق جي جُستجو ڪري ٿو.
١٦١- جيئن گهر ۾ موتي وساري جهنگ ۾ ڳولي ٿو.
١٦٢- گهر کان ٻاهر نہ لڌس جيتوڻيڪ گهڻي ڳولا ڪيائين.
١٦٣- ان لاءِ عرب و عجم لتاڙيائين نيٺ ڪنهن خبردار جي وَرِ چڙهيو.
١٦٤- انکي خبردار ٻڌايو تہ تنهنجو مقصد تہ تنهنجي گهر ۾ موجود آهي توکي اُتان حاصل ٿيندو نہ ٻاهران.
١٦٥- ان وقت جيڪڏهن گهر ۾ ڀهاري ڳولي تہ اُتان موتي ملندس.
١٦٦- الله تعالىٰ کي ڳولين تہ تنهنجي ويجهو آهي. دل کان ٻاهر سندس جاءِ نہ آهي.(١)
١٦٧- دل مان ان طرف واٽ ملندئي، دل ۾ ئي ان جي دربار آهي.
١٦٨- دل معنوي ڪعبو آهي ڇو تہ دل خدا جو گهر آهي.
١٦٩- ڪاملن جي دل الله جو گهر آهي. اهو راز صاحبدل (اولياء) ڄاڻن ٿا.
١٧٠- خدا لاءِ مڪان مقرر نہ ڪر، ان جو مڪان نہ ڪعبو، نہ عرش ۽ نہ زمين آهي
١٧١- خدا مڪان کان پاڪ آهي، ان جو مڪان ڪاملن جي دل آهي.
١٧٢- ان لاءِ مڪان مقرر ڪرڻ ڪفر آهي، مگر دل ۾ خدا ڄاڻڻ صحيح آهي.
١٧٣- هن اعتقاد ۾ شڪ هجئي تہ "مثنوي شريف" ڏس.(٢)
١٧٤- ٽيون رڪن ڄاڻي تہ دل مان مراد، صُوَري دل نہ آهي.
١٧٥- دل مان مراد معنوي دل آهي، جنهن ۾ قوت بصيرت موجود آهي.
١٧٦- نبوت جو نور جيڪو پيروي سان حاصل ٿئي ٿو. اهو ئي بصيرت آهي.
١٧٧- بصيرتن ۾ گهڻو تفاوت ٿئي ٿو. ڪن ۾ تہ ڪڙڪيتي(ٽانڊاٽي) کان بہ گهٽ روشني ٿئي ٿي.(٣)
١٧٨- ڪن جي بصيرت سج کان بہ وڌيڪ روشن آهي. ڪن ۾ وچٽري ٿئي ٿي.
١٧٩- بصيرت قوت عاقلہ کان سواءِ بيڪار آهي. عقل ڪيس روشن ڪندڙ آهي.(٤)

(١) الله تعاليٰ فرمايو اي رسول! جڏهن توکان ماڻهو مون بابت پڇن تہ ٻڌايو تہ آءٌ رب ويجهو آهيان. بقره پ٢(حاشيه مصنف)
(٢) مثنوي: هڪ وڏو ڪتاب آهي جنهن جا ڇهہ دفتر دل وغيره جي وضاحت ۾ لکيل آهن. بعضي علماء فرمايو تہ احيان ستون دفتر بہ لکيو اٿس. (٣) حُباحب: (پهرين ح کي پيش ۽ ٻئي کي زير) اها هڪ مک آهي جيڪا رات جو اڏامي ٿي ۽ ڏيئي وانگر ان ۾ روشني هوندي آهي. (٤) ڄاڻڻ گهرجي تہ عقل، روح، نفس ناطقه ۽ انهن جو اتحاد اُونهن نظرين مان آهي. (ح.م)

١٨٠- بصيرت ميانِ دل معنوي ست همين دل بدل صوربش مختفي ست
١٨١- بصارت نظير بصيرت شده تفاوت بسي در بصارت شده
١٨٢- بصارت ز مرآت اسكندري(١) رسيدي بسي دور تر اي حري
١٨٣- نظر بر مسافت بشش ماه راه ز مرآت آن مي رسيدي پگاه
١٨٤- بصيرت كه از پيروي روشن ست چو مرآت از پيروي بودن ست
١٨٥- همه اين بيان ست علم اليقين اگر اعتقادت بباشد چنين
١٨٦- چو تحصيل اين علم برهاني ست ببرهان قاطع كه قرآني ست
١٨٧- مفيد يقين ست ترا علم اين بعلم اليقين ست نامش متين
١٨٨- نِهي در سلوک رهش چون قدم روي از دلت سويْ دل دم بدم
١٨٩- بنامند اين را سفر در وطن سفر دل سويْ ملک دل آمدن
١٩٠- ولي مضغهء دل بباشد يسير بشكل صنوبر بباشد حقير
١٩١- و ليكن لطيفه دلِ معنوي فراخ ست از عرش اعظم قوي
١٩٢- بدان بلک از عرش واسع تر ست بيان را درينجا نه پاء و سر ست
١٩٣- نه ايزد بگنجد بعرش عظيم و ليكن بگنجد بقلب سليم
١٩٤- درين سير قلبي حقائق بسي نمايان شود زود بر هر كسي
١٩٥- چو انوار بر تو تجلي كند ترا از معارف تسلي كند
١٩٦- مطابق بعلم اليقين هرچه بود شود بر دلت كشف محجوب زود
١٩٧- مُسميٰ بعين اليقين ست اين بود نام مشهور عين اليقين
١٩٨- چو مرآت دل را دهي تو صفا شوي صاف صوفي ببيني خدا
١٩٩- بچشمِ دلت حق چو بيني عيان شوي داخل اندر صف صوفيان
٢٠٠- بدان چيست معني بديدن بدل دگر گون مراد ست اي مستدل
٢٠١- بديدن بدل غير دانستن ست بديدن بچشمِ كه آن باطن ست
٢٠٢- چو حاضر ببينند خدا را بدل بخدمت حضورش شود مشتغل
٢٠٣- خطابش بلذت شود حاصلش بخوف و رجاء و حياء در دلش

(١) آئينه گيتي نما كه از صنعت ارسطو برائي اسكندر بود. (حاشيه مصنف) نيز رک ينابيع باب٢ فصل ٤ص٣٨٣

١٨٠- بصيرت معنوي دل ۾ آهي ۽ اها معنوي دل، صوري دل ۾ لڪل آهي.
١٨١- بصارت، بصيرت جو نظير آهي، بصارت ۾ بہ گهڻو تفاوت هوندو آهي.
١٨٢- سڪندر جو آئينو، بصارت (نظر) ڪي پري پنڌ تائين پهچائيندو آهي.(١)
١٨٣- ڇهن مهينن جي پنڌ تي، ان آئيني مان نظر پوندي هئي.
١٨٤- آئيني، وانگر پيروي بہ، بصيرت ڪي وڌائي ٿي.
١٨٥- هي سمورو بيان علم اليقين جو آهي. جيڪڏهن توکي اعتقاد آهي.
١٨٦- هي علم اليقين قرآن شريف جي قطعي دليل سان ثابت آهي.
١٨٧- اهو علم يقين جو فائدو ڏئي ٿو. ان ڪري ان ڪ علم اليقين چئون ٿا.
١٨٨- سُلوڪ جي راهہ ۾ قدم رکندين تہ هڪ دل کان ٻيءَ دل ڏي ويندين.
١٨٩- سُلوڪ کي سفر ڪرڻ چوَن، جو هڪ دل کان ٻي دل جي مُلڪ ڏانهن سفر ڪرڻو آهي.
١٩٠- پر دل گوشت جو ننڍو ٽُڪر، صنوبر وڻ جي شڪل وانگر آهي.
١٩١- پر معنَوي دل جو لطيفو، عرش عظيم کان بہ وڏو آهي.
١٩٢- بلڪہ عرش کان گهڻو وڏو آهي، جنهن جي بيان جي ابتدا ۽ انتها نہ آهي.
١٩٣- الله تعالىٰ عرش عظيم ۾ نٿو ماپي، پر قلب سليم ڪيس ماپائي ٿو.
١٩٤- هن قلبي سير ۾ گهڻيون حقيقتون هر ڪنهن تي ظاهر ٿين ٿيون.
١٩٥- جڏهن انوار توتي تجلي ڪندا تہ، توکي معرفت جي تسلي ٿيندي.
١٩٦- جڏهن هر ڪا شيءِ علم اليقين مطابق هوندي تہ تنهنجي دل تي سيني شين جا پردا ڪلي پوندا.
١٩٧- ان کي عين اليقين چون ۽ اهو نالو مشهور آهي.
١٩٨- جڏهن دل جو آئينو صاف ڪندين تہ صوفي صاف ٿي خدا ڏسندين.
١٩٩- دل جي اکين سان جڏهن خدا ڏسندين تڏهن صوفين جي صف (جماعت) ۾ داخل ٿيندين.
٢٠٠- دل سان ڏسڻ مان ٻئي قسم جي معنىٰ مُراد آهي.
٢٠١- دل سان ڏسڻ اکين جي ڏسڻ جو غير آهي ڇو تہ هي باطن آهي.
٢٠٢- جڏهن دل ۾ خدا کي حاضر ڄاڻندو تہ ان ۾ محو ۽ مشغول ٿي ويندو.
٢٠٣- ان جي خطاب مان لذت حاصل ٿيندس، دل ۾ خوف، اُميد ۽ حيا پيدا ٿيندس.

(١) جهان ڏسڻ وارو آئينو ارسطو جو ٺهيل اسڪندر کي هو. (حاشيه مصنف) وڌيڪ ينابيع ٻ فڪ صـ٢٨٣ـ ڏسو.

٢٠٤- نـه سويٰ دگر التفاتش روا ست دگر سو بديدن خلافِ حيا ست
٢٠٥- كسي پيش سلطان كند كرشمه عتابش كنندش بنزدِ همه
٢٠٦- كسي در نمازش كند التفات خدا گويدش اي ذميمه صفات
٢٠٧- كسي كو بسويش نظاره كني نه هرگز ز من بهتر ست اي دني
٢٠٨- بدان اهل دل را نظاره دل ست ميانِ نمازش وَرا حاصل ست
٢٠٩- دگر در صحيحين آمد خبر كه جبرئيل آمد بصورت بشر
٢١٠- نشسته بنزد رسولِ خدا بپرسيد اي فخر نورالهديٰ
٢١١- ز اشراط ساعت خبر ده مرا ز ايمان خبر هم دگر ده مرا
٢١٢- ز اسلام پرسم كه اسلام چيست؟ ازان اُمتت را خبر هيچ نيست
٢١٣- چهارم زِ احسان خبر ده تو باز بپرسيد اين چار با امتياز
٢١٤- خبر داد او را ازين چار چيز ازان گشت امت خبردار نيز
٢١٥- خبر داد او را ز احسان همه كه باشد چهارم ازين اسوله
٢١٦- بگفته كه احسان بديدن خدا ست بوقت عبادت شنو قول راست
٢١٧- بديدن خدا را عبادت كني برين طور طاعت تو عادت كني
٢١٨- بديدن بدل مثل ديدن شده ازين وجه تشبيه هم آمده
٢١٩- اگرچه نه بيني كني فرض تو كه مي بينمش وقت طاعت نكو
٢٢٠- خدا را بداري چنان در نظر كه گويا كه ديدي تو حق با بصر
٢٢١- وگر اين لياقت ندارد دلت كه ديدن خدا را شود حاصلت
٢٢٢- باين قدر داني كه او حاضر ست بهر حال بر تو همو ناظر ست
٢٢٣- دلت را لحاظ اين حضورِ دهي پس اندر عبادت قدم بر نهي
٢٢٤- شنيده چو جبريل اين خوش جواب بتصديق تحسين بكرده شتاب
٢٢٥- ولي بهر تعليم امت سوال همي كرد جبريل صاحب كمال
٢٢٦- دو اين قسم اخلاص احسان بنام بناميد جبريل با اهتمام
٢٢٧- يكي هست اخلاص اعليٰ تمام كه ديدن خدا را بدل با دوام

۲۰۴- ٻئي طرف توجهه ڪرڻ ناجائز آهي، بلڪ ٻئي طرف ڏسڻ حيا جي خلاف آهي.
۲۰۵- جيڪڏهن ڪو ماڻهو بادشاهه جي اڳيان نموني بازي ڪندو ته ان کي سيئي ڏوراپو ڏيندا.
۲۰۶- ڪو شخص نماز ۾ ٻئي طرف توجهه ڪندو ته خدا ان کي ڇوي ٿو اي بد اخلاق.
۲۰۷- جنهن ڏانهن متوجهه آهين اهو مون کان وڌيڪ هرگز نه آهي.
۲۰۸- ڄاڻڻ گهرجي ته اهلِ دل، دل کي ڏسندا آهن، نماز ۾ انهن کي اها حقيقت حاصل هوندي آهي.
۲۰۹- صحيحين ۾ روايت آئي آهي ته حضرت جبرئيل عليه السلام انسان جي صورت ۾ آيو.
۲۱۰- رسول الله صلي الله عليه وسلم جن وٽ ويهي پڇڻ لڳو.
۲۱۱- مون کي قيامت جون نشانيون ٻڌاءِ ۽ ايمان جي به خبر ڏي.
۲۱۲- اسلام بابت پڇان ٿو ته اهو ڇا آهي؟ جنهن جي تنهنجي امت کي به خبر نه آهي.
۲۱۳- چوٿون احسان جي خبر ڏي، انهن چئني شين جو جدا جدا بيان پڇيائين.
۲۱۴- پاڻ سڳورن ڪيس انهن چئني شين جي خبر ڏني، جنهنڪري انهن کان امت به خبردار ٿي.
۲۱۵- ان کي احسان جي خبر ڏنائون، جيڪو انهن سوالن ۾ چوٿون نمبر آهي.
۲۱۶- پاڻ سڳورن فرمايو ته احسان (جي معنىٰ) عبادت ۾ خدا کي ڏسڻ آهي.
۲۱۷- خدا جي ڏسڻ سان عبادت ڪر، ان طرح عادت ڪري ڇڏ.
۲۱۸- دل سان ڏسڻ، اکين جي ڏسڻ وانگر آهي، ان ڪري انهن ۾ تشبيهه آئي آهي.
۲۱۹- اگرچہ نه ڏسين ته به فرض ڪر ته، گويا ڪہ عبادت وقت ڪيس ڏسان ٿو.
۲۲۰- خدا ۾ ائين نظر ڪر، ڄڻ اکين سان ڪيس ڏسين ٿو.
۲۲۱- جيڪڏهن تنهنجي دل ۾ اها لياقت نه آهي، جو خدا کي ڏسي سگهين.
۲۲۲- ائين ڄاڻ ته اهو حاضر آهي ۽ توکي ڏسي رهيو آهي.
۲۲۳- دل ۾ حضور جو لحاظ رکي، پوءِ عبادت ۾ شروع ٿي.
۲۲۴- حضرت جبرئيل عليه السلام هي جواب ٻڌي تصديق ڪئي ۽ پاڻ سڳورن جو ٿورو مڃيو.
۲۲۵- ۽ امت جي تعليم لاءِ حضرت جبرئيل عليه السلام اهي سوال ڪيا.
۲۲۶- اخلاص جي هنن ٻنهي قسمن کي حضرت جبرئيل عليهالسلام احسان جي نالي سان سڏيو.
۲۲۷- هڪڙو اخلاص تمام اعلىٰ آهي جو دائماً دل سان خدا ڏسجي.

۲۲۸- بیانش گذشته دگر بار نیز — بگویم تمامش شنو اي عزیز
۲۲۹- میانه ز اخلاص باشد چنان — که داني خدا را تو حاضر عیان
۲۳۰- بداني که او حاضر و ناظر ست — نه غائب بود از تو وقت پَرست
۲۳۱- چو بر عکس این کس کند اعتقاد — چنین اعتقاد ست کفر و فساد
۲۳۲- چو اعلیٰ مراتب بدیدن شده — میانه بدانستن ست دان همه
۲۳۳- سیوم قسم اخلاص ادنیٰ نگر — که کمتر ز جمله مراتب دگر
۲۳۴- کند او عبادت برائي خدا — نه سمعت بود در دلش ني ریا
۲۳۵- دلش از کمالات دیگر تهي — ندارد ز قربِ خدا آگهي
۲۳۶- بخوان لفظ استغفِرالله بس — سه کرت ز پس فرض در یک نفس
۲۳۷- بجز فاصله متصل با سلام — شوي تا تو مغفور اي نیک نام
۲۳۸- شود تا نمازت باین لفظ نور — بماند صلوات اهلِ حضور
۲۳۹- بود وِرد این نیز از واردات — بآثار اوراد اي خوش صفات
۲۴۰- درینجا یکي نکتهء یاد گیر — شنو تا بگویم قلیل و کثیر
۲۴۱- علامت ولایت ولي آن بود — که لذت حضوري فراوان بود
۲۴۲- میان مناجات لذت خطاب — بود با کمالش شنو این جواب
۲۴۳- میانِ عبادت بلذت کثیر — خطاب و حضورِ بود بي نظیر
۲۴۴- کرامت ولي نزد اهل کمال — حضورِ بلذت بود بي ملال
۲۴۵- حضورِ بلذت کرامت بود — کرامت ز علت سلامت بود
۲۴۶- چو کشف و خوارق(۱) ملامت بود — نه آن بر ولایت علامت(۲) بود
۲۴۷- نه اندر کرامت بود حظ نفس — ازان از عبادت رود حظ نفس
۲۴۸- نه کشف و خوارق کرامت شده — عبادت نه هرگز ملامت شده

(۱) خوارق بر انواع ست چون ارهاص و معجزه و کرامت و استدراج و معونت و اهانت و تاثیر نفس و سحر و شعبده و غیر ذالک و خارقه که کرامت ست دلیل ولایت ولي ست وآن قطعا حضوري و لذت خطاب بر قانون شریعت ست و بواقي حظوظ نفس ست مر مدعي ولایت را. (حاشیه مصنف)

(۲) و رکن ولایت و علامت قطعیة آن عندالمحققین آن کرامت ست که دران حظ نفس و غرور آن نباشد و عبادت کامله بود و کمال لذت حضوري مطابق قانون شریعت ست و مناجات و خطاب بکمال حضوري واستغراق بود. (حاشیه مصنف)

٢٢٨- ان جو بيان اڳ ۾ گذري چڪو آهي، هاڻي ٻيو پيرو رهيل بيان توکي ٻڌايان ٿو ٻُڌ.
٢٢٩- درميانه اخلاص اهو آهي، جو تون خدا کي ظاهر حاضر ڄاڻين.
٢٣٠- ان کي حاضر ۽ ناظر ڄاڻين، عبادت جي وقت هو توکان غائب نه آهي.
٢٣١- جيڪو ماڻهو ان جي ابتڙ اعتقاد رکندو. اهڙو اعتقاد ڪُفر ۽ فساد آهي.
٢٣٢- اخلاص جو اعلىٰ مرتبو خدا کي ڏسڻ آهي، ۽ درميانه اخلاص(خدا کي حاضر۽ ناظر)ڄاڻڻ آهي.
٢٣٣- اخلاص جو ٽيون قسم ادنىٰ آهي، جيڪو ٻين مرتبن کان گهٽ آهي.
٢٣٤- خدا واسطي عبادت ڪري، ان جي دل ۾ سُمعت (عوام کي ٻڌائڻ) ۽ ريا نه هجي.
٢٣٥- ان جي دل ٻين ڪمالن کان خالي آهي ۽ قرب الاهي کان نا واقف آهي.
٢٣٦- فرض کان پوء تون ٽي ڀيرا استغفر الله هڪ پساه ۾ پَڙهه.
٢٣٧- ۽ اها استغفار سلام کان پوء لاڳيتو بنا فاصله (فورا) پڙهه ته بخشجي وڃين.
٢٣٨- هن لفظ پڙهڻ جي ڪري تنهنجي نماز اهل حضور جي نماز وانگر نور ٿي پوندي.
٢٣٩- هيءَ حديثن ۾ آيل وظيفن مان هڪ وظيفو آهي.
٢٤٠- هتي هڪ نڪتو آهي ٻڌو ته ٿورو گهڻو ٻڌايان.
٢٤١- ولي جي ولايت جي نشاني هي آهي جو اُنَ کي حضوري لذت گهڻي حاصل هجي.
٢٤٢- مناجات ۾ ان کي خطاب جي لذت باڪمال حاصل هجي.
٢٤٣- عبادت ۾ گهڻي لذت وارو خطاب ۽ حضوري لذت حاصل هجي.
٢٤٤- ڪاملن وٽ حضوري لذت جو حاصل هجڻ ڪرامت آهي.
٢٤٥- حضوري لذت ڪرامت آهي ۽ ڪرامت علت کان سالم آهي.
٢٤٦- جڏهن ته ڪشف ۽ خُوراق(١) (ولي لاء) ملامت ۽ خواري آهن ۽ سندس ولايت(٢) جي نشاني نه آهن.
٢٤٧- ڪرامت ۾ حظ نفس نه آهي، ان ڪري عبادت مان حظ نفس هليو ويندو آهي.
٢٤٨- ڪشف ۽ خوراق ڪرامت نه آهي ۽ عبادت ملامت نه آهي.

(١) خوارق جا ڪيترائي قسم آهن. جهڙوڪ: ارهاص، معجزو، ڪرامت، استدراج، معونت، اهانت، تاثير نفس، جادو، شعبده وغيره ۽ اهو عادت جي خلاف ڪم جيڪو ڪرامت آهي. وليءَ جي ولايت جو دليل آهي ۽ اهو قطعاً حضوري ۽ خطاب جي لذت وارو شريعت جي قانون مطابق آهي. باقي ولايت جي دعويدارن کي نفس جا پاڳا آهن.(حاشيه مصنف)

(٢) ولايت جو رڪن ۽ قطعي نشاني محققن وٽ اها آهي جو ان ڪرامت ۽ نفس کي ڪوبہ پاڳو حاصل نه هجي ۽ نه وري ان کي تڪبر هجي ۽ عبادت ڪامله هجي ۽ اهو ڪمال لذت حضوري شريعت جي قانون مطابق آهي ۽ مناجات ۽ خطاب ڪامل حضور ۽ استغراق سان هجي. (حاشيه مصنف)

۲۴۹- کند هر که دعویٰ که دیدم خدا — بیقظه عیانا بچشم بجا
۲۵۰- شده کافر و ملحد و دزد دین — بتحقیق کفرش بود با یقین
۲۵۱- نه در دار دنیا(۱) میسر شده — کسي را همین دولتِ هیچگه
۲۵۲- مگر مر رسولِ خدا باره یک — شده حاصلش دولت این در دمک
۲۵۳- بمعراج در حال بیداریش — بعینین دیده بهشیاریش
۲۵۴- صحیح ست این قول تحقیق دان — برین دار باور همه جاودان
۲۵۵- بدیدن خدا را بدل جائز ست — کسي کم بود کو، باین فائز ست
۲۵۶- مراد از بدیدن بدانستن ست — بنزدِ فقیهان نه قول من ست
۲۵۷- ولي اهل تجرید از صوفیان — بکردند دیدن بدل را بیان
۲۵۸- که رویت بدل فوق علم ست آن — چنانچه گذشته همه بي گمان
۲۵۹- بتجرید دل را دهي تصفیه — ز ظلمات اوهام نا صافیه
۲۶۰- بصیرت بقوت بگردد قوي — ببرکت متابع شدن مر نبي
۲۶۱- بدیدن بدل فوق دانستن ست — بدیدن بچشمي که آن باطن ست
۲۶۲- چگونه بداند بدیدن بدل — کسي کو بود کور دل مستدل
۲۶۳- ملازم بدیدن بدل اي امین — کمالِ حضوري ست بحق با یقین
۲۶۴- بدیدن بدل نیست ثابت عیان — نه واضح بگردد بذکر و بیان
۲۶۵- همه اهل ظاهر ازین منکر اند — نکردند جز علم از دل پسند
۲۶۶- یکي فلسفي ابن سینا(۲) بُده — نه هرگز باین وجه بینا بُده

(۱) چه دار دنیا دار مکاسب ست نه دار مواهب که ثمرات مکاسب ست و دار آخرت دار مواهب و طالب حق در دنیا مواهب نخواهد. (حاشیه مصنف)

(۲) ناظم علام بو علي سینا را اگرچه از اُمت محمدي شمار مي کند لیکن در حق اوُ مي فرماید که در سه مسائل کفر دارد اول انکار علم جزئیات از حق تعالیٰ دوم نفي حشر اجساد، سیوم جهان را قدیم اعتقاد دارد چنانچه در "کچکول نامه" مي فرماید. ولي بونصر فارابي مترجم ـ معلم اوست ثاني مرد عالم
معلم ثالث ست پس ابن سینا ـ که آخر فلسفي او بود بینا،
همین هر دو ازین امت ببودند ـ بسوئ فلسفه راه نمودند،
ولي در سه مسائل کفر دارند ـ همان هر سه مسائلَ مي شمارند.
چو نفيِ علم جزئیات از حق ـ دگر نفي حشر اجساد اسبق،
سیوم دیدن قدم عالم همیشه ـ همین دارند اینجا کفر پیشه.
نیز رک ینابع الحیواة باب ۲، فصل ۴، ص ۳۸۹ (للناظم العلام)

٢٤٩- ڪو شخص دعويٰ ڪري ته، مون سجاڳيءَ ۾ ظاهر ظهور ظاهري اکين سان خدا ڏٺو آهي.

٢٥٠- اهو ڪافر، مُلحد ۽ دين جو چور آهي، يقيناً اهو ڪافر آهي.

٢٥١- اها خدا جي ديدار جي دولت، دنيا ۾ ڪنهن کي به حاصل نه ٿي آهي.(١)

٢٥٢- مگر رسول خدا صلي الله عليه وسلم کي هڪ ڀيرو اها دولت حاصل ٿي آهي.

٢٥٣- معراج واري رات سجاڳيءَ ۾ ظاهري اکين سان خدا کي ڏٺائين.

٢٥٤- هي قول صحيح ۽ تحقيق وارو آهي ان تي ڀروسو ڪر.

٢٥٥- دل سان خدا جو ديدار جائز آهي، ۽ اهڙي نعمت سان ڪو ورلي ماڻهو فائز هوندو.

٢٥٦- فقيهن وٽ ڏسڻ مان مراد ڄاڻڻ آهي ۽ اهو قول منهنجو نه آهي.

٢٥٧- ۽ اهل تجريد جي صوفين، دل سان ڏسڻ جو بيان (هن طرح) ڪيو آهي.

٢٥٨- دل سان ڏسڻ ان علم کان مٿي آهي، جيئن گذري چڪو آهي.

٢٥٩- تجريد سان اڻ صاف وهمن جي اونداهي کان دل کي صاف رکن.

٢٦٠- نبي پاڪ عليه السلام جي تابعداري جي برڪت ڪري بصيرت قوي ٿيندي.

٢٦١- دل سان ڏسڻ، ڄاڻڻ کان مٿي آهي ۽ ڏسڻ مان مراد باطني اک سان ڏسڻ آهي.

٢٦٢- ۽ جيڪو شخص دل جو انڌو هوندو، اهو دل سان ڪيئن ڏسي سگهندو؟

٢٦٣- اي ايماندار! دل سان سدائين ڏسڻ يقيناً ڪامل حضور آهي.

٢٦٤- دل سان ڏسڻ ثابت نه آهي نه وري ذڪر ۽ بيان سان واضح ٿيندو.

٢٦٥- اهل ظاهر جا انهيءَ دل سان ڏسڻ جو انڪار ڪن ٿا. اهي فقط دل جي علم کي تسليم ڪن ٿا.

٢٦٦- ابن سينا جيڪو هڪ فيلسوف هو، اهو هن رستي کان اڻ واقف هو.(٢)

(١) ڇو ته دنيا محنت ۽ ڪمائيءَ جي جاءِ آهي. عطا ۽ بخش جي جاءِ نه آهي، جيڪا محنت جو نتيجو آهي ۽ آخرت نعمتن جي جاءِ آهي. حق جو طالب دنيا ۾ نعمتون نه گهرندو آهي.(حاشيه مصنف)

(٢) ناظم علام بو علي سينا کي اگرچه محمدي امت ۾ ڳڻي ٿو، ۾ انجي باري ۾ فرمائي ٿو ته اهو ٽن مسئلن ۾ ڪافر آهي.١- الله تعاليٰ جي علمِ جزئيات جي انڪار ڪرڻ جي ڪري.٢- قيامت جي ڏينهن جسمن جي اٿڻ کان انڪار جي ڪري.٣- جهان کي قديم سمجهي ٿو جيئن(شاعر ابوالحسن ڏاهري)ڪچڪول نامي ۾فرمائي ٿو:

۽ ابو نصر فارابي، جنهن جو لقب معلم ثاني آهي،
معلم ثالث ابن سينا آهي، جيڪو آخري فيلسوف هو،
هي ٻئي هن امت جا هئا، جن فلسفي جي راهه ڏيکاري،
۽ ٽن مسئلن ۾ ڪافر آهن، اهي ٽي مسئلا هن طرح ڳڻيل آهن.
جيئن خدا جي علمِ جزئيات جو انڪار، ٻيو جسم جي اٿڻ جو انڪار،
ٽيون جهان کي قديم هجڻ جو اعتقاد رکڻ جي ڪري ڪافر آهن.

وڌيڪ تحقيق ڏسو:
"ينابيع الحيواة الابدية"
باب٢، فصل ۴، ص ٣٨٩
تصنيف شاعر ابوالحسن ڏاهري)

۲۶۷- اگرچه فلاطون بچشمِ دلش معالیم دلها بُدي حاصلش
۲۶۸- تخاطب بمثلش بكردي ادا بدوري مسافت بسي سالها
۲۶۹- از ايشان تخاطب ميانِ قلوب بغير از تكلم همي بود خوب
۲۷۰- مناظر ببودي بدل با دگر اگرچه بُدي از دگر دور تر
۲۷۱- نه بر دين عيسىٰ رسولِ خدا فلاطون(۱) برفتي بگشتي جدا
۲۷۲- ميان فلاطون و عيسىٰ نزاع ببودي بدلها شنو بي خداع
۲۷۳- نه هرگز تكلم زباني ببود فلاطون ازان گشت مبهوت زود
۲۷۴- و ليكن بديدن خدا كور بود چه كافر معاند شقي شور بود
۲۷۵- اگر كور از شكم مادر بزاد بدان كوريش پا بعالم نهاد
۲۷۶- چنين كور را نام اكمه بدان بگويند اكمه بتازي زبان
۲۷۷- اگر او نداند همه رنگها همه را بداند يكي هر كجا
۲۷۸- چو سرخ و سفيد و سياه و كبود همه را بداند يكي اي ودود
۲۷۹- چو انكار الوان كند آشكار نه حجت بيابي برو استوار
۲۸۰- چو صد سال تعليم او را كني كه بسيار الوان بباشد سني
۲۸۱- نه تعليم او را دهد هيچ سود نه انكار الوان رود اي ودود
۲۸۲- چو در عهد عيسىٰ عليه السلام بسا اكمها گشت بينا تمام
۲۸۳- بديدند الوان همه بي خلاف بالوان بكردند خود اعتراف

(۱) افلاطون: افلاط و افلاطون كلاهما بالفتح نام حكيم ست كه هم عصر سلطان سكندر بود و ارسطو در علمِ مخصوص او را شاگرد بود و فرعون بمثله. (كشف) و علامه ابو سعيد غلام مصطفيٰ قاسمي در حاشيه كچكول نامه ص ٦ مي نويسد. بظاهر از افلاطون، حكيم اشراق افلاطون الاهي معلوم مي شود كه از اساطين حكماء يونان و استاد ارسطو بود. در سن ۳۵۵ ق-م وفات يافت و اين سن ولادت سكندر اعظم ست. پس ايمان نياوردن افلاطون بر عيسىٰ عليه السلام چنانچه ناظم علام مي فرمايد چه معنيٰ دارد؟ ويمكن كه مراد ازآن افلاطون دوم باشد كه آن استاد جالينوس بود. مؤرخ شهير مسعودي مي نويسد كه زمانه جالينوس دو صد سال بعد از عيسىٰ عليه السلام معلوم مي شود.(ا هـ) و در انسائيكلوپيڊيا مطبع لاهور سال۱۹٦۲ع ص۱۳۴ نوشته است: افلاطون (Plato) در سن ۴۲۷ ق-م در ايتهنز (Ethens) از يونان ولادت يافت. و ناظمِ علام ابوالحسن داهري در "افلاطون" تحقيق انيق در ينابيع الحيواة الابدية، باب دوم، فصل چهارم، ص ۳۸۵، ۳۸٦ ذكر كرده است. (دكتر غلام محمد سندي داهري)

٢٦٧- افلاطون اگرچه پنهنجي دل جي اک (روشني) سان پين دلين جانشان (راز) ڄاڻندو هو.
٢٦٨- پري پنڌ کان پاڻ جهڙن سان مخاطب ٿي (ڳالهائي) سگهندو هو.
٢٦٩- اُهي ظاهري ڳالهائڻ کان سواءِ، دلين سان ڳالهيون ڪندا هئا.
٢٧٠- هڪ ٻئي جو دل سان ديدار ڪندا هئا، اگرچه هڪ ٻئي کان پري هوندا هئا.
٢٧١- حضرت عيسىٰ عليه السلام جي دين تي افلاطون نه هليو ۽ جدا ٿي ويو.(١)
٢٧٢- حضرت عيسىٰ عليه السلام ۽ افلاطون جو پاڻ ۾ دلين جي ذريعي مناظرو ٿيندو هو.
٢٧٣- جڏهن ته سندن گفتگو زباني نه هئي، ان ڪري افلاطون حيران ٿيو.
٢٧٤- پر خدا جي ڏسڻ کان نابين هو، ڇو ته اهو ڪافر متڪبر ۽ بدبخت هو.
٢٧٥- جيڪڏهن ماءُ جي پيٽ مان نابين ٿي ڄائو ۽ جهان ۾ نابين ٿي آيو.
٢٧٦- اهڙي نابين کي عربي زبان ۾ "اَكمَهُ" چوندا آهن.
٢٧٧- جيڪڏهن هو رنگن کي نه سڃاڻي، سيني رنگن کي هڪ ڪري ڄاڻي ٿو.
٢٧٨- جيئن ڳاڙهو، اڇو، ڪارو ۽ آسماني. سيني کي هڪ سمجهي ٿو.
٢٧٩- جڏهن رنگن جو انڪار ڪري ته ڪنهن به حجت سان ڪيس مڃائي نه سگهندين.
٢٨٠- جيڪڏهن سو سال ان کي تعليم ڏين (سمجهائين) ته رنگ گهڻا آهن.
٢٨١- اها تعليم ڪيس نفعو نه ڏيندي ۽ رنگن جو انڪار ڪندو رهندو.
٢٨٢- جڏهن ته حضرت عيسىٰ عليه السلام جي زماني ۾ ڪيترائي نابين سڄا ٿيا.
٢٨٣- سڄي ٿيڻ کان پوءِ مختلف رنگ ڏسي رنگن جي گهڻائيءَ جو اعتراف ڪيائون.

(١) افلاطون: افلاط ۽ افلاطون ٻئي زبر سان، هڪ حڪيم جو نالو آهي، جيڪو ٻادشاهه سڪندر جو هم عصر هو ۽ ارسطو مخصوص علم ۾ ان جو شاگرد هو. ۽ فرعون جو لفظ به افلاطون وانگر آهي.(ڪشف) علامه ابو سعيد غلام مصطفىٰ قاسمي ڪچڪول نامه ص، ٦ جي حاشيه ۾ لکي ٿو: ظاهر ۾ افلاطون مان مشرقي حڪيم افلاطون الاهي معلوم ٿئي ٿو جيڪو يونان جي وڏن حڪيمن مان هو ۽ ارسطو جو استاد هو. سن ٣٥٥ ق-م ۾ وفات ڪيائين ۽ هيءُ سڪندرِ اعظم جي ولادت جو سال آهي. پوءِ افلاطون جو حضرت عيسىٰ عليه السلام تي ايمان نه آڻڻ جيئن شاعر لکي ٿو ڇا معنىٰ رکي ٿو؟ ٿي سگهي ٿو ته ان مان مراد ٻيو افلاطون هجي جيڪو جالينوس جو استاد هو. مشهور تاريخدان مسعودي لکي ٿو ته جالينوس جو زمانو به سؤ سال حضرت عيسىٰ عليه السلام جي زماني کان پوءِ معلوم ٿئي ٿو ۽ انسائيڪلوپيڊيا ڇاپو لاهور سال ١٩٦٢ع، ص ١٣٤ ۾ لکيل آهي ته: افلاطون سال ٤٢٧ ق-م يونان جي درالحڪومت "ايٿنز" ۾ ڄائو. ۽ مصنف ۽ شاعر علامه ابوالحسن ڏاهري افلاطون بابت اونهي تحقيق پنهنجي ڪتاب ينابيع الحيواة الابدية، باب ٢، فصل ٤ ص ٣٨٥ ۽ ٣٨٦ ۾ ذڪر ڪيو آهي. والله اعلم بالصواب.
(ڊاڪٽر غلام محمد سنڌي ڏاهري)

۲۸۴- بـود عام مردم چو اكمـه نشان نـه احوال صوفي بدانند شان
۲۸۵- مگـر حال خـود را بدانند خـود بـران حـال بـودن تـوانـند خـود
۲۸٦- مكن گفتگوئي ز حـال و مقـام كـه ايشـان بدارند اي نيـک نام
۲۸۷- مكـن گفتگـوئـي دريـن مسئلـه نـه ما ؤ شما را ست اين حوصله
۲۸۸- چه نسبت سُها(۱) را بخورشيد نور دلِ عـارف ست آفتـابِ ظهور
۲۸۹- دلِ عام خلق ست همچون سُهاء نـدارد خـبـر از دلِ اولـيـاء
۲۹۰- چو عرفان(۲) بدارنـد ايمانيان بكردنـد ذات و صفاتش بيان
۲۹۱- ولـي كـور گشتـنـد يـونـانيان نديدند جمله صفاتـش عيان
۲۹۲- يكي فلسفـي ابـن سينـا بُـده ببعضي صفاتش نه بينا(۳) بُده
۲۹۳- نـه جوگي ست عارف نه سُمني(۴) گهي شده هر يكي ملحد و گمرهي
۲۹۴- رجعـنـا اِلىٰ مـا قصدْنـا لـه ذكَـرْنـا هـنـا منـه منـوالـه
۲۹۵- چـو ديـدن خـدا در دلت شد مدام همين ست حق اليقين را مقـام
۲۹٦- همين ست اخـلاص اعلىٰ تـمام كه حق اليقين را ست اخلاص نام
۲۹۷- بـود بعد تحصيل عـين اليـقين همين حق، حق ست دين اليقين
۲۹۸- چـو واجب بود بر تـو ديدن خدا نـه غفلت(۵) بيک دم بباشد روا
۲۹۹- بدان در احاديث از شش صحاح چنين ست در حـق اهلِ فلاح
۳۰۰- كـه جنت بـود جائي آسودگان نـدارنـد انـدوه اهـل جنـان
۳۰۱- مكر حسرت ايشان بران ساعتي ست كـه بي ذكر رفته بجز طاعتي ست
۳۰۲- بـران وقت بي ذكـر در آخـرت ببـاشد بر ايشـان هزاران تِـرت

(۱) سُها: بضم نام ستاره است باريک تر در "بنات نعش" صغرىٰ يا كبرىٰ علي القولين. (حاشيه مصنف)
(۲) المعرفة هو العلم المطابق بالواقع. (حشيه مصنف)
(۳) چه منكر از علم الله تعالىٰ بجزئيات تفصيليه است. (حاشيه مصنف)
(۴) سُمني: منسوب ست بسومنات كذا في حواشي شرح العقائد. (حاشيه مصنف). و سومنات: نام بتخانه كه در زمين گجرات بود و سلطان محمود سبكتگين او را خراب گردانيده و اين لغت هندي ست. (كشف) رک ينابيع ج ۱ ص ۳۸۸
(۵) و اهلِ اشارت غفلت را از كفر اعتبار كنند. بيت
هرآن كس كه غافل از حق يک زمان ست ـ دران دم كافر ست اما نهان ست،
اگر اين غـافـلي پيوستـه بـودي ـ درِ اسلام بر وي بسته بودي. (حاشيه مصنف)

٢٨٤- عام ماڻهو بہ نابين وانگر آهن، جيڪي صوفين جي احوال کان بي خبر آهن.

٢٨٥- مگر پنهنجي حال کي پاڻ ڄاڻي ان حال تي هوندا آهن.

٢٨٦- اي نيڪنام! صوفين جي حال مقام بابت گفتگو نہ ڪر.

٢٨٧- هن مسئلي ۾ گفتگو نہ ڪر ڇوتہ اسان ۽ توهان کي اهو حوصلو ۽ سمجهہ حاصل نہ آهي.

٢٨٨- سُها ستاري جي نسبت سج جي روشنيءَ سان ڪهڙي آهي؟ عارفن جي دل سج آهي.(١)

٢٨٩- عام خلق جي دل سها ستاري وانگر آهي، انهن کي ولين جي دل جي خبر نہ آهي.

٢٩٠- ايمان وارن کي عرفان ۽ معرفت حاصل آهي، تنهنڪري خدا جي ذات ۽ صفات بيان ڪيائون.(٢)

٢٩١- يوناني نابين ٿا، جن الله تعالىٰ جي ڪن صفتن کي نہ مڃيو.

٢٩٢- ابن سينا هڪ فيلسوف هو، جنهن خدا جون ڪي صفتون نہ مڃيون. (٣)

٢٩٣- جوڳي ۽ سومنات مندر وارا عارف نہ آهن، سيئي مُلحد ۽ گمراہ آهن. (٤)

٢٩٤- هاڻي اسان مقصد ڏانهن موٽون ٿا ۽ ان مقصد جو بيان ڪريون ٿا.

٢٩٥- جڏهن خدا جو ڏسڻ تنهنجي دل کي دائمي حاصل ٿيو تہ اهو حق اليقين جو مقامِ آهي.

٢٩٦- اهو اخلاص تمام اعلىٰ آهي، جو حق اليقين جو نالو اخلاص آهي.

٢٩٧- عين اليقين جي حاصل ٿيڻ کان پوءِ اهو حق اليقين آهي.

٢٩٨- خدا تعالىٰ جو ڏسڻ جڏهن واجب ٿيو تہ هڪ ساعت بہ غفلت ناجائز آهي.(٥)

٢٩٩- "صحاح ستة" جي حديثن ۾ اهل فلاح بابت ائين آيو آهي.

٣٠٠- اهڙن خوش نصيبنُ جي جاءِ جنت آهي ۽ جنت وارن کي ڪوبہ ڏک نہ هوندو آهي.

٣٠١- پر انهن کي انهن ساعتن تي افسوس هوندو آهي، جيڪي ذڪر جهڙي عبادت کانسواءِ گُذريُون.

٣٠٢- آخرت ۾ ان وقت تي هزارين حسرتون ۽ پشيمانيون هُونديُون، جيڪو وقت بنا ذڪر جي گذريو.

---

(١) سُها: (پيش سان) ستاري جي نالو آهي، جيڪو تمام سنهڙو آهي ٽيڙو تارن جي وچ ۾ هوندو آهي. (حاشيہ مصنف)
(٢) واقع جي مطابق علم کي معرفت چئبو آهي. (حاشيہ مصنف)
(٣) ڇوتہ الله تعالىٰ جي تفصيلي جزئيات جي علم جو مُنڪر هو. (حاشيہ مصنف)
(٤) سُمني: لفظ سمني سوُمنات ڏانهن منسوب آهي اهڙيءَ طرح "حواشي شرح العقائد" ۾ لکيل آهي. (حاشيہ مصنف)
سومنات ان بت خاني جو نالو آهي جيڪو گجرات ۾ هو ۽ سلطان محمود سبڪتگين ان کي ڊهرايو هو ۽ هي هندي ٻولي آهي. (ڪشف) جيڪڏهن وڌيڪ تفصيل چاهين تہ ينابيع الحيواة الابدية باب٢ فصل٤، ص ٣٨٨. ڏِسُ.
(٥) ۽ اهلِ اشارة غفلت کي ڪفر سمجهن ٿا. ترجمو:
جيڪو شخص الله کان هڪ ساعت غافل آهي، انهيءَ ساعت ۾ اهو لکل ڪافر آهي،
جيڪڏهن اها غفلت سدائين لاءِ هوندس تہ اسلام جو دروازو پاڻ تي بند ڪري ڇڏيندو. (حاشيہ مصنف)

٣٠٣- اوائل احاديث "حِصن الحَصين" | درين باب كافي ست اي مردِ دين
٣٠٤- و ليكن هميشه ببودن حضور | بسي مشكل ست با يقين هست دور
٣٠٥- مگر بعد تهذيب اخلاق زود | هميشه بگردد حضور و شهود
٣٠٦- صفاتِ نكوهيده(١) فاني شدن | فنا نام اين را ست اي مير من
٣٠٧- چو غفلت ذميم فنا مي شود | حضور و شهودش بجا مي شود
٣٠٨- بود از صفات حميده حضور | حضورش بهر جا بود عين نور
٣٠٩- فنا نام تبديل اخلاق من | ذميمه برفتن حميده شدن
٣١٠- ز بعضي چنين ست اين اصطلاح | بواقي همه از كتب قوم لاح
٣١١- بود امر موتوا بمُرگِ همين | ز مُرگِ حقيقي بود پيش اين
٣١٢- مقامِ بقا را ست بعد الفناء | بباشد الى ربك المَنتهىٰ
٣١٣- بقرآن بفرمود حق واعلموا | كه تحقيق الله دان اي سموا
٣١٤- ميانِ ولي و دلش او يحول | چو از ماسوايش بكرده عدول
٣١٥- بود لي مع الله(٢) او را مقام | مقامِ خرابات اين را ست نام
٣١٦- بتجريد كامل چو انور شده | قلندر شده او قلندر شده
٣١٧- قلندر شدن كار لاهوتي ست | مقام قلندر خراباتي ست
٣١٨- مقامِ قلندر بود لامكان | برين رمز واقف مدان سالكان
٣١٩- كسي(٣) كو درين بحر گشته غرق | نبيند نداند گهي غير حق
٣٢٠- اَناالْحق بگفتن ازو نيست دور | ازو شطح(٤) طامات(٥) يابد صدور
٣٢١- درين بحر مواج زخار(٦) زفت | كسي كو شده باز بيرون نرفت
٣٢٢- بفرمود حق فاذكروني مدام | چو اذكركم ست مر شما را مدام

(١) نكوهيدن: بالكسر و با كاف فارسي ببدي ذكر كردن و بد گفتن. (كشف)
(٢) لي مع الله وقت لايسعني فيه ملک مقرب ولا نبي مرسل. (حاشيه مصنف)
(٣) پس مجنون اين قسم را مشكور گويند مقابل معذور كه ازين قسم نيست. (حاشيه مصنف)
(٤) شطح: باصطلاح صوفيه چيزهاء مخالف ظاهر شرع گفتن (رشيدي).
(٥) طامات: سخنان از چپ و راست و قيل ضد طاعات. (كشف)
(٦) زخار: اي مواج.(حاشيه مصنف). زخار بفتح و تشديد خا, دريا مالامال كه آب از ساحلش بگذرد (رشيدي)

٣٠٣- هن باب ۾ "حصن الحصين" جون ابتدائي حديثون ڪافي آهن.
٣٠٤- پر هميشه حضور هجڻ تمام مشڪل ۽ يقيناً پري آهي.
٣٠٥- پر اخلاق جي تهذيب کان پوءِ هميشه حضور ۽ مشاهدو هوندو.
٣٠٦- خراب عادتن (صفات ذميمه) جي ختم ٿيڻ جو نالو "فنا" آهي.(١)
٣٠٧- جڏهن غفلت واري برائي فنا ٿي ويندي ته حضور ۽ شهود ادا ٿيندو.
٣٠٨- حضور سهڻين صفتن مان آهي ۽ جتي به حضور هوندو اتي عين نور هوندو.
٣٠٩- فنا اخلاق جي تبديل ڪرڻ جو نالو آهي، صفات ذميمه وينديون ته اخلاق حميده ٿيندا.
٣١٠- هيءُ اصطلاح بعض کان ثابت آهي باقي سمورا اصطلاح قوم جي ڪتابن ۾ چٽا آهن.
٣١١- "موتوا" جي امر مان مراد اهو موت آهي، جيڪو حقيقي موت کان اڳ ۾ هجي.
٣١٢- فنا کان پوءِ بقا جو مقام آهي ۽ خدا ڏي تنهنجي انتها ٿيندي.
٣١٣- خدا تعالىٰ قرآن ۾ "واعلموا" فرمايو ته الله تعالىٰ کي تحقيق ڄاڻو.
٣١٤- ولي ۽ انجي دل جي وچ ۾ حائل پيدا ٿئي ٿو، جڏهن ماسوي الله کان منهن موڙي ٿو.
٣١٥- ان جو لي مع الله وارو مقام ٿئي ٿو ۽ ان مقام جو نالو "مقام خرابات" آهي.(٢)
٣١٦- ڪامل تجريد سان جڏهن زياده روشنائي ڪنڌڙ ٿيندو ته اهو قلندر ٿي ويندو.
٣١٧- قلندر ٿيڻ لاهوتيءَ جو ڪم آهي ۽قلندر جو مقام "مقام خرابات" آهي.
٣١٨- قلندر جو مقام لامڪان آهن، هن راز کان سالڪ به واقف نه آهن.
٣١٩- جيڪو هن درياءِ ۾ غرق ٿيو، اهو حق ڪانسواءِ ٻي ڪنهن به شيءِ کي نه ڏسندو نه ڄاڻندو.(٣)
٣٢٠- اَنَا الحَقُ چوڻ ان کان پري نه آهي ۽ ان کان شطح(٤) طامات(٥) (شريعت جي خلاف الفاظ) ظاهر ٿيندا.
٣٢١- جيڪو هن وڏي مضبوط چوليون هڻندڙ سمنڊ ۾ ويو اهو وري واپس نه آيو.(٦)
٣٢٢- خدا تعالىٰ فرمايو، توهان مونکي ياد ڪريو ته مان توهانکي ياد ڪرڻ جو بدلو ڏيان.

(١) نکوهيدن: زير سان ۽ ڪاف فارسي سان خراب ڳالهائڻ. (ڪشف)
(٢) آئون نبي پاڪ الله تعالىٰ سان ڪو اهڙو وقت به گڏ هوندو آهيان جنهن وقت ۾ نه ڪو مقرب ملائڪ، نه ڪو نبي مرسل هوندو آهي. (حاشيه مصنف)
(٣) پوءِ هن قسم جي مجنون کي مشڪور چون، جيڪو معذور جو ضد آهي ۽ هن قسم مان نه آهي.(حاشيه مصنف)
(٤) شطح: صوفين جي اصطلاح موجب ظاهر شريعت جي خلاف الفاظ ڳالهائڻ. (رشيدي)
(٥) طامات: اُبتيون، سُبتيون ڳالهيون بيان ڪرڻ. ڪن جو چوڻ آهي ته عبادات جو ضد آهي. (ڪشف)
(٦) زخار: اي مواج. يعني چوليون هڻندڙ (حاشيه مصنف) زخار ز جي زبر سان ۽ خ جي شد سان اهو درياءَ جنهنجو پاڻي ڪپهن کان ٻاهر وڃي. (رشيدي)

٣٢٣- بدان ذکر دائم که گفتند شان		شهودِ خدا دان مراد ست زان
٣٢٤- ازين ذکر دائم حضور ست مراد		نه ساعت بدنيا رود بي زياد
٣٢٥- چه حسنات ابرار بي اين حضور		بباشند موجود اندر ظهور
٣٢٦- ولي وِزر(١) غفلت نه بر هر کسي ست		مگر بر اخص الخواص ست بايست
٣٢٧- چو باشد مقرب بدرگاه او.		بود حسرت و وِزر غفلت برو
٣٢٨- ولي چند آنات غفلت اگر		بر ايشان بگذرد شنو اين خبر
٣٢٩- بخواهند از بهر آن مغفرت		معاتب نباشند در آخرت
٣٣٠- نه هرگز بباشد بر ايشان تِرت		چو مغفور گشتند با معذرت(٢)
٣٣١- ز قرآن بخوان اين بشارتِ کنون		که لاخوف گفته ولايحزنون
٣٣٢- چو پروانه داند شعاعِ چراغ		بعلم اليقين او بياراست(٣) باغ
٣٣٣- چو ديده بچشمش جمالِ شعاع		بعين اليقين او بکرده متاع
٣٣٤- چو در شمعِ خود را همه سوخته		بحق اليقين کار اندِوخته
٣٣٥- بتمثيل اين گفت در مثنوي		مراتب يقين را همه مولوي
٣٣٦- بدان در نماز ست حق اليقين		حضوري همه نوع اي مرد دين
٣٣٧- چنانچه دلت را بباشد شهود		شهودِ خدا در دلت رو نمود
٣٣٨- شود تن بخدمت حضورش غلام		بدرگاه ايزد شود تن تمام
٣٣٩- زبانت بذکرش شود رطب تر		عبادت سه گانه درينجا نگر
٣٤٠- بدان در حديث ست وارد چنين		که ساجد بحالت سَجودش متين
٣٤١- بود نزد ايزد بنزديک تر		باين قدر اقرب مدان کس دگر
٣٤٢- چه سجده کمال خضوع ست بکار		کمال تذلل مع الانکسار
٣٤٣- بغايت تواضع که رويش بخاک		نهاده رسيده بدرگاه پاک

(١) مجتهد مخطي را يک اجرست اگر غير نبي باشد و نبي را يک وزر ست "حسنات الابرار" "سَيئات المقربين" قول ابي سعيد الخراز ست. مُصيب را دو اجر و مخطي را يکي، حديث صحيحين ست. (حاشيه مصنف)
(٢) در نسخه "ر" در حاضرت (اي در دنيا) بجاءِ با معذرت نوشته است.
(٣) در نسخه "ر" اين شعر باين طور نوشته است. شعر
چو پروانه دانست شمع و چراغ ـ بعلم اليقين او بيفروخت باغ. (اي روشن کرد باغ را)

٣٢٣- صوفين جيڪو دائمي ذڪر چيو آهي، اُن مان مراد خدا جو شهود آهي.
٣٢٤- انهي دائمي ذڪر مان مراد حُضور آهي جنهن ۾ هڪ ساعت به دنيا ڏي خيال نه وڃي.
٣٢٥- جو ته حضور کان سواءِ "حَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ" ظاهر ۾ موجود آهن.
٣٢٦- هر ڪنهن ماڻهوءَ تي غفلت جو گناهه نه آهي پر اَخصُ الخَواصِ لاءِ گناهه آهي.(١)
٣٢٧- درگاهه جي مقرب تي غفلت جي ڪري حسرت ۽ گناهه ٿئي ٿو.
٣٢٨- جيڪڏهن انهن تي ڪي چند ساعتون غفلت سان گذريون ته خبر پئو.
٣٢٩- ان غفلت جي مغفرت گهرندا ته آخرت ۾ ڏوراپو نه ملندُنِ.
٣٣٠- معذرت سان مغفور ٿيا ته پريشاني ۽ حسرت نه ڏسندا. (٢)
٣٣١- انهن لاءِ "لَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَاهُمْ يَحْزَنُوْنَ" جي بشارت آيل آهي.
٣٣٢- پروانو شمع (ڏئي) جي روشني ڏسي عِلمُ اليقين سان باغ سينگاري ٿو. (٣)
٣٣٣- اڪين سان شعاع جو جمال ڏسي عين اليقين جو نفعو حاصل ڪيائين.
٣٣٤- جڏهن پروانو، شمع (ڏِئي) ۾، پاڻ سجو سڙي وڃي ٿو ته، ڪيس حق اليقين حاصل ٿئي ٿو.
٣٣٥- مثال طور مولانا رومي مثنويءَ ۾ يقين جا مرتبا (اقسام) بيان ڪيا آهن.
٣٣٦- نماز ۾ حق اليقين آهي، جو حضور جا سڀ انواع (اقسام) اٿس.
٣٣٧- جيئن تنهنجي دل کي شهود حاصل ٿيو، اهو شهود خدا طرفان آهي.
٣٣٨- سندس حضور جي خدمت ۾ جسم غلام تي بارگاهه خدا ۾ حاضر ٿئي ٿو.
٣٣٩- ان جي ذڪر سان تنهنجي زبان آلي ٿيندي، هتي عبادت جا ٽي نمونا ڏسِ.
٣٤٠- حديثن ۾ آيو آهي ته سجدو ڪندڙ شخص سجدي جي حالت ۾.
٣٤١- خدا کي ايترو ته ويجهو ٿئي ٿو، جو ٻيو ڪوبه شخص ايترو ويجهو نه ٿيندو.
٣٤٢- سجدو ڪمال خُضوع آهي ۽ اهو تذلل جي ڪمال انڪسار سان ٿئي ٿو.
٣٤٣- نهايت نوڙت سان منهن، خاڪ تي رکي درگاهه ۾ پهچي ٿو.

(١) مجتهد خطا ڪندڙ کي هڪ ثواب ملندو جيڪڏهن نبي نه آهي ۽ نبي کي "حسنات الابرار سيئات المقربين" مطابق هڪ گناهه آهي ۽ اهو قول ابو سعيد خراز جو آهي. ۽ مُصيب کي ٻه ثواب ۽ مخطي کي هڪ ثواب صحيحين جي حديث آهي. (حاشيه مصنف)
(٢) نسخي "ر" ۾ در حاضرت يعني دنيا ۾ لفظ "با معذرت" جي بدران لکيل آهي.
(٣) نسخي "ر" ۾ هي شعر هن طرح لکيل آهي: ترجمو
جڏهن پرواني کي چراغ جي خبر پئي ته ان يقين جي علم سان باغ کي روشن ڪيو.

٣٤٤- چو سجده موحد باخلاص كرد همين ست معراج عالي ز مرد
٣٤٥- مُصَلّيْ چو نزديک تر با حق ست بدرگاه حق كار او لائق ست
٣٤٦- چو انواع ذكرش بود در نماز چه قولي، چه فعلي، چه قلبي نياز
٣٤٧- نماز ست جامع شده جمعگاه بخوان واستعينو بصبر و صلاه
٣٤٨- ز قرآن بخوان گر نداري جنون بفرمود قد افلح المؤمنون
٣٤٩- كه دارند اندر نمازِ خشوع گزارند خدمت باخلاص روع
٣٥٠- بود كار عارف هميشه شهود بود در نمازش شهودش بسود
٣٥١- نماز ست معراج ايشان مدام بود قرتِ عين شان زين مرام
٣٥٢- همه پردها را ببرد نماز ز چشم دل عاشقان پر نياز
٣٥٣- نمازي كه اين طور دارد عيان ميان عوارف بگشته بيان

باب تحريم نماز كه شروع نماز بآن مي شود تكبير ست يا غير آن

١- كنون شرط هشتم تو تحريم دان چه تحريم عام ست اي نوجوان
٢- بود خاص تكبير لفظِ يكي كه الله اكبر بود بي شكي
٣- بهر جا كه تكبير كردند ياد همان جا ست الله اكبر مراد
٤- بدان چيست تحريم(١) اندر لغت بحق نمازت نه در هر لغت
٥- منافي نمازت بسازي حرام برائي خدا بر خودت با اهتمام
٦- باين معنيش گشت معنیٰ شروع ميانِ نمازت بدان تو بروع
٧- ز تحريم الفاظ باشد مراد كه اسباب تحريم كردند ياد
٨- بلفظي كه شارع شود در نماز بود نام آن لفظ تحريم باز
٩- ز طرفين ظاهر روايت يكي ست بشش لفظ شارع شدن بي شكي ست

(١) بتحريم شروع در نماز مطلقاً حاصل ميشود پس شروع بغير تكبير مكروه است چه بغير تكبير فرض حاصل ميشود نه واجب. و بتكبير هر دو حاصل ميشود پس تعيين تكبير واجب گفته شده مثل تعيين القراءة في الاولين چه بقراءة در أخرين و در يكي از اولين و در يكي از أخرين فرض حاصل شود نه واجب.(حاشيه مصنف و ناظم علام)

٣٤٤- مُوحِدُ اخلاص سان سجدو ڪيو ته اهو ان مرد جو اعلىٰ قسم جو معراج آهي.

٣٤٥- نمازي خدا ڪي تمام ويجهو آهي ۽ سندس دربار ۾ عبادت جي لائق آهي.

٣٤٦- نماز ۾ ذڪر جا گهڻا قسم آهن، جيڪي قولي، فعلي ۽ قلبي آهن.

٣٤٧- نماز جامع آهي "واستَعِيْنُوا بِالصَبْرِ والصَلوٰةِ" پڙهي ڏس.

٣٤٨- قرآن شريف مان "قَدْ اَفلَحَ المُؤمِنُوْنَ" پڙهي ڏس.

٣٤٩- نماز ۾ خشوع ڪن ٿا ۽ دل جي اخلاص سان ادا ڪن ٿا.

٣٥٠- عارف هميشه شهود ۾ آهن ۽ شهود نماز ۾ حاصل ٿئي ٿو.

٣٥١- نماز انهن جو معراج آهي، ان ڪري نماز انهن جي اکين جو ٺارُ آهي.

٣٥٢- نماز حجاب جا پردا ڦاڙي، عاشقن جي دل ڪي با نياز بنائي ٿي.

٣٥٣- اهڙي نموني جي نماز عارفن بيان ڪئي آهي.

تحريم نماز،جنهن سان نمازشروع ڪجي ٿي تڪبير آهي ياڪابي شي

١- نماز جو اٺون شرط تحريم ڄاڻ ۽ تحريم عام آهي.

٢- خاص تڪبير هڪ لفظ آهي، جيڪو "الله اڪبر" آهي.

٣- جڏهن تڪبير جو لفظ استعمال ٿئي ته ان مان مراد "الله اڪبر" آهي.

٤- ڄاڻڻ گهرجي ته نماز جي حق ۾ لغت جي لحاظ سان تحريم جو مطلب ڇا آهي؟[1]

٥- تڪبير سان خاص خدا واسطي نماز جا منافي (مخالف ڪم) پاڻ تي حرام ڪر.

٦- انهيءَ معنىٰ واري تڪبير سان، نماز شروع ٿئي ٿي.

٧- تحريم مان مراد الفاظ آهن، جيڪي تحريم لاءِ سبب بنجن ٿا.

٨- جنهن لفظ سان نماز ۾ شروع ٿئي ٿو، ان کي تحريم چوندا آهن.

٩- طرفين کان ظاهر روايت آهي ته ڇهن لفظن سان نماز شروع ٿي سگهي ٿي.

(١) تحريم سان نماز ۾شروع ٿيڻ مطلقا حاصل ٿئي ٿو۽ تڪبير تحريم کانسواءِ شروع ٿيڻ مڪروه آهي، ڇوته تڪبير تحريم کانسواءِ فرض ته حاصل ٿي وڃي ٿو، باقي واجب حاصل نٿو ٿئي ۽ تڪبير تحريم سان اهي ٻئي حاصل ٿين ٿا. پوءِ تڪبير ڇوڻ کي مقرر ڪرڻ پهرئين ٻن رڪعتن ۾قرائت جي مقرر ڪرڻ وانگر ڇيو اٿن، ڇو ته رڳو ٻن پوين رڪعتن ۾قرائت ڪرڻ يا پهرئين ٻن رڪعتن مان ڪنهن به هڪ رڪعت ۾ٻن پوين مان به ڪنهن هڪ رڪعت ۾قرائت ڪرڻ سان به فرض حاصل ٿي وڃي ٿو،پر واجب حاصل نٿو ٿئي. (حاشيه مصنف)

١٠- يكي لفظ الله اكبر مدام | كه آنرا بگويند تكبير نام
١١- چو با غير تكبير آغاز كرد | اشد الكراهة شده محض سرد
١٢- نمازش بمكروه تحريمي ست | چه تعيين تكبير هم بر وي ست
١٣- چه تعيين تكبير واجب شده | بنزديک جمهور روشن چو مه
١٤- چو تعيين تكبير از شافعي | بود فرض آن محض اي المعي
١٥- چو با غير تكبير كرده شروع | نه داخل نمازش شده او بروع
١٦- دگر اسم الله باسم دگر | ز اسماء او غير اكبر نگر
١٧- سيوم اسم رحمٰن محلىٰ بلام(١) | بهمراه اسم دگر بي كلام
١٨- چو تهليل تسبيح تحميد نيز | باين هر سه شش گشت اي با تميز
١٩- نه شارع ببسمل شود در نماز | صحيح ست اين قول اي كامساز
٢٠- نه آغاز حاصل شود با دعاء | بنزديک اجماع اي نيک راء
٢١- بدان اسم ذاتي(٢) كه الله هست | دگر اسم رحمان كه ذاتي به است
٢٢- ولي لام تعريف لازم برو ست | بجز لام رحمٰن نه ذاتي نكو ست
٢٣- بظاهر روايت يكي زين دو نام | بود شرط درشش صور هر كدام
٢٤- تهي از يكي زين دو اسمش اگر | بود لفظ تحريم از شش صور
٢٥- نه تحريم حاصل شده ياد دار | ز طرفين ظاهر روايت شمار
٢٦- بدان فرض تعظيم ذكرِ خدا ست | نه تعظيم در اسم تنها جدا ست
٢٧- چو مختار ظاهر روايت شده | كه معمول گشته قوي آمده
٢٨- چو ظاهر روايت شده استوار | ازين درمختار كرد اختيار
٢٩- بدان غير ظاهر روايت كه هست | ز طرفين آن نيز آمد بدست
٣٠- بيک اسم تنها ست تحريم نيز | بعالمگيري ست ماخوذ چيز
٣١- ولي اسم تنها بود گرچه عام | بعام ست تنها جوازش تمام
٣٢- ولي خاص بودن بحق ذي المنن | بود شرط نزديک بعضي بفن

(١) لقوله تعالىٰ أدعوا اللهَ أوِ ادعواْ الرحمٰنَ. (حاشيه مصنف) (٢) و ذاتي بودن اين هر دو اسم در اول تفسير بيضاوي و در حديث قصه حديبيه و در عدم تسمية مر غير حق را ثابت شده است. (حاشيه مصنف)

١٠- هڪ لفظ "الله اڪبر" آهي، جنهن کي تڪبير چوندا آهن.
١١- جيڪڏهن نماز غير تڪبير سان شروع ڪيائين ته نماز سخت مڪروه ٿي.
١٢- ان جي نماز مڪروه تحريمي ٿي چو ته تڪبير جي تعيين ضروري آهي.
١٣- جمهور عالمن وٽ نماز ۾ تڪبير جي تعيين واجب آهي.
١٤- امام شافعي وٽ تڪبير جي تعيين فرض آهي.
١٥- جيڪڏهن غير تڪبير سان نماز شروع ڪيائين ته نماز ۾ داخل نه ٿيو.
١٦- پيو "الله اڪبر" ڪان سواءِ خدا جي ٻئي ڪنهن نالي سان نماز شروع ڪيائين.
١٧- ٿيون رحمٰن معرف بلام، الله جي ڪنهن ٻئي اسم سان ملائي پڙهيائين.(١)
١٨- تهليل، تسبيح ۽ تحميد انهن ٽن سان ڪل ڇهه ٿيا.
١٩- بسم الله جي لفظ سان نماز ۾ شروع نه ٿيندو هي قول صحيح آهي.
٢٠- دعا سان نماز ۾ شروع نه ٿيندو ان تي اجماع آهي.
٢١- الله اسم ذاتي آهي پيو رحمان به اسم ذاتي آهي.(٢)
٢٢- رحمان تي الف ۽ لام تعريف جو لازم آهي، الف ۽ لام ڪان سواءِ ذاتي نه چئبو.
٢٣- ظاهر روايت ۾ انهن ڇهن صورتن ۾، هنن ٻن اسمن مان هڪ شرط آهي.
٢٤- مٿين ڇهن صورتن ۾ جيڪڏهن هنن ٻن نالن ڪان سواءِ ٻئي ڪنهن لفظ سان تحريم ٿي.
٢٥- ته تحريم حاصل نه ٿي، اها طرفين جي ظاهر روايت سمجهه.
٢٦- خدا جي ذڪر جي تعظيم فرض آهي، فقط اسم مبارڪ سان تعظيم ادا نه ٿي.
٢٧- جڏهن ته ظاهر روايت مختار آهي، جو قوي هجڻ ڪري معمول به آهي.
٢٨- جڏهن ته ظاهر روايت مضبوط آهي، انڪري "الدرالمختار" به اها روايت اختيار ڪئي آهي.
٢٩- جيڪا غير ظاهر روايت آهي اها به طرفين ڪان صادر ٿي آهي.
٣٠- فقط هڪ اسم مبارڪ سان به تحريم حاصل ٿئي ٿي، عالمگيريءَ ۾ ائين آيل آهي.
٣١- پر اهو تنها اسم مبارڪ جيتوڻيڪ عام هجي، عام ۾ تنها به جائز آهي.
٣٢- پر ڪن وٽ انهيءَ اسم مبارڪ جو الله تعالىٰ لاءِ خاص هجڻ شرط آهي.

(١) جيئن الله تعالىٰ فرمايو ته الله کي يا رحمان کي سڏيو. (حاشيه مصنف)
(٢) هنن ٻنهي نالن جو ذاتي هجڻ "تفسير بيضاوي" جي مُنڍ ۾ ۽ حُديبيهجي قصي واري حديث ۾ آهي ته اهي ٻئي نالا الله تعالىٰ جي ذات ڪان سواءِ ٻئي لاءِ ثابت نه آهن. (حاشيه مصنف)

٣٣- چو مجموع الله اكبر همه كه واجب بهر دو روايت شده
٣٤- بِـ اَللهُ تنها چو آغاز كرد بنا بر روايت پسين ساز كرد
٣٥- شده داخل اندر نمازش بمفت شده ترک واجب چو اكبر نگفت
٣٦- بظاهر روايت نه داخل شده بتنها نه تحريم حاصل شده
٣٧- چو داخل باكبر شده در نماز بنا بر روايت پسين بهر ساز
٣٨- درين ترک واجب بگشته بايست بدان بعض تكبير، تكبير نيست
٣٩- بِـ اَللهُ تنها چو تحريم بست ولي محض اكبر برو واجب ست
٤٠- چو الله گفته نه اكبر بگفت برو محض واجب يكي ماند مفت
٤١- چنين در روايت پسين معتبر ز ظاهر روايت دگر گون نگر
٤٢- سه تركيب نزد ابي يوسف ست شروعش بهر سه بيايد بدست
٤٣- بجز آن نه جائز شروعش بدم يكي هست تكبير معروف هم
٤٤- دو اسم ست ديگر بِـ اَللهَ ضم بود هر دو با لام تعريف تم
٤٥- يكي الكبير ست همراه لام دگر نيز الاكبر ست اي همام
٤٦- يكي شرط بودن بتازي زبان و يا دَرِيه(١) بودنش اي جوان
٤٧- بجز اين دو تحريم جائز مدان چنين بردعي گفت جمله بيان
٤٨- بتشديد راء ست اين دريه كه اَفْصَح لسان ست در بريه
٤٩- ببين "درمختار" كو اين نوشت كه اين دو لسان ست اندر بهشت

ذكر قوت ركن و ضعف آن و ركنيت فرض و شرطيت آن

١- سه ركن ست اَقْوَىٰ بركنيتش نه شرطيتش گشت أمنيتش
٢- ركوع و سجود ست اَقْوَىٰ تمام قيام ست زين هر دو ادنىٰ تمام
٣- قيام ست در غير نفلات ركن چه در اصل هر سه بود ذات ركن
٤- بجمله سه ركن ست ركعت تمام كه ركعت جدا هم نماز ست بنام

(١) دَرِيه: افصح لغتي ست از هفت لغات فُرس. (حاشيه مصنف)

٣٣- جڏهن ته سيني جو مجموع ”الله اڪبر“ پنهي روايتن ۾ واجب آهي.
٣٤- جيڪڏهن فقط الله جي لفظ سان نماز شروع ڪيائين ته، ان جي بنا پوئين روايت تي آهي.
٣٥- ان لفظ پاڪ سان نماز ۾داخل ٿيندو، مگر اڪبر جي نه چوڻ ڪري واجب ترڪ ٿيو.
٣٦- ظاهر روايت موجِب نماز ۾ داخل نه ٿيو ۽ فقط لفظ الله سان تحريم حاصل نه ٿي.
٣٧- جڏهن لفظ اڪبر سان نماز ۾ داخل ٿيو ته اهو به پوئين روايت موجب آهي.
٣٨- ان سان ترڪ واجب ٿيو. ڇاڪاڻ گهرجي ته بعض حصو تڪبير جو تڪبير ناهي.
٣٩- جڏهن فقط الله سان تحريم ڪيائين ته رڳو اڪبر چوڻ ان تي واجب آهي.
٤٠- جي رڳو ”الله“ چيائين ۽ ”اڪبر“ نه چيائين ته ان تي رڳو هڪ واجب رهيو.
٤١- ائين پوئين روايت ڪي اعتبار ڪيو ويو، مگر ظاهر روايت ٻئي نموني ڏس.
٤٢- ابو يوسف وٽ ٽي ترڪيبون آهن. انهن ٽن ترڪيبن سان نماز شروع ڪجي.
٤٣- انهن ترڪيبن کانسواءِ نمازشروع ڪرڻ جائز نه آهي. انهن مان هڪ مشهور ”تڪبير“ آهي.
٤٤- الله جي لفظ سان ٻيا ٻه اسم معرف بلام ضم آهن.
٤٥- هڪ ”الڪبير“ مُعَرَفُ بلام، ٻيو ”اَلاَڪبَرُ“ آهي.
٤٦- ۽ انهيءَ ۾ شرط آهي ته عربي يا دري فارسي ۾ هجن. (١)
٤٧- انهن ٽن کان سواءِ تحريم جائز نه ڄاڻ، ائين ”بردعي“ چيو آهي.
٤٨- دَرِيہ راءِ جي شد سان آهي جيڪا مخلوق ۾ وڌيڪ فصيح زبان آهي.
٤٩- ”الدرالمختار“ ۾ ڏس لکي ٿو ته هي ٻئي بهشتي ٻوليون آهن.

رڪن جي قوت، ضعف، فرض جي رڪنيتءِ شرطيت

١- ٽي رڪن رڪنيت ۾ اقويٰ آهن ۽ انهن جي شرطيت جو تصور نه ڪبو.
٢- رڪوع ۽ سجدا اقويٰ رڪن آهن، ٻنهي کان قيام ادنيٰ آهي.
٣- نفلن کان سواءِ ٻي نماز ۾ قيام رڪن آهي، جو ته اصل۾ بذاته ٽي رڪن آهن.
٤- ٽنهي رڪنن سان رڪعت تام ٿئي ٿي جو هڪ رڪعت به نماز چئبي.

(١) دَريہ: فارسي جي ستن لغتن مان سڀ کان وڌيڪ فصيح لغت آهي. (حاشيه مصنف)

٥- چـو سوگـنـد كرده بترک نماز — پس او کرد رکعت یکي با نیاز
٦- شده حانث او همه برکعت یکي — چه رکعت نماز ست دان بي شکي
٧- بتکرار رکعت نماز ست تمام — برکعت یکي هم نماز ست بنام
٨- نـه تکرار رکعت ز قرآن شده — ولي در حدیث ست ظاهر همه
٩- نـه تکرار را امر خود مقتضي ست — میان اصول این دلیلش قوي ست
١٠- نـه عین نماز ست رکنش جدا — نـه غیر نماز ست از رکنها
١١- بدان دست انسان تو انسان مدان — مدان غیر انسان بدان جاودان
١٢- سجود ست اقویٰ ز جمله وجوه — مماثل سجود رکوع ست اخوه(١)
١٣- قیامِ حقیقي و یـا حکمي ست — برائي قراءت شریطه وي ست
١٤- قیام ست باین وجه شرطِ جلي — لحاظش هویدا ست اي معتلي
١٥- قیام ست گهي چون رکوع و سجود — درین هر سه یکي شرط آمد بسود
١٦- که یک پا نهادن بلا اختلاف — درین هر سه ارکان بود شرط صاف
١٧- درین هر سه رکن ست وضع القدم — بجز وضع پایش نه جائز بدم
١٨- ولي دیر ماندن درین رکنها — گهي فرض باشد شنو اي کیا
١٩- گهي محض واجب بود برقرار — تو تفصیل آن در محلش شمار
٢٠- درین هر سه ارکان یکي از دو پاء — نهادن بود فرض اي نیکراء
٢١- دگر پا نهادن برو واجب ست — درین هر سه ارکان نکو واجب ست
٢٢- همین هر سه ارکان نباشد روا — چو هر دو قدمِ او بود در هوا
٢٣- ولي در هوا قدر رکني بماند — براهِ تباهي نمازش براند
٢٤- چنانچه گذشته درین ضابطه — عجیب ست آن خوشترین ضابطه
٢٥- بحکم هوا مرکب و کشتي ست — سیوم نیز گردون اگر جاري ست
٢٦- برین هر سه دان فرضها نا روا ست — مگر با ضرورت شنو قول راست
٢٧- ولي قدر این هر سه رکنِ کم ست — درازي همین هر سه نا لازم ست
٢٨- بتفصیل گویم مسائل همین — میان محلش شنو اي امین

(١) در نسخه "جهه" این مصرعه باین طور نوشته است. ع "مماثل سجود ست رکوع اخوه".

٥- جيڪڏهن ڪنهن نماز نہ پڙهڻ جو قسم ڪنيو پوءِ هڪ رڪعت پڙهيائين.
٦- هڪ رڪعت پڙهڻ سان بہ حانث ٿي پوندو ڇو تہ هڪ رڪعت بہ نماز آهي.
٧- رڪعت جي تڪرار سان نماز پوري ٿئي ٿي، هڪ رڪعت سان بہ نماز جو نالو پوندس.
٨- رڪعتن جو تڪرار قرآن مان ثابت نہ آهي پر حديثن ۾ ظاهر آهي.
٩- امر تڪرار جو مقتضي نہ آهي. اصول ۾ هي قوي دليل آهي.
١٠- نماز جو جدا رڪن، نہ عين آهي، نہ وري نماز جي رڪنن جو غير آهي.
١١- انسان جوَ هٿ انسان نہ آهي، پر انسان جو غير بہ نہ آهي.
١٢- سجدو سيني رڪنن کان قوي آهي، رڪوع ان جو مماثل ۽ پاءُ آهي.(١)
١٣- قيام حقيقي يا حڪمي، قرائت لاءِ شرط آهي.
١٤- ان ڪري قيام شرط ٿيو ۽ ان جو لحاظ رکڻ ضروري آهي.
١٥- قيام ڪڏهن رڪوع ۽ سجدي وانگر آهي ۽ انهن ٽنهي ۾ هڪ شرط آهي.
١٦- انهن ٽنهي رڪنن ۾ هڪ پير زمين تي رکڻ بنا اختلاف جي شرط آهي.
١٧- انهن ٽنهي ۾ پير کوڙڻ رکن آهي ۽ پير کوڙڻ کان سواءِ نماز جائز نہ آهي.
١٨- انهن رڪنن ۾ ڪجهہ وقت دير ڪرڻ ڪڏهن فرض آهي.
١٩- ڪڏهن دير ڪرڻ رڳو واجب آهي، ان جو تفصيل پنهنجي پنهنجي جاءِ ۾ ايندو.
٢٠- انهن ٽن رڪنن ۾، ٻن پيرن مان هڪ پير زمين تي رکڻ فرض آهي.
٢١- انهن ٽنهي رڪنن ۾، ٻيو پير زمين تي رکڻ واجب آهي.
٢٢- اهي ٽئي رڪن جائز نہ ٿيا، جڏهن ٻئي پير هَوا ۾ رهيا.
٢٣- پر جيڪڏهن رڪن جيترو قدر پير هوا ۾ رهيا (۽ زمين تي نہ رهيا) تہ نماز جائز نہ ٿي.
٢٤- جيئن ان بابت قاعدو گذري چڪو، جيڪو عجيب آهي.
٢٥- سواري، ٻيڙي ۽ گاڏي، جيڪڏهن هلندڙ آهن تہ هوا جي حڪم ۾ آهن.
٢٦- انهن ٽنهي شين تي ضرورت کان سواءِ فرض نماز جائز نہ آهي.
٢٧- پر اهو قدر ٽنهي رڪنن لاءِ گهٽ آهي ۽ انهن ٽنهي رڪنن ۾ ڊيگهہ لازمي نہ آهي.
٢٨- اهي مسئلا تفصيل سان پنهنجي پنهنجي جاءِ تي بيان ڪندس.

(١) نسخي "جهہ" ۾ هي مصرع هن طرح لکيل آهي: ع- سجدي جي برابر آهي ۽ رڪوع ان جو پاءُ آهي.

٢٩- سـه ركن ست ديگر شنو اي كيا دو وجه ست مر هر يكي را بجا
٣٠- بيك وجه آن هر سه اركان بدان بوجه دگر شرطها بي گمان
٣١- ازين هر سه تحريم باشد يكي دگر هم قراءت شنو بي شكي
٣٢- قعود اخير ست ثالث عيان بدو وجه هر يک كنم من بيان
٣٣- بدان نزد جمهور علماء ما كه تحريم شرط ست از شرطها
٣٤- بنزديک شيخين شرط ست آن نه ركن ست بيشک شنو اين بيان
٣٥- چو سنت بنا كرد بر فرض او بيک شرط سنت روا شد نكو
٣٦- بيک شرط جائز بود دو نماز نباشد بيک ركن دو را جواز
٣٧- كليد دخولِ نماز ست اين كليد دخولش تو داخل مبين
٣٨- بود ركن تكبير تحريم صاف بنزد محمد شنو بي خلاف
٣٩- محمد شمرده ز اركان صريح بشرح مواهب بگفته صحيح
٤٠- گرفته طحاوي همين قول را ز شرح مواهب ببين با صفا
٤١- "بكنز الدقائق" ز اركان شمرد نه هرگز ميانِ شرائط نوردِ
٤٢- ولي بعض علماء ما حنفيه بگفته درين مسئله صافيه
٤٣- چو تحريم شد لازم الاتصال باركان هميشه بلا انفصال
٤٤- ز اركان شمردند تحريم را چو ديدند ملصق باركان بجا
٤٥- بيک وجه تحريم شرط ست براز بود شرط داخل شدن در نماز
٤٦- بوجهِ دگر ركن باشد قوي برين دار باور چو واقف شوي
٤٧- چو شرطِ يكي از شرائط نماز مُؤخر ز تحريم كرده بناز
٤٨- نه تحريم جائز شده ياد دار صحيح ست اين قول با اعتبار
٤٩- اگر فرض باشد نمازش تمام نه تحريم جائز مگر در قيام
٥٠- اگر شرط بودي، نه ركنِ بُدَي بحالت نشستن روا مي شُدي
٥١- بحالت ركوعش چو تكبير گفت نه در فرض داخل شده او بمفت
٥٢- چنانچه امامش بُدَه در ركوع دران حال مسبوق كرده شروع

٢٩- ٻيا ڇ ي رڪن آهن، جنهن مان هر هڪ ۾ ٻہ وجهہ آهن.
٣٠- هڪ وجهہ سان اهي ڇئي رڪن آهن تہ وري ٻئي وجهہ سان شرط آهن.
٣١- انهن ڇن مان هڪ تحريمہ، ٻي قرائت آهي.
٣٢- ٽيون آخري قعدو آهي، ٻن وجهن سان هرهڪ جو بيان ڪيان ٿو.
٣٣- اسان جي جمهور علماء وٽ تحريم شرط آهي.
٣۴- شيخين وٽ تحريم شرط آهي ۽ رڪن نہ آهي.
٣۵- فرض تي جيڪڏهن سنت بنا ڪيائين تہ هڪ شرط سان سنت جائز آهي.
٣٦- هڪ شرط سان ٻہ نمازون تہ جائز آهن پر هڪ رڪن سان ٻہ نمازون جائز نہ آهن.
٣٧- تحريمہ نماز ۾ داخل ٿيڻ جي ڪنجي آهي ۽ ڪنجي داخل نہ چئجي.
٣٨- امام محمد وٽ تڪبير تحريمہ رڪن آهي.
٣٩- امام محمد تڪبير تحريمہ کي رڪنن ۾شمار ڪيو آهي، شرح مواهب انکي صحيح چيو آهي.
۴٠- طحاوي ان قول کي ورتو آهي، شرح مواهب ۾ ڏسو.
۴١- ڪنزالدقائق رڪنن ۾ شمار ڪيو اٿس ۽ شرطن ۾ نہ آندو اٿس.
۴٢- پر اسان جي ڪِن حنفي عالمن هن مسئلي ۾ صاف چيو آهي تہ.
۴٣- جڏهن تہ تحريمہ رڪنن سان، اهڙو لازمي اتصال رکي ٿي، جيڪو جدا نہ ٿيندو.
۴۴- جڏهن تحريمہ کي رڪنن سان ملصق ڏٺائون تہ، ان کي بہ رڪنن ۾ شمار ڪيائون.
۴۵- هڪ وجهہ سان تحريمہ شرط آهي ۽ نماز ۾ داخل ٿيڻ لاء شرط آهي.
۴٦- ٻئي وجهہ سان تحريمہ رڪن آهي، واقف ٿيڻ کان پوء ان تي ڀروسو ڪر.
۴٧- نماز جي شرطن مان جيڪڏهن ڪو شرط تحريمہ کان پوء ادا ڪيائين.
۴٨- تحريمہ جائز نہ ٿي، ياد رک ۽ هي قول صحيح آهي اعتبار ڪر.
۴٩- جيڪڏهن نماز فرض هجي تہ تحريمہ قيام جي حالت کانسواء جائز نہ آهي.
۵٠- جيڪڏهن تحريمہ شرط هجي ها ۽ رڪن نہ هجي ها تہ ويهڻ جي حالت ۾ بہ جائز ٿئي ها.
۵١- رڪوع جي حالت ۾ تڪبير چوندو تہ فرض ۾ داخل نہ ٿيندو.
۵٢- جيئن امام رڪوع ۾ هو ۽ مسبوق نماز ۾ شروع ٿيو.

٥٣- چو آغاز اندر قيامش بكرد ميان رِكوعش تمامش بكرد
٥٤- نه در فرض داخل شده با امام بود ركن تكبير اي نيک نام
٥٥- چو تكرار تكبير سهواً نمود ازين سهو واجب بگردد سجود
٥٦- نه با سهو تكرار شرطي گهي برو موجب سهو يابد رهي
٥٧- چو با غير تكبير آغاز كرد سجود ست واجب ازين سهو سرد
٥٨- مدان سهو واجب بتبديل شرط نه تكبير شرط ست بگذار فرط
٥٩- بنا(١) مثل تحريم مر نفل را ست شروع نوافل روا با بنا ست
٦٠- بِنا گر بنيت كند نفل را شود نفل واجب برو اي كيا
٦١- ازين وجه واجب برو شد ادا برو واجب ست هم بقطعش قضا
٦٢- بناء نوافل بجز قصد او روا بي وجوبش نباشد برو
٦٣- بناء نوافل چو تبعاً روا ست نه واجب برو زآن بقطعش قضا ست
٦٤- اگر نيت چار ركعت بكرد بتحريمِ واحد ز نفلات مرد
٦٥- چو شفعه نخستين بكرده تمام نه شفعه دگر كرد داده سلام
٦٦- نه شفعه دگر گشت واجب برو بنيت نخستين بجز گفتگو
٦٧- مگر چون بنيت بنا كرد او برو واجب ست آن زمان دان نكو
٦٨- مگر از ابي يوسف ست شفعتين بنيت نخستين بگردد چو دين
٦٩- اگر بر دو گانه بداده سلام دو گانه دگر گشت واجب تمام
٧٠- دو را چار كردن بنزد امام شب و روز بهتر بود هم تمام
٧١- ولي چار ركعت كه سنت شده بظهر و بجمعه شنو آن همه
٧٢- بتحريم واحد چهار ست آن چو فرضِ رباعي بود بي گمان
٧٣- چو شفعه ز شفعه جدا كرد او نه سنت رباعي روا گشت زو
٧٤- اگر نفل بر فرض كرده بنا بود آن بنا با كراهت روا
٧٥- بنا بر دو شفعه كراهت بروز چو بر هشت ركعت بشب دل فروز
٧٦- نمازش بقعده بكرده تمام نه بيرون بگشته نداده سلام

(١) جواب حجت سابقة كه جواز بناء موجب شرطية تحريم ست. (حاشيه مصنف)

٥٣- جڏهن ته تڪبير قيام ۾ شروع ڪيائين ۽ رڪوع ۾ پوري ڪيائين.

٥٤- فرض ۾ امام سان داخل نه ٿيو ته پوءِ تڪبير تحريمه رڪن ڇٽبي.

٥٥- جيڪڏهن ويسر ۾ بار بار تڪبير چيائين ته ان تي سهو جا سجدا واجب ٿيندا.

٥٦- پر ويسر ۾ شرط ڪي تڪرار ڪرڻ سان سهو جا سجدا واجب نه ٿيندا.

٥٧- جيڪڏهن تڪبير ڪانسواءِ نماز شروع ڪيائين ته ان تي سهو جا سجدا واجب آهن.

٥٨- شرط جي تبديل ٿيڻ سان سهو واجب نه آهي ۽ تڪبير شرط نه آهي.

٥٩- نفل لاءِ تحريمه وانگر بنا ڪرڻ جائز آهي. نفل بنا سان شروع ڪرڻ جائز آهي.(١)

٦٠- بنا جيڪڏهن نفل جي نيت سان ڪندو ته ان تي نفل واجب ٿيندو.

٦١- انهيءَ ڪري انهي تي اهو نفل واجب آهي، جيڪڏهن اهو نفل ڀڃندو ته ان تي قضا واجب آهي.

٦٢- نفلن جي بنا، ارادي کان سواءِ جائز آهي، ان تي واجب نه آهي.

٦٣- جڏهن ته نفلن جي بِنا تبعاً جائز آهي، ان ڪري ڀڃڻ سان قضا واجب نه آهي.

٦٤- جيڪڏهن نفل نماز ۾ هڪ تحريمه سان ڇهن رڪعتن جي نيت ڪيائين.

٦٥- پهريون شفعو (ٻه رڪعتون) پڙهي، سلام ورايائين ۽ ٻيو شفعو نه پڙهيائين.

٦٦- ٻيو شفعو پهرئين نيت سان ان تي واجب نه ٿيو.

٦٧- پر جڏهن ٻئين شفعي جي بنا جي نيت ڪيائين ته ان تي واجب ٿي پوندو.

٦٨- پر ابو يوسف وٽ پهرئين نيت سان ٻئي شفعا واجب ٿي پوندا.

٦٩- جيڪڏهن ٻن رڪعتن تي سلام ورايائين ته باقي ٻيون ٻه رڪعتون به واجب ٿي پيون.

٧٠- امام اعظم وٽ رات ۽ ڏينهن ۾ ٻن کان چار رڪعتون پڙهڻ بهتر آهي.

٧١- ظهر ۽ جمعي ۾ جيڪي چار رڪعتون سنت آهن ان بابت ٻڌو.

٧٢-فرض نماز جي ڇهن رڪعتن وانگر اهي به هڪ ئي تحريمه سان پڙهبيون.

٧٣- جيڪڏهن ٻه ٻه رڪعتون جدا ڪري پڙهندو ته اهي چار رڪعتون سنت جائز نه ٿينديون.

٧٤- جيڪڏهن نفل ڪي فرض تي بنا ڪيائين ته اها بنا ڪرڻ ڪراهت سان جائز آهي.

٧٥- ڏينهن جو ٻن شفعن (چار رڪعتن) تي ۽ رات جو اٺن رڪعتن تي بنا ڪرڻ ڪراهت آهي.

٧٦- قعدو ڪري نماز پوري ڪيائين، پر نه ٻاهر نڪتو ۽ نه وري سلام ورايائين.

(١) هي اڳئين حجت جوجواب آهي، جنهن۾ چيو ويو آهي ته بنا جي جواز لاءِتحريمه واجب آهي.(حاشيه مصنف)

٧٧- جـواز بـنـا آن زمـان آمـده	کـه شـرط جـواز بنا ايـن شـده
٧٨- چـو قـعـده نكرده بكرده بـنـا	بـنـزد مـحـمـد بشـد نـا روا
٧٩- چـه فرض ست قعده بنزديک او	بنفلات جمله بجز گفتگو
٨٠- چو متروک قعده بنا نا روا ست	نـه تحريم باقي ست باطل بِنا ست
٨١- ز شيخين جائز بنا آمده	چـه قعده اخيره ميانه شده
٨٢- چـه در اصل قعده فريضه ببود	ولي پس بنا واجب ست بهر سود
٨٣- اگر ركن فعلي همو ترک كرد	ز شفعه نخستين همو مرد سرد
٨٤- ولي غير قعده بود ركن آن	بنا جائز ست هم بنسيان بران
٨٥- ز شفعه چو متروک باشد ركوع	بشفعه دگر ياد آمد بروع
٨٦- ركوع و دو سجده بيارد بجا	روا گشت شفعه دگر با بنا
٨٧- بيارم بتفصيل اين مسئله	ميانِ محلش شنو تو همه
٨٨- نخوانده بركعت يكي او اگر	ز شفعه نخستين شنو اين خبر
٨٩- بنا جائز ست نزد شيخين صاف	نه نزد محمد بلا اختلاف
٩٠- ز خواندن چو شفعه بباشد تهي	بنا نيست جائز دهم آگهي
٩١- بنزديک طرفين باطل بنا ست	بنا از ابي يوسف ست دان روا ست
٩٢- بيانش بتمهيد گويم ترا	محلش قريب ست اي نيک راء
٩٣- قراءت بنزديک جمهور فرض	ميانِ نمازت بود همچو قرض
٩٤- نه ركعت تهي از قراءت شده	كه فرض ست در هريكي دان همه
٩٥- اگرچه ز وِتر ست ركعت سيوم	درين نيز فرض ست آن بر عموم
٩٦- مگر چونكه فرضِ رباعي بود	و يا فرض مغرب كه مرعي بود
٩٧- ميانِ دو ركعت بنزديک ما	قراءت بود فرض اي نيک راء
٩٨- ولي شافعي در همه فرض گفت	تهي از قراءت مدان هيچ مفت
٩٩- بنزديک مالک بركعت يكي	نه فرض ست قراءت شنو بي شكي
١٠٠- بود در سه ركعت قراءت مدام	بنزديک مالک شنو اين كلام

٧٧- انهيءَ مهل بنا ڪري، اهو وقت بنا جي جواز لاءِ شرط آهي.
٧٨- قعده ڪان سواءِ بنا ڪندو ته امام محمد وٽ اها بنا جائز نه آهي.
٧٩- ڇو ته امام محمد وٽ نفل نماز ۾ قعده ڪرڻ فرض آهي.
٨٠- قعده ڇڏڻ ڪري بنا ناجائز ۽ باطل آهي ۽ تحريمه به باقي نه رهي.
٨١- شيخين وٽ قعده جي ڇڏڻ ڪري به بنا جائز آهي ڇو ته قعده اخيره وچون ٿي ويو.
٨٢- ڇو ته اصل ۾ قعده فرض هو پر بنا ڪرڻ ڪان پوءِ واجب آهي.
٨٣- جيڪڏهن پهرئين شفعي ۾ فعلي رڪن ڪي ترڪ ڪيائين.
٨٤- قعده ڪان سواءِ ڪو ٻيو رڪن ويسر ۾ ترڪ ڪيائين ته بنا جائز آهي.
٨٥- پهرئين شفعي ۾ جيڪڏهن رڪوع رهجي ويو ۽ ٻئي شفعي ۾ ياد آيس.
٨٦- رڪوع ڪري به سجدا (سهو جا) ڏنائين ته، ٻيو شفعو بنا سان درست ٿيو.
٨٧- انهيءَ مسئلي جو تفصيل سندس جاءِ تي آئيندس، تون اتي سمورو تفصيل پڙجان.
٨٨- پهرئين شفعي ۾ جيڪڏهن هڪ رڪعت ۾ قرائت نه ڪيائين.
٨٩- شيخين وٽ ان تي بنا جائز آهي ۽ امام محمد وٽ جائز نه آهي.
٩٠- جيڪو به شُفعو قرائت ڪان خالي رهيو، ان تي بنا ڪرڻ جائز نه آهي.
٩١- طرفين وٽ ان تي بنا باطل آهي، مگر ابو يوسف وٽ بنا جائز آهي.
٩٢- ان جو بيان تمهيد سان توکي ٻڌايان ٿو، ان جي جاءِ ويجهي آهي.
٩٣- جمهور علماء وٽ قرائت نماز ۾ قرض وانگر فرض آهي.
٩٤- ڪابه رڪعت قرائت ڪان خالي نه آهي ڇو ته هر رڪعت ۾ قرائت فرض آهي.
٩٥- وتر جي ٽين رڪعت ۾ به قرائت فرض آهي.
٩٦- مگر چئن رڪعتن وارو فرض يا مغرب جو فرض هجي ته.
٩٧- اسان (حنفين) وٽ ٻن رڪعتن ۾ قرائت فرض آهي.
٩٨- پر امام شافعي سيني رڪعتن ۾ قرائت کي فرض چيو آهي.
٩٩- امام مالڪ وٽ هڪ رڪعت ۾ قرائت فرض نه آهي.
١٠٠- امام مالڪ وٽ سدائين ٽن رڪعتن ۾ قرائت فرض آهي.

١٠١- درين هر دو مذهب سوَى الفاتحه		قراءت نه فرض ست اي نيكره
١٠٢- بود فاتحه فرض بر مقتدي		درين هر دو مذهب شنو اي صفي
١٠٣- بركعت يكي فرض نزد حسن		قراءت بخواندن بود اي سمن
١٠٤- ولي در بواقي ز ركعات او		نه فرض ست خواندن قراءت ازو
١٠٥- ابوبكر كو را اصم ست لقب		ببوده امامِ قوي منتخب
١٠٦- دگر بود ابن عُيَينه امام		كه او را ست مشهور سفيان نام
١٠٧- بنزديک اين هر دو ركن نماز		نباشد قراءت شنو با نياز
١٠٨- بود بلكه سنت قراءت همه		نمازش بود فرض يا نافله
١٠٩- چه زينت نماز ست قراءت درش		بود قول مر فعل را زيورش
١١٠- همه ركنهايش تو افعال دان		نه قول ست ركنش بدان جاودان
١١١- بجز فاقرءُوا ما تَيَسر درين		نه وارد بگشته بود بهترين
١١٢- نه امرِ وجوب ست نزديک شان		بود بلكه سنت شنو اين بيان
١١٣- چو اين هر دو مذهب مخالف شدند		قراءت نكردند ركنش پسند
١١٤- پس اين ركن هرگز نه اجماعي ست		دليلش ز جمهور اقناعي ست(١)
١١٥- ببين بوالمكارم بهوشت قوي		دگر شرح مشكواة مر دهلوي
١١٦- شوي تا تو واقف برين گفتگو		كه گفته شده در قراءت نكو
١١٧- دو ركعت بمدت فريضه ببود		ز جمله نماز ست سابق وجود
١١٨- بود نام عصرش بپيش از غروب		بآغاز اسلام مي بود خوب
١١٩- ببين در اوائل كه اسبق نماز		نبوده بجز عصر اي دل نواز
١٢٠- شده پس فريضه دگر با مداد		دو گانه دگر گشت در با مداد
١٢١- همين دو دوگانه فريضه شدند		ز معراج سابق همين دو بُدَند
١٢٢- يكي با مداد و دگر عصر نام		كه در هر يكي، يک دو گانه تمام
١٢٣- ببين درمختار با امتياز		بجز چار ركعت نبوده نماز
١٢٤- ز معراج آورد ركعات هفت		ولي چار سابق كه بوده نرفت

(١) در نسخه "ر" اين مصرع باين طور نوشته است. ع شنو چونكه گوش دلت واعي ست. (غ - م داهري)

١٠١- هنن ٻنهي مذهبن ۾ فاتحه کان سواءِ قرائت فرض نه آهي.
١٠٢- انهن ٻنهي مذهبن ۾ مقتدي تي سورة فاتحه پڙهڻ فرض آهي.
١٠٣- امام حسن وٽ هڪ رکعت ۾ قرائت ڪرڻ فرض آهي.
١٠٤- باقي ٻين رکعتن ۾ قرائت ڪرڻ فرض نه آهي.
١٠٥- امام ابوبکر جنهن جو اَصَمُّ لقب آهي ۽ منتخب امام آهي.
١٠٦- ٻيو امام جنهن جو مشهور نالو "سُفيان بن عُيَينَةُ" آهي.
١٠٧- انهن ٻنهي امامن وٽ قرائت، نماز جو رڪن نه آهي.
١٠٨- نماز فرض هجي يا نفل، ان ۾ قرائت سنت آهي.
١٠٩- جڏهن ته قرائت نماز جو سينگار آهي قول، فعل لاءِ ان جو زيور بڻيل آهي.
١١٠- نماز جا سڀ ارڪان افعال ڄاڻ ۽ قول ان جو رڪن نه آهي.
١١١- قرائت بابت "فاقرئوا ما تَيَسَّرَ" کان سواءِ ٻيو ڪوبه بهترين دليل نه آيو آهي.
١١٢- انهن امامن وٽ امر وجوب لاءِ نه آهي، بلڪ سنت لاءِ آهي.
١١٣- جڏهن اهي ٻئي مذهب مخالف ٿيا ته قرائت کي نماز جو رڪن پسند نه ڪيائون.
١١٤- پوءِ هي رڪن اجماعي نه آهي، ان جو دليل جمهور کان پاسيرو آهي.(١)
١١٥- ابوالمکارم ۽ شرح مشکواة للدهلوي قوي هوش سان ڏس.
١١٦- ته ان گفتگو تي واقف ٿئين جيڪا قرائت جي بحث ۾ چئي اٿن.
١١٧- ڪو وقت ٻه رکعتون فرض هيون، جو اها نماز سيني نمازن کان اڳ ۾ آهي.
١١٨- ان نماز جو نالو "عصر" آهي جيڪا سج لهڻ کان اڳ ۾ آهي ۽ ابتدا اسلام ۾مقرر هئي.
١١٩- ڏسو ابتدا ۾ سيني نمازن کان اڳ ۾ "عصر" نماز هئي.
١٢٠- پوءِ ٻي صبح جي نماز فرض ٿي، جنهن ۾ ٻه رکعتون فرض مقرر ٿيون.
١٢١- اهي ٻه ٻه رکعتون فرض هيون، معراج کان اڳ ۾ اهي ٻه فرض هئا.
١٢٢- هڪ فجر ۽ ٻي عصر مقرر هيون، جنهن مان هر هڪ ۾ ٻه ٻه رکعتون هيون.
١٢٣- الدرالمختار ڏس ان ۾ لکي ٿو ته، چئن رکعتن کان سواءِ ٻي نماز ڪانه هئي.
١٢٤- معراج ۾ ست رکعتون آيون (فرض ٿيون)، پر چار اڳيون به رهيون.

(١) نسخي "ر" ۾ هي مصرع هن طرح لکيل آهي. ع- ٻڌو چو ته تنهنجي دل جو ڪن ياد ڪندڙ آهي.(حاشيه مصنف)

١٢٥- همه يازده گشت ركعات فرض — سه ركعات مغرب شده همچو قرض
١٢٦- بواقي دو گانه، دو گانه شمار — مقابل بوقتي ز اوقات چار
١٢٧- دگر شش ز ركعات هم آمده — ولي بعد هجرت همان شش شده
١٢٨- يكي ظهر هم عصر ديگر عشاء — ثنائي ببودند دان با صفا
١٢٩- چو شش بعد هجرت شده زائده — بجائي ثنائي رباعي شده
١٣٠- مقيمان گزارند اين شش مدام — مسافر ازين شش برسته تمام
١٣١- ولي بر مقيمان همين شش فتاد — تهي از قراءت بداري تو ياد
١٣٢- نه ركعت بود از قراءت تهي — ز صلوات جمله دهم آگهي
١٣٣- مگر هفت ركعت تهي بي شكي ست — ازين هفت در شام ركعت يكي ست
١٣٤- كه آن پيش هجرت ثلاثي بده — قراءت بركعت پسين نامده
١٣٥- بود شش دگر از رباعي نماز — تهي از قراءت بدارد جواز
١٣٦- بوجهي قراءت بود ركن صاف — بوجه دگر شرط بين بي خلاف
١٣٧- محل قراءت بباشد قيام — ولي شرط هر ركن باشد تمام
١٣٨- امي را خليفه چو در أخريين — گرفته بخوانده چو در اولين
١٣٩- امي را خليفه بقعده اخير — گرفته شده فوت شرطِ كبير
١٤٠- فسادِ نمازِ همه زان شده — شده فوت آن شرط روشن چو مه
١٤١- چه قادر بُدَن در قراءت بركن — بود شرط هر ركن كارت بركن
١٤٢- چه در دو پسين شرط يک(١) آمده — بقعده شده شرط اي نيک ره
١٤٣- مقدر قراءت شدن اي امين — بود شرط صحت درين دو پسين
١٤٤- خليفه چو در دو پسين شد أمي — نمانده مقدر قراءت سني
١٤٥- بتفصيل در درمختار بين — قراءت بود شرط اي مرد دين
١٤٦- چو ركعت تهي از قراءت شده — ز شيخين جائز بنا آمده
١٤٧- قراءت چو ركني ست قولي عيان — نه فعلي ست اصلي قوي بي گمان
١٤٨- بتركش نه تحريم باطل شود — جواز بنا نيز حاصل شود

(١) در نسخه "جهر" قبل از لفظ آمده، لفظ "هم" نير نوشته است.

١٢٥- ڪل يارهن رڪعتون فرض ٿيون، ٽي رڪعتون مغرب جون قرض وانگر فرض ٿيون.
١٢٦- باقي چئن وقتن ۾ هر هڪ وقت لاءِ ٻه ٻه رڪعتون رهيون.
١٢٧- وري هجرت کان پوءِ ٻيون ڇهه رڪعتون آيون (فرض ٿيون).
١٢٨- هڪ ظهر، ٻي عصر ٽين عشا. اهي ٽن ٽن رڪعتن واريون نمازون هيون.
١٢٩- جڏهن هجرت کانپوءِ ڇهه رڪعتون زياده ٿيون ته، ٻن ٻن جي بجاءِ چار چار رڪعتون ٿيون.
١٣٠- شهري اهي ڇهه رڪعتون سدائين پڙهندا، باقي مسافر انهن کان آزاد آهن.
١٣١- پر مقيم ماڻهن تي اهي ڇهه رڪعتون، قرائت کان سواءِ فرض ٿيون آهن ياد رکُ.
١٣٢- سيني نمازن ۾ ڪا به رڪعت، قرائت کان خالي نه آهي.
١٣٣- پر ست رڪعتون قرائت کان خالي آهن، انهن مان هڪ رڪعت شام جي نماز ۾آهي.
١٣٤- جو هجرت کان اڳ ۾ به اها نماز ٽن رڪعتن واري هئي ۽ پوئين رڪعت ۾ قرائت جو حڪم نه آيو.
١٣٥- ٻين چئن رڪعتن وارين نمازن جون ڇهه رڪعتون قرائت کان خالي آهن.
١٣٦- هڪ وجهه سان قرائت رڪن آهي، ٻئي وجهه سان شرط آهي.
١٣٧- قرائت جي محل (جاءِ) قيام آهي، پر هن رڪن لاءِ شرط آهي.
١٣٨- جيڪڏهن اُميءَ ڪي پوين ٻن رڪعتن ۾ خليفو ورتائين ۽ پهرين ٻن رڪعتن ۾ قرائت ڪيائين.
١٣٩- پوئين قعدي ۾ اُميءَ ڪي خليفو ورتائين ته ٻڌو شرط فوت ٿيو.
١٤٠- جڏهن اهو شرط فوت ٿي ويو ته سيني جي نماز ٻڃي پئي.
١٤١- جو ته رڪن ۾ قرائت تي قادر هجڻ هر رڪن لاءِ شرط آهي.
١٤٢- جو ته پوين ٻن رڪعتن ۾، قعدو ڪرڻ هڪ شرط آهي.(١)
١٤٣- قرائت تقديري پوين ٻن رڪعتن ۾ به شرط آهي.
١٤٤- پوين ٻن رڪعتن ۾، جڏهن امي خليفو ٿيو ته تقديري قرائت نه رهي.
١٤٥- الدرالمختار ۾ ڏس، تفصيل سان لکيل آهي ته قرائت شرط آهي.
١٤٦- جيڪڏهن رڪعت قرائت کان خالي رهي ته شيخن وٽ بنا جائز آهي.
١٤٧- قرائت قولي رڪن آهي ۽ فعلي رڪن نه آهي.
١٤٨- قرائت ڇڏڻ سان تحريمه باطل نٿي ٿئي ۽ ان تي ٻي نماز جي بنا جائز آهي.

(١) نسخي "جهه" ۾ قبل از آمده "هم" لکيل آهي.

۱۴۹- بترکِ قرائت بدان این محک نمازش شود چون سمک بي نمک
۱۵۰- نماز ست فاسد نه باطل(۱) تمام بترک قرائت بدان این مرام
۱۵۱- برو آن نمازش قضا کردن ست وجوبش بتحریم آمد بدست
۱۵۲- بود حکم تحریم داخل شدن دخول ست باقي بحاصل شدن
۱۵۳- لهٰذا نوافل بکردن بنا برین اصل فاسد بباشد روا
۱۵۴- بتحریم واحد دو شفعه روا ست یکي محض اصل ست دیگر بنا ست
۱۵۵- بشفعه نخستین چو چیزي نخواند درین هر دو رکعت ز خواندن بماند
۱۵۶- ز طرفین تحریم باطل شده وجوبِ قضا نیز حاصل شده
۱۵۷- ببطلان تحریم باطل بِنا ست دو رکعت برو محض واجب قضا ست
۱۵۸- بنایش روا از ابي یوسف ست نه تحریم باطل درین موقف ست
۱۵۹- برو هست شفعه نخستین قضا نه شفعه دگر آنچه کرده بنا
۱۶۰- مگر چون برکعت یکي او نخواند و یا در دو رکعت بهر دو نخواند
۱۶۱- ز شفعه دگر گر بود این شمار دو شفعه قضا واجب ست استوار
۱۶۲- بنزد ابي یوسف این همه نه نزدیک طرفین این آمده
۱۶۳- ز شفعه نخستین برکعت یکي بخوانده قراءت شنو بي شکي
۱۶۴- برکعت دگر هیچ چیزِی نخواند ز شیخین تحریم باقي بماند
۱۶۵- بناء دو گانه دگر هم روا ست دوگانه نخستین برو خود قضا ست
۱۶۶- بنزد محمد بنا باطل ست نه تحریم باقي بُدَن حاصل ست
۱۶۷- بنزد محمد بلا اشتباه بترک قراءت نماز ست تباه
۱۶۸- چه تحریم رکن ست نزدیک او بترکِ قراءت تو باطل بگو
۱۶۹- ببطلان تحریم او از نماز برون گشت بي شک بکن امتیاز
۱۷۰- بنزدِ ابي یوسف ست(۲) اي شریف بترکِ قراءت نماز ست ضعیف
۱۷۱- نماز ست فاسد نه باطل تمام بترکِ قراءت شنو این کلام
۱۷۲- فسادش بود چون فساد سَمک که فاسد بگردد بود بي نمک

(۱) در نسخه"غ" "بباطل" نوشته است. (۲) در نسخه"غ" و"جهہ" لفظ است بعد یوسف موجود نیست.

١٤٩- قرائت ڇڏڻ سان نماز ائين آهي، جيئن مڃي بنا لوڻ جي هجي.

١٥٠- قرائت ترڪ ڪرڻ سان نماز فاسد ٿيندي پر باطل نه ٿيندي.(١)

١٥١- ان تي اها نماز قضا ڪرڻ واجب آهي ۽ اهو وجوب تحريمه جي ڪري آهي.

١٥٢- تحريمه جو حڪم نماز ۾ داخل ٿيڻ آهي ۽ اهو تحريمه سان حاصل آهي، جيڪو باقي آهي.

١٥٣- انهيءَ سبب جي ڪري فاسد اصل تي، نفلن جي بنا ڪرڻ جائز آهي.

١٥٤- هڪ تحريمه سان ٻه شفعا پڙهڻ جائز آهن هڪ شفعو اصل ٻيو بنا چئبو.

١٥٥- پهرئين شفعي ۾ اگر ڪجهه به نه پڙهيائين ۽ ٻنهي رڪعتن ۾ پڙهڻ کان خاموش رهيو.

١٥٦- طرفين وٽ تحريمه باطل ٿي ۽ قضا ڪرڻ واجب آهي.

١٥٧- تحريمه جي بُطلان سان بنا باطل آهي، ان تي رڳو ٻه رڪعتون قضا ڪرڻ واجب آهن.

١٥٨- ابو يوسف وٽ بنا جائز آهي ۽ ان صورت ۾ تحريمه به باطل نه آهي.

١٥٩- ان تي پهرئين شفعي جي قضا لازم آهي ۽ پويون شفعو قضا نه ڪندو.

١٦٠- جيڪڏهن هڪ رڪعت ۾ قرائت نه ڪيائين يا ٻن رڪعتن ۾ قرائت نه ڪيائين.

١٦١- ٻئي شفعي ۾ به ائين ڪيائين ته ان کي ٻه شفعا قضا ڪرڻا آهن.

١٦٢- هي سڀ ابو يوسف وٽ آهي ۽ طرفين وٽ ائين نه آهي.

١٦٣- پهرئين شفعي مان هڪ رڪعت ۾ قرائت ڪيائين.

١٦٤- ٻي رڪعت ۾ ڪجهه به نه پڙهيائين ته، شيخين وٽ تحريمه باقي چئبي.

١٦٥- ان تي ٻين ٻن رڪعتن جي بنا ڪرڻ به جائز آهي ۽ پهريون ٻه رڪعتون انکي قضا ڪرڻيون آهن.

١٦٦- امام محمد وٽ بنا باطل آهي ۽ تحريمه به باقي نه رهي.

١٦٧- بيشڪ امام محمد وٽ، قرائت ترڪ ڪرڻ سان نماز تباهه ٿي.

١٦٨- جڏهن تحريمه ان وٽ رڪن آهي ته ترڪ قرائت سان باطل چئبي.

١٦٩- تحريمه جي باطل ٿيڻ سان بيشڪ هو نماز کان خارج ٿي ويو.

١٧٠- امام ابو يوسف وٽ قرائت ترڪ ڪرڻ سان نماز ڪمزور ٿي وئي.(٢)

١٧١- قرائت جي ترڪ سان نماز فاسد ٿي، باطل نه ٿي.

١٧٢- نماز جو فاسد ٿيڻ مڃيءَ جي مثال آهي، جيڪا لوڻ کان سواءِ هجي.

(١) نسخي "غ" ۾ بباطل آهي پر ٻين سيني نسخن ۾ "نه باطل" لکيل آهي.
(٢) نسخي "غ" ۽ "جهه" ۾ لفظ يوسف کان پوءِ لفظ است نه آهي، پر نسخي "چ،ا" ۽ "چ،د" ۾ موجود آهي.

١٧٣- بود حكم تحريم باقي همه | نه هرگز ز تحريم بيرون شده
١٧٤- ازين وجه جائز بنا دان نكو | وجوب قضا نيز باشد برو
١٧٥- بنزد امام ست اي دل نواز | قراءت چو روح ست بجسمِ نماز
١٧٦- چو جسم نماز ست خالي ز روح | نه آن خود نماز ست اي پر فتوح
١٧٧- بركعت يكي چون قراءت بخواند | رمق روح ذات نمازش بماند
١٧٨- بنا گشت جائز بنا بر رمق | چه تحريم باقي ست در كار حق
١٧٩- ولي مثل ميت شده آن نماز | قضا گشت واجب برو با نياز
١٨٠- بنا كرد شفعه يكي بر دگر | بشفعه يكي او نخوانده اگر
١٨١- و يا از دو شفعه بركعت يكي | نخوانده قراءت شنو بي شكي
١٨٢- ولي در سه ركعت بخوانده همو | ازين هر دو شفعه همان نيكرو
١٨٣- درين چار صورت بنزد همه | وجوبِ دو ركعت قضا آمده
١٨٤- اگر هر دو شفعه تهي كرد او | ز خواندن قراءت بجز گفتگو
١٨٥- و يا در سه ركعت نخواند اندكي | ولي از پسين خواند او در يكي
١٨٦- درين هر دو صورت دو ركعت برو | بنزديک طرفين اي نيک رو
١٨٧- بنزد ابي يوسف ست اين شمار | برو شد درين هر دو ركعت چهار
١٨٨- وگر از نخستين بركعت يكي | بخوانده قراءت شنو بي شكي
١٨٩- ز شفعه دگر هيچ چيزِ نخواند | و يا او بركعت ز خواندن بماند
١٩٠- بنزديک شيخين ركعت چهار | درين هر دو صورت تو واجب شمار
١٩١- بنزد محمد دو ركعت برو ست | درين هر دو صورت بداري تو دوست
١٩٢- همين هشت صورت كه گفته شده | ميانِ كتب هر همه آمده
١٩٣- چو از نص قرآن همه ركنها ست | مگر ركن قعده(١) ازينها سوا ست
١٩٤- ازين وجه قعده نه اقوىٰ شده | اگرچه باجماع پيدا شده
١٩٥- نه قعده بود فرض در اعتقاد | ولي فرض دان در عمل دار ياد

(١) و آنانكه اثبات قعده اخيره ميكنند از اشارت قوله تعاليٰ فاذكروا الله قياماً و قعوداً چنانچه در ترغيب گفته، جواب ايشان و رَدُ قول ايشان در شروح هدايه است. (حاشيه مصنف)

١٧٣- تحريمہ جو حڪم باقي آهي ۽ تحريمہ کان ٻاهر نہ آهي.

١٧٤- ان ڪري بنا جائز آهي ۽ ان تي نماز جي قضا بہ واجب آهي.

١٧٥- امام صاحب وٽ قرائت نماز جي جسم ۾ روح وانگر آهي.

١٧٦- نماز جو جسم بنا روح جي ٿيو تہ اها نماز ٿي نہ آهي.

١٧٧- اگر هڪ رڪعت ۾ قرائت ڪيائين تہ نماز پوين پساهن (سڪرات) کي پهتي.

١٧٨- ان پوين پساهن واري نماز تي بنا جائز آهي، ڇو تہ تحريمہ باقي آهي.

١٧٩- پر اها نماز ميت وانگر ٿي، ان تي قضا واجب آهي.

١٨٠- هڪ شفعي تي ٻيو شفعو بنا ڪيائين، هڪڙي شفعي ۾ قرائت نہ ڪيائين.

١٨١- يا ٻنهي شفعن جي هڪ رڪعت ۾ قرائت نہ ڪيائين.

١٨٢- پر انهن ٻن شفعن مان ٽن رڪعتن ۾ قرائت ڪيائين.

١٨٣- انهن ڇئني صورتن ۾ سيني عالمن وٽ، ٻن رڪعتن جي قضا واجب آهي.

١٨٤- جيڪڏهن ٻئي شفعا قرائت ڪرڻ کان خالي رهيا.

١٨٥- يا ٽن رڪعتن ۾ نہ پڙهيائين، پر پوئين هڪ رڪعت ۾ پڙهيائين.

١٨٦- انهن ٻنهي صورتن ۾، طرفين وٽ ٻہ رڪعتون قضا ڪبيون.

١٨٧- ابو يوسف وٽ ٻنهي صورتن ۾، چار رڪعتون قضا ڪبيون.

١٨٨- جيڪڏهن پهرئين شفعي مان هڪ رڪعت ۾ قرائت ڪيائين.

١٨٩- ٻئي شفعي ۾ ڪجهہ نہ پڙهيائين يا هڪ رڪعت قرائت کان خالي رهي.

١٩٠- شيخين وٽ ٻنهي صورتن ۾ چار رڪعتون قضا ڪرڻ واجب آهن.

١٩١- امام محمد وٽ ٻنهي صورتن ۾ ٻہ رڪعتون قضا ڪرڻ لازم آهن.

١٩٢- اهي اٺئي صورتون عام ڪتابن ۾ آيل آهن.

١٩٣- سيئي رڪن نص قرآن مان ثابت آهن، مگر قعده جي رڪنيت انهن کان سواءِ آهي(١)

١٩٤- ان سبب جي ڪري قعدي جي رڪنيت قوي نہ آهي، توڙي اجماع امت سان ثابت آهي.

١٩٥- قعدو اعتقادي فرض نہ آهي پر عملي فرض آهي، ياد رک.

(١) جيڪي پوئين قاعدي کي اللہ تعالىٰ جي فرمان: "فَاذْكُرُوااللہَ قِيَاماً وَّ قُعُوْداً" جي اشاري مان(رڪن) ثابت ڪن ٿا جيئن "ترغيب" ۾ چيو ويو آهي سو انهن جي قول جو جواب ۽ رَدُّ "هدايہ" جي شرحن ۾ موجود آهي.(حاشيہ مصنف)

۱۹۶- نه کافر شود منکرش اي همام
ببين درمختار يابي مرام

۱۹۷- گرچه بصووت بود رکن هم
بمعني بود شرط اي ذو همم

۱۹۸- چه موقوف ختم نماز ست بران
ببين بوالمکارم که گفته چنان

۱۹۹- چه موقوف ختمش بران مي بود
ازين از وسائل عيان مي بود

۲۰۰- بيک وجه قعده بود رکن تام
بوجهِ دگر شرط باشد تمام

۲۰۱- بتحقيق واضح مسائل همين
ميان محلش بيايد متين

باب در قيام

۱- يکي رکن اول بباشد قيام
که در فرض هم وتر رکن ست تمام

۲- دگر سنة الفجر دان مستوي
قيام ست درين هر سه فرض قوي

۳- اگرچه سوي الفجر سائر سنن
نشسته روا مي بود اي سمن

۴- صحيح ست اين قول بين در کتب
بتفصيل ديدم چنين در کتب

۵- و ليکن بقولي ست اي معتلي
قيام ست در فرض، فرض جلي

۶- اگر واجب ست آن نمازش تمام
قيام ست واجب برو اي همام

۷- قيام ست سنت ميان سنن
بود فضل سنت ازين يافتن

۸- ببين درمختار گفته مدار
همه بر قراءت بود اعتبار

۹- بقدر قراءت فريضه تمام
همان قدر هم فرض گردد قيام

۱۰- بقدريکه واجب قراءت شده
قيام ست آن قدر واجب همه

۱۱- قيام ست سنت و يا مستحب
مطابق قراءت شنو با ادب

۱۲- چو سَروِ(۱) سِهي او شود مستوي
چو تير کمان او باستد قوي

۱۳- باين طور باشد مَلَک را قيام
بسي بهتر ست مر مصلي مدام

(۱) سَرو: نام مشهور درختي ست که سه اقسام دارد ۱- سروآزاد: اين مستوي تام ميباشد ۲- سروِ سِهي: اين دو شاخه ميباشد واين نيز غايت استواء ميدارد ۳- سروِ ناز: شاخهايِ او بهر سُويِ پراگنده و منتشر ميشوند اين چنين مفهوم ميشود از لغات سعيدي اردو (دکتر غلام محمد سندي داهري)

١٩٦- ان جو منڪر ڪافر نہ ٿيندو، الدرالمختار ڏسُ تہ مقصد ماٿين.

١٩٧- ظاهري صورت ۾ تہ رڪن آهي، پر شرط جي معنىٰ ۾ آهي.

١٩٨- چوٿہ نماز جو اختتام ان تي موقوف آهي، ابوالمڪارم ڏسو، جنهن ائين چيو آهي.

١٩٩- جڏهن نماز جو اختتام ان تي موقوف آهي تہ هي وسيلن مان چئبو.

٢٠٠- هڪ وجهہ سان پوئيون قعدو رڪن تام آهي، ٻئي وجهہ سان شرط آهي.

٢٠١- انهن مسئلن تي واضح تحقيق پنهنجي جاء تي ايندي.

قيام جو باب

١- فرض ۽ وتر ۾ هڪ پهريون رڪن قيام (بيهڻ) آهي.

٢- ٻيو فجر جي سنت ۾، انهن ٽنهي ۾ قيام فرض آهي.

٣- اگرچہ فجر جي سنت ڪان سواء باقي ٻيون سنتون ويهي پڙهڻ جائز آهن.

٤- هي قول صحيح آهي ڪتاب ڏسو. هي تفصيل ڪتابن ۾ ڏٺو اٿم.

٥- پر هڪ قول مطابق فرض نماز ۾ قيام فرض آهي.

٦- جيڪڏهن نماز واجب آهي تہ ان ۾ قيام بہ واجب آهي.

٧- سنتن ۾ قيام سنت آهي، سنت جي فضيلت ان سان حاصل ٿئي ٿي.

٨- در مختار ۾ آهي تہ سيني نمازن جي قيام جي قدر جو دارومدار قرائت تي آهي.

٩- جيترو قدر قرائت ڪرڻ فرض آهي، ايترو قدر قيام ڪرڻ بہ فرض آهي.

١٠- جيترو قدر قرائت واجب آهي، ايترو قدر قيام ڪرڻ بہ واجب آهي.

١١- ادب سان ٻڌو تہ قيام، قرائت مطابق سنت يا مستحب آهي.

١٢- سَرو سِهي وڻ وانگر سڌو بيهي يا ڪمان جي تير وانگر سڌو بيهي.(١)

١٣- ملائڪن جو قيام بہ ائين آهي، نمازيءَ لاء اهو قيام تمام بهتر آهي.

(١) سروَ: مشهور وڻ جو نالو آهي، جنهنجا ٽي قسم آهن:١- سروَ آزاد: هي بلڪل سڌو هوندو آهي.٢- سروِسهي: هن کي ٻہ ٽاريون هونديون آهن ۽ هي بہ چڱي طرح سڌو هوندو آهي. ٣- سرو ناز: هن جون ٽاريون چئني طرف ٽڙيل پکڙيل هونديون آهن. ائين لغات سعيدي اردوص٤١٣ مان معلوم ٿئي ٿو.(ڊاڪٽر غلام محمدسنڌي ڏاهري)

١٤- ولي حد ادنیٰ قيام ست اين | چو استادهٔ باشد همو بر زمين
١٥- دو دستش کند سُویٰ زانو دراز | رؤس الاصابع ندارد بباز
١٦- رؤس الاصابع بزانویٰ او | رسيده قيامش نباشد ازو
١٧- وگر دور مانده بباشد قيام | همين حد ادنیٰ قيامش بنام
١٨- مگر کوز پشت ست عاجز مدام | نه او را ميسر بگردد قيام
١٩- امامت کراهت ازو آمده | مگر مقتدي نيز احدب بُدَه
٢٠- چو عاجز بباشد کسي از قيام | نه هرگز تواند قيامش بکام
٢١- برو نيست جُستن اعانت بکس | همين قول اَيسر بود هر نفس
٢٢- و ليکن بقولي که باشد صحيح | بعالمگيري بگفته صريح
٢٣- اگر او تواند بتکيه قيام | قيامش بتکيه برو فرض تام
٢٤- چو خادم بيابد و يا خود عصا | قيامش بتکيه بيارد بجا
٢٥- چو ديوار يابد و يا او ستون | قيامش برو فرض گردد کنون
٢٦- مگر چون قيامش رساند ضرر | نَـاِسْتَد بتکيه چو داند ضرر
٢٧- چو وقتِ قيامش ضرر مي دهد | دران وقت او از قيامش رهد
٢٨- بود گرچه طاقت باستادنش | ولي با ضرر در ميان تنش
٢٩- چنين بوالمکارم اصحش بگفت | همين ست مختار گيري تو مفت
٣٠- ولي آنچه مشهور گشته تمام | چو عاجز بباشد کسي از قيام
٣١- قيامش نه فرض ست بر وي مدام | همين ست مشهور اي نيک نام
٣٢- ندارد چو طاقت قيامِ دراز | بمقدار طاقت باستد براز
٣٣- کند صرف طاقت باستادنش | بقدري که طاقت بود در تنش
٣٤- چو طاقت بمقدار آيت بود | همان قدر او را کفايت بود
٣٥- بود قدر تکبير طاقت اگر | باستد همان قدر او خوب تر
٣٦- اگر قدر طاقت نَـاِسْتَد همو | شود نفل از فرض اي نيک رو
٣٧- بود گرچه اين ذکر مشهور تر | ولي هست موقوف بر نا ضرر

١٤- اها حد قيام جي گهٽ ۾ گهٽ آهي، جڏهن زمين تي بيهي.
١٥- ٻئي هٿ گوڏن ڏانهن ڊگها ڪري ۽ آڱرين جا مٿا مُڙيل نہ هجن.
١٦- جيڪڏهن آڱرين جا مٿا گوڏن تي پهتا تہ اهو قيام نہ چئبو.
١٧- جيڪڏهن آڱرين جا مٿا گوڏن کان پري رهيا تہ قيام ٿيو، اها قيام جي گهٽ ۾ گهٽ حد آهي.
١٨- ڪُبي ٻنيءَ وارو عاجز آهي، ان لاءِ قيام ڏکيو آهي.
١٩- ڪُبڙي جي امامت ڪراهت آهي، پر جيڪڏهن جماعتي بہ ڪُبڙو آهي تہ ڪراهت نہ آهي.
٢٠- جيڪو شخص بيهڻ کان عاجز هجي ۽ بيهي نٿو سگهي.
٢١- ان کي (بيهڻ لاءِ) مدد وٺڻ ضروري نہ آهي ۽ اهو قول هر ڪنهن ماڻهو لاءِ سَولو آهي.
٢٢- پر هڪ صحيح قول موجب، جنهن کي عالمگيري بہ صريح آندو آهي.
٢٣- جيڪڏهن ٽيڪ ڏئي بيهي سگهي ٿو تہ، ان تي ٽيڪ ڏئي بيهڻ فرض آهي.
٢٤- جيئن ڪو نوڪر هجيس يا لٺ يا ٽيڪ ڏئي بيهي.
٢٥- يت يا ٿنڀ هجي تہ ان تي ٽيڪ ڏيئي بيهي، ائين ڪرڻ ان تي فرض آهي.
٢٦- جيڪڏهن بيهڻ سان نقصان ٿئي ٿو تہ ٽيڪ سان بہ نہ بيهي.
٢٧- جيڪڏهن بيهڻ مان نقصان ٿئي ٿو تہ بيهڻ معاف آهي.
٢٨- توڙي ڪٿي جسماني ضَرر (نقصان) سان بيهي بہ سگهي ٿو.
٢٩- ابوالمڪارم ان کي اَصَحُ چيو آهي ۽ اهو ئي مختار آهي.
٣٠- پر جيڪو مشهور آهي تہ جيڪو ماڻهو بيهڻ کان عاجز هجي.
٣١- ان تي بيهڻ فرض نہ آهي اهو قول مشهور آهي.
٣٢- گهٽي بيهڻ جي طاقت نہ اٿس تہ طاقت آهر بيهي.
٣٣- طاقت آهر بيهي جيتري جسم ۾ طاقت هجيس.
٣٤- جيڪڏهن هڪ آيت جو قدر بيهڻ جي طاقت اٿس تہ، ايتري قدر تي بہ ڪفايت ڪري.
٣٥- جيڪڏهن تڪبير جيترو قدر طاقت اٿس تہ اوترو قدر بيهي.
٣٦- جيڪڏهن طاقت آهر نہ بيٺو تہ، نماز فرض مان نفل ٿي ويندي.
٣٧- جيتوڻيڪ هي ذڪر مشهور آهي، پر نقصان نہ ڏيڻ تي موقوف آهي.

٣٨- نـه طاقت بـود بـا ضـرر معتبر همـه ايـن مسائل بكـن در نظر
٣٩- ولـي در قـيـام ست وضع الـقـدم نباشد بجز آن قيامش بدم
٤٠- دگر کس چو او را ببرداشته پس او را بجاي دگر داشته
٤١- بمقدار رکني اگر هر دو پاء جدا از زمين مانده اي با صفا
٤٢- نمازش شکسته شده بي خلاف همين ضابطه گشت مذکور صاف
٤٣- بدان اصل فرض ست مطلق قيام بود گرچه کمتر ز تسبيح تام
٤٤- برائي بخواندن قراءت نماز شود نيز تبعاً قيامش دراز
٤٥- دگر از متابع شدن مر امام برو نيز باشد درازي قيام
٤٦- اگر هست أمي و يا اخرس ست مر او را مجرد قيامِ بس ست
٤٧- چو از فرض در دو پسين او نخواند برو هم درازي قيامش نماند
٤٨- چو لاحق بخيزد برائي قيام بزودي رکوعش کند با مرام
٤٩- چو او را ست استاد بر پاء دو دران دم رکوعش کند زود او
٥٠- ميانِ قيامش گرفتن قرار ندانم که واجب بود در شمار
٥١- و يا سنت ست آن همه ياذ دار ولي قدر تسبيح کن اختيار
٥٢- چه تعديل ارکان که واجب شده ميان قيامش چنين نامده
٥٣- چه مذکور تعديل اندر قيام ميان کتابي نشد اي همام
٥٤- چو مسبوق آمد بوقت رکوع بادنیٰ قيامش کند او شروع
٥٥- رکوعش بتحريم چون متصل قيام ست ساقط بداري بدل
٥٦- چو بر ختم تحريم کرده رکوع قيام ست ساقط شنو تو بروع
٥٧- اگر نفل کرده بحالت قعود رود نيم اجرش چو بي عذر بود
٥٨- نشستن مع العذر در نفل هم بود موجب الاجر کامل اتم
٥٩- ازان عذرهاء که مسقط قيام ميان فرائض شنو اين کلام
٦٠- چو عاجز بباشد کسي از سجود گزارد بايما بحالت قعود
٦١- چو ساتر نيابد بود برهنه نشسته گزارد نمازش همه

٣٨- نقصان سان طاقت کي اعتبار نہ آهي سڀ مسئلا نظر ۾ رک.
٣٩- قيام ۾ پير زمين تي رکڻ شرط آهن، ان کان سواءِ قيام معتبر نہ ڄاڻ.
٤٠- جيڪڏهن ڪو پيو ماٺهو نماز پڙهندڙ کي ڪٽي بيٺو پوءِ وري پيءَ جاءِ تي رکيائينس.
٤١- جيڪڏهن ٻئي پير رکن جيترو قدر زمين کان جدا رهيا.
٤٢- تہ ان جي نماز پڇي پئي، اهو قاعدو صاف ذڪر ڪيل آهي.
٤٣- ڄاڻ تہ اصل فرض مطلق قيام آهي اگرچہ تسبيح کان بہ گهٽ هجي.
٤٤- قرائت ڪرڻ لاءِ قيام بہ، تبعاً قرائت جيترو قدر ڊگهو ٿيندو.
٤٥- پيو امام جي تابعداريءَ جي ڪري بہ، قيام ڊگهو ٿئي ٿو.
٤٦- جيڪڏهن اڻ پڙهيل يا گونگو آهي تہ، ان لاءِ رڳو قيام ئي ڪافي آهي.
٤٧- فرض نماز جي پوين ٻن رڪعتن ۾ نہ پڙهائين تہ ان تي قيام جي ڊيگهہ بہ نہ آهي.
٤٨- جڏهن لاحق قيام لاءِ اُٿي تہ جلد رڪوع ڪري.
٤٩- جڏهن ٻن پيرن تي سڌو بيٺو تہ جلدي رڪوع ڪري.
٥٠- انهيءَ نمازيءَ جي قيام ۾ قرار وٺڻ کي آءُ واجب نٿو ڄاڻان.
٥١- يا سنت آهي ياد رک، پر تسبيح جيترو قدر اختيار ڪر.
٥٢- ڇوتہ تعديل الارڪان جيڪو واجب آهي، اهو قيام ۾ ائين واجب نہ آهي.
٥٣- ڇو تہ اهو ذڪر ڪيل تعديل قيام ۾، ڪنهن بہ ڪتاب ۾ ثابت نہ آهي.
٥٤- جڏهن مسبوق رڪوع جي وقت آيو تہ، ٿورڙي قيام سان نماز شروع ڪندو.
٥٥- تڪبير تحريمہ سان رڪوع متصل ٿيو تہ، قيام ڪري پيو.
٥٦- تڪبير تحريمہ ختم ٿيندي ئي رڪوع ڪيائين تہ قيام ساقط ٿيو.
٥٧- عذر کان سواءِ نفل ويهي پڙهندو تہ اڌ ثواب ختم ٿي ويندس.
٥٨- عذر جي ڪري نفل ويهي پڙهندو تہ پورو پورو ثواب ملندس.
٥٩- عذر مان مراد اهي عذر آهن، جن جي ڪري فرض نماز ۾ قيام ڪِري پوي ٿو.
٦٠- جيڪڏهن ڪو شخص سجدي ڪرڻ کان عاجز هجي تہ اشارن سان ويهي نماز پڙهي.
٦١- اگهڙ ڍڪڻ لاءِ ڪا شيءِ نہ اٿس ۽ اگهاڙو آهي تہ ويهي نماز پڙهي.

٦٢- درين هر دو صورت بايما نماز نشسته بكردن نمازش براز
٦٣- بايما نمازش بحالت قعود بسي بهتر ست از قيام و سجود
٦٤- قيام ست جائز درين هر دو نيز و ليكن نه بهتر بود اي عزيز
٦٥- سجودش روا دان درين هر دو حال نه بهتر بود آن شنو اين مقال
٦٦- تو تفصيل در درمختار بين نشسته بكردن بايما گزين
٦٧- چو كوتاه جامه بدارد زني باستد بجامه چو آن پر فني
٦٨- شود ربع اندام مكشوف او نشسته كند او نمازش نكو
٦٩- اگر جرح جاري شود با قيام نشسته كند فرض او نيك نام
٧٠- چو كشتي بدارد بسي اضطراب چنانچه رود زود بر موج آب
٧١- و يا مضطرب گشت از تند باد بود گرچه بسته بآقوئ عماد
٧٢- و يا هست گردون برفتن روان و يا هست عرزال اطول عيان
٧٣- چو عرزال لرزان بباشد دراز كه لرزان بگردد بكردن نماز
٧٤- چو بسيار لرزان بباشد چنان كه خوفِ سقوط ست گاهي ازان
٧٥- و يا مهد واسع ميان هوا معلق بود با رسن اي كيا
٧٦- و يا او سوار ست بر مركبش همين پنج صورت بدل تو بكش
٧٧- نه فرض ست جائز برين پنج چيز نه وتر ست جائز برين اي عزيز
٧٨- ولي حكم نفلات اسهل شده برين پنج اشيا روا آمده
٧٩- ولي حكم اين پنج حكم هوا ست نه اندر هوا فرض هرگز روا ست
٨٠- مگر چون ضرورت شديده تمام ترا پيش آيد شنو اين كلام
٨١- درين وقت جائز بود فرض نيز برين پنج اشيا شنو با تميز
٨٢- چو نازل شدن بر تو دشوار شد و يا خوف هائل نمودار شد
٨٣- و يا لائ وافر بود بر زمين ضرورت درينجا بود با يقين
٨٤- اگر با ضرورت برين پنج چيز كني فرض بر هر يكي اي عزيز
٨٥- بسه شرط جائز بود فرض آن شرائط سه گانه بگويم بدان

٦٢- انهن ٻنهي صورتن ۾ ويهي، اشارن سان نماز پڙهي.
٦٣- ٻيهڻ ۽ سجدي ڪرڻ ڪان ويهي، اشارن سان نماز پڙهڻ تمام بهتر آهي.
٦٤- انهن ٻنهي حالتن ۾ ٻيهي پڙهڻ ٻه جائز آهي پر بهتر نه آهي.
٦٥- ٻنهي حالتن ۾ سجدو ڪرڻ ٻه جائز آهي پر بهتر نه آهي.
٦٦- درمختار ۾ تفصيل ڏسو، اشارن سان ويهي نماز پڙهجي.
٦٧- عورت جو ڪپڙو ڇوٽو آهي، ٻيهي نماز پڙهي ٿي ته.
٦٨- ڇوٽون حصو عضوا ڪليل رهن ٿا ته ويهي نماز پڙهي.
٦٩- جيڪڏهن ٻيهي نماز پڙهڻ سان قٽ وهي ٿو ته ويهي نماز پڙهي.
٧٠- ٻيڙي گهڻو لڏي ٿي، جيئن ته دريا جي لهرين ۾ لوڏا ڪائي ٿي.
٧١- يا جهڪ ۽ آنڌيءَ لڳڻ ڪري لڏي ٿي، توڙي مضبوط ٿنب سان ٻڌل هجي.
٧٢- يا گاڏي هلندڙ آهي يا ڪنهن ڊگهي پهي تي هجي.
٧٣- جيڪڏهن پهو نماز پڙهڻ جي ڪري تمام گهڻو لڏي ٿو.
٧٤- پهو اهڙو لڏي ٿو، جو ڪنهن وقت ٻه ان تان ڪرڻ جو خوف آهي.
٧٥- يا وڏو پينگهو هوا ۾ رسيءَ سان ٻڌل هجي.
٧٦- يا وهٽ تي سوار هجي، اهي پنج صورتون دل تي ياد رک.
٧٧- انهن پنجن شين تي فرض ۽ وتر پڙهڻ جائز نه آهن.
٧٨- پر نفلن جي حڪم ۾ سهوليت ڏنل آهي، انڪري انهن پنجن شين تي نفل پڙهڻ جائز آهي.
٧٩- پر انهن پنجن شين جو حڪم هوا وارو آهي ۽ هوا تي فرض نماز جائز نه آهي.
٨٠- پر جيڪڏهن سخت ضرورت هجي ته ان جو حڪم ٻڌو.
٨١- ضرورت واري وقت انهن پنجن شين تي فرض پڙهڻ ٻه جائز آهي.
٨٢- انهن شين تان جڏهن لهڻ ڏکيو ٿيو يا ڪو سخت خوف محسوس ٿيو.
٨٣- يا زمين تي گهڻي گپ هجي ته ان جاءِ ۾ ٻه يقيناً ضرورت ڇٽبي.
٨٤- ضرورت جي ڪري جيڪڏهن تون انهن پنجن شين تي فرض پڙهين.
٨٥- ٽن شرطن سان فرض جائز ٿيندو، اهي ٽي شرط بيان ڪيان ٿو.

٨٦- يکي زان توجه بقبله شمار ‏ ‏ بگردش دمي رو بقبله بيار
٨٧- بگشته سفينه ز قبله اگر ‏ ‏ و يا گشت گردون بسوئ گر
٨٨- و يا اسب از راه گردان شده ‏ ‏ ز قبله بسوئ دگر دان شده
٨٩- چو مقدار رکني شده روئي او ‏ ‏ بسوئ دگر غير قبله ز سو
٩٠- نمازش شکسته شده گير ياد ‏ ‏ چو ممکن توجه بود بي عناد
٩١- وگر غير ممکن توجه بود ‏ ‏ بهر سو که قادر شده يا شود
٩٢- همان سو نمازش بباشد روا ‏ ‏ توجه بقبله معاف ست وَرا
٩٣- ولي حکم نفلي که بر دابها ست ‏ ‏ ببالا گذشته که موضع جدا ست
٩٤- دگر شرط ايقاف هر پنج را ‏ ‏ کند بند هر يک ز جنبش ز جا
٩٥- بايقاف کشتي باستاند او ‏ ‏ کند بند گردون نگرداند او
٩٦- کند بند دابه دگر مهد نيز ‏ ‏ کند بند عرزال اي با تميز
٩٧- کند تا بآرام فرض نماز ‏ ‏ رود اضطرابش شود کامساز
٩٨- چو ايقاف بر وي دمي مشکل ست ‏ ‏ معاف ست او را چو نا حاصل ست
٩٩- سيوم شرط در فرض کردن قيام ‏ ‏ چو ممکن بباشد شنو اين کلام
١٠٠- نه نزد امام ست استادگي ‏ ‏ درين پنج موضع بدان سادگي
١٠١- بنزد دو صاحب قيام ست شرط ‏ ‏ چو مشکل نباشد بدل نيست خرط
١٠٢- اگر غير ممکن قيام ست عيان ‏ ‏ چنانچه سوار ست بر اسب دوان
١٠٣- و يا مي رساند قيامش ضرر ‏ ‏ رسد از قيامش چو دوران سر
١٠٤- بنزد همه نيست بر وي قيام ‏ ‏ درين هر دو صورت شنو اين کلام
١٠٥- چو خوف ضرر از قيام ست گهي ‏ ‏ چو ترسد که يابد ضرر خود رهي
١٠٦- چنانچه بود خوف دوران سر ‏ ‏ و يا خوف ديگر بود در نظر
١٠٧- بنزد دو صاحب قيام ست برو ‏ ‏ نه ساقط قيام ست اي نيکرو
١٠٨- چو ديده که نزديک آمد ضرر ‏ ‏ نشسته کند فرض اي با خبر
١٠٩- قيام ست بهتر بنزد امام ‏ ‏ اگرچه برو نيست لازم قيام

٨٦- هڪ شرط قبلي ڏي مُنهن هجي ۽ ان شيءِ جي ڦرڻ مهل قبلي ڏي مُنهن ڦيرائجي.
٨٧- جيڪڏهن ٻيڙي قبلي کان ڦري يا گاڏي ٻئي طرف ڦري.
٨٨- يا گهوڙو (وهٽ) واڳ کان ڦري، قبلي کان ٻئي طرف ڏي لڙيو.
٨٩- جڏهن رڪن جيترو انداز منهن، قبلي کان ٻئي طرف ڏي ڦريو.
٩٠- ان جي نماز ڀڄي پئي، جيڪڏهن توجهه (قبلي ڏي منهن ڪرڻ) ممڪن هجي.
٩١- ۽ جيڪڏهن توجهه (قبلي ڏي منهن) ممڪن نہ هجي پوءِ جنهن طرف بہ قادر ٿيو يا قادر ٿئي.
٩٢- ان طرف ان جي نماز جائز آهي ۽ قبلي ڏي منهن ڪرڻ معاف اٿس.
٩٣- پر وهٽ تي نفل پڙهڻ جو حڪم مٿي گذري چڪو آهي.
٩٤- ٻيو شرط انهن پنجن شين کي بند ڪرڻ آهي، جو پنهنجي جاءِ کان نہ چُرن.
٩٥- ٻيڙيءَ کي واڌ سان ٻَڌي بيهاري ۽ گاڏيءَ کي بہ هلڻ کان بند ڪري.
٩٦- وهٽ کي ٻڌي، پينگهو بہ ٻڌي ۽ ڀِهو بہ سوگهو ٻڌي.
٩٧- تہ جيئن آرام سان فرض نماز پڙهي ۽ اضطراب لهي وڃي.
٩٨- اگر انهن کي هڪ ساعت بہ بيهارڻ مشڪل آهي تہ ان کي معاف آهي.
٩٩- ٽيون شرط فرض ۾ قيام ڪرڻ آهي، جيڪڏهن ممڪن هجي.
١٠٠- امام اعظم وٽ انهن پنجن جاين تي قيام شرط نہ آهي.
١٠١- صاحبَين وٽ قيام شرط آهي، جيڪڏهن مشڪل نہ هجي.
١٠٢- جيڪڏهن قيام غير ممڪن هجي، جيئن گهوڙي ڊوڙندڙ تي سوار هجي.
١٠٣- يا قيام سان ضرر رسي ٿو، جو بيهڻ سان مٿو ڦريس ٿو.
١٠٤- انهن ٻنهي صورتن ۾، سيني امامن وٽ ان تي قيام لازم نہ آهي.
١٠٥- جيڪڏهن بيهڻ ۾ ضرر جو خوف هجي، ڊچي ٿو تہ متان ضرر کي واڳ ملي وڃي.
١٠٦- جيئن مٿي جي ڦرڻ جو يا ڪو ٻيو خوف سجهيس ٿو.
١٠٧- صاحبين وٽ ان تي قيام فرض آهي ۽ ان تان قيام ساقط نہ آهي.
١٠٨- جيڪڏهن ڏسي ٿو تہ ضرر پهچڻ کي ويجهو ٿيو آهي تہ فرض ويهي پڙهي.
١٠٩- امام اعظم وٽ قيام بهتر آهي اگرچہ ان تي لازم نہ آهي.

١١٠- بدان چيست عِرزال اي با دليل
عريشه بود بر درختِ طويل
١١١- و يا نصب كرده بود چوبها
عريشه برانها بود با بها
١١٢- دگر نيز عِرزال پنكاره گو
كه نامند آنرا بسندي پهو
١١٣- و ليكن بعالمگيري بپرس
كه عرزال تازي ست كازه بفرس
١١٤- بفرهنگ كازه بيامد چنان
كه كازه سرير ست معلق لقان
١١٥- معلق بود در هوا با رسن
بسازند از بهر آرام تن
١١٦- بود همچو گهواره اي نوجوان
بباشد چو جهوله كلان بي گمان
١١٧- همين هر سه شرط اين كه گفته شده
برائي فرائض عيان آمده
١١٨- دگر وتر هم سنت الفجر نيز
برايش بود شرط اي با تميز
١١٩- چو عرزال باشد بمانند كاخ
چنانچه بود استوار و فراخ
١٢٠- نه بسيار لرزان بباشد چنان
كه مشكل بباشد قيامش بران
١٢١- و يا هست كشتي تو بر آب بند
نه هرگز بجنبد بود دل پسند
١٢٢- درين هر دو موضع فرائض روا ست
ولي نيست بهتر شنو قول راست
١٢٣- نه جنبد چو عرزال باشد متين
و يا بر زمين ست كشتي تو هين
١٢٤- و يا بر زمين ست گردون چو تخت
همه چون زمين ست اي نيک بخت
١٢٥- ولي نفل كردن بگردون گهي
كه جاري بباشد ميان رهي
١٢٦- توجه بقبله بود شرط او
درين حكم چون حكم كشتي بگو
١٢٧- بقولي ست گردون چو دابه بحكم
ز مصر ست بيرون چو دابه بحكم
١٢٨- ولي حكم هودج كه بر دابها ست
بود همچو دابه درين حكم راست
١٢٩- اگر راس گردون بگردن ستور
بگردن ستوران بدارد ظهور
١٣٠- و ليكن بيكجا بود بر قرار
نه سائر برفتن بود در شمار
١٣١- بران فرض كردن بود نا روا
ز "عالمگيري" ببين با صفا
١٣٢- ببين درمختار را با مزيد
ولي "شرح منيه" خلافش گزيد
١٣٣- مسائل همه اين بچيدم بفن
ز "ارشاد" و از "برهنه" اي سمن
١٣٤- دگر از متانه شنو قول من
بيكجا بكردم درين يک زمن

.١١- ڄاڻڻ گھرجي تہ پِهو ڇا آهي؟ اهو ڏکڻي وڻ تي ننڍي ڇپري وانگر هوندو آهي.
١١١- يا ڪاٺين جون ٽوٽيون ڪوڙي ان تي ڇَپرِي ٺاهجي.
١١٢- پيو عرزال کي پنڪاره بہ چون ۽ سنڌيءَ ۾ ان کي "پهو" چون.
١١٣- پر عالمگيريءَ ۾ ڏس تہ لفظ "عرزال" عربي آهي ۽ "ڪازه" فارسي آهي.
١١٤- لغت ۾ آهي تہ ڪازه تختي آهي، جيڪا ٽنگيل هجي.
١١٥- رسيءَ سان هوا ۾ لڙڪيل هجي، جيڪا آرام خاطر ٽنگيندا آهن
١١٦- پينگهي وانگر يا وڏي جهولڻي وانگر هجي.
١١٧- اهي ٻڌايل ٽئي شرط فرض نمازن لاءِ آهن.
١١٨- پيو وتر ۽ فجر جي سنت ۾ پڻ شرط آهن.
١١٩- پهو جيڪڏهن مٿين منزل وانگر ويکرو ۽ سنئون سڌو هجي.
.١٢- گھٽو لڏندڙ نہ هجي، جو ان تي بيهڻ مشڪل ٿي پوي.
١٢١- يا ٻيڙي ٻاٽيءَ ۾ سُڪَ ٻڌل آهي، جو اصلي نٿي چري.
١٢٢- انهن ٻنهي جاين ۾ (شين تي) فرض نماز جائز آهي پر بهتر نہ آهي.
١٢٣- جڏهن پهو مضبوط (ٿُلهين ٿوٽين تي) آهي ۽ لُڏي نٿو يا وري ٻيڙي زمين تي رکيل آهي.
١٢٤- يا زمين تي گاڏي تخت وانگر رکيل هجي تہ اهي سيئي زمين وانگر آهن.
١٢٥- پر گاڏيءَ تي ان وقت نفل پڙهڻ، جڏهن رستي تي هلندڙ هجي.
١٢٦- قبلي ڏانهن منهن ڪرڻ ان ۾ شرط آهي ۽ ان ۾ ٻيڙيءَ وانگر حڪم آهي.
١٢٧- شهر کان ٻاهر گاڏيءَ جو حڪم وهٽ وانگر آهي.
١٢٨- ڪجائو جيڪو وهٽ تي هوندو آهي، ان جو بہ وهٽ وارو حڪم آهي.
١٢٩- جيڪڏهن گاڏيءَ جو مٿو ۽ مُنڍُ، وهٽ جي ڪَنڌَ ۾ مٿي ڏانهن هجي.
.١٣- پر هڪ جاءِ تي برقرار هجي ۽ هلڻ سان هلندڙ محسوس نہ ٿئي.
١٣١- ان تي فرض نماز پڙهڻ ناجائز آهي، عالمگيري ڏسو.
١٣٢- وڌيڪ "دُر مختار" ڏسو پر شرح مُنيه ان جي خلاف چيو آهي.
١٣٣- هي سڀ مسئلا ڪتاب ارشاد ۽ "فتاوىٰ برهنهٗ مان چونڊيا اٿم.
١٣٤- پيو "متانه" مان چونڊي هت گڏُ ڪيا اٿم.

باب قرائت در نماز

١- دگر دان قرائت بآيت دراز اگرچه نباشد بغايت دراز
٢- درازيش چون سورت كوثر ست نه خواندن برو آيت ديگر ست
٣- وگر نصف آيت كه غايت دراز بخوانده بركعت گهي در نماز
٤- و يا او دو آيت ميانه بخواند ز خواندن سيومي اگر باز ماند
٥- درين هر دو صورت اگر اكثر ست ز قدري كه در سورت كوثر ست
٦- شده فرض حاصل بخواندن همين اصح ست اين قول اي مرد دين
٧- بيك قول آيت قصيره اگر سه كرت بخوانده جوازش نگر
٨- سه آيت قصيره و يا يك دراز بنزد ثلاثه بدارد جواز
٩- قصيره يكي نيز نزد امام بود جائز او را شنو اين كلام
١٠- وجود قراءت بشرط ست اين كه ممكن سماعش بود با يقين
١١- چو قاري نشنود قراءت خودش نه غوغا، نه شور ست در مسجدش
١٢- نه كُر ست او نيز بيدار بود قراءت چنين را نباشد وجود
١٣- نه آواز شفتين ني همهمه ز بابِ قراءت شمرده شده
١٤- اگر همهمه را شنيده همه نباشد قراءت همان همهمه
١٥- بود همهمه صوت اخفىٰ تمام حروفش خفي تر بود اي همام
١٦- چو قاري نهد گوش بر صوت او حروفش نه مفهوم گردد برو
١٧- بقولي قراءت بباشد چنان كه داند همو با يقين بي گمان
١٨- كه تصحيح حرفات كرده بجاء قراءت بباشد چنين اي كيا
١٩- بداند چو تصحيح حرفات را اگرچه نشنود يكي با صفا
٢٠- قراءت باين طور باشد روا ببين در هدايه شوي نيك راء
٢١- همين قول صاحب هدايه بگفت كه تصحيح اين قول او كرد مفت
٢٢- نه شاذه قراءت بود معتبر اگرچه نه مفسد نماز ست مگر

نماز ۾ قرائت جو باب

١- پيو رڪن وڏي آيت پڙهڻ آهي، جيتوڻيڪ تمام ڊگهي آيت نہ بہ هجي.
٢- سورت ڪوثر جيتري ڊگهي آيت هجي تہ ٻي آيت نہ پڙهي.
٣- جيڪڏهن ڪنهن تمام وڏي آيت جو اڌ هڪ رڪعت ۾ پڙهيائين.
٤- يا بہ آيتون وِچٽريون پڙهيائين ۽ ٽين آيت پڙهڻ ڪان رڪجي پيو.
٥- ٻنهي صورتن ۾ جيڪڏهن سورت ڪوثر جي قدر ڪان وڌيڪ آهي.
٦- ايتري قدر پڙهڻ سان فرض ادا ٿيو ۽ هي قول اَصَحُ آهي.
٧- هڪ قول موجب جيڪڏهن ننڍي آيت ٽي ڀيرا پڙهيائين تہ نماز جائز ٿي.
٨- ٽي آيتون ننڍيون يا هڪ آيت وڏي پڙهيائين تہ، ٽنهي امامن وٽ نماز جائز ٿي.
٩- امام اعظم وٽ هڪڙي ننڍي آيت پڙهيائين تہ بہ نماز جائز ٿي.
١٠- قرائت لاءِ شرط آهي تہ، ان جو ٻڌڻ يقيناً ممڪن هجي.
١١- مسجد ۾ شور ۽ لُڙ بہ نہ آهي پوءِ بہ قرائت ڪندڙ پنهنجي قرائت نٿو ٻڌي.
١٢- ٻوڙو بہ نہ آهي ۽ سجاڳ بہ آهي (پوءِ بہ نٿو ٻڌي) تہ اها قرائت نہ چئبي.
١٣- چپن جو آواز يا ڀُڻ ڀڻ، قرائت جي قسم ۾ شمار نہ آهي.
١٤- جيڪڏهن ڀُڻ ڀڻ، سڀ ڪنهن ٻُڌي تہ بہ اها قرائت نہ چئبي.
١٥- هَمهَمه يعني ڀُڻ ڀڻ خفي آواز آهي ۽ ان جا اکر بہ مخفي آهن.
١٦- قرائت ڪندڙ ڪن ڏئي ٻُڌي تہ بہ پنهنجا حرف نہ سمجهي سگهي.
١٧- هڪ قول موجب اهڙي قرائت ڪري، جو يقين سان سمجهي سگهي.
١٨- تہ اکرن جي صحيح ادائگي ٿي آهي تہ اها قرائت چئبي.
١٩- حرفن جي صحيح ادائگيءَ جي خبر پويس ٿي، توڙي هڪ بہ نٿو ٻڌي.
٢٠- ائين قرائت ڪرڻ جائز آهي. هدايه ڏس تہ توکي چڱي سمجهہ حاصل ٿيئي.
٢١- هدايه واري هن قول کي صحيح چيو آهي.
٢٢- قرائت شاذه کي اعتبار نہ آهي. اگرچہ نماز جي مفسد نہ آهي.

٢٣- دگـر شرط تازي زبان بودن ست | بطوري كه نازل عيان بودن ست
٢٤- مدان معتبر پارسي خواندنش | امام ست راجع باين سر مَكش
٢٥- ولـي پارسـي بـه، ز شاذه شده | كـه در عـجـز كـامـل روا آمـده

بـــاب ركـــوع

١- چو ادنىٰ ركوع ست آن انحناء | كه باشد بصورت عيان انحِناء
٢- چو دستش كشيده بسازد دراز | كنـد سوئ زانو شود كشف راز
٣- رؤس الاصـابـع بـزانـو اگـر | رسـد حـد ادنـىٰ ركـوعـش نگـر
٤- ركوعِ زنان همچنين كامل ست | ز مردان باين طور هم حاصل ست
٥- چـو بيخ اصابع بزانـو رسد | ركوع ست اقوىٰ چو حبل المسد
٦- بهر جا قيام ست فرضِ جلي | درانجا ركوع ست باستادگي
٧- چـو در نفل كرده حقيقي قيام | ركوعش نشستـه بكـرده تـمام
٨- كـراهت شده نفل آن بي شكي | ركوعش نشسته شده چون يكي
٩- ركـوع نشستـه بباشد چنان | كند ميل سوئي دو زانـو عيان
١٠- برابـر دو زانـو بيـارد دو دوش | كـند رو مقابل دو زانـو بهوش
١١- چـو چيزي ز دوشش فتد بر زمين | نخستين فتد بـر دو زانـو متين
١٢- بمفتـاح مجمـل اشارت شـده | ز عِلمـا بتفصيـل ايـن آمـده
١٣- اگـر كـوز پشت ست بحد ركوع | كـنـد سر نگون او ببهر خشوع
١٤- نـه هرگـز ركـوعـش شـود معتبر | مگـر چون كـند سر نگون خوبتر

بـــاب ســجـــود

١- ولـي حد ادنـىٰ سجود ست اين | يكي پا نِهـد او نـهـد هم جبين
٢- مـراد از نهادن قـدم در سجـود | صدور الاصـابـع نـهـادن ببـود

٢٣- ٻيو شرط عربي زبان ۾ قرائت هجي، جنهن طرح نازل ٿي آهي.
٢٤- فارسي زبان ۾ قرائت معتبر نہ آهي، امام اعظم بہ ان قول ڏي رُجوع ڪيو آهي.
٢٥- ۽ فارسي ۾ پڙهڻ شاذه قرائت کان بهتر آهي، بشرطيڪ عربي پڙهڻ کان عاجز هجي.

رڪوع جو باب

١- ادنيٰ (گهٽ ۾ گهٽ) رڪوع اهو آهي، جو ظاهري طور نوڙيل هجي.
٢- ٻئي هٿ ڍگها ڪري، گوڏن ڏانهن لاڙجن.
٣- آگرين جا مٿا گوڏن تي پهچن تہ، اها ادنيٰ حد رڪوع جي آهي.
٤- زالن ۽ مردن جي رڪوع ڪرڻ جو اهو طريقو آهي.
٥- آگرين جون پاڙون گوڏن تي پهچن تہ مضبوط رَسيءَ وانگر اهو اقويٰ رڪوع آهي.
٦- جتي قيام فرض آهي، اُتي رڪوع بہ بيهي ڪرڻو آهي.
٧- نفل ۾ حقيقي قيام ڪيائين ۽ رڪوع ويهي ڪيائين.
٨- اهو نفل مڪروهہ آهي، جنهن ۾ رڪوع ويهي ڪيائين.
٩- ويهي رڪوع ائين ڪجي، جو ٻنهي گوڏن ڏانهن جهڪي پوي.
١٠- ٻنهي گوڏن جي برابر ٻئي ڪُلها ٿين ۽ منهن ٻنهي گوڏن جي سامهون ڪري.
١١- جيئن ڪُلهن کان ڪا شيءِ ڪِري پوي تہ پهريائين ٻنهي گوڏن تي اچي پوي.
١٢- مفتاح ۾ مجمل اشارو ٿيل آهي. علمائن ان جو هي تفصيل بيان ڪيو آهي.
١٣- جيڪڏهن ڪُبي ٻنيءَ وارو آهي تہ، رڪوع لاءِ خشوع خاطر مٿو هيٺ ڪري.
١٤- تيستائين ان جو رڪوع معتبر نہ ٿيندو، جيستائين چڱيءَ طرح مٿو هيٺ نہ ڪندو.

سجدي جو باب

١- سجدي جي ادنيٰ حد هڪ پير ۽ پيشاني زمين تي رکڻ آهي.
٢- سجدي ۾ پير رکڻ مان مراد پير جي آگرين جو اڳ زمين تي رکڻ آهي.

٣- رؤس الاصابع نهادن روا ست		نه پشت اصابع شنو قول راست
٤- بوضع "صدورالاصابع" بجد		رؤس الاصابع بقبله شود
٥- نخستين بسي بهتر ست از پسين		توجه بقبله بود بهترين
٦- نهِد بر زمين گر يكي انمله		شود وضع پايش درين مسئله
٧- ببين درمختار كن اختيار		سر انگشت واحد بود در شمار
٨- نهد صدر موزه كه آن بهتر ست		نهادن سرش هم روا ظاهر ست
٩- نه پشتِ اصابع، نه پهلوئ پا		نهادن بود معتبر اي كيا
١٠- نهادن دگر پا كه واجب ببود		ميان قيام و ركوع و سجود
١١- بوضعِ اصابع دگر پا بدم		چنين در سجود ست وضع القدم
١٢- زنان هر دو پا را بجانب يمين		بسازند اندر سجود اي امين
١٣- ولي وضع هر دو قدم از زنان		بوضع اصابع بود بي گمان
١٤- زنان را ست مشكل نهادن قدم		بمعنى كه اينجا مراد ست بدم
١٥- مرا گشت مفهوم از ضابطِه		كه بالا گذشته بكن رابطه
١٦- جدا از زمين دو قدم در سجود		چو برداشته در هوا اي ودود
١٧- اگر قدر ركني بود در هوا		نمازش نه هرگز بباشد روا
١٨- نهاده چو پشت اصابع قدم		و يا پشت پهلوئ پا با هم
١٩- درين هر دو صورت نماز ست روا		جدا از زمين نيست او را دو پا
٢٠- و ليكن كراهت بگشته نماز		درين هر دو صورت بكن امتياز
٢١- ببين شرح منيه بتحقيق صاف		شوي تا تو واقف برين اختلاف
٢٢- اگر وضع جبهت بكرده تمام		شود فرض حاصل شنو اين كلام
٢٣- ولي وضع بيني تو سنت بدان		بنزد دو صاحب شنو اي جوان
٢٤- چو جبهت نهاده و يا انف را		سجودش بنزدِ امام ست روا
٢٥- دگر را نهادن تو سنت بدان		رجوع امام ست همه زين بيان
٢٦- بكرد او بقولِ نخستين رجوع		ببين درمختار بهر اين رجوع

٣- آڱرين جا مٿا رکڻ به جائز آهن، باقي آڱرين جي پُٺ رکڻ جائز نہ آهي.
٤- آڱرين جي اڳ رکڻ مهل ڪوشش ڪري تہ جيئن آڱرين جا مٿان قبلي ڏي ٿين.
٥- پهريون طريقو، پوئين کان بهتر آهي ۽ قبلي ڏي سامهون ڪرڻ بہ بهتر آهي.
٦- زمين تي جيڪڏهن هڪ آڱر جو ڏوڏوڙو بہ ڪوڙيائين تہ وضع القدم ثابت ٿيو.
٧- "در مختار" ڏسي اعتبار ڪر تہ هڪ آڱر جو مٿو بہ شمار ۾ آهي.
٨- موزي جو اڳ رکي تہ بهتر آهي، ان جو مٿو رکڻ بہ جائز آهي.
٩- آڱرين جي پٺ يا پير جو پاسو رکڻ معتبر نہ آهي.
١٠- قيام، رڪوع ۽ سجدي ۾، ٻيو پير رکڻ واجب آهي.
١١- ٻني پير جون آڱريون، سجدي ۾ رکڻ وضع القدم آهي.
١٢- سجدي ۾ زالون ٻني پير ساڄي طرف ڪن.
١٣- ۽ زالن جي ٻنهي پيرن جي رکڻ مان مراد آڱرين جو رکڻ آهي.
١٤- زالن لاء اٿين قدم رکڻ مشڪل آهن، جيئن هت مراد آهي.
١٥- مٿي ذڪر ڪيل قانون مان مون کي اها ڳالهہ معلوم ٿي آهي ويساه رکُ.
١٦- سجدي ۾ زمين تان جيڪڏهن ٻني پير کڄي ويا.
١٧- جيڪڏهن پير زمين کان هڪ رڪن جيترو قدر جدا رهيا تہ نماز جائز نہ ٿيندي.
١٨- جيڪڏهن پير جي آڱرين جي پٺ يا پير جو پاسو ڪوڙيائين.
١٩- انهن ٻنهي صورتن ۾ نماز جائز آهي، جيڪڏهن زمين کان ٻني پير ڏار نہ ٿيا آهن.
٢٠- ۽ انهن ٻنهي صورتن ۾ نماز ڪراهت آهي.
٢١- شرح مُنيَہ ڏس تہ اختلاف کان واقف ٿين.
٢٢- جيڪڏهن پيشاني رکيائين تہ فرض ادا ٿيو.
٢٣- زمين تيِ نَڪُ رکڻ، صَاحِبيَن وٽ سنت آهي.
٢٤- پيشاني يا نڪ رکيائين تہ امام اعظم وٽ سجدو صحيح آهي.
٢٥- ٻيو (عضوو)رکڻ سنت آهي. امام اعظم ان قول کان رجوع ڪيو آهي.
٢٦- امام اعظم پهرين قول ڏي رجوع ڪيو آهي، دُرّ مختار ڏسو.

٢٧- نهادن دو دست و دو زانوئ او | بنزد همه هست سنت نكو
٢٨- بقولي نهادن همين پنج چيز | برو واجب ست نيز اي با تميز
٢٩- بيک قول وجه و دو پايش تمام | دو دست و دو زانو شنو اين كلام
٣٠- همه هفت اندامها در سجود | فريضه بود وضع آنها بجود
٣١- همه قولها را ز مفتاح بين | همه را ببسيار ايضاح بين
٣٢- نه تكرار سجده ز نص كتاب | بيامد ثبوتش شنو اين جواب
٣٣- ثبوتش بسنت بيامد تمام | ببين درمختار اي نيک نام
٣٤- دو سجده يكي ركن اندر شمار | يكي را مكن بي دگر اعتبار
٣٥- و ليكن يكي پس دگر واجب ست | نه ركنِ دگر درميان حاجب ست
٣٦- بحاجب نه واجب بيايد بدست | ولي فرض حاصل شود جائز ست
٣٧- اگر جائ سجده بود نرم تر | فرو تر رود دور با زور سر
٣٨- و يا سجده گاهش ز نيم ذراع | زياده بلند ست دان بي خداع
٣٩- برين هر دو موضع نه سجده روا ست | دگر جا بجستن مرا او را دوا(١) ست
٤٠- اگر نيم گز سجده گاهش بلند | سجود ست جائز بران جا پسند
٤١- بقولي چو از نصف قامت كم ست | ز حد ركوعش بود نيز پست
٤٢- بود گرچه از نيم گز هم رفيع | سجود ست جائز بران اي وكيع
٤٣- نه اين قول هرگز بباشد صحيح | ببين شرح منيه كه گفته صريح
٤٤- مگر چون جماعت كند ازدحام | كند سجده بر پشت ساجد تمام
٤٥- اگر مي بود هر دو را يک نماز | بدارد برين پشت سجده جواز
٤٦- چو همواره باشد زمين نماز | وليكن نه سجده تواند بساز
٤٧- مگر چونكه چيزي نهد پيش او | تواند كه سجده كند او برو
٤٨- اگر ارتفاعش بود نيم گز | بود سخت تر نيز ني همچو خز
٤٩- سجودش دران دم برو لازم ست | نه هرگز اشارت روا آن دم ست
٥٠- و ليكن بقولي كه باشد صحيح | اشارت برو لازم ست هم مليح

(١) در نسخه "چ د" روا بجائ دوا نوشته است.

٢٧- ٻنهي هٿ ۽ ٻنهي گوڏا رکڻ، سيني وٽ سنت آهن.
٢٨- هڪ قول موجب اهي پنج ئي عضوا زمين تي رکڻ واجب آهن.
٢٩- هڪ قول موجب منهن، ٻه پير، ٻه هٿ ۽ ٻنهي گوڏا.
٣٠- اهي ست (٧) عضوا زمين تي رکڻ سجده ۾ فرض آهن.
٣١- اهي سمورا اقوال مفتاح ۽ ايضاح ۾ ڏسو.
٣٢- نص قرآن مان سجدي جو تڪرار (ٻه سجدا ڪرڻ) ثابت نه آهي.
٣٣- سجدي جو تڪرار حديث سان ثابت آهي در مختار ڏسو.
٣٤- ٻنهي سجدا هڪ رڪن آهن، هڪڙي کي ٻئي کان سواءِ اعتبار نه ڪر.
٣٥- پر هڪ سجدو ٻئي پٺيان واجب آهي ۽ وچ ۾ پيو ڪوبه رڪن حائل نه آهي.
٣٦- وچ ۾ حاجب (سَنڌي) اچڻ جي ڪري واجب ادا نه ٿيندو پر فرض حاصل ٿي ويندو.
٣٧- جيڪڏهن سجدي جي جاءِ نرم هجي، جو مٿي جي زور سان نراڙ به هيٺ وڃي ٿو.
٣٨- يا سجدي جي جاءِ اڌ هٿ کان به زياده بلند آهي.
٣٩- انهن ٻنهي جاين تي سجدو ڪرڻ جائز نه آهي، ان کي ٻي ڪا (سخت) جاءِ ڳولڻي آهي.(١)
٤٠- جيڪڏهن سجدي جي جاءِ اڌ گز بلندي هجي ته ان تي سجدو ڪرڻ جائز آهي.
٤١- هڪ قول موجب اڌ قد کان گهٽ آهي ۽ رڪوع جي حد کان به هيٺ آهي.
٤٢- پوءِ اگرچه اڌ گز کان به وڌيڪ بلند هجي ته به ان تي سجدو ڪرڻ جائز آهي.
٤٣- شرح مُنيه ۾ صريح چيل آهي ته هي قول صحيح نه آهي.
٤٤- جيڪڏهن جماعت جو انبوه هجي ته ٻئي سجدي ڪندڙ جي پُٺيءَ تي سجدو ڪري.
٤٥- جيڪڏهن ٻنهي جي نماز ساڳئي هوندي ته، پٺيءَ تي به سجدو ڪرڻ جائز ٿيندو.
٤٦- جڏهن نماز واري زمين هموار (سِڌي ۽ برابر) هجي، پر ان تي سجدو ڪري نٿو سگهجي.
٤٧- ۽ ڪا شيءِ اڳيان رکڻ کان سواءِ سجدو ڪري نٿو سگهي.
٤٨- جيڪڏهن اها شيءِ اڌ گز بلند هجي ۽ سخت به هجي ۽ ريشم وانگر نرم اصلي نه هجي.
٤٩- ان وقت ان تي سجدو ڪرڻ لازم آهي ۽ اشارو ڪرڻ جائز نه آهي.
٥٠- پر صحيح قول موجب ان تي اشارو ڪرڻ لازم آهي.

(١) نسخي "چ،د" ۾ 'دوا' جي بدران 'روا' لکيل آهي.

٥١- سجودش بران چیز مکروه دان — ببین درمختار اي نوجوان
٥٢- اگر با کراهت بکرده سجود — بران چیز مذکور اي کان جود
٥٣- اگرچه بصورت سجود ست عیان — ولي در حقیقت اشارت بدان
٥٤- اشارت سجود ست آن معتبر — که پستر شَود از رکوعش مگر
٥٥- اشارت سجودش فرو تر شدن — ز هیئت رکوعش شنو قول من
٥٦- اشارت باین شرط دارد جواز — اگرچه بصورت سجود ست براز
٥٧- اشارت هوائي بسي بهتر ست — چو دیگر کراهت بود کهتر ست
٥٨- ازین ست مفهوم یک مسئله — چو وجهش نهاده بجز ولوله
٥٩- بران چیز مذکور اي مرد دین — که باشد جدا از زمین اي امین
٦٠- چو قادر ببوده روا شد سجود — اشارت شده چونکه عاجز ببود
٦١- و لیکن نهادن چنین چیز پیش — کراهت بباشد ببین کار خویش
٦٢- اگر درمختار بیني تمام — دگر شرح منیه مع الاهتمام
٦٣- شوي نیک واقف برین مسئله — رود از دلت تا همه قلقله
٦٤- کسي کو که عاجز بود از سجود — و یا او برهنه بود اي ودود
٦٥- نشسته کند فرض جائز قیام — نشستن بسي بهتر ست اي همام
٦٦- شود تا اشارت بقرب زمین — بنزدیک جائي سجودش متین
٦٧- رعایت سجود ست مقصود تر — قیام ست ساقط شنو این خبر
٦٨- اشارت بحالت قیام ست بعید — ز موضع سجودش بدان اي سعید
٦٩- ولي برهنه را نشستن تمام — کند ستر عورت نه ساتر قیام
٧٠- کسي(١) کو کند نفل بر مرکبش — چو تخته بپیشش نهد تخت وش

(١) در نسخهٔ "ر" درین مقام ترتیب اشعار باین طور نوشته است.

اشعار

اگر راکب چار پایه کس ست — بایما رکوع و سجودش بس ست.
مگر چونکه بر دابهء اش تخت بست — بمانند مجمل بران خود نشست.
کند با رکوع و سجودش نماز — ببین شرح منیه بیابي تو راز.
اگر بر سریر ست موضع سجود — بود موضعش سخت تر اي ودود.
نمازش روا مي بود بر سریر — همه این مسائل بدل یاد گیر.

٥١- ان کي ان شيءِ تي سجدو ڪرڻ مڪروه آهي، درمختار ڏِس.
٥٢- جيڪڏهن ڪراهت هوندي بہ ان شيءِ تي سجدو ڪيائين.
٥٣- جيتوڻيڪ ظاهر ۾ سجدو آهي، پر حقيقت ۾ اشارو سمجھہ.
٥٤- سجدي لاءِ اهو اشارو معتبر چئبو، جيڪو رڪوع ڪان هيٺ هجي.
٥٥- سجدي جو اشارو. رڪوع وانگر هيٺ ٿيڻ آهي.
٥٦- ان (هيٺ ٿيڻ واري) شرط سان اشارو جائز آهي، توڙي ظاهر ۾ سجدي جي صورت ۾آهي.
٥٧- هوائي اشارو تمام بهتر آهي ڇو تہ ٻيو طريقو ڪراهت وارو آهي.
٥٨- هن مان هڪ ٻيو مسئلو سمجھہ ۾ آيو تہ جڏهن منهن رکيائين.
٥٩- منهن اهڙي شيءِ تي رکيائين جيڪا زمين ڪان جدا هجي.
٦٠- جيڪڏهن سجدي تي قادر آهي تہ سجدو جائز ٿيو، عاجز آهي تہ اشارو ٿيو.
٦١- پر اهڙي شيءِ اڳيان رکڻ ڪراهت آهي.
٦٢- جيڪڏهن تون در مختار ۽ شرح مُنيه ڏسين.
٦٣- هن مسئلي تي بخوبي واقف ٿيندين ۽ دل مان ڪٽڪو بہ لهي ويندئي.
٦٤- جيڪڏهن ڪو ماڻهو سجدي ڪان عاجز هجي يا اگهاڙو هجي.
٦٥- اهو ويهي فرض پڙهي ٻيهڻ بہ جائز آهي، پر ويهي پڙهڻ بيهي، پڙهڻ ڪان بهتر آهي.
٦٦- جيئن اشارو زمين تي سجدي ڪرڻ واري جاءِ کي ويجهو ٿئي.
٦٧- سجدي جي رعايت مقصود آهي ۽ قيام ساقط شيءِ آهي.
٦٨- قيام جي حالت ۾ اشارو ڪرڻ سجدي جي جاءِ ڪان پري ٿئي ٿو.
٦٩- پر اگهاڙي لاءِ ويهي پڙهڻ ۽ اگهڙ جو ڍڪڻ، قيام جي بنسبت وڌيڪ آهي.
٧٠- جيڪڏهن سواريءَ تي نفل پڙهي ٿو ۽ اڳيان تختو رکي ٿو.(١)

(١) نسخي "ر" ۾ هن جاءِ تي شعرن جي ترتيب هن طرح لکيل آهي:

شعــر

جيڪڏهن ڪو شخص چوپائي تي سوار آهي، انکي رڪوع ۽ سجدو اشارن سان ڪرڻ ڪافي آهي.
پر جيڪڏهن چوپائي تي ڪجائي وانگر تختو ٺاهي ٿو ۽ ان تختي تي وينو.
رڪوع ۽ سجدو نماز ۾ ادا ڪري، شرح منيه ڏس تہ توکي راز معلوم ٿئي.
جيڪڏهن کٽ تي سجدي جي جاءِ آهي ۽ اها جاءِ سخت محسوس ٿئي ٿي.
ان جي نماز کٽ تي جائز آهي. هي سمورا مسئلا دل سان ياد ڪر.

٧١- بران سخت تخته سجودش روا ست ببين شرح منيه همه با صفا ست
٧٢- اگر نعش مرمول اي خوش سير رمالش بود ملتئم سخت تر
٧٣- بران نعش جائز بباشد نماز ميان مسائل بكن امتياز
٧٤- دو ركن ست ديگر شنو اين بيان بنزد ابي يوسف ست هر دو آن
٧٥- يكي قومه و دوم جلسه گزين بتعديل اين هر دو ركنين بين
٧٦- درين هر دو هم در ركوع و سجود بود شرط تعديل اي كان جود
٧٧- بنزد ابي يوسف ست اين همه بيامد بايضاح روشن چو مه
٧٨- بگويم بتفصيل در واجبات درانجا بداني تو اي خوش صفا

باب قعود اخير

١- بقدر تشهد بباشد(١) قعود قعودش ازان كم ندارد وجود
٢- بود گرچه امي و يا اخرس ست نشستن همين قدر بر هر كس ست
٣- بيک وجه قعده بود ركن تام بوجهِ دگر شرط باشد مدام
٤- چنانچه گذشته همه اين بيان بتفصيلِ صافي شنو اي جوان
٥- نمازي كه ختمش مقرر شده بتقرير شارع قوي تر شده
٦- پس و پيش قعده نكرده(٢) دران محلش معين بود جاودان
٧- چنانچه بفجر ست پس از ركعتين بظهر ست بر چار اي نور عين
٨- بود بر سه ركعت اگر مغرب ست نه قعده ميانه مگر واجب ست
٩- وگر نفل باشد محلش ازو ست دران بهر ختمش مخير همو ست
١٠- بتحريم واحد بسي شفعها ز نفلات بي شک بباشد روا
١١- چو خواهد كه ختمش كند با سلام بقعده نمازش كند اختتام
١٢- بود فرض قعده يكي آخرين كه گشته بآخر نمازش قرين
١٣- بواقي همه قعدها واجب ست ز شيخين اينجا همين مذهب ست

(١) در نسخه "جهـ" ببايد بجاىٔ بباشد نوشته است. (٢) در نسخه "چ ا" نگردد بجاىٔ نكرده نوشته است.

٧١- ان سخت تختي تي سجدو ڪرڻ جائز آهي، شرح منيه ڏسو.
٧٢- جيڪڏهن تختي تي واري پيل هجي ۽ اها واري سخت لڳي ٿي.
٧٣- ان تختيءَ تي نماز جائز آهي، مسئلن ۾ فرق ڪر.
٧٤- امام ابو يوسف وٽ ٻيا به ٻه رڪن آهن.
٧٥- هڪ قومه ٻيو جلسه، انهن ٻنهي رڪنن جي تعديل ڪرڻي آهي.
٧٦- انهن ٽن رڪنن ۽ رڪوع ۽ سجدي ۾ به تعديل شرط آهي.
٧٧- اهو سڀ ڪجهه امام ابو يوسف وٽ آهي ۽ ڪتاب ايضاح ۾ چند وانگر چٽو آهي.
٧٨- انهن بابت تفصيل سان بحث واجبن ۾ ڪندس تون اتي پڙهجان.

آخري قعدي جو باب

١- قعدو، التحيات جيترو قدر ڪري، ان کان گهٽ نه هجي.(١)
٢- اڻ پڙهيل يا گونگو هجي، ايترو اندازو هر ڪنهن ماڻهو ڪي ويهڻو آهي.
٣- هڪ وجهه سان قعده رڪن آهي، ٻئي وجهه سان شرط آهي.
٤- جيئن ته اهو سمورو بيان، تفصيل سان گذري چڪو آهي.
٥- جنهن نماز جي پڇاڙي شارع جي مقرر ڪرڻ سان مقرر ٿيل آهي، اها وڌيڪ قوي آهي.
٦- ان نماز ۾ قعدي ڪي اڳي پوءِ نه ڪبو، ڇو ته ان جي جاءِ مقرر ٿيل آهي.(٢)
٧- جيئن فجر ۾ ٻن رڪعتن تي ۽ ظهر ۾ چئن رڪعتن تي مقرر ٿيل آهي.
٨- مغرب ۾ ٽن رڪعتن تي آهي ۽ ان ۾ وچون قعدو واجب آهي.
٩- جيڪڏهن نفل هجي ۽ قعدي جي جاءِ اُن(شارع) کان آهي ته اُنجي اختتام ۾ نمازي اختيار وارو آهي.
١٠- نفل ۾ هڪ تڪبير تحريمه سان گهڻا شفعا جائز آهن.
١١- جڏهن نماز ڪي سلام سان پورو ڪرڻ گهري ٿو ته قعدو ڪري نماز ڪي ختم ڪري.
١٢- هڪڙو پويون قعدو فرض آهي، جيڪو نماز جيءَ پڇاڙيءَ سان مُتصل ٿئي ٿو.
١٣- باقي ٻيا سمورا قعدا واجب آهن، اهو شيخين جو مذهب آهي.

(١) نسخي "جهه" ۾ 'بباشد' جي بدران 'بايد' لکيل آهي. (٢) نسخي "چ،ا" ۾ 'نکرده' جي بدران 'نگردد' لکيل آهي.

۱۴- ولي از محمد دگر از زفر — همه قعدها را فرائض نگر
۱۵- بسر هر دو گانه ز نفلا تها — بود فرض قعده شنو اي كيا
۱٦- بدان قول شيخين معمول هست — گرفته چو جمهور آنرا بدست
۱۷- نه بر حال قعده بود اعتبار — ولي بر مآل ست همه هست بار
۱۸- چو در عاقبت آن اخيره شده — فريضه شده آن شنو تو همه
۱۹- نه قعده بنيت شود آخرين — بآخر نمازش بگردد قرين
۲۰- مسافر بنيت بكرده قعود — كه بوده محلش درانجا بسود
۲۱- نه هنوز بيرون شده از نماز — بنيت اقامت شده كام ساز
۲۲- دگر بار قعده فريضه برو — نخستين همه گشتت واجب نكو
۲۳- اگر قصد شفعه يكي كرد مرد — بنسيان دو شفعه و يا چار كرد
۲۴- برو فرض آنگاه قعده شود — كه آخر نمازش بكرده شود
۲۵- چو در نفل قعده فريضه بكرد — بنا كرد نفلِ دگر نيک مرد
۲٦- اگرچه بنسيان بنا كرد او — دگر فرض قعده بباشد برو
۲۷- نخستين فريضه ببوده بحال — ولي گشت واجب همه در مآل
۲۸- همين قول شيخين مُفتا به است — نه قولِ محمد درينجا به است
۲۹- بدان چهل ركعت ز نفلاتها — بتحريم واحد بباشد روا
۳۰- بنزديک شيخين قعده يكي — فريضه بباشد شنو بي شكي
۳۱- ولي بيست قعده فريضه شده — بنزد محمد بدان تو همه
۳۲- بباشد كراهت زياده ز چار — بتحريم واحد ميان نهار
۳۳- ولي چار در روز بهتر ز دو ست — بتحريم واحد بجز گفتگو ست
۳۴- بشب هشت ركعت بتحريم يک — نه مكروه باشد درين نيست شک
۳۵- زياده ازين قدر مكروه دان — بتحريم واحد بشب بي گمان
۳٦- ولي چار افضل بنزد امام — بتحريم واحد بشب اي همام
۳۷- مگر در تراويح دو بهتر ست — چه حكمِ تراويح خود ديگر ست
۳۸- بنزد دو صاحب بشب مطلقا — دو ركعت جدا بهتر ست اي كيا

١٤- پر امام محمد ۽ امام زفر سيني قعدن کي فرض سمجهن ٿا.
١٥- نفل جي هر ٻن رڪعتن جي آخر ۾ قعدو فرض آهي.
١٦- شيخين جي قول تي عمل آهي، جو ته جمهور ان کي قبول ڪيو آهي.
١٧- قعدي جي حال تي اعتبار نه آهي، بلڪ سمورو دارومدار پڇاڙي تي آهي.
١٨- جڏهن ته نماز جي پڇاڙيءَ ۾ اهو پويون قعدو ٿيو، تنهن ڪري فرض به اهو ٿيو.
١٩- قعدو نيت سان آخري نه ٿيندو، بلڪ جيڪو نماز جي پڇاڙيءَ ۾ واقع ٿيندو.
٢٠- مسافر قعدي جي نيت ڪئي، جو ان جي محل اها هئي.
٢١- اڃا نماز کان فارغ نه ٿيو ۽ اقامت جي نيت ڪيائين.
٢٢- ٻيو پيرو قعدو ان تي فرض آهي ۽ پهريون قعدو واجب ٿيو.
٢٣- جيڪڏهن ڪنهن شخص، هڪ شفعي جو ارادو ڪيو ۽ ويسر ۾ ٻه يا چار شفعا پڙهيائين.
٢٤- قعدو فرض اهو چئبو، جيڪو آخر ۾ ڪيائين.
٢٥- نفل ۾فرضي قعدو ويٺو، پر وري ٻئي نفل کي ان تي بنا ڪيائين.
٢٦- اگرچه ويسر ۾ بنا ڪيائين ته به، ٻيو پيرو قعدو ڪرڻ ان تي فرض ٿي ويندو.
٢٧- پهريائين اهو قعدو في الحال فرض هو،پر اڳتي هلي آخرير(ٻئي نفل ملائڻ ڪري) واجب ٿي ويو.
٢٨- اهو قول شيخين جو مفتىٰ به آهي ۽ امام محمد جو قول هت قوي نه آهي.
٢٩- چاليهه رڪعتون نفل هڪ تڪبير تحريمه سان پڙهڻ جائز آهن.
٣٠- بنا شڪ شبهي جي ٻڌو ته شيخين وٽ هڪ قعدو فرض ٿيندو.
٣١- پر امام محمد وٽ ويهه (٢٠) قعدا فرض ٿيندا.
٣٢- ڏينهن جو هڪ تڪبير تحريمه سان، چئن رڪعتن کان وڌيڪ پڙهڻ ڪراهت آهي.
٣٣- پر ڏينهن جو هڪ تڪبير تحريمه سان چار رڪعتون (گڏي پڙهڻ) ٻن کان بهتر آهن.
٣٤- رات جو هڪ تڪبير تحريمه سان، اٺ رڪعتون (گڏي پڙهڻ) مڪروه نه آهن.
٣٥- رات جو هڪ تڪبير تحريمه سان اٺن رڪعتن کان زياده گڏي پڙهڻ مڪروه آهي.
٣٦- پر امام اعظم وٽ چار رڪعتون هڪ تڪبير تحريمه سان رات جو پڙهڻ افضل آهن.
٣٧- مگر تراويح ۾ ٻه رڪعتون گڏي پڙهڻ بهتر آهن، جو ته تراويح لاءِ ٻيو حڪم آهي.
٣٨- صاحبين وٽ رات جو مطلقاً ٻه رڪعتون جدا جدا پڙهڻ بهتر آهن.

باب شروطي كه در نماز ست نه بيرون كه اينها ملحق باركان ست

١- سيوم نوع ملحق باركان نگر، ولي عين اركان نباشد مگر
٢- ولي در حقيقت شرائط نماز همين نوع باشد بكن امتياز
٣- شرائط دروني همين نوع گشت بروني گذشته كه هستند هشت
٤- باركان همين نوع ملحق شده شرائط شدن آن نه ناحق شده
٥- سه چيز ست داخل درين نوع هان(١) جدا هر يكي را كنم من بيان
٦- بتفصيل كامل جدا هر يكي همين هر سه گويم شنو بي شكي
٧- بفعل مصلي خروج از نماز دگر هست ترتيب اركان براز
٨- سيوم هست بيدار بودن بساز درين هر سه باشد بيان دراز
٩- ولي درمختار گفته كه بيست شرائط بود بهر تحريم ايست
١٠- ازين بيست چون فوت شرطي نمود شروع نمازش نگردد بسود(٢)
١١- دگر سيزده شرط گفته شده ميان نماز ست آن سيزده
١٢- سه وسي شرائط همه صافيه بياورد آنها ز وهبانيه
١٣- بيان همه هست موجب ملال و ليكن مفيد ست في كل حال
١٤- بيان همه درمختار گفت بنظمش بنثرش بتكرار گفت
١٥- يكي هست وقت نماز آمدن دگر اعتقاد دخولش شدن
١٦- بنيت متابع شدن مر امام بود شرط نطقش شنو اين كلام
١٧- بواقي همه را احاطه بكن تو از درمختار دان اين سخن
١٨- ولي شرط گفتن يكي احتراز ز چيزِ منافي ميانِ نماز
١٩- نه حاجت بذكرش گهي آمده چون آن چيز مفسد نمازش شده
٢٠- شمرده شده چونكه در مفسدات دربنجا نه حاجت شنو با ثبات

(١) هان: هوش دار و بين و بدان. (كشف) (٢) درنسخه "جهه" نكرده ست بود بجائي نگردد بسود نوشته است.

نماز جي اندروني شرطن جو ذڪر، جيڪي رڪنن سان ملحق آهن

١- ٽيون قسم رڪنن سان ملحق آهي پر بعينه رڪن نہ آهن.
٢- پر حقيقت ۾ اهو قسم نماز جا شرط آهن.
٣- اهو قسم نماز جا اندروني شرط آهن ۽ ٻاهرين شرطن جو بيان تہ گذريو جيڪي اٺ آهن.
٤- هيءُ قسم رُڪنن سان ملحق آهي ۽ انهن ڪي شرط چوڻ حق آهي.
٥- ٽي شيون هن قسم ۾ داخل آهن، هر هڪ جوجدا جدا بيان ڪيان ٿو.(١)
٦- پوري تفصيل سان انهن ٽن مان هر هڪ جو جدا جدا بيان ڪيان ٿو.
٧- هڪ نمازيءَ جو پنهنجي فعل سان نماز کان ٻاهر نڪرڻ، ٻيو رڪنن جي ترتيب آهي.
٨- ٽيون نمازيءَ جو سجاڳ هجڻ، انهن ٽنهين جو بيان ڏکو آهي.
٩- پر الدرالمختار واري چيو تہ ويھ آهن، جيڪي تحريمه لاءِ شرط آهن.
١٠- انهن ويهن مان جيڪڏهن ڪو شرط فوت ٿيو تہ، نماز ۾ شروع ٿيڻ فائديمند نہ ٿيندو.(٢)
١١- ٻيا بہ تيرهن (١٣) شرط نماز ۾ چيا ويا آهن.
١٢- ٽيٽيهہ (٣٣) شرط "وهبانيه" کان نقل ڪري آندا اٿس.
١٣- سيني جو بيان نفرت جو سبب آهي پر هر حالت ۾ فائديمند آهي.
١٤- الدرالمختار سيني جو بيان نظم ۽ نثر ۾ ٻنهي ۾ تڪرار سان ڪيو آهي.
١٥- هڪ نماز جو وقت اچڻ، ٻيو نماز ۾ داخل ٿيڻ جو ارادو ڪرڻ آهي.
١٦- امام جي تابعداريءَ جي نيت زبان سان ڪرڻ شرط آهي.
١٧- باقي ٻين ڪي معلوم ڪر ۽ اها معلومات الدرالمختار مان حاصل ڪر.
١٨- پر جيڪا شيء نماز جي خلاف هجي، اهڙي شيءِ کان پرهيز ڪرڻ ڪي هڪ شرط چَوڻُ.
١٩- ان جي ذڪر ڪرڻ جي ضرورت نہ آهي ڇو تہ اها شيءِ نماز ڪي ڀڃندڙ آهي.
٢٠- جڏهن تہ انڪي نماز ڀڃندڙن ۾ شمار ڪيو ويو آهي، تنهنڪري هت ذڪر ڪرڻ جي ضرورت نہ آهي.

(١) هان: هوش رک، ڏس ۽ ڄاڻ. (ڪشف) (٢) نسخي "جهہ" ۾ 'نگردد' جي بدران 'نکرده' لکيل آهي.

٢١- ولي آنچه در "بحر رائق" بگفت — که یک فرض عارض شده نیز مفت
٢٢- چو قعده میانه بکرده امام — دران هم تشهد بخوانده تمام
٢٣- شده فرض بر مقتدي هر دو این — بُدَه بر امامش دو واجب متین
٢٤- نخوانده تشهد اگر مقتدي — و یا ترک قعده بکرده قوي
٢٥- نه راجع بگشته میان نماز — سُویٔ چیز متروک اي دل نواز
٢٦- نمازش شکسته شده نا بکام — امامش اگر هر دو کرده تمام
٢٧- گمان برد کاین قول باشد صحیح — درین قول باشد خطاء صریح
٢٨- چه در فرض، فرض ست متابع شدن — نه در غیر فرض ست اي میر من
٢٩- بواجب متابع شدن واجب ست — نه واجب شود فرض هر جا که هست
٣٠- نه واجب بچیزي شود فرض زود — سُویٔ فرض، واجب ندارد صعود
٣١- ولي هست واجب بوَصف وجوب — نه تبدیل این وصف در حال خوب
٣٢- باین طور در "نهرفائق" صریح — جوابش بگفته بشو مستریح
٣٣- دگر "درمختار-صافي جواب — بداده ترا هست کافي جواب
٣٤- قعود اخیر از نماز امام — که فرض ست آن بر همه اي همام
٣٥- نه در حق مسبوق فرض ست آن — بود بلکه واجب بدان جاودان
٣٦- چو این قول در "بحر" بي گفتگو ست — تناقض میان کلامین او ست
٣٧- چو این فرض در حق این مقتدي — نه فرض ست این بلکه واجب جلي
٣٨- پس آن واجب محض همچون گذشت — چگونه بران مقتدي فرض گشت

ذکر خروج از نماز بفعل مصلي

١- خروج مصلي بفعلش صریح — بود شرط ختم نمازش صحیح
٢- بشرطي که آن فعل اي دل نواز — بود اختیاري منافي نماز
٣- بود شرط ختم نمازش خروج — خروجش بفعلش بدارد عروج

٢١- پر جيئن "بحر رائق" واري چيو ته هڪ ٻيو فرض به ظاهر ٿئي ٿو.
٢٢- امام جڏهن وچون قعدو ڪيو ۽ ان ۾ التحيات به پورو پڙهيائين.
٢٣- مقتديءَ تي اهي ٻئي فرض ٿي پيا، جيئن امام تي واجب هئا.
٢٤- پوءِ جيڪڏهن مقتدي تشهد نه پڙهيو يا وري قعدو ڇڏي ڏنائين.
٢٥- ۽ نماز دوران انهيءَ ڇڏيل شيءِ ڏانهن نه موٽيو.
٢٦- ته ان مقتديءَ جي نماز پڄي پئي، جيڪڏهن امام ٻئي ڪم پورا ڪيا هوندا.
٢٧- سندس خيال ۾ ته اهو قول صحيح آهي (پر حقيقت ۾) ان قول ۾ خطا صريح آهي.
٢٨- ڇو ته فرض ۾ امام جي تابعداري فرض آهي، باقي فرض کانسواءِ ٻئي ۾ فرض نه آهي.
٢٩- واجب ۾ تابعداري ڪرڻ واجب آهي، واجب جتي به هجي اهو فرض نه ٿيندو.
٣٠- واجب ڪنهن به شيءِ جي ڪري فرض نه ٿيندو ۽ فرض جي درجي کي واجب پهچي نه سگهندو.
٣١- واجب، وُجوب واري وصف سان آهي ۽ اها وصف ڪنهن به حال ۾ تبديل نه ٿيندي.
٣٢- اهڙي طرح "نهر فائق" ۾ صريح جواب ڇيو اٿس فرحت ڪر.
٣٣- ٻيو "در مختار" ۾ صرف جواب ڏنو اٿس، اهو جواب تولاءِ ڪافي آهي.
٣٤- امام واري نماز جو پويون قعدو سيني تي فرض آهي.
٣٥- ۽ مسبوق جي حق ۾ اهو قعدو فرض نه آهي بلڪ واجب آهي.
٣٦- جڏهن هي قول"بحررائق"۾ بنا اختلاف جي آهي، تڏهن سندس ٻنهي ڪلامن۾ تناقض آهي.
٣٧- جڏهن هيءُ فرض (قعده اخيره) هن مقتديءَ (مسبوق) جي حق ۾ فرض نه آهي بلڪ واجب آهي.
٣٨- ته پوءِ اهو خالص واجب (قعده اول ۽ تشهد) جڏهن گذريو ته مقتديءَ تي فرض ڪيئن ٿيو؟

نمازيءَجو پنهنجي فعل سان نماز کان ٻاهر نڪرڻ جو بيان

١- نمازيءَ جو پنهنجي فعل سان نماز کان ٻاهر نڪرڻ، نماز جي پوري ٿيڻ لاءِ شرط آهي.
٢- پر ان شرط سان ته اهو فعل نمازيءَ جو اختياري هجي ۽ نماز جي خلاف هجي.
٣- نماز جي ختم ٿيڻ لاءِ خُروج شرط آهي، پر خُروج سندس اختياري فعل سان هجي.

۴- ولي فعل بهر خروج ست سبب چه مدخول باء ست اي بوالعجب
۵- ميان متون(١) ست مدخول باء خروج ست مُسبب شنو با صفا
٦- سبب اختياري مُؤثر شده اثر آن خروج ست اي نيک ره
٧- اثر اضطراري بباشد مدام چگونه شود شرط اي نيک نام
٨- شرائط بود نيز اركانها هميشه همه اختياري بجا
٩- خروج ست چون اضطراري مدام چگونه بود شرط نزد امام
١٠- چگونه بود ركن(٢) نزديک او چنانچه ميان متون ست نكو
١١- نه ركن نماز ست خروج از نماز خروج ست خارج شنو با نياز
١٢- بود وصف خارج هميشه خروج بود ركن داخل هميشه ولوج
١٣- بدان كن تو تحقيق اي المعي روايت بكرده چنين بردعي
١۴- كه نزد امام ست اين فعل فرض ولي نفس اين فعل فرض ست چو قرض
١۵- ولي نفس اين فعل خاتم نماز برائي خروج ست شرطي براز
١٦- همين فعل شرط خروج ست مدام مُتِمّ نماز ست اين فعل تام
١٧- ولي اختياري ببودن تمام بود شرط نزديک او اي همام
١٨- دگر هم ببودن منافي نماز بود شرط اين هم بكن امتياز
١٩- شود تا بآن زود ختم و خروج ميانِ مدارج بكن تو عروج
٢٠- ببايد كه گويند اهلِ متون هو الفعل عمدا بگير اين ستون
٢١- و ليكن نه ركن ست فعل اين گهي نگويد كه ركن ست مگر گمرهي
٢٢- اگر كرد قهقه بآخر نماز و يا گوز عمداً بكرده فراز
٢٣- و يا مسلمي را شمشير زد و يا سب كرده بدشنام بد
٢۴- اگرچه مُتِمّ نماز ست اين و ليكن تو ركن نمازش مبين
٢۵- دربن چار صورت همين فعل او گناه ست بي شک بجز گفتگو
٢٦- اگر ركن بودي عبادت بُدي عبادت ازين ركن حاصل شدي
٢٧- نه ركن عبادت بود معصيت نه اين در عبادت بود خاصيت

(١) و في المتون والخروج بصنعه والاولىٰ ان يقال والصنع للخروج. (حاشيه مصنف) (٢) درنسخه "چ ا" شرط.

۴- پر فعل خروج لاءِ سبب آهي جو تہ فعل (صُنع) تي باءِ سبب جي داخل آهي.
۵- مُتونُ ۾ فعل، باءِ (سببي) جو مد خول آهي ۽ خروج مسبب آهي.[١]
٦- سبب اختياري مُؤَثِرُ (اثر ڪندڙ) آهي، سندس اثر خروج آهي.
٧- اثر اضطراري تہ هميشه لاڳو آهي، پوءِ اهو شرط ڪيئن ٿيندو؟
٨- شرطَ بہ رُڪن آهن ۽ اهي هميشه اختياري رهيا آهن.
٩- خروج جڏهن هميشه اضطراري رهيو آهي تہ پوءِ اهو امام صاحب وٽ شرط ڪيئن ڇئبو؟
١٠- اهو امام اعظم وٽ رڪن ڪيئن ٿيندو؟ جيئن متون ۾ مذڪور آهي.[٢]
١١- نماز مان خروج، نماز جو رڪن نہ آهي، خروج نماز کان خارج آهي ۽ نماز ۾داخل نہ آهي.
١٢- خروج وصف خارج آهي ۽ رڪن هميشه داخل آهي.
١٣- اي داناءِ! تون تحقيق ڪر، اٿين "بردعي" راويت ڪئي آهي.
١۴- امام اعظم وٽ هي فعل (خُرُوج بِصُنعِهِ) قرض وانگر فرض آهي.
١۵- پر هي فعل نماز جو خاتم آهي ۽ خروج لاءِ شرط آهي.
١٦- هي فعل خروج لاءِ شرط آهي ۽ نماز کي پورو ڪندڙ آهي.
١٧- پر فعل جو اختياري هجڻ، امام اعظم وٽ شرط آهي.
١٨- ٻيو تہ ان فعل جو نماز جي منافي هجڻ شرط آهي.
١٩- جيئن ان فعل سان فورا نماز جو اختتام ۽ خروج ثابت ٿئي.
٢٠- اهل متون چون ٿا تہ اهو فعل عمداً هجي.
٢١- پر هي فعل رڪن نہ آهي، اڻ واقف کان سواءِ ٻيو ڪوبہ ماڻهو ان فعل کي رڪن نہ چوندو.
٢٢- جيڪڏهن نماز جي آخر ۾ عمدا ٺهڪ ڏئي يا ٽِتُ ڏئي.
٢٣- يا ڪنهن مسلمان کي تلوار هنيائين يا ڪنهن کي گار گند ڏنائين.
٢۴- اگرچہ هي فعل نماز کي پورو ڪندڙ آهن، پر انهن کي نماز جو رڪن نہ سمجهہ.
٢۵- انهن ڇئني صورتن ۾، اهي فعل گناهہ آهن.
٢٦- جيڪڏهن رڪن هجي ها تہ عبادت هجي ها ۽ ان رڪن سان عبادت حاصل ٿئي ها.
٢٧- عبادت جي رڪن۾ گناهہ نہ هوندو آهي، نہ وري اها ڪا عبادت جي خاصيت آهي.

(١) مُتون ۾ "والخروج بصنعه" آهي ۽ والصنع للخروج چوڻ وڌيڪ بهتر هو.(ح-م) (٢) نسخي "ج،ا" ۾رڪن بدران شرط آهي.

٢٨- بدان بردعي از كلامِ امام بفهميد اين فعل شرطِ مدام
٢٩- صريحاً نگفته امامِ اين كلام كه اين فعل شرط ست اي نيک نام
٣٠- و ليكن بكرده همين امتياز منافي نماز ست مفسد نماز
٣١- اگرچه بآخر نمازش بود نمازش ازان نيز باطل شود
٣٢- مگر چون بقصدش منافي كند بآخر نمازش بدان اين سند
٣٣- همان وقت انجام گيرد نماز ولي قصد شرط ست بهر جواز
٣٤- منافي بآخر نماز ست اگر ولي اضطراري بباشد مگر
٣٥- بآفت سمائي منافي ست آن بنزد امام ست مفسد همان
٣٦- بنزد دو صاحب نماز ست تمام نه فاسد بگردد شنو اين كلام
٣٧- مگر رفت واجب بنزد همه كه لفظ سلام ست اي نيک ره
٣٨- چو قعده اخيره بكرده تمام امي را خليفه گرفته امام
٣٩- و يا فائته ياد آمد بدان نه ترتيب ساقط بُده آن زمان
٤٠- و يا ديد در فجر بي شک شتاب بآخر قعودش لب آفتاب
٤١- و يا بود أُمي بياموخته سه آيت و يا يک بدل دوخته
٤٢- و يا از جراحت عصابه فتاد ولي به شده بود ، داري تو ياد
٤٣- و يا برهنه بود جامه بيافت و يا وقت ديگر بجمعه شتافت
٤٤- و يا عذر دائم بگشته زوال نه عائد بگشته شنو بي ملال
٤٥- و يا چونكه با عجز مومي ببود شده قادر او بر ركوع و سجود
٤٦- و يا با تيمم بُده آب ديد و يا مدت مسح پايان رسيد
٤٧- و يا موزه اش را كشيده ز پا بفعل قليلش شنو با صفا
٤٨- همين ست دُوازده اين صور بواقي لواحق شنو بي خطر
٤٩- چو پاريده گرديد موزه تمام عيان گشت پايش شنو اين كلام
٥٠- و يا آب بر پاء وافر رسيد ز سوراخ موزه بدان اي سعيد
٥١- و يا با نجاست كثيره ببود مزيلش بديده شنو اي ودود

٢٨- بردعي امام اعظم جي ڪلام مان هن فعل ڪي شرط سمجهيو آهي.
٢٩- امام اعظم صريحاً ائين نہ چيو آهي تہ ڪو هيءَ فعل شرط آهي.
٣٠- پر امام صاحب اهو فرق ذڪر ڪيو آهي تہ جيڪو ڪم نماز جي خلاف آهي اهو مفسد آهي.
٣١- اگرچہ اهو فعل نماز جي آخر ۾ هجي تہ بہ ان سان نماز باطل ٿي پوندي.
٣٢- پر جيڪڏهن اهو منافي فعل نماز جي آخر ۾ قصداً هوندو.
٣٣- ان وقت نماز پوري ٿيندي پر قصداً اهو فعل ڪرڻ نماز جي جواز لاءِ شرط آهي.
٣٤- منافي فعل جيڪڏهن نماز جي آخر ۾ آهي پر اضطراري آهي.
٣٥- آسماني آفت نماز جي منافي آهي ۽ امام صاحب وٽ مفسد نماز آهي.
٣٦- صاحبين وٽ نماز تام آهي ۽ فاسد نہ ٿيندي.
٣٧- مگر سيني وٽ لفظ سلام، جيڪو واجب هو اهو ترڪ ٿيو.
٣٨- جيڪڏهن امام آخري قعدو پورو ڪيو ۽ اُمي ڪي خليفو بناياٺين.
٣٩- يا فوتي نماز ياد آيس ۽ صاحب ترتيب هو.
٤٠- يا فجر جي نماز ۾ سج جي ڪَني ڏٺائين.
٤١- يا اُمِي هو، جو ٽي آيتون (ننڍيون) يا هڪ آيت (وڏي) دل ۾ سکي ورتائين.
٤٢- يا ڦٽ جي پَٽي، جُٽي وجڻ جي ڪَري ڦٽ تان ڪِري پئي.
٤٣- يا اگهاڙو هو ۽ ڪپڙو هٿ آيس يا جمعي جي نماز ۾ ٻيو وقت (عصر نماز) داخل ٿيو.
٤٤- يا دائمي عذر زائل ٿيو ۽ وري اهو عذر درپيش نہ آيو.
٤٥- يا عجز جي ڪري اشارن سان نماز پڙهيائين ٿي، پوءِ رڪوع ۽ سجدي تي قادر ٿيو.
٤٦- يا تيمم وارو هو ۽ پاڻي ڏٺائين يا موزن جي مک ڪرڻ جي مدت پوري ٿي ويئي.
٤٧- يا ٿورڙي ڪم سان موزو پير مان ڪڍيائين.
٤٨- اهي ٻارهن صورتون آهن، باقي لواحق ٻڌو.
٤٩- جيڪڏهن سمورو موزو ڦاٽي پيو، جنهن مان پير ظاهر ٿي پيو.
٥٠- يا موزي جي سوراخ مان پير ڪي گهٽو پاڻي پهتو.
٥١- يا موزي ڪي گهڻي پليدي لڳل اٿس ۽ ان پليديءَ ڪي زائل ڪندڙ شيءِ ڏٺائين.

۵۲- و يا بُدَ كنيزک سرش برهنه — دران حال آزاد گشته همه
۵۳- نپوشيده سر را دران دم بفور — نكرده بزودي دران حال غور
۵۴- و يا محتلم گشت داري تو ياد — و يا بر تنش بس نجاست فتاد
۵۵- و يا وقت مكروه شد در قضا — غروب و طلوع و دگر استواء
۵۶- بدان در صور اين همه اي همام — نماز ست فاسد بنزد امام
۵۷- بفهميد خود بردعي زين كلام — يكي فرض باقي بمانده تمام
۵۸- بدان ترک فرض ست موجب فساد — همين فرض فعل ست داري تو ياد
۵۹- چو از بردعي اين روايت امام — ميانِ متون ست اي نيک نام
۶۰- بدانند مذهب امام ست اين — چنين ست جهل مركب متين
۶۱- صريحا نگفته امام اين كلام — خطا بردعي كرد اي خوش خرام
۶۲- امام ست بيزار زين اعتقاد — خطا بردعي كرد در اجتهاد
۶۳- بسي بردعي كرد اينجا خطا — كه نسبت بوي كرد اين قول را
۶۴- ولي در صُوَر اين همه بيشتر — منافي نماز ست مفسد نگر
۶۵- نه مفسد نماز ست ظاهر دگر — چنانچه شنيدي همه اين صُوَر
۶۶- ولي ترک فعلي كه فرض ست آن — كه خود بردعي كرد آنرا بيان
۶۷- نه مفسد نماز ست نزد امام — ميان صوَر اين شنو اين كلام
۶۸- مقابل بهر صورتي زين صور — منافي ست مفسد، نه مفسد دگر
۶۹- منافي ست مذكور در هر يكي — ز آفت سمائي ست آن بي شكي
۷۰- اگرچه بآخر نمازش شده — فسادِ نمازش ازان آمده
۷۱- بدان كرد كرخي روايت صريح — نه فعل اَز امام ست دان اي مليح
۷۲- ازين گفت كرخي بقول سديد — كه كرده خطا بردعي بو سعيد
۷۳- ز جمله صور اين بكرده قياس — خطا در قيامش درينجا شناس
۷۴- كه خود فعل فرض ست بآخر نماز — بتركش فسادِ نمازش دراز
۷۵- چو فهميد معنيٰ همين از صور — نه هرگر بديده دليلِ دگر

٥٢- يا پانهيءَ جو مٿو اگهاڙو هو، (نماز ٿي پڙهيائين) ۽ ان وقت آزاد ٿي.
٥٣- پر يڪدم مٿو نہ ڍڪيائين ۽ جلديءَ ۾ اهو خيال نہ آيس.
٥٤- يا احتلام وارو ٿي پيو يا سندس جسم تي ڪا پليدي لڳي پئي.
٥٥- يا قضا ڪندي مڪروه وقت اچي ويو، جيئن سج لهڻ، سج اڀرڻ ۽ ٽاڪ منجهند.
٥٦- انهن سيني صورتن ۾ امام اعظم وٽ نماز فاسد ٿي.
٥٧- بردعيءَ پاڻ ان ڪلام مان سمجهيو تہ باقي هڪ فرض رهيو.
٥٨- فرض ڇڏڻ نماز جي فساد جو سبب آهي ۽ اهو فرض نمازي جو ڪم (خروج بصنعه) آهي.
٥٩- جڏهن بردعيءَ کان، هي امام اعظم جي روايت مُتُون ۾ آيل آهي.
٦٠- ان مان سمجهن ٿا تہ امام اعظم جو مذهب اهو آهي، پر اهو جهل مرڪب آهي.
٦١- امام اعظم صريحا ائين نہ چيو آهي، بردعي خطا ڪئي آهي.
٦٢- امام اعظم انهي اعتقاد کان بيزار آهي، بردعي اجتهادي خطا ڪئي آهي.
٦٣- هن قول جي امام اعظم ڏانهن نسبت ڪري بردعي وڏي غلطي ڪئي آهي.
٦٤- پر انهن سيني صورتن ۾ جيڪي ڪم نماز جي منافي آهن، انهن کي مفسد سَمجهُ.
٦٥- ظاهر ۾ پيو ڪوبہ نماز جو مفسد نہ آهي، جيئن ہڏي آيا آهيو.
٦٦- پر فرضي ڪم کي ڇڏڻ خود بردعيءَ بيان ڪيو آهي.
٦٧- انهن صورتن ۾ امام اعظم وٽ نماز جا مفسد نہ آهن.
٦٨- انهن صورتن مان هرهڪ صورت نماز جي منافي ۽ مفسد آهي.
٦٩- هر هڪ صورت ۾ منافي مذڪور آهي جيڪو آفت سَمائي طور آهي.
٧٠- توڙي اهو فعل نماز جي پڇاڙي ۾ ٿيو، پر نماز جو فساد ان ڪري ٿيو.
٧١- "ڪرخي" صريح روايت ڪئي آهي تہ، اهو فعل امام اعظم کان مَروِي نہ آهي.
٧٢- ان ڪري ڪرخي چيو آهي تہ ابو سعيد بردعي خطا ڪئي آهي.
٧٣- انهن سيني صورتن مان قياس ڪيو اٿس، پر قياس ۾ سندس غلطي سڃاڻ.
٧٤- ڇوتہ خود فعل فرض آهي، جيڪو نماز جي آخر ۾ آهي، انجي ترڪ سان نماز فاسد ٿئي ٿي.
٧٥- جڏهن انهن صورتن مان، اها معنىٰ سمجهيائين ۽ پيو ڪوبہ دليل نہ ڏنائين.

٧٦- ازين گفت اين ست قول امام — اگرچه نگفته امام اين كلام
٧٧- بود قول كرخي دربنجا صحيح — ميان كتب من بديدم صريح
٧٨- يكي فرض(١) كم گشت از شانزده — بنزديک هر سه ائمه همه
٧٩- كه آن فرض اين فعل ختمِ نماز — كه از شانزده بود با امتياز
٨٠- شمردم همين فعل همچون ستون — شدم در شمردن مطابق متون
٨١- بقولي كه تحقيق باشد صحيح — بقدر تشهد قعود ست صريح
٨٢- نه فرض ست ديگر سوائ قعود — بآخر نمازش شنو اي ودود
٨٣- بنزديک هر سه ائمه تمام — يكي دان امام و دو صاحب امام
٨٤- ولي واجب ست محض لفظِ سلام — نه فرض ست چيزِ دگر اي همام
٨٥- ولي ترک لفظِ سلام ست قبيح — شنو ترک واجب مدام ست قبيح
٨٦- بود مذهب شافعي اين چنين — كه لفظ سلام ست فرضِ متين
٨٧- ولي در صور آنچه بالا گذشت — منافي بآفت سمائي بگشت
٨٨- ميانِ كتب همچنين آمده — كه ترجيح قولِ دو صاحب شده
٨٩- نمازش روا در همه آن صور — منافي نه مفسد(٢) در آنها نگر
٩٠- اگرچه بآفت سمائي شده — بآخر نمازش شنو تو همه
٩١- صحيح ست اين قول ترجيح يافت — بآخر نمازش نه مفسد شتافت
٩٢- بود محض مرجوح قولِ امام — ببين "درمختار" اي نيک نام
٩٣- دگر نيز "عالمگيري" ببين — بغربال تحقيق پيزي ظحين
٩٤- كشي تا نخاله خطا از صواب — ز تحقيق هرگز گهي رو مَتاب

(١) چند مسائل غوامض هويدا شده خروج بفعل حاصل شود فرض گفتند و خروج اضطراري ست و اضطراري فرض گفتن نا معقول ست و بردعي فعل را كه سبب خروج ست شرط تماميت نماز گفته و امام ازين قول بري شده است و فساد نماز در دوازده صُور كه نزد امام ست قول مرجوح ست. (حاشيه مصنف)

(٢) در نسخه "جه" ز مفسد بجائ نه مفسد نوشته است.

٧٦- ان ڪري چيائين ته هي امام اعظم جو قول آهي، اگرچه امام صاحب چيو به نه آهي.
٧٧- مون ڪتابن ۾ صريح لکيل ڏٺو آهي ته هن مسئلي ۾ ڪرخي جو قول صحيح آهي.
٧٨- ٽن امامن وٽ سورهن فرضن مان هڪ فرض گهٽ ٿيو. (١)
٧٩- اهو فرض نماز جي پڇاڙيءَ وارو هي فعل (خروج بصنعه) سورهن ڪان گهٽ آهي.
٨٠- مُتون مطابق ڳڻپ ڪئي اٿم، اهو فعل (خروج بفعل مصلي) ٽنهي مثل آهي.
٨١- هڪ صحيح قول مطابق قعود تشهد جو مقدار (فرض) آهي.
٨٢- ۽ نماز جي آخر ۾ قعود ڪان سواءِ ٻيو ڪوبه فرض نه آهي.
٨٣- ٽنهي امامن يعني امام اعظم ۽ صاحبين وٽ ائين آهي.
٨٤- فقط لفظ سلام واجب آهي ۽ ٻي ڪابه شيءِ فرض نه آهي.
٨٥- پر سلام جو لفظ ڇڏڻ خراب آهي ۽ واجب ڇڏڻ سدائين خراب آهي.
٨٦- امام شافعي جي مذهب موجب، لفظ سلام فرض آهي.
٨٧- پر مٿي ذڪر ڪيل صورتن ۾، منافي ڪم آسماني آفت جي ڪري ٿيو آهي.
٨٨- ڪتابن ۾ آيو آهي ته، صاحبين جي قول کي ترجيح آهي.
٨٩- انهن سيني صورتن ۾ نماز جائز آهي ۽ منافي فعل اتي به غير مفسد آهي. (٢)
٩٠- توڙي ڪٿي نماز جي آخر ۾ منافي ڪمَ آفت سَمائي جي ڪري ٿيا هجن.
٩١- هي قول صحيح ۽ ترجيح وارو آهي ته نماز جي آخر ۾ اهو فعل غير مفسد آهي.
٩٢- الدرالمختار ڏسو ان ۾ آهي ته رڳو امام اعظم جو قول مرجوح آهي.
٩٣- ٻيو عالمگيري به ڏس، تحقيق جي گيچڻ ۾ اٿو چاٽي ڏس.
٩٤- جيئن خطا وارو چائُ ۽ ڦوڳُ صواب ڪان ڪڍي سگهين ۽ تحقيق ڪان هرگز منهن نه موڙ.

(١) چند مسئلا اونها پيدا ٿيا آهن. خروج جيڪو ڪم سان حاصل ٿئي ٿو ان کي فرض چيو اٿن. حالانڪ خروج اضطراري آهي ۽ اضطراري کي فرض چوڻ غير معقول آهي ۽ بردعي فعل کي جيڪو خروج جو سبب آهي نماز جي پوري ٿيڻ لاءِ شرط چيو آهي ۽ امام اعظم هن قول کان بيزار آهي ۽ ٻارهن صورتن ۾ نماز جي فاسد ٿيڻ وارو امام صاحب قول مرجوح آهي. (حاشيه مصنف)

(٢) نسخي "جهه" ۾ "نه مسفد" جي بدران "زمسفد" لکيل آهي.

ذکر ترتیب ارکان نماز

١- کنون شرح ترتیب ارکان نگر — که باشد تعاقب یکي پس دگر(١)
٢- مطابق بنوبت کنند هر یکي — نه هرگز تفاوت کنند اندکي
٣- قیام و قرائت رکوع و سجود — بآخر نماز ست نوبت قعود
٤- یکي پس دگر مي بود متصل — نه هر یک ز جایش شود منتقل
٥- قیام ست نخستین ازان پس رکوع — ازان پس سجودِ بدارد وقوع
٦- نه معکوس رکعت بباشد نماز — چه ترتیب فرض ست اي دل نواز
٧- مگر رکن قولي که باشد یکي — که نامش قرائت شنو بي شکي
٨- که تقدیم آن واجب ست بر رکوع — نه فرض ست تقدیم آن دان بروع
٩- ز"ایضاح" و از درمختار بین — شواهد کثیره بباشد برین
١٠- ز"شرح وقایه" ببین با نیاز — که معکوس رکعت بباشد نماز
١١- چه ترتیب ارکان رکعت تمام — همه واجب ست صرف دان این کلام
١٢- نه این قول هرگز بباشد صحیح — چه ابطال این قول دیدم صریح
١٣- میان کتب هست ابطال این — ببین بحررائق شوي با یقین
١٤- ولي آنچه گفتند اي خوش سیر — که ترتیب فرض ست نزد زفر
١٥- نه فرض ست نزد ائمه دگر — چه نزدیک شان(٢) بلکه واجب نگر
١٦- چنانچه بمفتاح گفت این خبر — همین ست اندر کتب بیشتر
١٧- درین قول بسیار باشد خطا — نه این قول هرگز بدارد صفا
١٨- چه ترتیب ارکان رکعت تمام — بنزد همه فرض باشد مدام
١٩- مگر هر دو سجده یکي با دگر — نه فرض ست آن بلکه واجب نگر
٢٠- اگرچه بود هر دو رکن یکي — میانِ این دو جلسه بود اندکي
٢١- دگر هم قرائت همه بر رکوع — مقدم شدن واجب ست با خشوع

(١) درنسخه "جهہ" و "چ،د" باین طور ست ع- که باشد تعاقب پس یک دگر. (٢) شان: بمعنیٰ ایشان. (کشف)

نماز جي رڪنن جي ترتيب جو ذڪر

١- هاڻي رڪنن جي ترتيب جو بيان ڏس، جيڪي هڪ ٻئي جي پُٺيان هوندا آهن.(١)
٢- هرهڪ رڪن پنهنجي واري مطابق ادا ڪري ۽ ان ۾ ٿورڙو به تفاوت نه ڪري.
٣- قيام، قرائت، رڪوع ۽ سجد ، قعود جو وارو(نمبر) نماز جي آخر ۾ آهي.
۴- هڪڙو ٻئي سان مُتصلُ ٿئي ٿو ۽ پنهنجي جاء کان منتقل نٿو ٿئي.
۵- پهريائين قيام، ان کان پوء رڪوع، ان کان پوء سجدو، واقع ٿئي ٿو.
٦- ترتيب جي برخلاف ادا ڪيل رڪعت، نماز نه ڇنبي ڇو ته ترتيب فرض آهي.
٧- ۾ قرائت جيڪو هڪ قولي رڪن آهي.
٨- ان کي رڪوع کان اڳ ۾ ادا ڪرڻ واجب آهي ۽ فرض نه آهي.
٩- ايضاح ۽ دُر مختار ڏسو، ان تي گهڻا شاهد ۽ دليل آهن.
١٠- شرح وقايه ڏس ان ۾ آهي ته، ترتيب جي برعڪس ادا ڪيل رڪعت به نماز آهي.
١١- ڇو ته رڪعت جي رڪنن جي ترتيب واجب آهي.
١٢- هي قول صحيح نه آهي ڇو ته هن قول کي باطل ڪرڻ وارو دليل ڏنو اٿم.
١٣- ڪتابن ۾ هن قول کي باطل ڪرڻ وارو دليل موجود آهي، بحررائق ڏس ته يقين ٿئي.
١۴- ۾ جيڪو چوندا آهن ته رڪنن جي ترتيب امام زفر وٽ فرض آهي.
١۵- ٻين امامن وٽ فرض نه آهي بلڪ واجب آهي.(٢)
١٦- جيئن مفتاح ۽ ٻين به ڪيترن ئي ڪتابن ۾ ائين لکيل آهي.
١٧- هن قول ۾ گهڻي خطا آهي ۽ اهو قول صاف (صحيح) نه آهي.
١٨- ڇو ته رڪعت جي سيني رڪنن جي ترتيب ته سيني وٽ فرض آهي.
١٩- مگر ٻن سجدن جي هڪ ٻئي سان ترتيب فرض نه آهي بلڪ واجب آهي.
٢٠- اگرچه ٻئي سجدا هڪ رڪن آهن ۽ ٻنهي جي وچ ۾ ٿورو جلسه آهي.
٢١- ٻيو سموري قرائت، رڪوع کان مقدم ڪرڻ واجب آهي.

(١) نسخي "جهه" ۽ "چ،د" ۾ هي مصرع هن طرح آهي. ع ـ که باشد تعاقب پس یک دگر.
(٢) شان: شان جي معنىٰ ايشان يعني اهي آهي. (ڪشف)

٢٢- چنانچه بيان دو واجب همين
همه در محلش بيارم سمين

٢٣- نه ترتيب اركان همه باقيه
بود همچنين بلكه فرض ست همه

٢٤- چه ترتيب آنها بنزديک شان
بود فرض بي شک شنو اين بيان

٢٥- ولي فرق باشد درينجا دگر
ز قولِ همه تا بقول زفر

٢٦- چو رکني مقدم شده از محل
دگر شد مؤخر همه از محل

٢٧- شده فرض متروک نزديک او
چه ترتيب فرض ست اي نيکرو

٢٨- چو رکني مقدم شده زائد ست
چه ترتيب رفته نيايد بدست

٢٩- همين رکن زائد بنزد زفر
منافي نماز ست مفسد نگر

٣٠- نمازش بزودي(١) باطل شود
جوازش بحيله نه حاصل شود

٣١- چنانچه بود در قيامش امام
كند مقتدي او رکوعش تمام

٣٢- و يا گشت تكرار رکنِ يكي
دگر گشت زائد شنو بي شكي

٣٣- و يا بعد تحريم كرده رکوع
قيامش نكرده همو نيک روع

٣٤- درين هر سه صورت نماز ست تباه
چه رکن ست زائد بلا اشتباه

٣٥- نه زائد بگردد گهي مرتفع
شود تا بحيله همو منتفع

٣٦- چنين ست تحقيق مذهب زفر
نه اين ست مذهب ائمه دگر

٣٧- بنزد ائمه دگر اي جوان
زياده چو رکني بگشته عيان

٣٨- و يا كم ز ركعت زياده شده
كه رکن ست يكي يا دو رکن ست همه

٣٩- ز جنس نماز ست زائد همان
نه فعل ست مفسد بشو(٢) بي گمان

٤٠- ولي بي اعاده ندارد جواز
نه محسوب باشد گهي از نماز

٤١- بدان رکن زائد بنزديک شان
نه محسوب باشد، نه مفسد همان

٤٢- نه مانند فعلي ست(٣) مفسد نماز
چنانچه زفر گفت با امتياز

٤٣- چو رکني مقدم زياده شده
برو فرض اكنون اعاده شده

٤٤- اعاده همان رکن فرض ست بس
شود تا مرتب همه پيش پس

(١) در نسخه "جهه" دران حال بجاىٔ بزودي نوشته. (٢) در نسخه "چ د" فعل اين ست بجائي فعلي ست نوشته.
(٣) در نسخه "چ د" شنو بجاىٔ "بشو" نوشته است.

٢٢- انهن ٻنهي واجبن جو بيان سنڌن جاءِ تي آڻينداسين.
٢٣- باقي ٻين سمورن رڪنن جي ترتيب ائين (واجب) نه آهي بلڪ فرض آهي.
٢٤- جو ته انهن رڪنن جي ترتيب، امامن وٽ فرض آهي.
٢٥- پر هت امامن ۽ امام زفر جي قولن ۾ ڪجهه ٻيو فرق آهي.
٢٦- جيڪڏهن ڪو رڪن پنهنجي جاءِ کان مقدم ٿيو ته ٻيو وري مؤخر ٿيو.
٢٧- امام زفر وٽ فرض ترڪ ٿيو، جو ته ترتيب فرض آهي.
٢٨- ڪو رڪن مقدم ٿيو يا زياده ادا ٿيو ته وِيَل ترتيب هٿ نه ايندي.
٢٩- اهو زياده رڪن امام زفر وٽ نماز جو منافي ۽ مُفسد آهي.
٣٠- ان جي نماز فوراً باطل ٿي ۽ ان جي جواز لاءِ ڪوبه حيلو نه آهي.(١)
٣١- جيئن قيام ۾ امام جي پويان هو ته، مقتدي رڪوع ڪري ورتو.
٣٢- يا ڪو رڪن تڪرار سان ٿيو ته ٻيو رڪن زياده ٿيو.
٣٣- يا تڪبير تحريمه کان پوءِ، قيام ڇڏي وجي رڪوع ڪيائين.
٣٤- انهن ٽنهي صورتن ۾ نماز فاسد ٿي، جو ته رڪن زياده ٿي ويو.
٣٥- زياده رڪن ڪجهي نه ويندو (برقرار رهندو) البت ڪنهن حيلي سان فائديمند ٿيندو.
٣٦- امام زفر جي مذهب جي تحقيق ائين آهي ۽ ٻين امامن جو مذهب ائين نه آهي.
٣٧- ٻين امامن وٽ جڏهن ڪو رڪن زياده ٿيو.
٣٨- يا رڪعت کان گهٽ هڪ رڪن يا ٻه رڪن زياده ادا ڪيائين.
٣٩- اهو زياده رڪن نماز جي جنس کان آهي ته اهو فعلي رڪن وانگر مُفسد نه آهي.(٢)
٤٠- پر اهو رڪن ورائي ادا ڪرڻ کان سواءِ جائز نه ٿيندو ۽ نماز ۾ شمار نه ڪبو.
٤١- اهو زياده رڪن امامن وٽ نماز ۾ شمار نه ڪبو، نه وري مفسد چئبو.
٤٢- فعلي رڪن وانگر نماز جو مفسد نه آهي، جيئن امام زفر چيو آهي.(٣)
٤٣- جيڪڏهن ڪو رڪن مقدم ٿي زياده ٿيو ته ان جو ورائڻ فرض آهي.
٤٤- رڳو ان رڪن کي ورائڻ فرض آهي، جيئن اڳ پوءِ جي ترتيب برقرار رهي.

(١) نسخي "جهه" ۾ 'برودي' جي بدران 'دران حال' لکيل آهي. (٢) نسخي "ج،د" ۾ 'فعلي ست' جي بدران 'فعل اين ست' لکيل آهي. (٣) نسخي "ج،د" ۾ 'بشو' جي بدران 'شنو' لکيل آهي.

٤٥- بآخر نمازش کند هم سجود — کند تا زِ نقصان نمازش صعود
٤٦- چو قعده اخيره بکرده تمام — يکايک بدانست ترک قيام
٤٧- کند رکعتِ کامله او قضا — قعودِ دگر را بيارد بجا
٤٨- رکوع و سجودش که کرده ببود (١) — بترک قيامش زياده ببود (٢)
٤٩- زياده چو رکعت بباشد تمام — نمازش شکسته شده اي همام
٥٠- که تفصيل آن هم بدارد خفاء — بيارم همه در محلش بجاء
٥١- اگر مقتدي کرد رکني تمام — شروع و تمامش بپيش از امام
٥٢- امامش نه هنوز کرده شروع — تمامش بکرده همو پر خشوع
٥٣- اگر با امامش اعاده کند — نمازش صحيح ست دان اين سند
٥٤- وَ الاَّ نباشد نمازش روا — ببين درمختار يابي شفا
٥٥- نخستين بترک متابع شدن — زياده شده لغو اي مير من
٥٦- متابع شدن فرض بر مقتدي ست — امامش چو در فرض باشد بايست
٥٧- زِ تکرار رکني دگر زائد ست — بود بر محلش نخستين بدست
٥٨- دران صورتِ عکس اين آمده — مطابق بتعليل ذکرش شده
٥٩- بقولِ ائمه ثلاثه عمل — بکردند علماء ما بي خلل
٦٠- عمل نيست اينجا بقول زفر — ببين در کتب تا تو يابي خبر
٦١- خطا کرد هر کو عمل گفت او — بقولِ زفر او نگفته نکو
٦٢- نه رکن ست ترتيب ارکانها — ولي شرط بي شک بود اي کيا
٦٣- چه ترتيب ارکان صِفت آمده — صفت اعتباري وجودي شده
٦٤- مُضاف ست غير از مضاف اليه — نه ترتيب رکن ست بناء عليه
٦٥- ولي شرط ترتيب ارکاني ست — بجز شرط هر رکن لايعني ست
٦٦- بود ده مسائل بياموز تو — تعلق بترتيب دارد نکو
٦٧- نخستين اگر فوت سجده يکي ست — که آن نيم رکن ست ني اندکي ست
٦٨- اگر او نمازش بکرده تمام — بکرده(٣) منافي دگر پس سلام

(١) در نسخه "جهـ" بجا. (٢) در نسخه "جهـ"ادا. (٣) در نسخه "چ د" نکرده نوشته است.

٤٥- نماز جي آخر ۾ سهو جا سجدا ڏئي ته جيئن نقصان ڪجي وڃي.
٤٦- جيڪڏهن آخري قعدو پورو ڪيائين ان ڪان پوءِ فوراً قيام جو چڏڻ ياد آيس.
٤٧- ڪامل رڪعت قضا ڪري ۽ آخري قعدو وري ادا ڪري.
٤٨- رڪوع ۽ سجدا جيڪي[1] ڪيائين، اهي قيام جي ڇڏڻ ڪري زياده ٿيا.[2]
٤٩- جيڪڏهن سڄي رڪعت زياده ٿي ته نماز ڀڃي پئي.
٥٠- ان جي تفصيل ۾ خِفاءُ آهي، ان ڪي سندس جاءِ ۾ بيان ڪندس.
٥١- جيڪڏهن مقتدي ڪو رڪن امام ڪان اڳ شروع ڪري پورو ڪري ورتو.
٥٢- امام اڃا شروع نه ڪيو هو ته، مقتدي پورو ڪري ويو.
٥٣- جيڪڏهن امام سان اهو رڪن ورائي پڙهيائين ته نماز صحيح ٿي.
٥٤- نه ته ان جي نماز جائز نه آهي، در مختار ڏسو.
٥٥- تابعداري ڇڏڻ جي ڪري هڪ زياده لغو ڪم ٿيو.
٥٦- فرض نماز ۾ امام جي تابعداري مقتدي تي فرض آهي.
٥٧- رڪن جي تڪرار جي ڪري ٻيو زياده چئبو، ڇوته پهريون پنهنجي جاءِ تي ادا ڪيو ويو.
٥٨- ان صورت ۾ هن جو عڪس آيو، تعليل مطابق ان جو ذڪر ٿيو.
٥٩- ٽن امامن جي قول تي، اسان جي عالمن عمل ڪيو آهي.
٦٠- امام زفر جي قول تي هت عمل ڪرڻو ناهي، ڪتابن ڪي ڏس ته توکي خبر پوي.
٦١- جنهن چيو ته امام زفر جي قول تي عمل ڪرڻو آهي، ان خطا ڪئي ۽ چڱو نه چيو.
٦٢- رڪنن جي ترتيب رڪن نه آهي پر شرط ضرور آهي.
٦٣- رڪنن جي ترتيب صفت آهي ۽ اها صفت اعتباري وجودي آهي.
٦٤- مضاف، مضاف اليه جو غير آهي، ان ڪري ترتيب رڪن نه آهي.
٦٥- پر رڪنن جي لاءِ شرط آهي ڇو ته شرط ڪان سواءِ رڪن بي معنىٰ آهي.
٦٦- ڏهه مسئلا آهن اهي سڪي ڇڏ، جيڪي ترتيب سان تعلق رڪن ٿا.
٦٧- پهريون: جيڪڏهن هڪ سجدو فوت ٿيو، جيڪو اڌ رڪن آهي ۽ گهٽ نه آهي.
٦٨- جيڪڏهن نماز پوري ڪري سلام ڪان پوءِ ٻيو ڪو ڪم نماز جي خلاف ڪيائين.[3]

(١) نسخي "جه" ۾ 'ببود' جي بدران 'بجا'. (٢) نسخي "جه" ۾ 'ببود' جي بدران 'ادا' (٣) نسخي "چ،د" ۾ 'بڪرده' جي بدران 'نڪرده'

٦٩- نه سجده بكرده قضا در نماز — باين ترک باطل شود هر نماز
٧٠- دگر نيز تقديم سجده يكي — ز جايش چو متروک شد بي شكي
٧١- چه تقديم آن بر قعود اخير — بود فرض نزد همه ياد گير
٧٢- قضا كرد آنرا اگر پس قعود — اعاده قعود ست برو فرض زود
٧٣- چو سجده تلاوت نكرده ادا — نه هم در نمازش بكرده(١) قضا
٧٤- نمازش بنزد همه شد روا — نمازش كراهت شده اي كيا
٧٥- قضا كرد سجده تلاوت اگر — ولي پس قعودش شنو اين خبر
٧٦- برو هم بباشد اعاده قعود — نه آخر شده آنچه كرده ببود
٧٧- يكي شرح منيه برين شاهد ست — دگر درمختار كردم بدست
٧٨- درين هر دو صورت چو قعده برفت — سجودي كه از سهو كرده برفت
٧٩- ازين هر دو سهوش كند سجدتين — دو سجده كه كرده شده لغو مين(٢)
٨٠- اگر پس تشهد تلاوت نمود — كه آيت بخوانده بداده سجود
٨١- قعودش بحال ست نه ديگر برو ست — بقعده اخيره همين گفتگو ست
٨٢- سيوم چونكه سجده فراموش كرد — ازان پس بركعت دگر هوش كرد
٨٣- بُده از تلاوت و يا صلبيه — چو يادش بيامد همان منسيه
٨٤- قضايش بتعجيل آرد بجا — كه تعجيل بهتر بود اي كيا
٨٥- قضايش بتاخير باشد روا — ببين درمختار اي خوش نوا
٨٦- ولي پيش قعده اخيره كند — همين هر دو سجده بدان اين سند
٨٧- چهارم يكي زين دو سجده اگر — چو يادش بيامد شنو اين خبر
٨٨- بيادش بكرده ركوعش تمام — و يا كرد سجده شنو اين كلام
٨٩- پس او كرد سجده قضا منسيه — كه بود از تلاوت و يا صلبيه
٩٠- اعاده ركوع و اعاده سجود — بود نيز بهتر شنو اي ودود
٩١- ببين درمختار كاين گفت خوب — بمفتاح آمد روايت وجوب
٩٢- قضايش ازين جا چو تاخير كرد — نه جائز اعاده نه تدبير كرد

(١) در نسخه "غ" نكرده نوشته. (٢) مَين: بفتح دروغ. (كشف) و در نسخه "چ،د" لغوتين بجاي لغومين نوشته

٦٩- ۽ نماز ۾ رهيل سجدو قضا نہ ڪيائين، انهيءَ سجدي ڇڏڻ سان نماز باطل ٿي ويندي.
٧٠- ٻيو: هڪ سجدي جي تقديم، جڏهن پنهنجي جاءِ کان ترڪ ٿي.
٧١- ڇو تہ ان سجدي کي آخري قعدي کان اڳ ۾ ادا ڪرڻ فرض آهي.
٧٢- جيڪڏهن اهو سجدو آخري قعدي کانپوءِ قضا ڪيائين تہ آخري قعدو فوراً ورائڻ ان تي فرض آهي.
٧٣- جيڪڏهن تلاوت جو سجد ادا نہ ڪيائين، نہ وري نماز ۾ قضا ڪيائين.(١)
٧٤- ان جي نماز سيني امامن وٽ جائز ٿي پر مڪروه ٿي.
٧٥- جيڪڏهن آخري قعدي کان پوءِ تلاوت جو سجدو قضا ڪيائين.
٧٦- ان کي آخري قعدو ورائي ڪرڻو آهي ڇو تہ ائين ڪرڻ سان قعدو آخر ۾ نہ ٿيو.
٧٧- هڪ شرح مُنيه ان تي شاهد آهي، ٻيو در مختار هٿ ۾ اٿم.
٧٨- انهن ٻنهي صورتن ۾ جيڪڏهن قعدو ويو(فاسد ٿيو) تہ سهو جا سجدا بہ ويا (لغو ٿيا).
٧٩- ان ڪري سهو جا بہ سجدا ٻيهر ڏئي ۽ اڳيان سهو جا سجدا لغو ٿيا.(٢)
٨٠- جيڪڏهن تشهد کان پوءِ تلاوت ڪيائين ۽ آيت پڙهي سجدو ڪيائين.
٨١- ان جو آخري قعدو بحال آهي ٻيو آخري قعدو واجب نہ اٿس.
٨٢- ٽيون: سجدو وسري ويس پوءِ ٻي رڪعت ۾ ياد آيس.
٨٣- اهو وسريل تلاوت جو سجدو هجي يا صُلبي سجدو هجي ياد اچيس تہ.
٨٤- اهو سجدو جلد قضا ڪري ڇو تہ جلدي قضا ڪرڻ بهتر آهي.
٨٥- ان جي قضا دير سان بہ جائز آهي دِرمختار ڏسو.
٨٦- پر اهي سجدا آخري قعدي کان اڳ ۾ ڪري.
٨٧- چوٿون: انهن ٻنهي سجدن مان هڪ سجدو ياد آيس.
٨٨- ياد هئڻ جي باوجود رڪوع ڪيائين يا سجدو ڪيائين.
٨٩- ان کان پوءِ اهو وسريل تلاوت جو سجدو يا صُلبي سجدو قضا ڪيائين.
٩٠- اي دوست! ٻڌ تہ رڪوع ۽ سجدي کي ورائڻ بهتر آهي.
٩١- درمختار ۾ ائين چيو اٿس پر مفتاح ۾ وجوب جي روايت آئي آهي.
٩٢- دير سان سجدو قضا ڪيائين تہ رڪوع ۽ سجدي جو ورائڻ جائز نہ آهي.

(١) نسخي "غ" ۾ 'نڪرده' ۽ ٻين ۾ 'بڪرده' لکيل آهي. (٢) مين: زبر سان ڪرڻ. (ڪشف) ۽ نسخي ج ۾ لغوتين آهي.

٩٣- اگر رکن کامل فراموش کرد	نه حکمش چنین ست اي نیک مرد
٩٤- و لیکن بمفتاح کرده خطا	دگر طور حکمش بیارم بجا
٩٥- بود نیز پنجم چو سجده یکي	ز جایش شده ترک آن بي شکي
٩٦- بنیت قضا مي شود آن قضا	بود شرط نیت قضا هر کجا
٩٧- چو سجده فراموش گشته ز مرد	برکعت دگر او سه سجده بکرد
٩٨- قضایش نه هرگز بگشته روا	مگر چون بنیت بکرده قضا
٩٩- نه سجده تلاوت بجز نیتش	نه هرگز قضا میشود سر مکش
١٠٠- نه از سهو جائز بگردد سجود	مگر چون بنیت سجودش نمود
١٠١- بعالمگیري ست این ضابطه	مفید ست این بهترین ضابطه
١٠٢-ششم رکن کامل اگر ترک کرد	ولي پیش رکعت دگر درک کرد
١٠٣- و یا پیش مثلش ز رکعت دگر	بیادش بیامد شنو این خبر
١٠٤- دران وقت متروک آرد بجا	اعاده کند هر چه کرده ادا
١٠٥- پس از رکن متروک تا وقت یاد	اعاده کند آن چو کردن نهاد
١٠٦- ز رکعت یکي او نکرده رکوع	نه في الفور کرده بسویش رجوع
١٠٧- ولي چون بکرده دو سجده تمام	و یا او برکعت بکرده قیام
١٠٨- رکوعش دران دم بیادش بکرد	اعاده کند هر چه بر گشت سرد
١٠٩- اعاده دو سجده کند بي گمان	برکعت یکي فرض ترتیب دان
١١٠- قیامش که کرده برکعت دگر	اعاده همان نیز لازم نگر
١١١- چو در وسط رکعت یکي هر چه هست	ز ارکان رکعت دگر گرچه هست
١١٢- برکعت دگر آن نیاید بکار	تو رکعت دگر را بسر خود شمار
١١٣- قیام ست مکرر درین صورتي	برین نیست هرگز گهي عبرتي
١١٤- درین صورتِ چون بکرده قیام	برکعت دگر او شنو این کلام
١١٥- رکوعش بکرده، بکرده سجود	دران دم ز متروک ذاهل ببود
١١٦- رکوع و سجودش نگشته قضاء	چه رکعت تمامش دگر شد اداء

٩٣- پر جيڪڏهن ڪامل رڪن وساريائين ته ان جو حڪم ان طرح نه آهي.
٩٤- پر مفتاح واري خطا ڪئي آهي، تنهن ڪري ان جو حڪم بي طرح بجا آڻيان ٿو.
٩٥- پنجون: جڏهن هڪ سجدو پنهنجي جاءِ تان ترڪ ٿيو.
٩٦- اهو سجدو قضا جي نيت سان قضا ٿيندو، قضا جي نيت شرط آهي.
٩٧- جيڪڏهن سجدو وسري ويس ۽ ٻي رڪعت ۾ ٽي سجدا ڪيائين.
٩٨- اها قضا جائز نه ٿي مگر قضا جي نيت سان سجدو ڏيندو ته جائز آهي.
٩٩- تلاوت جو سجدو به قضا جي نيت کان سواءِ جائز نه ٿيندو.
١٠٠- سهو جا سجدا به نيت کان سواءِ جائز نه ٿيندا.
١٠١- عالمگيريءَ ۾ اهو بهترين ۽ فائديمند قاعدو لکيل آهي.
١٠٢- ڇهون: جيڪڏهن ڪامل رڪن ترڪ ڪيائين پر ٻي رڪعت کان اڳ ياد ڪيائين.
١٠٣- يا ٻي رڪعت جي اهڙي ئي رڪن کان اڳ ۾ کيس اهو ترڪ ڪيل ڪامل رُڪن ياد آيو.
١٠٤- ان وقت ترڪ ڪيل رڪن ادا ڪري ۽ جيڪي ادا ڪيائن اهو ورائي ادا ڪري.
١٠٥- پوءِ ترڪ ڪيل رڪن کان وٺي ياد اچڻ تائين جيڪي به ادا ڪيائين اهو ورائي ادا ڪري.
١٠٦- هڪ رڪعت جو رڪوع نه ڪيائين، نه وري فوراً ان ڏي موٽيو.
١٠٧- پر جڏهن ٻه سجدا ڪيائين يا ٻي رڪعت جو قيام ڪيائين.
١٠٨- ان وقت کيس رهيل رڪوع ياد آيو ته (رڪوع ڪري) ۽ ادا ڪيل رڪن ورائي ادا ڪري.
١٠٩- ٻئي سجدا ورائي ڏئي ڇو ته هرهڪ رڪعت ۾ ترتيب فرض آهي.
١١٠- ٻيءَ رڪعت ۾ جيڪو قيام ڪيائين، ان قيام جو ورائڻ به لازم آهي.
١١١- هڪ رڪعت ۾ جيڪي به رڪن آهن، توڙي ڪٿي ٻي رڪعت جي رڪنن وانگر آهن.
١١٢- (پر پوءِ به) اهي رڪن ٻي رڪعت ۾ ڪم نه ايندا ۽ ٻي رڪعت کي نئين سر مستقل ڄاڻ.
١١٣- هن صورت ۾ قيام جو تڪرار ٿيندو، ان کي ڪو اعتبار نه آهي.
١١٤- هن صورت ۾ جڏهن ٻي رڪعت جو قيام ڪيائين.
١١٥- ان ٻي رڪعت جو رڪوع ۽ سجدا به ڪيائين، ان وقت تائين متروڪ قيام کان غافل هو.
١١٦- ان جا رڪوع ۽ سجدا قضا نه ٿيا، ڇو ته ٻي رڪعت پوري ادا ٿي.

۱۱۷- رکوعش بنیت رجوعش نکرد	نه متروک گشته قضا کار مرد
۱۱۸- چو رکعت دگر شد بسر خود تمام	برکعت نخستین کند اهتمام
۱۱۹- قیام ست سابق همه معتبر	کنون او رکوعش کند خوبتر
۱۲۰- اعاده سجودش کند پس رکوع	چه ترتیب اینجا بدارد وقوع
۱۲۱- چو ارکان رکعت نخستین درین	یکي بود سابق دگر پس قرین
۱۲۲- خلل شد برکعت یکي کامله	ولي هست جائز درین مسئله
۱۲۳- مگو اِن هٰذا لشيءٌ عُجاب	مثالش بدیدم میانِ کتاب
۱۲۴- بآخر رباعي چو کرده قعود	چو او چار رکعت بکرده ببود
۱۲۵- رکوعش ز رکعت نخستین بدم	که متروک بوده بدانست هم
۱۲۶- رکوعش کند او دران دم تمام	اعاده سجودش کند با مرام
۱۲۷- بواقي سه رکعت همه بر قرار	بسر خود بود(۱) هر یکي در شمار
۱۲۸- قیامش نخستین که سابق ببود	اگر بود نا معتبر اي ودود
۱۲۹- برو بود رکعت نخستین تمام	که رکعت تمامي کند اختتام
۱۳۰- نه ترتیب رکعات با یک دگر	فریضه بباشد شنو این خبر
۱۳۱- بسر خود بود هر یکي جا بجا	چه ترتیب فرض ست در رکنها
۱۳۲- بدان هست هفتم یکي مسئله	چو رکني ز رکعت نکرده بُده
۱۳۳- ز رکعت دگر رکن سابق ازو	فراموش کرده، نکرده نکو
۱۳۴- میان این دو رکعت اگر فاصله	بباشد برکعت یکي کامله
۱۳۵- ز ارکان این هر دو رکعت همه	که بوده جدا هر یکي ناقصه
۱۳۶- نه رکعت یکي کامله شد روا	مگر چون بکرده بنیت قضا
۱۳۷- رکوعش ز رکعت نکرده اگر	پسش کرد رکعت تمامي دگر
۱۳۸- پسش او رکوع و سجودش بکرد	نکرده قیامش همو نیک مرد
۱۳۹- اگر این رکوعش بنیت قضا	بکردي(۲) قضا شد رکوعش بجا
۱۴۰- اعاده سجودش(۳) بجز نیتش	ادا مي شود هست امنیتش

(۱) در نسخه "جه" لفظ بود نیست. (۲) در نسخه "جه" بکرده. (۳) در نسخه "جه" نمازش نوشته است.

١١٧- ۽ ان جو رڪوع رجوع جي نيت سان نہ ڪيو اٿس، تنهنڪري متروُڪ جي قضا نہ ـ.
١١٨- جڏهن ٻي رڪعت پاٺهي پوري ٿي تہ پهرئين رڪعت جو اهتمام ڪري.
١١٩- سابق قيام معتبر آهي، هاڻي رڪوع ادا ڪري.
١٢٠- رڪوع ڪان پوءِ سجدا بہ ورائي ڪري تہ جيئن ترتيب برقرار رهي.
١٢١- هن صورت ۾ جڏهن پهرئين رڪعت جا ارڪان، جن مان هڪ سابق ۽ ٻيا ان ڪانپوءِ آهن.
١٢٢- پوري هڪ رڪعت ۾ خلل پيو پر هن مسئلي ۾ جائز آهي.
١٢٣- ان ڪي عجيب نہ چئو ڇو تہ ان جو مثال ڪتابن ۾ ڏنو اٿم.
١٢٤- جڏهن چار رڪعتون پڙهي چوٿين رڪعت جي آخر ۾ قعدو ڪيائين.
١٢٥- پهرئين رڪعت جو رهيل رڪوع ياد آيس.
١٢٦- اهو رهيل رڪوع فوراً ڪري، ان ڪان پوءِ سجدا بہ ورائي ڏئي.
١٢٧- باقي ٽي رڪعتون برقرار آهن، هرهڪ رڪعت جدا مستقل طور ڳڻپ ۾ ايندي.(١)
١٢٨- سابق قيام جيڪو پهريان ڪيو هئائين، اهو معتبر نہ چئبو.
١٢٩- ان ڪي پهرئين رڪعت پوري مڪمل طور قضا ڪرڻي آهي.
١٣٠- هي خبر هڻو تہ رڪعتن جي ترتيب هڪ ٻئي سان فرض نہ آهي.
١٣١- هرهڪ رڪعت هر هنڌ پنهنجي متي ۽ مستقل آهي، ڇو تہ ترتيب رڪنن ۾ فرض آهي.
١٣٢- ستون: هڪ مسئلو آهي، جو ڪنهن رڪعت جو ڪو رڪن ادا نہ ڪيو اٿس.
١٣٣- هن ڪان اڳ ٻي رڪعت ۾ بہ رڪن وساري ويٺو آهي.
١٣٤- انهن ٻنهي رڪعتن جي وچ ۾، جيڪڏهن هڪ ڪامل رڪعت جو فاصلو هجي.
١٣٥- رڪنن جي (ترڪ) ڪري، هي ٻئي رڪعتون بہ جدا جدا ناقص آهن.
١٣٦- اها هڪ ڪامل رڪعت، قضا جي نيت ڪان سواءِ جائز نہ ٿيندي.
١٣٧- هڪ رڪعت جو رڪوع نہ ڪيائين، ان ڪان پوءِ ٻي رڪعت پوري ڪيائين.
١٣٨- ان ڪان پوءِ رڪوع ۽ سجدا ڪيائين، مگر قيام نہ ڪيائين.
١٣٩- جيڪڏهن اهو رڪوع قضا جي نيت سان ڪيائين تہ انهيءَ رڪوع جي قضا بجا ٿي.(٢)
١٤٠- سجدو نيت ڪان سواءِ ورائي ڏيندو تہ ادا ٿي ويندو. اهڙي اميد آهي.(٣)

(١) نسخي "جهہ" ۾لفظ 'بود' ناهي.(٢)نسخي 'جهہ' ۾ 'بڪرده' آهي.(٣)نسخي "جهہ" ۾ 'نمازش' لکيل آهي.

۱۴۱- ازین هر دو رکعت بگشتن یکي | باین شرط باشد شنو بي شکي
۱۴۲- کـه شرط ست نیت قضاء رکوع | نـه شرط ست نیت اعاده بروع
۱۴۳- بـوقت رکوعش چو نیت نکرد | نمازش ببطلان همه گشت سرد
۱۴۴- چـه مقدار رکعت ز ارکان او | زیاده شد لغو اي نیک رو
۱۴۵- دگر هست هشتم همین مسئله | دو رکعت بود چون بلا فاصله
۱۴۶- چو هر دو بود هر یکي ناقصه | چـو رکني ز هر یک برفته همه
۱۴۷- اگر گشت رکعت یکي کامله | ازین هر دو رکعت دریـن مسئله
۱۴۸- یکي گشت رکعت همه معتبر | نـه شرط ست نیت شنو این خبر
۱۴۹- قضا نیست اینجا همه دان ادا | نـه نیت ادا شرط باشد بجا
۱۵۰- بـرکعت یکي کرد ترک رکوع | بدیگر نکرده قیامش وقوع
۱۵۱- و یـا در نخستین نکرده سجود | رکوعش ز ذیگر نکرده ببود
۱۵۲- و یـا در دگـر او نـکرده قیـام | بایـن هر دو وجه ست رکعت تمام
۱۵۳- ادا گشت رکعت مدان آن قضا | نـه شـرط ست نیت ز بهر ادا
۱۵۴- برکعت یکي گشت تکرار رکن | درین هر دو صورت ببین کار رکن
۱۵۵- ببین این مسائل همه یاد گیر | همه را بباشد دلیل و نظیر
۱۵۶- بمفتاح منقول شد دل پذیر | هرانچه بگفته ز "فتح القدیر"
۱۵۷- نهم از مسائل چو رکعت تمام | زیاده شده لغو اي نیک نام
۱۵۸- نمازش شکسته شده بي کلام | اگرچه بنسیان بجز اهتمام
۱۵۹- مگر پس قعود اخیر از نماز | برکعت زیاده بمـانـد جواز
۱۶۰- اگر در دو گاني سه رکعت بکرد | ازان پس نشسته همو نیک مرد
۱۶۱- و یا پنج رکعت بکرده تمام | ازان پس نشسته بداده سلام
۱۶۲- چـه قعده اخیره کـه بوده مرام | درین هر دو صورت نکرده تمام
۱۶۳- نمازش شکسته شده اي امین | اگـرچه بُده نفل اي مرد دین
۱۶۴- روایت ز شیخین آمد چنین | کـه نفل ست جائز درین با یقین

١٤١- انهن ٻنهي رڪعتن جي هڪ ٿيڻ لاءِ هڪ شرط آهي.
١٤٢- رڪوع جي قضا ڪرڻ جي نيت شرط آهي،باقي رڪوع جي ورائڻ جي نيت شرط نہ آهي.
١٤٣- رڪوع ڪرڻ وقت (قضا جي) نيت نہ ڪيائين تہ نماز باطل ٿي.
١٤٤- رڪن جي زيادتي رڪعت جي مقدار جيتري ٿي وئي جيڪا لغو آهي.
١٤٥- اٺون: مسئلو هي آهي تہ ٻہ رڪعتون (لاڳيتون) هجن ۽ انهن ۾ ڪوبہ فاصلو نہ هجي.
١٤٦- جڏهن ٻئي رڪعتون ناقص هجن، جيئن هرهڪ مان ڪو رڪن (رهجي) وڃي.
١٤٧- جيڪڏهن ٻنهي رڪعتن مان هڪ رڪعت ڪامل ٿي پوي.
١٤٨- اتي هڪ رڪعت ڪي اعتبار ڪبو ۽ ان ۾ نيت شرط نہ آهي.
١٤٩- هت قضا نہ آهي اها سموري ادا سمجهُہ، تنهن ڪري نيت شرط نہ آهي.
١٥٠- هڪ رڪعت ۾ رڪوع، ٻي رڪعت ۾ قيام ترڪ ڪيائين.
١٥١- يا پهرئين رڪعت ۾ سجدا نہ ڪيائين تہ ٻي رڪعت ۾ وري رڪوع نہ ڪيائين.
١٥٢- يا ان جي ٻي رڪعت ۾ قيام نہ ڪيائين، انهن ٻنهي وجهن سان رڪعت پوري ٿي.
١٥٣- رڪعت ادا ٿي ان ڪي قضا نہ سمجهہ، ادا لاءِ نيت شرط نہ آهي.
١٥٤- هڪ رڪعت ۾ رڪن جو تڪرار ٿيو، ٻنهي صورتن ۾ رڪن جو ڪم ڏس.
١٥٥- هي مسئلا ڏسي ياد ڪر، سيني جا دليل ۽ مثال موجود آهن.
١٥٦- مفتاح ۾ فتح القدير ڪان نقل ڪري آندو اٿس.
١٥٧- نائون مسئلو: هي آهي تہ سڄي رڪعت وڌيڪ ادا ٿي وئي.
١٥٨- ان جي نماز پڄي پوندي، اگرچہ وبسر سان وڌائي اٿس.
١٥٩- مگر نماز جي آخري قعدي ڪان پوءِ زيادہ رڪعت جائز ڳڻبي.
١٦٠- جيڪڏهن ٻن رڪعتن واري نماز ۾ ٽي رڪعتون پڙهي پوءِ ويٺو.
١٦١- يا پنج رڪعتون پوريون پڙهي پوءِ ويهي سلام ورايائين.
١٦٢- چو تہ هنن ٻنهي صورتن ۾ آخري قعدو پورو نہ ڪيائين جيڪو مقصود آهي.
١٦٣- ان جي نماز پڄي پئي، اگرچہ نفلي هجي.
١٦٤- شيخين ڪان روايت آئي آهي تہ، هنن صورتن ۾ نفل جائز آهي.

١٦٥- شود نفل هم جفت هم طاق نيز | ميانِ متانه بود اين تميز
١٦٦- چه بر مغرب و وتر كرده قياس | چه حكمش ز حكم فرائض شناس
١٦٧- نه اين قول معمول گشته متين | بود بلكه متروک مهجور هين(١)
١٦٨- چو مغرب سه گانه بكرده تمام | مؤذن اقامت بگفته بشام
١٦٩- نبايد كه او هم كند اقتدا | چه نفلش سه گانه نباشد روا
١٧٠- ولي چون زياده چهارم كند | روا مي بود آن بدارد سند
١٧١- چنين ست ميان متون و شروح | بكن خوب تحقيق يابي فتوح
١٧٢- چو قعده بتاخير بي جا شده | چه ركعت زياده هويدا شده
١٧٣- نه ركعت زياده شود كالعدم | شود تا قعودش بجايش بدم
١٧٤- نه ركعت زياده شود مرتفع | شود تا بقعده همو منتفع
١٧٥- مگر بعد قعده درين مسئله | نمازش بود فرض يا نافله
١٧٦- دگر ركعتي هم كند زائده | شود تا بتشفيع پر فائده
١٧٧- كند بعد ركعت قعود دگر | دو سجده ز سهوش دهد خوبتر
١٧٨- ولي درمختار گفته چنين | دو سجده ز سهوش تو اينجا مبين
١٧٩- بيانش بتحقيق در باب سهو | بگويم تمامش مكن كار لهو
١٨٠- دگر ركعتي چون زياده شده | بحيله شده جفت همه نافله
١٨١- بنزد محمد بگشته تباه | نه حيله مفيد ست بي اشتباه
١٨٢- بنزد محمد بود اصل اين | چو وصف نماز ست بي شك متين
١٨٣- چو آن وصف رفته، بگشته زوال | نه اصل نمازش بمانده بحال
١٨٤- چو در مغرب و وتر قعده اخير | نكرده، بكرده نخستين پذير
١٨٥- چو ركعت چهارم بكرده تمام | بقعده نشسته بداده سلام
١٨٦- همين هر دو شفعه شده نافله | نه سهو ست هرگز درين مسئله
١٨٧- چو مسبوق كرده بكس اقتدا | شده در متابع شدن ابتدا
١٨٨- ولي كرد ركعت نخستين قضا | ميانِ متابع شدن با صفا

(١) در نسخه "جه" و "چ د" اين بجايِ هين نوشته است.

١٦٥- نفل پڙهي ۽ اِڪي ٿي سگهي ٿو، متانه ۾ هي فرق لکيو اٿس.
١٦٦- مغرب ۽ وتر جي نماز تي قياس ڪيو اٿس، ڇو ته انهن جو حڪم فرض وارو آهي.
١٦٧- هن قول تي عمل ٿيل نه آهي، بلڪ متروڪ ۽ مهجور آهي.(١)
١٦٨- جڏهن مؤذن شام جو اقامت چئي ۽ مغرب جون ٽي رڪعتون پڙهي پوريون ڪيائين.
١٦٩- ان کي به اقتدا ڪرڻ نه گهرجي، ڇو ته نفل ٽي رڪعتون جائز نه آهي.
١٧٠- پر جڏهن چوٿين رڪعت زياده ڪري ته اقتدا جائز آهي.
١٧١- اٿين متن ۽ شرحن ۾ لکيل آهي، ان جي چڱي طرح تحقيق ڪريو.
١٧٢- جڏهن رڪعت زياده ٿيڻ جي ڪري، قعدو (آخري) پنهنجي اصلي جاءِ تي نه رهيو.
١٧٣- اها زياده رڪعت ڪالعدم نه ٿيندي جو قعده پنهنجي جاءِ تي ٿي وڃي.
١٧٤- نه وري اها زياده رڪعت ڪجي ويندي ته جيئن اهو قعدي مان فائدو حاصل ڪري سگهي.
١٧٥- پر هن مسئلي ۾ قعدي کان پوءِ، نماز فرض هجي يا نفل.
١٧٦- ان سان هڪڙي ٻي رڪعت وڌيڪ به ملائي ته، جيئن شُفعو فائديمند (نفل) ٿي پوي.
١٧٧- ان رڪعت کان پوءِ پيهر قعدو ڪري سهو جا ٻه سجدا ڏئي.
١٧٨- پر در مختار واري چيو آهي ته هت.سهو جا ٻه سجدا ڪونه ڏبا.
١٧٩- اڳ ان جو تحقيق سان مڪمل بيان، سهو جي باب ۾ بيان ڪندس.
١٨٠- هڪ رڪعت زياده ٿي پئي ته ان سان ٻي رڪعت ملائجي ته نفل ٿي پوي.
١٨١- امام محمد وٽ نماز تباهه ٿي، ڪو حيلو فائديمند نه آهي.
١٨٢- امام محمد وٽ اصل (قانون) هي آهي ته، نماز ۾ وصف اهمّ آهي.
١٨٣- جڏهن اها وصف زائل ٿي وئي هلي ته نماز جو اصل ئي بحال نه رهيو.
١٨٤- جيئن نماز مغرب ۽ وتر ۾ آخري قعدو نه ڪيائين رڳو پهريون قعدو ڪيائين.
١٨٥- جڏهن چوٿين رڪعت پوري ڪري قعدي ۾ ويهي سلام ورايائين.
١٨٦- اهي ٻئي شفعا نفل ٿي ويندا ۽ ان ۾ سهو به ڪانه ڏبي.
١٨٧- جيڪڏهن مسبوق ڪنهن جي اقتدا ڪئي، ان جي تابعداري ۾ شروع ٿيو.
١٨٨- پر تابعداري ڪرڻ دوران هن پهرئين رڪعت قضا ڪري ورتي.

(١) نسخي "جهه" ۾ ۽ "ڇ،د" ۾ 'هين' جي بدران 'اين' لکيل آهي.

١٨٩- نمازش شكسته شده بي خلاف | درين اتفاق ست گفتند صاف
١٩٠- مثالش چو بوده ميان قيام | متابع ببوده همو با امام
١٩١- ولي كرد ركعت همه او قضا | رسيده باو در ركوعش بجا
١٩٢- چو مسبوق كرده بوي اقتدا | نبوده متابع، ببوده جدا
١٩٣- چنانچه امامش بُده در سجود | بوي اقتدا كرد در حال زود
١٩٤- ولي كرد ركعت نخستين قضا | پسش كرد او پيروي مر وَرا
١٩٥- شده در فسادش بسي اختلاف | ولي در كراهت نباشد خلاف
١٩٦- اگر نفل را طاق كرده همو | سه ركعت بكرده و يا پنج او
١٩٧- چو پس طاق قعده بكرده تمام | بنا كرد شفعه دگر باهتمام
١٩٨- بود در جواز بنا اختلاف | ببين شرح منيه مكن انحراف
١٩٩- دهم از مسائل اگر ركنها | بمقدار ركعت جدا گانها
٢٠٠- زياده شده در ميان نماز | نمازش نه هرگز بدارد جواز
٢٠١- سه ركن ست فعلي سوايِ قعود | كه مقدار ركعت بود اي ودود
٢٠٢- چنانچه قيام و ركوع و سجود | اگرچه پراگندها كرده بود
٢٠٣- زياده شده چونكه ركني دو بار | ز ركنِ يكي دو زياده شمار
٢٠٤- چو ركنِ دگر هم(١) زياده شده | تباهي نمازش عيان آمده
٢٠٥- بمفتاح گفت اين نه تمثيل گفت | ببين در كتب نيز تمثيل مفت
٢٠٦- بركعت يكي ركن دو بار كرد | بركعت دگر نيز تكرار كرد
٢٠٧- بركعت سيوم ركن زائد شده | تباهي نمازش درين آمده
٢٠٨- همين ده مسائل شنو اين كلام | تعلق بترتيب دارد تمام

ذكر بيداري و هوشياري كه شرط جواز نماز ست

١- سيوم فرض اين نوع بيداري ست | بہ بيداريش اصل هشياري ست
٢- نه در نوم نيت بباشد روا | نه تكبير تحريم اي خوش نوا

١٨٩- ان حال ۾ انجي نماز بنا اختلاف جي ڀڄي پوندي. عالمن اتفاق ڪري اهو حڪم ٻڌايو آهي.
١٩٠- ان جو مثال اهو آهي، جو امام جي پٺيان قيام ۾ هو.
١٩١- ۽ اهو سموري رهيل رڪعت قضا ڪري، امام کي رڪوع ۾ پهتو.
١٩٢- جڏهن مسبوق امام جي اقتدا ڪئي هئي، ان وقت امام جو تابع نہ هو ۽ جدا هو.
١٩٣- جيئن سندس امام سجدي ۾ هو ۽ ان محل فوراً سندس اقتدا ڪيائين.
١٩٤- ۽ ان مسبوق اول ڀهرئين رهيل رڪعت پڙهي پوءِ امام جي اقتدا ڪئي.
١٩٥- ان نماز جي فاسد ٿيڻ ۾ گهڻو اختلاف آهي، باقي ڪراهت ۾ تہ ڪو اختلاف ڪونهي.
١٩٦- جيڪڏهن نفل اڪي ٽي يا پنج رڪعتون پڙهيائين.
١٩٧- جڏهن اُن اِڪي نفل جو آخري قعدو پورو ڪيائين ۽ ان تي ٻيو شفعو بنا ڪري ٿو.
١٩٨- اُن (ٻئي شفعي جي) بنا جي جواز ۾ اختلاف آهي، شرح مُنيه ڏس ۽ منهن نہ موڙ.
١٩٩- ڏهون مسئلو: جيڪڏهن رڪن جدا رڪعت جيترو قدر آهي.
٢٠٠- نماز ۾ زياده ٿيو تہ اها نماز هرگز جائز نہ ٿيندي.
٢٠١- آخري قعدي کان سواءِ ٽي رڪن فعلي آهن، جن جو مقدار رڪعت آهن.
٢٠٢- جيئن قيام، رڪوع ۽ سجدا اگرچہ جدا جدا ڪري.
٢٠٣- جيڪڏهن هڪ رڪن کي ٻہ ڀيرا ادا ڪيائين تہ زياده ٿيو، ٻن ڀيرن کي زياده سمجهہ.
٢٠٤- جڏهن ٻيو رڪن بہ زياده ٿيو تہ سندس نماز ظاهر ظهور تباهہ ٿي.
٢٠٥- مفتاح ۾ ائين چيو اٿس، ۽ مثال ذڪر نہ ڪيو اٿس، مثال ٻين ڪتابن ۾ ڏسو.
٢٠٦- هڪ رڪعت ۾ ڪو رڪن ٻہ ڀيرا ادا ڪيائن ۽ ٻي رڪعت ۾ بہ تڪرار ڪيائين.
٢٠٧- ٽين رڪعت ۾ بہ رڪن زياده ٿيو تہ نماز جي تباهي ٿي.
٢٠٨- هنن ڏهن مسئلن جو ترتيب سان پورو پورو تعلق آهي.

بيداري ۽ هوشياري جو بيان جيڪا نماز جي جواز لاءِ شرط آهي

١- ٽيون فرض نماز جي جواز لاءِ بيداري ۽ هوشياري آهي.
٢- ننڊ ۾ نماز جي نيت ۽ تڪبير تحريمہ جائز نہ آهي.

٣- نـه جـائـز قـرائـت بـقـولِ قـوي — نـه قـعـده اخـيـره روا اي صفي
٤- عـبـارات نـائـم هـمـه بـاطـلـه — ميـان اصـول ست ايـن مـسـئـلـه
٥- اگـر در رکـوعـش و يـا در سـجـود — چـو آغـاز مـي کـرد بـيـدار بـود
٦- چـو بـرداشـت سـر را بـبـيـداريـش — بـاَول و آخـر چـو هـشـيـاريـش
٧- رکـوع و سـجـودش بـبـاشـد روا — بـبـين درمـخـتـار اي خـوش نـوا
٨- بـمـفـتـاح ايـن حـکـم در رکـنـهـاء — بتعميم گـفـتـه نـکـرد اکـتـفـاء
٩- درين حکم فعلي و قولي يکي ست — بمفتاح جملـه چنين بي شکي ست
١٠- بقولي بيقظه چـو کـرده شـروع — بـآخـر ز خـوابـش نـکـرده رجـوع
١١- روا گـشـت آن رکـن اي نـيـکـره — چـو آغـاز رکنش بـيـقـظـه شـده
١٢- بمفتاح ايـن قـول مـذکـور نيست — نه در ُدرمختار قول اين سني ست
١٣- بـقـدر تـشـهـد چـو بـاشـد قـعـود — نـه شرطش(١) مـوالات آمـد بسـود
١٤- اگـر چـنـد کـرات بـيـدار بـود — دگـر چـنـد کـرات خـوابـش ربـود
١٥- چـو مـجـمـوع کـرات بـيـداريـش — بـقـدر تـشـهـد بـهـشـيـاريـش
١٦- نـماز ست جـائـز بـبـين در کـتـب — ازيـن قـول خـالـي ست اکـثـر کـتـب
١٧- چـو مجمـوع رکعت بکرده بخـواب — نـمـازش نـمـانـده شـکـسـتـه شـتـاب
١٨- چـو رکعت زياده شـده در نـماز — کـه مـوجـب فـسـادش ببوده نـه ساز
١٩- چـو مـقـدار رکـعـت بـخـوابـش شـده — که آن خود سـه رکـن ست فعلي همـه
٢٠- فساد ست زان هـم بنـا بـر قـيـاس — چـه مقدار رکعت چو رکعت شناس
٢١- چـو رکنِ يکي يا دو رکن از نماز — بخـوابـش بـکـرده شـنـو بـا نـيـاز
٢٢- اعـاده همـان رکـن فرض ست تمام — چـو بيدار گشته شنـو ايـن کلام

باب واجبات نـماز بـه اِجمال که آن بسيار ست

١- هـمـه سـي ست واجب مـيـان نـمـاز — بـگـويـم هـمـه سـي مـع الامـتـيـاز
٢- هـمـه آنـچـه در درمـخـتـار گـفـت — بـاجـمـال از چـهـل بـسـيـار گـفـت

(١) در نسخه "جهه" و "چ د" بشرطي بجايِ نه شرطش نوشته است.

٣- قوي قول موجب قرائت ۽ آخري قعدو به جائز نه آهن.
٤- ننڊ واري جون عبارتون (الفاظ ۽ جملا) باطل آهن هي مسئلو اصول(فقه) ۾ آهي.
٥- رڪوع يا سجدي ۾ ننڊ آئي، پر شروعات ۾ سجاڳ هو.
٦- جڏهن ته سجاڳيءَ ۾ مٿو مٿي ڪنيائين ۽ اول ۽ آخر ۾ به هوشياري هيس.
٧- سندس رڪوع ۽ سجدا جائز آهن"در مختار"ڏسو.
٨- مفتاح ۾ اهو حڪم سيني رڪن لاءِ چيو اٿس.
٩- هن ۾ رڪن فعلي ۽ قولي جو حڪم هڪڙو ئي آهي مفتاح ۾ ائين لکيل آهي.
١٠- هڪ قول مطابق جڏهن سجاڳيءَ ۾ ڪو رڪن شروع ڪيائين ۽ پڇاڙيءَ تائين ننڊ ۾ هو.
١١- اهو رڪن جائز ٿيو جڏهن ان رڪن جي شروعات سجاڳي ۾ ڪيائين.
١٢- مفتاح ۾ هي قول ذڪر ڪيل نه آهي نه ڪو در مختار ۾ آيل آهي.
١٣- تشهد جيترو انداز قعود ڪيائين ۽ ان ۾ موالات شرط نه آهي. (١)
١٤- جيڪڏهن ڪجهه ساعتون سجاڳ هو ۽ ڪجهه ساعتون ننڊ ۾ هو.
١٥- جيڪڏهن سجاڳيءَ واريون سموريون ساعتون تشهد جيترو قدر سجاڳيءَ ۾ آهن.
١٦- نماز جائز آهي ڪتاب ڏسو اڪثر ڪتاب هن قول کان خالي آهن.
١٧- جيڪڏهن سموري رڪعت ننڊ ۾ ادا ڪيائن ته نماز، نماز نه رهي ۽ پيچي پئي.
١٨- جيڪڏهن نماز ۾ رڪعت زياده ٿي وئي، جيڪا نماز جي فساد جو موجب آهي.
١٩- جيڪڏهن رڪعت جيترو قدر ننڊ ۾ رهيو، جو اها رڪعت خود ٿي رڪن فعلي آهي.
٢٠- قياس موجب ان سان نماز فاسد ٿئبي ڇو ته رڪعت جو مقدار رڪعت ٿئبي.
٢١- جڏهن هڪ يا ٻه رُڪن نماز جا ننڊ ۾ ادا ڪيائين.
٢٢- اهو ننڊ ۾ ادا ڪيل رڪن سجاڳيءَ ۾ ورائي ادا ڪرڻ فرض آهي.

نماز جي واجبن جو اجمالاً بيان جيڪي گهٽا آهن

١- نماز ۾ ڪل واجب ٽيهه (٣٠) آهن اهي سمورا ٽيهه ڇنيءَ طرح بيان ڪيان ٿو.
٢- جيڪي درمختار ۾ اجمالاً چيا اٿس سي ٻه چاليهن کان زياده آهن.

(١) نسخي"جهه"۽ "چ"ڏ ۾ نه شرطش بدران بشرطي لکيل آهي.

۳- بتفصيل بسيار از صد هزار — بگفته بتصريح با اختيار
۴- بمقدار اين واجبات نماز — نديديم بجائي مع الامتياز
۵- ازانْ ده عدد عام واجب شده — نخستين بيانش عيان آمده
٦- بود در قراءت ازان هشت چيز — كه واجب شده هر يكي با تميز
٧- دو واجب بود نيز بر مقتدي — دگر هفت واجب بباشد جلي
٨- نه موجود اين هفت در هر نماز — ازين هفت خالي ست اكثر نماز
٩- ازين هفت داخل نماز ست شش — چه تكبير تشريق بيگانه وش
١٠- و ليكن سه ديگر زياده شده — شده سي درين باب سي آمده

ذكر واجبات ده گانه عامه

١- ازان ده عدد عام واجب نكو — يكي لفظ الله اكبر بگو
٢- چه تعيين اين لفظ واجب شده — ز الفاظ تحريم غالب شده
٣- چه تكبير خاص ست تحريم عام — چنانچه گذشته همه اين كلام
۴- دگر هم تو تعديل اركان بدان — كه تسكين اعضا مراد ست زان
۵- بمقدار تسبيح گيرد قرار — چه اين قدر واجب بود در شمار
٦- ميانِ قيام و ركوع و سجود — چه تعديل اين هر سه واجب بسود(١)
٧- نه تعديل ثابت شده در قيام — ميان كتب ما شنو اين كلام
٨- درازي قيام ست عارض گهي — چنانچه گذشته برين آگهي
٩- بقدر سه تسبيح تعديل هم — بود صاف سنت شنو با همم
١٠- چه تكميل فرض ست واجب تمام — بتعديل تكميل حاصل مدام
١١- نه تكميل واجب مگر سنت ست — چه واجب بسنت نه در سنت ست
١٢- بود اصل تعديل واجب تمام — بمقدار تسبيح اي نيک نام
١٣- بقدر سه تسبيح سنت شده — چه تكميل واجب چنين آمده

(١) در نسخه "جهہ" ببود بجايْ بسود نوشته است.

٣- تفصيل سان هڪ لک کان به وڌيڪ آهن صراحةً لکيو اٿس.

٤- نماز جي جي واجبن جو ايترو انداز ڪتي به نه ڏٺو اٿم.

٥- انهن مان ڏهه عام واجب آهن پهريائين انهن جو بيان آڻجي ٿو.

٦- انهن مان اٺ شيون قرائت ۾ واجب آهن.

٧- ۽ شيون مقتديءَ تي به واجب آهن ۽ ست واجب ٻيا آهن.

٨- اهي ست هر ڪنهن نماز ۾ نه آهن انهن ستن کان اڪثر نماز خالي هوندي آهي.

٩- انهن ستن مان ڇهه نماز ۾ داخل آهن ۽ تڪبير تشريق بيگانه (خارج) وانگر آهي.

١٠- ۾ ٻي ٻيا به وڌيڪ آهن جيڪي جملي ڇهه ٿيا.

ڏهن عام واجبن جو ذڪر

١- انهن ڏهن عام واجب مان هڪ لفظ الله اڪبر چوڻ آهي.

٢- ڇو ته تحريمه جي لفظن مان غالباً هن لفظ جي تعيين واجب ٿي.

٣- ڇو ته تڪبير خاص آهي ۽ تحريمه عام آهي جيئن اڳ ۾ گذريو.

٤- ٻيو رڪنن جي تعديل ڄاڻ، ان مان مراد عضون کي قرار وٺائڻ آهي.

٥- تسبيح جيترو قدر قرار وٺي ڇو ته ايترو قدر واجب آهي.

٦- قيام، رڪوع ۽ سجدا انهن ٽنهي ۾ تعديل واجب آهي.(١)

٧- اسان جي ڪتابن ۾ قيام ۾ تعديل ثابت نه آهي.

٨- قيام جي طوالت عارض آهي جيئن مٿي گذريو.

٩- ڇڳيءَ طرح ٻڌو ته ٽن تسبيحن جو قدر تعديل (آرام وٺڻ) سنت آهي.

١٠- فرض جي تڪميل واجب آهي. تڪميل، تعديل سان حاصل ٿيندي آهي.

١١- واجب جي تڪميل سنت آهي ڇو ته واجب حديث سان ثابت آهي.

١٢- اصل تعديل هڪ تسبيح جيترو قدر واجب آهي.

١٣- ٽن تسبيحن جو قدر سنت آهي ڇو ته واجب جي تڪميل اهڙي طرح آئي آهي.

(١) نسخي "جهه" ۾ 'بسود' جي بدران 'ببود' لکيل آهي.

۱۴- اگـر درمختـار خوانـي تـمـام　　يكـي ضابطـه را بـدانـي تـمـام
۱۵- همان ضابطه را شنو با ادب　　گهي واجب و سنت و مستحب
۱٦- بسر خود بود هر يكي مستقل　　بود هر يكي بي شكي مستقل
۱۷- گهي مر دگر چيز تكميل ساز　　بـود هـر يكي در ميان نماز
۱۸- مكمل بـود مـر دگر چيـز را　　نـه آن چيـز كامل بگردد جدا
۱۹- مكمل فريضه نه جز واجب ست　　چنانچه قرائت بروز و شب ست
۲۰- يكي ضم سورت دگر فاتحـه　　همين هـر دو واجب مكمل شده
۲۱- نـه تعديل اندر ركوع و سجود　　مگر واجب ست نيست سنت بسود
۲۲- نـه سنت مكمل بـود فـرض را　　مكـر در وضو مي بـود اي كيـا
۲۳- چه تثليث سنت مكمل شده　　برائي فريضه شنـو ايـن همـه
۲۴- نـه واجب بجز سنتِ كامل ست　　كمالش بسنت همه حاصل ست
۲۵- اگـر از سـه آيت زياده بسي　　كنند ضم با فاتحه چون كسي
۲٦- شود ضم كامل كه واجب مدام　　بهمراه سنت همين اي همام
۲۷- رعـايـت طـوال مفصـل تمـام　　مكمل همين سنت ست لا كلام
۲۸- چه تكميل سنت بجز مستحب　　نـه حاصل بگردد درين كار رب
۲۹- چو قومه چو جلسه بسر خود شده　　درين هـر دو سُنت دهد فائده
۳۰- چو اين هر دو واجب كني اعتبار　　مكمل درين هر دو سنت شمار
۳۱- مكمل درين هـر دو تعديل دان　　بمقدار تسبيح يک جاودان
۳۲- بمفتـاح گفتـه بجاىٔ اخيـر　　مطابق بـايـن ضابطه ياد گير
۳۳- بجاىٔ دگـر گـفـت تعديـل ايـن　　بـود نيز واجب چو اصلش متين
۳۴- نـه واجب مكمل دگر واجبي ست　　بـريـن ضابطـه دار بـاور بايست
۳۵- نـه واجب مكمل مگر فرض را ست　　چنانچه شنيدي همه قول راست
۳٦- نـه تكميل واجب بـود واجبي　　بـود بلكه سنت مشو حاجبي
۳۷- نـه تكميل سنت مگر مستحب　　ببين در كتب تا تو داني سبب

١٤- جيڪڏهن "درمختار" پڙهندين ته، توکي هڪ قاعدو معلوم ٿيندو.
١٥- اهو قاعدو ادب سان ٻڌو ته، ڪڏهن واجب، سنت ۽ مستحب.
١٦- هرهڪ پنهنجي مٿي مستقل ۽ جدا هوندو آهي.
١٧- ڪڏهن هڪ شيءِ ٻي شيءِ جي نماز ۾ تڪميل ڪندي آهي.
١٨- هڪ شيءِ ٻيءِ کي مُڪمل ڪندي آهي ۽ اها شيءِ جدا ڪامل نه ٿيندي آهي.
١٩- فرض جو مڪمل واجب آهي، جيئن قرائت جيڪا رات ۽ ڏينهن ۾ آهي.
٢٠- فاتحه ۽ سورت جو ملائڻ، اهي ٻئي مڪمل آهن، جيڪي واجب آهن.
٢١- رڪوع ۽ سجدن ۾ تعديل واجب آهي، سنت نه آهي.
٢٢- سنت فرض لاءِ مڪمل نه آهي، مگر وضو ۾ مڪمل آهي.
٢٣- چو ته ٽي ڀيرا ڌوئڻ واري سنت فرض کي مڪمل ڪندڙ آهي.
٢٤- واجب سنت کان سواءِ ڪامل نه آهي، ان جو ڪمال سنت سان حاصل ٿيندڙ آهي.
٢٥- جيڪڏهن ڪو ماڻهو ٽن آيتن کان وڌيڪ فاتحه سان ملائي ٿو.
٢٦- اهو ملائڻ ڪامل ٿيندو، چو ته واجب هميشه سنت سان ڪامل ٿيندوآهي.
٢٧- ملائڻ ۾ طوال مفصل جي رعايت، سنت کي مڪمل ڪندڙ آهي.
٢٨- چو ته سنت جي تڪميل، مستحب کان سواءِ حاصل نه ٿيندي.
٢٩- جڏهن قومه ۽ جلسه پنهنجي مٿي مستقل ٿيا ته انهن ٻنهي ۾ سنت فائدو ڏيندي.
٣٠- جيڪڏهن انهن کي واجب چوين ته، انهن ۾ مڪمل سنت کي سمجهه.
٣١- انهن ٻنهي ۾ مڪمل تعديل کي چاڻ ۽ تعديل هڪ تسبيح جو قدر هجي.
٣٢- مفتاح ۾ پوئين جاءِ تي، هن قاعدي جي مطابق چيو اٿس.
٣٣- ٻئي هنڌ چيو اٿس ته، هي تعديل به اصل وانگر واجب آهي.
٣٤- هڪ واجب ٻئي واجب جو مڪمل نه آهي، انهيءَ قانون تي اعتماد ڪر.
٣٥- واجب فرض جو مڪمل آهي، جيئن تو صحيح قول ٻڌو.
٣٦- واجب جي تڪميل واجب نه آهي، بلڪه سنت آهي.
٣٧- سنت جي تڪميل مستحب آهي ڪتاب ڏسُ ته توکي سبب معلوم ٿئي.

٣٨- بدان آنچه در قول جرجاني ست		كه تعديل سنت بنزد(١) وي ست
٣٩- بشايد كه قدر سه تسبيح تام		مرادش بباشد شنو اين كلام
٤٠- ز كرخي ست تعديل واجب بمفت		بشايد كه مقدار تسبيح گفت
٤١- يكي قومه و دوم جلسه ببين		بقول اصح ست دو واجب همين
٤٢- همين ست مختار متاخرين		ببايد كه داري تو باور برين
٤٣- برين ست باور كه قول ست متين		مؤيد باخبار باشد دو اين
٤٤- نه ترکِ يكي زين دو ثابت شده		گهي از رسولِ خدا در دمه
٤٥- بسي زجر مي كرد بر تاركش		ازين هر دو واجب گهي سر مَكش
٤٦- خلافش شده گرچه مشهور تر		كه اين هر دو سنت نه واجب نگر
٤٧- ولي قدر تسبيح كردن قرار		درين هر دو واجب تو سنت شمار
٤٨- بقدر سه تسبيح دان مستحب		مطابق گذشته شنو با ادب
٤٩- بنزد ابي يوسف و شافعي ست		كه تعديل در چار جا واقعي ست
٥٠- ميان ركوع و ميان سجود		درين هر دو تعديل فرض ست بجود
٥١- يكي قومهء و دوم جلسه(٢) گزين		درين هر دو تعديل هم فرض بين(٣)
٥٢- همين چار ركن ست ولي با قرار		چه تعديل فرض ست در هر چهار
٥٣- بيک وجه تعديل ركن ست صاف		بوجهِ دگر شرط شد بي خلاف
٥٤- بنزديک اين هر دو اين مذهب ست		بمذهب نخستين عمل واجب ست
٥٥- بود وضع هر دو قدم اي ودود		ميانِ قيام و ركوع و سجود
٥٦- همين وضع واجب بلا اختلاف		چنين ست از اهل تحقيق صاف
٥٧- ولي وضع يک پا بود فرض خوب		نهادن دگر پا بدارد وجوب
٥٨- بتفصيل اين ست باجمال آن		چه وضع دو پايش تو واجب بدان
٥٩- بايضاح فرض ست وضع دو پا		نه هرگز همين قول دارد صفا

(١) در نسخه "چ د" بنزديک نوشته است.
(٢) عجب ست از بعضي كه قومه و جلسه سنت شمرده و تعديل اين سنت واجب گفتند و تكميل سنت چگونه واجب بود؟ و مطابق ضابطه گذشته مستحب ست كما لايخفي. (حاشيه مصنف) (٣) در نسخه "چ د" ببين نوشته است.

٣٨- جُرجاني جي قول موجب تعديل سنت آهي.(١)

٣٩- ٽي سگهي ٿو تہ ان جو مقصد، ٽن تسبيحن جيترو قدر هجي.

٤٠- ڪرخي جي قول موجب تعديل واجب آهي ۽ ٿي سگهي ٿو تہ ان هڪ تسبيح جو قدر چيو هجي.

٤١- هڪ قومہ ٻيو جلسہ اصح قول موجب ٻئي واجب آهن.

٤٢- متاخرين جو اهو ئي قول آهي، توڪي انهيءَ تي اعتبار ڪرڻ گهرجي.

٤٣- هن قول تي ڀروسو آهي، جيڪو مضبوط قول آهي ۽ حديثن ۾ بہ انهن جي تائيد آهي.

٤٤- انهن ٻنهي مان ڪنهن بہ هڪ جو ڇڏڻ حضور جن کان ڪڏهن بہ ثابت نہ آهي.

٤٥- انهن جي تارڪ کي تمام گهڻي تنبيهہ فرمايائون ٿي تہ هنن ٻنهي واجبن کان منهن نہ موڙ.

٤٦- ان جي خلاف اگرچہ مشهور آهي تہ هي ٻئي سنتون آهن ۽ انهن کي واجب نہ سمجهہ.

٤٧- پر انهن ٻنهي واجبن ۾ تسبيح جيترو قدر قرار وٺڻ سنت چاڻ.

٤٨- ٽن تسبيحن جو قدر مستحب چاڻ، جيئن اڳ ۾ گذريو.

٤٩- امام ابو يوسف ۽ امام شافعي وٽ چئن جاين ۾ تعديل واقع (ثابت ٿيندڙ) آهي.

٥٠- رڪوع ۽ سجدا، انهن ٻنهي ۾ تعديل فرض آهي.

٥١- هڪ قومہ ٻيو جلسہ(٢) انهن ٻنهي ۾ بہ تعديل فرض آهي.(٣)

٥٢- اهي چار رڪن قرار سان ادا ڪرڻا آهن، ڇو تہ تعديل انهن چئن۾ فرض آهي.

٥٣- هڪ وجہ سان تعديل رڪن آهي، ٻئي وجهہ سان شرط آهي.

٥٤- انهن ٻنهي امامن جو هي مذهب آهي، پهرئين مذهب تي عمل ڪرڻ واجب آهي.

٥٥- قيام، رڪوع ۽ سجدن ۾ ٻئي پير زمين تي رکڻا آهن.

٥٦- محققن صاف چيو آهي تہ ٻنهي پيرن جو زمين تي رکڻ بنا اختلاف جي واجب آهي.

٥٧- پر هڪ پير رکڻ فرض آهي ۽ ٻيو پير رکڻ واجب آهي.

٥٨- اجمال جو تفصيل هيءُ آهي تہ ٻئي پيرَ رکڻ واجب آهن.

٥٩- ڪتاب ايضاح ۾ آهي تہ ٻئي پير رکڻ فرض آهن، پر هي قول صحيح نہ آهي.

(١) نسخي "چ،د" ۾ بنزديڪ' لکيل آهي.
(٢) عجب آهي انهن بعضي ماڻهن تي جيڪي قومہ ۽ جلسہ کي سنت ۾ شمار ڪن ٿا ۽ وري هن سنت جي تعديل کي واجب چون ٿا. حالانڪ سنت جي تڪميل واجب ڪيئن ٿيندي ؟ ۽ ذڪر ڪيل قانون موجب تہ مستحب آهي جيڪا ڳالهہ مخفي نہ آهي.(حاشيه مصنف) (٣) نسخي "چ،د" ۾ 'ببين' لکيل آهي.

٦٠- بمفتاح بر هفت اندام او سجود ست واجب شنو تو نکو
٦١- ششم دان قعود میانه ازین بود گرچه در نفل قعده همین
٦٢- اگر چند شفعات با یک سلام گزاري ز نفلات اي نیک نام
٦٣- همه قعدها جز قعود پسین بنزدیک شیخین واجب ببین
٦٤- بنزد محمد و نزد زفر همه قعدها این فرائض نگر
٦٥- بهر جا که مسبوق گردد کسي نمازش بود از دو رکعت بسي
٦٦- یکي را رسیده ز رکعات او و یا فوت رکعت یکي گشت زو
٦٧- سه قعده کند هر سه باشد برو دو واجب یکي فرض اي نیکرو
٦٨- قعودي که فرض ست آن بر امام بآخر نمازش بپیش از سلام
٦٩- نه مسبوق را فرض باشد همان بمفتاح از بحر گفته چنان
٧٠- مگر چون مسافر بود خود امام بود مقتدي او مقیم از عوام
٧١- شده فرض بر مقتدي هر دو نیز میان رباعي شنو با تمیز
٧٢- سه رکعت رسیده اگر با امام ولي از نمازش رُباعي تمام
٧٣- برو با امامش دو قعده شده همان هر دو واجب اي(١) نیکره
٧٤- دو رکعت ز مغرب رسیده اگر شده با امامش دو قعده مگر
٧٥- همان هر دو قعده تو واجب نگر بآخر برو فرض باشد دگر
٧٦- چو مسبوق پیوسته شد با امام بادراک رکعت اخیره تمام
٧٧- رباعي بود یا ثلاثي نماز نباشد ثنائي شنو با نیاز
٧٨- دو قعده که واجب بباشد برو یکي با امامش بکرده همو
٧٩- دگر پس ز رکعت یکي او کند ز رکعات باقي شنو این سند(٢)
٨٠- وگر پس دو رکعت کند او قعود درینجا نه قعده دهد هیچ سود
٨١- دو گونه کراهت بباشد عیان میان رباعي شنو این بیان
٨٢- یکي ترک واجب ز جایش شده بِـ بَي جا شدن آن دگر آمده
٨٣- بمغرب بباشد کراهت یکي که آن ترک واجب بود بي شکي

(١) در نسخه "جهہ" بدان بجايِ اي نوشته است. (٢) در نسخهِ "جهہ" این شعر موجود نیست.

٦٠- مفتاح ۾ آهي تہ ستن عضون تي سجدي جو مشتمل هجڻ واجب آهي.
٦١- ڇهون وڇون قعدو اگرچہ اهو قعدو نفل ۾ هجي.
٦٢- جيڪڏهن نفلن ۾ هڪ سلام سان گهڻا شفعا ادا ڪري ٿو.
٦٣- آخري قعدي ڪان سواءِ ٻيا قعدا شيخين وٽ واجب آهن.
٦٤- امام محمد ۽ امام زفر وٽ سمورا قعدا فرض سمجهہ.
٦٥- جيڪڏهن ڪو مسبوق آهي ۽ نماز ٽن رڪعتن ڪان وڌيڪ آهي.
٦٦- نماز جي رڪعتن مان هڪ رڪعت ڪي پهتو يا هڪ رڪعت فوت ٿي ويس.
٦٧- ٽي قعدا ڪري، ان تي ٻہ قعدا واجب ۽ هڪ فرض آهي.
٦٨- اهو قعدو جيڪو امام تي فرض آهي ۽ نماز جي آخر ۾ سلام ڪان اڳ آهي.
٦٩- اهو قعدو مسبوق تي فرض نہ آهي، مفتاح ۾ بحر ڪان ائين نقل ڪيل آهي.
٧٠- جيڪڏهن امام مسافر هجي ۽ ان جومقتدي مقيم هجي.
٧١- رُباعي نماز ۾ مقتدي تي ٻئي قعدا فرض آهن.
٧٢- رُباعي نماز ۾ اگر ٽن رڪعتن ۾ امام ڪي پهتو.
٧٣- ان تي امام سان گڏ ٻہ قعدا مقرر ٿيا، اهي ٻئي واجب آهن.(١)
٧٤- جيڪڏهن مغرب جي ٻن رڪعتن ۾ پهتو تہ ان ڪي امام سان گڏ ٻہ قعدا ڪرڻا آهن.
٧٥- اهي ٻئي قعدا واجب سمجهہ ۽ آخر ۾ ان تي ٽيون قعدو فرض آهي.
٧٦- جڏهن مسبوق پوئين رڪعت ۾ پهچي امام سان گڏ ٿيو.
٧٧- نماز رُباعي هجي يا ثُلاثي، پر ٻن رڪعتن واري نہ هجي.
٧٨- ٻہ قعدا جيڪي مٿس واجب هئا، انهن مان هڪ قعدو امام سان گڏ ڪيائين.
٧٩- باقي رهيل رڪعتن مان هڪ رڪعت پڙهي پوءِ ٻيو قعدو ڪري.(٢)
٨٠- اگر(امام جي سلام ڪان بعد اُٿي)ٻن رڪعتن ڪانپوءِ قعدو ڪندو تہ هت اهو قعدو بي فائده آهي.
٨١- رُباعي نماز ۾ ٻن نمونن جي ڪراهت ٿيندي آهي.
٨٢- هڪ واجب پنهنجي جاءِ ڪان ترڪ ٿيو ٻيو ٻيجا(پنهنجي جاءِ ڪانسواءِ) ادا ڪيو ويو.
٨٣- مغرب ۾ ڪراهت هڪ قسم آهي ۽ اها واجب جو ترڪ آهي.

(١) نسخي "جهہ" ۾ 'اي' جي بدران 'بدان' لکيل آهي.(٢) نسخي "جهہ" ۾ هي شعر موجود ناهي.

٨۴- بدان چيست ترتيب ركعات او؟	دو گونه بود اعتبارش نكو
٨۵- يكي در قراءت بود اعتبار	دگر محض در حق قعده شمار
٨٦- چو ركعت اخيره شده با امام	نخستين شده آن برايش تمام
٨٧- چو ركعت يكي را بكرده قضا	دو ركعت بگشتند اي نيک راء
٨٨- بود پس دو ركعت مكانِ قعود	همين حكم ظاهر روايت نمود
٨٩- نه ركعت اخيره، اخيره شده	كه آن با امامش ذخيره شده
٩٠- مگر در قراءت اخيره بدان	اخيره بباشد بصورت عيان
٩١- چو خيزد برائي قضا ما سبق	نخستين بداند شمارد بحق
٩٢- مكانِ قراءت بود اولين(١)	ز جمله قضا ماسبق نيست مين
٩٣- امامش درين دو اگرچه نخواند	قضا كرد در دو پسين چون نماند(٢)
٩۴- رباعي بود يا ثلاثي نماز	بود پس دو ركعت قعودش براز
٩۵- بوجهي كه گفتم ترا شرح آن	ز ظاهر روايت شده آن بيان
٩٦- چو متروک گشته ز جايش بسهو	سجود ست واجب مكن كار لهو
٩٧- بري قول فتوىٰ ز مسعودي ست	درين قول بسيار بهبودي ست
٩٨- دگر قول منقول شد از امام	ندانند آن قول مردم عوام
٩٩- چو مسبوق خيزد برائي قضا	بآغاز اُوْلىٰ بيارد بجا
١٠٠- چو مسبوق قاضي ست اول نماز	بنسبت قعود و قراءت براز
١٠١- بركعت اخيره اگر با امام	رسيده بباشد شنو اين كلام
١٠٢- نمازش ز آخر مرخم شده	نه معكوس گشته، نه درهم شده
١٠٣- رباعي بحكم ثلاثي بدان	ثلاثي شده چون ثنائي عيان
١٠۴- برين قول در حق مسبوق اين	ميان ثلاثي دو قعده ببين
١٠۵- بترک قعودش كه ثالث شده	سجودي كه از سهو هم نامده
١٠٦- تو از شرح منيه ببين باب سهو	شوي نيک واقف تو بگذار لهو
١٠٧- سه ركعت دو قعده برو باقي ست	بمانند مغرب رباعي وي ست

(١) در نسخه"غ" "جه" و"چ د"اولين و ليكن در نسخه"چ ا"أولیين نوشته است.(٢) در نسخه"چ د"و"جه" بماند.

٨٤- ڇاڻ ته رڪعتن جي ترتيب ٻن نمونن جي هوندي آهي.
٨٥- هڪ قرائت جي حق ۾ ٻي قعدي جي حق ۾ شمار ڪر.
٨٦- امام جي آخري رڪعت، مسبوق لاءِ پهرين رڪعت ڄڻبي.
٨٧- جڏهن هڪ رڪعت قضا ڪيائين ته سندس ٻه رڪعتون ٿيون.
٨٨- ٻن رڪعتن ڪان پوءِ قعدي جي جاءِ آهي، اهو حڪم ظاهر روايت صادر ڪيو آهي.
٨٩- امام جي آخري رڪعت جيڪا مسبوق امام سان گڏ پڙهي، اها مسبوق جي حق ۾ آخري نه ڄڻبي.
٩٠- پر قرائت جي حق ۾ آخري سمجهه. اها ظاهر صورت ۾ آخري آهي.
٩١- رهيل رڪعتن جي قضا لاءِ اٿي ته اها (آخري رڪعت) پهرئين ڪري ڳڻي.
٩٢- جيڪي به رهيل رڪعتون قضا ڪرڻيون آهن، انهن۾ قرائت جي جاءِ پهريون ٻه رڪعتون آهن.(١)
٩٣- انهن ٻن۾ اگرچه سندس امام نه پڙهيو، پر جڏهن ٻن پوين ۾قضا ڪيائين ته قرائت نه رهي(٢).
٩٤- نماز رُباعي هجي يا ثلاثي، ٻن رڪعتن ڪان پوءِ ان جو قعدو آهي.
٩٥- جنهن وجهه سان توکي ان جو شرح ٻڌايم اهو ظاهر روايت ۾ بيان ٿيل آهي.
٩٦- جڏهن پهريون قعدو ويسر ۾ پنهنجي جاءِ ڪان ترڪ ٿيو ته سهو جو سجدو واجب آهي.
٩٧- هن قول تي مسعودي جي فتوىٰ آهي هن قول ۾ گهڻي بهبودي آهي.
٩٨- ٻيو قول امام صاحب ڪان منقول آهي جيڪو عام ماڻهو نٿا ڄاڻن.
٩٩- جڏهن مسبوق قضا لاءِ اٿي ته شروع ۾ قعده اولىٰ بجا آڻي.
١٠٠- مسبوق قعود ۽ قرائت جي بنسبت اول نماز قضا ڪري ٿو.
١٠١- جيڪڏهن امام سان پوئين رڪعت ۾ پهتو هجي ته هي ڪلام (حڪم) ٻڌو.
١٠٢- سندس نماز جي پڇاڙي ترخيم (گهٽ) ٿي وڃي، نه معڪوس ٿي، نه تباهه ٿي.
١٠٣- رُباعي، ثلاثيءَ جي حڪم ۾ سمجهه. ثُلاثي، ثنائيءَ جي حڪم ۾ آهي.
١٠٤- ان قول مطابق مسبوق لاءِ ثلاثيءَ ۾ ٻه قعدا ڏس.
١٠٥- ٽئين قعدي جي ترڪ ڪري، سجده سهو به نه ڏيو.
١٠٦- شرح منيه جو باب سهو ڏس ته چڱيءَ طرح واقف ٿئين.
١٠٧- ٽي رڪعتون ۽ ٻه قعدا ان تي باقي رهيا، سندس رباعي نماز، مغرب وانگر ٿي.

(١) نسخي "غ" "جهه" ۽ "ج،د" ۾ 'اولين' آهي پر نسخي "ج،ا" ۾اولييين" آهي. (٢) نسخي "ج،د" ۽ "جهه" ۾ 'بماند' لکيل آهي

١٠٨- چه رکعت بترخيم رفت از حساب | نمازش مرخم بگشته شتاب
١٠٩- درين قول قعده پس از رکعتين | بپيش از يکي هست بگذار مين
١١٠- بظاهر روايت چو داري عمل | عمل بهتر ست هم رهي از خلل
١١١- باين قول کردن عمل هم روا ست | برين قول قعده بکردن بجا ست
١١٢- ميان اين سه رکعت که گفته شده | چو سهواً نه قعده بکرده همه
١١٣- سجود ست از سهو واجب برو | چو در هر دو جايش نکرده همو
١١٤- بدان آنچه منقول شد از امام | که اکنون شنيدي تو اي نيک نام
١١٥- نوشته بُده در کناره کتاب | ز ايضاح منقول دان اين جواب
١١٦- بمفتاح از "بحرزُخار" نيز | بگفته که اين قول مختار نيز
١١٧- ز بعضي حواشي ست منقول اين | ببين تو ز مفتاح يابي يقين
١١٨- قعودي که پس از سجود ست بسهو | بود نيز واجب مدان کار لهو
١١٩- بقولي ست سنت، نه واجب متين | بيانش بيايد تو آنجا ببين
١٢٠- بدان هست هفتم تشهد تمام | ميانِ قُعودِ همه اي همام
١٢١- بقولي چو واجب بباشد قعود | تشهد دران سنت ست بهر سود
١٢٢- بقعده اخيره مگر واجب ست | تشهد بخواندن بگيري بدست
١٢٣- ولي قول مختار دان با صفا | تشهد همه واجب ست مطلقا
١٢٤- نه سنت تشهد بجائي شده | نه هم فرض گاهي همان آمده
١٢٥- تشهد بالفاظ جمله همه | همه واجب ست آن مکن همهمه
١٢٦- چو لفظش يکي ترک سهواً نمود | ازان سهو واجب برو شد سجود
١٢٧- ز مفتاح و از درمختار بين | شوي تا بتحقيق واقف برين
١٢٨- اگر با امامش بقعده نشست | و ليکن دران دم رسيده نشست
١٢٩- نه هنوز کرده تشهد شروع | مجرد نشسته همو با خشوع
١٣٠- امامش دران دم بداده سلام | و يا بهر رکعت بکرده قيام
١٣١- نباشد تشهد بخواندن برو | بخيزد دران دم بتعجيل او

١٠٨- جو تہ ترخيم سان رڪعت حساب ۾ نہ ايندي ۽ سندس نماز مُرخم ٿي ويندي.
١٠٩- هن قول مطابق ٻن رڪعتن کان پوءِ ۽ هڪ کان اڳ ۾ قعدو آهي شڪ نہ ڪر.
١١٠- ظاهر روايت تي عمل ڪندين تہ بهتر آهي ۽ خلل کان بہ ڇُٽي پوندين.
١١١- هن قول تي عمل ڪرڻ بہ جائز آهي ۽ ان قول موجب قعدو ڪرڻ بجا آهي.
١١٢- انهن ٽنهي ٻڌايل رڪعتن ۾ جيڪڏهن ويسر ۾ قعدو نہ ڪيائين.
١١٣- ان تي سهو جو سجدو واجب آهي، جيڪڏهن ٻنهي جاين ۾ قعدو نہ ڪيائين.
١١٤- جيڪو تو هاڻي ٻڌو، اهو امام (اعظم) کان منقول آهي.
١١٥- ڪتاب جي حاشيہ ۾ لکيل هو، جيڪو ايضاح کان نقل ڪيل هو.
١١٦- مفتاح ۾ "بحر زخار" کان نقل ڪري ٿو تہ، هي قول مختار آهي.
١١٧- ڪن حاشين ۾ هي منقول آهي، مفتاح ڏس تہ يقين ٿئي.
١١٨- سهو جي سجدي کان پوءِ جيڪو قعدو آهي اهو بہ واجب آهي.
١١٩- هڪ قول مطابق سنت آهي ۽ واجب نہ آهي ان جو بيان اڳتي ايندو اتي ڏسجان.
١٢٠- ستون واجب هر هڪ قعدي ۾ پورو تشهد پڙهڻ آهي.
١٢١- هڪ قول موجب جڏهن تہ قعدو واجب آهي، ان ۾ التحيات پڙهڻ سنت آهي.
١٢٢- پر آخري قعدي ۾ تشهد (التحيات) پڙهڻ واجب آهي.
١٢٣- پر مختار قول موجب سمورا تشهد مطلقاً واجب آهن.
١٢٤- تشهد نہ ڪڏهن سنت آيو آهي، نہ وري ڪو فرض آيو آهي.
١٢٥- تشهد پنهنجن سمورن لفظن سان واجب آهي، دانهن نہ ڪر.
١٢٦- تشهد جي لفظن مان ويسرم ڪو لفظ رهجي ويو تہ ان تي سجده سهو واجب ٿيندو.
١٢٧- مفتاح ۽ درمختار ڏس تہ هن تحقيق تي واقف ٿئين.
١٢٨- جيڪڏهن امام ڪي قعدي ۾ پهتو ۽ ويٺو.
١٢٩- اڃان هن تشهد بہ شروع نہ ڪيو، رڳو ويٺو.
١٣٠- امام ان وقت سلام ورايو يا رڪعت لاءِ اٿيو.
١٣١- ان تي تشهد پڙهڻ لازم نہ آهي بلڪ يڪدم اٿي.

۱۳۲- چو آغاز کرده تشهد همو و یا خوانده نیمش پسش او نکو
۱۳۳- بیک قول اتِمام واجب برو ست بقولِ دگر نیست اي یار دوست
۱۳۴- همه این کلام ست در برهنه بسائر کتب نیز روشن چو مه
۱۳۵- کنون دان تو هشتم نِگر جائي خود کني واجب و فرض بر جائي خود
۱۳٦- مده فرض را هیچ جنبش ز جا نه تاخیر واجب بداري روا
۱۳۷- بدان ترک تاخیر کردن دو چیز یکي چیز واجب دگر فرض نیز
۱۳۸- بود واجب این ترک با اهتمام ازین ترک غافل شده بس عوام
۱۳۹- اگر چیز زائد شود(۱) در نماز شود لغو بیهوده اي دل نواز
۱۴۰- رود وصل واجب که بوده مدام ولي چار وصل ست واجب تمام
۱۴۱- یکي وصل(۲) رکني برکنِ دگر دگر وصل رکني بواجب نگر
۱۴۲- سیوم وصل واجب بواجب شنو چهارم ز واجب برکن ست نو
۱۴۳- اگر وصل رفته ازین وصلها شده ترک واجب شنو با صفا
۱۴۴- شده ترک ترتیب کامل که بود کمالش بدان واجب ست بهر سود
۱۴۵- بهر جا که ترتیب از واجبات شمردند ایشان شنو با ثبات
۱۴٦- دران جا همین چار وصل ست مراد دران ترک تاخیر هم رو نهاد
۱۴۷- چه ترتیب کامل بود اِرتباط که در ضمن وصل ست دارد مناط
۱۴۸- چو پیوند معروف گردد زوال رود وصل واجب شود انحلال
۱۴۹- ببین شرح منیه دگر نهر نیز سیوم درمختار بین با تمیز
۱۵۰- درین هر سه ذکر همین واجب ست عمومش همیشه بروز و شب ست
۱۵۱- چو بیسار مردم ازین غافلند ز ذکرش کتب فقه خالي شدند
۱۵۲- شده نیز مفتاح خالي ازین بتحقیق صافي تو این را گزین
۱۵۳- چو در باب سهو ست مفهوم این صریحاً نه واجب بگفتند هین
۱۵۴- محیط ست این بر همه واجبات درین واجب ست هر همه واجبات
۱۵۵- اگر تو تامل کني بیشتر برین سر واقف شوي با نظر

(۱) در نسخه "چ ا" شده بجايِ شود نوشته است. (۲) در نسخه "ر" ربط بجايِ وصل نوشته است.

١٣٢- جيڪڏهن تشهد شروع ڪيائين يا اڌ پڙهي ويو آهي.
١٣٣- هڪ قول موجب تشهد پورو ڪرڻو اٿس، ٻئي قول موجب پورو نه ڪري.
١٣٤- هي ڪلام فتاوىٰ برهنه ۾ آهي ۽ ٻين ڪتابن ۾ به چند وانگر چٽو آهي.
١٣٥- هاڻي اٺون واجب ڄاڻ، جو فرض ۽ واجب کي پنهنجي جاءِ تي ادا ڪرين.
١٣٦- فرض کي پنهنجي جاءِ کان نه ڦيراءِ ۽ نه وري واجب کي دير ڪر.
١٣٧- ڄاڻ ته ٻن شين جي تاخير کي ترڪ ڪرڻ، هڪ فرض، ٻيو واجب.
١٣٨- اهو تاخير جو ترڪ واجب آهي. ان کان گهڻو عوام غافل آهي.
١٣٩- جيڪڏهن نماز ۾ ڪا شيءِ زياده ٿي پئي ته اها لغو ۽ بيهوده ٿيندي. (١)
١٤٠- ان سان نماز جو وصل هليو ويندو، جيڪو واجب آهي ۽ چار وصل واجب آهن.
١٤١- هڪڙو هڪ رڪن جو ٻئي رڪن سان وصل، ٻيو رڪن جو وصل واجب سان آهي.(٢)
١٤٢- ٽيون واجب جو وصل واجب سان، چوٿون واجب جو وصل رڪن سان آهي.
١٤٣- انهن وصلن مان ڪو وصل ويو (فوت ٿيو) ته ترڪ واجب ٿيو.
١٤٤- ترتيب ڪامل ترڪ ٿي، جنهن جو ڪمال واجب آهي.
١٤٥- جتي به ترتيب کي واجب چيو اٿن، ان بابت ٻڌو.
١٤٦- اتي هي چار وصل مراد آهن، انهن ۾ ترڪ تاخير به شامل آهي.
١٤٧- چو ته ترتيب ڪامل ربط آهي، جيڪو وصل جي ڪري ٿيندو آهي.
١٤٨- جڏهن ڄاڻايل ربط زائل ٿيو ته، وصل واجب به نه رهندو.
١٤٩- شرح مُنيه، ٻيو النهر الفائق، ٽيون "درمختار" سوچي سمجهي ڏس.
١٥٠- انهن ٽن ڪتابن ۾ هن واجب جو ذڪر آهي، جيڪو رات ۽ ڏينهن ۾ هميشه عام آهي.
١٥١- گهڻا ماڻهو هن مسئلي کان بي خبر آهن ۽ فقه جا ڪتاب به هن کان خالي آهن.
١٥٢- مفتاح به ان کان خالي آهي. هي صاف تحقيق سمجهي قبول ڪر.
١٥٣- جڏهن ته سهو جي باب ۾ هي مفهوم آهي، ان ڪري صريحاً واجب نه چيائون.
١٥٤- هيءُ سيني واجبن کي مُحيط آهي ۽ سمورا واجب هن ۾ سمايل آهن.
١٥٥- جيڪڏهن گهڻي سوچ ۽ فڪر ڪندين ته هن راز کان واقف ٿي پوندين.

(١) نسخي "چ،ا" ۾ 'شوَد' جي بدران 'شده' لکيل آهي. (٢) نسخي "ر" ۾ 'وصل' جي بدران 'ربط' لکيل آهي.

١٥٦- چو وصل رود فصل آيد شتاب رود ارتباطش ببين در كتاب
١٥٧- چنانچه بدل خود تفكر براند بمقدار ركني ز خواندن بماند
١٥٨- و يا پس تشهد بخوانده درود بقعده نخستين شنو اين حدود
١٥٩- و يا كرد تكرار ركنِ يكي مثالات بسيار دان بي شكي
١٦٠- نهم هر دو سجده پياپي بيار يكي را زِ ديگر مؤخر مدار
١٦١- مگر بهر جلسه گرفتن قرار ميان دو سجده تو سنت شمار
١٦٢- بيانش ببالا گذشته دو بار يكي ضمن ترتيب اي يار غار
١٦٣- دهم هست يكبار لفظ سلام چو با لام تعريف باشد تمام
١٦٤- و ليكن عليكم نه واجب شده بود بلكه سنت شنو اين همه
١٦٥- چو فارغ ز لفظ سلام ست امام بپيش از عليكم شنو اين كلام
١٦٦- نه جائز بباشد بوي اقتدا ببين درمختار يابي صفا
١٦٧- درين وقت مسبوق سهواً سلام اگر گفت او پس سلامِ امام
١٦٨- ازين سهو واجب برو شد سجود امامش درين وقت خارج ببود
١٦٩- خروجش بلفظ سلام ست تمام اگرچه عليكم نگويد بكام(١)
١٧٠- بدان لام تعريف بر سر سلام بنزديک ما بهتر ست اي همام
١٧١- سلام عليكم بمذهب دگر بجز لام تعريف تو نيز بهتر نگر
١٧٢- سلام ست سنت دگر بار هان بقولي بود هر دو واجب عيان
١٧٣- بود گرچه ديگر برون از نماز ولي واجب ست نيز زيبا طراز
١٧٤- بتحقيق قولِ پسين ست اصح كه در درمختار اين ست اصح
١٧٥- اگر پس سلامش بكرده سجود كه از سهو بوده برو بهر سود
١٧٦- دگر بار واجب برو شد سلام(٢) نخستين بسجده شكسته تمام

ذكر هشت واجب كه تعلق بقراءت دارد

١- بدان هشت واجب بود بر امام ولي هفت بر منفرد دان مدام

(١) كام: اي زبان. (٢) در نسخه "جهه" اين مصرع باين طور است ع دگر بار واجب بود بر امام.

١٥٦- جڏهن وصل ويندو تہ يڪدم فصل ايندو ۽ ان جو ربط بہ هليو ويندو ڪتاب ڏس.
١٥٧- جيئن پنهنجي دل ۾ فڪر ڪيائين ۽ رڪن جيترو قدر پڙهڻ کان چپ رهيو.
١٥٨- يا پهرئين قعدي ۾ التحيات کان پوءِ درود پڙهيائين.
١٥٩- يا ڪو رڪن تڪرار سان ادا ڪيائين، اهڙا مثال ٻيا بہ ڪيترائي آهن.
١٦٠- نائون واجب ٻئي سجدا لاڳيتا ڏي، ٻنهي جي وچ ۾ دير نہ ڪر.
١٦١- مگر جلسہ لاءِ ٻنهي سجدن جي وچ ۾ قرار وٺڻ سنت آهي.
١٦٢- ان جو بيان مٿي بہ پيرا گذري چڪو آهي، هڪڙو تہ ترتيب جي ضمن ۾ آهي.
١٦٣- ڏهون واجب هڪ پيرو سلام جو لفظ چوڻ، جيڪو مُعرف بلام هجي.
١٦٤- پر عليڪم جو لفظ واجب نہ آهي بلڪ سنت آهي.
١٦٥- امام سلام جو لفظ چيو تہ، ڪو شخص عليڪم کان اڳ امام سان نماز ۾ شامل ٿيو.
١٦٦- ان جي اقتدا جائز نہ آهي در مختار ڏسُ تہ توکي مسئلي جي صفائي حاصل ٿئي.
١٦٧- ان وقت مسبوق ويسر ۾ جيڪڏهن امام جي سلام کان پوءِ سلام ورايو.
١٦٨- انهيءَ سهو جي ڪري ان تي سجده سهو واجب ٿيو ڇو تہ امام ان وقت نماز کان خارج آهي.
١٦٩- خُروجُ فقط لفظ سلام چوڻ سان آهي اگرچہ عليڪم زبان سان نہ چوي.(١)
١٧٠- اسان وٽ سلام جي لفظ تي الف ۽ لام تعريف جو آڻڻ بهتر آهي.
١٧١- ٻئي مذهب موجب سلام عليڪم بنا الف ۽ لام تعريف جي بہ بهتر سمجهُ.
١٧٢- ٻيو پيرو (ٻئي طرف) سلام ورائڻ سنت آهي، هڪ قول موجب ٻئي واجب آهن.
١٧٣- ٻيو سلام اگرچہ نماز کان ٻاهر آهي، پر واجب آهي.
١٧٤- تحقيق موجب پويون قول اصحُ آهي درمختار ۾ بہ انکي اصح چيو اٿس.
١٧٥- جيڪڏهن سلام کان پوءِ سهو جو سجدو ڏنائين جيڪو ان کي ڏيڻو هو.
١٧٦- ان تي وري دوباره سلام واجب ٿيو. پهريون سلام سجدي جي ڪري ختم ٿيو.(٢)

اٺن واجبن جو ذڪر جيڪي قرائت سان تعلق رکن ٿا

١- ڄاڻڻ گهرجي تہ امام تي اٺ واجب آهن، پر منفرد تي ست واجب آهن.

(١) ڪام: يعني زبان. (٢) نسخي "جهہ" ۾ هي مصرع هن طرح آهي. ع- ٻيو پيرو امام تي واجب آهي.

٢- بهر جا قرائت بود لازمه   میانش بود هشت واجب همه

٣- ازین هشت بر منفرد هست هفت   ازین هشت جمله یکي چون برفت

٤- یکي بر امام ست خاص ست باو   که آن جهر خواندن بباشد برو

٥- ولي هفت بر هر دو واجب مدام   یکي سر خواندن ازین هفت عام

٦- ولي جهر هم سِر پستر ترا   بگویم بیانش همه با صفا

٧- سیوم خواندن فاتحه دان مدام   بالفاظ جمله بخواندن تمام

٨- اگر آیتش ترک سهواً شده   سجود ست واجب برو دان همه

٩- چه هر آیتش واجب ست مستقل   ببین درمختار داري بدل

١٠- چهارم مقدم شدن فاتحه   مقدم شدن بر قرائت همه

١١- بود ترک تکرار آن بي گمان   که پنجم بباشد مکرر مخوان

١٢- مگر هست تکرار آن در سه جا   نه مکروه باشد دران هر سه جا

١٣- یکي چونکه سورت بود فاصله   دگر چون نمازش بود نافله

١٤- سیوم از فریضه بود اخریین   بخوانده قرائت چو در اولیین

١٥- درین دو پسین نیز تکرار آن   نه مکروه باشد شنو این بیان

١٦- ولي در سیومي نه فرض ست هم   نه واجب بباشد شنو با هم

١٧- ولي ترک تکرار سورت بضم   برکعت یکي ضم یک بار تم

١٨- دگر ترک تکرار سورت یکي   میانِ دو رکعت بود بي شکي

١٩- ندانم که واجب بباشد چنین   میان فرائض شنو اي امین

٢٠- چو تکرار سورت یکي کرد او   برکعت یکي کرد اي نیک رو

٢١- ویا در دو رکعت چو سورت یکي   کند ضم بسیار یا اندکي

٢٢- بمفتاح مکروه گفته چنین   دگر شرح منیه گواه ست برین

٢٣- ولي ترک تکرار سورت که هست   صریحاً ندیدم کِه واجب به است

٢٤- ز مجموع سلطاني ست این مفاد   که واجب بباشد بگیري تو یاد

٢٥- بگفته که این قول گفته امام   برین کرد باور شنو این کلام

٢- جتي قرائت لازم آهي، اتي سمورا واجب اٺ آهن.
٣- انهن اٺن مان منفرد تي سَتَ واجب آهن ۽ هڪ واجب نہ اٿس.
٤- اهو هڪڙو واجب قرائت ڏاڍيان ڪرڻ آهي، جيڪو امام سان خاص آهي.
٥- پَرسَتَ ٻنهي تي دائماً واجب آهن. انهن ستن مان هڪ هوريان پڙهڻ آهي.
٦- پر ڏاڍيان ۽ هوريان پڙهڻ جو بيان توکي صاف ٻڌايان ٿو.
٧- ٽيون فاتحہ سيني لفظن سميت مڪمل پڙهڻ واجب آهي.
٨- جيڪڏهن ان جي هڪ آيت ويسرِ رهجي وڃي تہ ان تي سهو جو سجدو واجب آهي.
٩- چو تہ فاتحہ جي هرهڪ آيت مستقل واجب آهي. درمختار ڏسي دل سان ياد ڪر.
١٠- چوٿون فاتحہ جو سموري قرائت کان اڳ ۾ هجڻ واجب آهي.
١١- پنجون ترڪ تڪرار فاتحہ يعني فاتحہ تڪرار سان نہ پڙهڻ واجب آهي.
١٢- پر ٽن جاين ۾ ان جو تڪرار ثابت آهي ۽ مڪروه نہ آهي.
١٣- هڪ جڏهن سورت جو فاصلہ هجي، ٻي جڏهن سندس نماز نفل هجي.
١٤- ٽين فرض نماز جون پويون ٻہ رڪعتون هجن ۽ پهرين ٻن رڪعتن ۾ قرائت ڪئي اٿس.
١٥- انهن ٻن پوين رڪعتن ۾ بہ، ان جو تڪرار مڪروه نہ آهي.
١٦- پر ٽينءَ رڪعت ۾ نہ فرض آهي ۽ نہ وري واجب آهي.
١٧- پر سورت کي فاتحہ سان ملائي هڪ رڪعت ۾ سورت جي تڪرار کي ترڪ ڪري.
١٨- ٻيو ٻن رڪعتن ۾ هڪ سورت جي تڪرار کي ترڪ ڪري.
١٩- آءٌ نٿو چاٿان تہ ڪو واجب ائين فرض جي وچ ۾ هوندو.
٢٠- هڪ رڪعت ۾ هڪ سورت جو تڪرار ڪيائين.
٢١- يا ٻن رڪعتن ۾ هڪ سورت ٿوري يا گهٽي ملائي ٿو.
٢٢- مفتاح ۾ ان کي مڪروه چيو اٿس، ٻيو شرح منيہ بہ ان تي شاهد آهي.
٢٣- پر سورت جو ترڪ تڪرار صريحاً واجب نہ ڏٺو اٿم.
٢٤- مجموع سلطاني ۾ آهي تہ اهو سورت جو ترڪ تڪرار واجب آهي.
٢٥- ان چيو تہ اهو امام اعظم جو قول آهي ۽ ان تي ڀروسو ڪيو اٿس.

٢٦- نـه بـر مفترض حصر کرده همـو | نـه هم بر امام ست تخصيص او
٢٧- ششم نيز بـا فاتحه ضم ساز | سـه آيت قصيره و يا يک دراز
٢٨- قـرائت مـعـين بکـن بـاهتمـام | ميان دو رکعت نخستين تمام
٢٩- همين ست هفتم شنو با نياز | رباعـي بـود يا ثلاثي نماز
٣٠- بـرائـي قـرائت گـزين أولـيـن | نـه باقي قرائت بود بر تـو ديـن
٣١- چـو در دو ميانـه و يا دو پسين | بخوانـده قرائت شنو اي حسين
٣٢- ولي در يکي از دو اولىٰ نخواند | و يا فاتحه صِرف خوانده بماند
٣٣- و يا سورتي خواند بي فاتحه | دريـن وجهها ترک واجب شده
٣٤- چـو مسبوق خود در رباعي رسيد | برکعت اخيره شنو اي سعيد
٣٥- بـرائي قـرائت دو اولـىٰ شمـار | ز جـمـلـه بـواقي همين يـاد دار
٣٦- اگـر در اخيـريـن خوانـده امـام | ولـي در دو اولىٰ نخوانده تمـام
٣٧- ولـي در اخيـريـن مسبـوق نـام | رسيده شنيده قـرائت امـام
٣٨- چـو خيـزد بـرائي قضا ما مضا | بخوانـدن برو فرض باشد بجا
٣٩- نـه هرگز ازو فرض ساقط شده | اگـرچـه قـرائت شـنـيـده بُـده
٤٠- خليفـه گرفتـه چـو او را امـام | درين دو پسين محض اي نيک نام
٤١- ولـي پيش مسبـوق در اولـيـن(١) | امامش نخوانـده بُـده بين بعين
٤٢- بهـر چار رکعت قرائت برو ست | تهي از قرائت نه رکعت ازو ست
٤٣- ز اشبـاه و از درمـخـتـار بـين | مـثـال ست شاهد دگـر هم بريـن
٤٤- کنون شرح هشتم کنم دل پسند | کـه بسيـار مـردم ازيـن غـافـلند
٤٥- نـه هرگز بباشد باکثر کتب | نـه ذکـرش بتحقيق انـدر کتب
٤٦- مگـر درمـخـتـار تـحـقـيـق کـرد | برين دار بـاور مدان قـول سـرد
٤٧- بـايضاح ذکـرش بگـفـتـه صريح | ببين هر دو را تا شوي مستريح
٤٨- قـرائت مقدم شـدن بـر رکـوع | همين ست واجب بداني بـروع
٤٩- چـو جمله قـرائت فراموش کرد | ولي پس رکوعش چو در هوش کرد

(١) در نسخه "چ ا" اولين بجایٔ اولين نوشته است.

٢٦- مفترض (واجب) هجڻ جو حصر ڪيو اٿس نہ وري امام اعظم سان تخصيص اٿس.
٢٧- ڇهون فاتحہ سان ٽي آيتون ننڍيون يا هڪ آيت وڏي ملائڻ واجب آهي.
٢٨- پهرين ٻن رڪعتن ۾ قرائت معين ڪرڻ جو بندوبست ڪر.
٢٩- اهو سنتون واجب آهي نماز رُباعي هجي يا ثلاثي هجي.
٣٠- قرائت لاءِ پهريون ٻہ رڪعتون منتخب ڪر ۽ پوين رڪعتن جي قرائت جو توتي بارُ نہ آهي.
٣١- جيڪڏهن ٻن وچ وارين رڪعتن ۾ يا ٻن پوين رڪعتن ۾ قرائت پڙهيائين.
٣٢- پر ٻن پهرين رڪعتن مان هڪ ۾ بہ نہ پڙهيائين يا صرف فاتحہ پڙهي چپ رهيو.
٣٣- يا فاتحہ کان سواءِ سورت پڙهيائين، انهن وجهن سان ترڪ واجب ٿيو.
٣٤- جڏهن مسبوق رباعي نماز جي آخري رڪعت ۾ پهتو.
٣٥- باقي رهيل رڪعتن مان پهريون ٻہ رڪعتون قرائت لاءِ شمار ڪر.
٣٦- جيڪڏهن امام پوين ٻن رڪعتن ۾ پڙهيو ۽ پهرين ٻن رڪعتن ۾ نہ پڙهيائين.
٣٧- پر مسبوق پوين ٻن رڪعتن ۾ پهتو ۽ امام جي قرائت بہ ٻڌي هٿائين.
٣٨- جڏهن رهيل رڪعتن جي قضا لاءِ اٿي تہ ان تي قُرائت ڪرڻ فرض آهي.
٣٩- اُن تان قرائت وارو فرض نہ ڪريو اگرچہ قرائت ٻڌي بہ هٿائين.
٤٠- امام جيڪڏهن ان مسبوق کي، انهن ٻن پوين رڪعتن ۾ خليفو بنايو.
٤١- پر مسبوق کان اڳ ۾ پهرين ٻن رڪعتن ۾ امام قرائت نہ ڪئي هئي. (١)
٤٢- ان کي ڇئني رڪعتن ۾ قرائت ڪرڻي آهي ۽ ڪا بہ رڪعت قرائت کان خالي نہ ڇڏي.
٤٣- الاشباہ والنَظائِرُ ۽ درمختار ڏسو هن لاءِ ٻيا بہ گهڻائي شاهد آهن.
٤٤- هاڻي انهن واجب جو دلچسپ شرح ڪيان ٿو، ڇو تہ گهڻا ماڻهو ان کان غافل آهن.
٤٥- اڪثر ڪتابن ۾ تحقيق سان ان جو ذڪر موجود نہ آهي.
٤٦- مگر درمختار تحقيق ڪئي آهي، ان تي ڀروسو ڪر ۽ ان کي غلط نہ سمجهہ
٤٧- ايضاح ۾ ان جو صريح ذڪر آهي، اهي ٻئي ڪتاب ڏس تہ توکي راحت رسي.
٤٨- قرائت جو رڪوع کان اڳ ۾ ٿيڻ واجب آهي.
٤٩- جيڪڏهن سموري قرائت وسري وئي ۽ رڪوع کان پوءِ ياد آئي.

(١) نسخي "ج،ا" ۾ اولين جي بدران "اولين" لکيل آهي.

٥٠- قرائت بخواندن برو فرض دان — ادا نيست اينجا قضا بي گمان
٥١- چو قصد قرائت درينجا بكرد — ركوعش شكسته شده رُوئ زرد
٥٢- ببين بوالمكارم كه اين طور گفت — نه در درمختار اين در بسُفت
٥٣- ز ايضاح و از درمختار بين — چو خوانده قرائت همو با يقين
٥٤- اعاده ركوع ست واجب برو — نه فرض ست اعاده مكن گفتگو
٥٥- ركوعش چو مكروه تحريمي ست — اعاده پس از خواندنش بر وي ست
٥٦- اعاده ركوعش چو كرده همو — دران دم شكسته نخستين ازو
٥٧- وگر(١) او اعاده ركوعش نكرد — ركوعش نخستين*صحيح ست سرد
٥٨- اعاده نمازش برو واجب ست — شده ترک واجب بيارد بدست
٥٩- قضاء قرائت بپيش از سجود — نه پس از سجود ست اي كان جود
٦٠- مگر در اخيرين كز(٢) فرض او ست — محل قضاء قرائت نكو(٣) ست
٦١- نه الحمد تنها قضا آمده — ميان اخيرين اي نيكره
٦٢- چو الحمد تنها فراموش كرد — بپيش از سجودش چو در هوش كرد
٦٣- سه يا چار واجب بباشد برو — نخستين قضا فاتحه دان نكو
٦٤- دگر سورتي ضم واجب شده — نه سورت نخستين بكار آمده
٦٥- اعاده قنوت ست واجب جلي — چو خوانده ببوده همو معتلي
٦٦- چهارم بباشد اعاده ركوع — همين چار واجب بداني بروع
٦٧- اعاده ركوعش نكرده اگر — اعاده نمازش تو واجب نگر
٦٨- چو الحمد متروک واجب شده — دگر بار سورت برو آمده
٦٩- چو متروک سورة بخواند همو — اعاده قنوت ست واجب برو
٧٠- محل قرائت باستادگي — همه پس ركوع ست بين سادگي
٧١- بخواندن قرائت بحالت ركوع — كراهت قبيحه بود اي هلوع(٤)
٧٢- ميانِ ركوعش تذكر نمود — كه چيز از قرائت نخوانده ببود

(١) در نسخه "جهه" مگر بجائ وگر نوشته است. (٢) در نسخه "جهه" و "چ د" از بجائ كز.
(٣) در نسخه "جهه" و "چ د" ازو بجائ نكو ست. (۴) هلوع: بسيار حريص (رشيدي)

٥٠- قرائت ڪرڻ ان تي فرض سمجهه ۾ اها ادا نه آهي بلڪ قضا آهي.
٥١- جڏهن هِت قرائت جو ارادو ڪيائين ته سندس رڪوع پڇي پيو.
٥٢- ابوالمڪارم ڏس ان طرح چيو اٿس پر درمختار واري ائين نه چيو آهي.
٥٣- ايضاح ۾ درمختار ڏس (انهن ۾ آهي ته) جڏهن ان قرائت يقين سان ڪئي.
٥٤- رڪوع ورائڻ واجب اٿس ۾ فرض نه اٿس.
٥٥- جڏهن رڪوع مڪروه تحريمي ٿيو ته قرائت کان پوءِ ورائڻو اٿس.
٥٦- جڏهن رڪوع ورائي ڪندو ته پهريون رڪوع پڇي پوندس.
٥٧- جيڪڏهن رڪوع ورائي نه ڪيائين ته پهريون ئي صحيح آهي.(١)
٥٨- نماز ورائڻ ان تي واجب آهي جو ته واجب رهجي ويو.
٥٩- قرائت جي قضا سجدن کان اڳ ڪرڻي آهي پوءِ نه ڪرڻي آهي.
٦٠- پر فرض جون پويون[٢] ٻه رڪعتون قرائت جي قضا جي محل آهن.(٣)
٦١- پوين ٻن رڪعتن ۾ فقط الحمد جي قضا نه آئي آهي.
٦٢- جيڪڏهن فقط الحمد وسري ويس ۾ سجدن کان اڳ ياد آيس.
٦٣- ٽي يا چار واجب مٿس (رهيل) آهن ته پهريائين فاتحه جي قضا بهتر آهي.
٦٤- ٻيهر سورت الحمد سان ملائڻ واجب ٿي ۾ پهرئين سورت ڪم جي نه رهي.
٦٥- دعا قنوت ورائڻ به واجب آهي، جيڪڏهن اڳ ۾ پڙهيو اٿس.
٦٦- چوٿون رڪوع ورائي، اهي چار واجب ڄاڻي ڇڏ.
٦٧- جيڪڏهن رڪوع ورائي نه ڪيائين ته نماز موٽائڻ واجب اٿس.
٦٨- جڏهن الحمد ڇڏيل واجب ٿيو ته ان تي ٻيهر سورت پڙهڻ لازم آهي.
٦٩- جڏهن ڇڏيل سورت پڙهي ٿو ته دعا قنوت ورائڻ به واجب اٿس.
٧٠- قرائت جي جاءِ ٻيهڻ آهي، ان کان پوءِ رڪوع آهي.
٧١- رڪوع جي حالت ۾ قرائت ڪرڻ، ڪراهت قبيحه (مڪروه تحريمي) آهي.(٤)
٧٢- رڪوع ۾ ياد ڪيائين ته قرائت نه ڪئي اٿس.

(١) نسخي "جهه" ۾ وگر جي بدران "مڪر" آهي. (٢) نسخي "جهه" ۾ "چ،د" ۾ "ڪز" جي بدران "از" لکيل آهي.
(٣) نسخي "جهه" ۾ "چ،د" ۾ "نڪو" جي بدران "ازو" لکيل آهي. (٤) هلوع: گهڻو حرص ڪندڙ. (رشيدي)

٧٣- برفض رکوعش کند او رجوع | رجوع ست واجب برفض رکوع
٧٤- چو راجع نگشته بکرده تمام | اعاده رکوع ست برو اي همام
٧٥- مرتب رکوعش پسين در حساب | نخستين شکسته شده نا صواب
٧٦- چو عمداً رکوعش بکرده همه | نه رفضش بکرده که واجب شده
٧٧- اعاده نماز ست واجب برو | ببين بحر رائق تو اي نيک رو
٧٨- اگر ترک کرده قرائت تمام | نه در دو پسين او قضا کرد تام
٧٩- تباهي نمازش ازين ظاهر ست | ببين اين مسائل همه بهتر ست
٨٠- اگر ياد کرده ميانِ سجود | که چيز از قرائت نخوانده ببود
٨١- بيانش گذشته همه ياد گير | چه متروک فرض ست کن دل پذير
٨٢- قرائت که واجب بود بي گمان | ولي در حساب ست هم فرض آن
٨٣- چه تکميل فرض ست حاصل ازان | نه واجب بسر خود بود اي جوان
٨٤- نه مثل قنوت ست گهي مستقل | همه اين مسائل بداري بدل
٨٥- اگر پس رکوعش بخوانده قنوت | که پيش از رکوعش بدارد ثبوت
٨٦- و ليکن بجايش نخوانده(١) ببود | ولي پس رکوعش قضا کرد زود
٨٧- نه واجب اعاده رکوع ست برو | ولي گر اعاده بکرده همو
٨٨- نمازش صحيح ست فاسد مگو | ببين درمختار اي نيکرو
٩٨- اعاده چنين گر کند خود امام | چو در وتر باشد شنو اين کلام
٩٠- کسي کرد هر دو رکوعش نکو | مطابق امامش بکرده باو
٩١- سيوم بر رکوع پسين کرد بس | دگر کرد اول، نه ثاني بِـ پَس
٩٢- نماز همين هر سه کس شد روا | صحيح ست اين قول اي خوش نوا
٩٣- بعالمگيري بگفته صريح | که اين قول تحقيق باشد صحيح
٩٤- بسائر کتب در نماز اخير | بسي گفتگو مي بود ياد گير
٩٥- چو قعده نخستين بود مستقل | بمثل قنوت ست اي مستدل
٩٦- و ليکن نه قعده بگردد قضاء | چو متروک گشته برفته ز جاء

(١) در اصل نسخه "غ" بخوانده و ليکن در نسخه "جه"، "چ ا" و "چ د" نخوانده نوشته است.

٧٣- رڪوع ڇڏي قرائت ڏي موٽي ۽ اهو موٽڻ واجب آهي.

٧٤- جيڪڏهن نه موٽيو ۽ نماز وڃي پوري ڪيائين ته رڪوع ورائڻ واجب آهي.

٧٥- سندس پويون رڪوع حساب ۾ آڻبو ۽ پهريون رڪوع پڇي پيو.

٧٦- جيڪڏهن رڪوع عمداً ڪيائين ۽ ان تي ان جو پڇڻ واجب هو پر نه پڳائين.

٧٧- ان تي نماز جو ورائڻ واجب آهي، البحر الرائق ڏس.

٧٨- جيڪڏهن قرائت ترڪ ڪيائين ۽ پوين ٻن رڪعتن ۾ به قضا نه ڪيائين.

٧٩- ائين ڪرڻ سان سندس نماز جي تباهي ظاهر آهي هي مسئلا ڏس سڀ بهترين آهن.

٨٠- جيڪڏهن سجدي ۾ ياد آيس ته قرائت نه ڪئي اٿس.

٨١- ان جو بيان مٿي گذري چڪو آهي ياد ڪر، ڇو ته ترڪ ٿيل ڪم فرض آهي.

٨٢- بيشڪ قرائت واجب آهي، پر فرض جي حساب ۾ آيل آهي.

٨٣- ڇو ته ان سان فرض جي تڪميل ٿئي ٿي ۽ پنهنجي مٿي (جدا ۽ مستقل) واجب نه آهي.

٨٤- دعا قنوت وانگر مستقل واجب نه آهي، هي مسئلا دل تي ياد رک.

٨٥- جيڪڏهن دعا قنوت رڪوع ڪانپوءِ پڙهيائين، جنهنجو رڪوع کان اڳ ۾ هجڻ ثابت آهي.

٨٦- پر دعا قنوت پنهنجي جاءِ تي نه پڙهيائين، بلڪ رڪوع کان پوءِ جلد قضا ڪيائين.(١)

٨٧- ان تي رڪوع جو ورائڻ واجب نه آهي پر جيڪڏهن ورايائين.

٨٨- ته ان جي نماز صحيح آهي، ان کي فاسد نه چئو دُرمختار ڏس.

٨٩- جيڪڏهن وتر ۾ هجي ۽ امام پاڻ اهو رڪوع ورايو.

٩٠- هڪ شخص امام جي مطابقت جي ڪري اهي ٻئي رڪوع ڪيا.

٩١- ٻئي شخص پهريون ڪيو ۽ ٻيو نه ڪيو ٽئين شخص فقط پويون رڪوع ڪيو.

٩٢- ٽنهين شخصن جي نماز جائز ٿي، اهو قول صحيح آهي.

٩٣- عالمگيريءَ ۾ صريح چيو اٿس ته هي قول صحيح آهي.

٩٤- سيني ڪتابن ۾ نماز جي پڇاڙيءَ بابت گهڻي گفتگو آهي ياد ڪر.

٩٥- پهريون قعدو، دعا قنوت وانگر مستقل واجب آهي.

٩٦- پر قعدو جيڪڏهن پنهنجي جاءِ کان ترڪ ٿيو ته قضا نه ٿيندو.

(١) اصل نسخي "غ" ۾ "بخوانده" لکيل آهي، پر نسخي "جه"، "چ،ا" ۽ "چ،د" ۾ "نخوانده" لکيل آهي.

٩٧- چـه قعده بعيد ست ز موضع قيام — بـود هـر دو فعلي، نـه قولي تمام
٩٨- قنوت ست در پس رکوعش روا — و ليکـن قضا گشت نـزديک مـا
٩٩- چـو در مذهب شافعي شد ثبوت — همـه پس رکوع ست موضع قنوت
١٠٠- بـپيش از رکـوع ست نزديک مـا — نه موضع قنوت ست جز اين دو جا
١٠١- چـو پيش از رکوعش فراموش کرد — ولي پس رکوعش چو در هوش کرد
١٠٢- دران دم قـنوتش بخوانده بـروع — بـرو نيست هرگز اعـاده رکـوع
١٠٣- درانجا نخـوانـده اگـر او بـقصد — ولي خواندنش بود نيکو بقصد
١٠٤- قضا نيست واجب چو رفته ز جا — ولـي بـود واجب بکـردن ادا
١٠٥- ولي پس رکـوع ست موضع قضا — قضا پس رکوع ست نزديک ما
١٠٦- درين هر صورت بـرو شد سجـود — کـه از سهو باشد شنو اي ودود
١٠٧- بـرفضِ رکوعش چو خوانده قنوت — نمـازش شکسته شده کن سکوت
١٠٨- بـرفضِ قـيامش چو اول قعـود — بکرده نباشد دريـن هيـچ سود
١٠٩- درين هر دو صورت نماز ست تباه — بريـن ست اکـثر کتب هم گـواه
١١٠- اگر رفض رکني کند پس شروع — ولي بـهر تحصيل واجب بـروع
١١١- بـرفضش نـمازش شکسته شده — بـقـولي بـواجب بـکـردن همـه
١١٢- بـواجب بکردن نـماز ست تبـه — نـه رفضش مجـرد چـنـين آمـده
١١٣- بقـولي چـو واجب بکـرده تـمام — کـنـد رکـن مـرفوض را بـاهتمام
١١٤- نـمازش صحيح ست بين با تمير — بـايـن قـول ترجيح دادنـد نيـز
١١٥- بـدان چند مصداق ترجيح را ست — شنـو آنچه گفتند مصداق را ست
١١٦- چـو مسبـوق بـوده مـيان قيام — امـامـش بـآخـر بـداده سـلام
١١٧- دو سجده کـه از سهو کـرده امـام — متابـع امـامـش شـود بـاهتمام
١١٨- چـو در نـفـل در رکـعـت ثـالـثـه — بـپيش از سجـودش بيـاد آمـده
١١٩- کـه قعده نخستين برو کردني ست — کـه نزديک شيخين واجب قوي ست
١٢٠- درين وقت قعـده کـنـد بـا يـقـين — بـتـحـقـيـق در درمـخـتـار بـيـن

۹۷- ڇو ته قعدو قيام جي جاءِ کان پري آهي، ڇالاءِ جو ٻئي فعلي عمل آهن ۽ قولي نه آهن.
۹۸- دعا قنوت رڪوع کان بعد به جائز آهي پر اسان وٽ قضا ڇٽبو.
۹۹- جڏهن ته شافعي مذهب ۾ دعا قنوت جي جاءِ رڪوع کان بعد ثابت آهي.
۱۰۰- اسان وٽ رڪوع کان اڳ آهي، انهن ٻن جاين کانسواءِ دعا قنوت جي ٻي جاءِ ڪانهي.
۱۰۱- جيڪڏهن دعا قنوت رڪوع کان اڳ وسري ويس پر رڪوع کان پوءِ ياد آيس.
۱۰۲- انهيءَ وقت دعا قنوت پڙهيائين ته ان کي رڪوع ورائي نه ڪرڻو آهي.
۱۰۳- جيڪڏهن ارادةً دعا قنوت نه پڙهيائين پر ارادة پڙهڻ بهتر هوس.
۱۰۴- جيڪڏهن دعا قنوت پنهنجي جاءِ کان ترڪ ٿي ويو ته قضا نه اٿس پر ادا ڪرڻ واجب هوس.
۱۰۵- پر سندس قضا جي جاءِ رڪوع کان پوءِ آهي اسان وٽ قضا رڪوع کان بعد آهي.
۱۰۶- اي دوست! ٻڌي ڇڏ ته، انهن ٻنهي صورتن ۾ سهو جو سجدو لازم اٿس.
۱۰۷- رڪوع ڇڏي دعا قنوت پڙهيائين ته نماز ڀڄي پونديس.
۱۰۸- قيام کي ڇڏي ٻهريون قعدو ڪيائين ته ان ۾ ڪو فائدو ڪونه آهي.
۱۰۹- انهن ٻنهي صورتن ۾ نماز ڀڄي پئي ان تي اڪثر ڪتاب شاهد آهن.
۱۱۰- نماز ۾ شروع ٿيڻ کانپوءِ واجب جي حاصل ڪرڻ خاطر جيڪڏهن ڪو رڪن ڇڏيائين.
۱۱۱- رڪن ڇڏڻ سبب سندس نماز ڀڄي پئي هڪ قول موجب واجب جي ادا ڪرڻ جي ڪري ڀڄي پئي.
۱۱۲- واجب ادا ڪرڻ سان نماز ڀڄندي، فقط رڪن ڇڏڻ سان نه ڀڄندي.
۱۱۳- هڪ قول موجب جڏهن واجب پورو ڪيائين ته ڇڏيل رڪن جو اهتمام ڪري.
۱۱۴- سندن نماز صحيح آهي ۽ ان قول کي ترجيح به ڏني اٿن.
۱۱۵- ترجيح جا مصداق چند آهن، جيڪي فقيهن چيا آهن اهي ٻڌو.
۱۱۶- مسبوق اڃا قيام ۾ هو ته ان جي امام سلام ورايو.
۱۱۷- امام جيڪي سهو جا به سجدا ڏنا، انهن ۾ امام جو تابعدار ٿئي.
۱۱۸- جيڪڏهن نفل جي ٽين رڪعت ۾ سجدي کان اڳ ۾ ياد آيس.
۱۱۹- ته ٻهريون قعدو ڪيس ڪرڻو آهي، جيڪو شيخين وٽ قوي واجب آهي.
۱۲۰- ان وقت يقين سان قعدو ڪري، تحقيق "درمختار" ۾ ڏس.

١٢١- چو در فرض یا وتر اندر قیام — شده یاد قعده نخستین بکام
١٢٢- برفض قیامش کند گر قعود — نمازش سلامت بود اي ودود
١٢٣- همین قول راجح بباشد قوي — ببین درمختار واقف شوي
١٢٤- بحکم قعود ست حکم القنوت — برین قول باور بکن با سکوت
١٢٥- برفض قیامش چو کرده قعود — قعودش نه هرگز دهد هیچ سود
١٢٦- و لیکن نمازش روا گشت مفت — باین درمختار ترجیح گفت
١٢٧- بمفتاح آمد ز دیگر کتب — نه ذکرش بیامد باکثر کتب
١٢٨- ولي در فرائض بود گفتگو — که اکنون شنیدي تو اي نیکرو
١٢٩- چو در نفل قعده تذکر نمود — برکعت سیومي بپیش از سجود
١٣٠- بُقعده کند عود او بي گمان — ببین درمختار یابي امان
١٣١- بدان جهر خواندن بباشد چنان — اگر نزد او کس بود در مکان
١٣٢- بفهمد کلامش چو شنود ازو — شود عین مسموع واضح برو
١٣٣- نه آواز شفتین، نی همهمه — سماعش نه جهر ست دان این همه
١٣٤- بود جهر ادنیٰ باین حد تام — برین ست فتویٰ شنو این کلام
١٣٥- چو قاري بشنود قرائت بگوش — بفهمد کلامش همه را بهوش
١٣٦- بود سر خواندن چنین معتبر — نه کمتر ازین تو قرائت نگر(١)
١٣٧- چنانچه گذشته بتفصیل صاف — میان قراءت(٢) مکن انحراف
١٣٨- چو آواز شفتین یا همهمه — دگر کس شنیده ازو هم همه
١٣٩- که مقدار یک گام نزدیک او ست — و یا بر دو گام، نی دور زو ست
١٤٠- نه در سر بودن بگشته خلل — نه این جهر گشته درین خوش محل
١٤١- بقولي چو قاري بشنود بگوش — بود جهر ادنیٰ همه دان بهوش
١٤٢- بود سر تصحیح کردن حروف — اگرچه نشنود بدان اي عطوف
١٤٣- نخستین ز قولین ظاهر تر ست — نخستین میان کتب اشهر ست
١٤٤- ولي در هدایه گزیده پسین — سماعِ قرائت نه شرط ست حسین

(١) در اصل نسخه "ر" مصرع ثاني باین طور ست. ع نباشد قرائت مگر این نگر. (٢) در نسخه "ر" فرائض نوشته است

١٢١- فرض يا وتر جي قيام ۾ پهرئين قعدي جو ترڪ ياد آيس.
١٢٢- جيڪڏهن قيام ڇڏي قعود ڪيائين ته سندس نماز سلامت رهندي.
١٢٣- هي قول راجح ۽ قوي آهي درمختار ڏس ته واقف ٿين.
١٢٤- قنوت جو حڪم قعود جي حڪم جهڙو آهي چپ ڪري ان قول تي ڀروسو ڪر.
١٢٥- قيام کي ڇڏي جيڪڏهن قعود ڪيائين ته اهو قعود ڪيس فائدو نه ڏيندو.
١٢٦- پر ان جي نماز جائز چئبي، ان کي درمختار ترجيح ڏني آهي.
١٢٧- مفتاح ۾ ٻين ڪتابن کان نقل ڪيل آهي پر اڪثر ڪتابن ۾ ان جو بيان نه آهي.
١٢٨- پر هي گفتگو فرضن ۾ آهي، جنهن جو بيان هاڻي ٻڌئي.
١٢٩- نفل جي ٽين رڪعت ۾ سجدي کان اڳ قعدو ياد آيس.
١٣٠- ان صورت ۾ قعدي ڏانهن موٽي، درمختار ڏسو.
١٣١- ڏاڍيان پڙهڻ ان کي چئبو آهي جو ٻرسان کو ماڻهو هجي.
١٣٢- اهو ماڻهو هن جو ڪلام ٻڌي ۽ سمجهي.
١٣٣- نه چپن جو آواز، نه ٻُٽڪاٽ ٻڌي ان کي ڏاڍيان پڙهڻ نه چئبو.
١٣٤- اَدنىٰ جَهرُ جي حد اها آهي ۽ ان تي فتوىٰ آهي.
١٣٥- قرائت ڪندڙ اگر ڪنن سان قرائت ٻڌي ڪلام سمجهي ٿو.
١٣٦- اهڙي پڙهڻ کي هوريان پڙهڻ اعتبار ڪر، ان کان گهٽ کي قرائت نه ڄاڻ.(١)
١٣٧- اهڙي طرح تفصيل سان ان جو ذڪر قرائت جي بيان ۾ گذري چڪو آهي.(٢)
١٣٨- چپن جو آواز يا ٻٽڪاٽ ان کان ڪنهن ٻئي ماڻهوءَ ٻڌو.
١٣٩- جيڪو هڪ وڪ يا ٻن وکن جيترو ويجهو آهي ۽ ان کان وڌيڪ پري نه آهي.
١٤٠- اهڙي قرائت کي هوريان چوڻ ۾ ڪوبه خلل نه آهي ۽ انهيءَ کي ڏاڍيان پڙهڻ نه چئبو.
١٤١- هڪ قول موجب جڏهن قرائت ڪندڙ ڪنن سان ٻڌي ٿو ته اهو ادنىٰ جهر آهي.
١٤٢- اڪرن جي تصحيح ڪرڻ هوريان قرائت آهي، توڙي نه ٻڌي.
١٤٣- ٻنهي قولن مان پهريون قول وڌيڪ ظاهر ۽ ڪتابن ۾ مشهور آهي.
١٤٤- پر هدايه ۾ پوئين قول کي قبول ڪيو اٿس ۽ قرائت جي ٻڌڻ کي شرط نه ڪيو اٿس.

(١) نسخي "ر" ۾ ٻيو مصرع هن طرح آهي.ع- قرائت نه هجي مگر هن طرح ڏس. (٢) نسخي "ر" ۾ "فرائض" لکيل آهي.

۱۴۵- بتصحيح قولين قائل شده بسوئي پسين قول مائل شده(۱)
۱۴۶- بدان جهر واجب بود بر امام نه بر منفرد نزد جمله مدام
۱۴۷- قرائت كه فرض ست و يا واجب ست ولي پس غروبش ميان شب ست
۱۴۸- و يا فجر باشد كند جهر تام برو واجب ست چونكه باشد امام
۱۴۹- اگر جهريه را كند او قضاء برو جهر واجب بود چون اداء
۱۵۰- بجمعه كند جهر بيشك همو نه در جهر اينها بود گفتگو
۱۵۱- ولي جهر اندر نمازِ دو عيد دگر در تراويح دان اي سعيد
۱۵۲- دگر نيز در وتر واجب شده وجوب ست مشهور دان اين همه
۱۵۳- ولي درمختار افضل بگفت نه واجب بگفته شنو قول مفت
۱۵۴- نه در غير فرض ست اين واجبي اگرچه امام ست اندر شبي
۱۵۵- امام ست اگر در نمازش عشا قرائت فراموش كرده ز جا
۱۵۶- بخواندن برو فرض در أخريَين ولي جهر واجب برو همچو دين
۱۵۷- اگر ضم سورت فراموش كرد قضا گشت واجب بدان كار سرد
۱۵۸- بقولي قضا نيست واجب برو دو سجده ازين سهو سازد نكو
۱۵۹- ولي چونكه سورت كند او قضا ميانِ دو ركعت پسين از عشا
۱۶۰- كند جهر سورت مع الفاتحه ازو سر الحمد ساقط شده
۱۶۱- نه خود جهر با سر در ركعتي بود هر دو واجب بيك ساعتي
۱۶۲- اگر ترك الحمد كرده ز جا بركعت دگر نيست آن را قضا
۱۶۳- مگر چون(۲) بسورت فراموش گشت چنانچه بتفصيل اكنون گذشت
۱۶۴- چو با سهو الحمد آهسته خواند كند جهر باقي قرائت كه ماند
۱۶۵- دو قول ست در فاتحه ياد دار بقولي اعاده بجهرش شمار
۱۶۶- بود سر با جهر يكجا قبيح(۳) چه(۴) تكرار الحمد گشته صحيح
۱۶۷- بقولي كند جهر باقي همه نه تكرار الحمد ثابت شده

(۱) درنسخه "جهہ" اين شعر موجود نيست. (۲) در نسخه "چ د" چونكه بجاي چون نوشته است.
(۳) اذا اجتمع المانع والمقتضي فالترجيح للمانع.(حاشيهمصنف) (۴) در نسخه "جهہ" چو بجاي چه نوشته است

١٤٥- ٻنهي قولن جي صحيح هجڻ جو قائل آهي پر پوئين قول ڏي لاڙو ڪندڙ آهي.[١]
١٤٦- جاڻ ته سيني عالمن وٽ ڏاڍيان پڙهڻ امام تي واجب آهي ۽ منفرد تي واجب نه آهي.
١٤٧- قرائت جيڪا فرض يا واجب آهي پر اها سج لهڻ کان پوءِ ۽ رات ۾ آهي.
١٤٨- جيڪڏهن فجر جي نماز هجي ته جهر ڪري، امام هئڻ ڪري مٿس جهر واجب آهي.
١٤٩- جيڪڏهن جهري نماز کي قضا ڪري ٿو ته، ادا وانگر مٿس جهر واجب آهي.
١٥٠- جمعي جي نماز ۾ به جهر ڪري، انهن نمازن جي جهر ۾ ڪا به گفتگو نه آهي.
١٥١- پر ٻن عيدن جي نماز ۽ تراويح ۾ به جهر ڪرڻو آهي.
١٥٢- پيو وتر ۾ به جهر واجب آهي، انهن سمورين نمازن ۾ جهر جو واجب هجڻ مشهور آهي.
١٥٣- پر دُرمختار واري (جهر کي) افضل چيو آهي ۽ واجب نه چيو آهي.
١٥٤- فرض کان سواءِ ٻين نمازن ۾ جهر واجب نه آهي، توڙي رات جو امام آهي.
١٥٥- اگر عشا جي نماز ۾ امام کان قرائت وسري وئي.
١٥٦- پوين ٻن رڪعتن ۾ قرائت ڪرڻ مٿس فرض آهي، پر جهراً قرائت ڪرڻ واجب اٿس.
١٥٧- جيڪڏهن الحمد سان سورت ملائڻ وسري ويس ته ان تي قضا ڪرڻ واجب آهي.
١٥٨- هڪ قول موجب ان تي قضا واجب نه آهي، رڳو به سجدا سهو جا ڏئي.
١٥٩- پر جڏهن عشا جي پوين ٻن رڪعتن ۾ سورت قضا ڪري.
١٦٠- سورت الحمد سان گڏ ڏاڍيان پڙهي ۽ ان تان الحمد جو هوريان پڙهڻ ڪري پيو.
١٦١- هڪ رڪعت ۾ جهر ۽ سرُ ٻئي هڪ ئي وقت ۾ واجب نه ٿيندا.
١٦٢- جيڪڏهن الحمد پنهنجي جاءِ کان ترڪ ٿيو ته ٻي رڪعت ۾ ان جي قضا نه آهي.
١٦٣- مگر جي سورت وسري ويس، جيئن ان جو تفصيل گذريو.[٢]
١٦٤- جيڪڏهن ويسر ۾ الحمد هوريان پڙهيائين ته باقي رهيل قرائت ڏاڍيان پڙهي.
١٦٥- الحمد ۾ به قول آهن ياد رکُ، هڪ ته الحمد به ورائي ڏاڍيان پڙهي.
١٦٦- هڪ جاءِ تي[٣] هوريان ۽ ڏاڍيان گڏ پڙهڻ خراب آهي جڏهن ته الحمد جو تڪرار صحيح آهي.[٤]
١٦٧- ٻئي قول موجب باقي قرائت ڏاڍيان ڪري، ڇو ته الحمد جو تڪرار ثابت نه آهي.

(١) نسخي "جه" ۾ هي شعر موجود ناهي. (٢) نسخي "چ،د" ۾ 'چون' جي بدران 'چونڪه' لکيل آهي.
(٣) جڏهن مانع ۽ مقتضي گڏجي پون ته مانع کي ترجيح ڏبي(حاشيه مصنف)(٤) نسخي "جه" ۾ 'چه' جي بدران 'چو' لکيل آهي.

١٦٨- اگـر منـفـرد سـر در جـهـريـه　　بخوانده گهي بـا همم عـاليـه
١٦٩- چـو الحمد خوانده و يا بعض آن　　بـوي اقـتـدا كـرد كـس آن زمـان
١٧٠- چـو نيت امـامت بـكـرده بـدل　　بـرو جـهـر بـاقـي بـود مستـقـل
١٧١- و الِا نـه جـهـر ست واجب بـرو　　ببين شـرح منيـه ز آخـر نـكـو
١٧٢- و ليـكـن ز ديگـر كـتـب اي امـين　　بـود مطلقا جهـر واجب هـمـين
١٧٣- دگـر بار الحمد خواند(١) بجهـر　　بـريـن انـد بسيار(٢) علماء دهـر
١٧٤- بقولي چـو گشته همـو مُقتدىٰ　　كـنـد جـهـر باقـي نـه هر مـا مضىٰ
١٧٥- چـه تـكـرار الـحـمـد مكروه دان　　دگـر بـار بـا جهـر آنـرا مخـوان
١٧٦- زنـي گـر امـامت كـنـد مـر زنـان　　نـه جهر ست واجب برو بي گمان
١٧٧- نـمـاز زنـان گـر بـود جـهـريـه　　بـر ايـشـان قـرائت بـود سـريـه
١٧٨- بـود مـرد چـون منـفـرد در ادا　　نـه جهرست واجب برو هيچ جا
١٧٩- مگـر جهر كمتـر ز جهـرِ امامْ　　بـود خـوب در جهريـه او(٣) مدام
١٨٠- مگـر نـذر كـرده نـمـازي بـجـهـر　　بـرو جـهـر واجب شـود بين تو نهر
١٨١- اگـر جـهـريـه را كـنـد او قـضـا　　دو قـول و دو تـصـحيـح ديدم بجا
١٨٢- بـقـولي مخير همـو در قضا ست　　چـنـانـچـه مـخـيـر مـيـان ادا سـت
١٨٣- بـقـولي بـود سـر واجب بـرو　　صحيح ست اين هر دو اي نيكرو
١٨٤- ولـي قـول راجـح نخستين شـده　　بـرايـش مـرجـح دگـر آمـده
١٨٥- چـه مسبوق قاضي ست فيما مضىٰ　　مـؤدي مـدان هيـچ فيـمـا قضىٰ
١٨٦- دگـر نيـز مسبـوق فيـمـا سبق(٤)　　بـود منفـرد محض در حكم حق
١٨٧- بعيد و بجمعه چو مسبوق هست　　ازو جهر فيما سبق هم بـه است
١٨٨- چـو در روز روشـن امـامـش قـضـا　　كـنـد جهريه را شنو بـا صـفـا
١٨٩- بـود كـار مـسـبـوق فـيـمـا مضا　　كـنـد جهر يا سر يكسان نـمـا

(١) در اصل نسخه "جهر" خواندن بجاىٔ خواند نوشته است.　　(٢) در نسخه "ر" برين قول باشد.
(٣) در نسخه "جهر" و "چ د" آن بجاىٔ او نوشته است.
(۴) و فيما سبق بفعل مجهول ست و درين جا برائي ضرورت تصحيح قافيه بفعل معروف ست اي فيما سبقه الامام. (حاشيه مصنف)

١٦٨- جيڪڏهن منفرد جهري نماز ۾ طاقت هوندي به هوريان پڙهي ٿو.

١٦٩- جڏهن الحمد يا ان جو ڪجهه حصو پڙهيائين ته ڪنهن ماڻهو سندس اقتدا ڪئي.

١٧٠- جڏهن دل ۾ امامت جي نيت ڪيائين ته، باقي رهيل قرائت ڏاڍيان ڪرڻ مٿس لازم آهي.

١٧١- امامت جي نيت نه ڪيائين ته، ڏاڍيان پڙهڻ واجب نه اٿس، شرح منيه ڏس.

١٧٢- پر ٻين ڪتابن ۾ آهي ته، مطلقاً جهر واجب اٿس.

١٧٣- الحمد پيهر ڏاڍيان پڙهي[1]، ان تي زماني جي گهڻن عالمن اتفاق ڪيو آهي.[2]

١٧٤- هڪ قول موجب جڏهن هو امام ٿيو ته، باقي رهيل قرائت ڏاڍيان ڪري.

١٧٥- ڇو ته الحمد جو تڪرار مڪروه آهي، پيهر ان کي موٽائي ڏاڍيان نه پڙهه.

١٧٦- جيڪڏهن ڪا عورت ٻين عورتن جي امامت ڪري ٿي ته ان تي ڏاڍيان قرائت واجب نه آهي.

١٧٧- عورتن جي نماز ڏاڍيان قرائت واري هجي، ته به هوريان پڙهن.

١٧٨- منفرد تي ادا نماز ۾ ڏاڍيان پڙهڻ واجب نه آهي.

١٧٩- پر انجو ڏاڍيان پڙهڻ امام جي ڏاڍيان پڙهڻ کان گهٽ هجي ۽ اهو جهري نماز ۾ سٺو آهي[3].

١٨٠- پر جيڪڏهن نماز ۾ ڏاڍيان پڙهڻ جو نذر ڪيو اٿس ته ڏاڍيان پڙهڻ واجب ٿي پوندو النهرالفائق ڏسو.

١٨١- جيڪڏهن جهري نماز قضا ڪري ٿو ته ان ۾ به قول ۽ به تصحيحون ڏنيون اٿم.

١٨٢- هڪ قول موجب قضا ۾ اختيار اٿس، جيئن ادا ۾ اختيار اٿس.

١٨٣- ٻئي قول موجب هوريان پڙهڻ واجب اٿس، هي ٻئي قول صحيح آهن.

١٨٤- پر پهريون قول راجح آهي، ان جي راءِ جو مرجح پيو به آيو آهي.

١٨٥- جڏهن مسبوق رهيل نماز قضا ڪري ٿو ته ان کي رهيل نماز جو ادا ڪندڙ نه چئبو.

١٨٦- پيو ته مسبوق رهيل نماز جي پڙهڻ ۾ محض منفرد جي حڪم ۾ آهي.[4]

١٨٧- عيدن ۽ جمعي ۾ مسبوق کي رهيل نماز ۾ ڏاڍيان پڙهڻ بهتر آهي.

١٨٨- صاف پڌو ته جڏهن امام ڏينهن جو جهري نماز کي قضا ڪري ٿو.

١٨٩- مسبوق جو ڪم گذريل نماز ۾ ڏاڍيان پڙهڻ ۽ هوريان پڙهڻ برابر آهي.

---

(١) نسخي "جهه" ۾ 'خواند' جي بدران 'خواندن' لکيل آهي. (٢) نسخي "ر" ۾ 'برين قول باشد' لکيل آهي.
(٣) نسخي "جهه" ۽ "چ،د" ۾ 'او' جي بدران 'آن' لکيل آهي.
(٤) ۽ لفظ "فيما سبق" ۾ سبق فعل مجهول آهي ۽ هتي قافيه جي تصحيح جي ضرورت ڪري فعل معروف سان آيو آهي يعني اهو عمل جيڪو امام اڳ ۾ ڪري چڪو. (حاشيه مصنف)

١٩٠- نخستين بود قول راجح تمام پسين ست مرجوح اي نيک نام
١٩١- ببين درمختار يابي مرام بعالمگيري ست نافع کلام
١٩٢- بقولي نه سر ست واجب برو ميانِ قضايش بجز گفتگو
١٩٣- مگر جهريه فوت گشته ز جا چو در روز روشن کند او قضا
١٩٤- برو سر واجب شده با صفا نه سر ست واجب برو مطلقا
١٩٥- بود نيز مرجوح اين قول صاف اگرچه صحيح ست بي اختلاف
١٩٦- ولي سر واجب بود بر امام بنزد همه بر امام ست تمام
١٩٧- بقولي ست بر منفرد هم مدام صحيح ست اين قول اي نيک نام
١٩٨- برين ست فتوىٰ قوي آمده اگرچه نه ظاهر روايت شده
١٩٩- نمازي که سري بود اي همام يکي ظهر باشد دگر عصر نام
٢٠٠- دگر هر تطوع که باشد بروز بود در شتا يا بود در تموز
٢٠١- دگر آخرين يک ز رکعات شام دگر دو پسين از عشا اي همام
٢٠٢- درين هر سه رکعت يکي فاتحه بخواندن بود مستحب دان همه
٢٠٣- ولي سر واجب درين هر سه صاف بيامد ميان کتب بي خلاف
٢٠٤- عجب ذات باشد که خود مستحب صفت او ست واجب بدان اين عجب

ذکر دو واجب که بر مقتدي ست(١)

١- دو واجب که خاص ست بر مقتدي يکي هست انصات اي مهتدي
٢- نخواند قرائت کند او سکوت اگرچه بود کُر، دان با ثبوت
٣- اگرچه بود دور او از امام نشنود قرائت شنو اي همام
٤- نخواند قرائت کند استماع نهد گوش با هوش بهر سماع
٥- اگرچه نمازش بود سريه نخواند درين مسئله صافيه
٦- مگر از محمد روايت يکي ست بخواندن برو فاتحه بي شکي ست

(١) در نسخه "ع" اين عنوان موجود نيست و ليکن در نسخه "چ ا" اين عنوان موجود ست.

١٩٠- پهريون قول راجح آهي ۽ پويون مرجوح آهي.
١٩١- درمختار ڏس ته مقصد حاصل ٿئي، عالمگيريءَ ۾ به فائديمند گفتگو آهي.
١٩٢- ٻئي قول موجب قضائن ۾، هوريان پڙهڻ واجب نه آهي.
١٩٣- پر جيڪڏهن جهري نماز فوت ٿي ۽ اها ڏينهن جو قضا ڪري ٿو.
١٩٤- ان تي هوريان پڙهڻ واجب آهي، باقي هوريان پڙهڻ مطلقاً واجب نه اٿس.
١٩٥- هي قول مرجوح آهي، جيتوڻيڪ بنا اختلاف جي صحيح آهي.
١٩٦- پر سيني فقيهن وٽ، امام تي هوريان پڙهڻ واجب آهي.
١٩٧- هڪ قول موجب منفرد تي سدائين هوريان پڙهڻ واجب آهي ۽ هي قول صحيح آهي.
١٩٨- ان قوي قول تي فتوىٰ آهي اگرچه ظاهر روايت ۾ نه آيو آهي.
١٩٩- هورياڻ پڙهڻ واريون نمازون هڪڙي ظُهر ٻي عصر آهي.
٢٠٠- ٽين نماز ڏينهن جو نفل، سياري يا اونهاري ۾ هجي.
٢٠١- چوٿين مغرب جي آخري رڪعت، پنجين عشا جون آخري ٻه رڪعتون آهن.
٢٠٢- انهن ٽنهي رڪعتن (آخري رڪعت مغرب ۽ ٻه آخري عشا) ۾ الحمد پڙهڻ مستحب آهي.
٢٠٣- ڪتابن ۾ آيو آهي ته انهن ٽنهي رڪعتن ۾ قرائت هوريان ڪرڻ واجب آهي.
٢٠٤- اها ڳالهه عجب واري آهي ته ذات خود مستحب ۽ سندس صفت واجب آهي.

ٻن واجبن جو ذڪر جيڪي مقتديءَ تي آهن(١)

١- ٻه واجب جيڪي خاص مقتديءَ تي آهن، هڪ چپ ڪرڻ آهي.
٢- قرائت نه پڙهي، سڪوت ڪري، اگرچه ٻوڙو هجي.
٣- توڙي امام کان پري آهي ۽ امام جي قرائت نٿو ٻڌي.
٤- قرائت نه ڪري، بلڪه هوش سان ڪَنُ ڏئي ٻڌي.
٥- توڙي نماز هوريان پڙهڻ واري هجي، پر تڏهن به نه پڙهي.
٦- مگر امام محمد کان هڪ روايت آئي آهي ته ان کي فاتحه پڙهڻي آهي.

(١) نسخي "غ" ۾ هي عنوان موجود ناهي پر نسخي "ج،ا" ۾ هي عنوان موجود آهي.

۷- بود فاتحه فرض بر هر یکي — میان مذاهب دگر بي شکي
۸- چو هر لاحق ست مقتدي مطلقا — نه در لاحقانه بخواند بجا
۹- بدان مقتدي چون بباشد مقیم — امامش مسافر بود مستقیم
۱۰- چو خیزد همو پس از سلام(۱) — میان رباعي شنو این کلام
۱۱- نه الحمد خواند، نه سورت دگر — چه او نیز لاحق بود در نظر
۱۲- چنین در هدایه اصحش بگفت — همین ست ماخوذ گیري تو مفت
۱۳- امامش اگر سر خواند بجاء — بنزد همه او بخواند ثناء
۱۴- مگر چون بترسد ز فوتِ رکوع — نخواند ثنا را بدان تو بروع
۱۵- اگر جهر باشد قرائت امام — نخواند ثنا مقتدي نیک نام
۱٦- اگرچه نشنود بباشد بعید — اگرچه بود کُر، دان اي سعید
۱۷- بقولي نخواند ثنا را بکام — بود سر یا جهر خواندن امام
۱۸- مگر چون امامش بود در ثناء — بخواند ثنا مقتدي با صفاء
۱۹- همین ست تحقیق مذهب امام — دلیلش بود نص اي خوش خرام
۲۰- دلیلش ز قرآن بود انصتوا — نه معنیٰ بدارد مگر اسکتوا
۲۱- چنین ست در شرح منیه صریح — برین ست فتوي همین ست صحیح
۲۲- بنزد ابي یوسف ست این مقال — ثنا را نه منع ست در هیچ حال
۲۳- مگر در ثنا مي رود زو رکوع — نخواند ثنا را کند او رکوع
۲۴- بنزد محمد اگر خود امام — نه هنوز الحمد خوانده تمام
۲۵- بخواند ثنا مقتدي با بها(۲) — پس از فاتحه نیست خواندن ثنا
۲٦- همین اختلاف ست در جهریه(۳) — نباشد قراءت مگر جهریه
۲۷- بواقي مسائل ثنا اي کیا — میانِ سنن من بیارم بجا
۲۸- دگر پیروي کردنش پس امام — رسیدن بهر فعل في الفور رام
۲۹- اگر رفت در رکن کرده تمام — تمامش بکرده بپیش از امام

(۱) در نسخه "ر"، "جهہ" و "چ د" پس سلامِ امام نوشته است. (۲) در نسخه "ر" با صفا بجایٔ بابها.
(۳) در نسخه "ر" مصرع اول این شعر باین طور ست. ع بباشد همین حکم در جهریه.

۷- ٻين مذهبن ۾ فاتحہ پڙهڻ هرهڪ تي فرض آهي.
۸- هرهڪ لاحق مطلقا مقتدي آهي. لُحوق جي حالت ۾ نہ پڙهي.
۹- جيڪڏهن مقتدي مقيم هجي ۽ امام مسافر هجي.
۱۰- رباعي نماز ۾ جڏهن سلام کان بعد اُٿي.(۱)
۱۱- نہ الحمد پڙهي، نہ وري ڪا ٻي سورت پڙهي، ڇو تہ اهو بہ لاحق وانگر ڏسڻ ۾ اچي ٿو.
۱۲- هدايه ۾ هن قول کي اصح چيو اٿس ۽ ماخوذ به (معمول) اهو ئي آهي.
۱۳- اگر امام قرائت هورپان ڪري ٿو تہ، سيني فقيهن وٽ مقتدي ثنا پڙهي.
۱۴- پر جيڪڏهن رڪوع فوت ٿيڻ جو خوف اٿس تہ ثنا نہ پڙهي.
۱۵- اگر امام قرائت ڏاڍيان ڪري ٿو تہ، مقتدي ثنا نہ پڙهي.
۱۶- توڙي نئو ٻڌي ۽ پري آهي يا ٻوڙو آهي.
۱۷- هڪ قول موجب ثنا نہ پڙهي، امام سري يا جهري قرائت ڪندو هجي.
۱۸- پر جڏهن امام ثنا ۾ آهي تہ، ان وقت مقتدي بہ ثنا پڙهي.
۱۹- امام اعظم جي مذهب جي تحقيق اها آهي ۽ ان جو دليل نص آهي.
۲۰- قرآن ۾ ان جو دليل انصتوا آهي، ان جي معنىٰ اُسڪُتُوا (چُپ ڪريو) آهي.
۲۱- شرح مُنيه ۾ ائين صريح آهي، ان تي فتوىٰ آهي ۽ اهو صحيح آهي.
۲۲- امام ابو يوسف وٽ ثنا ڪنهن وقت بہ منع نہ آهي.
۲۳- پر جيڪڏهن ثنا پڙهڻ جي ڪري رڪوع فوت ٿي وڃي ٿو تہ ثنا نہ پڙهندو بلڪ رڪوع ڪندو.
۲۴- امام محمد وٽ جيڪڏهن امام اڃان پورو الحمد نہ پڙهيو آهي.
۲۵- مقتدي ثنا پڙهي ۽ الحمد کان پوءِ نہ پڙهي.(۲)
۲۶- اهو اختلاف جهري نماز ۾ آهي، جنهن ۾ قرائت ڏاڍيان پڙهجي ٿي.(۳)
۲۷- ثنا جا باقي مسئلا، سنتن جي بيان ۾ اٿيندس.
۲۸- ٻيو امام جي پيروي ڪرڻ ۽ سندس هر فعل جي تابعداريءَ لاءِ فوراً پهچڻ.
۲۹- جيڪڏهن امام کان اڳ رڪن ۾ ويو ۽ امام کان اڳ پورو ڪيائين.

(۱) نسخي "ر"، "جهہ" ۽ "ڇ،د" ۾ "پس سلام امام" لکيل آهي. (۲) نسخي "ر" ۾ "بابها" جي بدران "باصفا" لکيل آهي.
(۳) نسخي "ر" ۾ هن شعر جو ٻهريون مصرعو هن طرح لکيل آهي:ع- اهو حڪم جهري نماز ۾ آهي.

۳۰- شده لغو آن رکن بي فائده   اعاده کند پس امامش همه
۳۱- بنزد زفر شد نمازش تباه   چه رکن ست زائد بلا اشتباه
۳۲- چو مقدار رکعت بپيش از امام   پراگندها او بکرده تمام
۳۳- نمازش تباه ست نزد همه   چه مفسد بود رکعت زائده
۳۴- وگر يک دو رکنِ تمامي بکرد   بپيش از امامش همو نيک مرد
۳۵- اعاده کند پس(۱) امامش همو   همان يک دو رکنش بجز گفتگو
۳۶- وَ اِلاّ تباهي نماز ست بات   ببين درمختار يابي نجات
۳۷- چه معنئ متابع شدن با امام؟   بگويم ترا تا تو يابي مرام
۳۸- مقارن کند مقتدي کار را   بکار امامش شنو با صفا
۳۹- ولي پيروي واجب ست مطلقا   همين ست مشهور اي خوش لقا
۴۰- ولي درمختار گفته صريح   که اين طور گفتن نباشد صحيح
۴۱- متابع شدن در سنن سنت ست   بود فرض در فرض گيري بدست
۴۲- بواجب متابع شدن واجب ست   برين قول تحقيق او عقد بست
۴۳- مخالف شده از امامش بکام   چو در فرض تابع نشد با امام(۲)
۴۴- شروطِ ثلاثه چو موجود گشت   نمازش براهِ تباهي گذشت
۴۵- مشارک شدن با امامش يکي   بود بعد تحريم دان بي شکي
۴۶- امامش چو بوده ميان سجود   و يا در قعود پسين او ببود
۴۷- دران دم بکرده اگر اقتدا   ستاده بخوانده اگر او ثنا
۴۸- مشارک نبوده همو در ادا   امامش چو رکنش بکرده بجا
۴۹- باين اقتدا شد نمازش روا   اگرچه مخالف شده اي کيا
۵۰- بغير از مشارک شدن با امام   بود اقتدا نا قوي اي همام
۵۱- دگر چون مشارک بود با امام   امامش بتعجيل کرده تمام
۵۲- و ليکن نه فرض ست همان چيز هم   که بوده مشارک دران با همم
۵۳- ازان پس امامش يکي رکن را   بکرده تمامش را ادا

(۱) در نسخه "جهه" و"چ د" با بجاءِ پس نوشته است. (۲) در نسخه "جهه" و"چ د" اين شعر معکوس نوشته است

۳۰- اهو رڪن بيڪار ٿيو ۽ امام سان اهو رڪن وري ادا ڪري.
۳۱- امام زفر وٽ نماز فاسد ٿي، ڇو ته زياده رڪن ادا ڪيائين.
۳۲- رڪعت جيترو مقدار، جيڪڏهن امام کان اڳ ۾، ڪي احڪام پورا ڪيائين.
۳۳- سيني وٽ سندس نماز فاسد آهي ڇو ته زياده رڪعت نماز ڪي پيچندڙ آهي.
۳۴- جيڪڏهن هڪ به رڪن امام کان اڳ ۾ پورا ڪيائين.
۳۵- اهي هڪ به رڪن ادا ڪيل، امام جي پويان وري وَرائي پڙهي. (۱)
۳٦- جيڪڏهن امام جي پويان وري ادا نه ڪيائين ته نماز فاسد ٿي درمختار ڏس ته نجات لهين.
۳۷- امام جي تابع ٿيڻ جي معنىٰ ڇا آهي؟ توکي پڌايان ٿو ته مقصد حاصل ٿئي.
۳۸- مقتدي پنهنجو فعل، امام جي فعل سان گڏ ڪري.
۳۹- پر امام جي پيروي مطلقا واجب آهي، اهو ئي مشهور آهي.
۴۰- پر درمختار واري صريح چيو آهي ته، ائين چوڻ صحيح نه آهي.
۴۱- سنتن ۾ پيروي ڪرڻ سنت آهي ۽ فرضن ۾ پيروي فرض آهي.
۴۲- واجب ۾ پيروي ڪرڻ واجب آهي، ان قول تي تحقيق مبني آهي.
۴۳- اهو امام کان مخالف ٿيو، جيڪو فرض ۾ امام جو تابع نه ٿيو. (۲)
۴۴- ٽئي شرط موجود ٿيا ته، نماز تباهيءَ جي راهه مان گذري.
۴۵- هڪ امام سان تڪبير تحريمه کان بعد نماز ۾ شريڪ ٿيڻ ڄاڻ.
۴٦- ان جو امام سجدي ۾ يا وري پوئين قعدي ۾ هو.
۴۷- جيڪڏهن ان وقت اقتدا ڪيائين ۽ ثنا بيٺي پڙهيائين.
۴۸- اهو ادا ۾ شريڪ نه هو، جڏهن امام ڪو رڪن ادا ڪري ويو.
۴۹- انهيءَ اقتدا سان سندس نماز جائز ٿي، توڙي مخالف ٿيو.
۵۰- امام سان شريڪ ٿيڻ کان سواءِ اقتدا قوي نه آهي.
۵۱- پيو جڏهن امام سان شريڪ هو ۽ امام ٽڪر ۾ اهو فعل پورو ڪري ورتو.
۵۲- پر اهو فعل فرض نه هو، جنهن ۾ امام سان شريڪ هو.
۵۳- ان کان پوءِ امام هڪ پورو رڪن ادا ڪري ورتو.

(۱) نسخي "جه" ۽ "ج،د" ۾ 'پس' جي بدران 'با' لکيل آهي. (۲) نسخي "جه" ۽ "ج،د" ۾ هي شعر ابتو لکيل آهي.

۵۴- ولي مقتدي ماند در چيز آن — كه بوده مشارک درو بي گمان
۵۵- همو(۱) با امامش مخالف شده — نمازش ببطلان بگشته تبه
۵۶- چو كرده قنوت و ركوعش تمام — چو در وتر بوده شنو اين كلام
۵۷- ولي مقتدي كرد شغل قنوت — نه شغلِ ركوعش همو خوش نعوت
۵۸- چو گشته مخالف همو از امام — نمازش شكسته شده نا تمام
۵۹- سيوم چونكه بي عذر عمداً بود — مخالف شدن او، نه تابع شود
۶۰- و الا نمازش بباشد روا — كنند لاحقانه نمازش ادا
۶۱- چنين درمختار گفته صريح — ببين باب وترش شوي مستريح
۶۲- كنون قول مشهور از من شنو — بيانش كنم من بتفصيل نو
۶۳- وجوب متابع شدن مر امام — بوقتي چو تحريم كرده تمام
۶۴- ولي اقتدا هم بكرده همو — دران دم تباع ست واجب برو
۶۵- اگر پيش تحريم مُهلت نمود — امامش ميان نمازش ببود
۶۶- بتاخير رفته ازو مستحب — چه سرعت(۲) بباشد نكو مستحب
۶۷- اگر بعد تحريم تاخير كرد — نه تابع امامش شده ماند فرد
۶۸- ازو ترک واجب شده بي خلاف — شده نيز مسبوق گفتند صاف
۶۹- چنانچه امامش بُدَه در ركوع — ز ركعت دگر پس بكرده شروع
۷۰- بخوانده ثنا را ميانِ قيام — امامش ركوعش بكرده تمام
۷۱- برو پيروي واجب ست در سجود — دگر در قعود ست واجب بجود
۷۲- سجود و قعود اين نبوده برو — كنون گشت واجب برو دان نكو
۷۳- شده گرچه واجب برو هر دو اين — تو محسوب اندر نمازش مبين
۷۴- درين صورتِ چون بكرده ركوع — رسيده باو در سجودش بروع
۷۵- ركوعش شده لغو بي فائده — نه مدرک باين طور ركعت شده(۳)

(۱) در نسخه "چ د" همان بجاي همو نوشته است. (۲) در نسخه "جه" و "چ د" عجلت بجاي سرعت نوشته است
(۳) در نسخه "جه" پس ازين شعر يک شعر نيز نوشته است و در دگر هيچ نسخه خطي موجود نيست:

شعر

ازين وجه معلوم بي حاجب ست ــ متابع شدن در سُنن واجب ست.

٥٤- پر مقتدي انهيءَ فعل ۾ ٿي رهيو، جنهن ۾ امام سان شريڪ هو.

٥٥- اهو امام جو مخالف ٿيو ۽ سندس نماز تباهه ٿي.(١)

٥٦- جيڪڏهن امام وتر ۾ هو ۽ هن دعا قنوت ۽ رڪوع پورا ڪيا.

٥٧- پر مقتدي دعا قنوت ۾ مشغول رهيو ۽ رڪوع ۾ شامل نه ٿيو.

٥٨- جڏهن امام جو مخالف ٿيو ته سندس نماز پڄي پئي.

٥٩- ٿيون جيڪڏهن مخالفت عمداً، بنا عُذر جي هوندي ته تابع نه چئبو.

٦٠- نه ته پوءِ سندس نماز درست آهي ۽ لاحق وانگر نماز ادا ڪري.

٦١- درمختار واري ائين صريح چيو آهي، ان جي وتر واري باب ڪي ڏس ته آرام لهين.

٦٢- هاڻي مون ڪان مشهور قول پڌو، تفصيل سان بيان ڪيان ٿو.

٦٣- امام جي تابعداري ان وقت واجب آهي، جڏهن تڪبير تحريمه پوري ڪيائين.

٦٤- پر امام جي اقتدا ڪيائين ته ان وقت سندس تابعداري مٿس واجب آهي.

٦٥- جيڪڏهن تحريمه ڪان اڳ ۾ دير ڪيائين ۽ امام وچ نماز ۾ هو.

٦٦- دير جي ڪري مستحب هٽان ويو، ڇو ته تحريمه ۾ تڪڙ ڪرڻ مستحب آهي.(٢)

٦٧- تحريمه ڪان بعد دير ڪيائين ته امام جو تابع نه چئبو بلڪه منفرد چئبو.

٦٨- ان ڪان ترڪ واجب ظاهر ٿيو ۽ هو مسبوق به ٿي پيو.

٦٩- جيئن امام ٻي رڪعت جي رڪوع ۾ هو، پوءِ هن نماز شروع ڪئي.

٧٠- قيام دوران ثنا پڙهيائين ته امام رڪوع پورو ڪري ورتو.

٧١- هاڻي ان تي سجدي ۽ قعدي ۾ پيروي ڪرڻ واجب آهي.

٧٢- اهو سجدو ۽ قعدو پهريائين ان تي واجب نه هئا پر هاڻي واجب اٿس.

٧٣- اهي ٻئي اگرچه مٿس واجب آهن، پر نماز جي حساب ۾ شمار نه ڪبا.

٧٤- ان صورت ۾ جيڪڏهن رڪوع ڪري امام کي سجدي ۾ پهتو.

٧٥- سندس رڪوع لغو ۽ بي فائده ٿيو ۽ ان حال ۾ رڪعت کي به نه پهتو.(٣)

---

(١) نسخي "ج،د" ۾ 'همو' جي بدران لکيل آهي. (٢) نسخي "جه" ۽ "ج،د" ۾ 'سرعت' جي بدران 'عجلت' لکيل آهي.
(٣) نسخي "جه" ۾ هن شعر کانپوءِ هڪ ٻيو شعر به لکيل آهي جيڪو ٻئي ڪنهن به قلمي نسخي ۾ موجود ناهي
شعر جو ترجمو
ان مان معلوم ٿئي ٿو ته، سنتن ۾ تابعداري ڪرڻ واجب آهي.

۷۶- اگر او بکرده رکوع و سجود — پس او با امامش رسیده چو زود
۷۷- فسادِ نمازش هویدا شده — چه رکعت زیاده درینجا شده
۷۸- ببین درمختار یابي یقین — فساد نماز ست ظاهر ترین
۷۹- بود کار مسبوق تابع شدن — شود منفرد در قضا اي سمن
۸۰- قضایش بود پس سلامِ امام — محلش نباشد مگر یک مدام
۸۱- بود کار لاحق گذشته نماز — نخستین گزارد شنو با نیاز
۸۲- ازان پس متابع شود با امام — اگر او تواند کند اهتمام
۸۳- چو بر عکس کرده همین کار او — نمازش کراهت شده نا نکو
۸۴- بدان مقتدي بر سه اقسام او ست — یکي مدرک ست دوم لاحق نکو ست
۸۵- سیوم هست مسبوق اي یار مست — گهي جمع لاحق بمسبوق هست
۸۶- اگر با امامش بکرد اقتدا — میان قیامش برائي خدا
۸۷- امامش بکرده رکوع و سجود — ولي مقتدي در قیامش ببود
۸۸- رکوع و سجودش بیارد بجا — قضا نیست اینجا همه دان ادا
۸۹- چه لاحق شده او، نه مسبوق او ست — کسي را نه هرگز درین گفتگو ست
۹۰- اگر مقتدي رکن کرده شروع — بپیش از امامش بگشته هلوع
۹۱- رسیده امامش دران رکن زود — چو هنوز او هم دران رکن بود
۹۲- نمازش اشدالکراهة شده — ازو ترک واجب عیان آمده
۹۳- بنزد زفر شد نمازش تَبه — ز ایضاح دیدم همین مسئله
۹۴- اگر چار اشیا بکرده امام — نه تابع شود مقتدي نیک نام
۹۵- برکعت زیاده چو کرده قیام — و یا کرد سجده زیاده تمام
۹۶- چو تکبیر پنجم بگفته همو — میانِ نمازِ جنازه همو(۱)
۹۷- چو تکبیر عیدین اکثر بگفت — ز جمله مذاهب فرا تر بگفت
۹۸- نه تابع امامش شود مقتدي — درین چار اشیا شنو اي صفي
۹۹- ولي درمختار رکني بگفت — نه سجده بگفته، شنو قول مفت

(۱) در نسخه "جهه" نکو بجایٔ همو نوشته است.

٧٦- جيڪڏهن اهو رڪوع ۽ سجدا پورا ڪري، پوءِ اچي جلدي امام کي پهتو.
٧٧- سندس نماز فاسد ٿي پئي ڇو ته رڪعت زياده ٿي وئي.
٧٨- در مختار ڏس ته يقين ٿئي، نماز جو فساد ظاهر ظهور آهي.
٧٩- مسبوق جو ڪم تابع ٿيڻ آهي ۽ قضا ۾ منفرد آهي.
٨٠- ان جي قضا امام جي سلام کان پوءِ آهي، قضا جي اها هڪ ئي جاءِ آهي.
٨١- لاحق جو ڪم اهو آهي ته، پهريائين نماز جا گذريل ارڪان ادا ڪري.
٨٢- ان کان پوءِ امام جو تابع ٿئي، جيڪڏهن ائين ڪري سگهي.
٨٣- جيڪڏهن ان جي برعڪس ڪيائين ته سندس نماز ڪراهت ٿيندي.
٨٤- مقتدي ٽي قسم آهي، هڪ مدرڪ، ٻيو لاحق.
٨٥- ٽيون مسبوق، ڪڏهن لاحق، مسبوق سان گڏ ٿئي ٿو.
٨٦- جيڪڏهن قيام ۾ امام جي اقتدا ڪيائين.
٨٧- امام رڪوع ۽ سجدا ڪيا، پر مقتدي اجا قيام ۾ رهيو.
٨٨- رڪوع ۽ سجدا بجا آڻي، ان کي قضا نه چئبو بلڪ ادا آهي.
٨٩- ڇو ته هو لاحق ٿيو، مسبوق نه آهي. ان ۾ ڪنهن کي به گفتگو (اختلاف) نه آهي.
٩٠- جيڪڏهن مقتدي حريص ٿي ڪري، امام کان اڳ ڪو رڪن شروع ڪيو.
٩١- مقتدي اجا انهيءَ ئي رڪن ۾ هو ته امام ڪيس جلدي پهتو.
٩٢- سندس نماز سخت مڪروه ٿي ۽ هن کان ترڪ واجب ظاهر ٿيو.
٩٣- امام زفر وٽ ان جي نماز تباهه ٿي. هيءُ مسئلو ايضاح ۾ ڏٺم.
٩٤- جيڪڏهن امام چار شيون ڪيون ته مقتدي تابع نه ٿيندو.
٩٥- هڪ رڪعت زياده ڪيائين يا هڪ سجدو زياده ڪيائين.
٩٦- جڏهن ان جنازي جي نماز ۾ پنجين تڪبير چئي. (١)
٩٧- اگر عيدن جون تڪبيرون، سمورن مذهبن جي لحاظ کان وڌيڪ چيائين.
٩٨- هنن چئني شين ۾ مقتدي، امام جو تابع نه ٿئي.
٩٩- پر درمختار ۾ هڪ رڪن چيو اٿس ۽ هڪ سجدو نه چيو اٿس.

(١) نسخي "جهه" ۾ 'همو' جي بدران 'نکو' لکيل آهي.

۱۰۰- دگر پنج اشیا کند گر امام | کند مقتدي نیز با اهتمام
۱۰۱- وگر ترک کرده همان پنج چیز | کند مقتدي ترک هر پنج نیز(۱)
۱۰۲- قنوت و قعود نخستین نگر | چو تکبیرهائي دو عید ست دگر
۱۰۳- چو سجده تلاوت دگر سهو را | نکرده امامش نیارد بجا
۱۰۴- بدان هشت اشیا کند مقتدي | اگرچه امامش نکرده جلي
۱۰۵- یکي وقت تکبیر رفع الیدین | ثناء و تشهد شنو همچو دین
۱۰۶- چهارم تو تکبیر تشریق دان | چو بهر انتقال ست تکبیر آن
۱۰۷- چو تسمیع(۲) تحمید تسبیح نیز | بتسلیم آخر شده هشت چیز
۱۰۸- همه هشت در شرح منیه بگفت | نهم نیز گفته شنو قول مفت
۱۰۹- چو در درمختار هم گفت هشت | نهم نیز در هشت داخل بگشت
۱۱۰- چه تحمید همراه تسمیع هست | یکي در شمار ست گیري بدست
۱۱۱- ولي در سلام ست کلام دراز | بگویم ترا گر بداني تو راز
۱۱۲- دو واجب درینجا ست بر مقتدي | سلام ست واجب دگر پیروي
۱۱۳- ولي پیروي در سلام ست برو | دهد پس امامش سلامش نکو
۱۱۴- خلیفه گرفتن ز بهرِ سلام | که واجب شده در حدث بر امام
۱۱۵- بود بهر تحصیل این واجبي | که حاصل شود مقتدي را جلي
۱۱۶- کند مقتدي انتظارش تمام | شود تا سلامش متابع امام
۱۱۷- چو خارج امامش شده از نماز | دهد او سلامش نمازش براز
۱۱۸- نه ممکن شده پیروي در سلام | اگر بي سلامش برون شد امام
۱۱۹- چنانچه بگفته منافي کلام | بآخر نمازش همو نیک نام
۱۲۰- و یا پشت داده بقبله همو | و یا گشت فعلي منافي ازو
۱۲۱- دهد مقتدي زود تنها سلام | ازو پیروي گشت ساقط تمام
۱۲۲- امامش چو عمداً حدث کرد او | و یا کرد قهقه نکرده نکو
۱۲۳- بآخر نمازش چو کرده امام | شد از مقتدي نیز ساقط تمام(۳)

(۱) درنسخه "جه" چیز بجایٔ نیز. (۲) تحقیق این مسئله بر ص۴۴۷ باید دید. (۳) درنسخه "جه" سلام بجایٔ تمام نوشته است

١٠٠- پيون پنج شيون جيڪڏهن امام ڪري تہ مقتدي بہ انهن جو اهتمام ڪري.

١٠١- امام جيڪڏهن اهي پنج شيون ترڪ ڪري تہ مقتدي بہ ترڪ ڪري.(١)

١٠٢- دعا قنوت، پهريون قعدو ۽ ٻن عيدن جون تڪبيرون.

١٠٣- جيڪڏهن تلاوت ۽ سهو جا سجدا، امام نہ ڪري تہ مقتدي بہ نہ ڪري.

١٠٤- مقتدي اٺ شيون ادا ڪري، جيتوڻيڪ امام ادا نہ ڪيون آهن.

١٠٥- هڪ تڪبير تحريمہ وقت هٿ ڪڻڻ، ٻيو ثنا، ٽيون تشهد پڙهڻ.

١٠٦- چوٿون تڪبير تشريق جي ۽ اها تڪبير جيڪا انتقال لاءِ آهي.

١٠٧- جيئن تسميع، تَحمِيدُ، تسبيح ۽ سلام ڪل اٺ ٿيا.(٢)

١٠٨- اهي اٺ شيون شرح منيہ لکيون آهن ۽ نائين بہ چئي اٿس.

١٠٩- جيئن درمختار ۾ بہ اَٺَ چيون اٿس ۽ نائين بہ اُنَ ۾ داخل آهي.

١١٠- چو تہ تحميد، تسميع سان گڏ آهي، ان ڪري ڳڻڻ ۾ هڪ ئي آهي.

١١١- ۽ سلام ۾ ڏڳهي گفتگو آهي توکي ٻڌايان ٿو، جيڪڏهن راز ڄاڻين.

١١٢- مقتديءَ تي هت بہ واجب آهن هڪ سلام ٻيو پيروي ڪرڻ.

١١٣- ۽ سلام ۾ پيروي ڪرڻ متس واجب آهي، امام کان پوءِ سلام ورائي.

١١٤- امام حدث جي ڪري سلام لاءِ خليفو وٺي، جيڪو واجب اٿس.

١١٥- ان واجب جي حاصل ڪرڻ لاءِ جيئن مقتدي ڪي حاصل ٿئي.

١١٦- مقتدي ان جو انتظار ڪري تہ جيئن سندس سلام امام جي تابع ٿئي.

١١٧- جڏهن ان جو امام نماز کان ٻاهر نڪري تہ پوءِ مقتدي بہ سلام ورائي.

١١٨- سلام ۾ پيروي ممڪن نہ آهي، جيڪڏهن امام سلام ڪانسواءِ نماز مان ٻاهر نڪتو.

١١٩- جيئن امام آخر نماز ۾، ڪو ڪلام نماز جي خلاف چيو.

١٢٠- يا قبلہ کي پُٺ ڏنائين يا ڪو ڪم نماز جي خلاف ڪيائين.

١٢١- پوءِ مقتدي اڪيلو جلد سلام ورائي تہ ان تان پيروي ساقط ٿي.

١٢٢- امام عمداً (ڄاڻي واڻي) حدث (بي وضو) ڪيو يا ٽهڪ ڏنائين.

١٢٣- اهي ڪم امام جيڪڏهن آخر ۾ ڪيا تہ، مقتديءَ تان بہ سلام ڪري پيو.(٣)

(١) نسخي "جه" ۾ 'نيز' جي بدران 'چيز' .(٢) هن مسئلي جي تحقيق ص٤٤٨ تي ڏسندا(٣) نسخي "جه" ۾ 'تمام' جي بدران 'سلام'

۱۲۴- امامش چو گرده یکي زین دو چیز نمازش شده قطع في الفور نیز
۱۲۵- بآخر نمازش چو قطعش شده تمامش نگشته، بگشته تبه(۱)
۱۲۶- و لیکن اعاده برو واجب ست وجوبش نه هرگز ازو غائب ست
۱۲۷- اگر مقتدي داد اینجا سلام نه هرگز مفید ست او را سلام
۱۲۸- ز مسبوق گشته تباهي نماز درین صورتِ صاف کن امتیاز
۱۲۹- همین هر دو چیز ست بحکمِ جدا ز سائر منافي شنو با صفا
۱۳۰- اگر درمختار بیني تمام شوي نیک واقف بجمله مرام

ذکر واجبات پراگنده

۱- دعاء قنوت ست در وتر نیز دو واجب درین نیز باشد دو چیز
۲- یکي چون مقدم شدن بر رکوع همین ست واجب بدان تو بروع
۳- مؤخر شدن از قراءت دگر درین جا مکانش معین نگر
۴- سیوم هعت تکبیرهاء دو عید(۲) که هر یک ازینها ست واجب پدید(۳)
۵- نه جمله یکي واجب ست مطلقا بود هر یکي بلک واجب جدا
۶- همه شش زوائد ز تکبیرها ست ولي شش زوائد بنزدیک ما ست
۷- بسائر مذاهب کثیره بدان زیاده ازین شش بدان جا ودان
۸- چهارم چو تکبیر بهر رکوع رکوعي ز رکعت دگر دان بروع
۹- بعیدین تکبیر این واجب ست ولي درمختار این حکم بست
۱۰- همین واجب ست عام در هر نماز نه خاص ست بعیدین اي دل نواز(۴)
۱۱- چنین نقل از بحر کرده نکو هوالاشبه ش گفت اي نیکرو
۱۲- بقولي ست تکبیر هر دو رکوع بعیدین واجب شده با خشوع
۱۳- سجود تلاوت تو پنجم بدان چو خوانده میانِ نمازش عیان

(۱) در نسخه "غ" تمامش نگشته بگشته تبه و لیکن در نسخهائي دیگر "تمامش بگشته نگشته تبه" نوشته است.
(۲) در نسخه "جه" هر دو عید. (۳) در نسخه "ر" شدید بجایِ پدید. (۴) در نسخه "جه" این شعر موجود نیست

١٢٤- هنن ٻن شين مان ڪا ٻه هڪ امام ڪئي ته، سندس نماز ٻه في الفور قطع ٿي.
١٢٥- نماز جي آخر ۾ سندس نماز قطع (فاسد) ٿي ته سموري نماز تباهه ٿي.(١)
١٢٦- پر نماز جو ورائڻ واجب اٿس ۽ اهو واجب، هرگز غائب (قابل ترڪ) نه آهي.
١٢٧- اُتي جيڪڏهن مقتديءَ سلام ورايو ته، سلام مفيد نه اٿس.
١٢٨- ان صورت ۾ مسبوق جي نماز تباهه ٿي پوندي امتياز ڪر.
١٢٩- هي ٻئي شيون نماز جي ٻين مخالف شين کان حڪم ۾ جدا آهن.
١٣٠- جيڪڏهن درمختار ڏسين ته، سموري مقصد کان چڱيءَ طرح واقف ٿين.

مختلف واجبن جو ذڪر

١- وتر ۽ دعا قنوت (واجب) آهي، ان ۾ ٻه ٻه شيون واجب آهن.
٢- هڪ دعا قنوت جو رڪوع کان اڳ ۾ ٿيڻ اهو ٻه واجب آهي.
٣- ٻيو دعا قنوت جو قرائت کان پوءِ هجڻ، اها جاءِ ان لاءِ مقرر سمجهه.
٤- ٽيون ٻن عيدن جون تڪبيرون(٢) جو انهن مان هرهڪ واجب آهي.(٣)
٥- سيئي هڪ واجب نه آهن، بلڪ هرهڪ تڪبير جدا جدا واجب آهي.
٦- اسان وٽ ڪل ڇهه تڪبيرون زوائد آهن.
٧- باقي ٻين مذهبن ۾ انهن ڇهن کان زياده چاڻ.
٨- چوٿون ٻي رڪعت جي رڪوع لاءِ تڪبير چوڻ واجب چاڻ.
٩- ٻنهي عيدن ۾ اها تڪبير واجب آهي، پر درمختار هيءُ حڪم ڏنو آهي.
١٠- اهو واجب سيني نمازن ۾ عام آهي ۽ عيدن سان خاص نه آهي.(٤)
١١- اهڙي طرح "اَلبَحرُ الرائِقُ" کان نقل ڪيو اٿس ۽ "هو الاشبه" چيو اٿس.
١٢- هڪ قول موجب ٻنهي عيدن جي ٻنهي رڪوعن جي تڪبير واجب آهي.
١٣- پنجون تلاوت جو سجدو آهي جيڪڏهن سجدي جي آيت نماز ۾ پڙهيائين.

(١) نسخي "غ" ۾ 'تمامش نگشته بگشته تبه لکيل آهي پر ٻين نسخن ۾ 'تمامش بگشته نگشته تبه لکيل آهي.
(٢) نسخي "جهه" ۾ 'هردو عيد' آهي. (٣) نسخي "ر" ۾ 'پديد' جي بدران 'شديد' (٤) نسخي "جهه" ۾ هي شعر موجود ناهي.

۱۴- ششم هر دو سجده که از سهو هست　　بقولِ قوي نیز واجب به است
۱۵- برین ست فتویٰ، نه سنت شده　　بقولي ست سنت بدان تو همه
۱٦- سه واجب که پس این سجود ست مدام　　قعود و تشهد دگر(۱) دان سلام
۱۷- تو تکبیر تشریق هفتم شمار　　برین قدر اکنون بکن اعتبار
۱۸- بقولي ست تکبیر بهر قنوت　　که در وتر تکبیر دارد ثبوت
۱۹- بتحقیق تکبیر این واجب ست　　بعالمگیري همین عقد بست
۲۰- ببین درمختار این را گزید　　همو نیز تکبیر واجب بدید(۲)
۲۱- دگر پس قنوت ست تکبیر نیز　　که بهر رکوع ست اي با تمیز
۲۲- که در درمختار از زیلعي ست　　همین نیز تکبیر واجب قوي ست
۲۳- دگر هست بسمل بالحمد هم　　برکعت نخستین شنو با هِمَم
۲۴- همین نیز بسمل تو واجب شمار　　ز عالمگیري همین یاد دار
۲۵- اگر این سه واجب شمرده شود　　سِوي بیست واجب دگر ده شود
۲٦- شود سي بتفصیل واجب تمام　　مع همه سي بگفتم مع الاهتمام
۲۷- شده سي بقولي که مختار گشت(۳)　　همه سي بگفتم چنانچه گذشت
۲۸- ولي هر سه این از سنن آمده　　باکثر کتب این سه سنت شده

باب سجود سهو و بیان کیفیت آن

۱- دو سجده که از سهو واجب مدام　　چگونه بباشد شنو این کلام
۲- بقعده اخیره بود موضعش　　بنیت ادا مي شود سر مکش
۳- چو کردي بقعده تشهد تمام　　ازان پس بده راستان یک سلام
۴- ازان پس دو سجده بیاري بجاء　　تهشد بخوان هم درود و دعاء
۵- ازان پس بتسلیم بیرون شوي　　برین ست باور بقولِ قوي
٦- جماهیر علما گرفتند این　　همین ست مذهب محُمد امین

(۱) در نسخه "جهه" سیوم بجایٔ دگر. (۲) در نسخه "چ ا" پدید بجایٔ بدید. (۳) در نسخه "جهه" هست بجایٔ گشت

١٤- ڇھون ۾ سجدا سھو جا، ھڪ قوي قول موجب ٻہ واجب آھن.

١٥- ان تي فتوىٰ آھي، سنت نہ آھن، ھڪ قول موجب سنت آھن.

١٦- انھن سھو جي سجدن کان پوء تي واجب، قعود، تشھد ۽ سلام آھن.(١)

١٧- ستون تڪبير تشريق جي، ان قول تي اعتبار ڪر.

١٨- ھڪ قول موجب تڪبير دعا قنوت جي لاء جيڪا وتر ۾ ادا ڪجي ٿي.

١٩- تحقيق ھي تڪبير واجب آھي عالمگيريءَ ۾ ائين ذڪر ڪيو اٿس.

٢٠- در مختار ڏس ان کي قبول ڪيو اٿس ۽ ان ۾ تڪبير کي واجب چيو آھي.(٢)

٢١- ٻيو دعا قنوت کان پوء رڪوع لاء تڪبير بہ واجب آھي.

٢٢- در مختار ۾ زيلعي کان آندو اٿس تہ اھا تڪبير بہ واجب آھي.

٢٣- ٻيو بِسمِ الله، الحمد سان گڏ پھرئين رڪعت ۾.

٢٤- اھا بسم الله بہ واجب شمار ڪر، عالمگيريءَ مان ھي ياد رک.

٢٥- جيڪڏھن ھي ٽي واجب ڳڻيا تہ، ويھن واجب کان سواء ٻيا ڏھہ ٿيا.

٢٦- تفصيل سان پورا ٽيھہ واجب ٿيا، جيڪي اھتمام سان بيان ڪيا اٿم.

٢٧- مختار قول موجب ٽيھہ واجب ٿيا، جيڪي مٿي ڄاڻايم.(٣)

٢٨- ۾ ھي پويان ٽي سنت چيا ويا. اڪثر ڪتابن ۾ لکيل آھي تہ اھي ٽي سنت آھن.

سھو جي سجدن جو باب ۽ انجي ڪيفيت جو بيان

١- ٻہ سھو جا سجدا، جيڪي واجب آھن، اھي ڪيئنئن آھن؟ ھي ڪلام ٻڌو.

٢- انھن جي جاء پويون قعدو آھي ۽ (سھو جي) نيت سان ادا ٿين ٿا.

٣- جڏھن قعديءَ ۾ التحيات پورو ڪرين تہ، ان کان پوء سڄي طرف ھڪ سلام وراء.

٤- ان کان پوء ٻہ سجدا بجا آڻ، پوء قعديءَ ۾ التحيّات، درود ۽ دعا پڙھہ.

٥- ان کان پوء سلام ورائي نماز کان ٻاھر ٿي، قوي قول موجب ان تي ڀروسو ڪر.

٦- جمھور علماء ان قول کي ورتو آھي ۽ امام محمد جو اھو مذھب آھي.

(١) نسخي "جھ" ۾ 'دگر' بدران 'سيوم' (٢) نسخي "ج،ا" ۾ 'بديد' بدران 'پديد' (٣) نسخي "جھ" ۾ 'گشت' بدران 'ھست' لکيل آھي

۷- "بشرح مواهب" بکرده خبر — که مذهب محمد شده معتبر
۸- همین ست معمول اندر دیار — برین ست جمهور کن اختیار
۹- بجز حاجتِ نیست چیزي درین — کفایت بحاجت بود بهترین
۱۰- ازین فخراسلام گفت این کلام — مقابل بقبله دهد یک سلام
۱۱- نه حاجت که رویش بگرداند او — بسوئي یمنیش بدان گفتگو(۱)
۱۲- نه جمهور کردند قولش قبول — چنانچه شنیدي همه بي غلول
۱۳- اگر او نکرده سلام اي کیا — ولي هر دو سجده بکرده ادا
۱۴- نه بهتر بکرده، شنو اي ودود — سلام ست بهتر بپیش سجود
۱۵- سلامش نه واجب، نه سنت شده(۲) — بود بلک بهتر عیان آمده
۱۶- تشهد دگر بار واجب برو ست — نخستین شکسته شده نانکو ست
۱۷- دو سجده که از سهو کرده تمام — بحال ست زو فرض قعده تمام
۱۸- و لیکن تشهد نمانده بحال — بکردن دو سجده بگشته زوال
۱۹- برائي تشهد قعود دگر — برو واجب ست محض تبعا نگر
۲۰- سلامي که واجب بباشد مدام — بکردن دو سجده تباه ست تمام
۲۱- دگر بار واجب سلام ست برو — ز ایضاح این حکم بین تو نکو
۲۲- تو از درمختار تفصیل این — بتحقیق بیني همه با یقین
۲۳- چو سجده تلاوت و یا صلبیه — قضا کرد پس از قعودش همه
۲۴- شکسته شده آن قعودش ازان — سجودي که از سهو ناقض مدان
۲۵- دو تسلیم نزدیک شیخین دان — بپیش از دو سجده شنو جاودان
۲۶- بقعده نخستین درود و دعا ست — چو(۳) آن در حقیقت اخیر ست راست
۲۷- بقعده پسین جز تشهد مخوان — چه آن در حقیقت زیاده بدان
۲۸- ز شیخین اینجا همین مذهب ست — نه این از محمد امین مذهب ست

(۱) در نسخه "ر" نظر کن نکو بجایٔ بدان گفتگو. (۲) در نسخه "جهہ" و "چ د" این مصرع باین طور ست.
سلامش نه سنت نه واجب شده. و در نسخه "ر" مکمل شعر باین طور ست.
سلام ست بهتر درین جا مدام — نه واجب نه سنت شنو این کلام.
(۳) در نسخه "ر"، "چ ا"، "چ د" و "جهہ" چه بجائی چو نوشته است.

٧- شرح مواهب ۾ خبر ڏني اٿس ته، امام محمد جو مذهب معتبر آهي.

٨- ملڪ ۾ به اهو معمول آهي، جمهور علماء به ان تي آهن، اهو قول قبول ڪر.

٩- هن ۾ ضرورت کان سواءِ ٻي ڪابه شيءِ نه آهي ۽ ضرورت تي ڪفايت ڪرڻ بهتر آهي.

١٠- ان ڪري فخر الاسلام چيو آهي ته، قبلي جي سامهون هڪ سلام ورائي.

١١- سجي پاسي منهن ڦيرائڻ جي ضرورت نه آهي. (١)

١٢- جمهور علماء سندس قول قبول نه ڪيو آهي، جيئن ٻڌي آئين.

١٣- جيڪڏهن سلام نه ورايائين ۽ ٻئي سجدا ادا ڪيائين.

١٤- اي دوست! ٻڌ ته ان چڱو نه ڪيو، بهتر آهي ته سجدي کان اڳ سلام ورائي.

١٥- اهو سلام نه واجب آهي، نه سنت، بلڪه بهتر آهي. (٢)

١٦- ٻيو ڀيرو التحيات پڙهڻ ان تي واجب آهي. پهريون التحيات ڪم جو نه رهيو.

١٧- ٻه سجدا سهو جا جيڪي هن ادا ڪيا، انجي باوجود قعدي جي فرضيت بحال ۽ برقرار آهي.

١٨- پر التحيات بحال نه رهيو، ٻن سجدن ڏيڻ جي ڪري اهو زائل ٿيو.

١٩- التحيات پڙهڻ خاطر ان تي ٻيو قعدو محض تبعاً (تابعداري سبب) واجب آهي.

٢٠- سلام جيڪو واجب هوندو آهي، ٻن سجدن ڏيڻ سان تباهه ٿيو.

٢١- ان تي ٻيهر سلام واجب آهي. ايضاح ۾ هي نيڪ حڪم ڏسو.

٢٢- هيءَ تفصيل درمختار ۾ تحقيق ۽ يقين سان ڏسو.

٢٣- قعدي کان پوءِ تلاوت جو سجدو يا صُلبي سجدو قضا ڪيائين.

٢٤- اهو قعدو ان سجدي ڏيڻ جي ڪري ڀڃي پيو. باقي سهو جي سجدن کي انجو ناقض نه ڄاڻ.

٢٥- شيخين وٽ سهو جي ٻن سجدن کان اڳ ۾ به سلام آهن.

٢٦- پهرئين قعدي ۾ درود ۽ دعا آهي جو ته اهو حقيقت ۾ پويون قعدو آهي. (٣)

٢٧- پوئين قعدي ۾ التحيات کان سواءِ ٻيو ڪجهه نه پڙهه جو ته اهو قعده حقيقت ۾ زياده آهي.

٢٨- هت شيخين جو اهو مذهب آهي ۽ امام محمد جو اهو مذهب نه آهي.

(١) نسخي "ر" ۾ 'بدان گفتگو' جي بدران 'نظر ڪن نکو' (٢) نسخي "جه" ۽ "چ،د" ۾ هي مصرع هن طرح آهي: ع- ان جو سلام نه سنت ، نه واجب ٿيو ۽ نسخي "ر" ۾ پورو شعر هن طرح آهي.

ترجمو: هن جاءِ تي سلام بهتر آهي، واجب ۽ سنت نه آهي.

(٣) نسخي "ر" ، "چ،ا" ، "چ،د" ۽ "جه" ۾ 'چو' جي بدران 'چه' لکيل آهي.

۲۹- برين هر دو مذهب طحاوي عمل — بكرده بِجَمعش مساوي عمل
۳۰- بگفته طحاوي درود و دعاء — بهر دو قعودش بيارد بجاء
۳۱- دو سجده دهد بعد تسليمتين — نه هرگز بباشد درين هيچ شَين(۱)
۳۲- ز شرح مواهب مذاهب همه — نوشتم باين طور اي نيكره
۳۳- بگفتند علماء ما اين زمان — كه قول طحاوي ست جامع عيان
۳۴- كند منفرد مذهبش اختيار — چه او را ست بهتر همين اعتبار
۳۵- رود راه سابق چو باشد امام — كه آن راه جمهور باشد مدام
۳۶- ولي در هدايه بود دو سلام — بهيش از دو سجده گزيده تمام
۳۷- ولي درمختار گفته چنين — چو ديگر سلامش بكرده قرين
۳۸- ازو سهو ساقط شده اي امين — چه تحليل حاصل باول ببين
۳۹- بشرطين جائز بود سجدتين — كه از سهو واجب شود همچو دين
۴۰- يكي شرط نيت معين كند — باشباه اين را ست اَقْوَىٰ سند
۴۱- چو قعده اخيره بكرده تمام — دو سجده بداده شنو اين كلام
۴۲- بنيت دو سجده كه صلبي برو ست — نبوده برو هيچ مخطي همو ست
۴۳- و يا او بغفلت دو سجده بكرد — دو سجده چنين بعد قعده بكرد
۴۴- دو سجده كه(۲) از سهو جائز مدان — مگر چون بنيت كند بي گمان
۴۵- دگر شرط قعده كه پيش از سجود — فريضه اخيره بود در وجود
۴۶- نه فرضيتش نيز گردد زوال — شود فرض آخر همه در مآل
۴۷- بُده گرچه قعده ميانه بحال — ولي فرض گشته برو با كمال
۴۸- دگر درميان قعود و سجود — نه ركعت زياده بود اي ودود
۴۹- همين شرط ثالث شده با يقين — ز بعضي كتب گشت مفهوم اين
۵۰- اگر بعد قعده اخيره نمود — همين هر دو سجده كه از سهو بود
۵۱- دو ركعت بنا كرد او بر نماز — دو سجده ببطلان شده نا جواز

(۱) شَين: بالفتح عيب و زشتي و عيب كردن ضد زَين و بالكسر اسم حرفي ست از حروف هجا. (منتخب)
(۲) در نسخه "جهه" تو بجاي كه نوشته است.

٢٩- طحاوي پنهي مذهبن تي گڏ، هڪ جهڙو عمل ڪيو آهي.
٣٠- طحاوي چيو تہ درود ۽ دعا پنهي قعدن ۾ بجا آڻي.
٣١- پن سلامن ورائڻ کان بعد، ٻہ سجدا ڏئي، ان ۾ ڪو عيب ناهي.(١)
٣٢- شرح مواهب کان نقل ڪري سمورا مذهب ان طرح لکيم.
٣٣- اسان جي هن زماني جي عالمن چيو آهي تہ، طحاويءَ جو قول جامع آهي.
٣٤- منفرد، سندس مذهب اختيار ڪري، ڇو تہ ان لاءِ اهو بهتر آهي، اعتبار ڪر.
٣٥- امام هجي تہ اڳيون رستو اختيار ڪري، جيڪو جمهور جو رستو آهي.
٣٦- پر هدايہ ۾ آهي تہ سهو جي پن سجدن کان اڳ، ٻہ سلام ورائڻا آهن.
٣٧- پر "درمختار" هن طرح چيو آهي تہ جيڪڏهن ٻيو سلام بہ ورايائين.
٣٨- ان تان سهو ڪري پوندي ڇو تہ پهرئين سلام سان تحليل حاصل ٿي ويندي.
٣٩- پن شرطن سان سهو جا ٻہ سجدا جائز آهن.
٤٠- هڪ نيت معين ڪري، اَلأَشبَاهُ والنظائر ۾ هي قوي سند سان آهي.
٤١- جڏهن پويون قعدو پورو ڪري پوءِ ٻہ سجدا ڏنائين.
٤٢- پن صُلبي سجدن جي نيت سان، جيڪي پاڻ تي جاتائين پر غلطيءَ تي هو سجدا مٿس نہ هئا.
٤٣- يا غفلت ۾ قعدي کان پوءِ ٻہ سجدا ڪيائين.
٤٤- سهو جا ٻہ سجدا، سهو جي نيت کان سواءِ جائز (ادا) نہ ٿيندا.(٢)
٤٥- ٻيو شرط سجدي کان پهريائين قعدو، آخري فرض هو.
٤٦- ان جي فرضيت بہ زائل نہ ٿيندي ۽ اڳتي هلي آخر ۾ اهو فرض ڇٽبو.
٤٧- توڙي وچ وارو قعدو بحال هو، پر اهو مٿس باڪمال فرض ٿيو.
٤٨- ٿيون تہ قعدي ۽ سجدن جي وچ ۾ رڪعت زياده نہ هجي.
٤٩- اهوٽيون شرط آهي، جيڪو ڪن ڪتابن مان معلوم ٿيو آهي.
٥٠- جيڪڏهن آخري قعدي کان پوءِ سهو جا ٻہ سجدا ڏنائين.
٥١- پوءِ ان تي ٻہ رڪعتون نماز جون بنا ڪيائين تہ سجدا باطل ٿيا.

(١) شَين: زبر سان عيب ۽ برائي ۽ عيب ڪرڻ هي لفظ زَين جو ضد آهي ۽ زير سان هڪ حرف جو نالو آهي. حروفِ هِجا مان. (منتخب) (٢) نسخي "جهہ" ۾ 'ڪه' جي بدران 'تو' لکيل آهي.

۵۲- نـه قـعده فريضه شده در مآل اگرچه بُده فرض در اصل حال
۵۳- چنانچه مسافر دو سجده بكرد كه از سهو بوده همو نيک مرد
۵۴- پس از هر دو سجده چو گشته مقيم بـرو از رباعي كنون مانده(۱) نيم
۵۵- دو سجده دگر بار واجب برو ست بقعده اخيره كه فرضِ نكو ست
۵٦- و يا نفل بر نفل كرده بنا چو كرده نخستين بقعده ادا
۵۷- دو سجده كه از سهو كرده نكو بنا كرد نفلِ دگر هم برو
۵۸- بنايش كراهت شده اي ودود دگر بار واجب برو شد سجود
۵۹- اگر فرض كرده بقعده تمام دو سجده كه از سهو كرده تمام
٦۰- ولي شک افتاد آنگه بدل دو ركعت برو مانده اي مستدل
٦۱- دو ركعت چو كرده بدانست او بنا گشت بر فرض نفل اين نكو
٦۲- دو سجده كه از سهو كرده ببود همان كافي ست نيست ديگر سجود
٦۳- ز تاخير تسليم هم كافي ست نه واجب دو سجده دگر بَر وي ست
٦۴- ز فرضِ رباعي دو ركعت بكرد ولي منفرد بود او نيک مرد
٦۵- دو ركعت بكرده بقعده تمام دران دم بديده چو حاضر امام
٦٦- دران هر دو ركعت برو سهو بود ازين سهو واجب برو شد سجود
٦۷- دو سجده چو كرده دران دم شتاب شده نفل زيبا ببين در كتاب
٦۸- رسد با امامش رباعي نماز بركعات جمله شنو با نياز
٦۹- درين صورتِ محض قعده همين ميانه ببوده، نه فرض آخرين
۷۰- و ليكن چو بيرون شده باسلام برائي رسيدن همو با امام
۷۱- قعودش فريضه شده آن زمان دو سجده كه از سهو جائز بدان
۷۲- نـه در حال قعده فريضه ببود نبوده فريضه بحالت سجود
۷۳- بگشته(۲) فريضه بنيت خروج نـه از فرض خود نفل كرده عروج
۷۴- مگر با خروجش ز فرضش عيان دقيق ست اين حكم دان اين بيان
۷۵- ازين اصل مسبوق خارج شده ولي علتش پيروي آمده

(۱) در نسخه "ر"، "جهه" و "چ د" ماند بجاي مانده. (۲) در نسخه "جهه"، "چ ا" و "چ د" نگشته بجاي بگشته.

٥٢- ۽ قعدو آخر ۾ اڳتي هلي فرض نہ چئبو، توڙي حال ۾ فرض هو.
٥٣- جيئن ڪنهن مسافر شخص سهو جا ٻہ سجدا ڪيا.
٥٤- ٻن سجدن کان پوءِ جڏهن هو مقيم ٿيو تہ هاڻي هن تي اجا رباعي جو اڌ باقي رهيو.[1]
٥٥- پيهر ان تي ٻہ سجدا واجب آهن ۽ آخري قعدو، جيڪو فرض آهي.
٥٦- يا نفل کي، نفل تي بنا ڪيائين، جڏهن تہ پهريون نفل قعدي سان ادا ڪيائين.
٥٧- ٻہ سجدا سهو جا ادا ڪيائين ۽ ان تي ٻئي نفل کي بہ بنا ڪيائين.
٥٨- اها بنا، ڪراهت آهي، پيهر مٿس سجدا ڪرڻ واجب ٿيا.
٥٩- جيڪڏهن فرض نماز قعدي سان پوري ڪيائين ۽ ٻہ سجدا سهو جا بہ ڏنائين.
٦٠- ڀر دل ۾ شڪ پيسُ تہ مون تي اجا ٻہ رڪعتون رهيل آهن.
٦١- جڏهن ٻہ رڪعتون پڙهيائين تہ ڄاتائين تہ مون فرض تي نفل کي بنا ڪيو.
٦٢- سهو جا ٻہ سجدا، جيڪي ڏنا هُئائين، اهي ڪافي آهن، پيهر سجدا نہ ڏئي.
٦٣- سلام جي تاخير سان بہ ڪافي آهن، پيهر ٻہ سجدا ان تي واجب نہ آهن.
٦٤- منفرد، رُباعي فرض جون ٻہ رڪعتون پڙهيون.
٦٥- ٻہ رڪعتون قعدي سان پوريون ڪيائين تہ امام حاضر ٿيو (جماعت قائم ٿي).
٦٦- انهن ٻن رڪعتن ۾ ان تي سهو هئي، جنهن ڪري مٿس سجدا سهو جا لازم ٿيا هئا.
٦٧- جيڪڏهن ان وقت جلد ٻہ سجدا سهو جا ڏنائين تہ، اهي ٻہ رڪعتون نفل ٿيون ڪتاب ڏس.
٦٨- امام کي رباعي نماز جي سيني رڪعتن ۾ پهچي.
٦٩- هن صورت ۾ فقط اهو قعدو وچون هو (چئبو)، نہ فرض (قعده) اخيره.
٧٠- ڀر جڏهن امام کي پهچڻ لاءِ سلام ورائي نماز کان ٻاهر ٿيو.
٧١- اهو قعدو سندس ان وقت فرض ٿيو ۽ ٻہ سجدا سهو جا جائز ڄاڻ.
٧٢- قعدي جي وقت فرض نہ هو، نہ وري سجدي جي حالت ۾.
٧٣- نماز کان ٻاهر نڪرڻ جي نيت وقت فرض ٿيو، باقي فرض کان نفل، عروج نہ ڪيو آهي.[2]
٧٤- ڀر فرض کان خروج دقيق آهي، هن حڪم جو هيءُ بيان ڄاڻ.
٧٥- هن اصل (قانون) کان مسبوق خارج آهي، ڀر ان جي علت امام جي پيروي آهي.

(١) نسخي "ر"، "جهہ" ۽ "چ،د" ۾ 'مانده' بدران 'ماند'. (٢) نسخي "جهہ"، "چ،ا" ۽ "چ،د" ۾ 'بگشته' 'نگشته' جي بدران.

۷۶- اگر با امامش دو سجده کُند　　که از سهو بوده شنو این سند
۷۷- بود جائز او را دو سجده همین　　ز بهر متابع شدن اي امین
۷۸- نه قعده فریضه ببوده برو　　که پیش از دو سجده بکرده همو
۷۹- ولي فرض قعده شده بر امام　　چنانچه گذشته همه این مرام
۸۰- چو قعده اخیره بمکرده تمام　　پس او کرد رکعت زیاده تمام
۸۱- روا نیست از سهو کردن سجود(۱)　　سجودش ندارد درین هیچ سود
۸۲- نه رکعت زیاده شود کالعدم　　شود تا بماقبل، مابعد ضم
۸۳- ببین تا ترتیب ارکان قوي　　برین جملها تا تو واقف شوي
۸۴- اگر پس ز رکعت زیاده تمام　　قعودِي زیاده بکرده تمام
۸۵- قعود ست بدعت درینجا مدام　　نه نافع سجود ست او را بکام
۸۶- کند گر دگر رکعتِ زائده　　شود نفل زین هر دو پر فائده
۸۷- کند بر دو رکعت قعود و سجود　　سجودش ز سهوش دهد نیز سود(۲)
۸۸- چو صاحب هدایه و اتباع او　　سجودش گزیدند اینجا نکو
۸۹- شده گرچه در فرض سهو جلي　　سجود ست در نفل اي معتلي
۹۰- ولي نفل مر فرض را تابع ست　　چه مبني ست بر فرض هم نافع ست.
۹۱- سجود ست نافع پس از نفل نیز　　کند فرض فاخر شنو با تمیز
۹۲- بقولي نه نافع سجود ست این　　بعالمگیري ش(۳) مختار بین
۹۳- چه این سهو در فرض دارد مقام　　سجود ست در نفل اي نیک نام
۹۴- سجودي(۴) که در نفل کي فرض را؟　　مرمت رساند شنو با صفا

(۱) در نسخه "جه" سجده نمود بجایٔ کردن سجود نوشته است. (۲) در نسخه "جه" زود بجایٔ سود نوشته است
(۳) در نسخه "جه" و "چ د" بعالمگیري ست نوشته است.
(۴) ناظمِ علام این شعر را بزبان سندي باین طور شرح میکند. در نسخه "غ" باین طور نوشته است.

سنڌي بيت

ڦکي جا فرض جي، جي نفل نوش ڪجي - تہ ڪر سوُرُ ٽِٽو ساٽي ڪي، ڳالھ ڏنپ ڏجي.

و در نسخه "ر" باین طور نوشته است:

سنڌي بيت

ڦکي جا فرض جي، جي نفل نوش ڪري - تہ ڪر سور ٽٽو ساٽي ڪي ڳالھ گاھ چري.
جواب: جڏهن ڳالھ گاھ چري مروڙ ھوآٽٽو - تڏهن ڪٿي مليو ساٽي ڪي ساٽي سور ٽٽو.

(حاشيه مصنف)

٧٦- جيڪڏهن امام سان، ٻه سجدا سهو جا ادا ڪيائين ته حڪم ٻڌو.
٧٧- امام جي تابعداريءَ سبب، اهي ٻه سجدا ان کي جائز آهن.
٧٨- سهو جي ٻن سجدن کان اڳ، اهو قعدو مٿس فرض نه هو.
٧٩- پر امام تي قعدو فرض هو، جيئن اهو سمورو بيان گذري چڪو آهي.
٨٠- جڏهن آخري قعدو پورو ڪيائين، ان کان پوءِ هڪ پوري رڪعت زياده ڪيائين.
٨١- سهو جي ڪري سجدا ڏيڻ جائز نه آهن، هت سجدا ان کي نفعو نه ڏيندا.(١)
٨٢- زياده رڪعت ڪالعدم نه ٿيندي، تاڪه مابعد، ماقبل سان ضم ٿئي.
٨٣- رڪنن جي ترتيب جو باب ڏس ته جيئن انهيءَ مسئلي کان واقف ٿئين.
٨٤- جيڪڏهن زياده رڪعت کان پوءِ قعدو زياده ڪيائين.
٨٥- اتي قعود بدعت آهي ۽ ان کي سجدا به نفعو نه ڏيندا.
٨٦- جيڪڏهن ٻي رڪعت زياده ملائيس ته پوءِ فائديمند نفل ٿيندو.
٨٧- ٻن رڪعتن تي قعود ۽ سجدا ڪري، سهو جا سجدا به نفعو ڏيندا.(٢)
٨٨- صاحب هدايه ۽ ان جي پوئلڳن، هنن سجدن کي صحيح قرار ڏنو آهي.
٨٩- سهو جيتوڻيڪ فرض ۾ پئي، پر نفل ۾ به سهو جا سجدا ڏئي.
٩٠- پر نفل فرض جو تابع آهي ڇو ته نفل به فرض تي بنا ڪيل آهي ۽ نافع به آهي.
٩١- نفل کان پوءِ به سجدا نفعو ڏيندڙ آهن، جيڪي فرض کي عمدو ۽ ڪامل ڪن ٿا.
٩٢- هڪ قول موجب هي سجدا نفعو ڏيندڙ نه آهن، عالمگيريءَ ۾ هي مختار آهي.(٣)
٩٣- جڏهن ته هي سهو فرض ۾ پئي ۽ سهو جا سجدا نفل ۾ ڏنا ويا.
٩٤- جيڪي سجدا نفل ۾ ڏبا، اهي وري فرض کي ڪيئن فائدو ڏيندا؟ (٤)

(١) نسخي "جهه" ۾ 'ڪردن سجود' جي بدران 'سجده نمود' لکيل آهي. (٢) نسخي "جهه" ۾ 'سود' جي بدران 'زود' لکيل آهي. (٣) نسخي "جهه" ۽ "ڇ،د" ۾ 'بعالمگيري' لکيل آهي.
(٤) ناظمِ علام هن شعر جو سنڌي زبان ۾ هن طرح تشريح ڪئي آهي ۽ نسخي "غ" ۾ هن طرح لکيل آهي:
سمجهاڻي: فرض جي ڦڪي جيڪڏهن نفل کي پياربي ته اهو ائين آهي جيئن ساٿي کي تڪليف ٿئي ۽ ان جي بدران گڏهه کي ڏنپ ڏنو وڃي.
۽ نسخي "ر" ۾ هن طرح آهي:
سمجهاڻي: فرض جي ڦڪي جيڪڏهن نفل کي پياربي ته اهو ائين ٿيو جڻ ساٿي کي سور ٿيو ۽ گڏهه گاهه چري ويو.
جواب: جڏهن گڏهه گاهه چري مردانو ٿيو تڏهن ائين چئبو ته جڻ توڙي ساٿي کي مليو ۽ ساٿي کي ٺي سور ٿيو هو. (حاشيه مصنف)

٩٥- چو رنجور خواجه بجويد شفا | غلامش خورد بهر او چون دوا
٩٦- ز خوردن غلامش دوا هيچ سود | نه حاصل شود خواجه را اي ودود
٩٧- شده چونکه رکعت زياده يکي | بکردن دگر شد(١) برو بي شکي
٩٨- بکردن دگر هم برو واجب ست | کند تا تمامي دو گانه بدست
٩٩- برين بوالمکارم بکرد اعتماد | ز مبسوط گفته مع الاعتقاد
١٠٠- بقولِ دگر هست رکعت دگر | نه واجب برو بلکه بهتر نگر
١٠١- ولي اين دو گانه شکسته اگر | قضا نيست واجب برو در نظر
١٠٢- نه قصداً دو گانه بکرده شروع | ازين نيست اتمام واجب بروع
١٠٣- ازين وجه مفهوم باشد نکو | نه رکعت دگر گشت واجب برو
١٠٤- بقولي ست منهي(٢) رکعت دگر | چو فجرست يا عصر اي خوش سير
١٠٥- چه نفل ست منهي درين هر دو جا | ازين وجه رکعت دگر نا روا
١٠٦- ولي نفل قصدا درين دو مکان | همه منهي ست مر همه بي گمان
١٠٧- چو رکعت بنسيان زياده شده | نه منهي ست اتمام اي نيکره
١٠٨- چو پس فجر يا عصر نفل ست مباح | چو نسياً بنا گشت بي افتتاح
١٠٩- همه گشت يکسان کراهت نماند | برين درمختار فتوىٰ بخواند
١١٠- چو قعده اخيره نکرده ببود | برکعت زياده بکرده سجود
١١١- بنزد محمد بگشته تباه | نه نفلش شده هم بلا اشتباه
١١٢- شده نفل نزد ائمه دگر | بيانش بيارم شنو اين خبر
١١٣- اگر وتر باشد و يا مغرب ست | که هر يک بسر خود نماز شب ست
١١٤- چو رکعت زياده چهارم شده | شده نفل کامل درين مسئله
١١٥- نمازش نباشد ثلاثي اگر | کند رکعتِ هم زياده دگر
١١٦- شود تا دو گانه زياده تمام | اگرچه بود فجر يا عصر نام
١١٧- نه رکعت دگر هست واجب برو | ولي هست جائز بجز گفتگو
١١٨- کند بر دو گانه زياده سجود | همين ست مشهور اي کان جود

(١) در نسخه "جهہ" شود بجایٔ شد نوشته است. (٢) در نسخه "چ د" منهي ست بجائی منهي نوشته است

٩٥- جيئن ڪو بيمار سردار شفا چاهي ۽ سندس غلام ان جي پاران دوا کائي.
٩٦- غلام جي دوا کائڻ سان، سردار کي ڪو فائدو نہ رسندو.
٩٧- جڏهن هڪ رڪعت زياده ٿي تہ، ٻي رڪعت ملائڻ واجب ٿي.(١)
٩٨- ٻي رڪعت پڙهڻ ملائڻ ان ڪري واجب آهي، تہ جيئن ٻہ رڪعتون پوريون ٿين.
٩٩- ابوالمڪارم، مبسوط کان نقل ڪري، ان تي اعتماد ڪيو آهي.
١٠٠- هڪ ٻئي قول موجب، ٻي رڪعت ملائڻ ان تي واجب نہ آهي، بلڪ بهتر آهي.
١٠١- پر هي ٻہ رڪعتون، جيڪڏهن ڀڃي پيون تہ قضا واجب نہ آهي.
١٠٢- اهي ٻہ رڪعتون قصداً شروع نہ ڪيون اٿس ان ڪري ملائڻ اتمام واجب نہ آهي.
١٠٣- ان وجهہ سان معلوم ٿيو تہ، ٻي رڪعت واجب نہ اٿس.
١٠٤- هڪ قول موجب، ٻي رڪعت ممنوع آهي، جيڪڏهن فجر يا عصر جي نماز آهي.(٢)
١٠٥- ڇو تہ نفل انهن ٻنهي جاين (وقتن) ۾ منع آهي، ان ڪري ٻي رڪعت ناجائز ٿي.
١٠٦- پر انهن ٻنهي جاين (وقتن) ۾، عمداً نفل پڙهڻ منع آهي.
١٠٧- اگر وِسر ۾ هڪ رڪعت زياده ٿي تہ، اِتمام (پورو ڪرڻ) منع نہ آهي.
١٠٨- ڇوتہ فجر يا عصر کانپوءِ اهو نفل مباح آهي جيڪو وسرڻ نئين سر شروع ڪرڻ کانسواءِ بنا ٿيو.
١٠٩- سڀ هڪجهڙا ٿيا ڪراهت نہ رهي، "درمختار" ان تي فتوىٰ ڏني آهي.
١١٠- جڏهن پوين قعدو نہ ڪيائين ۽ زياده رڪعت جا سجدا ڪيائين.
١١١- امام محمد وٽ نماز تباهہ ٿي ۽ نفل بہ نہ ٿيو.
١١٢- ٻين امامن وٽ نفل ٿيو، ان جو بيان آٿيان ٿو، هي خبر ڏٌو.
١١٣- جيڪڏهن وِتر يا مغرب هجي، جيڪي پنهنجي سرِ پاڻ جُدا رات جو نمازون آهن.
١١٤- جيڪڏهن انهن ۾ چوٿين رڪعت زياده ٿي تہ، هن مسئلي ۾ نفل ڪامل ٿي ويو.
١١٥- جيڪڏهن ان جي نماز ثُلاثي نہ آهي، تہ هڪ رڪعت ٻي بہ زياده ملائي.
١١٦- تہ جيئن زياده ٻہ رڪعتون پوريون ٿين، توڙي فجر يا عصر هجي.
١١٧- ٻي رڪعت ملائڻ ان تي واجب نہ آهي، پر بنا اختلاف جي جائز آهي.
١١٨- ٻين زياده رڪعتن تي سجدا ڪري، اهوئي مشهور آهي.

(١) نسخي "جهہ" ۾ 'شد' جي بدران 'شود' لکيل آهي. (٢) نسخي "ج،د" ۾ 'منهي' جي بدران 'منهي است' لکيل آهي.

۱۱۹- ز ایضاح و از درمختار بین ‌‌‌‌ نه این سهو موجب سجود ست درین
۱۲۰- چو قعده اخیره که متروک گشت ‌‌‌‌ نه موجب سجود ست همچون گذشت
۱۲۱- مگر موجبِ ساختن نفل را ‌‌‌‌ ز رکعات فرض ست اي با صفا

باب اسباب وجوب سجود سهو

۱- اگر ترک واجب شود در نماز ‌‌‌‌ رود رونقِ نور(۱) جوهر نماز
۲- شود سخت مکروه زشت و زبون ‌‌‌‌ چو بي عذر باشد شنو تو کنون
۳- یکي عذر سهوش نه وزر ست برو ‌‌‌‌ ولي در نماز ست نقصان زو
۴- کند چون دو سجده بآخر نماز ‌‌‌‌ رود نیز نقصان بگردد بَراز(۲)
۵- اگر هر دو سجده فراموش کرد ‌‌‌‌ بآخر نمازش نه در هوش کرد
۶- اعاده نماز ست واجب برو ‌‌‌‌ ببین درمختار اي نیکرو
۷- برو جبر نقصان اعاده بدان ‌‌‌‌ تو از درمختار دان جاودان
۸- و لیکن بمفتاح گفت این کلام ‌‌‌‌ برو جبر واجب بعمد ست مدام
۹- نه در سهو واجب اعاده شده ‌‌‌‌ اگرچه دو سجده نکرده شده
۱۰- شده سهو ساقط محلش چو رفت ‌‌‌‌ بیاید همین حکم در ذکر هفت
۱۱- چو عمداً کند ترک واجب همو ‌‌‌‌ اگر عذر شرعي بدارد نکو(۳)
۱۲- برو نیست وِزري بنزد همه ‌‌‌‌ ضرورت مُبیح ست اي نیکره
۱۳- کند جبر نقصان چو باقي ست وقت ‌‌‌‌ چو وقتش برفته، برو نیست مقت
۱۴- بروزي ابو یوسف این کار کرد ‌‌‌‌ میان امامت همان نیک مرد
۱۵- بَوي بوحنیفه بُده مقتدي ‌‌‌‌ شده وقت آخر بتنگِ جلي
۱۶- ولي فجر بوده نمازش همان ‌‌‌‌ بکرده بتعجیل او بي گمان
۱۷- برکعت یکي نیم الحمد خواند ‌‌‌‌ دگر نیم در دوم خوانده بماند

(۱) در نسخه "ر"، "جهه"، "چ ا" و "چ د" رونق و نور بحرف واو در میان هر دو لفظ موجود ست.
(۲) براز: بفتح زیبا. (۳) در نسخه "جهه" همو بجایٔ نکو نوشته است.

١١٩- ايضاح ۽ "درمختار" ڏس ته هيءَ سهو هِت سجدن کي واجب ڪندڙ نه آهي.
١٢٠- جڏهن ته آخري قعدو جيڪو رهجي ويو سجدن کي واجب ڪندڙ نه آهي جيئن گذري چڪو.
١٢١- مگر فرض رڪعتن کي نفل بنائڻ جو موجبُ آهي.

سهو جي سجدن کي واجب ڪندڙ سببن جو باب

١- جيڪڏهن نماز جو ڪو واجب ترڪ ٿيو، ته نماز جي جوهر جي نور جي رونق هلي ويندي.(١)
٢- نماز سخت مڪروه، ڪوجهي ۽ زبون ٿي پوندي، جڏهن اهو ترڪ واجب، بنا عذر هجي.
٣- هڪ سهو جو عذر، جنهن ۾ گناهه ڪونهي، پر نماز ۾ نقصان ٿيندو.
٤- جڏهن نماز جي آخر ۾ ٻه سجدا سهو جا ڏيندو ته نقصان به دفع ٿي ويندو ۽ نماز سهڻي ٿي پوندي.(٢)
٥- جيڪڏهن ٻئي سجدا سهو جا وسري ويس ۽ نماز جي آخر ۾ ياد نه آيس.
٦- نماز ورائڻ مٿس واجب آهي، درمختار ڏس.
٧- جبر نقصان، ان جو ورائڻ آهي، درمختار ڏس.
٨- پر مفتاح ۾ چيو اٿس ته عمدا واجب ترڪ ڪرڻ جي صورت ۾، مٿس جبر واجب آهي.
٩- ويسر جي صورت ۾ نماز ورائڻ واجب نه اٿس، توڙي ٻئي سجدا نه ڪيائين.
١٠- سهو جي محل (جاءِ) وئي ته سهو ساقط ٿي ويندي، ان جو حڪم اڳتي ايندو.
١١- جڏهن واجب عمدا ترڪ ڪيائين ۽ عُذر شرعي اٿس. (٣)
١٢- سيني وٽ ان تي گناهه ڪونهي، ڇو ته ضرورت، ممنوع کي، مُبيحُ ڪندي آهي.
١٣- جيڪڏهن وقت باقي آهي ته جبر نقصان ڪري، جي وقت ويو هليو ته مٿس گناهه نه آهي.
١٤- هڪ ڏينهن امام ابو يوسف، امامت ڪرائيندي ائين ڪيو هو.
١٥- امام ابو حنيفه سندس جماعتي هو ۽ آخري وقت تنگ هو.
١٦- اها فجر جي نماز هئي، جنهن ۾ تڪڙ ڪئي هُئائين.
١٧- هڪ رڪعت ۾ اڌ الحمدُ پڙهيائين، ٻيو اڌ ٻي رڪعت ۾ پڙهيائين.

(١) نسخي "ر"، "جھ"، "چ،ا" ۽ "چ،د" ۾ 'رونق و نور' لکيل آهي. (٢) براز: زبر سان سونهن.
(٣) نسخي "جھ" ۾ 'نکو' جي بدران 'همو' لکيل آهي.

۱۸- وَرا بوحنیفه بگفته نبیه(۱) — که امروز یعقوب ما شد فقیه
۱۹- چو بي عذر عمدا نه واجب بکرد — بزه کار گشته شده کار سرد
۲۰- درینجا دو واجب بباشد برو — یکي زود توبه بباشد ز دو(۲)
۲۱- چه گستاخیش این به بي باکي ست — ازین وزر واجب برو پاکي ست
۲۲- دگر جبر نقصان(۳) برو واجب ست — بصورت تطوع نکو واجب ست
۲۳- بنیت کند جبر نقصان ز فرض — برو ضم سورت همه جا چو قرض
۲۴- کند در ثلاثي چهارم ادا — کند بر سه رکعت قعودش بجا
۲۵- نمازي که مکروه تحریمي ست — اعاده بکردن همان بر وي ست
۲۶- میان حدیث ست وارد چنین — برین در ثلاثي، ثلاثي گزین
۲۷- اعاده دگر هست، جبر ست دگر — اعاده صریحا بود در خبر
۲۸- اعاده بصورت نخستین تمام — بصورت تطوع بود جبر(۴) کام
۲۹- چو این امر با نهي یکجا شده — تعارض درینجا هویدا شده
۳۰- بیک وقت تکرار فرض ست قبیح — چه تکرار فرض ست منهي صریح
۳۱- کند نیت جبر نقصان همه — میان فرائض که واقع شده
۳۲- رود تا قباحت تعارض قوي — نمازش شود با صفا مستوي
۳۳- اگر جبر واجب نکرده بوقت — کند بعد وقتش کند دور مقت
۳۴- اگر در تطوع نه واجب بکرد — چو عمداً نکرده، شده کار سرد
۳۵- اعاده کند او تطوع همان — بمانند اول کند بي گمان
۳۶- دو سجده که از سهو واجب شده — چو سهواً شده ترک واجب همه
۳۷- ولي چار واجب بباشد چنان — چو عمداً شده ترک زو(۵) بي گمان
۳۸- دو سجده کند گر بآخر نماز — نه نقصان بماند نمازش براز
۳۹- دو سجده دهد سود او را تمام — ازین چار واجب شنو این کلام

(۱) نبیه: اي شریف. (۲) در نسخه "جهـ" زو بجایٔ دو نوشته است.
(۳) و نیز جابر نقصان بجماعت گزارد یا نه؟ جواب: ني بلک مکروه است. (حاشیه مصنف)
(۴) در نسخه "جهـ" خیر بجائي جبر نوشته است. (۵) در نسه جهـ" و "چ د" زان بجایٔ زو نوشته است.

۱۸- امام ابو حنيفہ ان کي شريف کوٺيو تہ، اڄ يعقوب (ابو يوسف) اسان جو فقيه ٿيو.(۱)

۱۹- جيڪڏهن بنا عذر جي عمداً واجب ڇڏيائين تہ، گنهگار ٿيو ۽ خراب ڪم ٿيو.

۲۰- هاڻي هن تي بہ واجب آهن، هڪ جلدي توبهہ ڪري. (۲)

۲۱- بي باڪي جي ڪري، هيءَ گستاخي آهي ۽ ان گناهہ کان پاڪائي ڪرڻ مٿس واجب آهي.

۲۲- ٻيو نفل جي صورت ۾، جبر نقصان پڙهڻ، ان تي واجب آهي. (۳)

۲۳- فرض جي جبر نقصان جي نيت ڪري ۽ مٿس سيني رڪعتن ۾ سورت ملائڻ لازم آهي.

۲۴- ٽن رڪعتن واري نماز ۾، جبر نقصان چار رڪعتون پڙهي ۽ ٽين رڪعت تي قعدو ڪري.

۲۵- جيڪا نماز مڪروه تحريمي آهي، ان جو ورائڻ واجب آهي.

۲۶- حديث ۾ ائين وارد آهي اِعاده جي صورت ۾ ٽن رڪعتن واري نماز ٽي رڪعتون ڪري پڙهي.

۲۷- اِعاده ٻي شيءِ آهي تہ، جبر ٻي شيءِ آهي. اِعاده، صريحاً حديث ۾ آيو آهي.

۲۸- پهرين صورت جو اِعاده، نفل جي صورت ۾ جبر نقصان ٿيندو. (۴)

۲۹- جڏهن هي امر، نهيءَ سان هڪ جاءِ تي گڏ ٿيو تہ، تعارض پيدا ٿيو.

۳۰- هڪ وقت ۾ فرض جو تڪرار قبيح آهي، ڇو تہ فرض جو تڪرار ممنوع آهي.

۳۱- جبر نقصان جي نيت ڪري، جيڪو فرض نماز ۾ واقع ٿيو.

۳۲- جيئن تعارض ۽ قباحت دفع ٿئي ۽ نماز صحيح سالم ٿئي.

۳۳- جيڪڏهن واجب نماز ۾ بروقت جبر نہ ڪيائين تہ وقت کان پوءِ بہ جبر ڪري گناهہ لاهي.

۳۴- جيڪڏهن نفل نماز ۾، عمداً واجب ترڪ ڪيائين تہ خراب ڪم ٿيو.

۳۵- اهو نفل ورائي پهرئين وانگر پڙهي.

۳۶- سهو جا سجدا تڏهن واجب ٿيندا، جڏهن سهواً واجب ترڪ ٿئي.

۳۷- ۾ چار واجب اهڙا آهن، جي عمداً ترڪ ڪيائين. (۵)

۳۸- جيڪڏهن نماز جي آخر ۾ بہ سجدا ڏنائين تہ نماز ۾ نقصان نہ رهندو.

۳۹- اهي بہ سجدا انهن چئن متروڪ واجبن جي پاران خوب فائدو ڏيندا.

(۱) نبيه: يعني شريف. (۲) نسخي "جھ" ۾ 'دو' جي بدران 'زو' لکيل آهي.
(۳) ۽ جبر نقصان واري نماز جماعت ڪري پڙهبي يا نہ؟ جواب نہ. بلڪ جماعت ڪري پڙهڻ مڪروهہ آهي.(حاشيه مصنف)
(۴) نسخي "جھ" ۾ جبر جي بدران 'خير' لکيل آهي. (۵) نسخي "جھ" ۽ "ج،د" ۾ 'زو' جي بدران 'زان' لکيل آهي.

۴۰- اگـرچه نـه واجب بـرو شد سجود . چـو نقصان براند، دهد خوب سود
۴۱- يكي شغل دل گرچـه عمدا كـنـد ز واجب همـان شغـل راهش زنـد
۴۲- ولي وقت شغـلـش بـدانـد يقين شـود واجبي فـوت اي مرد ديـن
۴۳- دگر تـرک قـعـده ميـانـه بـدان همين هر دو در برهنه شد بيان
۴۴- سيوم هم سجود ست صلبي يكي ز ركعت شده فوت آن بي شكي
۴۵- بركعت چون سجده يكي كرد او دگـر را نـكـرده چو عمدا همـو
۴۶- ولـي كـرد آنـرا بـآخر نـمـاز همين هر سه در "بحر" دان با نياز
۴۷- چـهـارم بـقـعـده نخستين درود بخوانده چـو عمداً همو بهر سود
۴۸- هـمـه چار در "نهر" واقع شده و ليكـن ز بعـضي چنـين آمـده
۴۹- نـه در درمختـار تعليل گـفت و ليكن درين مسئله قيل گفت
۵۰- مـرا گشت مفهوم از لفظ قيـل كـه اين قول باشد ضعيف و عليل
۵۱- سه ركن ست در عمد اي نيک نام يكي قصد كـردن بچيزي تـمام
۵۲- چـو بي قصد چيزي بكرده همو بران حال غفلت تو نامش بگو
۵۳- دگـر بـي خـطـا وقـت كـردن ادا بـدانـد حقيقت همـان چيـز را
۵۴- وگـر در حـقـيـقـت بكرده خطـا بـود نـام نـسـيـان وَرا جا بـجا
۵۵- سيوم در محلش بباشد مصيب خطا در محلش ندارد(۱) لبيب(۲)
۵۶- خـطـا در مـحـلـش بـبـاشـد اگـر بـود سهو نامش شنو اين خبر
۵۷- ولي نـزد فـقـهـا اگـر عمد نيست بـود سهو نـامش درينجا بايست
۵۸- مقابل بعمد ست يک نام سـهو بـنـزد فـقـيـهـان مـدان كار لـهـو
۵۹- ولي قصد چيزي كه گـفـتـه شده مـرادم ازان چـيـز تـرک آمـده
۶۰- بـود تـرک واجب مـرادم ازان دريـن باب فعلش مناسب مـدان
۶۱- و يـا مـوجب تـرک واجب مـراد ازان چيز باشد بگيري تـو يـاد
۶۲- محل و حقيقت كه مر واجب ست نـه تركش درين هـر دو صورت ببست
۶۳- بـرين وجه تـفـسـيـر در بـاب اين دگـر گـون مـراد ست اي مرد دين

(۱) در نسخه "چ ا" نداند بجائى ندارد. (۲) در نسخه "جه" لهيب بجاىِ لبيب نوشته است.

٤٠- اگرچہ مٿس ﭜ سجدا واجب نہ آهن، پر نقصان دفع ٿيو تہ خوب فائدو ٿيو.

٤١- هڪ دل ۾ ڪو شُغل عمدا ڪري ٿو، جو اُن شغل جي ڪري واجب فوت ٿئي.

٤٢- پر شغل وقت يقين سان ڄاڻي ٿو تہ، واجب فوت ٿي ويندو.

٤٣- ٻيون وچون قعدو ڇڏڻ، اهي ٻئي فتاوىٰ برهنہ ۾ بيان ٿيل آهن.

٤٤- ٽيون رڪعت ۾ صُلبي سجدو فوت ٿيو.

٤٥- رڪعت جو هڪ سجدو ڪيائين ۽ ٻيو سجدو عمداً ترڪ ڪيائين.

٤٦- پر اهو سجدو نماز جي آخر ۾ ڪيائين، اهي ٽئي واجب البحرُالرائق ۾ لکيل آهن.

٤٧- چوٿون وچين قعدي ۾، عمدا درود پڙهيائين.

٤٨- اهي چارئي واجب، النهرُ الفائق ۾ آيل آهن، پر اهڙي طرح حڪم بعض علماء وٽ آهي.

٤٩- "درمختار" ۾ ان جي تعليل ذڪر نہ ڪئي اٿس، پر هن مسئلي ۾ قيل جو لفظ چيو اٿس.

٥٠- مون ڪي قِيلَ جي لفظ مان معلوم ٿيو تہ هي قول ضعيف آهي.

٥١- عمد ۾ ٽي رڪن آهن. هڪ ڪنهن شيءِ جو مڪمل قصد ڪرڻ.

٥٢- اگر بنا قصد، ڪا شيءِ ڪيائين تہ ان کي غفلت چئبو.

٥٣- ٻيو بنا خطا جي، ادا ڪرڻ وقت ان شيءِ جي حقيقت کي ڄاڻي.

٥٤- جيڪڏهن حقيقت ۾ خطا ڪيائين تہ ان جو نالو "نِسيانُ" آهي.

٥٥- ٽيون ان جيٰ[1] محل ۾ مُصِيبُ هجي ۽ خطا نہ هجيس.[2]

٥٦- جيڪڏهن ان جي محل ۾ خطا ٿي تہ، ان جو نالو "سَهو" آهي.

٥٧- پر فقيهن وٽ، جيڪڏهن عمد نہ آهي تہ، ان جو نالو "سَهو" آهي.

٥٨- عمد جي مقابلي ۾ فقيهن وٽ فقط هڪ نالو "سَهو" آهي.

٥٩- پر ڪنهن شيءِ جي قصد، مان منهنجي مراد، ان شيءِ جو ترڪ آهي.

٦٠- ترڪ مان مراد، ترڪِ واجب آهي. هن باب ۾ ان جو فعل مناسب نہ ڄاڻ.

٦١- يا ان شيءِ مان مراد، ترڪِ واجب جو موجِبُ آهي، ياد ڪر.

٦٢- محل ۽ حقيقت جيڪي واجب آهن. انهن جو ترڪ، هنن ٻنهي صورتن ۾ نہ ايندو.

٦٣- اي ديندار! ان وجہ ٽي هن باب جو تفسير ٻي طرح مراد آهي.

(١) نسخي "چ،ا" ۾ 'ندارد' بدران 'نداند'. (٢) نسخي "جهہ" ۾ 'لبيب' بدران 'لهيب' لکيل آهي.

۶۴- چو قصدًا(۱) کند ترک واجب همو بداند حقیقت وجوبش نکو
۶۵- و یا موجب ترک واجب کند وجوبش بداند بدان این سند
۶٦- خطا در حقیقت ندارد تمام بداند محلش بدان اي همام
۶۷- خطا در محلش نباشد ورا همه شرح عمد ست اي با صفا
۶۸- چو قیدي برفته ز جمله قیود شده سهو نامش همه گیر زود
۶۹- ولي ظن غالب شنو اي امین درین باب ملحق شده با یقین
۷۰- دو را چار رکعت بدانست او نمازش رباعي ببوده برو
۷۱- دو رکعت بکرده بداده سلام بدانست هر چار کردم تمام
۷۲- ولي پس سلامش بدانست باز برو ماند باقي دو رکعت نماز
۷۳- کند هر دو رکعت شود تا چهار سجودي که از سهو بر وي شمار
۷۴- شده ترک واجب بکردن سلام چه تاخیر رکن ست حاصل تمام
۷۵- خطايِ محلي درینجا ببین سلام ست سهوًا شنو با یقین
۷٦- چو پیش از محلش شده واجبي نه واجب شده آن شده حاجبي
۷۷- بفجرش دو سجده چو کرده همه شده در دلش شک اي نیک ره
۷۸- که اولیٰ ست رکعت و یا ثانیه شده شک در رکعتِ باقیه
۷۹- دران وقت قعده کند او تمام کند نیز رکعت دگر باهتمام
۸۰- بآخر نمازش کند چون قعود ازین سهو واجب برو شد سجود
۸۱- بوجهي قعودِ نخستین که کرد زیاده شده موجب سهو مرد
۸۲- بوجهِ دگر آن فریضه ببود زیاده شده رکعت و هم قعود
۸۳- بتاخیر تسلیم سهوا سجود برو واجب ست محض اي کان جود
۸۴- بوجهِ نخستین سجود ست مفید بوجه دگر نا مفید و بعید
۸۵- اگر تو تامل کني بر شروط بداني همه آنچه باشد منوط(۲)
۸٦- عشا را تراویح دانست او و یا ظهر را فجر اي نیک رو

(۱) چنانچه در قاعده اولیٰ عمدا درود خواند و یا آن قاعده عمدا ترک کند. (حاشیه مصنف)
(۲) منوط: بچیزي در آویخته شده. (منتخب اللغات)

٦٤- جيڪڏهن قصداً ترڪ واجب جو ڪري ۽ حقيقت وُجوب جي ڄاڻي ٿو.(١)
٦٥- يا موُجِبُ ترڪ واجب ڪري ۽ ان جي وُجوب جي حقيقت ڄاڻي ٿو.
٦٦- حقيقت ۾ خطا نه اٿس ۽ ان جي محل به ڄاڻي ٿو.
٦٧- ۽ ان جي محل ۾ به خطا نه آهي. هي سمورو "عمد" جو شرح آهي.
٦٨- جڏهن عمد جي قيدن مان ڪوبه قيد ويو ته ان جو نالو "سَهو" آهي.
٦٩- پر ظن غالب، هن باب ۾ يقين سان مُلحق آهي (يقين جو درجو رکي ٿو).
٧٠- رُباعي نماز ۾ ٻن رڪعتن کي چار رڪعتون سمجهيائين.
٧١- ٻه رڪعتون پڙهي سلام ورايائين ۽ سمجهيائين ته مون چارئي رڪعتون پڙهيون آهن.
٧٢- پر سلام ڪان پوءِ وري سمجهيائين ته باقي ٻه رڪعتون رهجي ويون.
٧٣- اهي رهيل ٻه رڪعتون پڙهي ته چار ٿين ۽ سهو جا سجدا مٿس واجب آهن.
٧٤- سلام ورائڻ جي ڪري ترڪ واجب ٿيو، جو ته رڪن کي دير ٿي وئي.
٧٥- يقين سان ٻُڌ ته خطا محلي، هِتِ سَهوا سلام ورائڻ آهي.
٧٦- جڏهن ڪو واجب پنهنجي محل کان اڳي ٿيو ته، اهو واجب نه، پر حاجِبُ آهي.
٧٧- فجر جي نماز ۾ ٻه سجدا ڏنائين ته سندس دل ۾ شڪ پيدا ٿيو.
٧٨- ته رڪعت پهرئين آهي يا ٻي؟ باقي هڪ رڪعت ۾ شڪ پيس.
٧٩- ان وقت قعدو ڪري ۽ ٻي رڪعت به ملائيس.
٨٠- نماز جي پڇاڙيءَ ۾ جڏهن ته قعود ڪيائين، ان سهو جي ڪري مٿس سجدا واجب ٿيا.
٨١- هڪ وجه سان پهريون قعدو زياده ٿيو، جيڪو سهو جو سبب بڻيو.
٨٢- ٻئي وجه سان اهو قعدو فرض هو، جنهن ڪان بعد رڪعت ۽ قعدو زياد ٿيو.
٨٣- ان تي فقط سلام جي تاخير سبب، سهو جا سجدا واجب آهن.
٨٤- پهرئين وجه سان سجدا مُفيد آهن ۽ ٻئي وجه سان مفيد نه آهي.
٨٥- جيڪڏهن تون شرطن تي فڪر ڪندين ته، انهن سان وابسته سيني شين کي ڄاڻندين.(٢)
٨٦- عشا کي تراويح ڄاتائين يا ظهر کي فجر سمجهيائين.

(١) جيئن پهرين قعدي ۾ درود ڄاڻي واڻي پڙهيائين يا انهيءَ قعدي کي عمداً ڇڏيائين. (حاشيه مصنف)
(٢) منوط: لتڪيل ۽ تعلق رکندڙ شيءِ. (منتخب اللغات)

٨٧- و يا ظهر را ديد جمعه نماز خطا كرد در هر سه اي با نياز
٨٨- و يا او ميان رباعي نه شام بدانست خود را مسافر تمام
٨٩- دو ركعت بكرده بداده سلام درين چار صورت همو نيك نام
٩٠- سلام ست عمداً بحكم كلام نمازش شكسته شده دان مرام
٩١- نه اين عمد در ترك واجب شده دقيق ست اين حكم اي نيك ره
٩٢- فراموش كرده چو اصلِ نماز كه بوده رباعي شنو با نياز
٩٣- ثنائي بدانست او با خطا سلامش چو عمداً بكرده ادا
٩٤- سلامش بگشته درينجا كلام كلام ست مفسد نمازش مدام
٩٥- بقولي نه مفسد بود اين سلام ببين درمختار اي نيك نام
٩٦- نه از سهو واجب دو سجده شود مگر واجبي ترك كرده شود
٩٧- ولي آنچه گفتند اسباب پنج بجز ترك واجب بميزان بسنج
٩٨- يكي هست تغيير واجب ازان چو در سِر او جهر كرده عيان
٩٩- و يا سر او كرد در جهريه دگر هست تاخير واجب چو(١) مه
١٠٠- چو قعده اخيره بكرده تمام سلامش نكرده بكرده قيام
١٠١- سلامش بتاخير كرده همو سيوم هست تكرار ركني نكو
١٠٢- چهارم چو تاخير ركني شده بجايش چو چيز ست بيفائده
١٠٣- چو در خواب تاخير چيزي كند نه سهو ست بر وي شنو اين سند
١٠٤- چو تقديم ركن ست پنجم سبب ز تقديم ركني مكن تو عجب
١٠٥- مقدم شدن ركن برو واجب ست قنوت و قرائت نه هر واجب ست
١٠٦- چنانچه ركوعش مقدم نمود قنوتش مؤخر كه در پيش بود
١٠٧- بجامع رموز ست تمثيل اين چو تقديم ركن ست بتفصيل اين
١٠٨- قرائت مقدم شدن بر ركوع بود نيز واجب شنو با خشوع
١٠٩- ركوعش چو قبل القرائة شده شده فوت واجب شنو تو همه
١١٠- "بشرحِ وقايه" بكرده خطا كه معكوس ركعت بگفته روا

(١) در نسخه "غ" چه نوشته است. و ليكن در نسخهائي ديگر چوُ نوشته است. (دكتر غلام محمد داهري)

٨٧- يا ظهر کي جمعي جي نماز سمجهيائين، تنهي جاين ۾ خطا ڪيائين.
٨٨- يا اُن رُباعي نماز ۾ پاڻ کي مسافر سمجهيو.
٨٩- انهن ڇئني صورتن ۾ ٻه رڪعتون پڙهي سلام ورايائين.
٩٠- عمداً سلام، ڪلام جي حڪم ۾ آهي. ان سان نماز ڀڃي پوندي.
٩١- هي عمد، ترڪ واجب ۾ نہ آهي. هيءُ حڪم دَقيق آهي.
٩٢- اصل نماز وسري ويس، جيڪا رباعي هئي.
٩٣- نماز کي خطا سان ثنائي سمجهي، جڏهن عمداً سلام ورايائين.
٩٤- هتي سلام ڪلام ٿي پيو، ڪلام نماز جو مفسد آهي.
٩٥- هڪ قول موجب، هي سلام مفسد نہ آهي، در مختار ڏسو.
٩٦- سهو جا ٻہ سجدا واجب نہ ٿيندا. مگر جڏهن ڪو واجب ترڪ ٿئي.
٩٧- ۾ جيڪي پنج سبب ڇيا اٿن، اهي ترڪ واجب کان سواءِ آهن. ساهميءَ ۾ توري ڏس.
٩٨- هڪ سبب، واجب کي تبديل ڪرڻ، جيئن هوريان پڙهڻ واري نماز ۾ ڏاڍيان پڙهيائين.
٩٩- يا جهري نماز کي، سِري بنايائين. ٻيو سبب واجب کي دير ڪرڻ آهي.(١)
١٠٠- جيئن آخري قعدو پورو ڪري سلام نہ ورايائين، بلڪ ويهي رهيو.
١٠١- ان نماز جو سلام دير سان ڪيائين، ٽيون سبب رڪن جو تڪرار آهي.
١٠٢- چوٿون سبب جڏهن رڪن کي دير ٿي ۽ ان جي جاءِ تي بيفائده شيءِ ٿي.
١٠٣- جڏهن ننڊ ۾ ڪنهن شيءِ (رڪن يا واجب) کي دير ڪيائين تہ ان تي سهو نہ آهي.
١٠٤- پنجون سبب تقديم رڪن جي آهي ۽ رڪن جي تقديم ۾ عجب نہ ڪر.
١٠٥- تقديم رڪن جي مثّس قنوت ۽ قرائت ۾ واجب آهي ۽ هر ڪنهن واجب ۾ نہ آهي.
١٠٦- جيئن رڪوع اڳ ۾ ڪيائين ۽ دعا قنوت پوءِ پڙهيائين جيڪو اڳ ۾ پڙهڻو هو.
١٠٧- جامع رموز ۾ تقديم رڪن جي تفصيل جو هيءُ مثال ڏنو اٿس.
١٠٨- قرائت رڪوع کان اڳ ڪرڻ بہ واجب آهي.
١٠٩- جيڪڏهن رڪوع، قرائت کان اڳ ٿيو تہ واجب فوت ٿيو.
١١٠- شرح وقايہ معڪوس رڪعت جائز ڇئي خطا ڪئي آهي.

(١) نسخي "غ"۾ 'چه' لکيل آهي ۽ ٻين سيني نسخن ۾ 'چو' لکيل آهي.(ڊاڪٽر غلام محمد ڏاهري)

۱۱۱- اگر باز بيني همه واجبات شوي نيک واقف خجسته صفات
۱۱۲- يکي ترک واجب همه جا که هست همان موجب سهو گيري بدست
۱۱۳- ولي پنج اسباب ديگر همه بمعنىٰ همه ترک واجب شده
۱۱۴- بکن در گذشته تامل قوي برين سر تا نيز واقف شوي
۱۱۵- مدان موجب سهو در هيچ حال مگر ترک واجب يکي با کمال
۱۱٦- همه اهل تحقيق گفتند اين همه اين مسائل بدان با يقين
۱۱۷- نه لاحق دو سجده کند با امام که از سهو واجب شده اي همام
۱۱۸- بآخر نمازش چو گشته جدا دو سجده که از سهو آرد بجا
۱۱۹- کند با امامش دو سجده اگر دو سجده نه هرگز شود معتبر
۱۲۰- اگر با امامش دهد او سلام بپيش از دو سجده شنو اين کلام
۱۲۱- چو عمداً دهد او سلامش يکي نمازش شکسته شده بي شکي
۱۲۲- چو مسبوق در سهو تابع امام دو سجده کند با امامش تمام
۱۲۳- بپيش از دو سجده دهد گر سلام نمازش شکسته شود بي کلام
۱۲۴- مگر چونکه سهواً سلامش دهد نماز ست روا از فسادش رهد
۱۲۵- چو عمداً بود يا چو جهلاً سلام سلام ست مفسد درين دو مقام
۱۲٦- نه شد جهل در دار اسلام عذر تو خود را مهندار در دام عذر
۱۲۷- کدام ست کو در رباعي نماز دو قعده برو فرض بهر جواز
۱۲۸- دو سجده که از سهو بي گفتگو بهر دو قعود ست واجب برو
۱۲۹- برو فرض در چار رکعت شده قرائت بخواندن شنو تو همه
۱۳۰- جوابش بگو هست مسبوق او کرو فوت گشته دو رکعت نکو
۱۳۱- دو رکعت رسيده دگر با امام درين هر دو گشته خليفه تمام
۱۳۲- گرفته امامش خليفه چو او درين هر دو رکعت قرائت برو
۱۳۳- بود فرض بي شک امامش اگر نه در هر دو اولىٰ بخوانده مگر
۱۳۴- چو خواندن خليفه ببوده قضا محلش دو اولىٰ شنو با صفا

١١١- جيڪڏهن سمورا واجب ورائي ڏسندين ته چڱيءَ طرح واقف ٿيندين.
١١٢- ترڪ واجب جتي به هجي موجب سهو آهي.
١١٣- پر پيا سمورا پنج اسباب به ترڪ واجب جي معنيٰ ۾ آهن.
١١٤- گذريل تفصيل تي فڪر ڪر ته ان راز تي واقف ٿين.
١١٥- ترڪ واجب ڪهڙي به حال ۾ هجي، سهو ڪي واجب ڪندڙ آهي.
١١٦- سيني تحقيق وارن ائين چيو آهي، هي سڀ مسئلا يقين سان ڄاڻ.
١١٧- لاحق به سجدا سهو جا، امام سان گڏ نه ڏئي.
١١٨- پڇاڙي نماز ۾، جڏهن امام کان جدا ٿئي، ان وقت به سجدا سهو جا بجا آڻي.
١١٩- جيڪڏهن به سجدا سهو جا امام سان گڏ ڏنائين ته اهي معتبر نه چئبا.
١٢٠- جيڪڏهن سهو جي ٻن سجدن کان اڳ ۾ امام سان گڏ سلام ورايائين.
١٢١- اگر عمداً هڪ سلام ورايائين ته سندس نماز ڀڄي پئي.
١٢٢- جيڪڏهن مسبوق امام جي تابعداري سبب، به سجدا سهوا جا امام سان گڏ ڪيا.
١٢٣- جيڪڏهن ٻن سجدن کان اڳ سلام ورايائين ته، ان جي نماز ڀڄي پوندي.
١٢٤- جيڪڏهن سهواً سلام ڏنائين ته سندس نماز درست آهي ۽ فساد کان ڇُٽي پئي.
١٢٥- سلام عمداً هجي يا جهلاً، ٻنهي صورتن ۾ نماز جو مفسد آهي.
١٢٦- اسلامي "دار" (ملڪ يا جاءِ)۾جهل عُذر نه آهي، تون پاڻ ڪي عُذر جي ڦندي ۾ نه سمجھ.
١٢٧- ڪير آهي؟ جنهن تي رباعي نماز ۾ ٻه قعدا نماز جي جواز(صحت) لاءِ فرض آهن.
١٢٨- سهو جا ٻه سجدا، ٻن قعدن سان مٿس واجب آهن.
١٢٩- ان تي ڇهني رڪعتن ۾ قرائت پڙهڻ فرض آهي.
١٣٠- ان جو جواب ڏي ته اهو مسبوق آهي، جنهن کان ٻه رڪعتون فوت ٿيون.
١٣١- پوين ٻن رڪعتن ۾ امام ڪي پهتو ۽ انهن ٻن رڪعتن ۾ خليفو ٿيو.
١٣٢- جڏهن امام ڪيس خليفو ڪيو ته، انهن ٻن رڪعتن ۾ مٿس قرائت فرض ٿي.
١٣٣- امام جيڪڏهن پهرين ٻن رڪعتن ۾ قرائت نه ڪئي هئي ته، هاڻي اها قرائت خليفي تي فرض ٿي.
١٣٤- جڏهن ته خليفي جي قرائت ڪرڻ امام جي قضا آهي ۽ قرائت جي محل به رڪعتون پهريون هيون.

۱۳۵- امام از محلش فراموش کرد	قضا بر خليفه کنون نيست سرد
۱۳٦- قرائت که در اصل فرض ست برو	کند در جدا گانه اش هم نکو
۱۳۷- بهر چار رکعت قرائت تمام	برو فرض گشته ازين وجه عام
۱۳۸- دو قعده فريضه بگشته عيان	درين نيست حاجت بکردن بيان
۱۳۹- دو سجده که از سهو شد بر امام	بقعده نخستين کند او تمام
۱۴۰- دو سجده که از سهو بر نفس او ست	بقعده اخيره همان هم برو ست
۱۴۱- گهي سهو واجب شود بر امام	نه بر مقتدي هيچ اي نيک نام
۱۴۲- چو قعده بکرده جماعت تمام	امامش بنسيان بکرده قيام
۱۴۳- دو رکعت زياده بکرده دگر	برو سهو واجب دو سجده نگر
۱۴۴- نه بر مقتدي هيچ واجب شده	چو او مکتفي بر قعودش بُدَه
۱۴۵- گهي مقتدي با فساد نماز	رهد از فسادش شنو با نياز
۱۴٦- برکعت زياده چو کرده سجود	نه قعده اخيره بکرده ببود
۱۴۷- و ليکن امامش بکرده رجوع	بقعده اخيره بدان تو بروع
۱۴۸- بپيش از سجودش بسوئي قعود	امام ست راجع شنو اي ودود
۱۴۹- نه از مقتدي نيز سجده شده	برکعت زياده که کرده بُده
۱۵۰- اگرچه ندانست حالِ امام	چو رکعت زياده بکرده تمام
۱۵۱- متابع امامش بقعده شود	نمازش درينجا روا مي بود
۱۵۲- چو در درمختار بينند کسي	مسائل غرائب بچيند بسي

باب مسقطات سجود سهو ولي در حقيقت موانع ست

۱- شود سهو ساقط باسباب آن	بگويم ترا من بصافي بيان
۲- اگر بعد تسليم رفته وضو	و يا پس ازان شد منافي ازو
۳- و يا بعد تسليم ظاهر شده	يکي از مسائل که دوازده
۴- سِه وقت ست منهي شنو اي کيا	غروب و طلوع و دگر اِستوا

١٣٥- امام قرائت جي محل وساري ڇڏي ته خليفي کي قضا ڪرڻي آهي.
١٣٦- ان خليفي تي جيڪا اصل ۾ قرائت فرض آهي، اها جدا وارين(باقي رهيل)رڪعتن ۾ پڙهي.
١٣٧- ان سبب جي ڪري مٿس ڇئن رڪعتن ۾ قرائت فرض ٿي.
١٣٨- ٻه قعدا فرض ٿيا، هن ۾ بيان ڪرڻ جي ضرورت نه آهي.
١٣٩- ٻه سجدا سهو جا جيڪي امام تي هئا، اهي خليفو پهرئين قعدي ۾ ادا ڪري.
١٤٠- ٻه سجدا سهو جا جيڪي ان جي نفس تي سندس سهو جي ڪري آهن پوئين قعدي ۾ ادا ڪري.
١٤١- ڪڏهن امام تي سهو واجب ٿئي ٿي ۽ مقتديءَ تي واجب نٿي ٿئي.
١٤٢- جيئن جماعت قعدو ڪيو ۽ امام ويسر ۾ بيهي رهيو.
١٤٣- ٻه رڪعتون ٻيون ٻه زياده پڙهيائين ته مٿس ٻه سجدا سهو جا واجب آهن.
١٤٤- مقتديءَ تي سهو جا سجدا واجب نه آهن، جيڪڏهن هو قعدي ۾ ويٺو رهيو.
١٤٥- ڪڏهن مقتدي نماز جي فساد هوندي ٻه، فساد کان بچي وڃي ٿو.
١٤٦- زياده رڪعت جو جڏهن سجدو ڪيائين ٿي ۽ پويون قعدو نه ڪيو هئائين.
١٤٧- پر سندس امام موٽي اچي آخري قعدو ڪيو.
١٤٨- امام سجدي کان اڳ قعود ڏانهن موٽيو.
١٤٩- مقتديءَ ٻه ان زياده رڪعت جو اڃان سجدو نه ڪيو هو.
١٥٠- توڙي امام جو حال نه ڄاتائين، جڏهن زياده رڪعت پوري ڪيائين.
١٥١- قعدي ۾ امام جو تابع ٿئي ته سندس نماز درست ٿي ويندي.
١٥٢- جيڪڏهن ڪو شخص درمختار کي ڏسندو ته، گهڻا عجيب مسئلا چونڊيندو.

سهو جي سجدي جا ڪيرائيندڙ سبب جيڪي حقيقت۾ مانع آهن

١- جن سببن جي ڪري سهو ساقط ٿئي ٿي، توکي انهن جو صاف بيان ٻڌايان ٿو.
٢- جيڪڏهن سلام کان پوءِ وضو ڀڃي پيو يا نماز جو منافي (مخالف ڪم) ظاهر ٿيو.
٣- يا سلام کان پوءِ ٻارهن مسئلن مان ڪوبه هڪ ظاهر ٿيو.
٤- ٽي وقت منع جا آهن. هڪ غروب، ٻيو طلوع، ٽيون ٺيڪ اڌ ڏينهن يعني ٽاڪ منجهند.

۵- نباید درین هر سه کردن سجود — که از سهو واجب شده اي ودود
٦- مگر عصر وقتي درین وقت کرد — نه سهو ست ساقط چو خورشید زرد
٧- بآخر نمازش چو کرده غروب — شده سهو ساقط نمانده وجوب
٨- وگر سهو واقع شده آن زمان — که خورشید روشن ببوده عیان
٩- بآخر نمازش چو سرخي نمود — نه واجب بباشد برو آن سجود
١٠- بعالمگیري ست مفهوم این — و لیکن صریحا نگفته چنین
١١- چو از مقتدي سهو واقع شود — نه سجده دهد پس امامش رود
١٢- بقولي نه ساقط بباشد سجود — ولي هست مانع ازو در وجود
١٣- همه مسقطاتش که گفته شده — بود در حقیقت موانع همه
١٤- چو مانع بگردد بوقتِ زوال — دگر بار گردد وجوبش بحال
١۵- بود بلکه واجب شدن این سجود — وجوبش نه ساقط شده اي ودود
١٦- ولي هست مانع ز کردن ادا — چو مانع بباشد نیاید بجا
١٧- ولي فرق مسقط ز مانع شتاب — بیارم بیانش بآخر کتاب
١٨- بود حیض مسقط وجوبِ نماز — قضا نیست واجب شنو با نیاز
١٩- ولي مانع صوم باشد همان — برو گشت واجب قضا بي گمان
٢٠- هر آن چیز ساقط شده لایعود — چو مانع برفته کند عود زود
٢١- باشباه این اصل ثابت شده — درین اصل آمد بسي قاعده
٢٢- بهرجا که ممنوع گردد سجود — که از سهو واجب شده اي ودود
٢٣- برو واجب ست جبر نقصان درین — همین قول احوط بود بهترین
٢٤- چو بر مقتدي جبر نقصان شده — چو سهوش ازو در وجود آمده
٢۵- چنین گفت در "بحر" هم "نهر" نیز — برو جبر نقصان بود اي عزیز
٢٦- اگر بر امامش دگر سهو بود — برایش بآخر بکرده سجود
٢٧- دگر سهو هم بود بر مقتدي — متابع شده در سجودش قوي
٢٨- و یا او بکرده سجودش تمام — امامش چو فارغ شده پس سلام

٥- اي دوست! انهن ٽن وقتن ۾ سهو جا سجدا نه ڪرڻ گهرجن.
٦- پر جيڪڏهن ان ڏينهن واري عصر ان مهل پڙهي ٿو ۽ سج به اجان ڳڙ آهي ته سهو ساقط نه ٿي.
٧- اگر نماز جي آخر ۾ سج لهي ويو ته، سهو ساقط ٿي ويندي ۽ واجب نه رهيو.
٨- جيڪڏهن سهو ان وقت پئي، جنهن وقت اجان سج روشن هو.
٩- نماز جي آخر ۾ سج ڳاڙهو ٿيو ته، ان تي سجده سهو واجب نه آهي.
١٠- عالمگيريءَ مان ائين سمجهيل آهي، پر ائين صريح نه چيو اٿس.
١١- مقتديءَ کي سهو پئي ته سهو جا سجدا نه ڏئي، بلڪ امام جو تابع رهي.
١٢- هڪ قول موجب سجده سهو ساقط نه ٿيندو، پر ان جو مانع موجود آهي.
١٣- جيڪي به سهو جا ڪيرائيندڙ اسباب ٻڌايا ويا آهن، اهي سڀ حقيقت ۾ مانع آهن.
١٤- جنهن وقت به اهو مانع زائل ٿيو ته. سهو جا سجدا ٻيهر واجب ٿيندا.
١٥- بلڪ هي سجدو واجب ٿيو ۽ ان جو وجوب ساقط نه ٿيو.
١٦- پر ادا ڪرڻ کان مانع آهي ۽ مانع جي هوندي بجا نه آٽيو.
١٧- پر مسقط ۽ مانع جي فرق جو بيان جلدي هن ڪتاب جي آخر ۾ آٽيندس.
١٨- حيض، نماز جي وجوب (فرض) جو مسقط آهي ۽ ان تي قضا واجب نه آهي.
١٩- پر حيض، روزي جو مانع آهي، تنهنڪري ان تي قضا واجب آهي.
٢٠- جيڪا شيءِ ساقط ٿي اها نه موٽندي، مانع ويو ته وري جلدي موٽندو.
٢١- اَلأَشبَاهُ وَالنَظَائِرُ ۾ هي اصل ثابت آهي، ان اصل ۾ گهڻو فائدو آهي.
٢٢- اي دوست! جتي به سهو جو سجدو ڏيڻ ممنوع ٿيو.
٢٣- ان تي جبر نقصان واجب ٿيو، اهو قول اَحوَطُ ۽ بهتر آهي.
٢٤- مقتديءَ کي سهو پئي ته، ان کي جبر نقصان پڙهڻو آهي.
٢٥- ائين البحر الرائق ۽ النهر الفائق ۾ به چيو اٿس ته، ان تي جبر نقصان واجب آهي.
٢٦- جيڪڏهن سندس امام تي بي سهو هجي، ان لاءِ پڇاڙيءَ ۾ سجدا ڪيائين.
٢٧- مقتديءَ تي بي سهو به هئي، انهن سجدن ۾ امام جو تابع ٿيو.
٢٨- يا ان پنهنجا سجدا ڏنا، جڏهن امام سلام ورائي فارغ ٿيو.

۲۹- نـدانم سجودش دهد هیچ سود درین هر دو صورت که شد در وجود
۳۰- بکردند اینجا تامل قوي(۱) ببین در کتب تا تو واقف شوي
۳۱- ولي جبر نقصان که واجب شده بود خاص در وقت دان تو همه
۳۲- ولي بعد وقتش بود مستحب نه واجب بباشد شنو با ادب
۳۳- ببین درمختار اي دل نواز بگفته میان فوائت نماز
۳۴- دگر جا بگفته شنو با صفا اگر جبر نقصان نکرده ادا
۳۵- شده زود فاسق شنو با یقین برین دار باور که قول ست متین
۳۶- دو موضع نه سهو ست بدان اي سعید یکي هست جمعه دگر هر دو عید(۲)
۳۷- درین دو نماز ست بسي اژدحام چو اکثر بباشند مردم عوام
۳۸- اگر بر امام ست کردن سجود که از سهو یا از تلاوت ببود
۳۹- سجودش نیارد درین دو نماز نه این دو سجودش ورا کام ساز
۴۰- سجودي زیاده درین جمعگاه همه را بود موجب اشتباه
۴۱- مگر چون جماعت بباشد قلیل سجودش بیارد بنا بر دلیل
۴۲- اگر نفل بر فرض عمداً بنا بکرده بگشته همو بي حیا
۴۳- سلامي که واجب ببوده برو نکرده چو عمدا همو زشت رو
۴۴- کند جبر نقصان که واجب برو ست دگر نیز توبه که واجب نکو ست
۴۵- وگر او بنسیان همین کار کرد دو سجده که از سهو هشیار کرد
۴۶- بقولي سجود ست او را مفید چو نقصان کند دور اي مستفید
۴۷- مفید ست او را ز ترکِ سلام ز ترک دگر واجباتش تمام
۴۸- چنین ست اندر متون و شروح همین قول واضح(۳) بدارد وضوح
۴۹- و لیکن بعالمگیزي صریح ز قنیه صریح ست اي مستریح
۵۰- بود سهو ساقط درینجا تمام سجودش بود لغو اي نیک نام

(۱) در نسخه "چ د" بسي بجایٔ قوي نوشته است.
(۲) السهو في الجمعة والعیدین والمکتوبة والتطوع واحد الا ان مشائخنا قالوا لایسجد للسهو في العیدین والجمعة لئلا یقع الناس في فتنة کذا في المضمرات.(محیط) (۳) در نسخه "چ د" واقع بجایٔ واضح نوشته است.

٢٩- آءُ نٿو ڄاڻان تہ ڪو اهي سجدا، هنن ٻنهي صورتن ۾ ڪيس فائدو ڏيندا.

٣٠- هن جاءِ ۾ عالمن گهڻو فڪر ڪيو آهي، ڪتاب ڏس تہ واقف ٿين.(١)

٣١- پر جبر نقصان جيڪو واجب آهي، اهو ان خاص وقت ۾ ادا ڪبو.

٣٢- پر وقت کان پوءِ، مستحب آهي ۽ واجب نہ آهي.

٣٣- در مختار ڏس، جنهن نماز جي باب قضاء الفوائت ۾ ائين چيو آهي.

٣٤- ٻي جاءِ تي در مختار واري چيو آهي تہ، جيڪڏهن جبر نقصان ادا نہ ڪيائين.

٣٥- يڪدم فاسق ٿي پيو، ان تي ڀروسو ڪر، اهو قوي قول آهي.

٣٦- ٻن جاين (نمازن) ۾ سهو ڏيڻي نہ آهي، هڪ جمعي جي، نماز ٻيو ٻہ عيدون.(٢)

٣٧- انهن ٻنهي نمازن ۾ ماڻهن جو گهڻو انبوهہ ٿئي ٿو، ڇو تہ عوام گهڻو گڏ ٿئي ٿو.

٣٨- جيڪڏهن امام تي سجده سهو يا سجده تلاوت لازم ٿيو.

٣٩- هنن ٻن نمازن ۾ اهي سجدا نہ ڏئي، اهي سجدا سندس مراد پوري نہ ڪندا.

٤٠- وڏيڪ سجدا ايڏي مجمع ۾، جماعت لاءِ مونجهاري جو باعث بڻبا.

٤١- پر جي جماعت ٿوري هجي تہ سهو جا سجدا ادا ڪري.

٤٢- جيڪڏهن نفل تي فرض ڪي عمداً بنا ڪري ٿو تہ، اهو بي حيا ٿيو.

٤٣- سلام جيڪو واجب هيس، اهو ان بڇڙي شخص عمداً نہ ڪيو.

٤٤- جبر نقصان پڙهي، جو واجب اٿس، پيو توبهہ تائب ٿئي.

٤٥- جيڪڏهن ائين ويسر ۾ ڪيو اٿس تہ، سهو جا سجدا ڏئي.

٤٦- هڪ قول موجب سجدا ان لاءِ فائديمند آهن، جو نقصان دور ڪن ٿا.

٤٧- ترڪ سلام ۽ ٻين واجبن جي ترڪ جي صورت ۾، ان لاءِ فائديمند آهن.

٤٨- متون ۽ شرحن ۾ ائين آهي، هي قول واضح آهي ۽ هن ۾ گهٽي وضاحت آهي.(٣)

٤٩- پر عالمگيريءَ ۾ قنيه، کان نقل ڪري، صريح لکيو ويو آهي تہ.

٥٠- هت سهو ساقط آهي ۽ ان جا سجدا لغو آهن.

(١) نسخي "چ،د" ۾ 'قوي' جي بدران 'بسي' لکيل آهي. (٢) ترجمه: جمعي، ٻن عيدن، فرضي ۽ نفلي نماز ۾ سهوَ جو نمونو ساڳيو آهي. پر مشائخن چيو آهي تہ ٻن عيدن ۽ جمعي ۾ سهوَ جو سجدو نہ ڏئي، متان ماڻهو ڀلجي پون. ڪتاب مضمرات ۾ ائين لکيل آهي. (محيط) (٣) نسخي "چ،د" ۾ 'واضح' جي بدران 'واقع' لکيل آهي.

٥١- ببين درمختار يابي مرام چنانچه گذشته همه اين كلام
٥٢- چو در نفل سهو ست واقع دگر سواء بِنايش شنو اين خبر
٥٣- مفيد ست در نفل او را سجود چنانچه مفيد ست در فرض زود
٥٤- چو از هفت واجب يكي را نكرد ولي ترک سهوا بكرده چو مرد
٥٥- برو نيست واجب بكردن سجود شده سهو ساقط ازو بهر جود
٥٦- دو واجب كه خاص ست بر مقتدي دو واجب كه در عيد باشد جلي
٥٧- سجودي كه از سهو پنجم شمار ششم از تلاوت سجود ست بكار
٥٨- تو تعديل اركان كني در نظر همه هفت واجب همين تو نگر
٥٩- همين قول در "شرح كيداني" ست متانه برين شاهد ثاني ست
٦٠- نه اين قول هرگز بدارد(١) صفا ببين در گذشته رود تا خِفا(٢)
٦١- اگر ترک سهواً معافش بُدي نه هرگز برو جبر واجب شدي
٦٢- سجودي كه از سهو گفته شده بيانش گذشته همه همچو مه
٦٣- چو تعديل اركان فراموش كرد سجود ست واجب برو نيست سرد
٦٤- نه قولي گذشته بباشد قوي ببين در هدايه تو واقف شوي
٦٥- چو سجده تلاوت بكرده قضا سجود ست واجب برو اي كيا
٦٦- بقدر سه آيت چو تاخير كرد زِ جاءِ بخواندن چو او دير كرد
٦٧- ولي كرد تاخير سهوا همو بقدر سه آيت مكن گفتگو
٦٨- دو چيز ست واجب برو آن زمان يكي خود قضا كردنش بي گمان
٦٩- سجودِ تلاوت بپيش از سلام چو يادش بيامد بسازد تمام
٧٠- اگر بعد قعده سجودش نمود اعاده قعودش كند پس سجود
٧١- چه موجب اعاده قعود اخير سجودِ تلاوت بود بي نظير
٧٢- سجودي كه از سهو واجب برو ست برين ست فتوىٰ دليلش نكو ست
٧٣- بقولي نه موجب اعاده قعود سجودِ تلاوت بود اي ودود
٧٤- نه اين قول هرگز بباشد قوي نخستين اصح ست اي مستوي

(١) در نسخه "جهـ" بباشد بجاءِ بدارد نوشته است. (٢) در نسخه "جهـ" و "چ د" جفا بجاءِ خفا نوشته است

٥١- "دُرمختار" ڏس ته مراد حاصل ٿئي، جيئن ته هيءَ سموري گفتگو مٿي گذري چڪي آهي.
٥٢- نفل ۾ بنا ڪرڻ واري سجده سهو ڪان سواءِ ٻي ڪا سهو هجي.
٥٣- ان لاءِ نفل ۾ سجدا ڏيڻ مفيد آهن، جيئن فرض ۾ مفيد هوندا آهن.
٥٤- جيڪڏهن ستن واجب مان ڪو واجب ويسر ۾ ترڪ ڪيائين ته.
٥٥- ان تي سجدا واجب نه آهن، سهو ساقط ٿي ويندي.
٥٦- ٻه واجب جيڪي خاص مقتدي تي آهن، ٻيا ٻه واجب جيڪي عيدن ۾ آهن.
٥٧- پنجون سجده سهو ڪڻ، ڇهون تلاوت جو سجدو آهي.
٥٨- تون تعديل الارڪان نظر ۾ ڪر، اهي ست واجب ڏس.
٥٩- اهو قول "شرح ڪيداني" ۾ آهي، "متانه" ان تي ٻيو شاهد آهي.
٦٠- هي قول صاف نه آهي[1]، گذريل بيان ڏس ته خفاءُ لهي وڃي.(٢)
٦١- جيڪڏهن ويسر ۾ ترڪ ڪيل واجب مُعاف هجي ها ته ان تي جبر نقصان واجب نه ٿئي ها.
٦٢- سجدا سهو جا جيڪي ڇيا ويا آهن، ان جو بيان چنڊ وانگر چٽو گذري چڪو آهي.
٦٣- تعديل الارڪان وساريائين ته مٿس سهو جا سجدا واجب آهن.
٦٤- گذريل قول قوي نه آهي، هدايه ڏس ته واقف ٿئين.
٦٥- تلاوت جو سجدو قضا ٿيو ته، ان تي سجدو واجب آهي.
٦٦- ٽن آيتن جيترو قدر پڙهڻ واري جاءِ ڪان دير ڪيائين.
٦٧- پر ٽن آيتن جو قدر دير ويسر ۾ ڪيائين.
٦٨- ان وقت ٻه شيون مٿس واجب آهن، جن مان هڪ ان کي قضا ڪرڻ آهي.
٦٩- تلاوت جو سجدو جيڪڏهن سلام ڪان اڳ ياد اچي ته به ادا ڪري.
٧٠- جيڪڏهن آخري قعدي کانپوءِ تلاوت جو سجدو ڪيائين ته آخري قعدو ورائي ڪري.
٧١- ڇو ته آخري قعدو ورائي ڪرڻ جو سبب تلاوت جو سجدو آهي.
٧٢- سهو جا سجدا ان تي واجب آهن، ان تي فتوىٰ آهي ۽ اهو سنو دليل آهي.
٧٣- هڪ قول موجب، آخري قعدي ورائي ڪرڻ جو سبب، تلاوت جو سجدو نه آهي.
٧٤- هي قول هرگز قوي نه آهي، پهريون قول اصح آهي.

(١) نسخي "جهه" ۾ 'بدارد' جي بدران 'بباشد' آهي. (٢) نسخي "جهه" ۽ "چ،د" ۾ 'خفا' جي بدران 'جفا' لکيل آهي.

۷۵- بقولي قضا نيست واجب برو چو بسيار تاخير گشته ازو
۷۶- بقدر سه آيت و يا بيشتر قضا نسيت واجب شنو اين خبر
۷۷- برين قول هرگز مكن اعتبار بقولِ نخستين بكن كاربُار

باب سنتهاء نماز كه از چهل هم بسيار ست

۱- چو از چهل بسيار باشد سنن ميانِ نمازت شنو قول من
۲- دو قسم ست سنت ميانِ نماز يكي قسم قولي بباشد دراز
۳- كند مقتدي وصل تكبير را بتكبير گفتن امامش بجا
۴- ثنا را بخواند چو كرده شروع بخواند تعوذ برائي خشوع
۵- ثنا را دو موضع مقرر شده يكي بعد تحريم اي نيک ره
۶- مگر چونكه مانع ثنا را بود چنانچه گذشته چو پيدا بود
۷- دگر بعد تحريم حكمي بجا اگر نفل بر نفل كرده بنا
۸- چو برخاست مسبوق بهر قضا بود هر دو موضع محل ثنا
۹- ولي نفل بر نفل مبني شدن بود همچو تحريم اي مير من
۱۰- ثنا را چو خواند بنزد همه اگر نفل بر نفل مبني شده
۱۱- چو مسبوق خيزد برائي قضا ثنا را بخواند بنزديک ما
۱۲- بنزد ابي يوسف ست قول اين ببين شرح منيه كه گفته چنين
۱۳- بتحقيق دادند فتویٰ برين بعالمگيري ست اين بهترين
۱۴- بمفتاح از بحر هم آمده برين درمختار شاهد شده
۱۵- ثنا را بخوانده بوقت شروع چو تابع امامش بگشته بروع
۱۶- چو خيزد برائي قضا ما سبق ثنا را بخواندن برو هست حق
۱۷- دگر قول هم از ابي يوسف ست مطابق بطرفين اين موقف ست
۱۸- نخواند ثنا را چو مسبوق او ست چو خيزد برائي قضا نيک دوست

٧٥- هڪ قول موجب، جيڪڏهن گهڻي دير ڪيائين ته، ان تي قضا واجب نه آهي.
٧٦- ٽن آيتن جو قدر يا ان کان وڌيڪ دير ٿي ته ان جي قضا نه آهي.
٧٧- هن قول تي اعتبار نه ڪر، پهرئين قول تي عمل ڪر.

نماز جي سنتن جو باب جيڪي چاليهن کان به وڌيڪ آهن

١- نماز ۾ سنتون چاليهن کان به گهٽيون آهن.
٢- نماز ۾ سنت جا ٻه قسم آهن، هڪ قسم قولي آهي.
٣- مقتدي پنهنجي تڪبير، امام جي تڪبير سان گڏ چوي.
٤- نماز شروع ڪري ثنا پڙهي، بعد ۾ اعوذ پڙهي.
٥- ثنا جون ٻه جايون آهن، هڪ تحريمه کان بعد پڙهي.
٦- اگر ثنا جو مانع هجي ته نه پڙهي، جيئن مٿي گذريو.
٧- ٻيو تحريمه حڪمي کان بعد پڙهي، جيڪڏهن نفل کي نفل تي بنا ڪيائين.
٨- مسبوق جڏهن رهيل نماز جي لاءِ اٿي (ثنا پڙهي)، اهي ٻه جايون ثنا جون آهن.
٩- پر نفل تي نفل کي بنا ڪرڻ تحريمه وانگر آهي.
١٠- سيني عالمن وٽ اهو حڪم آهي ته، نفل تي نفل بنا ڪرڻ وقت ثنا پڙهي.
١١- مسبوق رهيل نماز پڙهڻ لاءِ اٿي ته ثنا پڙهي، اهو حڪم اسان وٽ آهي.
١٢- هي قول امام ابو يوسف جو آهي، شرح منيه ڏس ان ائين چيو آهي.
١٣- تحقيق سان ان قول تي فتوىٰ ڏني اٿن، عالمگيريءَ ۾ آهي ته هي قول بهترين آهي.
١٤- مفتاح ۾ به البحر الرائق کان نقل ڪري آندل آهي، ان تي "درمختار" شاهد آهي.
١٥- نماز شروع ڪرڻ مهل ثنا پڙهي، جڏهن امام جو تابع (مقتدي) ٿئي.
١٦- ٻيءِ وري جڏهن رهيل نماز جي پڙهڻ لاءِ اُٿي، ته به ثنا پڙهڻ ان تي حق آهي.
١٧- امام ابو يوسف کان ٻيو قول به آيو آهي، جيڪو طرفين جي موقف سان مطابق آهي.
١٨- مسبوق رهيل نماز جي پڙهڻ لاءِ اٿي ته ثنا نه پڙهي.

۱۹- ز "شرح وقايه" و سائر شروح | باين طور مفهوم شد با وضوح
۲۰- تعوذ برائي قرائت شده(۱) | بنزديک طرفين بين فائده
۲۱- همين ست معمول مُفتيٰ به است | ببين در كتب صاف قول اين به است
۲۲- و ليكن بنزد ابي يوسف ست | ثنا بي تعوذ نيايد بدست
۲۳- تعوذ چو تابع ثنا آمده | ثنا بي تعوذ كجا آمده
۲۴- ازين وجه مسبوق فيما سبق | ثناء و تعوذ بسازد طبق
۲۵- ازو قول اين نيز مختار ما ست | چنانچه گذشته شنو قول راست
۲۶- ولي قول مفتاح معلوم نيست | ز ديگر كتب نيز مفهوم نيست
۲۷- بگفته كه نزد ابي يوسف ست | تعوذ بخواندن بدو موقف ست
۲۸- يكي با قراءت دگر با ثنا | تعوذ بخواند درين هر دو جا
۲۹- برين قول گر تو كني اعتبار | تعوذ بعيدين خواني دو بار
۳۰- بآغاز الحمد خوان تسميه | كه سنت بركعات جمله شده
۳۱- بقولي بِأولىٰ ست واجب مدام | ولي سنت ست در بواقي تمام
۳۲- بقولي بِأولىٰ ست سنت هُدىٰ | ولي مستحب در بواقي جدا
۳۳- نه بسمل بسورت بود از سنن | ولي بي كراهت روا دان ز من
۳۴- پس از فاتحه لفظ آمين بخوان | كه بر هر مصلي ست آن بي گمان
۳۵- اگر آخر از فاتحه كسي شنيد | برو لفظ آمين اگرچه بعيد
۳۶- مگر چون شنيده ز غير امام | نه آمين بگويد شنو اين كلام
۳۷- بتطويل ركعت نخستين تمام | كنند با مدادش هميشه امام
۳۸- طوال مفصل درين ركعت ست | چه تطويل مقصود اين ركعت ست
۳۹- بگفتند اين قول باشد قوي | ببين شرح مشكواة مر دهلوي
۴۰- نه باقي رعايت طوال و قصار | بود از سنن هم بليل و نهار
۴۱- چو باقي رعايت بود مستحب | تامل بكن تا تو داني سبب
۴۲- ولي هست بسيار اندر كتب | همين ست سنت باكثر كتب

(۱) لقوله تعالىٰ فاذا قَرَأْتَ القرآن فاستعذ بالله. (حاشيه مصنف)

١٩- شرح وقايه ۽ ٻين شرحن مان وضاحت سان ائين سمجهه ۾ آيو آهي.
٢٠- طرفين (امام اعظم ۽ امام محمد) وٽ، اعوذ قرائت لاء آهي.(١)
٢١- هيءُ قول مفتىٰ به ۽ معمول آهي، كتاب ڏسو، هيءُ قول صاف ۽ بهتر آهي.
٢٢- ۽ امام ابو يوسف وٽ ثنا ، اعوذ كان سواءِ كارآمد نه آهي.
٢٣- جڏهن اعوذ ثنا جو تابع آهي ته، ثنا بنا اعوذ جي كتان آئي؟
٢۴- ان كري مسبوق رهيل نماز جي قضا ۾ ثنا ۽ اعوذ پڙهي.
٢٥- ان جو هيءُ قول اسان وٽ به مختار آهي، جيئن گذري چكو.
٢٦- ۽ مفتاح جو قول معلوم نه آهي، نكو ٻين كتابن مان مفهوم ٿيو آهي.
٢٧- امام ابو يوسف وٽ، اعوذ پڙهڻ جون ٻه جايون آهن.
٢٨- هك قرائت سان، ٻيو ثنا سان، اعوذ پڙهڻ جون هي ٻه جايون آهن.
٢٩- جيكڏهن ان قول كي اعتبار كرين ته، عيدن ۾ ٻه اعوذ پڙهجن.
٣٠- الحمد جي شروع ۾ بسم الله پڙهه، چو ته بسم الله سيني ركعتن ۾ سنت آهي.
٣١- هك قول موجب، پهرئين ركعت ۾ واجب ۽ باقي ركعتن ۾ سنت آهي.
٣٢- هك ٻئي قول موجب، پهرئين ركعت ۾ سنت هدىٰ ۽ ٻين ركعتن ۾ مستحب آهي.
٣٣- كنهن به سورت جي مُنڍ ۾، بسم الله سنت نه آهي، پڙهبي ته بنا كراهت جي جائز آهي.
٣۴- فاتحه كان بعد آمين چئو، جيكو هر هك نمازيءَ تي سنت آهي.
٣٥- جيكڏهن كنهن شخص كان الحمد جي پڇاڙي ٻڌائين ته به ان تي آمين آهي، توڙي ٻَري هجي.
٣٦- ۽ جيكڏهن امام كان سواءِ، ٻئي كنهن كان ٻُڌائين ته آمين نه چئي.
٣٧- امام فجر نماز جي پهرئين ركعت ۾ سدائين قرائت ڊگهي كري.
٣٨- ان ركعت۾ طوال مفصل پڙهڻو آهي، چوته ان ركعت كي ڊگهو كرڻ مقصود آهي.
٣٩- عالمن چيو آهي ته، هي قول قوي آهي، شرح مشكواة(للشيخ عبدالحق)دهلوي ڏسو.
۴٠- رات هجي يا ڏينهن طوال ۽ قصار جي رعايت، باقي نمازن ۾ سنت نه آهي.
۴١- جڏهن ته باقي نمازن ۾، انهن جي رعايت مستحب آهي، فكر كر ته سبب معلوم ٿئي.
۴٢- ۽ گهڻن كتابن ۾ ان كي سنت چيو ويو آهي.

(١) الله تعالىٰ فرمايو ته جنهن وقت تون قرآن شريف جي تلاوت جو ارادو كرين ته اعوذ پڙهه. (حاشيه مصنف)

۴۳- طـوال ست سنت بفجر امـام　بظهرش بـود نيـز سـنت مـدام
۴۴- باوساط مخصوص عصر و عشا ست　قصار ست بمغرب بگفتند راست
۴۵- ببين شرح منيه كه در ركعتين　همين ست سنت نباشد چو دين
۴۶- نـه مخصوص در ركعتِ واحـده　دگـر منفـرد چـون امـام آمـده
۴۷- همين ست سنت مدان مستحب　ببين درمختـار يـابي سـبب
۴۸- چو سورت بركعت بخواند امام　بركعت دگر دوم خواند تمام
۴۹- چه تكرار سورت مكن مطلقا　نـه در هر دو اوليٰ، نه در يک جدا
۵۰- دگر پنج تكبير بهر انتقال　نـه ركعت ازان پنج خالي بحال
۵۱- بتكبير ششم كند قصد تام　ز قعـده ميـانـه بسوئي قيـام
۵۲- شمـردنـد تكبير بهر قنوت　ميـانِ سـنن آن بـدارد ثبـوت
۵۳- بنزديک بعضي ست واجب قوي　چنانچه گذشته همه اي صفي
۵۴- دو تكبير بهـر سجود ست آن　كـه واجب شده از تلاوت عيـان
۵۵- يكي پيش سجده دگر پس ازان　همين هر دو تكبير سنت بدان
۵۶- بقـولِ دگـر مُستحبَيْن بين　بقولي ست اين هر دو واجب متين
۵۷- ز شمس الائمة(۱) دو ركن ست اين　برائي سجود ست اي مرد ديـن
۵۸- ببين بوالمكارم همين قول را　صحيحش بگفته شنو با صفا
۵۹- مرادش ز ركنين نيز ست يكي　بسجده دو تكبير چيز ست يكي
۶۰- همه ذكر سنت يكي پس ركوع　درينجا نه تكبير دارد وقوع
۶۱- كفايت بتسميع دارد امـام　بنزديک شيخين(۲) اي خوش خرام
۶۲- نـه تحميد گويد همو نيک نام　بقولي كند جمع هر دو تمام
۶۳- كند منفرد جمع اين هر دو را　بـنزديک جمهـور اي نيـک راء

(۱) لقب بشمس الائمة جماعة من ائمتنا منهم شمس الائمة الحلواني و منهم تلميذه شمس الائمة السَرخسي و منهم شمس الائمة محمد عبدالستار الكردري و منهم شمس الائمة بكر بن محمد الزرنجري و منهم ابنه شمس الائمة عماد الدين عمر بن بكر بن محمد الزرنجري و منهم شمس الائمة البيهقي و منهم شمس الائمة الاوزجندي و اسمه محمود و كثيرا ما يلقب بشمس الاسلام كذا في حاشية نوح افندي علي الدرر والغرر في فصل المهر. (عقود رسم المفتي لابن عابدين شامي).

(۲) در نسخه "جه"، "ر" و "چ د" جمهور.

٤٣- فجر ۽ ظهر جي نماز ۾، امام تي طوال مفصل سنت آهي.

٤٤- عصر ۽ عشا اوساط مفصل سان مخصوص آهن، مغرب قصار مفصل سان مخصوص آهي.

٤٥- شرح منيه ڏسڻ، ٻن رڪعت ۾ اڻين قرائت ڪرڻ سنت آهي.

٤٦- هڪ رڪعت سان مخصوص نہ آهي، ڀيو منفرد بہ امام وانگر آهي.

٤٧- هي سنت آهي مستحب نہ سمجهہ، درمختار ڏس تہ سبب معلوم ٿئي.

٤٨- جڏهن هڪ رڪعت ۾ امام ڪا سورت پڙهي تہ، ٻئي رڪعت ۾ ٻي سورت پڙهي.

٤٩- سورت جو تڪرار مطلقا نہ ڪر، نہ ٻن رڪعتن ۾، نہ هڪ رڪعت ۾.

٥٠- پنج تڪبيرون انتقال (هيٺ وڃڻ ۽ مٿي اچڻ) لاءِ آهن، ڪابہ رڪعت انهن ڪان خالي نہ آهي.

٥١- ڇهين تڪبير سان وڃين قعدي مان، قيام ڏي وڃڻ جو ارادو ڪري.

٥٢- دعا قنوت لاءِ تڪبير چوڻ ڪي سنت شمار ڪيو اٿن. حديثن ۾ انجو ثبوت ملي ٿو.

٥٣- اي عزت وارا! ڪن وٽ اهو قوي واجب آهي، جيئن گذري چڪو.

٥٤- تلاوت جي سجدي ادا ڪرڻ لاءِ، ٻہ تڪبيرون واجب آهن.

٥٥- هڪ سجدي ڪان اڳي ٻي پوءِ، اهي ٻئي تڪبيرون سنت ڄاڻ.

٥٦- هڪ قول موجب، اهي ٻئي تڪبيرون مستحب آهن، ٻئي قول موجب واجب آهن.

٥٧- شمس الائمة وٽ، تلاوت جي سجدي لاءِ هي ٻہ تڪبيرون رڪن آهن.(١)

٥٨- ابوالمڪارم ڏس، هن قول کي صحيح چيو اٿس.

٥٩- ان جي ٻن رڪنن مان مراد هڪ رڪن آهي، جو تہ سجدي ۾ ٻہ تڪبيرون هڪ شيءِ آهي.

٦٠- سڀ ذڪر هڪ سنت آهي. رڪوع ڪان پوءِ تڪبير نہ آئي آهي.

٦١- شيخين وٽن امام "سمع الله لمن حمده" تي اڪتفا ڪري. (٢)

٦٢- اهو تحميد نہ پڙهي، هڪ قول موجب ٻئي گڏ ڪري.

٦٣- جمهور عالمن وٽ اهو حڪم آهي تہ، منفرد انهن ٻنهي کي گڏ ڪري.

(١) ڪيترن ئي امامن کي "شمس الائمة" جو لقب مليل آهي، جن مان شمس الائمة الحلواني، ان جو شاگرد شمس الائمة السرخسي، شمس الائمة محمد عبدالستار الڪردري، شمس الائمة بڪر بن محمد الزرنجري، ان جو پٽ شمس الائمة عماد الدين عمر بن بڪر بن محمد الزرنجري، شمس الائمة البيهقي ۽ شمس الائمة الاوزجندي جنهنجو نالو محمود آهي ۽ ڪيترن کي ئي شمس الاسلام جو بہ لقب مليل آهي. اهڙي طرح "حاشية نوح افندي عليٰ الدرر والغرر" ۾ لکيل آهي.(عقود رسم المفتي لابن عابدين شامي)

(٢) نسخي "جهہ"، "ر"، ۽ "چ،د" ۾جمهور لکيل آهي.

۶۴- بقولي مماثل(۱) امام ست او — كفايت بتسميع سازد نكو
۶۵- كفايت بتحميد مر مقتدي ست — نه تسميع بر وي بمذهب قوي ست
۶۶- بدان در حديث ست تكبير عام — ففي كل رفع و خفض تمام
۶۷- نه رفع ست خالي نه خفض ست نيز — ز تكبير گفتن شنو اي عزيز
۶۸- ازان پس ركوع ست تكبير يک — بسائر مذاهب درين نيست شک
۶۹- نه در مذهب ما چنين آمده — چه قومه ز تكبير خالي شده
۷۰- مگر در محيط ست تكبير اين — بجامع رموز ست تقرير(۲) اين
۷۱- دگر لفظ كنز(۳) ست هم محتمل — اگر خفض در رفع داري بدل
۷۲- اگر لفظ رفع ست مجرور صاف — بتقدير تكبير باشد مضاف
۷۳- نه تكبير معمول مشهور اين — شده بلكه متروک مهجور اين
۷۴- چو تسميع در جایٔ تكبير خواند — نه تكبير مانده، نه جايش بماند
۷۵- سه تسبيح بهر ركوع ست خاص — بلفظي كه آنرا وقوع ست خاص
۷۶- سه تسبيح اين طور بهر سجود — ميان سجود ست اي كان جود
۷۷- سه تسبيح ادنیٰ مراتب شمار — نه تسبيح سنت شود يک دو بار
۷۸- چو ادنیٰ مراتب سه گانه شده — ولي پنج گانه ميانه شده
۷۹- بود هفت تسبيح بسيار خوب — بود هم درين باب ايثار خوب
۸۰- بدان بو مطيع(۴) كه در بلخ بود — سه تسبيح گان در ركوع و سجود
۸۱- سه تسبيح ركن ست نزديک او — بجز آن تو جائز نمازش مگو
۸۲- درود و دعاء و سلام پسين — بقعده اخيره بود هر سه اين
۸۳- بقولي دو تسليم واجب يكي ست — ولي آنچه سابق شده بي شكي ست
۸۴- دعائي كه وارد شده پس درود — بقولي كه اقویٰ ست سنت قعود

(۱) در نسخه "ر" بمثل بجایٔ مماثل نوشته است. (۲) در نسخه "جهہ" تفسير بجایٔ تقرير نوشته است.
(۳) و در لُفظ كنز و تكبيرة الركوع والرفع منه برفع الرفع او جره. (حاشيه مصنف)
(۴) ابو مطيع: قاضي ابو مطيع حكم بن عبدالله البلخي در سنه ۱۱۵هـ متولد شد. فقه اكبر را از ابو حنيفه روايت كرد و از مالک بن انس نيز روايت كرد. و در وقت خود قاضي بلخ بود. و او سه تسبيح را در ركوع فرض مي گويد و در سنه ۱۹۹هـ رحلت كرد. (الفوائد البهية في تراجم الحنفية مطبع كراچي ص ۶۸)

٦٤- هڪ قول موجب منفرد ٻه امام وانگر آهي، تنهن ڪري تسميع تي اڪتفا ڪري.(١)

٦٥- مقتديءَ تي فقط تحميد آهي، قوي مذهب موجب ان تي تسميع آهي.

٦٦- ڄاڻ ته حديث ۾ تڪبير عام آهي، ڪل رفع ۽ خفض ۾ تڪبير چوي.

٦٧- متي ۽ هيٺ وڃڻ، تڪبير چوڻ کان خالي نه آهي.

٦٨- سڀني مذهبن ۾ رڪوع کان پوءِ هڪ تڪبير آهي.

٦٩- اسان جي مذهب ۾ ائين نه آهي، ڇو ته قومه تڪبير کان خالي آهي.

٧٠- پر محيط ۾ هي تڪبير آئي آهي، هيءَ تقرير جامع رموز ۾ آهي.(٢)

٧١- ڪنز جو لفظ ٻه احتمال وارو آهي، جيڪڏهن لفظ رفع کي زير پڙهجي.(٣)

٧٢- جيڪڏهن لفظ رفع کي زير پڙهبي ته، لفظ تڪبير مقدر مضاف ڇئبو.

٧٣- اها رڪوع واري تڪبير معمول ۽ مشهور نه آهي، بلڪ متروڪ ۽ مهجور آهي.

٧٤- اگر تڪبير جي جاءِ تي تسميع پڙهيائين ته، نه تڪبير ٿي نه ان جي جاءِ رهي.

٧٥- ٽي تسبيحون خاص لفظن سان رڪوع لاءِ خاص آهن.

٧٦- اهڙي طرح ٽي تسبيحون (خاص لفظن سان) سجدي لاءِ خاص آهن.

٧٧- ادنيٰ درجو ٽي تسبيحون آهن، هڪ ٻه ڀيرا تسبيحون سنت نه آهن.

٧٨- گهٽ ۾ گهٽ درجو ٽي تسبيحون ٿيون، پر پنج ڀيرا درميانه آهن.

٧٩- ست تسبيحون تمام بهتر آهن، هن باب ۾ گهٽائي اختيار ڪرڻ سٺي ڳالهه آهي.

٨٠- ابو مطيع بلخ ۾ هو، رڪوع ۽ سجدن ۾ جيڪي ٽي تسبيحون آهن.(٤)

٨١- اهي ٽي تسبيحون ان وٽ رڪن آهن، انهن کان سواءِ نماز جائز نه آهي.

٨٢- آخري قعدي ۾ درود، دعا ۽ پويون سلام ٽئي سنت آهن.

٨٣- هڪ قول موجب ٻئي سلام هڪ واجب آهي، پر جيڪو اڳ ۾ گذريو ان ۾ شڪ نه آهي.

٨٤- دعا جيڪا درود کان پوءِ آهي، قوي قول موجب قعود جي سنت آهي.

---

(١) نسخي "ر" ۾ 'مماثل' جي بدران 'بمثل' لکيل آهي. (٢) نسخي "جهه" ۾ تقرير جي بدران تفسير لکيل آهي.
(٣) ڪتاب ڪنز ۾ آهي ته رڪوع جي تڪبير ۽ ان کان اٿڻ مهل اهو لفظ پيش سان يا زير سان پڙهبو.(حاشيه مصنف)
(٤) ابو مطيع: قاضي ابو مطيع حڪم بن عبدالله بلخي سن ١١٥هجري ۾ ڄائو. فقه اڪبر امام ابو حنيفي ۽ امام مالڪ کان روايت ڪيائين.پنهنجي وقت۾ بلخ جو قاضي هو. اهو رڪوع جي ٽن تسبيحن کي فرض چوندو هو. سن ١٩٩ هجري ۾ وفات ڪيائين. (الفوائد البهية في تراجم الحنفية ڇاپو ڪراچي ص ٦٨)

۸۵- دگر آنچه شد بعد لفظِ سلام — علیکم برحمت قرین از کلام
۸۶- دگر فاتحه در دو رکعت پسین — بظاهر روایت بباشد چنین
۸۷- ببین شرح منیه که سنت بگفت — ز ظاهر روایت بیاورد مفت
۸۸- بقولي ست واجب باقویٰ سبب — بقولي نه سنت، بود مستحب
۸۹- ولي سر واجب بنزد همه — درین فاتحه بي شکي آمده
۹۰- یکي در تشهد بود سر عام — همان سر سنت بود اي همام
۹۱- تشهد بود گرچه واجب مدام — ولي سر سنت درین هر مقام
۹۲- هرآن ذکر سنت که گفته شده — بود همچو دري که سفته شده
۹۳- چو تاخیر کرده ز جایش اگر — نه سنت بمانده شنو این خبر
۹۴- قضا نیست آنرا چو رفته ز جا — کراهت شمردند کردن قضا
۹۵- یکي ترک سنت کراهت شده — دگر هم کراهت قضا آمده
۹۶- بآهسته گفتن همه این سنن — بود سر سنت ولي زین سنن
۹۷- دگر جهر تکبیرهائي امام — دگر جهر تسمیع او با سلام
۹۸- همین جهر سنت بیامد صریح — ولي مقتدي را نباشد صحیح
۹۹- نباشد کراهت، نه سنت شده — برائي ضرورت همان آمده
۱۰۰- همه ذکر کان مر همه سنت ست — دران سر سنت بیامد بدست
۱۰۱- مگر جهر تکبیرهائي تمام — دگر جهر تسمیع دیگر سلام
۱۰۲- همین جهر سنت بود مر امام — کراهت بود مر دگرِ اي همام
۱۰۳- مگر چون ضرورت عیان مي بود — سقوط کراهت بیان مي شود
۱۰۴- ولي آنچه دانند مردم عوام — یکي سر تکبیرهائي تمام
۱۰۵- دگر سر تسمیع اي نیک نام — سیوم سر کردن بهر دو سلام
۱۰۶- بود سر این مر سوائي امام — و لیکن نه سنت بباشد مدام
۱۰۷- بود بلکه بهتر نه جهر ست قبیح — و لیکن نه حاجت بجهر ست صریح
۱۰۸- نه این قول هرگز بباشد صحیح — ببین درمختار اي مستریح

۸۵- پيو سلام جي لفظ کان پوءِ، عليڪم و رحمة الله ملائڻ سنت آهي.

۸٦- پيو الحمد پوين ٻن رڪعتن ۾ پڙهڻ، ظاهر روايت ۾ ائين (سنت) آهي.

۸۷- شرح منيه ڏس ان کي سنت چيو اٿس ۽ ظاهر روايت کان نقل ڪري آندو اٿس.

۸۸- هڪ قول موجب، واجب ۽ ٻئي قول موجب مستحب آهي.

۸۹- پر سيني وٽ اهو (پوين ٻن رڪعتن وارو) الحمد، هوريان پڙهڻ واجب آهي.

۹۰- التحيات هوريان پڙهڻو آهي ۽ اهو هوريان پڙهڻ سنت آهي.

۹۱- توڙي تشهد خود واجب آهي، پر ان کي هوريان پڙهڻ سنت آهي.

۹۲- جنهن به سنت جو ذڪر ڪيو ويو آهي جڻ موتي پوتل آهي.

۹۳- سنت کي سندس جاءِ کان دير ڪيائين ته سنت نه رهي.

۹۴- سنت هٽان وئي ته ان جي قضا نه آهي، ان کي قضا ڪرڻ ڪراهت آهي.

۹۵- هڪ ترڪ سنت جي ڪراهت ٿي، ٻي قضا ڪرڻ جي ڪراهت ٿي.

۹٦- اهي سنتون آهستي ادا ڪري، انهن سنتن کي هوريان پڙهڻ سنت آهي.

۹۷- امام کي تڪبيرون، تسميع ۽ سلام ڏاڍايان ڪرڻا آهن.

۹۸- انهن کي ڏاڍيان چوڻ سنت آهي. پر مقتديءَ لاءِ صحيح نه آهي.

۹۹- نه ڪراهت آهي نه سنت آهي، اهو جهر ضرورت جي ڪري آهي.

۱۰۰- جيڪي به ذڪر سنت آهن، انهن کي هوريان پڙهڻ سنت آهي.

۱۰۱- پر تڪبيرون تسميع ۽ سلام ڏاڍيان ڪرڻا آهن.

۱۰۲- امام کي اهي شيون ڏاڍيان ڪرڻ سنت آهن ۽ ٻين لاءِ ڪراهت آهي.

۱۰۳- پر ضرورت جي وقت ڪراهت ساقط ٿئي ٿي.

۱۰۴- پر جيڪو عام ماڻهو ڄاڻن ٿا ته، سڀ تڪبيرون هوريان چوڻيون آهن.

۱۰۵- پيو تسميع، ٽيون ٻئي سلام، هوريان ڪرڻا آهن.

۱۰٦- انهن شين کي امام کان سواءِ ٻين کي هوريان چوڻ سنت نه آهي.

۱۰۷- هوريان چوڻ بهتر آهيءِ ڏاڍيان چوڻ به خراب نه آهي، پر هروڀرو ڏاڍيان جي ضرورت نه آهي.

۱۰۸- هي قول هرگز صحيح نه آهي. "در مختار" ڏسو.

١٠٩- همین هر سه با سر سنت شده		مگر جهر آن مر امام آمده
١١٠- اگر تو بتصریح جوئي جواب		ببین درمختار یابي صواب
١١١- چو با جهر حاجت بیفتد بسي		نمازش نمایان کند بر کسي
١١٢- مبادا بپیشش کند او مرور		براهِ دگر تا کند او عبور
١١٣- و یا او بوي تا کند اقتدا		مبادا فریضه کند او جدا
١١٤- چو بعض از جماعت کثیره تمام		بدوري نشنوند صوت امام
١١٥- کسي را که صوتش بلند و قوي ست		کند هر سه را جهر، گر مقتدي ست
١١٦- ازو تا بشنوند جمله صفوف		بدانند حالِ امام از وقوف
١١٧- کسي کو کند کار این با دوام		مکبر بگویند او را عوام
١١٨- جماعت چو باشند آلاف چند		درین کار یک دو نباشد پسند
١١٩- بحرمین معمول این کار بین		ببعضي بنادر(١) نباشد چنین
١٢٠- رسولِ خدا بهر ما کان جود		چو در چند اوقات بیمار بود
١٢١- ولي پست آواز گشته تمام		دران چند اوقات بودي امام
١٢٢- ابوبکر صدیق کردي نماز		بصفِ نخستین شنو با نیاز
١٢٣- چو تکبیر تسمیع هم دو سلام		شنیدي ز سالار خیرالانام
١٢٤- بصوت رفیعش بگفتي بلند		همه تا بشنوند قولش پسند
١٢٥- باین طور مخدوم هاشم فقیه		نوشته میان کتب اي نبیه

ذکر سنتهاء فعلیه در نماز

١- بدان نیز افعال باشد سنن		کنم من بیان شنو قول من
٢- چو برداشتن دستها تا بگوش		بنزدیک تکبیر اول بهوش
٣- بنزدیک تکبیرهائي دو عید		کند رفع این قدر دان اي سعید

(١) بَنَادر: جمع بندر بالفتح کنارهٔ دریا که جایٔ بستن کشتي باشد از منتخب و بمعنیٰ هر شهري که بر کناره دریایٔ محیط واقع باشد. (غیاث اللغات)

١٠٩- هي ٽئي هوريان پڙهڻ سنت آهن، باقي ڏاڍيان پڙهڻ امام لاءِ آيو آهي.

١١٠- جيڪڏهن تون تصريح سان جواب طلبين ته در مختار ڏس ته صحيح ڳالهه معلوم ٿئي.

١١١- اگر جهر جي ضرورت پوي، جو ڪنهن کي پنهنجي نماز کان واقف ڪري.

١١٢- متان ان جي اڳيان ڪو لنگهي، جيئن هو پاسو ڪري ٻي واٽ وٺي.

١١٣- يا ان ڪري جو هو متان (بيخبري جي ڪري) اقتدا نه ڪري ۽ فرض جدا پڙهي.

١١٤- اگر گهٽي جماعت جي هوندي، ڪي ماٺهو پري هجڻ جي ڪري امام جو آواز ٻڌي نه سگهن.

١١٥- جنهن مقتدي جو آواز بلند ۽ قوي هجي، اهو اهي ٽئي شيون ڏاڍيان چوي.

١١٦- جيئن ان جو آواز سيني صفن وارا ٻڌن ۽ امام جي حال کان واقف ٿين.

١١٧- جيڪو هميشه ائين ڪندو آهي، ان کي مڪبر چوندا آهن.

١١٨- جيڪڏهن جماعت هزارن جي تعداد ۾ هجي ته، اتي هڪ ٻن مڪبرن جي جاءِ نه آهي.

١١٩- حرَمين ۾ اهو معمول آهي ۽ ڪن بندرگاهه وارن شهرن ۾ ائين نه آهي.(١)

١٢٠- پاڻ سڳورا جيڪي اسان لاءِ سخي هئا، جڏهن ڪجهه وقت بيمار هئا.

١٢١- ۽ سندن آواز گهٽ هو ۽ انهن وقتن ۾ امام هُئا.

١٢٢- حضرت ابوبڪر صديق رضي الله عنه پهرين صف ۾ نماز پڙهندو هو.

١٢٣- جڏهن پاڻ سڳورن کان تڪبير، تسميع ۽ ٻئي سلام ٻڌندو هو.

١٢٤- اُهي بلند آواز سان چوندو هو ته، جيئن سندن لفظ سمورا ماڻهو ٻڌن.

١٢٥- اهڙي طرح مخدوم محمد هاشم (ٺٽوي) ڪتابن ۾ لکيو آهي.

نماز ۾ فعلي سنتن جو ذڪر

١- هاڻ ته نماز ۾ ڪي فعل سنت آهن، انهن جو بيان ڪيان ٿو.

٢- پهرين تڪبير (تڪبير تحريمه) وقت، ٻئي هٿ ڪنن تائين کڻڻ.

٣- ٻن عيدن جي تڪبيرن وقت بہ، ايستائين (ڪنن تائين) هٿ کڻي.

(١) بَنادر: بندر جو جمع آهي. زبر سان درياءَ جي ڪپر کي چئبو آهي جتي ٻيڙي ٻڌجي ۽ اهو شهر جيڪو درياءَ جي ڪپر تي هجي. (غياث اللغات)

۴- بگوید چو تکبیر بهر قنوت کند رفع تا گوش دارد ثبوت
۵- باین قدر رفع ست مر مرد را دگر مر کنیزک بدان با صفا
٦- کند رفع حره زني تا بدوش نه بالا ز دوشش رساند بگوش
۷- دگر نیز کفها کشاده کند مقابل بقبله ستاده کند
۸- اصابع کند راست سوئي سماء نه مضموم دارد، نه با هم جدا(۱)
۹- باین طور کفها برابر بگوش کند پیش تکبیر دارد بهوش
۱۰- بهمراه تکبیر آرد(۲) فرود ازان پس ببندد، ندارد فرود
۱۱- همین قول ماخوذ معمول هست برین دار باور بگیري بدست
۱۲- بقولي بآغاز تکبیر او کند رفع ایدي بجز گفتگو
۱۳- بقولي چو تکبیر کرده تمام کند رفع ایدي دران دم مدام
۱۴- بقولي فرو هشته کردن دو دست بیک لحظه از پیش بستن به است
۱۵- دگر وضع ایدي بود زیر ناف نهد هر دو بر صدر زن بي خلاف
۱٦- و لیکن شْنیدم ز بعضي ثقات که نامش ببوده محمد حیات
۱۷- میان مدینه بگفت این کلام چو ارسال منسوخ گشته تمام
۱۸- شده وضع سنت مع الاتفاق مگر نزد مالک شنو بي نفاق
۱۹- ولي اختلاف ست در بهترش که بهتر چگونه بود سر مکش
۲۰- ولي زیر ناف ست بهر رجال بنزدیک ما بهتر ست با کمال
۲۱- ولي صدر بهتر بود مر همه باین طور از شافعي آمده
۲۲- اگر مرد بر صدر بسته دو دست ادا گشت سنت، نه کارِ بدست(۳)
۲۳- ولي ترک بهتر بنزدیک ما درین وجه باشد شنو اي کیا
۲۴- دگر دست چپ را نهد(۴) زیر راست بحلقه دو انگشت گیرد بخواست(۵)
۲۵- بخنصر بگیرد بَاِبْهَام نیز رُسغ دست چپ را شنو اي عزیز

(۱) در نسخه "جهه" این شعر موجود نیست. (۲) در نسخه "جهه" دارد بجایٔ آرد نوشته است.
(۳) در نسخه "ر" این مصرع باین طور است. ع ازان کار سنت شده مر دُرست.
(۴) در نسخه "جهه" نِهي بجایٔ نهد نوشته است. (۵) در نسخه "ر" بجا ست بجایٔ بخواست نوشته است.

٤- جڏهن دعا قنوت لاءِ تڪبير چئي ته، ڪنن تائين هٿ کڻي.
٥- ايستائين (ڪنن تائين) مرد ۽ ٻانهيءَ کي هٿ کڻڻا آهن.
٦- آزاد عورت ڪلهن تائين هٿ کڻي، ڪلهي کان مٿي ڪنن تائين هٿ نه پهچائي.
٧- پيو هٿن جون تريون ڪليل رکي، قبلي طرف سامهون ٻيهي.
٨- تڪبير وقت هٿن جون آڱريون سڌيون آسمان ڏي ڪري، نه بند رکي، نه صفا ڪليل ڪري.[١]
٩- اهڙيءَ طرح تريون ڪنن جي برابر، تڪبير کان اڳ ۾ ڪري.
١٠- تڪبير سان گڏ هيٺ ڪري، ان کان پوءِ هٿ ٻڌي ۽ هيٺ لڙڪائي نه ڇڏي.(٢)
١١- اهو قول ماخوذ ۽ معمول آهي، ان تي ڀروسو رک ۽ عمل ڪر.
١٢- هڪ قول موجب، تڪبير جي شروع وقت هٿ مٿي کڻي.
١٣- ٻئي قول موجب، جڏهن تڪبير پوري ڪري ته ان وقت هٿ مٿي کڻي.
١٤- ٽئين قول موجب، هٿن ٻڌڻ کان اڳ۾ گهڙي ڪن هٿ هيٺ لڙڪائي ڇڏي پوءِ ٻڌڻ بهتر آهي.
١٥- پيو مرد، ٻئي هٿ دن جي هيٺان ٻڌي ۽ عورت سيني تي ٻَڌي.
١٦- ۽ هڪ معتبر شخص کان ٻڌم، جنهن جو نالو علامه محمد حيات (سنڌي) هو.
١٧- مدينه منوره ۾ فرمايائون ته، ارسال (هٿ لڙڪائڻ) منسوخ ٿيل آهي.
١٨- هٿ ٻڌڻ بالاتفاق سنت آهي، پر امام مالڪ وٽ ائين نه آهي.
١٩- پر ان جي بهتري ۾ اختلاف آهي ته بهتر ڪيئن آهي؟
٢٠- پر مردن لاءِ دن هيٺيان هٿ ٻڌڻ، اسان وٽ بهتر آهي.
٢١- پر سيني (مردن ۽ عورتن) لاءِ سيني تي هِٿ ٻڌڻ، امام شافعي وٽ بهتر آهي.
٢٢- جيڪڏهن مرد سيني تي هٿ ٻڌا، ته به سنت ادا ٿي.(٣)
٢٣- پر ان صورت ۾ اسان وٽ، بهتر ڪم جو ترڪ ٿي پوندو.
٢٤- پيو ڪاٻو هٿ ساڄي[٤] هٿ هيٺيان رکي ۽ آڱرين جو حلقو ڪري.(٥)
٢٥- ڇيچ ۽ آڱوٺي سان، ڪاٻي هٿ جي سَنڌَ کي وٺي.

(١) نسخي "جه" ۾ هي شعر موجود ناهي. (٢) نسخي "جه" ۾ 'آرد' جي بدران 'دارد' لکيل آهي.
(٣) نسخي "ر" ۾ هي مصرع هن طرح آهي. ترجمو: انهيءَ ڪم جي ڪري صحيح سنت ٿي.
(٤) نسخي "جه" ۾ 'نهد' جي بدران 'نهي' آهي. (٥) نسخي "ر" ۾ 'بخواست' جي بدران 'بجاست' لکيل آهي.

۲۶- بمانند حلقه دو انگشت این — کند بر رُسغ دست چپ اي امین
۲۷- سه انگشت بر پشت چپ او نهد — ولي بر رُسغ چپ نیکو نهد
۲۸- شود پشت کفش همه زیر کف — شود بر رسغ چپ سه انگشت دف(۱)
۲۹- دگر نیز فرجه میانِ دو پاء — بمقدار یک مشت باید بجاء
۳۰- زیاده ز یک مشت باشد معاف — ولي مشت افضل بود بي خلاف
۳۱- باین قدر فرجه بود در رکوع — نه الصاق کعبین داري بروع
۳۲- ز بعضي کتب هست اي ذو همم — بکن در رکوعت شتالنگ ضم
۳۳- ز الصاق کعبین ضم ست مراد — نه تاویل دیگر بداري تو یاد
۳۴- شنیدم ز فاضل مدینه همام — که او را محمد حیات ست نام
۳۵- که الصاق کعبین مکروه دان — که بدعت قبیحه بود بي گمان
۳۶- بود کار بدعت بلا فائده — نه الصاق کعبین ثابت شده
۳۷- حدیثي ندیدم که ثابت کند — نه قول از صحابه بیامد سند
۳۸- نه از تابعین قول دیدم درین — نه رفته یکي از ائمه برین
۳۹- نه ظاهر روایت بیامد چنین — دلیلش ندیدم ز قولِ متین
۴۰- چو منهي ست ضم القدم بالقدم — چنین در حدیث ست اي ذو همم
۴۱- بود ضم کعبین خود ضم پاء — که منهي ست اینجا نباشد روا
۴۲- دگر هم گرفتن دو زانو بدست — کشادن اصابع دگر نیز هست
۴۳- مگر زن اصابع کند ضم تام — رساند بزانو نگیرد(۲) تمام
۴۴- ولي ضم انگشتهاء دو دست — زنان را بهر رکن آن سنت ست
۴۵- دگر سر برابر بهشت و سرین — رکوعش باین طور سنت گزین
۴۶- مگر زن باندک خَمِ پشت او — رکوعش کند هست او را نکو
۴۷- بقومه بجلسه کند اعتدال — بمقدار تسبیح دارد کمال
۴۸- یکي قومه، و دوم جلسه عیان — همین هر دو واجب بگشته بیان

(۱) دف: بالفتح و تشدید فا پهلو از هر چیز یا رُوئ آن و ساري ست معروف و بالضم افصح ست. (منتخب)
(۲) در نسخه "جه" و "چ د" بگیرد لیکن در اصل نسخه "غ"، "چ ا" و "ر" نگیرد نوشته است.

٢٦- هٿن ۾ آڱرين سان ڪاڀي هٿ جي ڪارائي (سَنڌ) کي حلقي وانگر ڪري.

٢٧- ٽي آڱريون ڪاڀي هٿ جي پٺ تي رکي يعني ڪاڀي ٻانهن جي ڪارائي تي رکي.

٢٨- جيئن ساڄي هٿ جي ترِي ڪاٻي هٿ جي پٺيءَ تي ٿئي ۽ ٽي آڱريون ڪاڀيءَ ڪارائي تي ٿين(١).

٢٩- ٻيو ٻين پيرن جي وچ ۾، هڪ مُٺ جيتري وٿي رکي.

٣٠- مٺ کان وڌيڪ وٿي معاف آهي، پر مٺ جيتري وٿي افضل آهي.

٣١- اينري وٿي رڪوع ۾ به رکي، ٻئي پيڊيون (ڪُريا) پاڻ ۾ ملائڻ نه گهرجن.

٣٢- ڪن ڪتابن ۾ آهي ته، رڪوع ۾ ڪُريا ملائي.

٣٣- الصاق ڪعبين مان مراد ضَمُ آهي، ٻيو ڪو تاويل نه ڪر.

٣٤- مديني شريف جي عالم کان ٻڌم، جنهنجو نالو "محمد حيات" (سنڌي ذات چاچڙ) آهي.

٣٥- الصاق ڪعبين مڪروهه ۽ خراب بدعت آهي.

٣٦- بدعت بي فائده ڪم آهي، الصاق ڪعبين ثابت نه آهي.

٣٧- ڪابه حديث نه ڏٺيم، جنهن مان ثابت ٿئي، نه وري ڪو صحابيءَ جو قول آهي.

٣٨- تابعين جو قول به نه ڏٺم، نه وري ڪو امام، ان طرف ويو آهي.

٣٩- ظاهر روايت ۾ به ائين نه آهي، ڪوبه دليل نه ڏٺم.

٤٠- قدم، قدم سان ملائڻ ممنوع آهي، ائين حديث ۾ آيو آهي.

٤١- ضَمُ الڪعبَينِ خود ضَمُ القدمين آهي. جيڪو هِت ممنوع ۽ ناجائز آهي.

٤٢- ٻيو ٻنهي گوڏن کي هٿن سان وٺڻ ۽ آڱريون ڪشاديون رکڻ به سنت آهي.

٤٣- پر زال آڱرين کي ملائي گوڏن تائين پهچائي ۽ انهن کي نه وٺي.(٢)

٤٤- پر زالن کي ٻنهي هٿن جي آڱرين جو ملائڻ، هر رڪن ۾ سنت آهي.

٤٥- ٻيو رڪوع ۾ مٿو، پُٺ ۽ ڏُڏين سين برابر هجي، ائين ڪرڻ سنت آهي.

٤٦- پر زال رڪوع ۾ ٿوري ڏنگي رکي، ان لاءِ ائين چڱو آهي.

٤٧- قومه ۽ جلسه ۾ هڪ تسبيح جيترو قدر آرام وٺي.

٤٨- قومه ۽ جلسه ٻئي واجب آهن، جن جو بيان ٿي چڪو آهي.

(١) دف: دال جي زبر ۽ ف جي شد سان هر شيءِ جو پاسو يا منهن ۽ هڪ مشهور ساز آهي ۽ پيش سان وڌيڪ فصيح آهي. (منتخب) (٢) نسخي "جهه" ۽ 'چ،د' ۾ 'بگيرد' آهي پر نسخي "غ"، "چ،د" ۽ "ر" ۾ 'نگيرد' آهي.

۴۹- يكي از سه موضع بمفتاح بين
صريحا دو واجب بود هر دو اين
۵۰- بمقدار تسبيح آرام تام
گرفتن درين هر دو سنت تمام
۵۱- همين نفس آرام سنت گزين
درين هر دو واجب شنو اي امين
۵۲- چه تعديل اين هر دو شد از سنن
مراد ست ز تعديل آرام تن
۵۳- بتعديل تكميل حاصل شود
چه واجب بتكميل كامل شود
۵۴- چو تكميل فرض ست واجب برو
تو تكميل چيزي چو مثلش مگو
۵۵- نه تكميل واجب مگر سنت ست
نه وصف ست اعلىٰ نه ذات ست پست
۵۶- نه تكميل سنت مگر مستحب
همين ضابطه گير تو با ادب
۵۷- چنانچه شنيدي تو در واجبات
همين ضابطه بين ز بعضي ثقات
۵۸- ببعضي متون ست دو سنت متين
يكي قومهء و دوم جلسه ببين
۵۹- درين هر دو سنت يكي واجب ست
كه تعديل نامش زكي واجب ست
۶۰- نه تاويل اين قول ظاهر شده
ندانم درين قول هم فائده
۶۱- دو دست و دو زانو بحالت سجود
نهادن برو سنت ست بهر جود
۶۲- بقولي نهادن همين چار چيز
برو واجب ست نزد اهلِ تميز
۶۳- دگر وضع جبهة مع الانف دان
كفايت بجبهت مكن بي گمان
۶۴- ببالا گذشته همه اين بيان
درانجا بتفصيل گشته عيان
۶۵- روس الاصابع بقبله بيار
بقدري كه مقدور آيد بكار
۶۶- كند وضع وجهش ميان دو دست
دگر ضم انگشتها سنت ست
۶۷- زن و مرد يكسان درين حكمها ست
باندک تفاوت بگفتند راست
۶۸- چو هر دو قدم نصب مردي نمود
كند بر صدورالاصابع سجود
۶۹- كند راست استاده او هر دو ران
نهد بر زمين هر دو زانو عيان
۷۰- كند هر دو رانش چنان مستوي
نه پيش و نه پس، همچو سَروِ سِهي
۷۱- كند هر دو بازو جدا از زمين
كشاده كند بغل را مرد دين
۷۲- نهد ساق چپ بر زمين چون زنان
كند ضم ساقين با هر دو ران

٤٩- مفتاح ۾ ڏسو صريحاً ته واجب چيا اٿس، هيءُ اهي ٻئي واجب آهن.
٥٠- ٻنهي ۾ تسبيح جيترو قدر، آرام وٺڻ سنت آهي.
٥١- انهن ٻنهي واجبن ۾، آرام وٺڻ کي سنت تسليم ڪر.
٥٢- ٻنهي ۾ تعديل سنت آهي، تعديل مان مراد بدن جو آرام آهي.
٥٣- تعديل سان تڪميل حاصل ٿئي ٿي، ڇو ته واجب تڪميل سان ڪامل ٿئي ٿو.
٥٤- جڏهن فرض جي تڪميل ان تي واجب آهي ته، تون ڪنهن ٻي شيء جي تڪميل انجي مثل نه ڇئو.
٥٥- واجب جي تڪميل سنت آهي، وصف وڏيڪ نه آهي،نه وري ڪا ذات، وصف ڪان گهٽ آهي.
٥٦- سنت جي تڪميل مستحب آهي، اهو قانون ڏيان ۾ رک.
٥٧- جيئن واجبات نماز ۾ پڌي آئين، اهو قانون بعض معتبر علماء ڪان منقول آهي.
٥٨- بعضي متون ۾ مذڪور آهي ته، قومه ۽ جلسه ٻئي سنتون آهن.
٥٩- انهن ٻن سنتن ۾ آرام وٺڻ، هڪ واجب آهي.
٦٠- هن قول جو تاويل ظاهر نه آهي ۽ ان قول جو فائدو به نٿو ڄاڻان.
٦١- سجدي جي حالت ۾ ٻه هٿ ۽ ٻه گوڏا زمين تي رکڻ سنت آهن.
٦٢- هڪ قول موجب اهي چار شيون زمين تي رکڻ واجب آهن.
٦٣- ٻيو پيشاني نڪ سميت زمين تي رکڻ، رڳو پيشانيءَ تي ڪفايت نه ڪري.
٦٤- هيءُ سمورو بيان مٿي گذري چڪو آهي ۽ اتي تفصيل سان ظاهر آهي.
٦٥- آڱرين جا مٿان طاقت آهر قبلي جي طرف ڪر.
٦٦- منهن ٻن هٿن جي وچ ۾ رکي، ٻيو آڱريون ضَمُ ڪرڻ سنت آهن.
٦٧- عورت ۽ مرد، هن حڪم ۾ هڪجهڙا آهن، ڪٿي ٿورو تفاوت چيو اٿن.
٦٨- جڏهن مرد ٻئي پير زمين تي کوڙيا ته، آڱرين جو سينو زمين تي رکي سجدا ڪري.
٦٩- ٻئي رانون اُپيون رکي، ٻئي گوڏا زمين تي رکي.
٧٠- ٻئي رانون سَروِسِهي وڻ وانگر بالڪل سڌيون ۽ اُپيون ڪري اڳي پوءِ نه ٿين.
٧١- ٻئي ٻانهون زمين ڪان مٿي جهلي، بغل ڪشادا رکي.
٧٢- سجدي ۾ عورت ڪابي ران زمين تي رکي، ٻئي ڀنيون رانن سان ملائي.

٧٣- كشد هر دو پايش بجانب يمين كند نصب يُمنیٰ همو بر زمين
٧٤- نهد پشت چپ را زني در سجود كرانه(١) قدم گر نهد هست سُود
٧٥- وگر نصب يُمنیٰ نكرده تمام شده پشت هر دو قدم در مقام
٧٦- نمازش ازين كار بي فائده شكسته شده با كراهت شده
٧٧- مگر چون يكي از اصابع قدم سرش بر زمين نصب كرده بدم
٧٨- دران دم جوازِ نماز ست عيان همه در فرائض بكردم بيان
٧٩- نهد شكم بر هر دو ران بي گمان چو شكمش بود خرد يا بس كلان
٨٠- ذراعين را بر زمين گسترد باين طور سجده زنِ آورد
٨١- نه بغلش كشاده كند در سجود بپهلو بچسفاندش بهر سود
٨٢- ولي جمع اين هر دو مشكل تر ست بكردن يكي، رفتن ديگر ست
٨٣- ولي طور جلسه كه گفته شده بود مثل قعده بطورش همه
٨٤- بدان درمختار كرده وضوح ازين ست خالي متون و شروح
٨٥- نه ذكرش بكردند هرگز بيان چگونه بود وصف جلسه عيان
٨٦- چو بر پایٔ چپ مرد شيند(٢) تمام كند نصب يُمنیٰ مع الاهتمام
٨٧- كند كف كشاده نهد بر دو ران بنزديک زانو بود بهتر آن
٨٨- نهد زن سرين چپ همه بر زمين كشد هر دو پايش بجانب يمين
٨٩- نهد بر ميانِ دو ران دستهاء قعودِ زنان زين بيابد بهاء(٣)
٩٠- رؤس الاصابع بهر دو قعود دگر هم بجلسه كه سابق ببود
٩١- كند سُوئ قبله مع الاهتمام بمقدار امكان شنو اين كلام
٩٢- ولي خنصر و بنصر از پاء چپ كند سوئ قبله ندارد چو تپ
٩٣- دگر رو بگردان بوقت سلام سُوئ راستان هم چپان اي همام
٩٤- دگر هم كشايد دو چشمش همه نه سوئ دگر او كند كرشمه(٤)
٩٥- ازين ست مكروه غض البصر نبايد كه جز حق كني در نظر

(١) كرانه: اي كناره و انتهائ چيري. (غياث) (٢) شيند: مخفف بنشيند همچنين شين مخفف بنشين آمده.
(٣) در نسخه "جهـ" و "چ د" بيايد بجائ بهائ نوشته است. (٤) كرِشمه: بكسرتين اَشارت بچشم و ابرو.(غياث)

٧٣- ٻئي پير سڄي پاسي ڪڍي ۽ سڄو پير زمين تي کوڙي.

٧٤- سجدن ۾ زال کبي پير جي پٺ زمين تي رکي، جيڪڏهن پير جو ڪنارو رکندي ته به جائز آهي.[1]

٧٥- جيڪڏهن ساڄو پير نه کوڙيائين ۽ ٻنهي پيرن جي پٺي پنهنجي جاءِ تي برقرار رهي.

٧٦- انهيءَ بيفائده ڪم جي ڪري نما ز ٻڇي نه پوندي، پر ڪراهت ٿيندي.

٧٧- پر جي هڪ پير جي آڱرين مان ڪنهن به هڪ آڱر جو مٿو زمين تي کوڙيائين.

٧٨- انهيءَ وقت ۾ سندس نماز جائز آهي هيءُ سمورو بيان فرائض(باب سجود) ۾ ذڪر ڪيو اٿم.

٧٩- پيٽ ٻنهي رانن تي رکي، پيٽ ننڍو هجيس يا وڏو.

٨٠- ٻانهن (جي ڪاراين) کي زمين تي وڇائي، زالون ائين سجدو ڪن.

٨١- سجدي ۾ بغل ڪشادا نه رکي، بلڪ پاسن سان ٻانهون چنبڙائي.

٨٢- پر انهن ٻنهي جو گڏ ڪرڻ مشڪل آهي، هڪ جي ڪَرَڻ سان ٻيو هليو ويندو.

٨٣- پر جلسه جو نمونو، جيڪو ٻڌايو ويو، قعدي جي مثال آهي.

٨٤- ان جي درمختار وضاحت ڪئي آهي، ان کان ٻيا مُتون ۽ شُروح خالي آهن.

٨٥- ان جو ذڪر نه ڪيائون ته، جلسه جو ڪهڙو نمونو آهي؟

٨٦- جڏهن مرد کبي پير تي ويهي ته، سڄو پير اُڀو کوڙي.(٢)

٨٧- ترين کي ڪشادو ڪري ٻن رانن تي رکي، گوڏي کي ويجهو هجڻ انهن جو بهتر آهي.

٨٨- زال کاٻي ڏُڌِ سڄي زمين تي رکي ۽ ٻئي پير سڄي پاسي ڪڍي.

٨٩- زالون قعدي ۾ هٿ، ٻنهي رانن جي وچ تي رکن.(٣)

٩٠- آڱرين جا مٿا ٻنهي قعدن ۽ جلسه ۾ ائين رکن.

٩١- جيتربقدر ممڪن ٿي سگهي قبلي طرف ڪري.

٩٢- پر کاٻي پير جي چيچ ۽ ٻاچ قبلي طرف ڪري.

٩٣- ٻيو سلام وقت ساڄي ۽ کاٻي منهن ڦيرائڻ.

٩٤- اکيون ڪليل رکجن، پر ٻئي طرف نه واجهائي.(٤)

٩٥- ان ڪري اکيون ٻوٽڻ مڪروه آهي، الله کان سواءِ ٻئي ڏي نظر ڪرڻ نه گهرجي.

(١) ڪرانه: يعني پاسو ۽ شيءِ جي ڀڃاڙي.(غياث) (٢) شيند: بنشيند جو مخفف آهي. اهڙيطرح شين مخفف بنشين جو آهي.
(٣) نسخي "جهه" ۽ "چ،د" ۾ 'بيايد' آهي. (٤) ڪرشمه: ٻن زيرن سان اکين ۽ ڀرن سان اشارو ڪرڻ.(غياث)

۹۶- بسُوْیٰ دگر چون کني التفات	عتابت کند ایزد پاک ذات
۹۷- بسویٰ که بیني تو اي بي حیا	ز من نیست بهتر کس از من سوا
۹۸- بتاریک خانه بغیر از چراغ	بود فرض مکروه دان این سراغ
۹۹- چو چشمش بپوشد حضورِ دلش	بدرگاه ایزد شود حاصلش
۱۰۰- نه در فرض باید بکردن چنین	چه تشبیه اهلِ کتاب ست این
۱۰۱- ولي مستحب ست تفصیل این	نظر بر مواضع فُرادیٰ متین
۱۰۲- کند او نظر بر مکان سجود	میان قیامش چو دارد وجود
۱۰۳- کند در رکوعش نظر بر قدم	سوئي بینیش در سجود ست هم
۱۰۴- کند در قعودش نظر بر کنار(۱)	بوقت سلامش بدوشش شمار
۱۰۵- نخستین دو زانو نهد بر زمین	ازین پس دو دستش نهد اي امین
۱۰۶- ازین بعد وجهش نهد در سجود	چو خیرد بعکسش کند او صعود
۱۰۷- مگر چونکه عذري بدارد سند	بوجهي که آسان بود او کند
۱۰۸- باین طور کردن بود از سنن	بنزدیک بعضي شنو قول من
۱۰۹- سر و پشت پوشد بجامه دراز	چو جامه بدارد برائي نماز
۱۱۰- چو بهتر تذلل سرش برهنه	کند هست جائز شنو این همه
۱۱۱- جماعت بکردن بود از سنن	بقولي ست واجب شنو قول من
۱۱۲- دگر گفتگو در اشارت بسي ست	بیک قول مکروه آن بي شکي ست
۱۱۳- بقولي ست تحقیق لاباس به	بقولي ست آن خوب بسیار به(۲)
۱۱۴- بقولي ست سنت چو سائر سنن	درین اختلاف ست اي میر من(۳)
۱۱۵- کنون تو شنو حجت مثبتین	که اثبات کردند این را متین

(۱) کِنار: درینجا بمعنیٰ حجر ست. همچنین در لغات سعیدي و فرهنگ عربي فارسي نوشته است.
(۲) بـه: اولیٰ تازي ست مرکب و ثاني پارسي ست بسیط. (حاشیه مصنف)
(۳) دَر نسخه "ر" پس این شعر نیز سه اشعار باین طور نوشته است.
(اشعار)
شنیدم ز استاذ من بیشکي ـ بود از سنن هم اشارت یکي
ز فاضل مدینه محمد حیات ـ که بوده یکي از یگانه ثقات
شنیدم که گفته اشارت همین ـ میانِ احادیث آمد متین

٩٦- ٻئي ڏي نهاريندي تہ توڏي الله پاڪ جي ذات کان ڏوراپو ايندو.

٩٧- اي بيحيا! ڪنهن ڏي ٿو نهارين؟ مون کان وڌيڪ پيو ڪونہ اٿئي.

٩٨- اونداهي گهر ۾ روشنائيءَ کان سواءِ، فرض نماز پڙهڻ مڪروه آهي.

٩٩- الله تعالىٰ جي درگاهہ ۾، دل جي حضور حاصل ڪرڻ لاءِ اڪيون ٻوٽي نماز پڙهي ٿو.

١٠٠- فرض نماز ۾ ائين ڪرڻ نہ گهرجي، ڇو تہ ائين ڪرڻ اهل ڪتاب سان مشابهہ آهي.

١٠١- پر هي تفصيل مستحب آهي تہ، مختلف رڪنن ۾، مختلف جاين تي نظر ڪري.

١٠٢- قيام ۾ هجي تہ سجدي واري جاءِ ڏي نظر ڪري.

١٠٣- رڪوع ۾ پيرن تي نظر رکي، سجدي ۾ نَڪَ جي طرف نهاري.

١٠٤- قعدي مهل جهوليءَ ۾ نظر رکي، سلام وقت ڪلهن ڏي نظر ڪري.(١)

١٠٥- سجدي ڪرڻ لاءِ پهريائين گوڏا، پوءِ هٿ زمين تي رکي.

١٠٦- ان کان پوءِ منهن سجدي واري جاءِ تي رکي، وري جڏهن اٿي تہ ان جي اُبتَڙ ڪري.

١٠٧- پر جيڪڏهن عذر اٿس تہ، پوءِ جيئن سٽائو لڳيس ائين ڪري.

١٠٨- ڪن عالمن وٽ ائين ڪرڻ سنت آهي.

١٠٩- نماز لاءِ ڪپڙو هجيس تہ ڊگهي ڪپڙي سان متو ۽ پُٺ ڍڪي.

١١٠- عاجزي ۽ انڪساري خاطر، جيڪڏهن متو اگهاڙو ڪري نماز پڙهي تہ جائز آهي.

١١١- نماز جماعت ڪري پڙهڻ سنت آهي، هڪ قول موجب واجب آهي.

١١٢- تشهد مهل اشاري ڪرڻ ۾ ڪافي گفتگو آهي، هڪ قول موجب مڪروه آهي.

١١٣- ٻئي قول موجب لاباس بہ آهي، ٽئين قول موجب اشارو ڪرڻ تمام بهتر آهي.(٢)

١١٤- چوٿين قول موجب پيغمبر سنت وانگر سنت آهي، پر ان ۾ اختلاف آهي.(٣)

١١٥- هاڻي تون اشاري کي ثابت ڪندڙن جي حُجت ٻُڌ، جن انهيءَ کي ثابت ڪيو آهي.

---

(١) ڪنار: هتي ان جي معنىٰ جهولي آهي. ائين لغات سعيدي ۽ فرهنگ عربي فارسي ۾ لکيل آهي.
(٢) بِہ: پهرين مصرع واري عربي آهي ۽ مرڪب آهي ۽ ٻئي مصرع واري بِہ فارسي آهي ۽ مفرد آهي.
(٣) نسخي "ر" ۾ هن کان پوءِ ٽي شعر پيا هن طرح آهن:

ترجمو

مون پنهنجي استاد کان ٻڌو تہ التحيات مهل اشارو ڪرڻ سنت مان آهي.
مديني جو عالم محمد حيات (ڇاڇڙ)، جيڪو هڪ وڏو عالم هو.
مون ان کان ٻڌو، چيائين تہ: اهو اشارو حديث ۾ آيو آهي.

١١٦- ظـواهـر احـاديث آمـد دلـيـل   كـه آحـاد باشند دان اين سبيل
١١٧- احـاديث در شش صحاح ست آن   كـه باشد اشارت درانـهـا عيان
١١٨- مگر در بخاري بكرده سكوت   نـه نفيش، نه اثبات دارد ثبوت
١١٩- روايت كه در فقه باشد جدير   همـه را ببين تو ز فتح القدير
١٢٠- بـود در اشـارت فـوائد كـثير   چـو باشد بتوحيد ايزد مشير
١٢١- بكلمه شـهـادت عبادت كـنـد   اشارت بـاصبع شـهـادت كـنـد
١٢٢- بتـوحـيـد قـولي گـواهي دهـد   بتـوحيد قلبي نهانش نـهد
١٢٣- بتـوحـيـد فعلي مزين شـود   بـانـوار تـوحـيـد روشـن شـود
١٢٤- بگـويـد يكي هم بداند يكي   بـدل با اشـارت نشـانـد يكي
١٢٥- سـه انواع توحيد موجب كمال   چـو يک جا شود جمع دان اين مقال
١٢٦- بگـويـم كـنـون حجت ديـگـران   كه نفي اشارت بكردند شان
١٢٧- چـو بعضي احاديث صفت نماز   بـيـامـد ببسـط اصابع دراز
١٢٨- نـه ذكـر اشارت بيامـد دران   سكوت ست نافي اشارت عيان
١٢٩- يكي زان حديث ست از ترمذي   كـه در شـرح منيه بباشد قوي
١٣٠- زمان خلافت كه سي سال بـود   امامت ز خُلفا دران حال بـود
١٣١- نـه هرگر ز خُلفا يكي در نماز   اشـارت بكردي گهي با نياز
١٣٢- رساله لطيفه درين باب هست   دليل اين نوشته برين گره بست
١٣٣- چـو اهلِ خلافت اشارت نكرد   ميان امـامـت گهي هيچ فـرد
١٣٤- بنسخ اشارت دليل اين قوي ست   چه منسوخ گشتن اشارت جلي ست
١٣٥- چـو منسوخ گشته، تعارض نماند   تعارض برفته، تعرض نشانـد
١٣٦- تـعرض همه [illegible] ست اي نيكرا   نـه ساكت كند نسخ منطوق را
١٣٧- يكي حكم منطوق صافي تمام   دگر حكم مسكوت عنه است مدام
١٣٨- تعارض ببودن ميان اين دو حكم   نه معقول باشد تو هم بين دو حكم
١٣٩- چو ناطق بود خاص، ساكت چو عام   نـه نافي ست ساكت، نه مثبت تمام

١١٦- ظاهر حديثون دليل آهن، پر اهي آحاد حديثون آهن.
١١٧- صحاح سته ۾ حديثون آهن، جن ۾ اشارو ظاهر آهي.
١١٨- پر بخاريءَ ۾ سکوت آهي، نه نفي ڪئي اٿس، نه وري ثابت ڪيو اٿس.
١١٩- فقه جون سموريون روايتون فتح القدير ۾ ڏسو.
١٢٠- اشاري ڪرڻ ۾ گهڻا فائدا آهن، ڇو ته ان ۾ خدا جي توحيد ڏي اشارو ڪندڙ آهي.
١٢١- ڪلمه شهادت سان عبادت ڪري ٿو ۽ اَشهَدُ آڱر سان اشارو ڪري ٿو.
١٢٢- قولي توحيد جي شاهدي ڏئي ٿو ۽ قلبي توحيد دل ۾ مخفي رکي ٿو.
١٢٣- فعلي توحيد سان سينگارجي ٿو ۽ توحيد جي نورن سان روشن ٿئي ٿو.
١٢٤- پڙهي به هڪ، ڄاڻي به هڪُ، دل ۾ اشاري سان به، هڪ کي ويهاري.
١٢٥- توحيد جا ٽئي قسم جتي گڏ ٿيندا ته ڪمال جو باعث بنبا.
١٢٦- هاڻي پين جي حُجت بيان ڪيان ٿو، جيڪي اشاري جي نفي ڪن ٿا.
١٢٧- جڏهن ته نماز جي صفت بابت بعض حديثن۾ آڱرين کي کُشادي رکڻ جو حڪم آيو آهي.
١٢٨- انهن حديثن ۾ اشاري جو ذِڪر نه آيو، سُڪُوت، اشاري جي نفيءَ جو ثبوت آهي.
١٢٩- انهن مان هڪ حديث ترمذي جي آهي، جنهن کي شرح منيه قوي چيو آهي.
١٣٠- خلافت جو زمانو، جيڪو ٽيهه سال هو، ان وقت خليفا امامت ڪرائيندا هئا.
١٣١- خليفن مان ڪنهن به خليفي، ڪڏهن نماز ۾ اشارو نه ڪيو.
١٣٢- هن موضوع بابت هڪ رساله لطيفه آهي، جنهن هي دليل لکي ان تي ڳنڍ ٻڌي آهي.
١٣٣- جڏهن خليفن مان ڪنهن به امامت دوران اشارو نه ڪيو.
١٣٤- اشاري جي منسوخ هجڻ جو هيءُ قوي دليل آهي، جنهن مان اشاري جو منسوخ ٿيڻ ظاهر آهي.
١٣٥- جڏهن منسوخ ٿيو ته تعارض نه رهيو، تعارض نه رهيو ته تعرض ثابت ٿيو.
١٣٦- تعرض ان کي چئبو آهي، جو ساڪت، منطوق کي منسوخ نه ڪندو.
١٣٧- هڪ حڪم صَف منطوق آهي، ٻيو حڪم مسڪوت عنه آهي.
١٣٨- ٻنهي حڪمن ۾ تعارض هجڻ معقول نه آهي، تون ٻئي حڪم سمجهه.
١٣٩- جيڪڏهن ناطق خاص ۽ ساڪت عام هجي ته، ساڪت نه نافي آهي نه مثبت.

۱۴۰- نه ساكت بباشد دليل عدم عدم هست اصلي ز جانب قدم
۱۴۱- ولي ترک كردن اشارت تمام بمدت خلافت شنو اين كلام
۱۴۲- همين ترک ناسخ اشارت شده اشارت ميان حديث آمده
۱۴۳- اشارت چو عمداً نكردند شان بمدت خلافت شنو اين بيان
۱۴۴- بود نسخ مدلول آن بي گمان دليل ست بر نسخ پس در زمان
۱۴۵- جوابِ تعرض قليل ست بس نه ساكت مجرد دليل ست بس
۱۴۶- يكي هست تكبير بهر ركوع دگر پس ركوع ست اي نيک روع
۱۴۷- درين هر دو تكبير رفع اليدين ببوده جلي بر همه همچو دين
۱۴۸- بنزديک ما رفع منسوخ گشت بمثل اشارت چنانچه گذشت
۱۴۹- نه رفع اليدين ست نزديک ما نباشد اشارت شنو اي كيا
۱۵۰- ولي شافعي گفت اين هر دو را نه نسخ ست لاحق بدارد بقا
۱۵۱- اشارت چو منسوخ گشته تمام فراموش گشته ز دلها مدام
۱۵۲- نه ذكرش بظاهر روايت بكرد نه نفيش نه اثبات اي نيک مرد
۱۵۳- ولي آنچه گفته بفتح القدير درين ست تاويل كن دل پذير
۱۵۴- حديثي كه مثبت اشارت شده بُده نيز مقبول نزد همه
۱۵۵- و ليكن اشارت نه معمول بود بنزديک علماء ما اي ودود
۱۵۶- بيامد باكثر كتب لايشير بنفي الاشارت بيامد كثير
۱۵۷- برين ست فتوىٰ ز جمع غفير تو نفي الاشارت بكن دل پذير
۱۵۸- بدان هر چه كرده رسولِ خدا ز نوع عبادت شنو اي كيا
۱۵۹- ولي يک دو بارش بكرده ببود پس آن ترک كرده ندارد وجود
۱۶۰- نَه هم نهي كرده كسي را ازان بجز نهي متروک شد جاودان
۱۶۱- بود فعل آن چيز هم مستحب نه منسوخ گشته ازين يک سبب
۱۶۲- نه منسوخ جز نهي گردد گهي بمتروک گشتن شنو آگهي
۱۶۳- مگر چونكه متروک گشتن مدام دلالت كند صاف بر نهي تام

١٤٠- ساڪت عدم جو دليل نہ آهي، ڇو تہ عدم اصل ۽ قديم آهي.
١٤١- پر خلافت جو زمانو اشارو ترڪ ڪرڻ.
١٤٢- اهو ترڪ، اشاري جو ناسخ ڇئبو، اشارو حديثن ۾ آيو آهي.
١٤٣- خلافت وارو زمانو عمداً اشارو نہ ڪيائون.
١٤٤- تہ ان جو نسخ، مدلول ڇئبو ۽ پوئين زماني ۾ هيءُ نسخ تي دليل آهي.
١٤٥- تعرض جو جواب قليل آهي تہ، مُجرد ساڪت، دليل نہ آهي.
١٤٦- هڪ تڪبير رڪوع لاءِ، ٻي تڪبير رڪوع ڪان پوءِ آهي.
١٤٧- انهن ٻنهي تڪبيرن ۾ رفع اليدين، ظاهر ظهور سيني تي لازم هوندو هو.
١٤٨- اسان وٽ اشاري وانگر رَفعُ اليدين منسوخ ٿيو، جيئن گذريو.
١٤٩- اسان وٽ نہ رفعُ اليدين آهي، نہ وري اشارو ئي آهي.
١٥٠- پر امام شافعي ٻنهي جو قائل آهي ۽ چيو اٿس تہ انهنڪي نسخ لاحق نہ ٿيو آهي بلڪہ برقرار آهن.
١٥١- جڏهن اشارو منسوخ ٿيو تہ، دلين تان وسري ويو.
١٥٢- ظاهر روايت ۾ ان جي نفي يا اثبات جو ڪوبہ ذڪر نہ آهي.
١٥٣- پر فتح القدير ۾ جيڪو ڪجهہ چيل آهي، ان ۾ تاويل آهي.
١٥٤- جيڪا حديث اشاري ڪي ثابت ڪندڙ هئي، اها سيني وٽ مقبول بہ هئي.
١٥٥- پر اسان جي عالمن وٽ، اشارو ڪرڻ معمول نہ هو.
١٥٦- اڪثر ڪتابن ۾ اشاري جي نفي بابت، لايُشيرُ جو لفظ آيو آهي.
١٥٧- گهڻي جماعت جي ان تي فتوىٰ آهي، تون بہ اشاري جي نفيءَ ڪي دل سان قبول ڪر.
١٥٨- پاڻ سڳورن عبادت جي نوع ڪان، جيڪو بہ ڪجهہ ڪيائون.
١٥٩- پر هڪ ٻہ ڀيرا ڪري پوءِ ترڪ ڪيائون ۽ ان جو وجود نہ آهي.
١٦٠- ڪنهن ڪي ان ڪان منع بہ نہ ڪيائون، منع ڪان سواءِ متروڪ ٿي ويو.
١٦١- اهو فعل ڪرڻ مستحب آهي ۽ انهيءَ ترڪ ڪرڻ واري هڪڙي سبب سان منسوخ نہ ڇئبو.
١٦٢- انهيءَ ڪان سواءِ متروڪ ٿيڻ سان منسوخ نہ ٿيندو.
١٦٣- پر دائمي متروڪ ٿيڻ، نَهي تامُ تي دلالت ڪري ٿو.

١٦٤- ازين وجه آن چيز منسوخ دان نه از وجه متروک گشتن همان
١٦٥- ولي نهي ناسخ برين آمده که مدلول متروک گشتن شده
١٦٦- حديث اشارت چو موجود بود بنزديک خلفا شنو اي ودود
١٦٧- نکردند شان بر حديث اين عمل بمدت خلافت شنو بي دغل(١)
١٦٨- ازين گشته(٢) ظاهر يکي اين خبر بايشان رسيده حديث دگر
١٦٩- حديثي که ناهي اشارت ببود بايشان رسيده شده بهر سود
١٧٠- همه بر مُصَلىٰ رسولِ خدا امامت بکردند سي سالها
١٧١- جماعت کثير از صحابه کرام که حاضر ببودند هر جا مدام
١٧٢- رُواةِ حديثِ اشارت همه بصف صحابه هميشه بُده
١٧٣- هميشه ببودند درکار دين بتحقيق کردن مسائل يقين
١٧٤- تمسک گرفتن بافعال شان بود نيز حجت شنو اين نشان
١٧٥- رسائل فريقين ديدم بسي متابع فريقي شده هر کسي
١٧٦- چو توفيق جمع رسائل همه نه ممکن بحق مسائل شده
١٧٧- اگر تو اشارت کني اختيار نه عقدِ اصابع کني بهر کار
١٧٨- موانع ز عقدِ اصابع بسي ست بگويم ترا تو درينجا بايست
١٧٩- بدان در نمازست مکروهها دران هست مندوبها با بهاء
١٨٠- کراهت دو قسم ست اي نيک نام يکي قسم تحريمي ست اي همام
١٨١- بود موجبش ترک واجب مدام دگر ترک سنت هُدیٰ از مقام
١٨٢- ازان ترک سنت هُدیٰ بد شده که با سخت تاکيد اوکد شده
١٨٣- شود تارکش از شفاعت حبيب بعرصات روزِ جزا بي نصيب
١٨٤- دگر قسم تنزيهي ست نيست به که آنرا بگويند لاباس به
١٨٥- يقينا درين نيست بَأسِ عقاب و ليکن درين هست خوفِ عتاب
١٨٦- بود موجبش ترک سائر سنن که آنها زوائد لقب شد بفن
١٨٧- دگر هست لاباس به را سبب که فعلش بود ترک اولیٰ سبب

(١) دغل: (بفتحتين) اي دروغ (نسخه "ر"ص٥٥). (٢) در نسخه "جه"، "چ ا" و"چ د"گشت بجایٰ گشته.

١٦٤- انهيءَ وجهه ڪري ڪيس منسوخ ڄاڻ، باقي متروڪ ٿيڻ جي ڪري منسوخ نه سمجهه.
١٦٥- پر نهي ان جي ناسخ آهي ۽ متروڪ ٿيڻ ان جو مدلول آهي.
١٦٦- خليفن سڀني وٽ جڏهن اشاري واري حديث موجود به هئي.
١٦٧- خلافت وارو زمانو، انهن ان حديث تي عمل نه ڪيو.(١)
١٦٨- انهيءَ مان هڪ ڳالهه هيءَ ظاهر ٿئي ٿي ته. شايد انهن کي ڪا ٻي حديث ملي هجي.(٢)
١٦٩- اها حديث جنهن ۾ اشاري جي نهي هئي، انهن کي پهتي هئي.
١٧٠- انهن خليفن پاڻ سڀني جي مصلي تي ٽيهه سال امامت ڪرائي.
١٧١- ڪيترائي اصحاب سڀئي جماعت ۾ سدائين حاضر هوندا هئا.
١٧٢- اشاري واري حديث جا سمورا راوي، سدائين صحابن جي صف ۾ هوندا هئا.
١٧٣- هميشه دين جي ڪم ۾ مشغول ۽ مسئلن جي تحقيق ڪرڻ ۾ رُڌل هوندا هئا.
١٧٤- انهن راوي اصحابن جي فعل مان، حجت وٺڻ به دليل آهي.
١٧٥- پنهي جماعتن جا گهڻا رسالا ڏٺا اٿم ۽ پنهي جماعتن جا ماٺهو تابع آهن.
١٧٦- مسئلن جي باري ۾ سيني رسالن کي گڏ ڪرڻ ممڪن نه آهي.
١٧٧- جيڪڏهن تون اشارو ڪرين، ته به آگرين جي عقد نه ڪر.
١٧٨- آگرين جي عقد کان گهڻا مانع آهن توکي آءُ چوان ٿو تون هٿ ٻيهه.
١٧٩- ڄاڻ ته نماز ۾ گهڻا مڪروه آهن، ان ۾ ڪي مندوب به آهن.
١٨٠- ڪراهت ٻه قسم آهي، هڪ قسم، ڪراهت تحريمي آهي.
١٨١- ان جو موجب، هڪ واجب جو ترڪ، ٻيو سنت الهدیٰ (سنت موڪد) جو ترڪ آهي.
١٨٢- ان ڪري "سنت هدیٰ" کي ترڪ ڪرڻ بُرو آهي، ڇوته ان جو سخت تاڪيد ٿيل آهي.
١٨٣- سنت هدیٰ جو تارڪ، حبيب خدا جي شفاعت کان قيامت جي ڏينهن محروم ٿيندو.
١٨٤- ٻيو قسم ڪراهت تنزيهي آهي، جيڪا چڱي نه آهي، ان لاءِ فقيه لاباس بِهِ چوندا آهن.
١٨٥- يقيناً ان ۾ عذاب جو خوف نه آهي، پر ان ۾ عتاب جو انديشو آهي.
١٨٦- ان جو موجب باقي سنتون آهن، جن کي سنن زوائد چون.
١٨٧- ٻيو سبب لاباس بِهِ آهي، جنهن جي ڪري اهو فعل ترڪ اوليٰ جو سبب ٿئي ٿو.

(١) دغل: ٻن زبرن سان يعني ڪوڙ(نسخو "ر" ص٥٥).(٢) نسخي "جهه"، "ج،ا" ۽ "ج،د" ۾ گشته' بدران 'گشت'.

۱۸۸- هرآن چیز لَابَأْسَ بِهٖ چون شده بود ترک آن چیز اَولیٰ همه
۱۸۹- اگرچه نه آن چیز مکروه بود ولي ترک اَولیٰ دران رو نمود
۱۹۰- مقالات دارم بدل از اصول نگویم مبادا بگردي ملول

باب احکام زنان در حق نماز

۱- بدان چند احکام خاصه بزن بگویم بتفصیل بشنو ز من
۲- اذان و اقامت مدان بر زنان و لیکن روا با کراهت بدان
۳- جماعت زنان هم کراهت شده امامت چو کرده زني مر همه
۴- نه پس زن ملائک جماعت کنند اذان و اقامت چو کرده پسند
۵- زني گر امامت کند مرد را نه هرگز بود آن امامت روا
۶- نه حاضر شود زن بمسجد رجال برائي جماعت شنو با کمال
۷- کراهت بباشد حضورِ زنان بمسجد جماعت رجالِ این زمان
۸- زني چون امامت کند مر زنان باستد میان صفِ(۱) در زنان
۹- نه در پیش صف او باستد جدا چو مثلِ عراة ست دان با صفا
۱۰- نه در جهریه جهر خواند زني اگرچه امامِ ست زني پر فني
۱۱- برو نیست تکبیر تشریق صاف نه عید و نه جمعه بلا اختلاف
۱۲- نمازِ جنازه نباشد برو ولي هست جائز همه این ازو
۱۳- جماعت شود منعقد از زنان که شرط ست بجمعه زِ"أشباه"دان
۱۴- همه تن بپوشد بپوشش متین دو دستش نهد نیز در آستین
۱۵- نه دستش بر آرد ز بالاء دوش نهد هر دو بر صدر بندد بهوش
۱۶- نه سر را بپشتش برابر کند میانِ رکوعش بدان این سند
۱۷- اصابع کند ضم دائم زنان میانِ نمازش شنو این بیان
۱۸- نگیرد دو زانو میانِ رکوع دو دستش نهد بر دو زانو بروع

(۱) در نسخه "ر" باستد میانِ زنان بي گمان نوشته است.

۱۸۸- جيڪا شي لاباس بہ آهي، ان جو ترڪ اَوليٰ آهي.
۱۸۹- اگرچہ اها شيءِ مڪروه نہ آهي، پر ان ۾ ترڪ اوليٰ ثابت ٿئي ٿو.
۱۹۰- اجان بہ اصولي گهڻا مقالا دل ۾ اٿم، پر بيان ڪونہ ٿو ڪيان، متان ملول ٿئين.

زالـن جي نمـاز جا احڪام

۱- چند احڪام زالن سان خاص آهن، تفصيل سان بيان ڪيان ٿو پڌو.
۲- اذان ۽ اقامت زالن تي نہ آهي، پر ڪراهت سان گڏ جائز آهي.
۳- جيڪڏهن ڪا زال امامت ڪرائي تہ، زالن جي جماعت بہ ڪراهت آهي.
۴- زالن جي پويان ملائڪ جماعت نہ ڪندا، جيڪڏهن زالون اذان ۽ اقامت ڏينديون.
۵- جيڪڏهن زال، مرد جي امامت ڪري تہ، اها امامت هرگز جائز نہ آهي.
۶- چڱيءَ طرح پڌو تہ، جماعت لاءِ زالون مردن جي مسجد ۾ نہ اچن.
۷- هن زماني ۾ جماعت خاطر، زالن جو مردن جي مسجدن ۾ اچڻ ڪراهت آهي.
۸- جيڪڏهن زال، زالن کي امامت ڪرائي تہ زالن جي صف جي وچ ۾ بيهي.(۱)
۹- صف جي اڳيان نہ بيهي، اگهاڙن وانگر (وچ ۾) بيهي.
۱۰- زال جهري نماز ۾ جَهر نہ ڪري، توڙي امام ٿي هجي.
۱۱- زال تي تڪبير تشريق، عيدون ۽ جمعي جي نماز بنا اختلاف جي (لازم) نہ آهي.
۱۲- زال تي جنازي نماز بہ نہ آهي، پر جيڪڏهن اهي (نمازون) پڙهندي تہ جائز آهي.
۱۳- الاشباه والنظائر ۾ آهي تہ، زالن جي جماعت بہ منعقد ٿيندي، جيڪا جمعي لاءِ شرط آهي.
۱۴- سڄي بدن کي ٿلها ڪپڙا ڍڪي ۽ هٿ بہ ٻاهوڙين ۾ ڍڪي.
۱۵- پنهنجا هٿ (تڪبير وقت) ڪُلهي ڪان مٿي نہ ڪڍي ۽ (قيام ۾) ٻئي هٿ سيني تي ٻڌي.
۱۶- هي مسئلو سَندَ سان سمجهہ تہ، رڪوع ۾ مٿو پُٺيءَ جي برابر نہ ڪري.
۱۷- هي بيان پڌو تہ زالـون، نماز ۾ آڱريون سدائين گڏيل رکن.
۱۸- رڪوع ۾ گوڏن کي چنبي سان نہ پڪڙي، بلڪ ٻئي هٿ گوڏن جي مٿان رکي.

(۱) نسخي "ر" ۾ 'باستد ميانِ زنان بي گمان' لکيل آهي.

١٩- ميانِ سجودش همه عضوها — كند متصل با تنش اي كيا
٢٠- نهد هر دو ساعد زنان بر زمين — قعودِ زنان ست بر يک سرين
٢١- كشد هر دو پايش بجانب يمين — چنانچه ببالا شنيدي همين
٢٢- مكان خفي تر برائي نماز — بود مستحب مر زنان با نياز
٢٣- لباسي كه باريک باشد عيان — كه آثار تن مي ببيند دران
٢٤- دران نيست جائز نماز زنان — كراهت بود مرد را بي گمان
٢٥- زنان را هميشه همين حكمها ست — نه شركت درينها گهي مرد را ست

باب شكنندهاءِ نماز

١- بدان چند شكنندهاء نماز — كه تفسير آن چند باشد دراز
٢- دران چند شكننده رانم قلم — اشارة بباقي همه هم كنم
٣- سه گونه باجمال شكنندها ست — همه را بگويم شنو قول راست
٤- يكي سخن دنيا كه آن مفسد ست — بيانش دراز ست بيايد بدست
٥- دگر هر عمل كان بباشد كثير — بيانش بگويم همه ياد گير
٦- سيوم ترک فرضي و يا موجبش — بآخر بيارم شود كوه وش

ذكر كلامي كه مفسد نماز ست

١- سه قول ست در سخن دنيا كه آن — بنزديک ما مفسد ست بي گمان
٢- ولي هر سه اقوال دانم صحيح — يكي از دو باقي ست احوط صريح
٣- همان قول احوط بگويم بمفت — بتصريح در درمختار گفت
٤- كلام ست دو حرفي، مفسد مدام — بود گرچه مهمل شنو اين كلام
٥- اگرچه بود نيم كلمه همان — بود نيز مفسد نمازش عيان

١٩- سجدي ۾ سيئي عضوا، جسم سان مليل رکي.
٢٠- زالون ٻئي ڪارايون زمين تي رکن ۽ قعدو هڪ چُنڊ تي ويهي ڪن.
٢١- ٻئي پير ساڄي پاسي ڪڍي، جيئن مٿي ٻڌي آيو آهين.
٢٢- زالن ڪي مخفي جاءِ ۾ نماز پڙهڻ مستحب آهي.
٢٣- اهڙو سنهو لباس، جنهن مان بدن جا آثار نظر اچن.
٢٤- انهيءَ لباس ۾ زالن جي نماز جائز نه آهي ۽ مردن لاءِ ڪراهت آهي.
٢٥- زالن لاءِ هميشه اهو حڪم آهي، انهن حڪمن ۾ مرد شريڪ نه آهن.

نماز کي پيچندڙ شين جو باب

١- نماز کي پيچندڙ چند شيون آهن، جن جو تفسير ڪجهه ڏکهو آهي.
٢- انهن چند پيچندڙ شين لاءِ قلم هلايان ٿو، باقي ٻين لاءِ اشارو ڪندس.
٣- مجمل طور ٽي قسم پيچندڙ آهن، اهي سيئي قسم توکي ٻڌايان ٿو.
٤- هڪ دنيا ئي ڳالهه، جيڪا نماز کي پيچندڙ آهي، انجو بيان ڏکهو آهي، اڳتي ايندو.
٥- ٻيو عمل ڪثير، ان جو بيان ڪيان ٿو، ياد رک.
٦- ٽيون فرض يا ان جي موجب کي ترک ڪرڻ، ان جو آخر ۾ بيان ڪندس.

نماز کي پيچندڙ گفتگو جو ذڪر

١- دنيا ئي سخن ۾ ٽي قول آهن، جيڪو اسان وٽ نماز جو مفسد آهي.
٢- ٽئي قول صحيح آهن، پر هڪڙو، باقي ٻين ٻن کان اَحوطُ آهي.
٣- اهو احوط قول بيان ڪيان ٿو، جنهن جو "درمختار" صريح ذڪر ڪيو اهي.
٤- ٻن حرفن وارو ڪلام، نماز جو مفسد آهي، توڙي ٻي معنيٰ هجي.
٥- اگرچه اهو اڌ ڪلمو هجي، ته به نماز جو مفسد آهي.

٦- و يا حرف واحد كه مفهم شود ازين هم نمازش ببطلان رود
٧- بو امر يا نهي حرف يكي همان حرف مفسد بود بي شكي
٨- بتازي "ع" همچون "ق" آمد مثال "مَ" همچون "نَ" در غير تازي مقال
٩- دگر قول در شرح منيه بگفت صحيح ست اين نيز گيري تو مفت
١٠- دو حرفي ست ادنىٰ مراتب كلام نه حرفي كلام ست در عرف عام
١١- بود گرچه مفهم يكي حرف نيز نه هرگز كلام ست دان با تميز
١٢- كلام ست مركب ز حرفين تام ولي جز مركب نباشد كلام
١٣- دو حرفي كلام ست اندر لغت ببين در "لوامع" بنه در دلت
١٤- دو حرفي كلام ست در عرف عام ببين در كتب قوم اي نيک نام
١٥- كلام ست عرفي درين معتبر نه نحوي مراد ست دان اين خبر
١٦- بود گرچه مهمل نه معنىٰ درش بود نيز مفسد ازين سر مَكَشِ
١٧- ز طرفين اين ست مذهب قوي ببين در كتب تا تو واقف شوي
١٨- برين راه جمهور رفتند هم برين قول فتوىٰ بگفتند هم
١٩- ولي از ابي يوسف ست اي كيا سه حرفي ست مفسد همه مطلقا
٢٠- اگرچه حروفش همه زائده ولي چون سه حرفي ست مفسد شده
٢١- نه حرفين مفسد مگر آن زمان بود هر دو اصلي شنو بي گمان
٢٢- يكي حرف زائد بباشد اگر و يا هر دو زائد شنو اين خبر
٢٣- نه مفسد بباشد بنزديک او تو در شرح منيه ببين گفتگو
٢٤- حروفِ زوائد همه ده شده چو "اَلْيَوْمَ تَنْسَاهُ" مجموع ده
٢٥- اگر قُلْ و يا قُمْ و يا بسْ بگفت نمازش بحال ست برين قول مفت
٢٦- كنون قول ثالث ز مفتاح بين كه ناقل شده از خلاصه متين
٢٧- دگر "بوالمكارم" بياورد نيز ولي از "خلاصه" همه با تمير
٢٨- معاف ست دو حرفي بنزد همه درين دو كتاب ست اين مسئله
٢٩- بود در سه حرفي بسي اختلاف بقولِ قوي تر بباشد معاف

٦- يا هڪ حرف جيڪو سمجهه ۾ اچي، ان سان بہ نماز باطل ٿيندي.
٧- امر يا نهي جو هڪ حرف بہ، نماز جو مفسد ڇئبو.
٨- عربي ٻولي ۾ ع ۽ ق، غير عربي ٻوليءَ ۾ 'مِ' ۽ 'نَ' مثال آهن.
٩- پيو قول شرح منيه ۾ لکيو اٿس ۽ اهو بہ صحيح قول آهي.
١٠- ڪلام جو گهٽ ۾ گهٽ درجو ٻہ حرف آهن، عُرف عام ۾ هڪ حرف ڪلام نہ آهي.
١١- توڙي هڪ حرف سمجهه ۾ بہ اچي ٿو، تہ بہ اهو ڪلام نہ آهي.
١٢- ٻن حرفن جو مرڪب ڪلام آهي، مرڪب ڪان سواءِ ڪلام نہ ڇئبو.
١٣- لُغت ۾ ٻن حرفن کي ڪلام ڇئبو آهي، لوامع ۾ ڏس ۽ دل ۾ (ياد) رک.
١٤- عُرف عام ۾ ٻہ حرف ڪلام آهي، قوم جي ڪتابن ۾ ڏسو.
١٥- فقه ۾ عُرفي ڪلام کي اعتبار آهي ۽ نحوي ڪلام مراد نہ آهي.
١٦- ڪلام اگرچہ مهملو ۽ بي معنىٰ هجي تہ بہ نماز جو مفسد آهي.
١٧- هي طرفين جو قوي مذهب آهي، ڪتاب ڏس تہ واقف ٿئين.
١٨- هن طريقي تي جمهور جو عمل آهي ۽ فتوىٰ بہ ان قول تي ڏني اٿن.
١٩- پر امام ابو يوسف کان روايت آهي تہ، ٽن حرفن وارو ڪلام مطلقا نماز جو مفسد آهي.
٢٠- توڙي اهي سمورا حرف زائده هجن پر ڪلام ٽي حرف ٿيو تہ نماز کي فاسد ڪندو.
٢١- ٻن حرفن وارو ڪلام مفسد نہ آهي، پر اهي ٻئي حرف اصلي هوندا تہ نماز کي فاسد ڪندا.
٢٢- جيڪڏهن هڪڙو حرف يا ٻئي حرف زائده هجن.
٢٣- تہ اُن (ابو يوسف) وٽ مفسد نہ آهن، هي گفتگو شرح منيه ۾ ڏسو.
٢٤- حروف زائده ڪل ڏهہ آهن، جن جو مجموع "اَلْيَوْمَ تَنْسَاهُ" آهي.
٢٥- جيڪڏهن قُلْ يا قُمْ يا بس چيائين تہ، هن قول موجب سندس نماز بحال آهي.
٢٦- هاڻي ٽيون قول مفتاح جو ڏس، جيڪو "خلاصہ" کان نقل ڪيو اٿس.
٢٧- پيو "ابوالمڪارم" بہ آندو آهي، پر ان بہ "خلاصہ" کان آندو آهي.
٢٨- سيني امامن وٽ ٻن حرفن وارو ڪلام معاف آهي، هي مسئلو انهن ٻنهي ڪتابن ۾ آهي.
٢٩- ٽن حرفن واري ڪلام ۾ گهڻو اختلاف آهي، قوي قول موجب معاف آهي.

۳۰- وگر چار حرفي بباشد کلام بنزدِ همه مفسد ست اي همام
۳۱- بگفتند علماء ما اي صفي مسائل خلاصه همه دان قوي
۳۲- چو نقل از خلاصه بمفتاح کرد برو هيچ سُخنِ نديدم ز مرد
۳۳- دگر بوالمکارم چو نقلش نمود برو هيچ طعنه ندارد وجود
۳۴- ازين گشت معلوم اي مستريح که اين قول تحقيق باشد صحيح
۳۵- تو بر قول اول بکن اعتماد چه احوط بباشد بگيري تو ياد
۳۶- نه هر صوتي مفسد نماز آمده مگر چون بحرفين صادر شده
۳۷- چو صوتي ز حرفين باشد تهي نه مفسد نماز ست مانده بهي
۳۸- چنانچه شخوليدن(۱) ست در صفير تهي از حُروف هجا ياد گير
۳۹- دگر چون بهيمه بخوانند شان و يا چون بهيمه برانند شان
۴۰- بسازند صوتي که دانند شان بآن هم بمنزل رسانند شان
۴۱- چنين صوت در عرف باشد عيان بدانند اين صوت را، راعيان
۴۲- بتصريح عالمگيري نوشت "متانه" ز "قنيه" نه چيزي بهشت
۴۳- ببين درمختار بي اختلاف بگير اين همه را بتحقيق صاف
۴۴- چنين صوت عمداً کراهت شمار ميان نمازت همه ياد دار
۴۵- مگر هست قهقه بغير از حروف تهي از حروف ست مفسد مخوف
۴۶- بود ضحک مفسد نمازش مدام اگرچه تهي از حروف ست تمام
۴۷- نماز ست فاسد ازين هر دو چيز ز قهقه فساد ست و از ضحک نيز
۴۸- وضو را ز قهقه فساد ست بس نه از ضحک هرگز شود خارخس
۴۹- چو او خود بشنود، نشنود دگر بود "ضحک" نامش شنو اين خبر
۵۰- چو ديگر بشنود همان قهقه ست نه قهقه درين باب هرگز بدست
۵۱- بتحقيق ثابت شده اين مرام دو حرفي کلام ست مفسد مدام
۵۲- ولي جز وجود شرائط کلام نه مفسد کلام ست اي نيک نام
۵۳- شرائط سه گانه چو دارد وجود فساد نمازش بدارد ورود

(۱) شخوليدن: صفير زدن بسندي "سينڍ کرڻ". (حاشيه مصنف)

۳۰- ڇئن حرفن وارن ڪلام، سيني وٽ نماز جو مفسد آهي.
۳۱- اسان جي عالمن ڇيو آهي تہ ڪتاب خلاصہ جا سمورا مسئلا قوي سمجهو.
۳۲- جڏهن تہ "مفتاح" ۾ "خلاصہ" کان نقل ڪيل آهي، تنهنڪري ان تي ڪنهن بہ اعتراض نہ ڪيو.
۳۳- وري جڏهن "ابوالمڪارم" نقل ڪيو تہ، ان تي ڪوبہ طعنو لڳي نٿو سگهي.
۳۴- ان مان معلوم ٿيو تہ، هيءُ قول صحيح آهي.
۳۵- تون پهرئين قول تي اعتماد ڪر، ڇو تہ اهو اَحوَطُ آهي ياد رک.
۳۶- هر آواز نماز جو مفسد نہ آهي، مگر جڏهن ٻن حرفن ۾ ظاهر ٿيو.
۳۷- جڏهن ڪو آواز حرفن کان خالي هجي تہ، اهو نماز جو مفسد نہ آهي.
۳۸- جيئن ڪو سينڍ هڻي، جو حروف هجا کان خالي آهي.(۱)
۳۹- ٻيو جيئن حيوان کي سڏڻ يا تڙڻ لاءِ آواز ڪندا آهن.
۴۰- اهڙو آواز ڪندا آهن، جو هو ڄاڻي وڃندا آهن ۽ ان سان منزل تائين پهچائيندا آهن.
۴۱- حرفن جو اهڙو آواز هجي، جنهن کي عرف ۾ ڏنار ڄاڻن.
۴۲- عالمگيري صريح لکيو آهي. متانہ، قنيہ کان نقل ڪيو آهي ۽ ڪابہ شيءِ نہ ڇڏي اٿس.
۴۳- "درمختار" ڏس ۽ هي سمورا احڪام تحقيق سان بنا اختلاف جي وٽ.
۴۴- اهڙو آواز عمداً وچ نماز ۾ ڪرڻ، ڪراهت ۾ شمار آهي.
۴۵- پر قهقه (ٽهڪ) جيڪو حرفن کان سواءِ ۽ خالي آهي، نماز جو مفسد آهي.
۴۶- ضحڪ نماز جو مفسد آهي، توڙي حرفن کان خالي هجي.
۴۷- قهقه (ٽهڪ) ۽ ضحڪ، انهن ٻنهي شين سان نماز فاسد ٿيندي.
۴۸- قهقه سان وضو ڀڄي پوندو، باقي ضحڪ سان وضو نہ ڀڄندو.
۴۹- ضحڪ ان آواز جو نالو آهي، جو پاڻ ٻڌي ۽ ٻيو نہ ٻڌي.
۵۰- جيڪڏهن ٻئي (ڀر واري) ٻڌو تہ، اهو قهقه آهي، قهقه هن باب ۾ چڱو نہ آهي.
۵۱- تحقيق سان هي ثابت ٿيو آهي تہ، ٻن حرفن وارو ڪلام نماز جو مفسد آهي.
۵۲- پر ڪلام جي شرطن ليڻ کان سواءِ، ڪلام نماز جو مفسد نہ آهي.
۵۳- ٽنهي قسمن جا شرط ليندا تہ، نماز فاسد ٿي پوندي.

(۱) شخوليدن: يعني سينڍ هڻڻ. (حاشيه مصنف)

٥٤- مدان عمد شرط ست نزديک ما ولي شافعي گفت اين شرط را
٥٥- يکي شرط سخنش بحدي بود که مسموع گردد نه مخفي شود
٥٦- اگر او نشنود مع الاهتمام نمازش بحال ست دان اين مرام
٥٧- وگر کر گويد کلامش چنان که خود او نشنود بکوشش عيان
٥٨- ولي غير کَرٌ بر دهانش اگر نهد گوش شنود همه خوب تر
٥٩- و يا وقت غوغا بگويد کلام که از وجه غوغا نشنود تمام
٦٠- نه غوغا ببودي اگر آن زمان شنيدي کلامش بدان اين بيان
٦١- درين هر دو صورت بلا اشتباه بغير از سماع ست نمازش تباه
٦٢- بکاء و تنحنح دگر ضحک نيز درين حکم چون سخن دان اي عزيز
٦٣- دگر شرط در سخن دان اختيار بجز اختيارش ندارد شمار
٦٤- اگر سخن گويد مع الاضطرار معاف ست او را بود رستگار
٦٥- چو از سخن گفتن شنو بي خداع ندارد همو طاقت امتناع
٦٦- بود اضطراري همين سخن او نه مختار باشد درين سخن او
٦٧- نه طاقت بدارد که او از کلام نهد باز خود را مع الاهتمام
٦٨- نه مختار هرگز بباشد درين ز مفتاح و از درمختار بين
٦٩- ميان متانه ببين بهترين دگر "شرح منيه" گواه ست برين
٧٠- ز عالمگيري ز سائر کتب بتحقيق بين تو الي الله تب
٧١- سه نوع ست اينجا همين اضطرار يکي نوع اکمل بود در شمار
٧٢- چو صوتي بباشد مزيل اختيار ازان صوت هرگز ندارد فرار(١)
٧٣- صدورش بحرفين شد آشکار کلام ست آن صوت کن اعتبار
٧٤- و ليکن نه مفسد بود آن کلام مثالش بگويم ترا اي همام
٧٥- چو آواز از سينه دردمند بسختي دردش بر آيد بلند
٧٦- چو آواز با زور کوته دمي بر آيد چو از سينه آدمي
٧٧- چو با سخت آواز عطسه زند چو آروغ(٢) با صوت ظاهر کند

(١) در نسخه "چ،د" قرار بالقاف بجایٔ فرار بالفاء نوشته است. (٢) آروغ: بسندي اوڳرائي.

۵۴- اسان وٽ ڪلام جو عمداً هجڻ شرط نہ آهي، پر امام شافعي ان کي شرط چيو آهي.
۵۵- هڪ شرط، ڪلام جي حد ايتريقدر هجي، جو ٻڌڻ ۾ اچي ۽ هوريان نہ هجي.
۵٦- اگر ڪوشش هوندي بہ نہ ٻڌي تہ، ان جي نماز بحال آهي.
۵٧- جيڪڏهن ٻوڙو ڳالهائي ٿو، پر هو پاڻ ڪوشش جي باوجود ٻڌي نٿو سگهي.
۵٨- پر جيڪڏهن سرلو ماڻهو ان ٻوڙي جي وات تي ڪن رکي تہ چڱي طرح سڀ ڪجهہ ٻڌي سگهي.
۵٩- يا ڳُڙ ۽ گوڙ جي وقت ڪلام چوي، جو ان ڳُڙ جي ڪري نٿو ٻڌي.
٦٠- اگر ان وقت ڳُڙ نہ هجي ها تہ ٻيو سندس ڪلام ٻڌي ها.
٦١- انهن ٻنهي صورتن ۾، بيشڪ ٻڌڻ کان سواءِ بہ، سندس نماز تباهہ ٿي ويندي.
٦٢- روئڻ، ڪنگهڪار ۽ ضحڪ جو حڪم بہ، ڪلام وانگر آهي.
٦٣- ڪلام لاءِ ٻيو شرط اختيار آهي، اختيار کان سواءِ ڪلام نہ ڳڻبو.
٦۴- جيڪڏهن اضطراري (مجبوري) صورت ۾ ڪلام نڪتو تہ معاف آهي.
٦۵- جو تہ گفتگو ڪرڻ کان، پاڻ کي روڪڻ جي طاقت نہ اٿس.
٦٦- اهو ڪلام سندس اضطراري آهي ۽ ان ڪلام ۾ اختيار نہ اٿس.
٦٧- اها طاقت نہ اٿس، جو ڪلام کان پاڻ کي، ڪوشش ڪري روڪي سگهي.
٦٨- ان حالت ۾ مختار نہ آهي مفتاح ۽ درمختار ڏس.
٦٩- متانہ ڏِسُ، جنهن ۾ سڀ نموني لکيل آهي. ٻيو شرح منيہ ان تي شاهد آهي.
٧٠- عالمگيري ۽ ٻين ڪتابن ۾ تحقيق سان ڏس ۽ الله ڏانهن رجوع ٿي.
٧١- اضطرار هت ٽي قسم آهي، جن مان هڪ قسم اڪمل آهي:
٧٢- اگر آواز اختيار کان ٻاهر آهي ۽ ان آواز کان بچي نٿو سگهجي.(١)
٧٣- اهو آواز ٻن حرفن سان ظاهر ٿيو تہ، اهو ڪلام آهي اعتبار ڪر.
٧۴- پر اهو ڪلام مفسد نہ آهي، توکي ان جو مثال ٻڌايان ٿو.
٧۵- جيئن ڪنهن سُورَ واري جي سيني مان درد جي سختيءَ کان آواز بلند ٿئي.
٧٦- جيئن دم واري ماڻهوءَ جي سيني مان، ٿوري زور سان آواز اچي.
٧٧- جيئن ڪو سخت آواز سان ڇڪ ڏئي يا اوڳرائي، آواز سان ظاهر ڪري.(٢)

(١) نسخي ۾ ڏهہ قران جي بہ ران قران لکيل آهي. (٢) آروغ: يعني اوگرائي

۷۸- چو سرفه بیاید بشدت تمام ‌‌ ‌ بود غیر مدفوع اي نیک نام
۷۹- تثاؤب(۱) بغلبه گهي بي حد ست ‌ که دفعش بحیله نیاید بدست
۸۰- دگر نوع کامل بدان اي فطن ‌ چو موجب کلامش بود در بدن
۸۱- ز موجب بباشد زوالِ اختیار ‌ صدورِ کلام ست مع الاضطرار
۸۲- بکا(۲) بر مصیبت ویا بر الم ‌ بحرفین صادر بباشد بدم
۸۳- چو مقدور دفعش نباشد تمام ‌ نمازش بحال ست اي نیک نام
۸۴- ز مفتاح و از درمختار گیر ‌ همین مسئله را بکن دل پذیر
۸۵- چو مقدور دفعش بباشد عیان ‌ بُکا هست مفسد شنو این بیان
۸٦- بحرفین صادر چو باشد همان ‌ وَ اِلاَّ نه مفسد بود بي گمان
۸۷- بکاؤ انین ست هم وایٔ وایٔ ‌ درین حکم یکسان بهر جاء جاء
۸۸- سیوم نوع موجب صدورِ کلام ‌ بود اضطراري بغلبه تمام
۸۹- که غالب شود بر دلش اي همام ‌ صدورش ازین وجه شد بي مرام
۹۰- ولي اضطرار دلش این مقام ‌ بصوتِ شنیدن شود همچو دام
۹۱- و یا دیدنش صورتي موجب ست ‌ و یا بر دلش مغیي غالب ست
۹۲- اگر صاعقه سخت هده(۳) زده ‌ که لرزان ازان بر زمین آمده
۹۳- و یا رَعد هده زده هولناک ‌ بحدي که هده بود سینه چاک
۹۴- و یا کرد هده تفنگ کلان ‌ که بسیار واسع بود بي گمان
۹۵- ازین هر سه هده بسي جان گُداز ‌ بود در زمین و جبال اهتزاز
۹٦- و یا شیر بر وي یکایک شتاب ‌ جهیده ز پیشش شنو این جواب
۹۷- و یا صورتِ جن کانست مهیب ‌ یکایک بدیده شنو اي حبیب
۹۸- بجمله صور این چو صافِ دلان ‌ ببودند اندر نمازِ عیان
۹۹- بکردند آواز هي، هي بلند ‌ بہ هي، هي دران وقت نعره زدند
۱۰۰- ندارند خود طاقت امتناع ‌ بوقت بدیدن و وقت سماع
۱۰۱- نمانده ز نعره زدن هیچ فرد ‌ که هي هي نکرده، نه ها، ها بکرد

(۱) تثاؤب: بسندي آباسي. (۲) در نسخه "جه" بُکاء مصیبت بغیر لفظ بر. (۳) هَده: سندي ڏهکاءُ.

٧٨- جيئن ڪنهن کيٰ ڏاڍي سخت ڪنگهه اچي، جيڪا جهلي نہ سگهي.
٧٩- اوپاسي گهڻو غلبو ڪري، جنهن کي ڪنهن بہ حيلي سان روڪي نہ سگهجي.(١)
٨٠- اضطرار جو ٻيو قسم ڪامل آهي، جو ڪلام جو موجب بدن ۾ هجي.
٨١- ان موجب جي ڪري اختيار زائل ٿئي ٿو ۽ ڪلام اضطراري صادر ٿئي ٿو.
٨٢- ڪنهن مصيبت يا درد جي ڪري روئڻ، جنهن مان ٻن حرفن وارو ڪلام صادر ٿئي.(٢)
٨٣- جيڪڏهن ان جي دفع ڪرڻ جي طاقت نہ اٿس تہ، سندس نماز بحال آهي.
٨٤- هي مسئلو "مفتاح" ۽ "درمختار" مان سِڪُ ۽ ان کي دل سان هنڊاءِ.
٨٥- اگر ان جي دفع ڪرڻ جي طاقت اٿس تہ، روئڻ نماز جو مفسد آهي.
٨٦- سو بہ تڏهن جڏهن ٻن حرفن سان صادر ٿئي، نہ تہ مفسد نہ آهي.
٨٧- روئڻ، دانهن ڪرڻ ۽ واءِ واءِ ڪرڻ، هن مسئلي ۾ سڀ هڪجهڙا آهن.
٨٨- ٽيون قسم جيڪو ڪلام جي ظاهر ٿيڻ جو موجب آهي، اهو گهڻي غلبي جي ڪري اضطراري آهي.
٨٩- جيڪو ان جي دل تي غالب ٿئي ٿو، جنهن ڪري ڪلام ٿيو.
٩٠- ۽ هتي سندس دل جو اضطرار، آواز ٻُڌڻ سان آهي.
٩١- يا ڪا صورت ڏسڻ، انجو موجب آهي يا سندس دل تي غشي جو غالب هجڻ آهي.
٩٢- يا وِجُ سخت ڏهڪاءُ ڪيو، جنهن ڪري زمين ۾ لرزو اچي ويو.(٣)
٩٣- يا وِجُ اهڙو خوفناڪ ڏهڪاءُ ڪيو، جو سينو ڦاڙڻ جهڙو هجي.
٩٤- يا ڪنهن توب ڏهڪاءُ ۽ ڌماڪو ڪيو.
٩٥- انهن ٽنهي جان گداز، ڏهڪائن جي ڪري زَمين ۽ جبلن ۾ ڏڪٽي پئي هجي.
٩٦- يا ان تي ڪنهن شينهن اچانڪ حملو ڪيو ۽ ان جي آڏو آيو.
٩٧- يا ڪنهن جن جي، خوفناڪ صورت اوچتو ڏٺائين.
٩٨- انهن ذڪر ڪيل صورتن ۾، نمازي نماز ۾ هئا.
٩٩- انهن نمازين، انهيءَ وقت (وچ نماز ۾) هَئي هَئي جو آواز بلند ڪيو.
١٠٠- انهن کي، صورت ڏسڻ يا ڏهڪاءُ ٻڌڻ وقت، ان آواز روڪڻ جي طاقت نہ هئي.
١٠١- ڪوبہ ماڻهو دانهن ڪرڻ کان نہ رهيو، جنهن هَئي هَئي يا ها ها نہ ڪئي هجي.

(١) تثاؤب: يعني اُٻاسي. (٢) نسخي "جهہ" ۾ 'بُڪاء مصيبت' 'بر' جي لفظ کانسواءِ آهي. (٣) هَدہ: ڏهڪاءُ.

۱۰۲- نماز همه را نباشد فساد | چو مجبور گشتند داري تو ياد
۱۰۳- يکايک رسيده چو او را خبر | خبر نيک يا بد رسيده اگر
۱۰۴- دلش گشت مغلوب بيحد ازان | کنند آه يا اوه يا وا عيان
۱۰۵- نه هرگز تواند که دل را همو | ز نعره زدن باز دارد نکو
۱۰۶- ازين اصل خارج بدان ضحک را | که مفسد نماز ست آن مطلقا
۱۰۷- گهي ضحک گردد بلا اختيار | ندارد ز تشويش در دل قرار
۱۰۸- بود ضحک چون اضطراري تمام | ازان هم فساد نماز ست مدام
۱۰۹- بدان هر بکاءِ اِنين و کلام | که صادر شود از خشوع اي همام
۱۱۰- صدورش بود گرچه بي اضطرار | نه مفسد نماز ست کن اعتبار
۱۱۱- چو فاني ست في الله کس با کمال | که مجروح باشد بتيغ جلال
۱۱۲- زند موج عشق الٰهي عيان | ز سوزِ محبت جهد از ميان
۱۱۳- بگريه بزاري بجوشد اگر | نمازش بحال ست دان اين خبر
۱۱۴- ميان حديث ست مضمون اين | ميانِ نماز رسول امين
۱۱۵- بجوشيد گاهي چو ديگِ مسين | ازيزش ز سينه ببودي متين
۱۱۶- ازيز ست آواز ديگي بنام | بوقتِ بجوشيدنش اي همام
۱۱۷- چو از صدر صديق بودي ازيز | چو بعضي ز صدرش شنودي ازيز
۱۱۸- بمانند ديگي بجوشيد هان | ميان نمازش شنو اين بيان
۱۱۹- نه تخصيص گشته بسالار ما | ز مفتاح اين حکم دان با صفا
۱۲۰- ز قرآن بخوان باز اي ذو فنون | بفرمود قد افلح المؤمنون
۱۲۱- خشوع ست ايشان ميانِ نماز | بيانِ خشوع ست بيحد دراز
۱۲۲- بکائي که از بهر دنيا بود | نه هرگز خشوع ست نه زيبا بود
۱۲۳- کسي کو ز شوق بهشت و لقاء | و يا او ز شوق رسولِ خدا
۱۲۴- و يا او ز خوف عذابُ القبر | و يا درد دارد ز نار سقر
۱۲۵- و يا او ز دهشت قيامت بهول | درين جمله باشد يکي صاف قول

١٠٢- انهن جي نماز فاسد نہ ٿي، چو تہ هو مجبور هئا ياد رک.
١٠٣- جيڪڏهن ڪنهن کي اوچتو چڱي يا بري خبر پهتي.
١٠٤- انهيءَ خبر جي ڪري سندس دل مغلوب ٿي وئي ۽ آه يا اوه يا وا پيو ڪري.
١٠٥- اهو دل کي انهيءَ دانهن يا نعري هڻڻ کان روڪي نٿو سگهي.
١٠٦- ضحڪ کي هن اصل کان جدا سمجهہ، چو تہ اهو مطلقا نماز جو مفسد آهي.
١٠٧- ڪڏهن ضحڪ بي اختيار ٿئي ٿو ۽ تشويش جي ڪري دل ۾ قرار نٿو وٺي.
١٠٨- جيڪڏهن ضحڪ اضطراري هوندو تہ بہ، ان سان نماز فاسد ٿي پوندي.
١٠٩- روئڻ، دانهن ڪرڻ ۽ ڪلام ڪرڻ، جيڪو خشوع کان صادر ٿئي.
١١٠- انهن جو صادر ٿيڻ، اگرچہ بي اضطراري هجي، نماز جو مفسد نہ آهي.
١١١- اگر ڪوشخص فنا في الله جي درجي۾ هجي، جيڪو اللہتعالىٰ جي جلال جي تلوار سان قتيل هجي.
١١٢- عشق الاهي موجزن ٿئي ۽ محبت جي سوز کان تڙپي پيو.
١١٣- اگر روح راڙي سان جوش ۾ آيو تہ ان جي نماز بحال آهي.
١١٤- حديث شريف ۾ اهو مضمون آيو آهي تہ رسول امين ﷺ جن نماز ۾ هئا.
١١٥- ڪڏهن جوش ڪيائون ٿي، جيئن ٽامي جي ديڳ ٽهڪي ۽ سيني مان ازيز (آواز) آيو ٿي.
١١٦- ازيز ٽهڪندڙ ديڳ جو آواز آهي، جڏهن جوش ڪري ٿي.
١١٧- اهو آواز حضرت ابوبڪر صديق رضي الله تعالىٰ عنه جي سيني مان بہ ڪڏهن ڪڏهن ٻڌبو هو.
١١٨- ديڳ جي جوش وانگر آواز، نماز ۾ ٻڌبو هو.
١١٩- اسان جي سردار عليه الصلواة والسلام سان اهو حڪم خاص نہ آهي، مفتاح۾هي حڪم پڙهہ.
١٢٠- پيو قرآن شريف ۾ ڏسو تہ "قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ" فرمايل آهي.
١٢١- نماز ۾ انهن کي خشوع آيو ٿي. خشوع جو بيان گهڻو ڏکو آهي.
١٢٢- جيڪڏهن روئڻ دنيا جي ڪري هجي، اهو خشوع نہ آهي، بلڪ بي زيب آهي.
١٢٣- جيڪو ماڻهو بهشت جي شوق خاطر، خدا تعالىٰ جي ديدار خاطر يا رسول جي محبت خاطر روئي ٿو.
١٢٤- يا قبر جي عذاب جي خوف کان، يا دوزخ جي باهہ جو درد اٿس.
١٢٥- يا قيامت جي خوفناڪ منظر کان، انهن سيني صورتن ۾ هڪ قول صاف آهي.

١٢٦- نمازش بحال ست بحالت چنين اگرچه بكرده بكاؤ انين
١٢٧- حديثي درين باب وارد شده بشارت بطوبیٰ لهم آمده
١٢٨- بدان آب چشم محبان كه هست بنزديک ايزد تعالیٰ به است
١٢٩- بفردا قيامت بترياق آب نشاند فرو نار دوزخ شتاب
١٣٠- چو نعره زند نار هَلْ مِنْ مَزِيد سرش آب ديده بگيرد شديد
١٣١- ولي آب چشمي كه از خوف حق نباشد ز عشقش بباشد چو بق
١٣٢- نه اين فضل دارد كه آتش كشد نه هرگز گهي التهابش كشد
١٣٣- چه مَنْشَأُ همين خوف بيگانگي ست كه آن نزد حق سخت ديوانگي ست
١٣٤- چنين ست در مذهب رابعه باو نيز امت شده تابعه
١٣٥- امامي كه خوش خوان بباشد تمام قرائت بخوانده اگر او امام
١٣٦- شده مقتدي را بكاؤ انين خوش آمد چو او را قرائت چنين
١٣٧- دگر هم نعم گفت از خوش دلي و يا گفت آري و يا او بلیٰ
١٣٨- نمازش صحيح ست اي نيک روع همه را دلالت بود بر خشوع
١٣٩- ببين درمختار يابي يقين برين دار باور مشو بي يقين
١٤٠- رجعنا الیٰ مَا وَعَدْنَا لَكُم بدان شرط ثالث مكن راه گم
١٤١- بود شرط يقظه برائي كلام كه مفسد نماز ست اي نيک نام
١٤٢- چو در نوم گفته كلام دراز نه مفسد كلام ست روا شد نماز
١٤٣- نه مفسد نماز ست قهقهه بخواب نه سخن ست مفسد كه گفته بخواب
١٤٤- عبارات نائم همه هدر دان ز "توضيح" واضح تو اين قدر دان
١٤٥- بتوضيح اين قول كرده قبول كتابي ست آن معتبر در اصول
١٤٦- بقولي چو در خواب گفته كلام و يا كرد قهقه درش اي همام
١٤٧- نمازش شكسته شده نا به است همين قول ماخوذ مُفتیٰ به است
١٤٨- ببين درمختار قول اين گزيد ز عالمگيري ست فتویٰ مزيد
١٤٩- صحيح ست در شرح منيه همين ميانِ متانه بگشته متين

١٢٦- اهڙي حالت ۾ ان جي نماز بحال آهي، توڙي روئي يا دانهن ڪري.
١٢٧- ان باري ۾ حديث آيل آهي، انهن لاءِ خوشخبري ۽ مبارڪ آيل آهي.
١٢٨- عاشقن جي اکين جو پاڻي، الله تعالىٰ وٽ بهتر آهي.
١٢٩- قيامت جي ڏينهن، ان پاڻيءَ جي ترياق سان دوزخ جي باهه وسامي ويندي.
١٣٠- جڏهن باه "هَلْ مِنْ مَّزِيْدٍ" جو نعرو هڻندي ته، اکين جو پاڻي سندس چوٽي جهڪائي ڇڏيندو.
١٣١- ۽ اکين جو اهو پاڻي، جيڪو خوف خداءِ عشق الاهي جي ڪري نه هجي مچر جي مثال آهي.
١٣٢- ان ۾ ايتري پلائي نه آهي، جو باهه وسائي يا ان جي ڇپي هٽائي.
١٣٣- ڇو ته خوف جي منشا ڏارياٿپ آهي، جيڪا الله تعالىٰ وٽ ديوانگي آهي.
١٣٤- اهو رابعه رحمة الله عليها جو مذهب آهي، جنهن جي امت تابع آهي.
١٣٥- جيڪڏهن امام خوش خوان هجي ۽ خوش الحان سان قرائت ڪري.
١٣٦- مقتديءَ کي روئڻ آيو، جڏهن ڪيس ان جي قرائت جو ميٺاج لڳو.
١٣٧- ٻئي دل جي خوشي ۽ لذت سان، "نعم" يا "آري" يا "بلىٰ" چيو.
١٣٨- ان جي نماز صحيح آهي ۽ اهي سڀ شيون خشوع تي دلالت ڪن ٿيون.
١٣٩- "درمختار" ڏس ته يقين ٿئي، ان ٿي ڀروسو ڪر ۽ بي يقين نه ٿي.
١٤٠- وعدي ڪيل ڳالهه ڏانهن موٽيا سون، ٿيون شرط ڄاڻ ۽ واڻ گم نه ڪر.
١٤١- نماز کي ڀڃندڙ ڪلام لاءِ سجاڳي شرط آهي.
١٤٢- اگر ننڊ ۾ گهڻي گفتگو ڪيائين ته اهو ڪلام (گفتگو) مفسد نه آهي ۽ نماز جائز ٿي.
١٤٣- ننڊ ۾ قهقه (ٽهڪ) ۽ سخن چيل، نماز جو مفسد نه آهي.
١٤٤- ننڊ ڪندڙ شخص جون عبارتون (الفاظ ۽ جملا) بيسود آهن. ايتريقدر "توضيح" ۾ واضح آهي.
١٤٥- "توضيح" ۾ هن قول کي قبول ڪيو اٿس ۽ "توضيح" اصول فقه ۾ معتبر ڪتاب آهي.
١٤٦- هڪ قول موجب، جيڪڏهن ننڊ ۾ ڳالهائيائين يا قهقه (ٽهڪ) ڏنائين.
١٤٧- ان جي نماز ڀڄي پئي ۽ اهو سٺو نه آهي، هي قول عملً ڪيل ۽ مُفتىٰ به آهي.
١٤٨- درمختار ڏِس ۽ هي قول قبول ڪر، وڌيڪ فتوىٰ عالمگيري ۾ آهي.
١٤٩- شرح منيه ۾ به هي قول صحيح آهي، متانه ۾ به هي قول مضبوط آهي.

۱۵۰- ولي حکم قهقه که در نوم گشت بتفصيل تحقيق بالا گذشت
۱۵۱- هرآن(۱) لفظ ذکر خدا اکبر ست و يا لفظ قرآن نه خود ديگر ست
۱۵۲- بنزد ابي يوسف ست مطلقا نه مفسد نماز ست اي خوش لقا
۱۵۳- بنزديک طرفين حکم ست همين مگر در دو موضع شنو اي امين
۱۵۴- يکي چون بگويد بمعرض خطاب دگر چون بگويد براني جواب
۱۵۵- درين هر دو موضع همان مفسد ست اگرچه ز قرآن بيامد بدست
۱۵۶- تو بر قول طرفين فتویٰ نگر نه قول ابي يوسف ست معتبر
۱۵۷- ولي هست راجع ببعضِ امور موافق بطرفين شد با سرور
۱۵۸- اگر اين مقامات جوئي تمام ببين درمختار يابي بمرام
۱۵۹- اگر او کسي را بداده سلام سلام عليکم بگفت اين کلام
۱۶۰- چو وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَکَ بگفت مصيبت زده را به بي شک بگفت
۱۶۱- چو گفته كُلُوْا وَاشْرَبُوْا در نماز بکرده خطابش بقومي بناز
۱۶۲- کسي از قرائت چو بسته شده برو فتح کرد او که آنجا بُده
۱۶۳- نمازش بفتحش بگشته تباه چه فتحش خطاب ست بي اشتباه
۱۶۴- بمعني خطاب ست بمعرض خطاب نمازش تباه ست بين در کتاب
۱۶۵- چو قاري گرفته قرائت ازو نمازش شکسته شده نا نکو
۱۶۶- بمعني جواب ست گرفتن همين جوابت همين ست دان اي امين
۱۶۷- مگر چون ببسته شده خود امام برو مقتدي فتح کرده تمام
۱۶۸- امامش گرفته ازو فتح را نماز همين هر دو باشد روا
۱۶۹- و ليکن براني ضرورت روا ست سوايش نه در هيچ صورت روا ست
۱۷۰- وگر او برفته بسورت دگر چو بسته شده از نخستين نگر
۱۷۱- و يا او سه آيت مع الفاتحه بخوانده قرائت شنو اين همه
۱۷۲- ازان پس چو بسته شده خود امام نه حاجت بفتخ ست اي نيک نام
۱۷۳- درين هر دو صورت اگر فتح کرد دو قول ست اينجا درين نيک مرد

(۱) در نسخه "جهه" همان بجایٔ هرآن نوشته است.

١٥٠- ۾ ننڍ واري قهقه (ٽهڪ) جو حڪم، تحقيق ۽ تفصيل سان گذري چڪو آهي.
١٥١- جيڪو لفظ خدا تعالىٰ جو ذڪر آهي يا قرآن جو لفظ آهي ۽ ٻيو ڪو لفظ نہ آهي.(١)
١٥٢- امام ابو يوسف وٽ مطلقا نماز جو مفسد نہ آهي.
١٥٣- طرفين وٽ ٻہ اهو حڪم آهي، مگر ٻن جاين ۾ اهو حڪم نہ آهي.
١٥٤- هڪ جڏهن خطاب ڪري، ٻيو جڏهن ڪنهن کي جواب ڏئي.
١٥٥- انهن ٻنهي جاين ۾ اهو مفسد آهي، توڙي قرآن شريف مان لفظ چوي.
١٥٦- فتوىٰ طرفين جي قول تي آهي، امام ابو يوسف جو قول معتبر نہ آهي.
١٥٧- ۾ امام ابو يوسف ڪن مسئلن ۾، طرفين جي قول ڏي رجوع ڪيو آهي.
١٥٨- جيڪڏهن اهي جايون ڳوليون، درمختار ڏس تہ مقصد حاصل ٿئي.
١٥٩- جيڪڏهن ان ڪنهن شخص کي سلام ڪندي "سلام عليڪم" چيو.
١٦٠- جيڪڏهن ڪنهن مصيبت زده کي، "وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا اَصَابَكَ" چيائين.
١٦١- اگر نماز ۾ "كُلُوْا وَاشْرَبُوْا" چيائين ۽ ان سان ڪنهن کي خطاب ڪيائين.
١٦٢- جيڪڏهن ڪو شخص قرائت ۾ منجهي پيو ۽ انکي ٻئي شخص ٽاڪاٽو ڏنو جيڪو اتي هو.
١٦٣- ٽاڪاٽي ڏيڻ جي ڪري سندس نماز ڀڄي پئي، ڇو تہ ٽاڪاٽو ڏيڻ بہ خطاب آهي.
١٦٤- خطاب جي موقعي تي ٽاڪاٽو ڏيڻ خطاب جي معنىٰ ۾ آهي، انجي نماز ڀڄي پئي ڪتاب ڏسو.
١٦٥- جيڪڏهن قرائت ڪندڙ ٽاڪاٽو ورتو تہ، ان جي بہ نماز ڀڄي پئي.
١٦٦- ٽاڪاٽو وٺڻ جواب جي معنىٰ ۾ آهي، هي ان (خطاب) جو جواب ڄاڻ.
١٦٧- ۾ جيڪڏهن خود امام قرائت ۾ اٽڪي پيو ۽ مقتديءَ ان کي ٽاڪاٽو ڏنو.
١٦٨- امام ان جو ٽاڪاٽو ورتو تہ ٻنهي جي نماز جائز آهي.
١٦٩- ۾ ضرورت جي ڪري جائز آهي بنا ضرورت جي ڪنهن بہ صورت ۾ جائز نہ آهي.
١٧٠- جيڪڏهن پهرين سورت ۾ منجهي پيو ۽ ٻي سورت شروع ڪيائين.
١٧١- يا ان شخص فاتحہ سان گڏ، ٽن آيتن جو قدر پڙهيو.
١٧٢- ٽن آيتن کان پوءِ امام قرائت ۾ منجهي پوي تہ، ٽاڪاٽي ڏيڻ جي ضرورت نہ آهي.
١٧٣- انهن ٻنهي صورتن ۾ جيڪڏهن ٽاڪاٽو ڏنائين تہ هتِ ان بابت ٻہ قول آهن.

(١) نسخي "جهہ" ۾ 'هرآن' جي بدران 'همان' لکيل آهي.

١٧٤- بقولي كه باشد نمازش صحيح صحيح ست آن قول ديدم صريح
١٧٥- اگرچه نه فتحش بگشته قبول قبولش نكرده امامش ملول
١٧٦- امامش گرفته قرائت اگر درين هر دو صورت شنو اين خبر
١٧٧- دو قول ست ميانِ نمازش صريح نمازش صحيح ست بقول صحيح
١٧٨- نماز همين هر دو دان مطلقا صحيح ست بهر طور اي خوش لقا
١٧٩- درين حكم فاتح و مفتوح له شده هر دو يكسان درين مسئله
١٨٠- ولي قصد فاتح كند فتح را نه قصد قرائت كند اي كيا
١٨١- بعالمگيري ست تحقيق اين ببين درمختار يابي يقين
١٨٢- بتفصيل بسيار در برهنه بتحقيق آمد همين مسئله
١٨٣- اگر بهر اعلام خواند بلند نمايد نمازش اگر هوش مند
١٨٤- و يا او بذكري ز اذكار حق نمايد حقيقت همين كار حق
١٨٥- مبادا بپيشش كند كس عبور و يا او كند اقتدا پس حضور
١٨٦- نمازش صحيح ست بين در كتاب نه اين ست خطاب و نه اين ست جواب
١٨٧- چو چيز از نمازش شده ترک زو فراموش كرده، نه يادش نگو
١٨٨- خبر داد او را چو مردِ دگر ميانِ نمازش شنو اين خبر
١٨٩- بكرده همه آنچه كردن ببود چو جمله خبر اين ز ديگر شنود
١٩٠- نمازش روا گشت اين فتح نيست نمازش روا دان دليلش قوي ست
١٩١- هرآن صوت حرفين دارد عيان ولي بي عذر مي بود آن زمان
١٩٢- چو مختار او هست در دفع آن همان صوت مفسد بود جاودان
١٩٣- چنانچه كند نفخ با اختيار و يا فازه اش را كشد با قرار
١٩٤- مگر خود تنحنح بقولِ صحيح نه مفسد نمازست اي مستريح
١٩٥- بنزد ابي يوسف ست با صفا تنحنح نه مفسد شده مطلقا
١٩٦- بنزديک طرفين آن مفسد ست مگر در سه موضع مدان مفسد ست
١٩٧- يكي بهر تحسين صوتش كند ز بهر قرائت شنو اين سند

١٧٤- جنهن قول موجب سندس نماز صحيح آهي، مون صريح ڏٺو آهي ته اهو قول صحيح آهي.
١٧٥- اگرچه سندس ٽاڪاٽو قبول نه ٿيو، جو امام ٽاڪاٽو نه ورتو.
١٧٦- اگر امام ٽاڪاٽو ورتو، پنهي صورتن ۾ هي احوال پڌو.
١٧٧- ان جي نماز بابت ٻه قول آهن، صحيح قول موجب سندس نماز صحيح آهي.
١٧٨- اهي ٻنهي صورتن واريون نمازون، هر حال ۾ مطلقاً درست آهن.
١٧٩- ٽاڪاٽو ڏيندڙ ۽ وٺندڙ، هن مسئلي ۾ هڪجهڙا آهن.
١٨٠- پر ٽاڪاٽو ڏيندڙ ٽاڪاٽي جو قصد ڪري، قرائت جو قصد نه ڪري.
١٨١- هيءَ تحقيق عالمگيريءَ ۾ آهي، درمختار ڏس ته يقين ٿئي.
١٨٢- هي مسئلو گهڻي تفصيل ۽ تحقيق سان فتاوىٰ برهنه ۾ آيل آهي.
١٨٣- جيڪڏهن ڪنهنکي ڄاڻائڻ خاطر بلند آواز سان پڙهيائين ته، جيئن ان تي پنهنجي نماز ظاهر ڪري.
١٨٤- يا خدا جي ذڪر سان ڄاڻائي ته، ٻئي کي حقيقت معلوم ٿئي ته هو نماز ۾ آهي.
١٨٥- ته متان ان جي اڳيان کو لنگهي يا ان لاءِ ته اهو اچي سندس پٺيان اقتدا ڪري.
١٨٦- ان جي نماز صحيح آهي، ڪتاب ڏس هي نه خطاب آهي، نه جواب.
١٨٧- اگر نماز مان ڪا شيءِ، ڪانئس ويسر ۾ ترڪ ٿي ۽ ياد نه آيس.
١٨٨- ڪنهن ٻئي ان کي نماز ۾ خبر ڏني ته (ان بابت) خبر پڌو.
١٨٩- جيڪي ڪرڻو هوس سو ڪيائين، جڏهن ٻئي کان خبر پڌائين.
١٩٠- سندس نماز جائز ٿي، هي ٽاڪاٽو نه آهي، نماز جائز ڄاڻ، ان جو دليل قوي آهي.
١٩١- جيڪو آواز ٻن حرفن وارو آهي، اهو بنا عذر جي ڪيائين.
١٩٢- ان جي دفع ڪرڻ ۾ ڪيس اختيار آهي ته، اهو آواز نماز جو مفسد آهي.
١٩٣- جيئن اختيار سان ٿوڪ ڏنائين يا قرار سان اوٻاسي ڏنائين.
١٩٤- صحيح قول موجب تنَحنَح (کنگهڪار) نماز جو مفسد نه آهي.
١٩٥- امام ابو يوسف وٽ تنحنح، مطلقا نماز جو مفسد نه آهي.
١٩٦- طرفين وٽ اهو مفسد آهي، پر ٽن جاين ۾ مفسد نه ڄاڻ.
١٩٧- هڪ قرائت واسطي، سهڻي آواز ڪرڻ لاءِ تنحنح ڪري.

١٩٨- چو حسنِ قرائت بصوت حسين — بود پس تنحنح برايش گزين
١٩٩- چه تحسين قرآن بود خوب زه — ميانِ حديث ست مامور به
٢٠٠- براۓ غرض اين تنحنح كه هست — نه مفسد نماز ست بلكه آن به است
٢٠١- اگرچه بحرفين صادر شده — باكثر كتب هست اين مسئله
٢٠٢- دگر چون خطا كرد گاهي امام — ازو چيز متروک شد اي همام
٢٠٣- برو مقتدي كرد اعلام تام — تنحنح نموده شنو اين كلام
٢٠٤- نه مفسد تنحنح همين آمده — اگرچه بحرفين صادر شده
٢٠٥- ولي ترک اَوْلیٰ بكرده همو — بود وجه اعلام ديگر نكو
٢٠٦- درين وجه وارد شده سَبْحَلَه(١) — ميان حديث آمده سَبْحَلَه
٢٠٧- سيوم چون مُصَلِّيْ نمايد نماز — دگر مرد را تا بدانند نياز
٢٠٨- تنحنح اگر بهر اعلام او — بكرده نمازش روا دان نكو
٢٠٩- اگرچه(٢) تنحنح بحرفين زو ست — و ليكن تنحنح نكردن نكو ست
٢١٠- چه اعلام اين هم بذكرِ خدا — بود از تنحنح بسي خوش نما
٢١١- چنانچه گذشته همين مسئله — ميانِ دو موضع مكن ولوله
٢١٢- درين هر سه موضع تنحنح تمام — نه مفسد نماز ست اي نيک نام
٢١٣- صحيح ست اين قول اندر كتب — ببين در متانه الَي اللهِ تُبْ
٢١٤- ببين درمختار گفته صريح — كه اين قول تحقيق باشد صحيح
٢١٥- كنون تو جوابات مفسد بدان — اگرچه ز قرآن بود جاودان
٢١٦- چو الحمدلله بر خوش خبر — بگفته شده مفسد(٣) معتبر
٢١٧- چو بر بد خبر گفت ترجيع(٤) را — نمازش برفته، نگشته روا
٢١٨- چو او را بچيزي تعجب ببود — جوابش بسُبْحَانَ رَبِّي نمود
٢١٩- چو نامِ رسول خدا را شنود — جوابش بتعظيم گفته درود
٢٢٠- چو نام خدا را شنيده ز كس — جوابش بتجليل او گفت پس

(١) سبحَله: اي سُبْحَان الله گفتن. (حاشيه مصنف) (٢) در نسخه "غ" اگر نوشته.
(٣) در نسخه "جهه" مفسدش نوشته (٤) ترجيع: اي اِنَّا لله وَ اِنَّا اِلَيه راجِعُوْن گفتن (حاشيه مصنف)

۱۹۸- جيڪڏهن سهڻي قرائت، سهڻي آواز سان هجي، ان لاءِ تنحنح ڪري ته ٺيڪ آهي.
۱۹۹- قرآن سهڻو پڙهڻ تمام سٺو آهي، حديثن ۾ ان بابت حڪم آيو آهي.
۲۰۰- ان غرض لاءِ تنحنح نماز جو مفسد نه آهي، بلڪ بهتر آهي.
۲۰۱- توڙي ٻن حرفن سان صادر ٿئي، اڪثر ڪتابن ۾ هي مسئلو آيل آهي.
۲۰۲- پيو جيڪڏهن امام خطا ڪئي ۽ ان کان ڪجهه ترڪ ٿي ويو.
۲۰۳- ان جي ڄاڻائڻ لاءِ مقتدي تنحنح ڪيو ته هي ڪلام ٻڌو.
۲۰۴- اهو تنحنح نماز جو مفسد نه آهي، توڙي ٻن حرفن سان صادر ٿئي.
۲۰۵- پر ترڪ اوليٰ ڪيائين، ٻي طرح سان ڄاڻائڻ چڱو آهي.
۲۰۶- ڄاڻائڻ لاءِ حديثن ۾ سُبْحَانَ اللهِ جو لفظ آيو آهي.(۱)
۲۰۷- ٽيون جڏهن نمازي پنهنجي نماز ٻئي شخص کي ڏيکاري ته جيئن ان کي خبر پوي.
۲۰۸- اگر تنحنح ان جي اعلام لاءِ ڪيائين ته، سندس نماز درست آهي.
۲۰۹- اگرچه تنحنح ٻن حرفن سان ڪيائين، پر تنحنح ڪرڻ چڱو نه آهي.(۲)
۲۱۰- چو ته الله تعاليٰ جي ذڪر سان اعلام، تنحنح کان گهڻو بهتر آهي.
۲۱۱- جيئن ته هي مسئلو ٻن جاين ۾ گذري چڪو آهي، تنهنڪري ولولو نه ڪر.
۲۱۲- انهن ٽنهي جاين ۾ تنحنح ڪرڻ نماز جو مفسد نه آهي.
۲۱۳- ڪتابن ۾ هي قول صحيح آهي، متانه ۾ ڏس ۽ الله ڏانهن رجوع ٿي.
۲۱۴- "درمختار" ڏس ان صريح چيو آهي ته، هي قول صحيح آهي.
۲۱۵- هاڻي مفسد جواب ڄاڻ، توڙي قرآن شريف مان هجن.
۲۱۶- اگر چڱي خبر ٻڌي، اَلْحَمْدُ لِلهِ چيائين ته نماز فاسد ٿي.(۳)
۲۱۷- اگر خراب خبر ٻڌي اِنا لِلهِ وَاِنا اِلَيهِ رَاجِعُوْنَ چيائين ته، نماز ٻچي پئي ۽ جائز نه ٿي.(۴)
۲۱۸- اگر تعجب جهڙي ڳالهه ٻڌي، جواب ۾ سُبحان رَبّيَ چيائين.
۲۱۹- اگر خدا جي رسول جو نالو ٻڌي، جواب ۾ تعظيم خاطر درود پڙهيائين.
۲۲۰- ڪنهن ماڻهوءَ کان خدا تعاليٰ جو نالو ٻڌي، جواب ۾ جَلّ جلالُهُ چيائين.

(۱) سبحَلهُ: يعني سبحان الله چوڻ. (حاشيه مصنف) (۲) نسخي "غ" ۾ 'اگرچه' جي بدران 'اگر' لکيل آهي.
(۳) نسخي "جه" ۾ مفسدش لکيل آهي. (۴) ترجيع: يعني اِنا لله واِنا اليه راجعون چوڻ. (حاشيه مصنف)

۲۲۱- چو تحمید عاطس شنیده بگوش جوابش برحمت بگفته بهوش
۲۲۲- ولي بعد تحمید عاطس بمفت جواب خودش خود برحمت بگفت
۲۲۳- و یا گفت تحمید را خوبتر چو عطسه شنیده ز مردِ دگر
۲۲۴- درین هر دو صورت ازین هر دو مرد نماز ست جائز چو این کار کرد
۲۲۵- و یا او بداده جواب سلام مثالات دیگر نگویم تمام
۲۲۶- ولي شرط فاسد شدن هر نماز بگفتن جوابات اي دل نواز
۲۲۷- بود نیتش صاف بهر جواب وَ اِلاّ نه فاسد بگردد شتاب
۲۲۸- ببین درمختار یابي صواب نه بیني همین شرط در هر کتاب
۲۲۹- اگر گفت آري و یا خود(۱) نعم چو عادت بدارد همو دم بدم
۲۳۰- و یا در جوابِ بگفته همو نمازش شکسته شده نا نکو
۲۳۱- وَ اِلاّ بباشد نمازش روا ببین درمختار یابي صفا
۲۳۲- اگر گفت لاحول بر وسوسه نمازش نمانده، بگشته تبه
۲۳۳- ولي چونکه از باب دنیا بدل بود وسوسه زشت اي مستدل
۲۳۴- وگر وسوسه بهر عقبیٰ شده نمازش بحال ست اي نیک ره
۲۳۵- چو بر وسوسه او کند حوقله نه مفسد نماز ست درین مسئله
۲۳۶- اگر نام شیطان ز مردي شنید برو لفظ لعنت بگفته پدید
۲۳۷- درین صورتِ هم شده اختلاف بقولي ست مفسد، بقولي معاف
۲۳۸- چو میعاد کرده چو خوانم بلند ترا گشت رخصت برو دل پسند
۲۳۹- ازین وجه خوانده بلندش اگر نمازش شکسته شنو این خبر
۲۴۰- اگر بهر زجر بهیمه بخواند نمازش نه هرگز سلامت بماند
۲۴۱- چو گربه بیامد بنزدِ طعام بصوت رفیعش بخوانده تمام
۲۴۲- چنانچه زده بانگ با سَبِّحِ اسُم اگرچه طعامش بود خوب قسم
۲۴۳- و یا گرگ بر میش واقع شده بتکبیر بر گرگ نعره زده
۲۴۴- چو مکتوبْ قرآن بخوانده همو برائي تعلم بجز گفتگو

(۱) در نسخه "جهه" وگر گفت نعم بجایْ ویا خود نعم نوشته است.

٢٢١- اگر ڇڪ ڏيندڙ کان الحمدلله ٻڌائين ۽ جواب ۾ يَرحَمُك الله چيائين.
٢٢٢- پر ڇڪ ڏيندڙ اَلْحَمْدُلِلهِ کان پوءِ، پاڻ کي جواب ۾، يَرحَمُك الله چيائين.
٢٢٣- يا ٻئي ڪنهن کان ڇڪ ٻڌي، اَلْحَمْدُ لِلهِ چيائين.
٢٢٤- انهن ٻنهي صورتن ۾، ٻنهي جي نماز جائز آهي.
٢٢٥- يا ان سلام جو جواب ڏنو، ٻيا سڀ مثال بيان ڪونہ ٿو ڪيان.
٢٢٦- انهن جوابن سان نماز جي فساد لاءِ هڪ شرط آهي.
٢٢٧- جواب لاءِ دل جي نيت صاف هجي، نہ تہ نماز فاسد نہ ٿيندي.
٢٢٨- درمختار ڏس تہ صحيح حقيقت معلوم ٿئي، اهو شرط هر ڪنهن ڪتاب ۾ نہ آهي.
٢٢٩- جيڪڏهن "آري" يا "نعم" (هائو) ڪيائين، جيڪا هر وقت سندس عادت هجي.(١)
٢٣٠- يا اهو لفظ جواب ۾ چيائين تہ، سندس نماز ڀڄي پئي.
٢٣١- جيڪڏهن نہ تہ سندس نماز جائز ٿي، در مختار ڏس تہ صفائي معلوم ٿئي.
٢٣٢- جيڪڏهن وسوسي جي ڪري لاحول پڙهيائين تہ، نماز باقي نہ رهي بلڪ تباهہ ٿي.
٢٣٣- پر تڏهن جڏهن اهو وسوسو، دنيا جي باري ۾ دل ۾ هجي ۽ اهو خراب آهي.
٢٣٤- اگر آخرت جي باري ۾ وسوسو ٿيو تہ، نماز بحال آهي.
٢٣٥- وسوسي جي ڪري لاحول پڙهندو تہ، هن مسئلي ۾ نماز جو مفسد نہ آهي.
٢٣٦- جيڪڏهن ڪنهن شخص کان شيطان جو نالو ٻڌي، ان تي لعنت وڌائين.
٢٣٧- ان صورت ۾ اختلاف آهي، هڪ قول موجب مفسد، ٻئي قول موجب معاف آهي.
٢٣٨- ڪنهن سان واعدو ڪيائين تہ، اگر ڏاڍيان پڙهيم تہ توکي موڪل آهي، پلي هليو وڃجان.
٢٣٩- اگر ان ڪري ڏاڍيان پڙهيائين تہ، سندس نماز ڀڄي پئي.
٢٤٠- اگر ڪنهن حيوان کي روڪڻ خاطر ڏاڍيان پڙهيائين تہ سندس نماز سلامت نہ رهندي.
٢٤١- طعام وٽ پلو آيو، جنهن ڪري بلند آواز سان پڙهيائين.
٢٤٢- جيئن سبح اسم جو لفظ بلند آواز سان پڙهيائين، توڙي طعام عمدي قسم جو هجي.
٢٤٣- يا بگهڙ، رڍ تي حملو ڪيو ۽ الله اڪبر سان بگهڙ کي هَڪَلَ ڏنائين.
٢٤٤- اگر سڪڻ خاطر، قرآن شريف تان ڏسي پڙهيائين.

(١) نسخي "جهہ" ۾ 'ويا خود نعم' جي بدران 'وگر گفت نعم' لکيل آهي.

۲۴۵- بنیت قرائت برائي نماز — بود نیز مفسد شنو با نیاز
۲۴۶- وگر یاد دارد قرائت همان — که خوانده ز مصحف شنو این بیان
۲۴۷- بقولي ست مفسد، بقولي معاف — و در قدر مفسد بود اختلاف
۲۴۸- ببین بوالمکارم بتفصیل صاف — ز تحقیق کردن مکن انحراف
۲۴۹- محالي که عادي و یا شرعي ست — سوالش حرام ست هم منهي ست
۲۵۰- و لیکن نه مفسد نماز ست آن — ببین درمختار کن دل نشان
۲۵۱- دعائي که مفسد نماز ست بحال — نه وارد ز شارع بود آن سوال
۲۵۲- نه وارد شده در حدیث صحیح — ز قرآن ندیده شده هم صریح
۲۵۳- بود نیز مَسْئُوْلُ چیزِ چنان — که ممکن ز مخلوق بودن عیان
۲۵۴- چو مقدور مخلوق مسئول او ست — سوالش همین نوع مفسد نکو ست
۲۵۵- مگر چونکه وارد شده آن دعاء(۱) — نه مفسد نماز ست اي با صفاء
۲۵۶- دعاء بچیزي که در هر سبیل — ز مخلوق بودن بود مستحیل
۲۵۷- محال ست بودن ز مخلوق آن — دعاء بآن چیز مفسد مدان
۲۵۸- اگرچه نه در شرع وارد شده — ببین درمختار اي نیک ره
۲۵۹- مشو مضطرب تو درین مسئله — درین بعض اعلام حیران شده
۲۶۰- یکي شرح منیه بتحقیق بین — دگر درمختار بین با یقین

ذکر زلة القاري در نماز(۲)

۱- اگر در قرائت غلط فاحش ست — میانِ نماز آن غلط نا خوش ست
۲- چو در ذات کلمه ندارد غلط — ولي در عوارض بیارد غلط
۳- چنانچه غلط کرد اعراب را — و یا ترک تشدید کرده بجا
۴- و یا خوانده تشدید بیجا همه — و یا مَد را ترک کرده چو مه

(۱) اگر در دعا رَب هب لي ملکا لا ینبغي لاحد من بعدي بخواند نمازش تباه نیست و لیکن حرام ست مثل این دُعا در نماز و خارج آن. (حاشیه مصنف) (۲) این عنوان مصنف در کتاب خود ذکر نکرده است.

٢٤٥- نماز جي قرائت جي ارادي سان ڏسي پڙهيائين تہ بہ نماز فاسد ٿي.

٢٤٦- جيڪڏهن اها قرائت ياد اٿس، جيڪا قرآن شريف تان ڏسي پڙهيائين تہ انجو بيان پڌو.

٢٤٧- هڪ قول موجب مفسد، ٻئي قول موجب معاف آهي ۽ مفسد جي قدر ۾ اختلاف آهي.

٢٤٨- ابوالمڪارم ۾ صاف تفصيل سان ڏس ۽ تحقيق ڪرڻ کان منهن نہ ڦيراء.

٢٤٩- جيڪو ڪم عادةً ۽ شرعاً مُحَال آهي، ان جو سوال ڪرڻ حرام آهي ۽ منع بہ آهي.

٢٥٠- پر اهو نماز جو مفسد نہ آهي "درمختار" ڏس ۽ اهو مسئلو دل ۾ ويهار.

٢٥١- جيڪا دعا نماز جي مفسد آهي ۽ شارع کان بہ، انجو سوال ڪرڻ وارد نہ ٿيو آهي.

٢٥٢- صحيح حديث ۾ نہ آيو، نہ وري قرآن شريف ۾ صريح نظر آيو.

٢٥٣- سوال ڪيل بہ اهڙي شيء آهي، جو مخلوق کان گهرڻ ممڪن آهي.

٢٥٤- جڏهن سوال ڪيل شيء مخلوق جي قدرت ۾ آهي تہ اهڙي قسم جو سوال نماز جو مفسد آهي.

٢٥٥- پر جيڪا دعا وارد ٿيل آهي، اها نماز جي مفسد نہ آهي.(١)

٢٥٦- اهڙي شيء بابت دعا گهرڻ، جيڪا هر حال ۾ مخلوق کان محال هجي.

٢٥٧- مخلوق کان جيڪا شيء محال هجي، ان شيء بابت دعا گهرڻ مفسد نہ آهي.

٢٥٨- توڙي اها دعا شريعت ۾ وارد نہ ٿي هجي، درمختار ڏس.

٢٥٩- هن مسئلي ۾ تون پريشان نہ ٿي، هن ۾ ڪي وڏا عالم بہ حيران ٿيا آهن.

٢٦٠- هڪ شرح منيہ تحقيق سان ڏس ٻيو درمختار يقين سان ڏس.

نماز ۾ غلط قرائت ڪرڻ جو بيان(٢)

١- جيڪڏهن قرائت ۾ گهٽي غلطي ڪيائين ۽ نماز ۾ اها غلطي سٺي نہ آهي.

٢- جيڪڏهن لفظ جي ذات ۾ غلطي نہ آهي، پر عوارض ۾ غلطي آهي.

٣- جيئن اعراب ۾ غلطي ڪيائين يا شَدَ ڇڏي ڏنائين.

٤- يا جتي شَدَ نہ هئي اتي شَد پڙهيائين يا مَدَ کي ترڪ ڪيائين.

(١) جيڪڏهن دعا ۾ چيائين تہ اي منهنجارب! مونکي اهڙي بادشاهي ڏي جو مون کانپوء ٻئي ڪنهنکي بہ اهڙي بادشاهي نہ ملي تہ نماز تباهہ نہ ٿيندي پر اهڙي دعا گهرڻ مطلقاً حرام آهي. نماز ۾ هجي يا نماز کان ٻاهر هجي (حاشيہ مصنف)

(٢) هي عنوان مصنف پنهنجي ڪتاب ۾ نہ آندو آهي.بلڪ مترجم جي طرفان آهي.

۵- و یا مَدَّ بي جا بخوانده همو — و یا وقف را وصل کرده نکو
۶- و یا عکس آن کرد چون وقف خواند — نمازش بجمله سلامت بماند
۷- همه هفت صورت که گفته شده — نه مفسد نماز ست اي نیک ره
۸- اگرچه تغیر معاني شود — ولي حکم لفظش نه ثاني شود
۹- مگر چون تغیر بگردد چنان — بود موجب الکفر معنیٰ همان
۱۰- چنانچه "مُصَوِّرُ" که نامِ خدا ست — اگر فتح بر واو خوانده خطا ست
۱۱- دو اعراب هم در عَصَیٰ آدم ست — یکي رفع آدم که آن لازم ست
۱۲- دگر نصب رب ست اینجا نگر — چو تبدیل کرده یکي با دگر
۱۳- یکي ختم کوثر هُوَالْاَبْتَرْ ست — دگر ختم "اَعْلیٰ" هویدا تر ست
۱۴- اگر پیش تکبیر این ختمها ست — ازان وقف لازم برین ختمها ست
۱۵- اگر او بتکبیر(۱) این ختمها — کند متصل وصل آرد بجا
۱۶- و یا او بمقابل وَالرَّاسِخُوْنَ — نه وقفش بکرده، بکرده زبونّ
۱۷- و یا مَدَّ همزه بکرده دراز — که در اسم ذاتي ست اي دل نواز
۱۸- چو اکبار در جایٔ اکبر بخواند — چو بر همزه اش مد اظهر بخواند
۱۹- دگر ترک تشدید ایاک کرد — و یا رب بي شد خوانده چو مرد
۲۰- تفاصیل این باب بسیارها ست — نوشتن همه را نیاید براست(۲)
۲۱- ولي چونکه معني تغیر نمود — بحدي که آن موجب الکفر بود
۲۲- چو معني تغیر گرفته تمام — شده موجب الکفر اي نیک نام
۲۳- سبب این تغیر نماز ست تباه — بنزدیک قدما بلا اشتباه
۲۴- بود قول قدما چو احوط قوي — ببايد برین قول عامل شوي
۲۵- جواز ست بر قول مُتَأَخِّرِیْن — برفتند بسیار علما برین
۲۶- اگرچه بود موجب الکفر آن — نه مفسد نماز ست دان این بیان
۲۷- عموم ست بلویٰ هویدا درین — ببلویٰ بود حکم آسان ترین
۲۸- بدادند بسیار فتویٰ برین — تو تفصیل آن در متانه ببین

(۱) در نسخه "ع" تکبیر بغیر باء نوشته است. (۲) در نسخه "جه" و "ج د" بدست بجایٔ براست نوشته است

٥- يا جتي مَدّ نہ هئي اتي مَدّ پڙهيائين يا وقف کي وصل ڪيائين.
٦- يا ان جي ابتڙ وصل کي وقف ڪيائين، سيني صورتن ۾ نماز سلامت رهندي.
٧- انهن ذڪر ڪيل ستن ئي صورتن ۾ نماز فاسد نہ آهي.
٨- توڙي معنىٰ تبديل ٿئي، پر لفظ جو حڪم ٻيو نہ ٿيندو.
٩- پر جيڪڏهن اها معنىٰ اهڙي ڦري وڃي ٿي، جو ڪفر جو سبب بنجي ٿي.
١٠- جيئن مُصَوِّرَ جيڪو خدا تعالىٰ جو نالو آهي ان ۾ واو کي زبَر پڙهيائين تہ خطا آهي.
١١- عَصَىٰ آدمُ ۾ بہ ٻہ اعرابون آهن، هڪ آدم جو پيش جيڪو لازم آهي.
١٢- ٻيو رب کي هن جاءِ تي زبَر آهي، جيڪڏهن هڪ ٻئي ۾ تبديل ڪيائين.
١٣- هڪ سورت ڪوثر جي پڇاڙيءَ ۾ هُوَالْاَبْتَرُ آهي، ٻيو سورت اعلىٰ جي پڇاڙي ظاهر آهي.
١٤- جيڪڏهن تڪبير ڪان اڳ اهي پڇاڙيون پڙهيائين تہ، انهن پڇاڙين تي وقف لازم آهي.
١٥- جيڪڏهن هو انهن پڇاڙين کي تڪبير سان متصل ڪري وصل بنائي ٿو.(١)
١٦- يا والراسخُون جي لفظ تي وقف نہ ڪيائين.
١٧- يا اسم ذاتي جي همزه جي مدّ ڊگهي ڪيائين.
١٨- اگر اڪبر جي جاءِ تي اڪبار ڪري پڙهيائين، اگر انجي همزه تي مد ظاهر ڪري پڙهيائين.
١٩- ٻيو اياڪ جي "يي" جي شد ڇڏيائين يا رب العالمين جي "بي" کي بغير شد جي پڙهيائين.
٢٠- هن باب جا تفصيل گهڻا آهن ۽ سمورا لکڻ ڏکيا آهن.(٢)
٢١- پر جڏهن معنىٰ جو تَغَيُّر، موجب الڪفر جي حد کي پهتو.
٢٢- اگر معنىٰ مڪمل طرح ڦري، موجب الڪفر ٿي پئي.
٢٣- متقدمين وٽ انهيءَ معنىٰ ڦرڻ جي سبب جي ڪري نماز تباه (فاسد) ٿي.
٢٤- متقدمين جو قول احوط ۽ قوي آهي، توکي ان تي عمل ڪرڻ گهرجي.
٢٥- مُتَاَخِّرِيْنَ جي قول تي نماز جائز آهي، ان تي گهڻن عالمن عمل ڪيو آهي.
٢٦- توڙي معنىٰ ڦري موجب الڪفر ٿي، تہ بہ نماز فاسد نہ آهي.
٢٧- هتي عموم البلوىٰ آهي، ان ڪري حڪم ۾ آساني ڪئي وئي آهي.
٢٨- ان تي گهڻن فتوىٰ ڏني آهي، ان جو تفصيل "متانه" ۾ ڏس.

(١) نسخي "غ" ۾ 'تڪبير' ب ڪانسواءِ آهي. (٢) نسخي "جهہ" ۽ "چ،د" ۾ 'براست' بدران 'بدست' لکيل آهي.

٢٩- بعالمگيري ست تفصيل این بکن از کتب نیز تحصیل این
٣٠- يکي مد واجب که آن متصل بود وسط کلمه عیانِ متصل
٣١- چنانچه اذاجاء گویم مثال که در علم تجوید واجب بحال
٣٢- نه در ترک آن مد باشد خلل بود گرچه واجب شنو بي دغل
٣٣- نه در ترک آن مد معني گهي تغیر بگیرد مشو گمرهي
٣٤- نه در فقه این مد واجب شده ز تجوید واجب عیان آمده
٣٥- چو در نفس کلمه بکرده غلط و یا کرد ترکیب جمله غلط
٣٦- مثال نخستین بود بیشتر چو تبدیل حرفي، بحرفِ دگر
٣٧- و یا کرد در لفظ زائد حرف و یا حذف کرده حرف بر طرف
٣٨- و یا کرد تقدیم حرفِ يکي دگر شد مُؤَخر بدان بي شکي
٣٩- يکي يَعْلَمُوْنَ دان، دگر يَعْمَلُوْنَ يکي را بجائي دگر خوانده چون
٤٠- چو لفظي مقدم شده بر دگر نه ترکیب اصلي بود سر بسر
٤١- بدان حد قرآن که تعریف او ست يکي لفظ آن دوم معنیٰ درو ست
٤٢- بود هر دو رکنش بدان جاودان تو مدلول با دال(١) یک چیز دان
٤٣- نه لفظش فقط هست قرآن تمام نه معني فقط هست اي نیک نام
٤٤- اگر جز بتازي زبان او بخواند معاني ز قرآن دران خود نشاند
٤٥- نگشته قرائت ز قرآن همان چه معنیٰ فقط نیست قرآن عیان
٤٦- گذشته که راجع بگشته امام که مي گفت معنيٰ فقط آن همام
٤٧- ز طرفین آمد بباب غلط که ملحوظ معنیٰ بباشد فقط
٤٨- چه تبدیل معنیٰ دلیل ست جلي که لفظش تغیر گرفته سني
٤٩- نه معني تغیر بگیرد گهي مگر چون ز لفظش بیابد رهي
٥٠- میان دو معنیٰ تناسب اگر بباشد نه مفسد، معافش نگر
٥١- يکي اصل معنیٰ که نازل شده دگر پس تغیر که حاصل شده
٥٢- میانِ این دو معني چو کرده نظر تناسب بدیده شنو این خبر

(١) در نسخه "غ" با در میان مدلول و دال موجود نیست. و لیکن در نسخهائي دیگر موجود ست.

٢٩- هي تفصيل "عالمگيري" ۾ آهي ۽ ٻين ڪتابن مان به هيءَ مسئلو حاصل ڪر.
٣٠- هڪ مد واجب متصل، جيڪا وچ لفظ ۾ ظاهر هجي.
٣١- جيئن اذا جآءَ ان جو مثال آهي، جو علم تجويد ۾ مد واجب آهي.
٣٢- انهيءَ مد جي ڇڏڻ سان ڪو خلل (نقصان) نه ٿيندو، توڙي اها مد واجب آهي.
٣٣- ان مد جي ڇڏڻ سان معنىٰ نه ڦرندي، ڦُلجي نه وڃ.
٣٤-فقه ۾ هي مد واجب نه آهي، علم تجويد ۾ واجب آهي.
٣٥- اگر لفظ جي ذات ۾ غلطي ڪيائين يا جملي جي ترڪيب ۾ غلطي ڪيائين.
٣٦- ٻهرئين جا مثال گهڻا آهن جهڙوڪ هڪ حرف کي ٻئي حرف سان مٽائڻ.
٣٧- يا لفظ ۾ ڪو حرف زياده ڪيائين يا ان مان ڪو حرف حذف ڪيائين.
٣٨- يا ڪو هڪڙو حرف اڳ ۾ ڪيائين ته ٻيو حرف پوئتي ٿيو.
٣٩- جيئن هڪ يعلمون، ٻيو يعملون، اهي هڪ ٻئي جي جاءِ تي پڙهيائين.
٤٠- جڏهن هڪ لفظ ٻئي کان اڳ ۾ ٿيو ته، اصلي ترڪيب نه رهندي.
٤١- قرآن شريف جي حد يعني تعريف هڪ لفظ ٻي معنىٰ آهي.
٤٢- اهي ٻئي رڪن آهن، دال ۽ مد لول هڪ شيءِ چاڻ.(١)
٤٣- فقط لفظ قرآن ناهي، فقط معنىٰ به قرآن ناهي.
٤٤- جيڪڏهن قرآن عربيءَ کان سواءِ ٻي ٻوليءَ ۾ معنىٰ سان پڙهيائين.
٤٥- اها قرآن جي قرائت نه ٿي، ڇو ته فقط معنىٰ قرآن نه آهي.
٤٦- مٿي گذري چڪو آهي ته امام اعظم ان قول کان موٽيو آهي، جنهن ۾ چيو هئائين ته رڳو معنىٰ به قرآن آهي.
٤٧- طرفين کان غلط پڙهڻ جي بيان ۾ روايت آئي آهي ته، فقط معنىٰ جو لحاظ رکبو.
٤٨- ڇو ته معنىٰ جو ڦرڻ ظاهر دليل آهي ته، ان جي لفظ ۾ تغير آيل آهي.
٤٩- تيستائين معنىٰ نه ڦرندي، جيستائين لفظ ۾ تغير نه ايندو.
٥٠- اگر ٻنهي معنائن ۾ مناسبت هوندي ته، مفسد نه آهي، بلڪ معاف آهي.
٥١- هڪ اصل معنىٰ جيڪا نازل ٿيل آهي، ٻي معنىٰ جيڪا تغير کان پوءِ حاصل ٿي.
٥٢- انهن ٻنهي معنائن ۾ نظر ڪيائين ته مناسبت ڏٺائين.

(١) نسخي "غ" ۾ دال ۽ مدلول جي وچ ۾ 'با' موجود ناهي ٻين نسخن ۾ موجود آهي.

۵۳- چنانچه بود هر دو ذکر خدا یکي از دگر نیست دور و جدا
۵۴- چو ثاني ست ذکري بوجه صحیح تناسب میان این دو ذکر ست صریح
۵۵- چو در جایٔ قهار غفار خواند تناسب بمانده دگر ذکر ماند
۵۶- و یا خود تناسب بوجه دگر بباشد هویدا شنو این خبر
۵۷- چنانچه تناسب شده کار مفت اَجِیْبُوْا بجائي اَنِیْبوْا بگفت
۵۸- بهر جا تناسب هویدا شده نه مفسد نماز ست دان این همه
۵۹- اگر سَلِّ با سین میان درود بخوانده کسي در نمازش بجود
۶۰- دو لفظ ست این با دو معنیٰ تمام ولي هر دو امر ست دان این کلام
۶۱- مضاعف ثلاثي مجرد یکي که معناش شمشیر کش بي شکي
۶۲- ولي صَلِّ با صاد، کان در درود باین "سَلِّ" هرگز مناسب نبود
۶۳- دگر سَلِّ امر ست از تسلیه که از باب تفعیل آن آمده
۶۴- باین وجه دیگر تناسب شده میانِ دو معنیٰ شنو این همه
۶۵- ز تصنیف مخدوم هاشم فقیه "شفا" نام دیدم کتابِ نبیه(۱)
۶۶- دران خود نوشته یکي ضابطه بدانید آن بي شکي ضابطه
۶۷- اگر در قرائت دو وجه ست براز بوجهي فساد ست، بوجهي جواز
۶۸- بوجهي که جائز بگردد نماز برین وجه فتویٰ ست اي دل نواز
۶۹- بترجیح این وجه راجح شده عموم ست بلویٰ هویدا همه(۲)
۷۰- برین وجه باید که داري عمل مکن بر دگر وجه جاري عمل
۷۱- فساد نماز ست بوجه دگر مدان تو فسادش بود معتبر
۷۲- اگر هیچ وجهي تناسب ندید میانِ دو معنیٰ که گشته پدید
۷۳- شده لفظ ثاني که گشته غلط سبب مر فساد نمازش فقط
۷۴- نباشد دران دم ز قرآن تمام شده بلکه همچون کلامِ انام
۷۵- و یا چون غلط گشت مهمل شده نه معنیٰ بدارد، نه هم حل شده
۷۶- ازین هم نمازش بگشته تباه برین دار باور بلا اشتباه

(۱) نبیه: اي شریف. (۲) در نسخه "جهه" شده بجایٔ همه نوشته است.

٥٣- جيئن ٻئي معنائون خدا جو ذڪر هيون، جيڪي هڪ ٻئي کان جدا نہ آهن.
٥٤- جڏهن ٻي معنىٰ صحيح وجهہ سان ذڪر آهي تہ، ٻنهي ۾ تناسب صريح آهي.
٥٥- جيئن قهار جي جاء تي غفار پڙهيائين تہ، مناسبت آهي ۽ ذڪر بہ آهي.
٥٦- يا ڪنهن ٻئي وجهہ سان مناسبت ظاهر هجي تہ، ان بابت خبر ڏيو.
٥٧- جيئن "اَجِيۡبُوۡا" جي "اَنِيۡبُوۡا" سان مناسبت آهي.
٥٨- جتي بہ مناسبت ظاهر ٿئي تہ نماز جو مفسد نہ آهي.
٥٩- جيڪڏهن ڪنهن نماز جي درود ۾ سَلِ سين سان پڙهيائين.
٦٠- هي ٻئي لفظ ٻن معنائن سان آهن، ۽ ٻئي امر جا صيغا آهن.
٦١- هڪ ثلاثي مجرد مضاعف آهي، جنهن جي معنىٰ آهي مياڻ مان تلوار جلدي ڪڍ.
٦٢- ۽ صل صاد سان، جيڪو درود آهي، هن سل سان مناسبت نٿو رکي.
٦٣- ٻيو سل امر تسلية کان ورتل آهي، جيڪو تفعيل جي باب کان آيل آهي.
٦٤- هن ٻئي وجهہ سان، ٻنهي معنائن ۾ مناسبت آهي.
٦٥- مخدوم محمد هاشم (ٺٽوي) جو تصنيف ڪيل ڪتاب نالي "شفا" ڏٺم.(١)
٦٦- ان ۾ پاڻ هڪ قاعدو لکيو اٿس، اهو قاعدو چاٽي ڇڏيو.
٦٧- اگر قرائت ۾ ٻہ وجهہ آهن، هڪ وجهہ سان فاسد، ٻئي وجهہ سان جائز آهي.
٦٨- جنهن وجهہ سان نماز جائز ٿئي، ان تي فتوىٰ آهي.
٦٩- ترجيح سان هي وجهہ راجح آهي، جو ان ۾ عموم بلوىٰ ظاهر آهي.(٢)
٧٠- توڪي ان وجهہ تي عمل ڪرڻ گهرجي، ٻئي وجهہ تي عمل نہ ڪر.
٧١- ٻئي وجهہ ۾ نماز فاسد آهي، ۽ ان فساد ڪي اعتبار نہ ڪر.
٧٢- اگر ٻنهي معنائن ۾ ڪا بہ مناسبت نہ ڏٺائين.
٧٣- ٻيو غلط ادا ٿيل لفظ، نماز جي فساد جو سبب آهي.
٧٤- اهو غلط لفظ قرآن جو نہ چئبو، بلڪ مخلوق جي ڪلام وانگر ٿيو.
٧٥- يا جڏهن غلط ٿيو اهو مهملو چئبو، جنهن جي نہ معنىٰ آهي نہ مطلب.
٧٦- ان سان بہ نماز تباهہ ٿي، بيشڪ ان تي ڀروسو ڪر.

(١) نسبه: يعني شريف (٢) نسخي "جهہ" ۾ 'همہ' بدران 'شده' لکيل آهي.

٧٧- همه این ز طرفین مذهب شده دگر قول هم مي دهد فائده
٧٨- چو در لایحبُ ست لا نافیه بقرآن بود آن صور صافیه
٧٩- اگر ترک لا کرد باقي بخواند فسادِ بسي در نمازش براند
٨٠- بقولي نه فاسد بباشد نماز ببین بوالمکارم بکن امتیاز
٨١- ولي موجب الکفر معنیٰ شده عموم ست بلویٰ درین نیکره
٨٢- نظر کن درینجا شنو قول راست رعایت عمومات بلویٰ روا ست
٨٣- اگرچه درین موجب الکفر هست نه هرگز همین قول هرجا به است
٨٤- چو بر میم اَلحمْ توقف نمود دُ للهِ پستر بگفته نه زود
٨٥- باین طور چون قطع کلمات کرد نمازش بحال ست اي نیک مرد
٨٦- ز ترغیب و آز شرح منیه نگر ز عالمگیري بکن هم نظر
٨٧- اگر بر زبانش غلط را براند دگر بار آنرا صحیحش بخواند
٨٨- چو في الفور آنرا بخوانده صحیح نمازش دران دم بمانده صحیح
٨٩- بعالمگیري صریح(١) ست این دگر در متانه صَحیح ست این
٩٠- ز مفتاح دیدم درین اختلاف بجز جستجو در کتب تو ملاف
٩١- بمذهب ابي یوسف ست اي کیا هران لفظ شد با غلط چون ادا
٩٢- چو مثلش ز قرآن ندیده شده فسادِ نمازش ازان آمده
٩٣- چنانچه شعیْر ست بجاءِ سعیْر نه نازل شَعیْر ست تو یاد گیر
٩٤- چو موجود مثلش ز قرآن بدید بموضع دگر آن بباشد پدید
٩٥- چنانچه بجاءِ مَبیّن ست منیْب نماز ست جائز شنو اي لبیب
٩٦- مگر چونکه معنیٰ بگردد چنان بود موجب الکفر معنیٰ همان
٩٧- درینجا نمازش بگردد تباه بکن بر مذاهب همه تو نگاه
٩٨- چو فَجّار در جاءِ ابْرار خواند نمازش براه تباهي براند
٩٩- دگر هم بَعِیْر ست بجائي سعیْر مثالات بسیار کن دل پذیر
١٠٠- کنون ذکر تبدیل حرفي شنو برایش بگویم بسي ذکر نو

(١) در نسخه "جهر" صحیح بجایٰ صریح نوشته است.

٧٧- هي طرفين جو مذهب آهي، ٻيو قول بہ فائدو ڏئي ٿو.
٧٨- جڏهن لايحب ۾ لانافيہ آهي، قرآن ۾ اهي صورتون صاف آهن.
٧٩- اگر لايحب، جي لا، کي ڇڏي باقي پڙهيائين تہ، نماز ۾ گهڻو فساد ايندو.
٨٠- هڪ قول موجب نماز فاسد نہ آهي، ابوالمڪارم ڏسي امتياز ڪر.
٨١- ڀر معنىٰ موجب الڪفر آهي، مگر ان ۾ عموم بلوىٰ آهي.
٨٢- ڏيان ڪري ڏس تہ عموم بلوىٰ جي رعايت جائز آهي.
٨٣- توڙي ان ۾ موجب الڪفر آهي، ڀر اهو قول هر ڪنهن جاءِ تي چڱو نہ آهي.
٨٤- الحمد ۾ ميم تي الحمر چئي وقف ڪيائين، دُ لله پوءِ دير سان پڙهيائين.
٨٥- اهڙي طرح لفظن کي قطع ڪيائين تہ، نماز بحال آهي.
٨٦- "ترغيب" ۽ "شرح منيه" ۾ ڏس، عالمگيريءَ ۾ بہ نظر ڪر.
٨٧- اگر هڪ ٻيري لفظ غلط پڙهيائين، ورائي ٻيو ٻيرو صحيح پڙهيائين.
٨٨- اگر جلدي موٽائي صحيح پڙهيائين تہ نماز صحيح ٿي.
٨٩- عالمگيريءَ ۾ هي صريح آهي، ٻيو متانه ۾ آهي تہ هي صحيح آهي.(١)
٩٠- مفتاح ۾ ڏنم تہ ان ۾ اختلاف آهي، ڪتابن ۾ ڳولڻ کان سواءِ ڀٽاڪ نہ هڻ.
٩١- امام ابو يوسف جي مذهب ۾ آهي تہ جيڪو لفظ غلط ادا ٿيو.
٩٢- اگر قرآن شريف ۾ ان غلط لفظ جو مِثل نہ آهي تہ نماز فاسد ٿي.
٩٣- جيئنئن "سعير" جي جاءِ تي "شعير" پڙهيائين، جيڪو قرآن ۾ نہ آيل آهي.
٩٤- اگرَ قرآن شريف ۾ اُنَ غلط لفظ جو مثل آهي، جيڪو ٻي جاءِ تي آيل هجي.
٩٥- جيئن "مبين" جي جاءِ تي "منيب" چيائين تہ نماز جائز آهي.
٩٦- ڀر جڏهن تہ معنىٰ ڦري، موجب الڪفر ٿي پئي.
٩٧- هن جاءِ تي ان جي نماز تباهہ ٿي، سيني جي مذهبن تي نظر ڪر.
٩٨- اگر ابرار جي جاءِ تي فجار پڙهيائين تہ نماز تباهيءَ جي راهہ کي پهتي.
٩٩- ٻيو سعير جي جاءِ تي بَعير پڙهيائين، اهڙا گهڻا مثال آهن.
١٠٠- هاڻي حرف جي تبديليءَ جو ذڪر ٻڌو، ان لاءِ نئون ذڪر ڪيان ٿو.

(١) نسخي "جهہ" ۾ 'صريح' جي بدران 'صحيح' لکيل آهي.

١٠١- ولي زلة القاري ست نام آن		ميانِ كتب ما بگشته بيان
١٠٢- چو تبديل حرفي، بحرفِ دگر		بگشته ز شخصي شنو اين خبر
١٠٣- اگر هر دو را مي تواند بخواند		يكي را بجاء دگر او براند
١٠٤- گذشته بيانش تو آنجا ببين		نه عذر ست او را شنو اي امين
١٠٥- اگر هست دشوار حرفي برو		نه هرگز تواند كه گويد نكو
١٠٦- چو خواهد كه گويد بتاكيد تر		شود بر زبانش حروفِ دگر
١٠٧- نه حرفي كه مقصود بوده تمام		شود بر زبانش مع الاهتمام
١٠٨- بتاكيد خواهد كه گويد عظيم		دران دم رود بر زبانش عزيم
١٠٩- بقصدش بگويد مغضوب را		دران وقت مغروب گردد ادا
١١٠- اگر او بتاكيد و الصيف گفت		بر آمد دران وقت والسيف مفت
١١١- نمازش باين حال باشد روا		ببين در كتب تا تو يابي صفا
١١٢- نه تكليف مالا يطاق ست يجوز		ميان ِاصول ست روشن رموز
١١٣- و ليكن امامت نه جائز ازو ست		مگر مقتدي نيز مانند او ست
١١٤- بقولي نخواند قرائت همو		بود مثل امي درين باب او
١١٥- مگر چون بداند قرائت همان		كه خالي ست از حرف دشوار آن
١١٦- نه اين قول هرگز بباشد صحيح		ضرورت درينجا ست او را مبيح
١١٧- بتركِ تعلم بود گنهگار		روا دان نمازش مع الاعتبار
١١٨- چه ترتيل واجب شده ختم خوب		بود امر رتل برائي وجوب
١١٩- بياموز ترتيل مامور به		كه در علم تجويد مذكور زه(١)
١٢٠- بديدم كه مردم نواحي عرب		بخوانند قرآن همه خوش طرب
١٢١- ولي گاف خوانند در جاءِ قاف(٢)		و يا جيم(٣) خوانند دان بي خلاف
١٢٢- همين هر دو حرف ست حرف عجم		نبودي ميان عرب هيچ دم
١٢٣- ولي گل و يا چل بخوانند شان		ندانند قل را بدان اين نشان

(١) زه: بالكسر كلمه تحسين و آفرين و لفظ زهي ازين ست.(غياث) (٢) درين وقت نيز در حرمين گاف درجاء قاف ميخوانند چون اِگامه در جاء اِقامه. (٣) مراد از جيم، جيم فارسي"چ" است.(دكتر غلام محمد داهري)

١٠١- پر اسان جي، ڪتابن ۾ ان جو نالو "زلةُ القارِي" بيان ٿيل آهي.

١٠٢- اگر ڪنهن شخص کان هڪ حرف جي جاءِ تي ٻيو حرف تبديل ٿي پڙهجي ويو.

١٠٣- اگر ٻئي حرف پڙهي سگهجن ٿا پوءِ به هڪ حرف جي جاءِ تي ٻيو حرف پڙهيائين.

١٠٤- ان جو بيان مٿي لکجي آيو آهي، اِتي ڏس ته ڪيس عذر نه هجي.

١٠٥- اگر ڪو حرف ادا ڪرڻ ڏکيو ٿو لڳيس، چڱي طرح ادا ڪري نٿو سگهي.

١٠٦- ڪوشش ڪري تاڪيد سان چوي ٿو، پر پوءِ به زبان تي ٻيو حرف اچي ٿو.

١٠٧- ڪوشش جي باوجود، حرف مقصود زبان تي جاري نٿو ٿئي.

١٠٨- تاڪيد سان "عظيم" چوڻ گهري ٿو، پر زبان تي "عزيم" اچي وڃي ٿو.

١٠٩- ارادي سان "مغضوب" چوي ٿو، پر زبان تي "مغزوب" اچي ٿو.

١١٠- اگر تاڪيد سان والصيف چيائين، پر ان وقت ڪانئس والسيف ظاهر ٿيو.

١١١- ان حال ۾ سندس نماز جائز آهي، ڪتاب ڏس ته صفائي معلوم ٿئي.

١١٢- تڪليف مالا يطاق ناجائز آهي، اهڙيون روشن رمزون اصول ۾ آهن.

١١٣- ان جي امامت جائز نه آهي، پر جيڪڏهن مقتدي به ان جهڙو آهي، (ته پوءِ جائز آهي).

١١٤- هڪ قول موجب قرائت نه پڙهي، هن باب ۾ هو اُمي آهي.

١١٥- مگر جڏهن، اهو قرائت ڄاڻي ٿو ۽ اهو حرف ڏکي قرائت کان خالي آهي.

١١٦- هي قول هرگز صحيح نه آهي، ڇو ته هت ضرورت مباح ڪندڙ آهي.

١١٧- حرفن جي صحيح ادائگي، نه سگهڻ جي ڪري گنهگار ٿيندو، مگر نماز صحيح سمجهه ۽ اعتبار ڪرِ.

١١٨- قرآن جي ترتيل واجب آهي، (رتل القرآن ۾) رتل جو امر وجوب لاءِ آهي.

١١٩- ترتيل سڪ، جنهن جو امر آهي ۽ علم تجويد ۾ مذڪور آهي.(١)

١٢٠- عرب جي آس پاس جا ماڻهو ڏٺم، جيڪي سمورا قرآن خوش الحان پڙهندا آهن.

١٢١- پر قاف جي جاءِ تي گاف،(٢) يا جيم (چ) پڙهندا آهن.(٣)

١٢٢- هي ٻئي عجمي حرف آهن ۽ عرب ۾ نه هئا.

١٢٣- پر هو گل يا چل چوندا آهن ۽ قل نه ڄاڻندا آهن.

(١) زهِ: زير سان سهڻائي جو لفظ آهي ۽ شاباس ۽ لفظ زهِي انهي مان آهي.(غياث) (٢) هن وقت ۾ به حرمين ۾ قاف جي بدران گاف پڙهن ٿا، جيئن اِقامه کي اِگامه چون. (٣) "جيم" مان مراد "جيم" فارسي "چ" آهي.(ڊاڪٽر ع-م ڏاهري)

١٢٤- شنیدم چو ایشان توانند قل — و لیکن بغلفت نخوانند قل
١٢٥- نه هرگز ز ایشان نماز ست روا — وَ اِلاَّ بباشد روا اي کیا
١٢٦- صحابي مؤذن که نامش بلال(١) — ز ملک حبش بود او خوش خصال
١٢٧- برو شین منقوط دشوار بود — بجایش همو مهمله مي نمود
١٢٨- معاتب نگشته درین کار خود — چنین گفت "جامي" بِآشعار خود
١٢٩- بدان من شنیدم ز علماء دین — همه آنچه در فقه در باب این
١٣٠- بیانش بکردند مطلق عیان — ولي هست در حق آن مردمان
١٣١- که ایشان بدارند تازي زبان — و یا علم دارند شان بي گمان
١٣٢- که با علم دارند ایشان وقوف — توانند ایشان اداء حروف
١٣٣- نه در حق جُهَّال دهقانیان — که خامي زبان ست ایشان عیان
١٣٤- که صحرا نشینان بباشند شان — بکهسار دارند اکثر مکان
١٣٥- خصوصاً باطراف هندوستان — که جهال هستند آن مردمان
١٣٦- نه قابل تعلم ز ایشان کسي — اگرچه تعلم کند او بسي
١٣٧- یقیناً نداند کسي این بیان — مگر مرد سیاح بیند عیان
١٣٨- اگر بین حرفین بر اهل شرق — بود سخت دشوار ایراد فرق
١٣٩- چنانچه تشابهُ میانِ حروف — بود دو تلفظ شنو با وقوف
١٤٠- اگرچه نه فرق المخارج(٢) بود — تشابه دگر دان که خارج بود
١٤١- نه ذال ست با زا، زِ مخرج قریب — تشابه بدارند با هم مریب
١٤٢- تشابه که در صوت باشد عیان — بود در تلفظ همان جاودان
١٤٣- تشابه چو باشد میان حروف — یکي چونکه آسان تر ست اي عفوف
١٤٤- همه را بآسان بخوانند شان — ولي غیر آسان ندانند شان
١٤٥- بیکسان همه را بآسان تمام — بخوانند ایشان بیکسان تمام

(١) در نسخه "ر"این شعر باین طور نوشته است. شعر
صحابي مؤذن بلال از حبش ــــ که مي خوانده هر شین را سین وَش

(٢) در نسخه"جه" ، "چ ا" و"چ د"قرب المخارج بجايْ فرق المخارج و در نسخه"غ" فرق المخارج نوشته است.

١٢٤- ٻڌو اٿم ته اهي قل چئي سگهن ٿا، پر غفلت جي ڪري قل نٿا پڙهن.
١٢٥- انهن جي نماز جائز نه آهي، پر جيڪڏهن واقعي عذر اٿن ته جائز آهي.
١٢٦- صحابي بانگو حضرت بلال رضي الله عنه، جيڪو حبش ملڪ جو رهاڪو هو.(١)
١٢٧- ان تي شين نقطن وارو ڏکيو هو، ان جي بجاءِ سين خالي چوندو هو.
١٢٨- انڪي ائين مٿائي پڙهڻ واري ڪم ۾ ڏوراپو نه مليو، مولانا جامي پنهنجن شعرن ۾ ائين چيو آهي.
١٢٩- عالمن کان ٻڌو اٿم ته فقه جي هن باب (زلّةُ القاري) ۾ جيڪو ڪجھ آهي.
١٣٠- انهن مطلق بيان ڪيو آهي، پر اهو انهن ماڻهن جي حق ۾ آهي.
١٣١- جن جي عربي ٻولي آهي يا عربي ٻولي جي ڄاڻ رکن ٿا.
١٣٢- جيڪي عربي علم جي واقفيت رکن ٿا ۽ حرفن جي ادائگي ڪري سگهن ٿا.
١٣٣- جاهلن ۽ واهڻاين جي حق ۾ نه آهي، جن جي زبان ڪچي آهي.
١٣٤- جيڪي ميدان ۽ جهنگل ۾ وهنڊڙ يا جابلو ملڪ جا آهن.
١٣٥- خاص ڪري اهي ماڻهو، جيڪي هندستاني (واهڻائي) جاهل آهن.
١٣٦- انهن مان ڪوبه سکڻ جي لائق نه آهي، توڙي سکڻ جي گهڻي ڪوشش ڪن.
١٣٧- هي بيان اهي ڄاڻندا، جيڪي سياح (سير و سفر ڪندڙ) هوندا.
١٣٨- جيڪڏهن مشرق وارن کي، ٻن حرفن ۾ فرق ڪرڻ ڏکيو لڳي.
١٣٩- جيئن ٻن حرفن جي تلفظ ۾ مشابهت هجي.
١٤٠- توڙي مخرجن ۾ فرق نه اٿن، پر مشابهت ٻي شيءِ آهي جيڪا جدا آهي.(٢)
١٤١- ذال جي مخرج "زا" جي قريب نه آهي، پر پاڻ ۾ مشابهت اٿن.
١٤٢- آواز ۾ مشابهت اٿن ته، تلفظ ۾ به مشابهت اٿن.
١٤٣- ٻن حرفن ۾ مشابهت هجي، هڪ انهن مان آسان آهي.
١٤٤- سيني کي آسانيءَ سان پڙهندا آهن ۽ غير آسان نه ڄاڻندا آهن.
١٤٥- سيني کي هڪجهڙو ڪري آسان پڙهن ٿا.

(١) نسخي "ر" ۾ هي شعرهن طرح لکيل آهي:

ترجمو

حضرت بلال بانگو اصحابي، جيڪو حبش جو هو، شين کي سين ڪري پڙهندو هو.

(٢) نسخي "جھ"، "چ،ا" ۽ "چ،د" ۾ "فرق المخارج" جي بدران 'قرب المخارج' لکيل آهي.

۱۴۶- حروفي كه هستند در هنديه		درانها كفايت بآسان شده
۱۴۷- نويسند آسان عوض باقيه		بواقي ندانند اي نيک ره
۱۴۸- نه صاد ست آسان، نه ثاء ست هم		چو سين ست آسان بنزدِ عجم
۱۴۹- دگر ضاد هم ذال، ظاء ست نيز		بود زاء آسان ازين هر سه چيز
۱۵۰- چو دشوار طاء ست از تا مدام		چو كاف ست از قاف آسان تمام
۱۵۱- ولي "ها" زِ "حا" نيز آسان تر ست		نه عين ست آسان، الف ايسر ست
۱۵۲- باين طور تمثيل آمد صريح		ميان متانه بشو مستريح
۱۵۳- تشابه بود در تلفظ حروف		نه در قرب مخرج بدان اي عطوف
۱۵۴- چه قرب المخارج ازين نوع نيست		تشابه دگر چيز باشد بايست
۱۵۵- اداء حروف از مخارج عيان		اعاجم ندانند دان اين بيان
۱۵۶- مخارج حروفِ ندانند شان		نه حق الادا را توانند شان
۱۵۷- نباشد خلل در نماز عجم		تشابه بود بلكه بلوىٰ اعم
۱۵۸- جماعت مشائخ گزيدند اين		بتحقيق دادند فتوىٰ برين
۱۵۹- باين طور اندر متانه نوشت		بعالمگيري يگانه نوشت
۱۶۰- دگر درمختار باشد مشير		اشارة باين طور كرده پذير
۱۶۱- مسائل كه در "زلّة القاري" ست		بهر روز در خواندني جاري ست

ذكر عمل كثير كه مفسد نماز ست

۱- كنون كار بسيار مفسد شنو		سه قول ست در شرح آن كار نو
۲- يكي قول اول كه مفتىٰ به است		باكثر كتب نيز مختار هست
۳- چو ناظر بران كار دارد نظر		شمارد همان كار را بيشتر
۴- چو در ظن غالب بداند چنان		كه اين كار خارج نماز ست عيان
۵- نه كارنده كار داخل نماز		بود بلكه بيرونٌ شنو با نياز

١٤٦- هندي لفظن ۾ ڪفايت آسانيءَ جي رڪيل آهي.
١٤٧- آسان لفظ باقي (غير آسان) لفظن جي عيوض لکن ٿا ۽ باقي (غير آسان) لفظ نٿا ڇاڻن.
١٤٨- نہ صاد آسان آهي، نڪي ٿا، عجمين وٽ سين آسان آهي.
١٤٩- ٻيو ضاد، ذال ۽ ظا آهي، انهن ٽنهي کان زا آسان آهي.
١٥٠- طا، تا کان دشوار آهي، جڏهن تہ ڪاف، قاف کان آسان آهي.
١٥١- ۽ ها، حا کان آسان آهي، عين آسان نہ آهي ۽ الف آسان آهي.
١٥٢- متانہ ۾ هي تمثيل صريح آيل آهي، ان ڪي ڏسي فرحت وارو ٿيءُ.
١٥٣- مشابهت حرفن جي تلفظ ۾ ٿيندي آهي ۽ مخرجن جي قريب هجڻ ۾ نہ هوندي آهي.
١٥٤- جو تہ مخرجن جو قريب هجڻ، ان نوع کان ناهي، مشابهت ٻي شي آهي.
١٥٥- مخرجن سان حرفن جي ادائگي، عجمي ڪونہ ڇاڻندا آهن.
١٥٦- نڪو حرفن جون مخرجون ڇاڻن، نہ وري ادائگي جو حق ادا ڪري سگهن ٿا.
١٥٧- عجمين جي نماز ۾ خلل نہ آهي، مشابهت آهي، ۽ عموم البلوىٰ آهي.
١٥٨- مشائخن جي جماعت، هي قول قبول ڪيو آهي ۽ تحقيق سان ان تي فتوىٰ ڏني اٿن.
١٥٩- اهڙي طرح متانہ ۾ لکيو اٿس ۽ عالمگيريءَ بہ ساڳئي طرح لکيو آهي.
١٦٠- ٻيو درمختار ۾ بہ، ان طرح اشارو ڪيو اٿس.
١٦١- زلة القاري جا مسئلا، هر روز پڙهيا، پڙهايا وڃن ٿا.

نماز کي ڀڃندڙ گهٽو ڪم

١- هاڻي گهٽو ڪم، جيڪو نماز جو مفسد آهي، ان بابت ٻڌو، ان ڪم جي بيان ۾ ٽي قول آهن.
٢- هڪ ٻهريون قول، جيڪو مفتىٰ بہ آهي ۽ اڪثر ڪتابن ۾ بہ مختار آهي.
٣- جڏهن ڏسندڙ اهو ڪم ڏسي تہ، اهو ان ڪم کي گهٽو سمجهي.
٤- غالب گمان ۾ ائين ڇاڻي تہ، هي ڪم نماز کان ٻاهر آهي.
٥- اهو ڪم ڪندڙ نماز ۾ اندر نہ آهي، بلڪ نماز کان ٻاهر آهي.

٦- باين طور کارِ که دارد نظير همان کار مفسد بود هم کثير
٧- بقولي مصلي چو داند کثير کثير ست آن کار تو ياد گير
٨- بقولي بدو دست کارِ که هست ميسر نگردد مگر با دو دست
٩- اگر با تکلف بيک دست کرد تباهي نماز ست ازان نيک مرد
١٠- بدو دست کرده چو کارِ همان که گردد ميسر بيک دست آن
١١- قليل ست آن کار مکروه دان نه مفسد نماز ست دان جاودان
١٢- بود قول جامع نخستين تمام نه ثاني ست جامع شنو اين کلام
١٣- چه رَأْيِ ندارد نمازي بسي گهي رَأْيِ فاسد بدارد کسي
١٤- نه کارِ کثيرش بداند کثير همه را بداند قليل و يسير
١٥- ولي قول ثالث تو اضبط بدان و ليکن نه جامع بود بي گمان
١٦- دو قسم ست کثرت شنو اين بيان يکي معنوي دوم صوري عيان
١٧- همين هر سه اقوال در صوري ست نه در معنوي هيچ جا جاري ست
١٨- چوْ کاري بصورت کثير ست همه نه از هر سه اقوال بيرون شده
١٩- چو بستن سراويل هم مفسد ست چه کاري کثير ست گيري بدست
٢٠- کشادن سراويل کار ست قليل مگر چونکه مشکل بود اي خليل
٢١- چو امساک کردن سراويل را نداند بحيله شنو با صفا
٢٢- بجز بستنش هيچ حيله نديد بجز آن شود کشف عورت پديد
٢٣- ببستن سراويل او را روا ست نه مفسد نماز ست شنو قول راست
٢٤- هران فعل از بهر اصلاح هست ضرورت دران چونکه داعي به است
٢٥- نه مفسد نماز ست گرچه کثير باين درمختار باشد مشير
٢٦- همين ضابطه مي بود شامله ز بهر ضرورت برين مسئله
٢٧- نه بستن سراويل گفته صريح ولي گشت مفهوم اي مستريح
٢٨- چو يک بار بوسه بشهوت بداد و يا مُوْئ را مِشُط داده کشاد
٢٩- و يا کرد در چشم سرمه بميل و يا دهن ماليد بر سر جميل

٦- اهڙو ڪم جنهنجو مثال ڏنل آهي، نماز جو مفسد آهي ۽ گهڻو به آهي.
٧- ٻئين قول موجب، نمازي جنهن ڪم کي گهڻو سمجهي، اهو ڪم گهڻو آهي.
٨- ٽئين قول موجب، جيڪو ڪم ٻن هٿن سان ڪجي ۽ ٻن هٿن کانسواءِ ٿي نه سگهي.
٩- جيڪڏهن تڪليف ڪري، اهو ڪم هڪ هٿ سان ڪيائين ته نماز تباهه ٿي ويندي.
١٠- جيڪو ڪم هڪ هٿ سان ڪري سگهجي ٿو، اهو ڪم ٻن هٿن سان ڪيائين.
١١- اهو ڪم ٿورو آهي ۽ مڪروه آهي، باقي نماز جو مفسد نه آهي.
١٢- پهريون قول جامع آهي ۽ ٻيو قول جامع نه آهي.
١٣- چوٿو نمازيءَ جي گهڻي راءِ (ظن غالب) نه آهي. ڪڏهن سندس راءِ غلط به ٿي پوندي آهي.
١٤- گهڻي ڪم کي گهڻو نٿو ڄاڻي، بلڪ هر ڪم کي قليل ۽ ٿورو سمجهي ٿو.
١٥- ٽيون قول مضبوط آهي پر جامع نه آهي.
١٦- ڪثرت (گهڻائي) ٻه قسم آهي، هڪ معنوي ٻيو صُوَرِي.
١٧- هي ٽئي قول صُوَرِي ۾ آهن ۽ معنوي ۾ نه آهن.
١٨- جيڪو به ڪم صورت جي لحاظ کان گهڻو آهي، اهو هنن ٽن قولن کان ٻاهر نه آهي.
١٩- سلوار پائڻ (اڳٺ ٻڌڻ) به نماز جو مفسد آهي، ڇو ته اهو گهڻو ڪم آهي.
٢٠- سلوار لاهڻ(اڳٺ ڇوڙڻ) ٿورو ڪم آهي مگر جڏهن مشڪل ٿي پئي ته پوءِ گهڻو چئبو.
٢١- اگر سلوار کي قابو ڪرڻ لاءِ ڪو حيلو نه ڏسي.
٢٢- ٻَڌڻ کان سواءِ ڪو حيلو نه ڏنائين نه ته اگهڙ ڪلي پوي ٿي.
٢٣- ان صورت ۾ انکي سلوار (اڳٺُ) ٻڌڻ جائز آهي ۽ نماز جو مفسد نه آهي.
٢٤- جيڪُو ڪم نماز جي اصلاح واسطي آهي ۽ ان جي ضرورت به آهي.
٢٥- اهو ڪم نماز جو مفسد نه آهي، توڙي گهڻو هجي، درمختار به ان طرف اشارو ڪيو آهي.
٢٦- هي قاعدو ضرورت جي ڪري، ان مسئلي کي شامل آهي.
٢٧- سلوار (اڳٺ) ٻڌڻ، صراحةً نه چيو اٿس، پر ائين سمجهه ۾ اچي ٿو.
٢٨- اگر هڪ پيرو شهوت سان ڇمي ڏنائين يا وارن کي ڦٽي ڏئي ڪوليائين
٢٩- يا سرائيءَ سان اکين ۾ سرمو پاتائين يا مٿي تي تيل ملِيائين.

٣٠- و يا كُرد در فرج داخل نظر | و ليكن بشهوت شنو اين خبر
٣١- و يا شير پستان مكيده رضيع | همين مفسد ست مطلقا اي وكيع
٣٢- وگر با سه مصه مكيده همو | بود مطلقا نيز مفسد نكو
٣٣- وگر يک دو مصه مكيده بزور | نه شيرش ز پستان كشيده بزور
٣٤- نه مفسد نماز ست دان اين بيان | درين صورتِ صاف اي نوجوان
٣٥- چو پستان بداده زني مر رضيع | بيک بار مصه مكيده سريع
٣٦- اگرچه نه شيريش چشيده همو | نمازش شكسته شده دان نكو
٣٧- دگر اكل هم شرب كار ست كثير | چه مفسد نماز ست همه ياد گير
٣٨- اگرچه قليل ست بين در كتاب | بمقدار كنجد و يا قطر آب
٣٩- بشرطي كه در حلق گردد نهان | اگر بود بيرون، نه اندر دهان
٤٠- وگر در دهانش بچسفيده بود | كه سابق ببوده شنو اي ودود
٤١- اگر با زبانش گسسته ز جا | بحلقش فرو برد آن قدر را
٤٢- اگرچه بچسفيده بوده بكام | و يا بود ملصق بدندان تمام
٤٣- تو مقدار آنرا بكن در نظر | كه كم از نخود ست يا بيشتر
٤٤- بقدرِ نخود ست مفسد نماز | نه مفسد بود كم، شنو با نياز
٤٥- بدان در طعامش دو صورت شده | يكي از دهانش كه بيرون بُده
٤٦- يكايک فتاده ميان دهان | بمقدار كنجد فرو شد نهان
٤٧- دگر آن طعامي كه مانده ببود | بوقتي كه مي خورد آن كان جود
٤٨- بمقدار حمص بحلقش نهان | فرو برد آنرا همو از دهان
٤٩- درين هر دو صورت تباه ست نماز | تباه ست روزه، بكن امتياز
٥٠- دگر قول باطل بداري تو ياد | كه پري دهان ست شرط فساد
٥١- چو دانه زِ كَنجد بخائيد اُو | ازان پس فرو برد آنرا نكو
٥٢- چو بَا مضغ گشته همه منتشر | نه در حلق گشته هم منحدر
٥٣- نمازش بحال ست درين مسئله | بكن اعتمادت برين مسئله

٣٠- يا شهوت سان فرج داخل (اندرئين فرج) ۾ نظر ڪيائين.
٣١- يا ٻار ٻُڙن جو ڪير چوسيو ته، اهو مطلقاً نماز جو مفسد آهي.
٣٢- اگر ٿڃ چڳڙون ڏنائين ته، مطلقا نماز جو مفسد آهي.
٣٣- اگر زور سان هڪ به چڳڙ ڏنائين ته به ٻُڙن مان ڪير نه آيو.
٣٤- اي نوجوان! هي بيان سمجهه ته ان صورت ۾ نماز جو مفسد نه آهي.
٣٥- اگر ڪير پياڪ ٻار ڪي، ڪنهن زال ٻُبو ڏنو ۽ هڪ ڀيرو چوسيائين.
٣٦- توڙي ٻار ڪير نه چکيو، ته به نماز فاسد ٿي.
٣٧- ٻيو ڪائڻ، پيئڻ گهٽو ڪم آهي، جيڪي نماز جا مفسد آهن.
٣٨- توڙي ڪاڏو پيتو ٿورو هجي ۽ هڪ ترِ جيترو يا ٻاٽيءَ جي قطري جيترو هجي.
٣٩- بشرطيڪ نڙي ۾ وڃي، اگر ٻاهر هجي ۽ وات ۾ اندر نه هجي.
٤٠- اگر وات ۾ چنبڙيل هجي، جيڪو اڱ ۾ ڦاٿل هو.
٤١- اگر زبان سان پيچي، سيري، ڪڍي، اهو قدر هيٺ نڙيءَ ڏي نيائين.
٤٢- توڙي تارونءَ يا ڏندن ۾ چنبڙيل هجي.
٤٣- تون اهو مقدار ڏسُ ته، چڻي کان گهٽ يا ڪجهه وڏ آهي.
٤٤- چڻي جيترو قدر نماز جو مفسد آهي، چڻي کان گهٽ مفسد نه آهي.
٤٥- طعام جون به صورتون آهن، هڪ جو وات کان ٻاهر هجي.
٤٦- اوچتو وات ۾، هڪ تر جيترو قدر، نڙيءَ ۾ هيٺ هليو ويو.
٤٧- ٻيو اهو طعام، جو ڪائڻ وقت (وات يا ڏندن ۾) رهيل هو.
٤٨- چڻي جيترو مقدار، وات مان نڙيءَ ۾ هيٺ نيائين.
٤٩- انهن ٻنهي صورتن ۾ نماز ۽ روزو تباهه ٿي ويندا.
٥٠- ٻيو باطل قول ياد رک ته، طعام سان وات پرجڻ، نماز جي فساد لاءِ شرط آهي.
٥١- تر جو داڻو اگر چباڙيائين، ان کان بعد ڳيت ڏنائين.
٥٢- چباڙڻ سان (ڏندن ۾) نڙي ويو ۽ نڙيءَ ۾ هيٺ نه لٿو.
٥٣- هن مسئلي ۾ سندس نماز بحال آهي، هن مسئلي تي اعتماد ڪر.

٥٤- اگر کار اندک بکرده سه بار — شده نیز بسیار، مفسد شمار(١)
٥٥- سه گونه بود کار اندک عیان — یکي زان اقل ست بدان این بیان
٥٦- درین نوع باشد(٢) یکي از دو چیز — یکي گامها را زدن با تمیز
٥٧- اگر او سه گامش پیاپي زده — نمازش باین کار گشته تبه
٥٨- ببین شرح منیه بتحقیق صاف — ز دیگر کتب نیز بین بي خلاف
٥٩- و لیکن ز مفتاح گشته عیان — سه گامش پیاپي(٣) تو مفسد مدان
٦٠- بود بلکه مکروه اندر نماز — اگر بي ضرورت بود بس فراز
٦١- چو مقدار رکني توقف تمام — شده درمیان دو گام از سه گام
٦٢- نه هرگز سه گامش پیاپي شده — نه هرگز نمازش بگشته تبه
٦٣- ولي درمختار کرده بیان — اگر سُوئ قبله بگردد روان
٦٤- چو مقدار صفي برفته همو — بمقدار رکني، باستد نکو
٦٥- چو رفته بمقدار صفِ دگر — باستد همان قدر هم خوبتر
٦٦- چو بر قدر هر صف استد تمام — بمقدار رکني، شنو اي همام
٦٧- باین طور رفته مسافت بسي — نرفته ز رفتن لطافت بسي
٦٨- نمازش سلامت بود اي کیا — مگر در سه صورت شنو با صفا
٦٩- شدن پشت او سُوئ قبله تمام — دگر او مقدم شدن بر امام
٧٠- درین هر دو صورت بلا اشتباه — بنزدیک جمله نماز ست تباه
٧١- سیوم چون تجاوز شده از مکان — که مسجد بود یا سرا اي جوان
٧٢- درین صورتِ مي بود اختلاف — بقولي ست مفسد، بقولي معاف
٧٣- ولي بي ضرورت برفتن چنین — تهي از کراهت تو هرگز مَبِین
٧٤- ولي قدر رکني بگویم که چیست — ز قدرِ سه تسبیح بسیار نیست
٧٥- یکي قدر رکني ست ادنیٰ تمام — بمقدار تسبیح یک اي همام
٧٦- دگر قدر رکني که کامل بود — بقدر سه تسبیح حاصل شود

(١) در نسخه "غ" نماز بجاىٔ شمار نوشته است. (٢) در نسخه "جهہ" داني بجاىٔ باشد نوشته است.
(٣) در نسخه "غ" لفظ پیاپي موجود نیست. و لیکن درنسخهاءِ دیگر موجود ست.

٥٤- ٿورو ڪم اگر ٽي ڀيرا ڪيائين ته، ان کي گهڻو چئبو ۽ نماز جو مفسد آهي. (١)
٥٥- ٿوري ڪم جا ٽي قسم آهن، انهن مان هڪ اقل (تمام گهٽ) آهي.
٥٦- هن قسم ۾ ٻن شين مان، هڪ وکون کڻڻ آهي. (٢)
٥٧- اگر ٽي وکون لاڳيتو کنيائين ته، ان سان سندس نماز تباهه ٿي.
٥٨- شرح منيه ۾ تحقيق ڏس، ٻين ڪتابن ۾ به بنا اختلاف جي ائين لکيل آهي.
٥٩- ۽ مفتاح ۾ آهي ته، ٽن وکن لاڳيتين کي، نماز جو مفسد نه سمجهه. (٣)
٦٠- ۽ نماز ۾ ضرورت کان سواءِ مڪروه آهن.
٦١- اگر رڪن جيترو قدر، ٽن وکن مان، ٻن وکن جي وچ ۾ توقف ٿيو.
٦٢- ٽي وکون لاڳيتون نه ٿيون، تنهن ڪري ان جي نماز تباهه نه ٿي.
٦٣- ۽ در مختار ۾ بيان ٿيل آهي ته، اگر وکون قبلي جي طرف کنيائين.
٦٤- اگر صف جيترو قدر هليو ۽ رڪن جيترو قدر بيٺو.
٦٥- اگر ٻي صف جيترو قدر هليو ۽ ايترو قدر بيٺو.
٦٦- اگر هر صف جي قَدرَ تي، رڪن جيترو قدر بيٺو.
٦٧- ان طرح گهڻو پنڌ ڪيائين ۽ هلڻ مان لطافت نه وئي.
٦٨- ان جي نماز سلامت رهي، مگر ٽن صورتن ۾ صاف پُڌ.
٦٩- هڪ قبلي ڏانهن پٺ ٿيڻ، ٻيو امام کان اڳتي وڌي بيهڻ.
٧٠- انهن ٻنهي صورتن ۾، بيشڪ سيني عالمن وٽ نماز تباهه ٿي.
٧١- ٽيون مڪان کان تجاوز ڪري ويو، مسجد هجي يا گهر هجي.
٧٢- هن صورت ۾ اختلاف آهي، هڪ قول ۾ مفسد، ٻئي قول ۾ معاف آهي.
٧٣- ضرورت کان سواءِ ائين هلڻ، ڪراهت کان خالي نه آهي.
٧٤- رڪن جو قدر ٻڌايان ٿو ته، ٽن تسبيحن کان وڌيڪ نه آهي.
٧٥- هڪ رڪن جو ادنىٰ مقدار، هڪ تسبيح جو قدر آهي.
٧٦- ٻيو رڪن جو ڪامل مقدار، ٽن تسبيحن جو قدر آهي.

(١) نسخي "غ" ۾ شمار جي بدران 'نماز' لکيل آهي. (٢) نسخي "جهه" ۾ 'باشد' جي بدران 'داني' آهي.
(٣) نسخي "غ" ۾ 'پياپي' لفظ نه آهي، ۽ ٻين نسخن ۾ موجود آهي.

۷۷- بیانش شنیدي تو در ضابطه — کنون نیز با آن بکن رابطه
۷۸- چه قدرِ توقف که گفته شده — ازان جا شناسي تو اي نیک ره
۷۹- ببین درمختار اي کان جود — بصف نخستین چو فرجه ببود
۸۰- بدیده چو مردي که قصدش نمود — کند سد فرجه همان مرد زود
۸۱- تخطي رقاب ست او را معاف — رسد تا بفرجه بلا اختلاف
۸۲- چو صف میانه همان فرجه را — نه خود بند کردند دان با صفا
۸۳- نه حرمت همین صف مانده بحال — مدان در تخطي رقاب ست وبال
۸۴- کسي بند فرجه کند در صفي — شود زود مغفور او پر کفي
۸۵- صریحا میانِ حدیث سُت این — ببین درمختار اي مرد دین
۸۶- دگر قتل قملات اعني سپش — پیاپي سه قملات را تو مکش
۸۷- بدان قتل قمله بود همچو گام — درین نوع این هر دو چیز ست تمام
۸۸- اگر چند قملات کشته بدست — بمقدار رکني اگر مرد مست
۸۹- بکرده توقف پس از هر یکي — نمازش سلامت بود بي شکي
۹۰- چو ده گام در رکن یک او زده — و یا کُشت در رکن قملات ده
۹۱- چو بر هر دو کرت توقف نمود — بمقدار رکني شنو بهر سود
۹۲- باین قدر مهلت ولي پنج بار — بکرده چو بر جفتها او سوار
۹۳- نمازش سلامت شده با یقین — چه خطوات را همچو قملات بین
۹۴- سه کرت ازین ده پیاپي اگر — بکرده همین کار مفسد نگر
۹۵- یکي قتل پشه دگر کیک هم — شمردن درین نوع باشد اهم
۹۶- نظیرش سپش کشتنش بین نظیر — مرا گشت مفهوم هم این نظیر
۹۷- درین نوع خاریدن ست هم گزین — بجامع رموز و بمفتاح بین
۹۸- دگر نوع هم کار باشد قلیل — بقلت میانه بدان این سبیل
۹۹- نه این نوع بسیار اندک تر ست — ز نوعِ نخستین همین اکثر ست
۱۰۰- ازین نوع کاري چو کرده سه بار — بیک رکن کرده همه این شمار

٧٧- ان جو بيان قاعدي ۾ ٻڌي چڪو آهين، هاڻي ان سان وري رابطو رک.
٧٨- ڇو ته توقف جو قدر، جيڪو ٻڌايو ويو آهي، اتان سمجهو.
٧٩- "در مختار" ۾ ڏس، اگر پهرئين صف ۾ خالي جاءِ آهي.
٨٠- اها خالي جاءِ ڏسي، ان کي بند ڪرڻ جو ارادو ڪيائين.
٨١- پيرن سان گردن لتاڙي وڃڻ انکي معاف آهي، ته جيئن ان خالي جاءِ تائين وڃي پهچي.
٨٢- اگر وچين صف وارن اها خالي جاءِ بند نه ڪئي.
٨٣- ان صف جي عزت نه رهي، پيرن سان ٻين جا گردن لتاڙي هلڻ ۾ وبال نه آهي.
٨٤- جيڪو شخص خالي جاءِ بند ڪندو ته، الله تعالىٰ ان کي بخش ڪري ڇڏيندو.
٨٥- هي حديثن ۾ صريحا آيل آهي، اي ديندار! "درمختار" ڏس.
٨٦- پيو جوںءِ مارڻ، ٻن جوئن کي لاڳيتو نه مار.
٨٧- جوںءِ جو مارڻ، وڪن وانگر آهي، هن قسم ۾ هي ٻئي شيون پوريون آهن.
٨٨- اگر چند جوئون رڪن جيتري قدر ۾ ماريائين.
٨٩- هرهڪ جوںءِ جي مارڻ کان پوءِ وقفو ڪيائين ته سندس نماز سلامت رهي.
٩٠- اگر هڪ رڪن ۾ ڏهه وڪون ڪنيائين يا ڏهه جُوئون ماريائين.
٩١- هر ٻن پيرن ۾، رڪن جيترو قدر، وقفو ڪندو رهيو.
٩٢- ايتريقدر دير پنج پيرا، ٻن ٻن جوڙن تي ڪندو رهيو.
٩٣- ان جي نماز سلامت رهي، ڇو ته وڪن کي جُوئن وانگر سمجهه.
٩٤- انهن ڏهن مان اگر اهو ڪم ٽي ٽي پيرا لاڳيتو ڪيائين ته نماز فاسد سمجهه.
٩٥- مڇر ۽ ڪاڙي جي مارڻ کي، هن قسم ۾ شمار ڪرڻ اهم آهي.
٩٦- مون کي ان جو هي مثال جوںءِ مارڻ معلوم ٿيو آهي.
٩٧- ان قسم ۾ ڪنهڻ آهي، جامع رموز ۽ مفتاح ۾ ڏس.
٩٨- پيو قسم ٿورو ڪم آهي، جيڪو درميانه قلت جي صورت ۾ هجي.
٩٩- هيءُ قسم تمام ٿورو نه آهي، پهرئين کان به گهٽ آهي.
١٠٠- ان قسم جو ڪم، اگر هڪ رڪن ۾ ٽي پيرا ڪيائين.

١٠١- نمازش شکسته شده یاد دار		توقف ندارد درین اعتبار
١٠٢- اگر پیش الحمد او کار کرد		دگر بعد الحمد هم کرد مرد
١٠٣- سیوم بعد سورت بکرده همو		همین هر سه کرت تو مفسد بگو
١٠۴- بیک رکن این هر سه یکجا شده		بیک جا شدن این کثیر ست همه
١٠٥- بیک دست جامه بپارید او		و یا خود تنش را بخارید او
١٠٦- سه کرت بیک رکن این کار کرد		نمازش ببطلان همه گشت سرد
١٠٧- بشرطي که هر بار او دست را		ز موضع همین کار کرده جدا
١٠٨- وگر دست بر جا بود برقرار		درین هر سه کرت شنو این شمار
١٠٩- یکي گشت جمله، نگشته سه بار		نمازش بحال ست مع الاعتبار
١١٠- صحیح ست این قول، ني فاسد ست		تو از درمختار گیري بدست
١١١- گذشته بقولي که خاریدن ست		ز نوع نخستین ترا دیدن ست
١١٢- وگر او حروفِ ثلاثه نوشت		نمازش برفته شده کار زشت
١١٣- پس از هر حرف نیز رفع القلم		بشاید که شرط ست راسخ قدم
١١۴- و لیکن ندیدم شنو با نشاط		درین باب واجب بود احتیاط
١١٥- نوشتن سه کلمه تو مفسد بدان		نه یک دو نوشتن بدان جاودان
١١٦- همین طور را بوالمکارم نوشت		حروفي نگفته، نه زیبا، نه زشت
١١٧- اگر او سه مویش گُسِسته سه بار		نمازش برفته شنو این شمار
١١٨- سیوم نوع ضرب ست سه کرت نه چار		برکعت یکي چون زده هر سه بار
١١٩- چو در رکعتِ واحده او زده		سه ضِربات را سخت مفسد شده
١٢٠- چنانچه زده ضرب یک در قیام		دگر در رکوعش زده نیک نام
١٢١- سیوم در سجودش زده او اگر		نمازش برفته شنو این خبر
١٢٢- یکي برهنه بین متانه دگر		سیوم شرح منیه بکن در نظر
١٢٣- درین هر سه باشد همین مسئله		مرا گشت پیدا بسي ولوله
١٢۴- تفحص بکردم باکثر نسخ		مبادا غلط مي بود در نسخ

١٠١- ان جي نماز پڇي پئي، ان ۾ وقفي کي اعتبار نہ کيو.
١٠٢- اگر ڪو ڪم، هڪ پيرو الحمد کان اڳ، ٻيو پيرو الحمد کان پوءِ ڪيائين.
١٠٣- ٽيون پيرو سورت کان پوءِ ڪيائين تہ، اهي ٽئي پيرا اهو ڪم ڪرڻ، نماز جو مفسد آهي.
١٠٤- هڪ رڪن ۾ اهو ڪم ٽي پيرا گڏجي پيو تہ، گڏجي پوڻ جي ڪري گهٽو چئبو.
١٠٥- هڪ هٿ سان ڪپڙو ڦاڙيائين يا پنهنجي بدن کي کنهيائين.
١٠٦- اهو ڪم ٽي پيرا هڪ رڪن ۾ ڪيائين تہ، سندس نماز باطل ٿي.
١٠٧- بشرطيڪ هر پيري ان ڪم واري جاءِ تان، هٿ کي جدا ڪيائين.
١٠٨- جيڪڏهن ٽنهي پيرن ۾، هٿ پنهنجي جاءِ تي برقرار رهيو.
١٠٩- هي مڙئي هڪ پيرو ٿيو، ٽي پيرا نہ ٿيا، ان ڪري نماز بحال آهي.
١١٠- هي قول صحيح آهي، فاسد نہ آهي، درمختار هٿ ۾ ڪٽي ڏس.
١١١- متي گذري چڪو آهي تہ هڪ قول موجب، ڪنگهڻ پهرئين قسم مان آهي.
١١٢- جيڪڏهن ٽي حرف لکيائين تہ، نماز فاسد ٿي ۽ خراب ڪم ٿيو.
١١٣- هرهڪ حرف لکڻ کان پوءِ، قلم کڻڻ بہ شايد شرط آهي.
١١٤- پر مون (ڪتابن ۾) نہ ڏٺو آهي، هن باب ۾ احتياط واجب آهي.
١١٥- ٽن لفظن لکڻ سان نماز فاسد سمجهہ، هڪ ٻن لکڻ سان فاسد نہ سمجهہ.
١١٦- ابوالمڪارم ائين لکيو آهي، وڌيڪ حرف بہ نہ ڳالهايائين.
١١٧- اگر ٽي وارَ ٽن پيرن سان پَٽيائين تہ، سندس نماز فاسد ٿي.
١١٨- ٽيون قسم ٽي پيرا ڏڪ هڻڻ آهي نہ چار دفعا، هڪ رڪعت ۾ ٽي پيرا ڏڪ هنيائين.
١١٩- اگر هڪ رڪعت ۾ ٽي پيرا ڏڪ هنيائين تہ نماز فاسد ٿي.
١٢٠- جيئن هڪ ڏڪ قيام ۾، ٻيو رڪوع ۾ هنيائين.
١٢١- اگر ٽيون ڏڪ سجدي ۾ هنيائين تہ، نماز فاسد ٿي.
١٢٢- هڪ فتاوىٰ برهنه، ٻيو متانه، ٽيون شرح منيه، ڏس.
١٢٣- انهن ٽنهي ڪتابن ۾ هي مسئلو آهي، جنهنڪري مونکي ڪافي وسوسو ۽ انتظار ٿيو.
١٢٤- گهڻا نسخا جاچيم تہ، متان ڪنهن نسخي ۾ غلطيءَ سان لکجي ويو هجي.

۱۲۵- همه نسخها کان درین سه کتاب بیکسان بدیدم ز جمله جواب
۱۲۶- نه ذکرش بکرده بمفتاح قوت تعرض نکرده، بکرده سکوت
۱۲۷- و لیکن بعالمگیري صریح درین باب تاویل کرده ملیح
۱۲۸- ز رکعت مراد ست رکنِ یکي اگرچه بود رکن آن اندکي(۱)
۱۲۹- برکني سه ضربات مفسد بدان صحیح ست این قول شو بي گمان
۱۳۰- برکنِ یکي او زده چون دو بار برکنِ دگر هم زده این شمار
۱۳۱- ولي گرچه رکنین این با بیان ز رکعت یکي هر دو رکن ست عیان
۱۳۲- نمازش سلامت(۲) بود بي گمان برین ست علماء ما این زمان
۱۳۳- نه این نوع ثالث بسر خود شده چو در ضمن ثاني همه آمده
۱۳۴- چو بي عذر خود کرد کار قلیل کراهت خفیفه شده اي علیل
۱۳۵- بیک رکن این کار کرده دو بار چو بي عذر کرده مع الاختیار
۱۳۶- نمازش "اشدالکراهة" شده و لیکن نه هرگز بگشته تبه
۱۳۷- وگر او بهر رکن کار قلیل بجز عذر مي کرد دان این سبیل
۱۳۸- کراهات بسیار شد در نماز خفیفه همه بود با امتیاز
۱۳۹- مماثل اشدالکراهة شمار چو مجموع یکجا کني اعتبار
۱۴۰- اگر سنگ ریزه ز جائي سجود کند دور او از برائي سجود
۱۴۱- دو کرت کند دور آنرا اگر پسین بي ضرورت بود آن مگر
۱۴۲- همین نیز مکروه تنزیهي ست دگر بار بي عذر کارِ وي ست
۱۴۳- ولي رمي هم ضرب یکسان بدان چو مرمي بدستش بدارد عیان
۱۴۴- اگر چیز مرمي بود بر زمین و یا آلت ضرب اي مرد دین
۱۴۵- چو برداشته از زمین بي گمان بینداخته یا زده آن زمان
۱۴۶- چو این هر دو کارش بیک رکن کرد نمازش ببطلان همه گشت سرد

(۱) در نسخه "ر" درین جا پس از شعر نمبر ۱۲۸ باین طور نوشته است. اشعار
چه رکعت بمعنئ رکوع ست نیز، میانِ حدیثي شنو با تمیز ــ پس اینجا زِ رکعت رکوع ست مراد، که از بهر تمثیل کردند یاد.
قیام و سجود و قعود پسین، درین حکم مثل رکوع ست یقین ــ قعود نخستین درین حکم نیز، بماند رکن ست بدان باتمیز.
بود هر دو سجده یکي رکن تام ــ قرائت نشسته بود چون قیام
(۲) در نسخه "جه" بحال بجائ سلامت نوشته است.

١٢٥- هنن ڪتابن جا سڀ نسخا ڏٺم، پر سڀ يڪسان ۽ برابر هئا.

١٢٦- مفتاح انکي ذڪر نہ ڪيو آهي، نَڪي هن مسئلي جي پويان لڳو، بلڪ سُڪوت ڪيائين.

١٢٧- پر عالمگيري، هن باب ۾ ظاهر ظهور سهڻو تاويل ڪيو آهي.

١٢٨- رڪعت مان مراد رڪن آهي، توڙي اهو رڪن ٿورو هجي.(١)

١٢٩- هڪ رڪن ۾ ٽي ڀيرا ڌڪ مفسد جاڻ، هي قول صحيح آهي بيگمان ٿيءُ.

١٣٠- هڪ رڪن ۾ اگر ٻہ ڌڪ هنيائين ۽ ٻئي رڪن ۾ ٻہ هنيائين.

١٣١- پر هي ٻئي رڪن، توڙي هڪ رڪعت جا آهن.

١٣٢- بيشڪ ان جي نماز سلامت رهندي، هن تي هن زماني جا علماء ڪاربند آهن.(٢)

١٣٣- هي ٽيون نوع پنهنجي مٿي (مستقل ۽ جدا) نہ آهي ڇو تہ ٻئين نوع ۾ ضمنا آيل آهي.

١٣٤- اگر بنا عذر جي ڪو قليل ڪم ڪيائين تہ ڪراهت خفيف ٿيندي.

١٣٥- اگر بنا عذر جي اختيار سان هڪ رڪن ۾ اهو ڪم ٻہ ڀيرا ڪيائين.

١٣٦- ان جي نماز سخت ڪراهت (مڪروه تحريمي) ٿي، پر تباه نہ ٿي.

١٣٧- اگر بنا عُذر جي هر هڪ رڪن ۾ اهو ڪم قليل ڪري ٿو.

١٣٨- تہ نماز ۾ گهڻيون ڪراهتون ٿيون ۽ اهي سڀ خفيف آهن.

١٣٩- اگر اهي سڀ هڪ جاءِ تي گڏ ڪبيون تہ، سخت ڪراهت جي برابر ٿي پونديون.

١٤٠- جيڪڏهن سجده ڪرڻ واسطي، سجدي جي جاءِ کان، پٿريون پري ڪري ٿو.

١٤١- اگر پٿريون ٻہ ڀيرا پري ڪيائين پر پوين ڀيرو بنا ضرورت جي ڪيائين.

١٤٢- ٻيو ڀيرو اهو ڪم بنا ضرورت جي ڪيائين تہ اها بہ ڪراهت تنزيهي آهي.

١٤٣- پر پٿريون اڇلائڻ بہ، ضَرب (ڌڪ هڻڻ) جي برابر آهن، اگر هٿ سان اڇلايل هجن.

١٤٤- اگر اڇلايل شيءِ يا ڌڪ هڻڻ جو اوزار زمين تي هجي.

١٤٥- اگر زمين تان ڪٽي اڇلايائين يا ڌڪ هنيائين.

١٤٦- اگر اهي ٻئي ڪم هڪ رڪن ۾ ڪيائين تہ سندس نماز باطل ٿي.

(١) نسخي "ر" ۾ صفحو ٢٧٨ ۾ هن جاءِ تي شعر نمبر ١٢٨ کان پوءِ هن طرح لکيل آهي: ترجمو
١- ڇوتہ حديث ۾ رڪعت رڪوع جي معنىٰ سان بہ آئي آهي ٢- پوءِ هت رڪعت مان مراد رڪوع آهي، جنهنکي مثال طور بيان ڪيو ائن.
٣- قيام، سجدا ۽ آخري قعدو هن حڪم ۾ رڪوع جي مثال آهن ٤- پهريون قعدو هن حڪم ۾ رڪن جي مثال آهن.
٥- ٻئي سجدا هڪ رڪن پورو آهن - قرائت ويهڻ جي صورت ۾ قيام وانگر آهي (٢) نسخي "جه" ۾ 'سلامت' جي بدران 'بحال' لکيل آهي.

١٤٧- اگر سُوئ انسان کسي رمي کرد چو با خاک در چشم او عمي کرد
١٤٨- و يا ضرب انسان بکرده همو نمازش برفته بجز گفتگو
١٤٩- شده گرچه يک بار کار قليل کثير ست بمعني بنا بر دليل
١٥٠- يکي ضرب انسان دگر رمي هم اگر سُوئ انسان بکرده بدم
١٥١- بمعنئ خصومت بود بهر جنگ و يا بهر تاديب دان بي درنگ
١٥٢- و يا بهر بازي و يا سخريه همين کارها هم کثير ست همه
١٥٣- اگر او حجر را بينداخته شود تا شکارش يکي فاخته
١٥٤- نمازش سلامت بود آن دمي اگرچه شکسته سر آدمي
١٥٥- چه مقصود او بود کردن شکار نکرده شکستن سرش اختيار
١٥٦- قعودِ ميانه درين باب صاف بود همچو رکني بلا اختلاف
١٥٧- نه قومه، نه جلسه درين باب من بديدم ميان کتب اي سمن
١٥٨- اگر کار بر وي بلا اختيار ز ديگر چو واقع شود با خيار
١٥٩- همان کار عمدا بکردي اگر شکستي نمازش شنو اين خبر
١٦٠- همان کار بر وي چو واقع شده نمازش روا يا گشته تَبه
١٦١- درين کار باشد بسي اختلاف که مفسد بود يا بود آن معاف
١٦٢- اگر تو بجوئي همه گفتگو ببين درمختار اي نيک رو
١٦٣- ولي قول احوط بلا اختيار بود نيز مفسد همه ياد دار
١٦٤- چو او را کسي سخت برداشته پس او را بجائي دگر داشته
١٦٥- و يا جذب کرده چو او را کسي ولي دور برده مسافت بسي
١٦٦- و يا داد بوسه چو او را دگر و ليکن بشهوت شنو اين خبر
١٦٧- و يا طفل پستان گرفته بزور مکيده بزورش همان طفل شور
١٦٨- مگر مرد را داد بوسه زني ز شهوت چو پاک ست مرد او سني
١٦٩- نمازش سلامت بود برقرار نماز زني را مکن اعتبار
١٧٠- چه بوسه زني را که شد با خداع بود چون جماعش بمعنئ جماع
١٧١- چو کم از سه مصه مکيده رضيع ز پستان نه شيرش کشيده رضيع

١٤٧- اگر ڪنهن ماڻهوءَ ڏانهن ڪا شيءِ اڇلايائين، جنهن سان هن کي اکين ۾ مٽي پئي.
١٤٨- يا انسان کي ڏک هنيائين ته، بنا اختلاف جي نماز فاسد ٿي.
١٤٩- هڪ پيرو توڙي ڪم ٿورو ٿيو ته، به معنىٰ ۾ گهڻو ڇئبو.
١٥٠- جيڪڏهن انسان کي ڏکُ هنيائين، پيو ان ڏانهن ڪا شيءِ اڇلايائين.
١٥١- اهو ڪم جهيڙي جا جنگ خاطر ڪيائين يا ادب سيکارڻ خاطر ڪيائين.
١٥٢- يا راند خاطر يا مسخري خاطر ڪيائين ته، اهي ڪم به گهڻي ڪم ۾ شامل آهن.
١٥٣- جيڪڏهن پٿر کي اڇلايائين ته، جيئن ان سان کو ڪيرو شڪار ٿئي.
١٥٤- ان جي نماز سلامت رهي، اگرچه انهيءَ پٿر، ماڻهوءَ جو مٿو ڀڃي وڌو.
١٥٥- ڇاڪاڻ ته انجو مقصد شڪار ڪرڻ هو ۽ ماڻهوءَ جي مٿي ڀڃڻ جو ارادو نه ڪيو هئائين.
١٥٦- وچون قعدو هن باب ۾ بنا اختلاف جي، هڪ رڪن جي مثال آهي.
١٥٧- هن باب ۾ مونکي قومه ۽ جلسه، ڪتابن ۾ نه ڏٺو آهي.
١٥٨- جيڪڏهن کو ڪم سندس اختيار کانسواءِ، پئي جي اختيار سان هن تي واقع ٿيو.
١٥٩- جي اهو ڪم عمدا ڪري ها ته، سندس نماز فاسد ٿي پوي ها.
١٦٠- اهو ڪم ان تي جڏهن واقع ٿيو ته، سندس نماز جائز ٿي يا تباهه ٿي.
١٦١- ان ڪم ۾ گهڻو اختلاف آهي ته، اهو مفسد آهي يا معاف آهي.
١٦٢- جيڪڏهن تون اها سموري گفتگو ڳولين ته درمختار ڏس.
١٦٣- پر احوط قول موجب، بنا اختيار جي به، اهو ڪم نماز جو مفسد آهي.
١٦٤- جيڪڏهن ان کي ڪنهن شخص، زوريءَ کڻي ڪنهن ٻيءَ جاءِ تي ڇڏيو.
١٦٥- يا ان کي کو شخص ڇڪي، گهڻو پنڌ پري کڻي ويو.
١٦٦- يا پئي ڪنهن شهوت سان ڪيس چمي ڏني.
١٦٧- يا ٻار ٻبي کي زور سان وٺي چوسيو.
١٦٨- ڪنهن زال مرد کي چمي ڏني، اگر اهو مرد شهوت کان پاڪ آهي.
١٦٩- ته مرد جي نماز سلامت ۽ برقرار آهي، باقي زال جي نماز کي اعتبار نه ڪر.
١٧٠- ڇوته زال کي چمي ڏيڻ جماع وانگر آهي يعني جماع جي معنىٰ ۾ آهي.
١٧١- جي ٻار ٿن ڀيرن کان گهٽ ڇڪڙون ڏنيون ۽ کير ڀياڪ ٻار ٻُبن مان کير نه ڪَڍيو.

١٧٢- نمـاز آن زنـي هم بـود سالـمـه — چنانچه بيـانـش گذشتـه همـه
١٧٣- اگـر با سرش يا بـدستـش همـو — اشارت بكرده بجز گفتگـو
١٧٤- اگـر آن اشـارت عـبـارت بُـدَي — نـمازش ازان زود فاسد شدي
١٧٥- بـود در اشـارت چنين اختـلاف — بقولي ست مفسد، بقولي معاف
١٧٦- ولـي هست مختار قـول پسين — معاف ست او را نماز ست حسين
١٧٧- اگـر بـا سـرش كـرد ردِ سـلام — و يـا بـا اشارت نـموده مقام
١٧٨- و يـا دست بـر سر نهاده همـو — بـرائـي تـواضـع كسـي نيـكـرو
١٧٩- و يـا امـر كـرده و يـا نـهـي كـرد — ولـي بـا اشارت، نـه با قـول مـرد
١٨٠- و يـا بـا سرش او اشـارت نـمـود — "نعم" كرد ظاهر و يا "لا" بجود
١٨١- و ليكن كراهت همين چيزها ست — مگر با ضرورت بكردن روا ست
١٨٢- اگـر مـال او مي رود بي گـمـان — و ليكن بحفظش شود در امان
١٨٣- مـبـاح ست او را شكستن نماز — كـنـد مال را در نگـه بـاِحـتيـاز
١٨٤- اگـرچـه هـمـه مـلک غـيـري بـود — بحفظش بسي نيز خيري بـود
١٨٥- اگرچـه همان مال انـدک تر ست — بـمـقـدار فـلسي و يـا اكثر ست
١٨٦- ولـي درمـخـتـار درهـم بگـفـت — چـه كمتر ز درهم بـود چيز مفت
١٨٧- يـكـي از مـثـالات آن مـال را — كـه بهرش شكستن نماز ست روا
١٨٨- بـود فورِ قِدري كه آن جوش ديگ — بنزديک ايشان مشو همچو ريگ
١٨٩- طعامي كـه از قِدر بيرون رود — بجوشيدنش چونكه مشحون شود
١٩٠- بسا وقت قيمت طعامِ همان — نـه مـقـدار درهـم بـود اي جـوان
١٩١- بدان حكم مطلق بہ اِطلاق هست — نـه تقييد هرگز درين هم بـه است
١٩٢- نـه تـقـيـيـد قـيـمـت طعامِ همين — بـدرهـم بـيـامـد شـنـو اي امـين
١٩٣- دگـر بـهـر تـخـليـص هر مسلمي — بـود گـرچـه جـني و يـا آدمـي
١٩٤- ز غرقش ز حرقش ز ضررِ تمام — بـتـركِ نـمـازش كـنـد اهـتـمـام
١٩٥- خـلاصـي دهـد زود او را بـدم — درين كار تحقيق احب ست اتم
١٩٦- هـرآن وقت موذي چو ايذا نمود — و يـا خـوف ايذا ازو گشت زود

١٧٢- تہ ان زال جي نماز سلامت رهي، جيئن ان جو بيان گذري چڪو آهي.
١٧٣- جيڪڏهن مٿي يا هٿ سان اشارو ڪيائين ۽ گفتگو نہ ڪيائين.
١٧٤- جيڪڏهن اهو اشارو عبارت هجي ها تہ، ان سان نماز فاسد ٿئي ها.
١٧٥- اهڙي اشاري ۾ اختلاف آهي، هڪ قول موجب مفسد، ٻئي قول موجب معاف آهي.
١٧٦- پر پويون قول مختار آهي، ان ڪي معاف آهي ۽ نماز سُهڻي (صحيح) آهي.
١٧٧- جيڪڏهن سلام جو جواب مٿي سان يا اشاري سان ڏنائين.
١٧٨- يا ڪنهن نيڪ شخص جي تواضع خاطر، هٿ مٿي تي رکيائين.
١٧٩- يا امر ۽ نهي اشاري سان ڪيائين، پر قول (گفتگو) نہ ڪيائين.
١٨٠- يا مٿي سان اشارو ڪري، هائو يا نہ ظاهر ڪيائين.
١٨١- اهي شيون ڪراهت آهن، مگر ضرورت جي وقت جائز آهن.
١٨٢- جيڪڏهن سندس مال وڃي ٿو، پر حفاظت ڪرڻ سان امن ۾ ٿئي ٿو.
١٨٣- ان ڪي نماز پڃڻ جائز آهي، جيئن مال نگاه ۾ رکي.
١٨٤- توڙي اها سموري ملڪيت ٻئي ڪنهن جي هجي، تہ بہ مال جي حفاظت ڪرڻ چڱو ڪم آهي.
١٨٥- توڙي اهو مال بالڪل ٿورو آهي، پئسو يا ان کان ڪجهہ وڌيڪ آهي.
١٨٦- پر دُرمختار درهم جو قدر چيو آهي، چو تہ درهم کان گهٽ شيءِ مفت آهي.
١٨٧- جنهن مال لاءِ نماز پڃڻ جائز آهي، ان جي مثالن مان هڪ مثال هيءُ آهي.
١٨٨- ديڳڙو (باهہ جي ڪري) جوش کائي ٿو، اهو مثال انهن وٽ آهي.
١٨٩- اگر ديڳ جوش کاڌو ۽ طعام سان پرجي آئي ۽ طعام ٻاهر وهڻ لڳو.
١٩٠- گهڻو وقت ان طعام جي قيمت درهم نہ ٿي ٿئي.
١٩١- مطلق جو حڪم اطلاق سان آهي، ان ۾ قيد لڳائڻ بهتر نہ آهي.
١٩٢- ان طعام جي قيمت، درهم جي قيد سان نہ آهي.
١٩٣- پيو ڪنهن مسلمان ڪي ڇڏائڻ (بچائڻ) لاءِ، توڙي اهو جِنُ هجي يا ماڻهو هجي.
١٩٤- ٻڏڻ يا سڙڻ يا اهڙي وڏي ضرور کان بچائڻ لاءِ نماز ڪي ڇڏي ڏي.
١٩٥- ان ڪي ڇڏائڻ جي ڪري، ان ڪم ۾ ڏيان ڏيڻ سنو آهي.
١٩٦- اگر ايذاءُ ڏيندڙ شيءِ ايذاءُ ڏئي يا ان مان ايذاءَ جو خوف ٿئي.

١٩٧- بود قتل موذي دران دم مباح		ميانِ نمازت شنو با فلاح
١٩٨- بكارِ قليلش بكشته اگر		نماز ست زيبا بحالش نگر
١٩٩- وگر او بكشته بكارِ كثير		نمازش برفته همه ياد گير
٢٠٠- و ليكن نه وزري بباشد برو		درين هر دو صورت بجز گفتگو
٢٠١- بصورت نخستين نمازش صحيح		نه مكروه گشته شنو تو صريح
٢٠٢- چو بي عذر موذي بكشته همو		ميانِ نمازش نكرده نكو
٢٠٣- بَرو وزر باشد درين مسئله		بصورت نخستين كراهت شده
٢٠٤- اگر مار كشته و يا كژدمي		چو او خوف ايذا بديده دمي
٢٠٥- بفعلِ كثيرش كه مفسد نماز		ميان نمازش شنو با نياز
٢٠٦- بنزديک قومي نماز ست روا		عمل بر حديث ست اي با صفا
٢٠٧- مصلي بقتلش چو مامور او ست		نه قتلش ازين وجه مفسد ازو ست
٢٠٨- بنزديک جمهور گشته تباه		نه وزر ست بر وي بلا اشتباه
٢٠٩- حديث ست از بهر رفتن گناه		ز موجب شكستن نمازش بكاه
٢١٠- بدان مار "ابيض" (١)كه آن سيم رنگ		رود مستوي بر زمين بي درنگ
٢١١- دو گيسو بدارد شنو اين نشان		بود جِن آن مار از جنيان
٢١٢- نه قتلش ببايد شنو با ثبات		ببين بوالمكارم بيابي نجات
٢١٣- اگر خوف دارد ازو ثار را		نه هرگز كشد او همين مار را
٢١٤- ولي عهد بسته همه نوع اين		بخدمت رسولِ خدا كار بين
٢١٥- هرآن جا كه باشند اسلاميان		درانجا نيائيم ما در ميان
٢١٦- نه هرگز در آئيم در خانها		بباشيم ما در بيابانها
٢١٧- بوقتي چنين مار بيني عيان		بگو زود او را، چنين خوش بيان
٢١٨- برو دور از من تو پنهان بشو		مبادا كِشم من ترا دور رو
٢١٩- اگر زود رفته بگفتن چنين		بوَد مار جني من المؤمنين
٢٢٠- وگر او نرفته، پس او كافر ست		مباح ست كشتن ز قتلش نَرُست

(١) اگر بسيار تفصيل اين مار بخواهي پس رجوع كن بسوئ كفايه شرح هدايه باب مفسدات الصلواة. (غ ـ م)

١٩٧- ان وقت ان موذي (ايذاءُ ڏيندڙ) کي نماز ۾ مارڻ مباح آهي.

١٩٨- اگر ان کي ٿوري ڪم سان مُاريائين ته، نماز درست آهي ۽ پنهنجي حال تي برقرار آهي.

١٩٩- جي ان کي گهڻي ڪم سان ماريائين ته، نماز فاسد ٿي.

٢٠٠- انهن ٻنهي صورتن ۾، ان تي ڪو گناهه نه آهي.

٢٠١- پهرئين صورت ۾ ان جي نماز صحيح آهي ۽ مڪروه نه ٿي.

٢٠٢- اگر بنا عذر جي موذي شيءِ کي نماز ۾ ماريائين ته چڱو نه ڪيائين.

٢٠٣- هن مسئلي ۾ ان تي گناهه ٿيندو ۽ پهرئين صورت ۾ ڪراهت ٿي.

٢٠٤- جيڪڏهن نانگ يا وڇون ايذاءُ جي خوف کان ماريائين.

٢٠٥- نماز ۾ گهڻي ڪم سان، جيڪو نماز جو مفسد آهي.

٢٠٦- هڪ قوم وٽ نماز جائز آهي ۽ اهو حديث تي عمل آهي.

٢٠٧- ڇو ته جڏهن نمازيءَ کي ان موذيءَ شيءِ جي مارڻ جو حڪم آهي، تنهن ڪري ان کي مارڻ مُفسدُ نه آهي.

٢٠٨- جمهور وٽ نماز تباهه ٿي، باقي ان تي گناهه نه آهي.

٢٠٩- نماز جي ڀڃڻ جي موجب جي باوجود، گناهه نه ٿيڻ بابت حديث آهي.

٢١٠- ڄاڻڻ گهرجي ته اڇو نانگ جيڪو چاندي جي رنگ وانگر آهي، زمين تي سڌو هلي ٿو.(١)

٢١١- ان جي مٿي تي به گيسُو (چوٽيون) آهن، اهو نانگ جنن مان هڪ جن آهي.

٢١٢- ان کي مارڻ نه گهرجي، ابوالمڪارم ڏس ته نجات لهين.

٢١٣- جيڪڏهن ان مان ايذاءَ ۽ انتقام جو خوف آهي، ته به ان کي هرگز نه مارجي.

٢١٤- ان قسم جي جنن رسول الله صلي الله عليه وسلم سان واعدو ڪيو هو.

٢١٥- جتي مسلمان هوندا، اتي اسان وچ ۾ نه اينداسون.

٢١٦- اسان انهن جي گهرن ۾ هرگز نه اينداسون، بلڪ ٻرن ٻٽن ۾ رهنداسون.

٢١٧- جنهن وقت اهڙو نانگ ڏسين ته، ان کي فوراً هن طرح چؤ.

٢١٨- مون کان پري ٿي لڪي هليو وڃُ، متان توکي ماري وجهان.

٢١٩- ائين چوڻ سان جيڪڏهن جلدي هليو ويو ته، اهو مومن جنُ آهي.

٢٢٠- جيڪڏهن اهو نه ويو ته پوءِ اهو ڪافر آهي، انجو قتل ڪرڻ مباح آهي ۽ قتل کان بچي نه سگهيو.

(١) جيڪڏهن هن نانگ بابت تفصيل معلوم ڪرڻ گهرين ته "ڪفايه شرح هدايه" جو مطالعو ڪر.(ڊاڪٽر غ ـ م)

۲۲۱- چو عهدش شکسته که بسته ببود نَـرُستـه ز قتلش، نـرفته چو زود
۲۲۲- همو جن شیطان بباشد شریر ازو خوف ثار ست هم یاد گیر
۲۲۳- بدان معنوي کار کان مفسد ست بمعنیٰ کثیر ست گیري بدست
۲۲۴- یکي هر حدث چونکه عمدا کند نمازش برفته شنو این سند
۲۲۵- نـه نفس حدث غیر نادر تمام مراد ست ز مفسد شنو این کلام
۲۲۶- بـود بلکه عمدش ز مفسد مراد بیانش بیاید همه گیر یاد
۲۲۷- ولي قصد کردن حدث را بدل بود رکن بي شک بشو مستدل
۲۲۸- وجودِ حدث هم مقارن بقصد بود شرط افساد کائن بقصد
۲۲۹- ببودي میانِ نمازي اگر بدل کرد نیت نمازِ دگر
۲۳۰- نـه خارج بنیّت شده از نماز شده لغو نیت شنو با نیاز
۲۳۱- مگر بعد نیت چو تکبیر گفت نمازش نخستین همه رفت هفت
۲۳۲- اگرچه نکرده دگر هیچ شَین نـه فعلي بکرده، نه رفع الیدین
۲۳۳- شروع نمازِ دگر آمده بنیت جدیده شروعش شده
۲۳۴- نمازش نخستین بگشته تبه قبیح ست این کار در مرتبه
۲۳۵- چو رکعت ز ظهرش بکرده تمام ولي بود او منفرد نیک نام
۲۳۶- یکایک بپهلوش آمد امام بَـوَي اقتدا کرد با اهتمام
۲۳۷- بنیت دلش کرد او اقتدا و لیکن بتکبیر کرده ادا
۲۳۸- نـه فعلي بکرده، نه رفع الیدین شده مقتدي او بلا ریب مَیِن
۲۳۹- نه رکعت که کرده شده در حساب ببین درمختار یابي صواب
۲۴۰- چه تحریم اول که در انفراد همه گشت باطل بگیري تویاد
۲۴۱- وگر بعد رکعت همان ظهر را بنیت و تکبیر کرده ادا
۲۴۲- بنیت جدیده و تکبیر نو ادا کرد باقي همه تو شنو
۲۴۳- شده نیز رکعت همان در حساب ز رکعات ظهرش ببین در کتاب(۱)
۲۴۴- بتحریم(۲) اول نمازش همه روا گشت تحقیق روشن چو مه

(۱) در نسخه "چ د" ببین در مختار یابي صواب نوشته است. (۲) در نسخه "چ د" چه تحریم بجایٔ بتحریم نوشته.

٢٢١- جڏهن کيل واعدو پڳائين ۽ جلد نہ ويو تہ، قتل کان بچي نہ سگهيو.
٢٢٢- اهو جن شرير شيطان آهي، ان مان انتقام ۽ ايذاءَ جو خوف آهي.
٢٢٣- معنوي ڪَمَ، جيڪي نماز جا مفسد آهن، اهي ڪثير جي معنىٰ ۾ آهن.
٢٢٤- هڪ هر قسم جو حدث جيڪو عمدا ڪري، ان سان نماز فاسد ٿي پوندي.
٢٢٥- مُفسدُ مان غير نادر حدث جي جِند مراد نہ آهي.
٢٢٦- پر مُفسِدُ مان مراد عمدا حدث آهي، جنهن جو بيان اڳتي ايندو.
٢٢٧- دل ۾ حدث جو ارادو ڪرڻ، نماز جي فساد لاءِ رڪن آهي.
٢٢٨- حدث جو وجود قصد سان گڏ اِفْسَاد (فاسد ڪرڻ) لاءِ شرط آهي، جيڪو ارادي سان ٿيو هجي.
٢٢٩- جيڪڏهن هڪڙي نماز ۾ هو ۽ دل ۾ ٻي نماز جي نيت ڪيائين.
٢٣٠- فقط نيت سان نماز کان خارج نہ ٿيندو، اها نيت لغو چئبي.
٢٣١- مگر نيت کان بعد جيڪڏهن تڪبير چيائين تہ پهرئين نماز فاسد ٿيندي.
٢٣٢- توڙي ٻيو ڪجهہ نہ ڪيائين، نہ ڪو اهڙو فعل ڪيائين، نہ وري رفع اليدين ڪيائين.
٢٣٣- ٻي نماز ۾ شروع ٿيو ۽ اهو شروع ٿيڻ نئين نيت سان چئبو.
٢٣٤- ان جي پهرئين نماز تباهہ ٿي، پر ائين ڪرڻ قبيح آهي.
٢٣٥- اگر منفرد ظهر جي هڪ رڪعت پڙهي پوري ڪئي.
٢٣٦- اوچتو امام اچي سندس پاسي ۾ بيٺو ۽ منفرد ان جي اقتدا ڪئي.
٢٣٧- دل جي نيت سان اقتدا ڪيائين ۽ تڪبير بہ چيائين.
٢٣٨- نہ ڪو فعل ڪيائين، نہ رفع اليدين ڪيائين، بنا شڪ جي ان جو مقتدي ٿي پوندو.
٢٣٩- ادا ڪيل رڪعت حساب ۾ نہ آئبي، درمختار ڏس تہ توکي صحيح خبر پوي.
٢٤٠- ڇاڪاڻ تہ منفرد جي حيثيت ۾، جيڪا پهرئين تڪبير تحريمہ چئي هئائين، اها باطل ٿي وئي.
٢٤١- ۽ جيڪڏهن رڪعت کان پوءِ انهيءَ ظهر کي نيت ۽ تڪبير سان ادا ڪيائين.
٢٤٢- نئين نيت ۽ نئين تڪبير سان، اها باقي نماز ادا ڪيائين.
٢٤٣- ظهر جي نماز جي رڪعتن سان، اها رڪعت بہ حساب ۾ آئبي. (١)
٢٤٤- پهرئين تڪبير تحريمہ سان سموري نماز جائز ٿي ۽ هيءَ صورت چند وانگر چٽي آهي.

(١) نسخي "چ،د" ۾ 'ببين درمختاريابي صواب' آهي. (٢) نسخي "چ،د" ۾ 'بتحريم' جي بدران 'چه تحريم' آهي.

٢٤٥- شده لغو تحريم ثاني ازو شده لغو نيت دگر نا نكو
٢٤٦- چه تحصيل حاصل بباشد محال محال ست باطل شنو اين مقال
٢٤٧- يكي موت باشد دگر ارتداد بود هر دو مفسد همه گير ياد
٢٤٨- شود نيز تحريم باطل تمام درين هر دو صورت شنو اين كلام
٢٤٩- اگر در دلش محض مرتد شده دران ركن تائب شده در دمه
٢٥٠- نگيرد خليفه، نه تحريم ماند نماز همه با تباهي نشاند
٢٥١- بتحريم از سر بگيرد نماز همه اين مسائل بكن احتياز(١)

ذكر ترک كردن فرضي را از فرائض نماز

١- كنون ترک فرضي تو مفسد شنو بيانش بگويم بتحقيق نو
٢- چو عاجز بود او زِ اركان تمام بايما گزارد همه اي همام
٣- بيانش بدان از "صلوٰة المريض" كه بابش بباشد طويل و عريض
٤- چو عاجز بود از ركوع و سجود بهِايما گزارد همو كان جود
٥- چو قادر بگشته ميانِ نماز نمازش برفته شنو با نياز
٦- چو پايش بخفته شده سست تام نه قادر بگشته همو بر قيام
٧- كه نامش بتازي "خدر" دان مدام چو پايش "خدرِ" گشت اي نيک نام
٨- ولي سست مانده همه تا سلام نمازش روا گشت دان اين كلام
٩- چو قادر شده بر قيامش همو ميانِ نمازش همان نيک روُ
١٠- اعاده فريضه، فريضه برو ست ولي نفل جائز بجز گفتگو ست
١١- مگر چونكه عارض شده در نماز نه سابق ببوده، شنو با نياز
١٢- كند هر چه باقي همو با قيام بنا گشت جائز بدان اين كلام
١٣- وگر مرض مانع بود از قيام ميان فرائض شنو اين مرام
١٤- نه مانع بود از ركوع و سجود چو قادر شده بر قيامش بزود

(١) در نسخه "غ" و"چ,ا" اختيار بجاىٔ احتياز نوشته، و ليكن در نسخه "جه" و"چ د" احتياز نوشته است.

٢٤٥- سندس ٻي تڪبير تحريمه ۽ ٻي نيت ٻئي لغو ٿيون.
٢٤٦- ڇو ته حاصل جي تحصيل، محال آهي ۽ محال، باطل آهي.
٢٤٧- هڪ موت، ٻيو مرتد ٿيڻ، ٻئي نماز جا مفسد آهن ياد رک.
٢٤٨- انهن ٻنهي صورتن ۾، تحريمه به باطل ٿئي ٿي.
٢٤٩- جيڪڏهن رڳو دل ۾ مرتد ٿيو ۽ انهيءَ رڪن ۾ ان وقت توبه تائب ٿيو.
٢٥٠- خليفو نه وني، تحريمه نه رهي، سيني جي نماز فاسد ٿي.
٢٥١- وري تڪبير تحريمه سان نئين سر نماز شروع ڪري، هي سمورا مسئلا گڏ ڪر.(١)

نماز جي فرضن مان، ڪنهن فرض کي ڇڏڻ

١- فرض جو ترڪ مفسد ڄاڻ، هاڻي ان جو بيان نئين تحقيق سان چوان ٿو.
٢- اگر نماز جي رڪنن ادا ڪرڻ کان عاجز هجي ته، اشارن سان ادا ڪري.
٣- ان جو بيان صلواة المريض ۾ ڄاڻ، جنهن جو باب ڏگهو ۽ ويڪرو آهي.
٤- اگر رڪوع ۽ سجدن کان عاجز هجي ته، اشارن سان نماز پڙهي.
٥- اگر وچ نماز ۾ (رڪوع ۽ سجدن تي) قادر ٿيو ته، نماز فاسد ٿي.
٦- اگر پير کي ننڍ ڪڇي وئي ۽ سست ٿيو، جنهن ڪري قيام تي قادر نٿو ٿئي.
٧- پير کي ننڍ ڪڇي وئي ته ان کي عربي زبان ۾ "خَدِرُ" چئبو آهي.
٨- ۽ سلام ورائڻ تائين سُست رهيو ته، نماز جائز ٿي.
٩- جيڪڏهن اهو نيڪ شخص وچ نماز ۾ قيام تي قادر ٿيو.
١٠- فرض کي ورائڻ فرض اٿس، باقي نفل بنا اختلاف جي جائز آهي.
١١- مگر جڏهن ته اهو عارضو نماز ۾ ٿيو اٿس ۽ اڳ ۾ ڪونه هوس.
١٢- باقي رهيل نماز ويهي پڙهي ۽ ائين بنا ڪرڻ هن لاءِ جائز ٿي.
١٣- جيڪڏهن ڪو مرض قيام کان فرض نمازن ۾ مانع ٿيو.
١٤- رڪوع ۽ سجدن کان مانع نه آهي، جڏهن قيام تي قادر ٿئي.

(١) نسخي "غ" ۽ "ڇ.ا" ۾ 'احتياز' جي بدران 'اختيار' لکيل آهي. ۽ نسخي "جهه" ۽ "ڇ.د" ۾ 'احتياز' آهي.

١٥- قيامش كند زود در ركعتي كه باقي بباشد دران ساعتي
١٦- نه قادر شدن اينچنين مفسد ست ببين درمختار گيري بدست
١٧- ولي چونكه مومي ست قادر شده نمازش باجماع گشته تبه
١٨- مگر قبل ايماء شود قدرتش نمازش سلامت بود سر مكش
١٩- چو ركن نمازش نشد معتبر اعاده نكرده همان ركن گر
٢٠- ميان نمازش شنو اين خبر تباهي نمازش شده سر بسر
٢١- اگر آب بسيار باشد عميق و يا او بباشد بِآبِ غريق
٢٢- اگر مي تواند بايما نماز بايما گزارد درانجا نماز
٢٣- چو ممكن قعودش نباشد تمام قعودش كند هم بحالت قيام
٢٤- اگر شرط رفته پس او دير كرد بمقدار ركني همان نيك مرد
٢٥- و يا كرد پس او چو ركني ادا نمازش برفته، نگشته روا
٢٦- چنانچه گذشته درين ضابطه بيايد كه اكنون كني زابطه
٢٧- ولي گر حدث غير نادر بود اگر او بتعجيل طاهر شود
٢٨- كند بر نمازش چو باقي بنا شود با بنا نيز باقي روا
٢٩- ولي سيزده شرط گفتند شان ميانِ جواز بنا اي جوان
٣٠- ببين درمختار گفته عيان همين سيزده شرط كرده بيان
٣١- رعايت شرائط همه اي همام نه هرگز بدانند مردم عوام
٣٢- بيايد كه از سر بگيرد نماز چو شرطي برفته، نماند جواز
٣٣- نگيرد خليفه بكن امتياز بتحريم ديگر گزارد نماز
٣٤- چو عاجز بود از فرائض همه نمازش روا بي فرائض شده
٣٥- اگر بر فرائضِ نه قادر همو ست نه ساقط نمازش، نمازش برو ست
٣٦- بود گرچه عاجز ز اركان تمام و يا از شرائط شنو اين كلام
٣٧- برو واجب ست زود كردن ادا نه تاخير از وقت باشد روا
٣٨- امام ست راجع باين مذهبي دو صاحب برينند روز و شبي

١٥- انهيءَ رڪعت ۾ جلد قيام ڪري، جو ڪجهه باقي رهيو هجي، قيام سان پورو ڪري.
١٦- اهڙي طرح قادر ٿيڻ مفسد نه آهي، "درمختار" هت ۾ ڪٽي ڏس.
١٧- پر اشارا ڪندڙ قيام تي قادر ٿيو ته، سندس نماز بالاجماع تباهه ٿي.
١٨- پر جيڪڏهن اشاري ڪرڻ کان اڳ، ان کي قيام تي قدرت ٿي ته نماز سلامت آهي.
١٩- اگر ان جي نماز جو ڪو رڪن معتبر نه ٿيو، پوءِ جيڪڏهن اهو رڪن نه موٽايائين.
٢٠- اهو رڪن نماز ۾ نه موٽايائين ته، سندس نماز تباهه ۽ فاسد ٿي.
٢١- اگر پاڻي گهٽو ۽ أنهون هجي يا اهو پاڻيءَ ۾ غريق (ٻڏل) آهي.
٢٢- جيڪڏهن اشارن سان نماز پڙهي سگهي ٿو ته، اشارن سان نماز پڙهي.
٢٣- جيڪڏهن قعود ممڪن نه هجي ته، قيام جي حالت ۾ قعود ڪري.
٢٤- اگر شرط رهجي ويو ۽ هن نيڪ مرد، ان ڪان پوءِ رڪن جو مقدار دير ڪئي.
٢٥- يا ان ڪان بعد هن ڪو رڪن ادا ڪيو ته، نماز فاسد ٿي ۽ جائز نه ٿي.
٢٦- جيئن ان بابت ضابطو مٿي گذري چڪو آهي، هاڻي توکي ان سان رابطو رکڻ گهرجي.
٢٧- اگر حدث غير نادر هجي ۽ هو جلد پاڪ ٿي ويو هجي.
٢٨- اگر پنهنجي نماز تي باقي نماز کي بنا ڪيائين ته، باقي نماز بنا سان جائز ٿي.
٢٩- پر عالمن نماز جي بنا جي جواز ۾ تيرهن شرط چيا آهن.
٣٠- "درمختار" ڏس ان اهي تيرهن شرط بيان ڪيا آهن.
٣١- انهن سمورن شرطن جي رعايت جي عوام کي هرگز خبر نه آهي.
٣٢- اگر شرط رهجي ويو ته جواز نه رهيو، تنهن ڪري نماز نئين سر پڙهڻ گهرجي.
٣٣- خليفو نه وٺي، پي تڪبير تحريمه سان نماز پڙهي.
٣٤- اگر سيني فرضن کان عاجز هجي ته، سندس نماز فرضن کان سواءِ به جائز آهي.
٣٥- جيڪڏهن فرضن تي قادر نه آهي، ته به ان تان نماز معاف نه آهي، بلڪ نماز ان تي فرض آهي.
٣٦- توڙي سيني رڪنن ۽ شرطن کان عاجز هجي.
٣٧- ان تي جلد ادا ڪرڻ واجب آهي، وقت کان تاخير جائز نه آهي.
٣٨- امام اعظم هن مذهب ڏانهن رجوع ڪيو آهي، صاحبين جو رات ڏينهن ان تي عمل آهي.

٣٩- نه واجب اعاده نماز ست برو	چو قادر بگردد همان نيكرو
٤٠- مگر عجز از منع مردم شده	چو مجبوس باشد همو نيكره
٤١- و يا ظالمي كرد او را وعيد	و يا حاضر آمد عدو شديد
٤٢- چو ممنوع گشته همو عاجز ست	و ليكن نمازش ازو جائز ست
٤٣- بشرطي كه آن قدر آرد بجا	دران نيست خوفي ز كردن ادا
٤٤- و ليكن اعاده برو واجب ست	درين صورتِ محض گيري بدست
٤٥- نه واجب بود در بواقي صور	اعاده نمازش شنو اين خبر
٤٦- اصح ست اين قول اي خوش سير	همين ضابطه جامعه خوش نگر
٤٧- چو عاجز ز بعْضي فرائض شده	ولي عجز از منع عُارض شده
٤٨- اعاده نماز ست لازم برو	درينْ جا مكن تو دگر گفتگو
٤٩- ولي خوف دشمن بجز منع او	بود نيز آفت سمائي نكو
٥٠- ز خوف عدوش تيمم روا بست	نمازش روا هم ز قبله سِوىً ست
٥١- نباشد اعاده درين صورتي	بآفت سمائي بود عبرتي
٥٢- ولي عجز در حبس بي آفت ست	چه محبوس عاجز بگردد بدست
٥٣- تو در درمختار بيني قوي	برين ضابطه تا تو واقف شوي
٥٤- چو سجده كند بر نجاست عيان	و يا بي طهارت كند بي گمان
٥٥- و يا كرد سجده ز قبله جدا	بسوئي دگر او بكرده ادا
٥٦- درين هر سه صورت چو عمدا كند	نه عذري، نه عجزي بدارد سند
٥٧- شده زود مرتد كافر جلي	ببين درمختار اي معتلي
٥٨- برائي نمازش چو او عاجز ست	سجودش درين هر سه جا جائز ست
٥٩- چو عاجز كند بر نجاست سجود	ولي بي طهارت همو نيز بود
٦٠- ولي عاجز از سُوىٰ قبله بُدَه	سجودش باين عجز جائز شده
٦١- درين صورتِ نيست ايما روا	برائي سجودش ميانِ هوا
٦٢- درين باب بسيار تفصيلها ست	مثالات آنها همه بي بها ست

٣٩- جڏهن قادر ٿيو ته، مٿس نماز ورائڻ واجب نه آهي.
٤٠- مگر ماڻهن جي طرفان منع ڪرڻ جي ڪري عاجز ٿيو، جيئن قيد ۾ آهي.
٤١- يا ڪنهن ظالم ڌمڪي ڏنيس يا سخت دشمن اچي ويو.
٤٢- جڏهن روڪيو ويو ته عاجز آهي، پر نماز پڙهيائين ته جائز آهي.
٤٣- بشرطيڪ ايتري قدر ۾ پڙهي، جنهن ۾ ادا ڪرڻ کان خوف نه هجي.
٤٤- پر فقط هن صورت ۾ مٿس نماز ورائڻ واجب آهي.
٤٥- باقي ٻين صورتن ۾ مٿس نماز ورائڻ واجب نه آهي.
٤٦- هي قول اصح آهي، هن جامع قاعدي کي سهڻو سمجهه.
٤٧- جي بعض فرضن کان عجاز ٿيو، پر عجز منع جي ڪري لاحق ٿيو.
٤٨- نماز ورائڻ مٿس لازم آهي، هت ٻي ڪابه گفتگو ۽ اعتراض نه ڪر.
٤٩- پر دشمن جو خوف منع ڪرڻ کان سواءِ، آفت سمائي ۾ شامل آهي.
٥٠- دشمن جي خوف کان تيمم جائز آهي ۽ سندس نماز قبلي کان سواءِ به جائز آهي.
٥١- ان صورت ۾ نماز ورائڻ لازم نه آهي، آفت سَمائي ۾ عبرت آهي.
٥٢- پر جيل جو عجز آفت نه آهي ڇو ته جيل وارو شخص هٿ سان عاجز ڪيل آهي.
٥٣- درمختار ڏس ته تون هن قاعدي کان واقف ٿين.
٥٤- جي نجاست تي سجدو ڪيائين يا پاڪائيءَ کان سواءِ سجدو ڪيائين.
٥٥- يا قبلي کان جدا ڪنهن ٻئي طرف سجدو ڪيائين.
٥٦- انهن ٽنهي صورتن ۾ اگر عمداً ڪيائين، نه عذر، نه عجز اٿس.
٥٧- اي بلند صفتن وارا انسان! اهو شخص جلد مرتد ۽ ڪافر ٿي پيو، درمختار ڏس.
٥٨- نماز لاءِ اگر عجز اٿس ته، انهن ٽنهي جاين ۾ سجدو جائز آهي.
٥٩- جي عاجز نجاست تي سجدو ڪيو ۽ بي وضو به هو.
٦٠- پر قبلي ڏي منهن ڪرڻ کان عاجز هو، تنهن ڪري ان عجز سبب سندس سجدو جائز ٿيو.
٦١- اِن صورت ۾ هوا ۾ سجدي لاءِ اشارو ڪرڻ جائز نه آهي.
٦٢- هن باب ۾ تفصيل گهڻا آهن، انهن جا مثال به ٻي بها آهن.

٦٣- سه موضع تو از درمختار بین / ز باب تیمم بیابي یقین

٦۴- دگر در صلواة المریض ش نگر / سیوم در شرائط بکن تو نظر

٦٥- دو شرط ست مسبوق را در نماز / بجز شرط هرگز نماند جواز

٦٦- یکي شرط باشد سلامِ امام / بوقتي که کرده نمازش تمام

٦٧- اگر او بکرده منافي دگر / نداده سلامش شنو این خبر

٦٨- مراد از منافي دو چیز ست بس / نباشد مخالف درین هیچ کس

٦٩- یکي قهقه و دوم عمدا حدث / ببین درمختار رو از عبث

٧٠- ز مسبوق رفته نمازش همه / بجز اختیارش تباهي شده

٧١- مگر بعد قعده بکرده قیام / بتعجیل رکعت بکرده تمام

٧٢- پس آن دم منافي بکرده امام / نداده سلامش شنو این کلام

٧٣- نمازش سلامت شده گیر یاد(۱) / درین دم قوي تر شده انفراد

٧۴- دگر بعد رکعت نه تابع شود / وَ اِلاَّ نمازش ز دستش رود

٧٥- نه در سهو تابع شود مر امام / چو رکعت خودش را بکرده تمام

٧٦- ببین درمختار اي نیک نام / همین قول مختار گشته مدام

٧٧- چو شرطي برفته میانِ نماز / نمازش دران وقت دارد جواز

٧٨- چو مقدار رکني کند دیر او / ازان پس نمازش رود زود زو

٧٩- سه چیز ست في الفور مفسد نماز / ز رفتن شروط ست فاسد نماز

٨٠- حدث نادر و غیر معتاد نیز / یکي در شمار ست ازین هر سه چیز

٨١- "جُنون" ست "اغماء" دگر احتلام / دگر حدث عمداً شنو این کلام

٨٢- نه بول و نه باد و نه خون و نه قي / چه اینها بود غیر نادر زِ وي

٨٣- دگر چون نجاست کثیره تمام / بتن یا بجامه بگیرد مقام

٨۴- نه زائل(۲) بگردد بجز شستنش / نمازش بزودي رود از تنش

٨٥- چو در فجر طالع شود آفتاب / تباهي نمازش بگردد شتاب

٨٦- ولي هست جائز ز مردم عوام / که سستي بدارند در دین مدام

(۱) در نسخه "غ" یاد گیر نوشته است. (۲) در نسخه "غ" زائد بجایٔ زائل نوشته است.

٦٣- "درمختار" جون ٽي جايون ڏس، هڪ تيمم جو باب، ته يقين اچي.
٦٤- ٻيو صلواة المريض ۾ ڏس، ٽيون شرائط ۾ نظر ڪر.
٦٥- مسبوق لاءِ نماز ۾ ٻه شرط آهن، شرط ڪان سواءِ نماز جائز نه ٿيندي.
٦٦- هڪ شرط امام جو نماز پوري ڪرڻ وقت سلام ورائڻ آهي.
٦٧- اگر ان کو ٻيو ڪم نماز جي منافي ڪيو ۽ سلام نه ڏنائين.
٦٨- منافي نماز مان ٻه شيون مراد آهن، ان ۾ ڪوبه مخالف ڪونهي.
٦٩- هڪ ٺهڪ ٻيو عمداً حدث، درمختار ڏس ۽ بيفائده ڳالهه ڪان ٻچُ.
٧٠- مسبوق جي نماز بي اختيار تباهه ٿي وئي.
٧١- مگر قعدي ڪان پوءِ اٿي تڪڙ ۾ هڪ رڪعت پڙهي پوري ڪيائين.
٧٢- پوءِ ان وقت امام نماز جي منافي ڪم ڪيو ۽ سلام نه ورايائين.
٧٣- ته مسبوق جي نماز سلامت رهي ياد رک، ان وقت ۾ سندس منفرد هجڻ قوي ٿي ويو.(١)
٧٤- ٻيهر رڪعت ڪان پوءِ تابع نه ٿئي، نه ته نماز هٿان ويندس هلي.
٧٥- اگر پنهنجي رڪعت پوري ڪيائين ته، سهو ۾ امام جو تابع نه ٿئي.
٧٦- اي نيڪنام! درمختار ڏس، هي قول مختار آهي.
٧٧- اگر نماز ۾ شرط فوت ٿيو ته، ان وقت سندس نماز جائز آهي.
٧٨- ۾ جيڪڏهن رڪن جيترو قدر دير ڪيائين ته، ان ڪانپوءِ سندس نماز فاسد ٿي پوندي.
٧٩- ٽي شيون في الفور نماز کي فاسد ڪن ٿيون، شرط جي فوت ٿيڻ سان نماز فاسد ٿيندي.
٨٠- حدث نادر ۽ غير معتاد، انهن شين مان هڪ شمار ۾ آهي.
٨١- جُنون، بي هوشي، ٻيو احتلام، ٽيون عمداً حَدَثُ، هي ڪلام ٻُڌو.
٨٢- نه پيشاب، نه واءُ، نه رت، نه قيءَ، ڇو ته اهي حدث غير نادر آهن.
٨٣- ٻيو گهٽي پليدي بدن يا ڪپڙي کي لڳي پوي.
٨٤- ڌوئڻ ڪان سواءِ زائل نه ٿئي ته، نماز فوراً فاسد ٿيندي.(٢)
٨٥- فجر جي نماز ۾ سج اُبري ويو ته، نماز فوراً فاسد ٿيندي.
٨٦- ۾ عوام جي لاءِ جائز آهي، ڇو ته دين جي ڪمن ۾ ڪين سدائين سستي رهي ٿي.

(١) نسخي "غ" ۾ 'گيرياد' جي بدران 'يادگير' لکيل آهي. (٢) نسخي "غ" ۾ 'زائل' جي بدران 'زائد' لکيل آهي.

٨٧- مكن نهي شانرا شنو اين كلام | مبادا نمانيد تركش تمام
٨٨- عمل بر حديث ست در حق شان | ببين درمختار يابي نشان
٨٩- نه در مذهب ما نمازش روا ست | روا در مذاهب دگر با صفا ست

ذكرِ محاذات مرد با زن در نماز(١)

١- محاذات مردي چو با زن بود | نمازش براهِ تباهي رود
٢- محاذات باشد برابر شدن | و يا بودنِ مرد پس پشت زن
٣- بود در تباهي نماز رجال | همه يازده شرط اي خوش مقال
٤- چو شرطي برفته ازين يازده | نمازِ رِجال ست سلامت همه
٥- بوقتي كه باطل بگردد نماز | بموجب محاذات اي دل نواز
٦- نمازِ زن و مرد يكسان همه | ز هر دو بيك دم نگردد تبه
٧- چو باطل بگردد نمازِ يكي | ز ديگر سلامت بود بي شكي
٨- نمازِ زنان را يكي از دو چيز | بود مفسدِ محض اي با تميز
٩- يكي ترک نيت امامت زنان | بكرده امامش شنو اين بيان
١٠- نكرده چو نيت چنين خود امام | نماز زنان را نمانده مقام
١١- صحيح ست اين قول اي خوش خرام | ببين درمختار يابي مرام
١٢- نماز رجال ست بي شک صحيح | برين دار باور بشو مستريح
١٣- دگر چون كه مردي ز صف رجال | كند نهي زنِ را شنو اين مقال
١٤- ميا پيش گفته، تو پستر بشو | بشو پس، ز نزديک ما، دور رو
١٥- و يا مرد زن را اشارت بكرد | شود تا همو دور از قوم مرد
١٦- چو پستر نگشته زنِ آن اگر | نمازِ زنِ آن تو باطل نگر
١٧- نماز رجال ست سلامت بحال | چه فرضِ كفايت بُده بر رجال
١٨- كه تاخير از خود ز نان را كنند | كه اكنون بكردند اي دل پسند

(١) مصنف و ناظم علام اين عنوان در كتاب خود ذكر نكرده است بلكه مسائل را پياپي ذكر كرده است. (دكترغ.م)

٨٧- انهن کي منع نہ ڪيو، متان نماز کي ڇڏي ڏين.
٨٨- انهن جي حق ۾ حديث تي عمل آهي درمختار ڏس.
٨٩- اسان جي مذهب ۾ اها نماز جائز نہ آهي، ٻين جي مذهب ۾ جائز آهي.

مرد جو عورت سان نماز ۾ برابر بيهڻ(١)

١- مرد جي زال سان نماز ۾ محاذات، سندس نماز کي فاسد ڪندي.
٢- محاذات جي معنىٰ برابر ٿيڻ يا مرد جو زال جي پٺيان بيهڻ آهي.
٣- مردن جي نماز تباهہ ٿيڻ لاءِ يارنهن شرط آهن.
٤- انهن يارهن شرطن مان اگر هڪ شرط بہ فوت ٿيو تہ، مردن جي نماز سلامت رهندي.
٥- جنهن وقت زالن جي محاذات جي ڪري نماز باطل ٿيندي هجي.
٦- مردن ۽ زالن جي نماز هڪجهڙي طرح ٻنهي جي هڪدم باطل نہ ٿيندي.
٧- اگر هڪ جي نماز باطل ٿئي تہ، ٻئي جي سلامت رهندي.
٨- زالن جي نماز کي ٻن شين مان، ڪابہ هڪ شيءِ فاسد ڪندي.
٩- هڪ امام زالن جي امامت جي نيت ترڪ ڪري.
١٠- جڏهن امام اهڙي نيت ترڪ ڪئي تہ، زالن جي نماز باقي نہ رهي.
١١- هي قول صحيح آهي، درمختار ڏس تہ مطلب لهين.
١٢- مردن جي نماز بنا شڪ جي صحيح آهي، ان تي ڀروسو ڪر تہ آرام لهين.
١٣- ٻيو جڏهن مرد زال کي مردن جي صف کان روڪي.
١٤- ڇيائيندس تہ اڳتي نہ اچُ، پوئتي ٿيءُ ۽ اسان جي صف کان پري ٿي.
١٥- يا مرد زال کي اشارو ڪري تہ، مردن جي صف کان پري ٿيءُ.
١٦- جيڪڏهن زال پوئتي نہ ٿي تہ، ان زال جي نماز باطل ڄاڻ.
١٧-مردن جي نماز بحال آهي، ڇو تہ، مردن تي فرض ڪفايہ هو.
١٨- جو زالن کي پاڻ کان پوئتي ڪن، جيئن هاڻي ڪيائون.

(١) مصنف ۽ ناظم هي عنوان پنهنجي ڪتاب ۾ ذڪر نہ ڪيو آهي بلڪ مسئلن کي لاڳيتو آندواٿس. (ڊاڪٽرغ-م)

١٩- چه تاخير قولي ست اينجا مراد نه تاخير فعلي همه گير ياد
٢٠- شده اَخِّرُوْهُنَّ وارد درين كه امرِ رجال ست روشن ترين
٢١- چو بهر رجال ست امر و خطاب بر ايشان شده فرض بين در كتاب
٢٢- بود ترک هر فرض موجب فساد همين ست علت درين رو نهاد
٢٣- چو اين فرض مردي بكرده اِدا شده بر زنان فرض اكنون بجا
٢٤- كه پستر باستند در صف خويش برابر بمردان نيايند پيش
٢٥- چو علت فسادِ نماز ست اين(١) كه اكنون شنيدي تو اي مرد دين
٢٦- نه علت درين باب شهوة شده ببين درمختار يابي تو ره
٢٧- بپهلوئ مردي اگر مادرش باستد بود زشت بد پيكرش
٢٨- محاذات اين نيز مفسد نماز نه شهوت درينجا ست كن امتياز
٢٩- خطا كرد هر كو بقوت بگفت كه علت درين اصل شهوت بگفت
٣٠- بصورت كه اكنون شنيدي ز من نه مفسد محاذات گفته بفن
٣١- محاذات اَمْرَد بگفته همو چو خوش رنگ باشد بود خوب رو
٣٢- بود نيز مفسد باين علتي درين قول باشد بسي زلتي
٣٣- ببين درمختار تو خوب تر ببين بوالمكارم، متانه دگر
٣٤- بود حكم خُنثىٰ چو حكم زنان مدان حكم اَمْرَد بود همچنان
٣٥- بصورت زنِ چون بود جنيه بود نيز در حكم زن در دمه
٣٦- شرائط فساد نماز رجال ميانِ محاذات اي خوش خصال
٣٧- بود آن شرائط همه يازده چو شرطي برفته، نه فاسد شده
٣٨- يكي هست نيت امامت زني ولي پيش تحريم اي پر فني
٣٩- اگر بعد تحريم نيت بكرد امامت زني را همو نيک مرد
٤٠- نه نيت امامت شده معتبر ببين درمختار يابي خبر
٤١- چو نيت امامت زني كرد او نمازِ بواقي زنان شد نكو
٤٢- مگر چون بدل نفي نيت بكرد ز كردن امامت بواقي بدرد

(١) در نسخه "غ" و "چ،ا" اين مصرع باين طور ست. ع- چو علت نماز فساد ست اين. (دكتر غ ـ م داهري)

١٩- ڇاڪاڻ تہ هت تاخير قولي مراد آهي ۽ تاخير فعلي مراد نہ آهي ياد رک.
٢٠- اَخِرُوْ هُنَّ ان بابت وارد ٿيل آهي، جيڪو مردن لاءِ ظاهر ظهور حڪم آهي.
٢١- جڏهن اهو امر ۽ خطاب مردن لاءِ آهي تہ، اهو حڪم انهن تي فرض ٿيو.
٢٢- فرض جو ترڪ موجب فساد آهي، هن (محاذات) ۾ اها ئي عِلت آهي.
٢٣- جڏهن مرد اهو فرض ادا ڪيو تہ، هاڻي زالن ڪي اهو فرض ادا ڪرڻو آهي.
٢٤- جو پوئتي پنهنجي صف ۾ بيهي ۽ مردن جي برابر نہ بيهي.
٢٥- جڏهن نماز جي فساد لاءِ اها علت آهي، جيڪا تو هاڻي پڙهي.(١)
٢٦- ان باب ۾ شهوت علت نہ آهي، درمختار ڏس تہ رهنمائي ٿئي.
٢٧- مرد جي پاسي ۾ جيڪڏهن سندس ماءُ بيهي، جيڪا ڪوجهي ۽ بد صورت هجي.
٢٨- اها محاذات بہ نماز جي مفسد آهي، هت شهوت نہ آهي امتياز ڪر.
٢٩- ان شخص غلطي ڪئي، جنهن وڏي وات چيو تہ، اصل علت شهوت آهي.
٣٠- جيڪا صورت تو مون کان هاڻي پڙهي، ان ۾ محاذات کي مفسد نہ چيائين.
٣١- اَمْرَدُ (لسو ڇوڪرو) جيڪو سهڻو هجي، ان جي محاذات بابت چيائين.
٣٢- ان علت جي ڪري اهو بہ مفسد چئبو، هن قول ۾(شهوت کي علت چوڻ) ترڪي ويو آهي.
٣٣- در مختار چڱي طرح ڏِسُ، ابوالمڪارم ۽ متانه ڏس.
٣٤- خُنثىٰ جو حڪم زالن وارو آهي اَمْرَدُ (بي ريش ڇوڪر) جو حڪم ائين نہ آهي.
٣٥- جنڙي جيڪڏهن زال جي صورت ۾ هجي تہ، اها بہ زالن جي حڪم ۾ آهي.
٣٦- محاذات ۾ مردن جي نماز جي فساد جا هي شرط آهن.
٣٧- اهي شرط ڀارنهن آهن ڪوبہ شرط نہ لڌو تہ، نماز فاسد نہ ٿيندي.
٣٨- هڪ تڪبير تحريمہ کان اڳ ۾ زال جي امامت جي نيت ڪري.
٣٩- جيڪڏهن امام تحريمہ کان بعد، زال جي امامت جي نيت ڪئي.
٤٠- اها امامت جي نيت معتبر نہ ٿي، درمختار ڏس تہ توکي خبر پوي.
٤١- جيڪڏهن امام ڪنهن زال جي امامت جي نيت ڪئي تہ، باقي زالن جي نماز درست ٿي.
٤٢- پر جيڪڏهن دل ۾باقي زالن جي امامت جي نفيءَ جي نيت ڪيائين تہ، باقي زالن جي نماز درست نہ ٿي.

(١) نسخي "غ" ۽ "ڇ،ا" ۾هي مصرع هن طرح آهي تہ: ع - چو علت نماز فسادست اين (ڊاڪٽر غلام محمد ڏاهري)

۴۳- دگر ترک نهي از محاذات دان — نه ناهي شده مرد زن را ازان
۴۴- نه آمر شده او بپستر شدن — رهد تا دمي از محاذات زن
۴۵- همين نهي هم امر اين مر زني — بود فرض بر مرد اي پر فني
۴۶- سيوم شرط باشد زني عاقله — بداند حقيقت همين مسئله
۴۷- نه ديوانه باشد بداند نماز — بداند بتلقين بود کار ساز
۴۸- چهارم نه بيحد صغيره بود — اگرچه عجوزه کبيره بود
۴۹- نه در اصل بوده زني مشتهات — چو بوده صغيره، شنو با ثبات(۱)
۵۰- ولي بعد حد صغر تا ممات — درين حکم يکسان بود بي نجات
۵۱- بود "اِمْتِثَالُ الْاَوَامِرِ" برو — چو امرش بکرده مصلي نکو
۵۲- چو گفته که شو از محاذات دور — شود دور في الفور او با سرور
۵۳- اگرچه بود آن زنِ مادرش — و يا از محارم بود دخترش
۵۴- بود شرط پنجم شنو بهر سود — نمازي که دارد رکوع و سجود
۵۵- محاذات ثابت درين بودني ست — نمازِ جنازه ازين نوع نيست
۵۶- چو ششم بود هر دو را يک امام — و يا مرد زن را امام ست رام
۵۷- بتحريم گشتند هر دو شريک — درين هر دو صورت نِگر دو شريک
۵۸- اگرچه نه شرکت ميان نماز — زن و مرد دارند اي با نياز
۵۹- چنانچه بود مفترض خود امام — بود مفترض هم جماعت تمام
۶۰- يکي نيت نفل کرده ادا — محاذي بگشته مع الاقتداء
۶۱- و يا فرض ديگر بکرده باو — شده نيز از فرض نفلِ نکو
۶۲- نه شرکت ميان نماز ست اين — چنين طور در درمختار بين
۶۳- بود شرط هفتم زن و مرد را — شريکي بباشد ميان ادا
۶۴- اگر هر دو لاحق بگشتند هم — شريکي ميان نماز ست اتم
۶۵- ولي هر دو مسبوق فيما سبق — نه شرکت بدارند در کار حق
۶۶- شده منفرد هر يکي از دگر — نه شرکت بدارند اي خوش سير

(۱) در نسخه "چ د" صفات بجاي ثبات نوشته است.

٤٣- ٻيو شرط زال کي برابر ٿيڻ کان روڪڻ کي ترڪ ڪرڻ آهي، جو مرد زال کي نہ روڪيو.
٤٤- زال کي پوئتي ٿيڻ جو امر نہ ڪيائين تہ، جيئن زال جي محاذات کان بچي وڃي.
٤٥- زال کي اها نهي ۽ امر ڪرڻ، مرد تي فرض آهي.
٤٦- ٽيون شرط زال عاقلہ هجي، جيڪا هن مسئلي جي حقيقت کي ڄاڻي.
٤٧- اها زال چري نہ هجي (عاقلہ هجي)، جيڪا نماز کي ڄاڻي ۽ تلقين کي بہ ڄاڻي.
٤٨- چوٿون تمام صغيره بہ نہ هجي، توڙي اها زال ڪُراڙي هجي.
٤٩- اصل ۾ اها مشتهاة زال نہ هجي، اگر صغيره هجي.(١)
٥٠- پر صغيره جي حد کان مرڻ تائين (زالون)، ان حڪم ۾ برابر آهن.
٥١- جي نمازيءَ کيس امر ڪيو تہ، امر جي تابعداري ڪرڻ مٿس فرض آهي.
٥٢- نمازي چويس تہ محاذات(برابر بيهڻ) کان پري ٿي تہ، يڪدم خوشيءَ سان پري ٿئي.
٥٣- توڙي اها عورت سندس ماءُ هجي يا ڪا محرم يا ڌيءُ هجيس.
٥٤- پنجون شرط ٻڌو اها نماز هجي، جنهن ۾ رڪوع ۽ سجدا هجن.
٥٥- انهيءَ قسم واري نماز ۾ محاذات ثابت ٿيندي، جنازي جي نماز ان قسم کان نہ آهي.
٥٦- ڇهون شرط ٻنهي (مرد ۽ زال) جو امام هڪ ئي هجي يا مرد زال جي امامت ڪري ٿو.
٥٧- تڪبير تحريمہ ۾ ٻئي شريڪ ٿيا تہ، انهن ٻنهي صورتن ۾ ٻئي شريڪ چئبا.
٥٨- اگرچہ زال ۽ مرد نماز ۾ شرڪت نٿا رکن.
٥٩- جيئن امام فرض پڙهي ٿو ۽ سمورا جماعتي بہ فرض ٿا پڙهن.
٦٠- هڪڙي نفل جي نيت ڪري اقتدا ڪئي ۽ مُحاذي (برابر) ٿيو.
٦١- يا ڪو ٻيو فرض ان جي اقتدا ۾ پڙهيائين تہ، فرض کان بہ نفل چڱو ٿيو.
٦٢- هيءَ نماز ۾ شرڪت نہ آهي، اهڙي طرح درمختار ۾ ڏس.
٦٣- ستون شرط زال ۽ مرد ادا ۾ شريڪ هجن.
٦٤- اگر ٻئي لاحق هوندا تہ بہ نماز ۾ شرڪت تامُ آهي.
٦٥- پر ٻئي مسبوق گذريل نماز ۾ شريڪ نہ آهن.
٦٦- هر هڪ ٻئي کان منفرد ۽ جدا آهي ۽ پاڻ ۾ شرڪت ڪونہ ٿا رکن.

(١) نسخي "ج، د" ۾ 'ثبات' جي بدران 'صفات' لکيل آهي.

٦٧- چو لاحق ز مسبوق باشد جدا نه شرکت بباشد میانِ ادا
٦٨- بدان شرط هشتم مکان ست یکي مکاني ببودن یکي اندکي
٦٩- اگر یک ببالا دگر در نشیب شده دو مکان این بدان بي فریب
٧٠- بمقدار قامت تفاوت اگر بود دو مکان بي شکي تو نگر
٧١- بمقدار یک گز بود معتبر بنزدیک بعضي شنو این خبر
٧٢- نهم شرط اینجا عدم حائل ست میانِ زن و مرد نا فاصل ست
٧٣- میان زن و مرد پرده اگر ستون ست یا هست چیزِ دگر
٧٤- و یا قدر صفي بود فاصله بدان اتفاق ست درین مسئله
٧٥- اگر جایْ خالي بقدر ستون بود فاصله در میان دان کنون
٧٦- و یا چوب ستره بقدرِ ذراع بود فاصله در میان بي خداع
٧٧- درین هر دو صورت خلاف آمده بنزدِ محمد نه حائل شده
٧٨- ولي قول شیخین مختار دان که این هر دو هم حائل ست در میان
٧٩- اگر قدر صَفِّ بود فاصله میانِ دو صَفِّ درین مسئله
٨٠- ولي مرد در صفِّ دگر قائم ست بصَفِّ نخستین زني آن دم ست
٨١- نمازش سلامت بود بر قرار چه این قدر دوري بود در شمار
٨٢- دهم شرط یک سُو بود رُوْیْ شان بود در توجه یکي سُوْیْ شان
٨٣- چو در جوف کعبه و یا در شبي امام ست بتاریک خانه خفي
٨٤- زن و مرد در سُوْ مخالف شدند نماز ست سلامت همه دل پسند
٨٥- اخیر ست یک شرط بودن بقا بمقدار رکني محاذات را
٨٦- بقولي ادا کردني رکن تام بود با محاذات مقرون تمام
٨٧- گذشته یکي ضابطه خوب تر اگر شک داري تو آنجا نگر
٨٨- ولي علم مردي محاذات زن بود شرط یا ني ندانم بفن
٨٩- نوشته ندیدم میان کتاب چگونه بدانم جواب صواب
٩٠- چنانچه شبي بود تاریک تر و یا کور بوده شنو این خبر

٦٧- جڏهن لاحق مسبوق کان جدا آهي ته ادا ۾ انهن جي شرڪت نه ڇئبي.
٦٨- اٺون شرط جاءِ هڪ هجي، اها جاءِ هڪڙي ۽ ٿوري هجي.
٦٩- جيڪڏهن هڪڙو مٿي ٻيو هيٺ آهي ته، اهي ٻه جايون ٿيون.
٧٠- هيٺاهين مٿاهين جو تفاوت جيڪڏهن ماڻهوءَ جي قد جيترو هجي ته ٻه جايون ٿيون.
٧١- ڪن عالمن وٽ اهو تفاوت هڪ گز جيترو مقدار معتبر آهي.
٧٢- نائون شرط زال ۽ مرد جي وچ ۾ حائل (سنڌو) نه هجي.
٧٣- جيڪڏهن زال ۽ مرد جي وچ ۾ ڪو پردو يا ٿنڀ يا ڪا ٻي شيءِ آهي.
٧٤- يا صف جيترو قدر وچ ۾ فاصله هجي، ان مسئلي ۾ اتفاق آهي.
٧٥- جيڪڏهن خالي جاءِ ٿنڀ جو قدر وچ ۾ فاصله هجي.
٧٦- يا ستره جي ڪاٺي هٿ جيتري وچ ۾ فاصله هجي.
٧٧- انهن ٻنهي صورتن ۾ اختلاف آهي، امام محمد وٽ اهو حائل نه آهي.
٧٨- پر شَيخَينِ جو قول مختار آهي ته، اهي ٻئي به وچ ۾ حائل آهن.
٧٩- جيڪڏهن هن مسئلي ۾ ٻن صفن جي وچ ۾ هڪ صف جيترو قدر فاصله هجي.
٨٠- پر مرد جيڪيڏهن ٻيءَ صف ۾ بيٺو آهي ۽ زال پهرين صف ۾ آهي.
٨١- ان جي نماز درست آهي، ڇو ته ايترو پري هجڻ (فاصله آهي) شمار ۾ ايندو.
٨٢- ڏهون شرط ٻنهي جو منهن هڪ طرف هجي ۽ هڪ طرف متوجه هجن.
٨٣- جيڪڏهن وچ ڪعبي ۾ يا رات جو اونداهيءَ جي ڪري امام ڏسڻ ۾ نٿو اچي.
٨٤- زال ۽ مرد طرف ۾ مخالف ٿيا ته سيني جي نماز درست ٿي.
٨٥- آخري (يارهون) شرط محاذات رڪن جيترو قدر باقي رهي.
٨٦- هڪ قول موجب محاذات ۾ هڪ رڪن تام ادا ڪن.
٨٧- هڪ سنئو قاعدو مٿي گذري چڪو آهي، جيڪڏهن توکي شڪ هجي ته اتي ڏس.
٨٨- پر مرد کي زال جي محاذات جو علم هجڻ، ان بابت مونکي خبر نه آهي اهو شرط آهي يا نه.
٨٩- ڪنهن ڪتاب ۾ لکيل نه ڏٺم، تنهن ڪري ان جو صحيح جواب ڪيئن ڄاڻان؟
٩٠- جيئن اونداهي رات هجي يا نابين هجي.

٩١- چـو او را رسيده خبر پس نماز | كـه در پيش او زن ببوده نياز
٩٢- اعـاده نمازش كـه كـرده كنـد | و يـا او نـه هـرگـز اعـاده كـنـد
٩٣- بـيـا بـاز حكم محاذات دان | كـه مفسد نماز ست آن جاودان
٩٤- چـو يک زن بود در صفوف رجال | نـمـاز سـه كس را بسازد زوال
٩٥- يكـي از يمين و يكـي از يسار | يكي مرد پس پشت زن ياد دار
٩٦- چـو در صف مردان جماعت زنان | بيک جا بباشند در صف عيان
٩٧- ازين صف نماز دو مرد ست تباه | يمين و يسارش بلا اشتباه
٩٨- مقابل بپُشتِ زنان اي عطوف | ز هر يک صفِ تا بآخر صفوف
٩٩- بقدرِ زنـان قدر مردان چو ماه | نماز همان قدر مردان تباه
١٠٠- اگر ده زنان در صفي شد عيان | ولي ده صفوف ست ز پشت زنان
١٠١- درينجا ز پشت زنان صد رجال | نماز همه صد بگشته زوال(١)
١٠٢- دو زن همچو يک زن ز طرفين بين | نـه مثل جماعت بود اي امين
١٠٣- ولي از ابي يوسف ست اين دو زن | بحكم جماعت زنان اي سمن
١٠٤- ز پشت دو زن اين نمازِ دو مرد | بقولِ نخستين تباه ست كرد
١٠٥- و ليكن بقولِ دگر اي عفوف(٢) | ز هر يک صفِ تا بآخر صفوف
١٠٦- ز پشت دو زن اين بلا اشتباه | نماز دو دو مرد باشد تباه

ذكر ترتيب قضاءِ فوائت

١- كنون ذكر ترتيب گويم ترا | سه گونه بباشد شنو اي كيا
٢- يكي هست ترتيب با امتياز | ميانِ قضاء فوائت نماز
٣- دگر نيز ترتيب فرض آمده | ميانِ فوائت مع الوقتيه
٤- سيوم نوع ترتيب دان با تميز | كه بين الفرائض مع الوتر نيز

(١) در نسخه "غ" و "چ ا" تباه بجاءِ زوال نوشته است. ولي در نسخه "ر"، "جهـ" و "چ د" زوال نوشته است.
(٢) در نسخه "چ د" عطوف بجاءِ عفوف نوشته است.

٩١- نماز کان پوءِ کيس خبر پئي تہ ان جي اڳيان زال هئي.
٩٢- جيڪا نماز ادا ڪيائين اها موٽائي پڙهي يا نہ؟
٩٣- موٽي اچي محاذات جو حڪم سمجهہ، جيڪا نماز کي فاسد ڪندڙ آهي.
٩٤- مردن جي صفن ۾ جيڪڏهن هڪڙي زال هوندي تہ، ٽن ماڻهن جي نماز فاسد ٿيندي.
٩٥- هڪ ساڄي پاسي وارو ٻيو کاٻي پاسو وارو ٽيون جيڪو زال جي پٺيان هوندو.
٩٦- جيڪڏهن مردن جي صف ۾ زالن جي جماعت هجي ۽ هڪ هنڌ وچ ۾ هجن.
٩٧- ان صف مان ٻن مردن، هڪ ساڄي پاسي وارو ٻيو کاٻي پاسي وارو، انهن جي نماز تباهہ ٿيندي.
٩٨- زالن جي پٺ ۾، پوين سيني صفن مان سامهون ٿيندڙن مردن جي نماز فاسد ٿيندي.
٩٩- جيتريون زالون هونديون اوترن (پويان سامهون ٿيندڙن) مردن جي نماز تباهہ ٿيندي.
١٠٠- جيڪڏهن ڏهہ زالون صف ۾ هجن ۽ انهن جي پٺيان وري ڏهہ صفون هجن.
١٠١- اتي انهن زالن جي پويان سامهون بيٺل هڪ سؤ مردن جي نماز تباهہ ٿي ويندي. (١)
١٠٢- طرفين وٽ ٻہ زالون، هڪ زال جي مثل آهن ۽ جماعت جي حڪم ۾ نہ آهن.
١٠٣- پر ابو يوسف وٽ اهي ٻہ زالون، جماعت جي حڪم ۾ آهن.
١٠٤- پهرئين قول موجب، انهن ٻنهي زالن جي پٺ ۾، ٻن مردن جي نماز تباهہ ٿيندي.
١٠٥- پر ٻئين قول موجب، هر هڪ صف مان پڇاڙي وارين صفن تائين. (٢)
١٠٦- ٻنهي زالن جي پٺيان بيٺل ٻن ٻن مردن جي نماز تباهہ ٿيندي.

فوتي نمازن جي قضا جي ترتيب جو ذڪر

١- هاڻي ترتيب جو ذڪر ڪيان ٿو، اها ٽي قسم آهي.
٢- هڪ فوتي نمازن جي قضا ۾ ترتيب آهي.
٣- ٻيو وقتين ۽ فوتين جي وچ ۾ بہ ترتيب فرض آهي.
٤- ٽيون قسم فرضن ۽ وتر جي وچ ۾ بہ ترتيب آهي.

(١) نسخي "غ" ۽ "ح،ا" ۾ 'زوال' جي بدران 'تباهہ' لکيل آهي. پر نسخي "ر"، "جهہ" ۽ "ح،د" ۾ 'زوال' آهي.
(٢) نسخي "ح،د" ۾ 'عفوف' جي بدران 'عطوف' لکيل آهي.

٥- بترتيب گويم سه ترتيب را — نخستين، نخستين بسازم صفا

٦- اگر پنج فوتي بباشد برو — قديمه بود يا جديده نكو

٧- پياپي فوائت ز يک جا شدند — و يا از مواضع فُرادیٰ شدند

٨- بود فرض ترتيب در پنج اين — ميان همين پنج ترتيب بين

٩- نخستين كند جز نخستين اگر — تباهي نمازش شود سر بسر

١٠- مگر در سه جائي نمازش روا — يكي تنگ وقتي ست اي خوش نوا

١١- طلوع و غروب و دگر استوا — چو اين هر سه درپيش باشد ترا

١٢- ولي وقت واسع نه بهر قضا ست — مگر قدر كردن دو ركعت بجا ست

١٣- چو از پيش اين هر سه اوقات تو — تواني دو ركعت بكردن نكو

١٤- چو از پنج فوتي ثنائي يكي ست — كه فجر ست يا قصر تو بي شكي ست

١٥- ثنائي نمازت كني تو قضا — نه در وقت وسعت رباعي نرا

١٦- قضاءِ ثنائي درين دم روا ست — اگرچه پسين يا ميانه ز جا ست

١٧- درين هر سه اوقات كردن قضا — بنزديک جمله نه هرگز روا

١٨- ولي نفل مكروه دان با وضوح — ميانِ متون و ميان شروح

١٩- مراد از غروب ست در هر كتاب — كه سرخي بگيرد همه آفتاب

٢٠- دگر چون بنسيان بكرده اخير — ازين پنج فوتي يكي ياد گير

٢١- نه يادش بيامد همه تا سلام — نمازش سلامت روا شد تمام

٢٢- سيوم چون ضرورت بيامد بپيش — نه يكدم تواند همه پنج خويش

٢٣- دو ركعت تواند ازين پنج چون — گزارد دو ركعت نباشد زبون

٢٤- فوائت اگر پنج اوقات زو ست — و ليكن نكرده، بكردن برو ست

٢٥- كنون وقت وقتي برو هم رسيد — درين نيز ترتيب باشد پديد

٢٦- نخستين فوائت بترتيب تام — قضا كن همه را شنو اين كلام

٢٧- ازان پس تو وقتي بياري بجا — چه ترتيب فرض ست اي نيک راء

٢٨- مگر در سه حال ست وقتي روا — بجز پنج فوتي بكردن قضا

٥- ٽنهي ترتيبن کي، ترتيبوار بيان ڪيان ٿو، پهريائين پهرئين ترتيب صاف بيان ڪيان ٿو.
٦- جيڪڏهن مٿس پنج فوتي نمازون آهن، پوءِ اهي اڳوٽيون هجن يا نيون هجن.
٧- لاڳيتو فوت ٿيل آهن يا جدا جدا فوت ٿيون آهن.
٨- انهن پنجن فوتي نمازن ۾، ترتيب فرض آهي.
٩- جيڪڏهن سڀ کان پهرئين فوتي کي ڇڏي ٻي قضا ڪيائين ته سندس نماز تباهه ٿي پوندي.
١٠- مگر ٽن جاين ۾ سندس اها نماز جائز ڇئبي، هڪ وقت تنگ هجي.
١١- سڄ اُيرڻ، سڄ لهڻ ۽ ٽاڪ منجهند، جڏهن اهي ٽئي وقت هجن.
١٢- پر قضا لاءِ ٻن رڪعتن پڙهڻ جيتري قدر کان وڌيڪ ڪشادو وقت نه آهي.
١٣- اگر انهن ٽن وقتن کان اڳ ۾ تون ٻه رڪعتون پڙهين سگهين ٿو.
١٤- جو انهن پنجن فوتين ۾ هڪڙي ٻن رڪعتن واري نماز آهي، جيئن فجر يا قصر واري نماز آهي.
١٥- ٻن رڪعتن واري نماز قضا ڪر، باقي چئن رڪعتن پڙهڻ جي وسعت جي صورت ۾، توکي ائين جائز نه آهي.
١٦- ان وقت ٻن رڪعتن واري نماز قضا ڪرڻ جائز آهي، توڙي اها پڇاڙيءَ واري هجي يا وچ واري هجي.
١٧- انهن ٽنهي وقتن ۾، سيني عالمن وٽ قضا نماز پڙهڻ جائز نه آهي.
١٨- پر نفل پڙهڻ مڪروه آهي، ائين مُتُونُ ۽ شُرُوحُ ۾ لکيل آهي.
١٩- سيني ڪتابن ۾ غُروب مان مراد اها آهي ته سمورو سڄ ڳاڙهو ٿئي.
٢٠- ٻيو جيڪڏهن ويسر ۾ انهن پنجن فوتين مان آخري فوتي نماز پڙهيائين.
٢١- سلام تائين ڪيس ياد نه آيو ته، سندس نماز سلامت ۽ جائز ٿي.
٢٢- ٽيون جڏهن ضرورت پيش اچي ۽ پنجئي نمازون يڪدم پڙهي نٿو سگهي.
٢٣- اگر انهن پنجن مان ٻه رڪعتون پڙهي سگهي ٿو ته، ٻه رڪعتون پڙهي ۽ ائين ڪرڻ خراب نه آهي.
٢٤- جيڪڏهن مٿس پنج فوتي نمازون رهيل آهن ۽ قضا نه ڪيون اٿس.
٢٥- هاڻي وقتي نماز جو وقت آيو ته ان ۾ به ترتيب آهي.
٢٦- پهريائين سموريون فوتي نمازون ترتيب تام سان قضا ڪر.
٢٧- ان کان پوءِ تون وقتي نماز بجا آڻ، ڇو ته ترتيب فرض آهي.
٢٨- مگر ٽن جاين ۾ پنجن فوتين جي قضا ڪرڻ کان سواءِ ٿي وقتي نماز جائز آهي.

٢٩- يكي تنگ وقت ست نسيان دگر | سيوم خود ضرورت شنو اين خبر
٣٠- بود جهل در حكم نسيان مدام | درين باب اين هر دو يكسان مدام
٣١- چو با جهل وقتي نخستين كند | ازان پس قضا كرد دان اين سند
٣٢- و يا او قضا كرد فوتي پسين | نخستين قضا كرد او پس ازين
٣٣- ولي كرد عمدا همه كار اين | ندانست ترتيب فرض متين
٣٤- نمازش روا گشت اي يار نو | ز ايضاح و از بوالمكارم شنو
٣٥- بعُذرِ ضرورت درين هر دو جا | نه ترتيب فرض ست اي نيكرا
٣٦- صريحا ضرورت ز "برهان" ببين | كه مانع ز ترتيب باشد متين
٣٧- صريحا نه در درمختار گفت | ولي كرد هر جا اشارت بمفت
٣٨- ضرورت يكي سخت بيماري ست | برو از تحرك ضرر طاري ست
٣٩- چو از خوف دشمن بباشد فرار | ندارد بيک جا زياده قرار
٤٠- نه ترتيب در مذهب شافعي ست | چه هر يک نمازِ بسر خود غني ست
٤١- ز تقليد ما را بَوَي باک نيست | ز بهر ضرورت درينجا بايست
٤٢- بتصريح در درمختار بين | كه در باب اوقات گفته چنين
٤٣- فوائت همه پنج گفتم مثال | ولي كم درين حكم داخل بحال
٤٤- درين باب تا پنج ترتيب خواه | نه ترتيب در شش بلا اشتباه
٤٥- فوائت اگر پنج يا كمتر ست | ولي وقت وقتي دمِ آخر ست
٤٦- دران وقت وقتي كند او ادا | درين دم دگر را نسازد قضا
٤٧- چو در وقت گنجد مع الوقتيه | يكي از فوائت نه جمله همه
٤٨- اگر او نكرده قضا آن يكي | ولي كرد وقتي همو بي شكي
٤٩- نه وقتي نمازش بگشته روا | چنين ست مشهور دان با صفا
٥٠- ولي «درمختار» از «مجتبىٰ» | جوازش بياورد دان اي كيا
٥١- بگفته چو جمله فوائت همه | نگنجد دران وقت با وقتيه
٥٢- ادا كرد وقتي چو تنها ادا | نكرده دران وقت فوتي قضا

٢٩- هڪ وقت تنگ هجي، ٻيو وسر ٿئي، ٽيون اهڙي ڪا ضرورت هجي.

٣٠- جهل ويسر جي حڪم ۾ آهي، هن باب ۾ اهي ٽئي هڪجهڙا آهن.

٣١- اگر جهل جي ڪري وقتي نماز پهريائين پڙهيائين، ان کان پوءِ قضا پڙهيائين.

٣٢- يا اڳ ۾ پوئين فوتي قضا ڪيائين، ان کان بعد پهرئين فوتي قضا ڪيائين.

٣٣- ۽ اهو ڪم ڄاڻي واڻي ڪيائين ۽ خبر نه هيس ته ڪا ترتيب فرض آهي.

٣٤- ان جي نماز جائز ٿي، ايضاح ۾ ابوالمڪارم ڏسو.

٣٥- ضرورت جي عذر جي صورت ۾، هنن ٽنهي جاين ۾ ترتيب فرض نه آهي.

٣٦- "بُرهان" ۾ڏس ته، ان ضرورت جي عذر کي صريحا ذڪر ڪيو آهي، جيڪا ترتيب کان مانع آهي.

٣٧- "درمختار" ۾ صريحا نه چيو اٿس پر هر جاءِ تي اشارو ڪيو اٿس.

٣٨- هڪ ضرورت سخت بيماري آهي، جنهن ۾ تَحَرُڪُ ڪيس نقصان ده آهي.

٣٩- اگر دشمن جي خوف کان ڀَڄندڙ آهي ۽ ڪنهن هڪ جاءِ تي گهڻو قرار نه اٿس.

٤٠- شافعي مذهب ۾ ترتيب نه آهي ڇو ته هرهڪ نماز پنهنجي مٿي مُستَقِلُ ۽ ٻيءَنماز کان غني ۽ جُدا آهي.

٤١- ضرورت جي وقت اسان کي ان جي تقليد ڪرڻ ۾ ڀَؤُ ڪونهي.

٤٢- "در مختار" جو باب الاوقات ڏس، ان ۾ صريحاً ائين چيو اٿس.

٤٣- پنجن فوتين جو مثال ڏنم پر ان کان گهٽ به ان حڪم ۾ داخل آهن.

٤٤- هن باب ۾ پنجن نماز تائين ترتيب آهي، ڇهن نمازن ۾ ترتيب نه آهي.

٤٥- فوتي نمازون اگر پنج يا پنجن کان گهٽ آهن، پر وقتي نماز جو وقت آخري ساعت آهي.

٤٦- ان وقت، وقتي نماز ادا ڪري ۽ ٻي ڪابه نماز قضا نه ڪري.

٤٧- اگروقت ايترو آهي،جو انهي وقتي نماز سان گڏ،هڪ فوتي قضاڪري سگهي ٿو باقي سڀ فوتي قضاڪري نٿو سگهي.

٤٨- جيڪڏهن ان اها هڪڙي فوتي قضا نه ڪئي، رڳو وقتي ادا ڪيائين.

٤٩- ان جي وقتي نماز جائز نه ٿي، ائين مشهور آهي.

٥٠- پر درمختار، "مُجتَبىٰ"کان نقل ڪري آندو آهي ته وقتي جائز آهي.

٥١- جڏهن سڀ فوتي نمازون، وقتي سان گڏ، ان وقت ۾ نه ماپن.

٥٢- پوءِ جڏهن فقط وقتي ادا ڪيائين ۽ ان وقت ۾ فوتي قضا نه ڪيائين.

۵۳- روا گشت وقتي شنو مطلقا … اصح ست اين قول اي خوش لقا
۵۴- ببين درمختار تصريح كرد … كه خود مُجْتَبَىٰ صاف تصحيح كرد
۵۵- ولي عذر نسيان همه ظاهر ست … بيارم بطوري كه روشن تر ست
۵۶- ولي ذكر ترتيب وترِ شنو … دو گونه بداني تو اي يار نو
۵۷- بود وتر سنت چو سائر سنن … بنزد دو صاحب شنو اي سمن(۱)
۵۸- بود وتر واجب بنزد امام … ميانِ عقيده شنو اي همام
۵۹- نه انكار وِتر ست كفرِ جلي … ولي فسق باشد دربن معتلي
۶۰- ولي وتر فرض ست اندر عمل … شده فرض آن در عمل بي خلل(۲)
۶۱- تزاحم بفرض ست آنرا دمي … مزاحم شود فرض را ملزمي
۶۲- چو در فجر وقتي كسي ياد كرد … برو وتر فوتي شده ماند فرد
۶۳- بذكرش شده فجر فاسد تمام … ازين وجه وتر ست فرضِ مدام
۶۴- اگر سنت الفجر در فرض ياد … بيامد كسي را مع الاعتقاد
۶۵- نه در فرض فجرش خلل آمده … نه وتر ست سنت شنو اين همه
۶۶- نه پاره نمازِ عشاء ست وتر … ز خمسه فرائض سواء ست وتر
۶۷- چو در باب فديه بود مستقل … نه داخل بفرضِ دگر مضمحل
۶۸- و ليكن نه وقتِ بدارد جدا … چه داخل بباشد بوقتِ عشاء
۶۹- دو گونه چو ترتيب مر وتر را ست … يكي با نمازِ عشاء ست راست
۷۰- چه تاخير وترش ز فرض عشا … بود شرط بي شك شنو با صفا
۷۱- چه ترتيب اين شرط دائم ورَا ست … ميان اداءِ و ميانِ قضا ست
۷۲- مگر عذر نسيان و يا جهل او … بباشد نه ترتيب فرض ست برو
۷۳- و يا تنگ وقتِ نمودار گشت … نه ترتيب مانده چنانچه گذشت
۷۴- اگر او فراموش كرده عشا … ولي وتر تنها بكرده ادا
۷۵- و يا بي وضو او عشا را بكرد … ندانست حالش همو نيک مرد
۷۶- بتازه وضو وتر كرده بجا … و يا او ندانست ترتيب را

(۱) در نسخه "جه" اين سخن بجاي اي سمن. (۲) درنسخه "جه" شده فرض در عمل دان بي خلل نوشته است

٥٣- وقتي نماز جائز ٿي ويندي، هي قول اصح آهي.
٥٤- درمختار ڏس صريح لکيو اٿس، خود مُجْتَبىٰ ۾، صاف تصحيح ڪئي آهي.
٥٥- پر ويسر جو عذر ظاهر آهي، چڱي طرح ان جو بيان ڪيان ٿو.
٥٦- پر وتر جي ترتيب جو ذڪر پڌو، ان جا ٻه قسم آهن.
٥٧- صاحبينِ وٽ وتر ٻين سنتن وانگر هڪ سنت آهي. (١)
٥٨- امام اعظم وٽ وتر عقيدي ۾ واجب آهي.
٥٩- وتر جي وجوب جو انڪار ڪفر نه آهي، پر فسق آهي.
٦٠- پر وتر جي نماز بنا خلل جي عملي فرض آهي. (٢)
٦١- ان جو فرض سان تزاحُمُ آهي، فرض سان مُزَاحِمُ، ان جو مُلزِمُ ٿئي ٿو.
٦٢- اگر فجر جي وقتي نماز ۾ ياد آيس ته، فوتي وتر مٿس رهيل آهي.
٦٣- ان جي يادگيريءَ سان فجر فاسد ٿي، ان ڪري چئجي ٿو ته وتر فرض آهي.
٦٤- جيڪڏهن فجر جي سنت، فجر جي فرض ۾ اعتقاد سان ياد آئي.
٦٥- فجر جي فرض ۾ خلل نه پوندو، وتر سنت نه آهي، هيءُ خيال سان پڌو.
٦٦- وتر عشا جي نماز جو حصو نه آهي، بلڪ پنجن فرضن ڪان سواءِ آهي.
٦٧- جو ته وتر فديه جي باب ۾ مستقل ۽ جدا آهي، ٻئي ڪنهن فرض ۾ داخل نه آهي.
٦٨- پر جدا وقت نه اٿس جو ته وتر جو وقت عشا جي وقت ۾ داخل آهي.
٦٩- وتر جي ترتيب جا ٻه قسم آهن، هڪ عشا جي نماز سان آهي.
٧٠- جاڪاڻ ته وتر کي عشا جي نماز ڪان پوءِ پڙهڻ شرط آهي.
٧١- جاڪاڻ ته اها ترتيب وتر لاءِ ادا ۽ قضا ۾ دائمي شرط آهي.
٧٢- مگر ويسر يا جهل جو عذر هجي ته ان تي ترتيب فرض نه آهي.
٧٣- يا وقت تنگ هجي ته به ترتيب نه رهندي، جيئن مٿي گذري چڪو آهي.
٧٤- جيڪڏهن عشا جي نماز وسري ويس ۽ فقط وتر ادا ڪيائين.
٧٥- يا بنا وضوءَ جي عشا نماز پڙهيائين ۽ هو بيخبر رهيو.
٧٦- تازي وضوءَ سان وتر پڙهيائين يا ترتيب جي خبر نه هيس.

(١) نسخي "جهه" ۾ 'اي سمن' جي بدران 'اين سخن' لکيل آهي. (٢) نسخي "جهه" ۾ 'عملي فرض ٿيو' لکيل آهي

٧٧- بپيش از عشا وتر كرده ادا   شده وتر جائز باين عذرها
٧٨- درين هر سه صورت كند چون عشا   مقدم شده وتر گشته روا(١)
٧٩- درين جا ست سنت اعاده سنن   پس از فرض وقتش بود اي سمن
٨٠- نه ترتيب سنت بنسيان رود   اگر وقت باقي وسيعش بود
٨١- دو سنت بود چون يكي پس دگر   ميانِ اين دو ترتيب سنت نگر
٨٢- چنانچه بظهر ست هر دو سنن   ببين درمختار اي مير من
٨٣- چو در سنتي فرض فوتي ز جا   بيادش بيامد شنو با صفا
٨٤- نه هرگز بسنت فتد زان خلل   نه وتر ست سنت بجمله محل
٨٥- بنزد دو صاحب چو سنت شده   نه وتر ست واجب شنو تو همه
٨٦- باحكام جمله كه در سنت ست   بود وتر سنت چو هر سنت ست
٨٧- ولي هست مختار مذهب امام   جماهير علما برين ست تمام
٨٨- چو در وتر او ياد مغرب نمود   كه فوتي ببوده شنو اي ودود
٨٩- و يا فجر مي كرد دانست زود   برو وتر فوتي بكردن(٢) ببود
٩٠- درين هر دو صورت فساد ست عيان   بنزد امام ست همه اين بيان
٩١- اگر بي عشا وتر فوتي شده   عشا را بجايش بكرده همه
٩٢- نه از بهر اسقاط ترتيب فرض   مفيد ست اين وتر فوتي چو قرض(٣)
٩٣- چو درشش فوائت ششم وتر بود   ولي بي عشا فوت شد اي ودود
٩٤- نه ترتيب ساقط ازين شش شده   ازين شش ششم چونكه وترش شده
٩٥- ز "امداد" منقول اين مسئله   ميان بياضي بديدم همه
٩٦- بگفته بتصريح اجماع نيز   برين مسئله مُنعقد اي عزيز
٩٧- دگر بوالمكارم برين شاهد ست   ز ديگر كتب نيز آمد بدست
٩٨- خطا كرد هر كو خلافش گزيد   مقامِ عشا وتر تنها بديد
٩٩- عشا در حساب ست هم مستقل   نه حاجت بوِتر ست اي مستدل

(١) در نسخه "چ د" ادا بجایٔ روا نوشته است. (٢) در نسخه "جه" بكردن و در نسخه "چ د" بكرده و در نسخه "غ" و "چ ا" بگردد نوشته است. (٣) در همه نسخهایٔ خطي قرض بالقاف نوشته است.

٧٧- انهن عذرن جي صورت ۾ وتر، عشا کان اڳ ۾ پڙهيائين ته وتر جائز ٿي ويندو.
٧٨- انهن ٽنهي صورتن ۾ جڏهن عشا پڙهندو ته وتر اڳ ۾ ٿي پوندو ۽ وتر جائز به ٿي ويندو.(١)
٧٩- هتي فرض جي وقت کان پوءِ سنتن جو وَرائڻ سنت آهي.
٨٠- سنت جي ترتيب ويسر سان نه ويندي، جيڪڏهن باقي وقت ڪشادو هوندو.
٨١- جيڪڏهن ٻه سنتون هڪ ٻئي جي پٺيان هونديون ته، انهن ٻنهي سنتن۾ ترتيب سنت آهي.
٨٢- جيئن ظهر ۾ ٻه سنتون آهن، درمختار ڏس.
٨٣- جيڪڏهن سنت ۾ فوت ٿيل فرض ياد آيو.
٨٤- ان ڪري سنت ۾ خلل نه ايندو، وتر هرهنڌ سنت نه آهي.
٨٥- صاحبين وٽ جڏهن سنت ٿيو ته پوءِ وتر واجب نه آهي.
٨٦- جيڪي احڪام سنت ۾ آهن، وتر به سنتن مان هڪ سنت آهي، ان ۾ به اهي ئي احڪام آهن.
٨٧- ۽ امام اعظم جو مذهب مختار آهي، جُمهور علماءِ ان تي آهن.
٨٨- جيڪڏهن وتر ۾مغرب ياد آيس، جيڪا فوت ٿي وئي هيس.
٨٩- يا فجر نماز پڙهندي ياد آيس ته مٿس فوتي وتر رهيل آهي.(٢)
٩٠- انهن ٻنهي صورتن ۾ فساد ظاهر آهي، هي سمورو بيان امام اعظم وٽ آهي.
٩١- جيڪڏهن عشا ڪانسواءِ وتر فوت ٿيو ۽ عشا کي پنهنجي جاءِ (وقت) ۾ ادا ڪيائين.
٩٢- هي فوتي وتر فرض وانگر، ترتيب فرض جي اسقاط لاءِ مفيد نه آهي.(٣)
٩٣- جيڪڏهن ڇهن فوتين مان ڇهون وتر هو، ۾ عشا کان سواءِ فوت ٿيو هجي.
٩٤- انهن ڇهن سان ترتيب ساقط نه ٿيندي، جڏهن انهن ڇهن مان ڇهون فوتي وتر هجي.
٩٥- "امداد" کان نقل ڪيل هي مسئلو، هڪ بياض ۾ ڏٺم.
٩٦- صراحةً چيائين ته ان مسئلي تي اجماع به منعقد آهي.
٩٧- ٻيو ابوالمڪارم ان تي شاهد آهي ۽ ٻين ڪتابن ۾ به آيل آهي.
٩٨- جنهن ان قول جي خلاف، ٻئي قول کي قبول ڪيو، ان خطا ڪئي، جو وتر کي عشا جي بجاءِ سمجهيائين.
٩٩- عشا حساب ۾ به مستقل آهي ۽ وتر جي محتاج نه آهي.

(١) نسخي "ج،د" ۾ 'روا' جي بدران 'ادا' آهي. (٢) نسخي "جه" ۾ 'بکردن' ۽ نسخي "ج،د" ۾ 'بکرده' ۽ نسخي "غ" ۽ "ج،ا" ۾ 'بگردد لکيل آهي. (٣) سمورن قلمي نسخن ۾ 'قرض' قاف سان لکيل آهي.

١٠٠- چو شش وقت رفته شنو اي ودود — ازين شش يكي چون عشا فوت بود
١٠١- نه ترتيب مانده همه ساقط ست — چه ترتيب را شش چنين مسقط ست
١٠٢- پس و پيش كردن فوائت همين — روا مي بود با يقين اي امين
١٠٣- مگر فرض ترتيب يک با بقا ست — نه تقديم وترش روا بر عشا ست
١٠٤- يكي چيز مسقط دگر مانع ست — چه فرق ست بگو تو درينجا كه هست؟
١٠٥- چو مسقط باسقاط ساقط نمود — ازالش شده گشت معدوم زود
١٠٦- نه ساقط كند عود جانب وجود — بتحقيق ساقط دمي لايعود
١٠٧- چو رهزن بكشته شده اي سمو — بود مسقطِ رهزني قتل او
١٠٨- شده رهزني او همه بي وجود — ازان هر چه ساقط شده لايعود
١٠٩- اگر رهزني را مرض مانع ست — جواز وجودش پس اين واقع ست
١١٠- اگر شش فوائت بباشد برو — روا دان تو وقتي، كند گر همو
١١١- ازين شش چو بعضي بكرده قضا — برو بعض ديگر بدارد بقا
١١٢- ولي ياد دارد همين بعـ[illegible] را — ولي وقت وقتي فراخ ست بجا
١١٣- جواز ست وقتي بكرد ادا — صحيح ست اين قول دان با صفا
١١٤- چه ساقط شده محو باشد مدام — نه عائد بگردد گهي اي همام
١١٥- باين شش فوائت چو ترتيب رفت — شده محو ترتيب تعقيب رفت
١١٦- چو اين شش فوائت همه مسقط ست — بقايش نه لازم مع السّاقط ست
١١٧- يكي تنگ وقتي ست نسيان دگر — همين هر دو را از موانع نگر
١١٨- چه ترتيب را هر يكي مانع ست — بمنعش ز مسقط شدن قانع ست
١١٩- يكي زين دو مانع چو گردد(١) زوال — كند عود ترتيب دان اين مقال
١٢٠- چه ترتيب ممنوع موجود بود — نه معدوم هرگز بدارد وجود
١٢١- باشباه تحقيق كرده چنين — يكي ضابطه نيز گفته متين
١٢٢- ازان ضابطه فرق واضح نگر — كه مسقط دگر هست مانع دگر
١٢٣- دگر درمختار كن در نظر — ز جمله عويصات يابي خبر

(١) در نسخه "جهد" گشته بجاى گردد نوشته است.

١٠٠- جڏهن ڇهه وقت فوت ٿيا، انهن ڇهن ۾ هڪ عشا جي نماز به فوت ٿيل هئي.
١٠١- ترتيب نه رهي، ترتيب ساقط آهي، ڇو ته اهڙا ڇهه وقت ترتيب کي ساقط ڪندڙ آهن.
١٠٢- اهي فوتي نمازون، اڳي پوءِ قضا ڪرڻ جائز آهن.
١٠٣- مگر هڪ ترتيب فرض آهي، جيڪا باقي ۽ برقرار آهي ته، وتر کي عشا کان اڳ ۾ پڙهڻ جائز ناهي.
١٠٤- هڪ شيءِ مُسقِطُ، ٻي مانع آهي، ٻڌايو ته ان ۾ ڪهڙو فرق آهي؟
١٠٥- مُسقِط، اِسقاط سان ساقط ڪيو ته زائل ٿي معدوم ٿيو.
١٠٦- ساقط وجود ڏانهن نه موٽندو، ڇو ته قاعدو آهي ته اَلسَّاقِطُ لايَعُودُ.
١٠٧- جيڪڏهن ڪو ڏاڙيل مارجي پوي ته، سندس قتل رهزني جو مُسقِطُ ٿيندو.
١٠٨- سندس رهزني ٻي وجود ٿي ويندي، ان تان جيڪو ڪجهه ساقط ٿيو، سو نه موٽندو.
١٠٩- جيڪڏهن ڪنهن ڏاڙيل کي ڏاڙي کان ڪو مرض روڪي ٿو ته پوءِ انجو وجود اعتبار ۾ آئيو.
١١٠- اگر ان تي ڇهه فوتي نمازون رهيل آهن ۽ وقتي نماز پڙهي ٿو ته جائز آهي.
١١١- اگر ڇهن فوتين مان بعض قضا ڪيائين ته متس ٻيو بعض باقي رهيو.
١١٢- ۾ اهو رهيل بعض ياد رکجي ۾ وقتيءَ جو وقت ڪشادو آهي.
١١٣- وقتي ادا ڪرڻ جائز آهي، هيءَ قول صحيح آهي.
١١٤- ڇو ته جا شي ساقط ٿي، اها هميشه لاءِ مَحوُ ٿي وري ڪڏهن به نه موٽندي.
١١٥- هنن ڇهن فوتين جي ڪري جڏهن ترتيب وئي ته محو ٿي وئي ۽ ترتيب وئي هلي.
١١٦- جڏهن هي ڇهه فوتي مسقط ترتيب آهن ته، ساقط جي هوندي ترتيب جو باقي هجڻ لازم نه آهي.
١١٧- هڪ وقت جو تنگ هجڻ ٻيو وبسر، اهي ٻئي مانع آهن.
١١٨- ڇو ته هرهڪ ترتيب جو مانع آهي ان جي منع جي ڪري مُسقط کان قانع آهي.
١١٩- انهن ٻنهي مانعن مان، جڏهن به ڪنهن مانع جو زوال ٿيو ته ترتيب موٽندي.(١)
١٢٠- ڇو ته ترتيب ممنوع موجود هئي، باقي معدوم شيءِ ڪڏهن به وجود نٿي رکي.
١٢١- الاشباهه والنظائر ۾ ائين تحقيق ڪئي اٿس ۽ قاعدو به بيان ڪيو اٿس.
١٢٢- انهيءَ قاعدي مان فرق واضح ڏس ته، مسقط ٻي شيءِ آهي ۽ مانع ٻي شيءِ آهي.
١٢٣- ٻيو "درمختار" ۾ نظر ڪر ته، توکي مشڪل مسئلن جي خبر پوي.

(١) نسخي "جهه" ۾ 'گردد' جي بدران 'گشته' لکيل آهي.

١٢٤- ولي گفت در متن تنوير صاف همين هر دو مسقط بود بي خلاف
١٢٥- چو ترتيب رفته باين هر دو چيز نه عائد بگردد گهي اي عزيز
١٢٦- چو در فرض فوتي و يا و قتيش بيادش بيامد دگر فوتيش
١٢٧- كه سابق برين فرض آن فوت بود نه ترتيب ساقط بُدَه اي ودود
١٢٨- نه هم تنگ وقتِ، نه عذرِ دگر نمازش دران دم تو فاسد نگر
١٢٩- بيادش بيامد چو بعد از سلام نمازش روا گشت اي نيک نام
١٣٠- ازان پس چو وقتِ دگر در رسيد ولي ياد فوتي بدارد پديد
١٣١- كند عود ترتيب اكنون برو بقولِ نخستين بجز گفتگو
١٣٢- نخستين كند فوتيش را قضا ازان پس كند زود وقتي ادا
١٣٣- وگر عكس كرده نماز ست تباه بقولِ نخستين بلا اشتباه
١٣٤- بقولِ دگر اين جواز آمده چه ترتيب هرگز نه عائد شده
١٣٥- باين طور در تنگ وقتي نزاع بتمثيل واضح شود بي خداع
١٣٦- بتنوير اين هر سه مسقط شده صريحا بگفته نوشته همه
١٣٧- باين هر سه ترتيب ساقط مدام نه عائد بگردد گهي اي همام
١٣٨- بگويم ترُا من يكي ضابطه اگر هوش داري بكن رابطه
١٣٩- اگر شرط مخصوص در فرض هست نه در نفل شرط ست اي يار مست
١٤٠- چو آن شرط رفته ز فرضش گذشت بنزديک شيخين آن نفل گشت
١٤١- بنزد محمد بگشته تباه نه نفلش بگشته بلا اشتباه
١٤٢- شنيدي تو تكرار(١) اين مسئله كنون تو شنو هم مكن ولوله
١٤٣- چو از فرض شد نفل نزد امام رجوعش باصلش روا دان مدام
١٤٤- ازين نفل پس فرض اصلي اگر شود حاصلت آن فريضه نگر
١٤٥- چو با ياد فوتي بجز عذر او كند پنج وقتي نمازش نكو
١٤٦- ولي وقت پنجم چو بيرون شده فريضه شده پنج نفلش همه
١٤٧- رود وقت پنجم چو بيرون تمام كند فوتيش را قضا اي همام

(١) در نسخه "جهـ"، "چ ا" و "چ د" بتكرار بجاىٔ تو تكرار نوشته است.

١٢٤- پر تنوير جي متن ۾ صاف لکيو اٿس ته، اهي ٻئي مسقط آهن.
١٢٥- انهن ٻن شين سان ترتيب وئي ته وري نه موٽندي.
١٢٦- اگر فوتيءَ يا وقتيءَ جي فرض ۾ ٻي فوتي ياد آيس.
١٢٧- جيڪا هن فرض کان اڳ فوت ٿيل هئي ته ترتيب ساقط نه ٿيندي.
١٢٨- وقت تنگ، ٻيو عذر اثر نه ڪندو، ان وقت سندس نماز فاسد ٿي ويندي.
١٢٩- اگر اها اڳ واري فوتي سلام کان پوءِ ياد آيس ته سندس نماز جائز ٿي.
١٣٠- ان کان پوءِ جڏهن ٻيو وقت آيو ۽ فوتي به ياد اٿس.
١٣١- پهرئين قول موجب هاڻي ترتيب موٽندي.
١٣٢- پهريائين فوتي قضا ڪري، ان کان بعد وقتي ادا ڪري.
١٣٣- جيڪڏهن ان جي برعڪس ڪيائين ته، پهرئين قول موجب سندس نماز تباهه ٿي.
١٣٤- ٻئي قول موجب هيءَ نماز جائز ٿي، ڇو ته ترتيب نه موٽندي.
١٣٥- اهڙيءَ طرح جيڪو تنگ وقت ۾ نزاع آهي، سو تمثيل سان واضح ٿي پوندو.
١٣٦- تنوير ۾ صريح لکيو اٿس ته، اهي ترتيب کي ڪيرائيندڙ آهن.
١٣٧- انهن ٽنهي سان ترتيب ساقط ٿي پوندي ۽ وري نه موٽندي.
١٣٨- آءُ توکي هڪ قاعدو ٻڌايان ٿو. جيڪڏهن هوش اٿئي ته ويساهه ڪرِ.
١٣٩- اگر خاص شرط فرض ۾ آهي ۽ نفل ۾ نه آهي.
١٤٠- جڏهن اهو شرط فوت ٿيو ته فرض ويو ۽ شيخين وٽ اهو نفل ٿي پيو.
١٤١- امام محمد وٽ نماز تباهه ٿي، نفل به نه ٿيندو.
١٤٢- هن مسئلي جو تڪرار ٻڌئي، هاڻي به تُون ٻُڌُ ۽ ولولو نه ڪر.(١)
١٤٣- جڏهن امام اعظم وٽ فرض مان نفل ٿيو ته، انجو رجوع سندس اصل ڏي جائز ڄاڻ.
١٤٤- ان نفل مان پوءِ جيڪڏهن فرض اصلي حاصل ٿئي ته ان کي فرض ڄاڻ.
١٤٥- اگر فوتي ياد هوندي بنا عذر جي پنج وقت نماز پڙهيائين.
١٤٦- پر جڏهن پنجون وقت پورو ٿيو ته سندس فرض پنجَ نفل ٿي پوندا.
١٤٧- جڏهن پنجون وقت پورو ٿئي ته پوءِ فوتي نماز قضا ڪري.

(١) نسخي "جهه"، "ح،ا" ۽ "ح،د" ۾ 'تو تکرار' جي بدران 'بتکرار' لکيل آهي.

١٤٨- نماند برو هيچ نزد امام بـرين ست فتوىٰ شنو اين كلام
١٤٩- بنزد دو صاحب اگر اين بكرد اخيره قضا گشت شيرين بكرد
١٥٠- ولي پنج باقي كه كرده ادا برو فرض باشد بكردن قضا
١٥١- بنزد ابي يوسف آن پنج فرض همه نفل گشته برو مانده قرض
١٥٢- بنزد محمد بگشته تباه بكن بر مسائل همه تو نگاه
١٥٣- فسادِ كه موقوف نزد امام همين ست كه اكنون شنيدي تمام
١٥٤- مراد از فساد ست تبديل اين بنزديک شيخين اي مرد دين
١٥٥- بنزد محمد مراد از فساد تباهي نماز ست ببطلان مراد
١٥٦- اگر پنج فوتي بدل داشت او بيادش ششم كرد آن نيک رو
١٥٧- ششم گشت فاسد بوقت ادا چو وقتش برفته بگشته روا
١٥٨- فوائت بود با فواسد اگر چو مجموع شش گشت اي خوش سِيَر
١٥٩- فواسد بحكم فوائت نگر چو مجموع شش گشت يک با دگر
١٦٠- و ليكن نه ترتيب ساقط شود مگر وقت ششم چو بيرون رود
١٦١- ز "تنوير" و از "نهرفائق" ببين تو از درمختار اين را گزين
١٦٢- برين دار باور بگيرش بدل بـواقي روايات از دل بهل
١٦٣- چو قلت شده بعد كثرت بجا چنانچه ز شش كرد بعضي قضا
١٦٤- دو قول و دو تصحيح باشد درين ز ايضاح و از بوالمكارم ببين
١٦٥- ولي هست ترجيح يک قول را چنانچه گذشته همه با صفا
١٦٦- چه ترتيب ساقط شده لايعود درين ضابطه نيز ترجيح بود
١٦٧- دگر "درمختار" كرده مدد بترجيح اين قول شد معتمد
١٦٨- اگر ياد فوتي شود در سنن خلل در سنن نيست اي مير من
١٦٩- اگر سنة الفجر خوانده ببود و يا سنت ظهر اي كان جود
١٧٠- اگر پيش فرضش تكلم نمود نه سنت بمانده شده نفل زود
١٧١- دگر بار سنت(١) بخواند همو نخستين نه سنت بمانده ازو

(١) اگر درين مسئله تحقيق و دلائل بخواهي پس رجوع كن بسُوئِ «ينابيع الحيواة الابدية، باب ششم، فصل شانزدهم، ص، ١٨٩، تاليف ناظم علام نيز فتاوي واحدي ص ١٥ و شرح الاشباه والنظائر للحموي.

١٤٨- امام اعظم وٽ مٿس کو فرض نہ رهيو، ان تي فتوىٰ آهي.
١٤٩- صاحبين وٽ اگر اٺين کيائين تہ پوئين نماز قضا ڇنبي.
١٥٠- پر باقي پنج نمازون جيکي هن ادا کيون، سي مٿس قضا ڪرڻ فرض آهن.
١٥١- امام ابو يوسف وٽ اهي پنج فرض نفل ٿي ويا،تنهنڪري مٿس فرض باقي رهيا،(اهي قضا ڪري).
١٥٢- امام محمد وٽ اها نماز تباهہ ٿي، سيني مسئلن تي نظر ڪَرِ.
١٥٣- امام اعظم وٽ فساد موقوف اهو آهي جيڪو تو هاٿي ٻڌو.
١٥٤- شيخين وٽ فساد مان مراد، هي نماز جو تبديل ٿيڻ آهي.
١٥٥- امام محمد وٽ فساد مان مراد، نماز جي تباهي ۽ بُطلان آهي.
١٥٦- جيڪڏهن پنج فوتي ياد اٿس ۽ ياد هوندي ڇهين بہ پڙهيائين.
١٥٧- ادا جي وقت ڇهين فاسد ٿي، جڏهن وقت ويو تہ جائز ٿي ويندي.
١٥٨- فوتي نمازون فاسد نمازن سان گڏجي جڏهن جملہ ڇهہ نمازون ٿيون.
١٥٩- فاسد نمازون، فوتي نمازن جي حڪم ۾ سمجهہ، جڏهن هڪ ٻئي سان گڏجي جملي ڇهہ ٿيون.
١٦٠- پر ترتيب ساقط نہ ٿيندي، مگر جڏهن ڇهين نماز جو وقت گذري.
١٦١- "تنوير" ۽ "نهرفائق" ڏس، تون درمختار ڏسي هن کي قبول ڪر.
١٦٢- ان تي پروسو ڪر ۽ دل سان ان کي وٺي، باقي ٻيون روايتون ڇڏي ڏي.
١٦٣- اگر ڪثرت کان بعد وڃي قليل قضائون رهيون، جيئن ڇهن مان ڪجهہ قضا ڪيائين.
١٦٤- هن ۾ ٻہ قول ۽ ٻہ تصحيحون آهن، ايضاح ۽ ابوالمڪارم ڏس.
١٦٥- پر هڪ قول کي ترجيح آهي، جيئن مٿي گذري چڪو.
١٦٦- ڇو تہ ترتيب ساقط نہ موٽندي آهي، هن قاعدي کي ترجيح آهي.
١٦٧- ٻيو درمختار مدد ڪئي آهي، جو هن قول جي ترجيح تي اعتماد ڪيو اٿس.
١٦٨- اگر سنتن ۾ فوتي ياد آيس تہ سنتن ۾ خلل نہ آهي.
١٦٩- جيڪڏهن فجر يا ظهر جي، سنت پڙهيائين.
١٧٠- جيڪڏهن فرض پڙهڻ کان اڳ ۾ ڳالهايائين تہ، اها سنت نہ رهي بلڪ نفل ٿي ويندي.
١٧١- سنت ٻيهر پڙهي، پهرئين سنت نہ رهي.(١)

(١) جيڪڏهن هن مسئلي ۾ وڌيڪ تحقيق ۽ دليل ڏسڻ چاهين تہ مصنف جو ڪتاب "ينابيع الحيواة الابدية" باب ٦، فصل ١٦ صفحو ١٨٩ مطالعہ ڪر، فتاوىٰ واحدي صفحو ١٥٠ ۽ شرح الاشباهہ والنظائر للحموي.

١٧٢- چو وتر از سنن نيست نزد امام نه با ياد فوتي روا اي همام
١٧٣- بنزد دو صاحب چو وتر از سنن بود همچو سنت شنو قول من
١٧٤- چو با ياد فوتي سنن جائز ست ازين وتر در هر زمن جائز ست
١٧٥- فوائت نماز و فواسد نماز چو مجموع شش گشت اي با نياز
١٧٦- بحكم فوائت شده آن همه قديمه بُده يا جديده شده
١٧٧- و يا بود بعضِ قديمه گذشت كنون بعض ديگر جديده بگشت
١٧٨- همه شش چو گشته درين گفتگو نه ترتيب واجب بباشد برو
١٧٩- چه اطلاق اهلِ متون ست عام بشش گشت ترتيب ساقط تمام
١٨٠- اگر شش فوائت برو مطلقا ست نه ترتيب واجب برو با بقا ست
١٨١- ز قولين باشد چو جائي خلل باطلاق اهلِ متون ست عمل
١٨٢- همين قول مختار باشد مصون مطابق باطلاق اهلِ متون
١٨٣- بقولي جديده. بباشد جدا نه ملحق شده با قديمه بجا
١٨٤- اگر شش فوائت ببوده برو قديمه ببوده، نكرده همو
١٨٥- كنون يک نمازش شده فوت نيز چو اين يک بيادش بود با تميز
١٨٦- نه وقتي نمازش بباشد روا چو وقتش وسيع ست دان با صفا
١٨٧- جديده شده از قديمه جدا بمعنىٰ بصورت شنو اي كيا
١٨٨- مگر چون قديمه فراموش كرد بمدت مديده نه در هوش كرد
١٨٩- چو يک وقت اكنون برفته ازو فوائت همه ياد كرده همو
١٩٠- بمعنىٰ بيكجا شده بهترين جديده شده با قديمه قرين
١٩١- قديمه درينجا جديده شده چو شش گشت جمله شنو اين همه
١٩٢- باجماع ترتيب ساقط بدان درين صورتِ صاف اي نوجوان
١٩٣- بصورتِ نخستين شنو اي كيا جديده بود از قديمه جدا
١٩٤- نه ترتيب ساقط شده اي امين بصورتِ نخستين بقول پسين
١٩٥- برين قول دارند بعضي عمل چه احوط بباشد بود بي خلل

١٧٢- امام اعظم وٽ جڏهن وتر سنتن مان نہ آهي تہ، فوتي نماز ياد هوندي جائز نہ آهي.

١٧٣- صاحبين وٽ جڏهن وتر سنتن مان آهي تہ سنت وانگر ڇئبو.

١٧٤- جڏهن فوتين جي ياد هوندي سنتون جائز آهن تہ وتر بہ جائز آهي.

١٧٥- فوتي ۽ فاسد نمازون جڏهن مجموع ڇهہ ٿيون.

١٧٦- اهي سڀ فوتين جي حڪم ۾ ٿيون، پوءِ اهي پراڻيون هجن يا نيون هجن.

١٧٧- يا ڪي پراڻيون هجن، هاڻي پيون ڪي نيون فوت ٿيون هجن.

١٧٨- جڏهن گڏجي ڇهہ ٿيون تہ ترتيب مٿس واجب نہ آهي.

١٧٩- ڇوتہ اهل متون جو عام اطلاق اهو آهي تہ، ڇهن نمازن سان ترتيب ساقط ٿيندي.

١٨٠- اگر مطلق ڇهہ فوتي نمازون ان تي آهن تہ، ان تي ترتيب واجب نہ آهي.

١٨١- ٻنهي قولن ۾ جڏهن تہ خلل جي جاءِ آهي، تنهن ڪري اهل متون جي اطلاق تي عمل آهي.

١٨٢- هي قول مختار ۽ محفوظ آهي ۽ اهل متون جي اطلاق سان مطابق آهي.

١٨٣- هڪ قول موجب جديده فوتي جدا ڇئبيون ۽ قديمہ سان ملحق نہ آهن.

١٨٤- جيڪڏهن ان تي ڇهہ فوتي رهيل هيون، جيڪي اڳاٽيون هيون ۽ قضا نہ ڪيون هئائين.

١٨٥- هاڻي هڪ ٻي نماز بہ فوت ٿي ويس، جيڪڏهن اها هڪ نماز ياد اٿس.

١٨٦- وقتي نماز جائز نہ اٿس جي وقت ڪشادو آهي.

١٨٧- نيون فوتي نمازون، اڳاٽين فوتي نمازن کان، معنىٰ ۽ صورت ۾ جدا ڇئبيون.

١٨٨- مگر جڏهن اڳاٽي گهڻو وقت وسري وئي ۽ ياد نہ آيس.

١٨٩- اگر هڪ وقت هاڻي ان کان فوت ٿيو ۽ سڀ فوتي نمازون ياد آيس.

١٩٠- معنىٰ ۾ هت هڪ جاءِ تي ٿيون، نيون فوتي، اڳاٽين فوتين سان گڏ ٿيون.

١٩١- هت قديمہ بہ جديده ٿيون، جڏهن جملہ ڇهہ ٿيون.

١٩٢- اي نوجوان! ان صورت ۾ بالاجماع ترتيب ساقط ڄاڻ.

١٩٣- پهرئين صورت ۾ نيون نمازون، اڳاٽين نمازن کان جدا آهن.

١٩٤- پوئين قول موجب، پهرئين صورت ۾ ترتيب ساقط نہ ٿي.

١٩٥- ان قول تي بعض جو عمل آهي، ڇو تہ اهو قول احوط ۽ بي خلل آهي.

١٩٦- دگر جهل شائع شده بي گمان — نه تقوىٰ بمانده درين مردمان[1]
١٩٧- چو جاهل بشنود همان قول را — كه آسان تر ست آن بباب قضا
١٩٨- قضا را بداند همو كار سهل — بشايد همه عفو داند بجهل
١٩٩- مسائل نماز ست بي حد بسي — نه قدرت احاطه بود مر كسي[2]
٢٠٠- چو در درمختار گفته براز — همه صد هزار ست واجب نماز
٢٠١- مسائل نمازت مدان ده هزار — نه غايت مسائل بود در شمار
٢٠٢- اگر ده هزار ست روايت صحيح — نه بر ده هزار ست كفايت صحيح
٢٠٣- بفضل خداوند ساتر عيوب — رسيدم بمقصود پس از لغوب
٢٠٤- ببسيار انعام حق ذي المنن — رسيده بانجام منظوم من
٢٠٥- چو بر بوالحسن كرد احسان تام — بكرده "سراج المصلي" تمام
٢٠٦- بفضل عظيمش شده كامياب — باحسانه المحضِ تم الكتاب
٢٠٧- باعزاز حق خاتمه خير شد — چو تاريخ ختمش "همه خيرشد"

١١٦٤هـ

ختم شد

---

(١) در نسخه "ر" درينجا باين طور مي نويسد: اشعار

شنيدم كه گفته بسي عالمان ـ كه هستند علماء ما اين زمان
كه جهل ست شائع درين مردمان ـ نه تقوىٰ ست اكثر شنو بي گمان
مگوئيد اين قول مر جاهلان ـ بسي جاهلان مي بود كاهلان
مبادا قضا را نخوانند شان ـ همه عفو دانند دان اين نشان
(٢) درنسخهٔ "ر" باين طوراست: مسائل نماز ست بيحد بسي ـ نه قدرة احاطه بود مر كسي
شنيدم ز علماء ما اين شمار ـ مسائل نماز ست همه ده هزار
بكن ياد اين قدر تو زين كتاب ـ دگر را بكن از كتب اكتساب
بفضل خداوند ساتر عيوب ـ رسيدم بمقصود پس از لغوب
ببسيار انعام حق ذي المنن ـ رسيده بانجام منظوم من
چو بر بوالحسن كرد احسان تام ـ بكرده سراج المصلي تمام
بتاريخ نظمم جلي عزياب ـ باحسان المحض تم الكتاب
خدايا بايمان بود ختم به ـ مرا بهر تاريخ اين ختم ده
معماست خيرات دل كش ز غير ـ چو با قلب خير ست راقم بخير

لااله الاالله محمد رسول الله

(دكتر حافظ غلام محمد بن حاجي الله دنو داهري)
قريه صوبهو داهري تعلقه دولت پور من مضافات نوابشاه سنده، باكستان
٢ ـ ذوالقعدة ١٤١٧هجري مطابق ١٢- مارچ ١٩٩٧ع

١٩٦- ٻيو جهل عام آهي، ماڻهن ۾ تقويٰ نہ رهي آهي.(١)

١٩٧- جڏهن جاهل ان قول کي ٻڌندو، جيڪو قضا جي باب ۾ آسان آهي.

١٩٨- قضا کي سولو ڪم ڄاڻندو، شايد جهل جي ڪري سڀ ڪجهہ معاف سمجهي.

١٩٩- نماز جا مسئلا تمام گهڻا آهن، انهن جي احاطي جي قدرت ڪنهن کي نہ آهي.(٢)

٢٠٠- "درمختار" ۾ چيو اٿس تہ، نماز جا واجب هڪ لک آهن.

٢٠١- نماز جا مسئلا ڏهہ هزار نہ سمجهہ، مسئلن جي انتها ۽ انداز جو شمار نہ آهي.

٢٠٢- جيڪڏهن ڏهن هزارن جي روايت صحيح آهي، تہ بہ ڏهن هزارن تي ڪفايت صحيح نہ آهي.

٢٠٣- خداتعاليٰ جيڪو عيب ڍڪيندڙ آهي، انجي فضل سان، گهڻي محنت ڪانپوء مقصد تي پهتس.

٢٠٤- الله تعاليٰ جي انيڪ انعامن سان، منهنجو منظوم انجام تي پهتو.

٢٠٥- جڏهن ابوالحسن تي احسان تام ڪيائين، سراج المصلي کي تمام ڪيائين.

٢٠٦- سندس وڏي فضل سان ڪامياب ٿيو، انجي خالص احسان سان ڪتاب پورو ٿيو.

٢٠٧- الله تعاليٰ جي اعزاز سان، خير سان ختم ٿيو، انجي ختم ٿيڻ جي تاريخ "همہ‌خير شد " آهي.

پورو ٿيو

١١٦۴هہ

---

(١) نسخي "ر" ۾ هن جاء تي هن طرح لکيل آهي: ترجمو
مون گهڻن عالمن کان ٻڌو جيڪڏهن هن وقت جا وڏا عالم آهن،
جهل ماڻهن ۾ گهڻو آهي ۽ تقويٰ نہ آهي،
توهان هي قول جاهلن کي نہ ٻڌايو ڇو تہ گهڻا جاهل سستي ڪندڙ آهن
مبادا قضا نماز نہ پڙهن ۽ ان کي معاف سمجهن.

(٢) نسخي "ر" هن طرح آهي. نماز جا مسئلا تمام گهڻا آهن انهن جي احاطي جي طاقت ڪنهن کي بہ ناهي
مون عالمن کان ٻڌو آهي تہ نماز جا مسئلا ڏهہ هزار آهن
هي مسئلا هن ڪتاب مان ڏسي ياد ڪر باقي ٻيا مسئلا ٻين ڪتابن مان حاصل ڪر
خدا تعاليٰ جيڪو عيب ڍڪيندڙ آهي، انجي فضل سان گهڻي محنت ڪانپوء مقصد تي پهتس
الله تعاليٰ جي انيڪ انعامن سان منهنجو منظوم ڪتاب پورو ٿيو
جڏهن ابوالحسن تي احسان ڪيائين تہ سراج المصلي پوري ڪيائين
تاريخ نظمر جلي عرياب آهي سندس خالص احسان سان ڪتاب پورو ٿيو
اي خدا ايمان سان خاتمو بهتر آهي مونکي هر روز اهڙي ڀلائي عطا ڪر
چڱي فال آهي ۽ دل کي غير کان ڦيراء، دل ۾ خير آهي تہ لکندڙ بہ خيريت سان آهي
لااله الاالله محمد رسول الله

(ڊاڪٽر حافظ غلام محمد ولد حاجي الهہ ڏنو ڏاهري)
ڳوٺ صوڀو ڏاهري، تعلقو دولتپور ضلع نوابشاهہ سنڌ پاڪستان
تاريخ ٢- ذوالقعد ١۴١٧هجري مطابق ١٢- مارچ ١٩٩٧ع

علامات رموز و اشارات در کتاب

(غ) مراد از "غ" نسخہ خطي سراج المصلي موجود در کتابخانہ راقم الحروف (دکتر حافظ غلام محمد داهري) است

(چ - ا) مراد از "چ- ا" نسخہ خطي سراج المصلي اول موجود در کتابخانہ چوتیاریون از نواحي سانگهر سنده است.

(چ-د) مراد از "چ-د" نسخہ خطي سراج المصلي دوم موجود در کتابخانہ چوتیاریون از نواحي سانگهر سنده است.

(جهہ) مراد از "جهہ" نسخہ خطي سراج المصلي موجود در کتابخانہ پیر جهندو سنده است.

(ر) مراد از "ر" نسخہ خطي سراج المصلي موجود در کتابخانہ مولانا میر محمد راجر قریب کهپرو از نواحي سانگهر سنده است

ڪتاب ۾ آيل نشانيون ۽ اشارا

(غ) هن مان "سراج المصلي" جو اهو قلمي نسخو مراد آهي جيڪو راقم الحروف (ڊاڪٽر حافظ غلام محمد ڏاهري) جي لائبريري ۾ آهي.

(چ ـ ا) هن مان "سراج المصلي" جو قلمي نسخو پهريون نمبر مراد آهي، جيڪو چوٽياريون ضلع سانگهڙ جي لائبريري ۾ آهي.

(چ ـ د) هن مان "سراج المصلي" جو قلمي نسخو ٻيو نمبر مراد آهي جيڪو چوٽياريون ضلع سانگهڙ جي لائبريري ۾ آهي.

(جهہ) هن مان "سراج المصلي" جو اهو قلمي نسخو مراد آهي جيڪو پير جهنڊو جي لائبريري ۾ آهي.

(ر) هن مان "سراج المصلي" جو اهو قلمي نسخو مراد آهي جيڪو مولانا مير محمد راڄڙ نزد ڪپرو ضلعو سانگهڙ جي لائبريري ۾ موجود آهي.

SIRAJ-UL-MUSALLI

By

ALLAMA MAKHDOOM
AB'UL HASAN DAHRI NAQSHBANDI

Translation & Research

PROF. DR. HAFIZ GHULAM MUHAMMAD DAHRI